

جَهَنَّمُ الْأَنْوَارُ

فِي امامة الائمة الطهار

كتوري حامد حسين بن محمد قلبي

١٦ جلد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

عقبات الانوار فى امامه الائمه الاطهار

نویسنده:

میر حامد حسین الموسوی الکھنؤی النیشابوری

ناشر چاپی:

جماعه المدرسین فى الحوزه العميّه بقم موسسه النشر الاسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار جلد شانزدهم
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	معرفی مؤلف
۱۰	زندگینامه مؤلف
۱۴	کتابخانه ناصریه
۱۴	اشارة
۱۴	کتاب تحفه اثنا عشریه
۱۴	معرفی کتاب تحفه
۱۶	ردیه های تحفه
۱۸	معرفی کتاب عقبات الأئمّة
۱۸	اشارة
۱۸	۱- موضوع و نسخه شناسی
۲۰	۲- چگونگی بحث و سبک استدلال
۲۱	۳- قدرت علمی
۲۱	۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث
۲۲	۵- شیوه رد کردن
۲۴	بعاد مختلف عقبات
۲۴	۱- بعد علمی
۲۴	۲- بعد اجتماعی
۲۴	۳- بعد دینی
۲۵	۴- بعد اخلاقی
۲۵	۵- بعد اقتدا

۲۶	- تقریظات عبقات
۲۷	- جلد شانزدهم
۲۷	- حدیث تشییه
۲۷	- مقدمه
۲۷	- قسمت اول: سند حدیث
۲۸	- اشاره
۳۰	- سال وفات راویان حدیث تشییه
۳۱	- «چهل وجه در اثبات حدیث «تشییه» و ابطال انکار آن» بروایت راویان:
۳۱	- اشاره
۳۳	- ۱- عبد الرزاق
۵۵	- ۲- أحمد بن حنبل
۷۰	- ۳- أبو حاتم رازی
۷۶	- ۴- ابن شاهین
۸۱	- ۵- ابن بطة عکبری
۸۶	- ۶- حاکم
۹۴	- ۷- ابن مردویه
۹۸	- ۸- أبو نعیم
۱۰۷	- ۹- بیهقی
۱۱۰	- ۱۰- ابن المغازلی
۱۲۲	- ۱۱- دیلمی
۱۲۸	- ۱۲- عاصمی
۱۳۰	- ۱۳- نظرنی
۱۳۰	- ۱۴- نظم حکیم سنائی
۱۳۲	- ۱۵- شهردار دیلمی

۱۳۳	- أخطب خوارزم
۱۴۸	- أبو الخير طالقاني
۱۵۲	- عمر ملا أردبیلی
۱۵۷	- صالحانی
۱۵۸	- نظم عطار
۱۶۰	- ابن طلحه
۱۶۶	- کنجی
۱۶۸	- محب طبری
۱۷۴	- سید علی همدانی
۱۷۸	- «ذكر أمير ملا نظم عطار»
۱۸۰	- سید شهاب الدین احمد
۱۸۰	- شهاب الدین دولتآبادی
۱۸۲	- ابن الصیاغ
۱۹۰	- حسین میبدی
۱۹۲	- صفوری
۱۹۳	- وصابی
۱۹۵	- جمال الدین محدث
۱۹۸	- احمد با کثیر
۲۰۰	- الله دیا
۲۰۰	- میرزا محمد بدخشانی
۲۰۲	- محمد صدر عالم
۲۰۳	- ولی الله
۲۰۴	- محمد بن اسماعیل صنعتی
۲۰۷	- عجیلی

۲۰۸	- ولی الله الکھنؤی -۴۰
۲۰۹	قسمت دوم: دلالت حدیث تشبیه
۲۱۰	نقل حدیث تشبیه به روایت امامیه
۲۱۲	نبودن این حدیث از احادیث اهل سنت و رد آن
۲۲۹	رد کلام مصنف که افتراء به اهل سنت میسر نباشد
۲۳۲	بیان عدم اعتبار حدیثی که ائمه فن روایت کرده باشند و صحت ما فی الكتاب را التزام نکرده باشند و رد آن
۲۳۴	کلام مصنف بر سعی متاخرین برای ضبط احادیث ضعیفه و رد آن
۲۴۲	صرف شبیه بودن بعض صفات حضرت امیر و صفات انبیاء در حدیث تشبیه و رد آن به بیست وجه
۲۴۲	اشاره
۲۴۲	وجه اول
۲۴۳	وجه دوم
۲۴۶	وجه سوم
۲۴۶	وجه چهارم
۲۴۷	وجه پنجم
۲۴۷	وجه ششم
۲۴۹	وجه هفتم
۲۵۱	وجه هشتم
۲۵۲	وجه نهم
۲۵۳	وجه دهم
۲۵۵	وجه یازدهم
۲۵۵	وجه دوازدهم
۲۵۶	وجه سیزدهم
۲۵۷	وجه چهاردهم
۲۵۷	وجه پانزدهم

۲۵۸	وجه شانزدهم
۲۵۹	وجه هفدهم
۲۶۰	وجه هجدهم
۲۶۰	وجه بیستم
۲۶۱	لازم نبودن تشبيه به ادات تشبيه و رد آن
۲۶۴	تنزل مصنف به استعاره بودن حدیث و رد آن
۲۶۵	رد مصنف که از تشبيه و استعاره مساوات لازم نمی آید
۲۷۱	تشبيه ابی بکر به ابراهیم و عیسی و تشبيه عمر به موسی و تشبيه ابوذر به عیسی در احادیث اهل سنت و رد آن
۲۷۳	اشاره در تشبيه وصفی است در آن شخص نه به آن مرتبه و رد آن
۲۷۶	مساوات با افضل در صفتی موجب افضلیت نمی شود و رد آن
۲۷۸	تفضیل حضرت امیر بر خلفای ثلاثة وقتی ثابت می شود ازین حدیث که آنها مساوی نباشند با انبیای مذکورین در صفات مذکوره و رد آن
۲۷۹	شیخین حامل کمالات نبوت بودند و حضرت امیر حامل کمالات ولایت و رد آن
۲۹۴	اعتراف مصنف که سلاسل جمیع فرق اولیاء الله به جانب امیر المؤمنین علیه السلام منتهی می شود
۳۲۱	درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار جلد شانزدهم

مشخصات كتاب

سرشناسه : كتورى حامدحسين بن محمدقلی ۱۳۰۶ - ۱۲۴۶ق شارح عنوان و نام پدیدآور : عيقات الانوار في اثبات امامه الائمه الاطهار / تاليف ميرحامد حسين الموسوى اللکھنؤی النیشابوری تحقيق غلام رضابن علی اکبر مولانا بروجردي مشخصات نشر : قم الجماعه المدرسین في الحوزه العلميه بقم موسسه النشر الاسلامی ۱۴۱۶ق = ۱۳۷۴ .
فروست : (موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه ۸۰)

شابک : بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱)؛ بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱)

يادداشت : كتاب حاضر رديه‌اي و شرحی است بر كتاب التحفه الاثنی عشریه اثر عبدالعزيزبن احمد دھلوی يادداشت : عربي
يادداشت : كتابنامه عنوان ديگر : التحفه الاثنی عشریه شرح موضوع : دھلوی عبدالعزيزبن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه
الاثنی عشریه — نقد و تفسیر

موضوع : شيعه — دفاعيه‌ها و رديه‌ها

موضوع : امامت — احاديث موضوع : محدثان شناسه افزوode : دھلوی عبدالعزيزبن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه الاثنی عشریه شرح
شناسه افزوode : مولانا بروجردي غلامرضا، مصحح شناسه افزوode : جامعه مدرسین حوزه علميه قم دفتر انتشارات اسلامی رده بندی
کنگره : BP212/5 د9/1374 ۳۰۲۱۸

رده بندی ديوبي : ۴۱۷/۴۹۷

شماره کتابشناسي ملي : م ۷۷-۳۷۳۹

معرفی مؤلف

زنديگينame مؤلف

سيد مير حامد حسين هندی نيشابوري از بزرگترین متکلمان و عظيم ترین عالمان و از مفاخر شيعه در اوائل سده سيزدهم هجري
قمری در بلده ميره لکھنؤ هند به تاريخ پنجم محرم ۱۲۴۶هـ ق به دنيا آمد.

ایشان تعليم را از سن ۶ سالگی با رفتن به مكتباخانه و پيش شيخی به نام شیخ کرمعلی شروع کرد. اما پس از مدت کوتاهی پدر
ایشان خود عهدهدار تعليم وی گردید و تا سن ۱۴ سالگی کتب متداول ابتدائي را به وی آموخت.

مير حامد حسين در سن ۱۵ سالگی و پس از رحلت پدر بزرگوارش برای تكميل تحصيلات به سراغ استاد دیگر رفت.
مقامات حريري و ديوان متبني را نزد مولوي سيد برکت علی و نهج البلاغه را نزد مفتی سيد محمد عباس تستري خواند. علوم شرعیه
را نزد سلطان العلماء سيد محمد بن دلدار علی و برادر ايشان سيد العلماء سيد حسين بن دلدار علی - که هر دو از علماء بزرگ شيعه
در هند بودند - و علوم عقلیه را نزد فرزند سيد مرتضی سيد العلماء، ملقب به خلاصه العلماء فرا گرفت.

در اين زمان ايشان كتاب مناهج التدقیق را که از تصنیفات عالیه استادش سيد العلماء بود از ايشان أخذ کرد که حواشی وی بر آن
كتاب بيانگر عظمت تحقیق و قدرت نقد ايشان می باشد.

به هر حال ايشان پس از چندین سال تحصیل به أمر تحقیق و پژوهش پرداخت و در این زمینه ابتداء به تصحیح و نقد تصنیف پدر
بزرگوارش سيد محمد قلی از جمله فتوحات حیدریه، رساله تقيیه و تشیید المطاعن پرداخت و سالهای سال را صرف تصحیح و مقابله

عبارات این کتب مخصوصاً تشیید المطاعن - که رذیه‌ای بر تحفه اثنا عشریه بود - با اصول کتب و منابع کرد. هنوز از این کار فارغ نشده بود که کتاب منتهی الکلام توسط یکی از علماء اهل سنت به نام مولوی حیدر علی فیض آبادی در ردّ بر امامیه با تبلیغات فراوان نشر و گسترش یافت به گونه‌ای که عرصه بر عوام و خواص از شیعه تنگ شد. از یک طرف مخالفین مدعی بودند که شیعه قادر بر جواب مطالب این کتاب نیست تا آنجا مؤلف کتاب می‌گفت اگر اولین و آخرین شیعه جمع شوند نمی‌توانند جواب کتاب مرا بنویسند و از طرف دیگر علماء بزرگ شیعه هند از جمله سلطان العلماء، سید العلماء، مفتی سید محمد عباس تستری و دیگر اعلام به سبب اوضاع خاص سلطنت و ملاحظات دیگر امکان جواب دادن را نداشتند در این زمان بود که میر حامد حسین وارد میدان شد و در فاصله شش ماه کتاب استقصاء الإفحام فی نقض منتهی الکلام را به گونه‌ای تصنیف کرد که باعث حیرت علماء حتی اساتید ایشان گشته و مورد استفاده آنان قرار گرفت و نشر آن چنان ضربه‌ای بر مخالفین وارد کرد که هیچ‌کی از آنان حتی خود مؤلف منتهی الکلام پس از سالها تلاش و کمک گرفتن از والیان مخالفین و برگزاری اجتماعات مختلف از عهده جواب آن برنیامدند.

پس از آن به تأليف کتاب شوارق النصوص پرداخت و سپس مشغول تأليف کتاب عظیم عقات الانوار شد که تا آخر عمر در امر تحقیق و تصنیف آن همت گماشت.

در سال ۱۲۸۲هـ عازم سفر حج و سپس عتبات عالیات شد امّا در آنجا هم از فعالیت علمی و تحقیق باز نماند و در حرمين شریفین یادداشت‌هایی از کتب نادر برداشت و در عراق در محافل علمی علماء عراق شرکت جست که مورد احترام فوق - العاده ایشان قرار گرفت. وی پس از بازگشت حاصل کار علمی خود را در قالب کتاب أسفار الانوار عن وقایع أفضل الاسفار گردآوری نمود.

میر حامد حسین عالمی پر تبع و پر اطلاع و محیط بر آثار و اخبار و میراث علمی اسلامی بود تا حدی که هیچ یک از معاصران و متاخران و حتی بسیاری از علماء پیشین به پایه او نرسیدند. همه عمر خویش را به بحث و پژوهش در اسرار اعتقادات دینی و حراست اسلام و مرزبانی حوزه دین راستین گذرانید و همه چیز خود را در راه استواری حقایق مسلم دینی از دست داد چنانکه مؤلف ریحانة الادب در این باره می‌نویسد:

«... و در مدافعه از حوزه دیانت و بیضه شریعت اهتمام تمام داشته و تمامی ساعات و دقایق عمر شریفش در تأليفات دینی مصروف بوده و آنی فروگذاری نداشته تا آنکه دست راست او از کثرت تحریر و کتابت عاطل شده و در اواخر با دست چپ می‌نگاشته است...»

و به گفته مؤلف نجوم السماء زمانی که دست چپ ایشان هم از کار می‌افتداده است ایشان دست از کار برنداشته و مطالب را با زبان املاء می‌کرده است و هیچ مانعی نمی‌توانست ایشان را از جهاد علمی باز دارد.

سرانجام ایشان در هجدهم ماه صفر سال ۱۳۰۶هـ دعوت حق را لبیک گفت و در حسینیه جناب غفران مآب مدفون شد. خبر وفات ایشان در عراق برپایی مجالس متعدد فاتحه‌خوانی را در پی داشت. تمامی علماء شریک عزا گشته و بزرگان زیادی در رثاء او به سرودن قصیده و مرثیه پرداختند.

*خاندان و نیاکان: ابتدا

میر حامد حسین هندی در دامان خاندانی چشم گشود و پرورش یافت که همه عالمانی آگاه و فاضلانی مجاهد بودند. در میان برادران و فرزندزادگان وی نیز عالمانی خدمتگزار و متعهد به چشم می‌خورند.

از این خاندان معظم در آسمان علم و فقاهت ستارگانی درخشان به چشم می‌خورند که هر یک در عصر خویش راهنمای گمشدگان بودند. اینک به چند تن از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- جد صاحب عبقات: سید محمد حسین معروف به سید الله کرم موسوی کنتوری نیشابوری.

وی جد میر حامد حسین و از اعلام فقهاء و زهاد زمان و صاحب کرامات در نیمه دوم سده دوازدهم هجری است. ایشان علاقه زیادی به استنساخ قرآن کریم و کتب نفیسه به خط خود داشته و قرآن و حق اليقین و تحفه الزائر و جامع عباسی به خط او در کتابخانه ناصریه لکهنه موجود است.

۲- والد صاحب عبقات: مفتی سید محمد قلی موسوی کنتوری نیشابوری

وی والد ماجد میر حامد حسین و از چهره‌های درخشان عقائد و مناظرات در نیمه اول قرن سیزدهم هجری می‌باشد. او در دو شنبه پنجم ماه ذی قعده سال ۱۱۸۸ به دنیا آمد. وی از شاگردان بارز سید دلدار علی نقوی از اعاظم دانشمندان شیعه در قرن سیزدهم بوده و در اکثر علوم و فنون محققی بی‌نظیر بود و تأثیفات ارزشمندی از خود بهجا گذاشت. ایشان یکی از برجسته‌ترین چهره‌های علم عقاید و مناظرات و از نمونه‌های کم مانند تبع و استقصاء بود. سید محمد قلی در تاریخ نهم محرم ۱۲۶۰ ه. ق در لکهنه به رحمت ایزدی پیوست.

۳- برادر ارشد میر حامد حسین: سید سراج حسین

او نیز چون پدر و برادرانش از عالمان و فرزانگان بوده است. گرچه در نزد پدرش و سید العلماء شاگردی نموده است اما بیشتر تأثیفات وی در علوم ریاضی از جمله کتاب حل معادلات جبر و مقابله و رساله‌ای در مخروطات منحنی است. ایشان همچنین فیلسوف و پزشکی نامی بوده است.

سید سراج حسین با وجود اشتغال به علوم عربی و فنون قدیمه، به حدی بر زبان انگلیسی، فلسفه جدید و علوم ریاضی تسلط یافته بود که بزرگان انگلیس در حیرت فرو رفته بودند که چگونه یک عالم اسلامی این چنین ماهر در فنون حکمت مغرب گردیده است. وی در ۲۷ ربیع الأول سال ۱۲۸۲ ه. ق رحلت کرد.

۴- برادر میر حامد حسین: سید اعجاز حسین

وی فرزند اوسط سید محمد قلی بوده و ولادتش در ۲۱ ربیع شده است. ایشان نیز مانند پدر و برادرانش از دانشمندان نامی شیعه در کشور هند و صاحب تأثیفات و تصنیفات متعددی بوده است. همچنین برادر خود میر حامد حسین را در تصنیف کتاب استقصاء الافحاص در زمینه استخراج مطالب و استنباط مقاصد کمک فراوانی نمود تا جایی که گفته‌اند بیشترین کار کتاب را او انجام داد اما به جهت شهرت میر حامد حسین به نام او انتشار یافت. از جمله تأثیفات ایشان می‌توان به «شنور العقیان فی تراجم الأعیان» و «کشف الحجب و الاستار عن احوال الكتب والاسفار» اشاره کرد.

ایشان در هفدهم شوال ۱۲۸۶ ه. ق و پس از عمری کوتاه اما پربرکت به رحمت ایزدی پیوست.

۵- سید ناصر حسین: فرزند میر حامد حسین ملقب به شمس العلماء

وی در ۱۹ جمادی الثانیه ۱۲۸۴ ه. ق متولد شد. او را در علم و تبع تالی مرتبه پدر شمرده‌اند چرا که نگذشت زحمات پدرش به هدر رود و لذا به تتمیم عبقات پرداخت و چندین جلد دیگر از آن را به سبک و سیاق پدر بزرگوارش تألیف و با نام ایشان منتشر ساخت.

ایشان عالمی متبحر، فقیه، اصولی، محدث و رجالی کثیر التبع و مفتی و مرجع اهالی بلاد خود بوده و این علوم را از والد معظم خود و مفتی سید محمد عباس اخذ کرده بود.

در نهایت ایشان در ۲۵ ذی حجه ۱۳۶۱ ه. ق دار فانی را وداع گفت و بنا به وصیتش در جوار مرقد قاضی شوستری در آگره هند به خاک سپرده شد.

۶- سید ذاکر حسین: فرزند دیگر میر حامد حسین

وی نیز همچون برادر خود عالمی فاضل و همچنین از ادباء و شعراء زمان خود بود که برادرش را در تتمیم عبقات یاری نمود. دیوان شعر به فارسی و عربی و تعلیقاتی بر عبقات از آثار اوست.

۷ و ۸- سید محمد سعید و سید محمد نصیر: فرزندان سید ناصر حسین

این دو بزرگوار که نوه‌های میر حامد حسین می‌باشند نیز از فضلاء و علماء بزرگ زمان خود بودند که در نجف اشرف نزد استاد بر جسته تحصیلات عالیه خود را گذرانیدند. پس از بازگشت به هند محمد سعید شؤون ریاست علمی و دینی را بعهده گرفت و آثار و تألیفات متعددی را از خود به جای گذاشت تا اینکه در سال ۱۳۸۷ ه. ق در هند وفات یافت و در جوار پدر بزرگوارش در صحن مرقد قاضی شوستری به خاک سپرده شد. اما سید محمد نصیر پس از بازگشت به هند به جهت شرایط خاص زمانی وارد کارهای سیاسی شده و از جانب شیعیان به نمایندگی مجلس نیابی رسید.

او نیز پس از عمری پربار در لکھنو رحلت کرد ولی جسد وی را به کربلاه برده و در صحن شریف و در مقبره میرزا شیرازی به خاک سپرده‌نده.

*تألیفات: ابتدا

۱- عبقات الانوار في امامه الائمه الاطهار (۳۰ مجلد)

۲- استقصاء الافحاص و استيفاء الانتقام في نقض منتهى الكلام (۱۰ مجلد) طبع في ۱۳۱۵ هـ. ق بحث في تحريف الكتاب و احوال الحجة و اثبات وجوده و شرح احوال علماء اهل السنة و...]

۳- شوارق النصوص (۵ مجلد)

۴- كشف المعضلات في حل المشكلات

۵- العضب التبار في مبحث آية الغار

۶- افحام اهل المين في رد ازاله الغين (حیدر علی فیض آبادی)

۷- النجم الثاقب في مسئلة الحاجب في الفقه (در سه قالب کبیر و وسیط و صغیر)

۸- الدرر السنیة في المکاتیب و المنشآت العریبة

۹- زین الوسائل الى تحقيق المسائل (فيه فتاویه الفقہیة)

۱۰- اسفار الأنوار عن وقایع افضل الاسفار (ذکر فيه ما سمح له فی سفره إلى الحج و زيارة ائمۃ العراق سلام الله عليهم) ۱

۱۱- الذرائع في شرح الشرائع في الفقه (لم يتم)

۱۲- الشريعة الغراء (فقه كامل) مطبوع

۱۳- الشعلة الجوالة (بحث فيه احراق المصاحف على عهد عثمان) مطبوع

۱۴- شمع المجالس (قصائد له في رثاء الحسين سید الشهداء عليه السلام).

۱۵- الطارف، مجموعة ألغاز و معانيات

۱۶- صفحة الالماں في احكام الارتماس (في الغسل الارتماسي)

۱۷- العشرة الكاملة (حل فيه عشرة مسائل مشكلة) ۲ مطبوع

۱۸- شمع و دمع (شعر فارسی)

۱۹- الظل الممدود و الطلح المنصود

۲۰- رجال المیر حامد حسین

کتابخانه ناصریه

اشاره

خاندان میر حامد حسین از آغاز سده سیزدهم، به پیریزی کتابخانه‌ای همت گماشتند که به مرور زمان تکمیل گشت و نسخه‌های فراوان و نفیسی به تدریج در آن گردآوری شد که تا ۳۰ / ۰۰۰ نسخه رسید تا اینکه در دوران سید ناصر حسین به نام وی نامیده شد و در زمان سید محمد سعید و توسط ایشان به کتابخانه عمومی تبدیل شد. این کتابخانه گرچه از نظر کمی دارای نظایر فراوان است اما از نظر کیفی و به جهت وجود نسخه‌های نادر کم نظیر است.

کتاب تحفه اثنا عشریه

معرفی کتاب تحفه

در نیمه نخستین سده سیزدهم هجری که نیروهای استعمار به ویژه انگلیس و فرانسه چشم طمع به سرزمین پهناور هندوستان دوخته بودند و بی‌گمان اسلام سدّ بزرگی در برابر آنان به حساب می‌آمد یکی از عالمان اهل تسنن هند به نام عبد العزیز دهلوی که به «سراج الهنَّ»

شهرت داشت و با ۳۱ واسطه نسبش به عمر خطاب خلیفه دوم می‌رسید و صاحب عبقات او را با عنوان شاهصاحب خطاب می‌کند کتابی را در ردّ اعتقادات و آراء شیعه مخصوصاً شیعه اثنا عشریه منتشر کرد و آن را «تحفه اثنا عشریه» نامید.

وی در این کتاب بدون توجه به مصالح دنیای اسلام و واقعیتهای تاریخ اسلامی و بدون ملاحظه حدود و قواعد علم حدیث و بدون در نظر گرفتن جایگاه پیامبر (ص) و خاندان پاکش عقاید، اصول، فروع، اخلاق و سایر آداب و اعمال شیعه را بدون رعایت آداب مناظره و امانتداری در نقل حدیث، هدف تهمت‌ها و افتراءات خود قرار داده است.

البته علامه دهلوی محمد بن عنایت احمد خان کشمیری در کتاب التزهه الاثنی عشریه که در ردّ تحفه نوشته، ثابت کرده است که این کتاب در حقیقت سرقته از کتاب صواعق موبقه خواجه نصر الله کابلی است که عبد العزیز دهلوی آن را با تغیراتی به فارسی برگردانده است.^۴ وی در چاپ اول این کتاب به سبب ترس از

(۱) شاید همان الرحله المکئه و السوانح السفریه باشد که عمر رضا کحاله آن را ذکر کرده است.

(۲) شاید همان کتاب کشف المضلالات باشد

(۳) این کتاب را مؤلف به عنوان یکی از آثار قلمی‌اش در مجلد مدنیه العلم عبقات یاد کرده است.

(۴). البته خود صاحب عبقات نیز در چندین مورد به این مطلب اشاره نموده است. از جمله در بحث حدیث غدیر در ذیل تصریح ذهبي به تواتر حدیث غدیر چنین می‌گوید: «نصر الله محمد بن محمد شفیع کابلی که پیر و مرشد مخاطب است و بضاعت مزاجاتش مسروق از افادات او می‌باشد در (صواعق) او را به شیخ علامه و امام اهل حدیث وصف می‌کند و احتجاج به قول او می‌نماید و خود مخاطب (صاحب تحفه) بتقلیدش در این باب خاص هم در این کتاب یعنی (تحفه) او را بامام اهل حدیث ملقب می‌سازد و احتجاج به کلامش می‌نماید. حاکم شیعی منطقه به نام نواب نجف خان اسم خود را مخفی کرد و مؤلف کتاب را «غلام حلیم» - که مطابق سال تولد وی بنابر حروف أبجد بود - نامید اما در چاپ بعدی به نام خود وی منتشر شد.

در سال ۱۲۲۷ ه. ق شخصی به نام غلام محمد بن محی الدین اسلامی در شهر «مدارس» هندوستان کتاب «تحفه» را از فارسی به

عربی ترجمه کرد و در سال ۱۳۰۰ هـ ق محمود شکری آلوسی در بغداد به اختصار نسخه عربی آن پرداخت و آن را المنحة الإلهية نامید و در مقدمه‌اش آن را به سلطان عبد الحمید خان تقدیم کرد. ولی به خاطر برخی محدودیتهای سیاسی و کم بودن وسیله طبع از چاپ و انتشار آن در عراق جلوگیری شد. لذا در هندوستان و شهر بمبئی که تحت نفوذ اجانب بوده و نسبت به نشر اینگونه کتابها مساعی بسیار مبذول می‌شد منتشر گردید و پس از مدتی مجدداً در مصر چاپ شد و بعد از آن به زبان اردو در لاہور پاکستان به طبع رسید. به هر حال کتاب تحفه با تحولات و انتشار متعدد، در ایجاد اختلاف بین مسلمین و تیره ساختن روابط فرق اسلامی نسبت به همدیگر و تحریک حسّ بدینی و عصیّت اهل سنت بر علیه شیعیان تأثیر زیادی گذاشت. اماً به مصدق عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد انتشار این کتاب سبب شد تا عده زیادی از علماء و متكلمين شیعه احساس وظیفه کرده و به میدان بیایند و با منطق و زبان علمی باعث تقویت هرچه بیشتر عقاید و مذهب شیعه اثنا عشری شوند که کتاب گرانسنگ عقات الانوار در این میان به سبب تبع فراوان و زحمات طاقت‌فرسای مؤلف آن از درخشش بیشتری برخوردار است.

نسخه‌ای که از تحفه هم‌اکنون موجود است مربوط به چاپ دهلي در سال ۱۲۷۱ هـ ق است که مطبع حسنی به اهتمام شیخ محمد حسن آن را در ۷۷۶ صفحه به قطع وزیری به چاپ رسانیده است. در این چاپ نام مؤلف به طور کامل ذکر شده است.

محتوای تحفه:

کتاب تحفه به زبان فارسی و در رد شیعه است. مؤلف این کتاب گرچه در مقدمه و در متن کتاب خود را ملتزم دانسته که تنها به مسلمات خود شیعه استناد کند و مطالب خود را از مدارک معتبر نقل کند ولی کمتر به این التزام عمل کرده و کتاب خود را مملو از افراط و تهمت‌ها به شیعه ساخته است.

دھلوی در بخش هفتم کتاب مطالب خود را در دو بخش آورده است:

بخش اول: آیاتی که شیعه با آنها بر امامت حضرت امیر(ع) استناد می‌کند
در این بخش وی فقط به نقل ۶ آیه اکتفا کرده است.

بخش دوم: احادیثی که شیعه در راستای اثبات ولایت و امامت روایت می‌کند. در این بخش نیز فقط ۱۲ روایت را مطرح کرده است.

و در مجموع مستندات شیعه را منحصر به همین ۶ آیه و ۱۲ روایت نموده و ادله و اسانید آنها را مخدوش دانسته است.

فهرست أبواب تحفه:

- ۱- در کیفیت حدوث مذهب تشیع و انشعاب آن به فرق مختلفه
- ۲- در مکائد شیعه و طرق اضلال و تلبیس
- ۳- در ذکر أسلاف شیعه و علماء و کتب ایشان
- ۴- در احوال اخبار شیعه و ذکر رواة آنها
- ۵- در الهیات
- ۶- در نبوت و ایمان انبیاء(ع)
- ۷- در امامت
- ۸- در معاد و بیان مخالفت شیعه با ثقلین
- ۹- در مسائل فقهیه که شیعه در آن خلاف ثقلین عمل کرده است
- ۱۰- در مطاعن خلفاء ثلاثة و أم المؤمنین و دیگر صحابه
- ۱۱- در خواص مذهب شیعه مشتمل بر ۳ فصل (اوہام- تعصبات- هفوّات)

۱۲- در تولا و تبری (مشتمل بر مقدمات عشره)

پس از آنکه کتاب تحفه نوشته و منتشر شد، آثار متعددی از علماء شیعه در هند، عراق و ایران در ابطال و نقض آن نگاشته شد که بعضی به رد سراسر این کتاب پرداخته و برخی یک باب از آن را مورد بررسی و نقد علمی قرار داده است.

ردیه های تحفه

آنچه که در رد همه ابواب تحفه نوشته شده است:

۱- النزهه الاشی عشریة فی الرد علی التحفه الاشی عشریه

در دوازده دفتر، و هر دفتر ویژه یک باب از اصل کتاب، اثر میرزا محمد بن عنایت احمد خان کشمیری دهلوی (م ۱۲۳۵ هـ. ق) البته ۵ دفتر از آن که صاحب کشف الحجب آن را دیده از بقیه مشهورتر بوده و در هند به سال ۱۲۵۵ هـ. ق به چاپ رسیده است که عبارتند از جوابیه های وی به بابهای یکم، سوم، چهارم، پنجم و نهم. همچنین در پاسخ اعتراض هشتم صاحب تحفه کتابی به نام «جواب الکید الثامن» که مربوط به مسئله مسح است تألیف کرده است. و نیز نسخه خطی دفتر هفتم آن در کتابخانه ناصریه لکهنو و نسخه خطی دفتر هشتم آن در مجلس شورای اسلامی تهران نگهداری می شود.

۲- سيف الله المسلول علی مخربی دین الرسول (نامیده شده به) الصارم التبار لقذ الفجّار و قطّ الاشرار در شش دفتر تألیف ابو احمد میرزا محمد بن عبد النبي نیشابوری اکبرآبادی (کشته شده در سال ۱۲۳۲ هـ. ق) فارسی و در رد بر تمام تحفه نوشته شده است بدینصورت که عبارات تحفه را به عنوان «متن» و کلام خود در رد آن را به عنوان «شرح» آورده است.

۳- تجهیز الجيش لکسر صنمی قریش: اثر مولوی حسن بن امان الله دهلوی عظیم آبادی (م ۱۲۶۰ هـ. ق) نسخه خطی آن در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی موجود است.

آنچه که در رد یک باب از ابواب تحفه نوشته شده است:

باب اول: بررسی تاریخ تشیع:

۱- سيف ناصري: این کتاب اثر سید محمد قلی کنتوری پدر بزرگوار صاحب عبقات بوده و در رد باب اول تحفه که مبنی بر حدوث مذهب شیعه است نگاشته شده است. فاضل رشید خان شاگرد صاحب تحفه، در رد این کتاب، کتاب کوچکی را نوشت که متقابلاً علامه کنتوری کتاب الأجویة الفاخرة فی الرد علی الأشاعرة را نوشت و پاسخ مفصلی به مطالب وی داد.

باب دوم: در مکاید و حیله های شیعیان:

۲- تقیل المکائد: این کتاب نیز اثر علامه کنتوری است که در کلکته (۱۲۶۲ هـ. ق) چاپ شده است.

باب سوم: در احوال اسلاف و گذشتگان شیعه:

یکی از دفترهای مجموعه النزهه الاشی عشریه به رد این بخش تعلق دارد که در سال ۱۲۵۵ هـ. ق در هند چاپ شده است.

باب چهارم: در گونه های اخبار شیعه و رجال آن:

۱- هدایه العزیز: اثر مولوی خیر الدین محمد هندی إلهآبادی (به زبان فارسی) چاپ هند همچنین یکی از مجلدات چاپی النزهه الاشی عشریه نیز مربوط به رد همین باب است.

باب پنجم: الهیات

۱- الصوارم الإلهيات فی قطع شباهات عابدی العزی و اللات: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ هـ. ق در

كلكته به چاپ رسيده است. (فارسي)

دفتر پنجم النزهه الاثنی عشریه نیز به این باب اختصاص دارد.

باب ششم: در پیامبری

۱- حسام الاسلام و سهام الملام، اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق چاپ سنگی شده است.
باب هفتم: در امامت

در ردّ این باب که جنجالی ترین قسمت از کتاب تحفه به شمار می‌رود آثار گرانبهایی تصویف گردیده است.

۱- خاتمه الصوارم: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی

۲- البوارق المویقه: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان فارسی)

۳- الامامه: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان عربی)

۴- برهان الصادقین: اثر ابو علی خان موسوی بنارسی، که در باب نهم آن به بررسی مسائل نزاعی فقهی همچون مسح پاها در وضو و حلیت نکاح موقّت پرداخته است. ایشان همچنین مختصر این کتاب را با نام مهجه البرهان نگاشته است.

۵- برهان السعاده: اثر علامه کنتوری پدر صاحب عبقات.

۶- الجواهر العقریه: اثر علامه سید مفتی محمد عباس شوشتاری استاد صاحب عبقات به زبان فارسی که در هند به چاپ رسیده است. ایشان در این کتاب شباهات مربوط به غیبت حضرت ولی عصر (عج) را به خوبی پاسخ گفته است.

باب هشتم: در آخرت

۱- احیاء السنّه و امامه البدعه بطعن الأسنّه: اثر علامه دلدار علی نقوی که در سال ۱۲۸۱ ه. ق در هند به چاپ رسیده است.

دفتر هشتم النزهه میرزا محمد کشمیری نیز در خصوص ردّ این باب است. (فارسی)

باب نهم: در مسائل اختلافی فقه:

۱- دفتر نهم از النزهه که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده در پاسخ به شباهات و حل مشکلات این باب است. مولوی افراد علی کالپوی سنّی کتاب رجوم الشیاطین را در ردّ این دفتر از نزهه نوشته و در مقابل، جعفر ابو علی خان موسوی بنارسی شاگر صاحب نزهه هم با کتاب معین الصادقین به ابطال و اسکات وی پرداخته است.

۲- صاحب النزهه کتاب دیگری در نقض کید هشتم از این باب در موضوع نکاح موقّت و مسح پاها در وضو دارد که نسخه خطی آن در کتابخانه ناصریه موجود بوده است.

۳- کتاب کشف الشبهه عن حلیة المتعة اثر احمد بن محمد علی کرمانشاهی که در پاسخ این بخش از همین باب نوشته شده و در کتابخانه موزه ملی کراچی موجود است.
باب دهم: در مطاعن

۱- تشید المطاعن و کشف الصغائر اثر علامه سید محمد قلی کنتوری که در دو دفتر بزرگ نوشته شده و بخش معظمی از آن در هند به سال ۱۲۸۳ ه. ق چاپ سنگی شده است. (مطبعه مجمع البحرين)

۲- تکسیر الصنمين: اثر ابو علی خان هندی. (فارسی)

۳- طعن الرماح: اثر سلطان العلماء دلدار علی نقوی در ردّ بخشی از این باب مربوط به داستان فدک و سوزاندن خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها که در سال ۱۳۰۸ ه. ق در هند چاپ شده است.

در ردّ این کتاب توسط شیخ حیدر علی فیض آبادی سنّی کتابی به نام نقض الزماح نگاشته شده است.

باب یازدهم: در اوهام و تعصبات شیعه

- ۱- مصارع الأفهام لقلع الأوهام: اثر علامه محمد قلی کتوری (چاپ هند باب دوازدهم: در تولی و تبری و دیگر عقاید شیعه
۱- ذو الفقار: اثر علامه دلدار علی نقوی (فارسی) و همچنین در پاسخ گفته‌های صاحب تحفه در مبحث غیبت امام زمان (عج) از

باب هفت

كتابهای ديگري که در رد قسمتی از تحفه نوشته شده است:

- ۱- صوارم الاسلام: اثر علامه دلدار علی نقوی. رشید الدین خان سنی مؤلف الشوکة العمریة - که از شاگردان صاحب تحفه است-
این کتاب و الصوارم الالهیات را با شباهتی رد نموده که حکیم باقر علی خان از شاگردان میرزا محمد کامل این شباهات را پاسخ
داده است.

- ۲- الوجیزة فی الأصول: علامه سبحان علیخان هندی، وی در این کتاب پس از بحث پیرامون علم اصول و ذکر احادیث دال بر
امامت امیر المؤمنین (ع) به تعرض و رد کلمات صاحب تحفه پرداخته و مجھولات خلفای سه گانه را بیان کرده است.

- ۳- تصحیف المنحة الالهیه عن النفة الشیطانیه، در رد ترجمه تحفه به عربی به قلم محمود آلوسی (۳ مجلد): اثر شیخ مهدی بن شیخ
حسین خالصی کاظمی (م ۱۳۴۳ هـ ق)

- ۴- رد علامه میرزا فتح الله معروف به «شیخ الشریعه» اصفهانی (م. ۱۳۳۹ هـ ق)- وی همچنین کتابی در رد المنحة الالهیه دارد.

- ۵- الهدیه السنیه فی رد التحفه الاثنی عشریه: (به زبان اردو) اثر مولوی میرزا محمد هادی لکھنؤی

- ۶- التحفه المنقلبة: در جواب تحفه اثنا عشریه (به زبان اردو)

معرفی کتاب عقبات الانوار

اشارة

- (۱) کتاب عظیم عقبات الانوار شاھکار علمی و تحقیقی مرحوم سید میر حامد حسین هندی نیشابوری است که در رد باب امامت
کتاب تحفه اثنا عشریه عبد العزیز دھلوی - که در رد عقاید شیعه نوشته شده - می باشد.

۱- موضوع و نسخه شناسی

- عقبات در نقض و رد باب هفتم تحفه در زمینه ادله امامیه بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام نگاشته شده است.
وی در این کتاب می کوشد تا فلسفه امامت را روشن کند و نشان دهد که اسلام آن دینی نیست که در دربار خلفا مطرح بوده است.
میر حامد حسین در این کتاب حرف به حرف مدعیات دھلوی را با براهین استوار و مستند نقض کرده است.
وی کتاب خود را در دو منهج به همان صورتی که در باب هفتم تحفه آمده سامان بخشیده است.

منهج نخست: در آیات

- از این منهج که بایستی مشتمل بر شش دفتر بوده باشد) چون دھلوی فقط به ۶ آیه از آیاتی که شیعه به آن استدلال می کند اشاره
کرده است)

- (۱) [عقبات به فتح عین و کسر باء جمع عقه به معنای چیزی است که بوى خوش دارد و انوار بفتح نون و سکون واو به معنای گل
و یا گل سفید است

دستنوشتها و یادداشت‌هایی به صورت پیش‌نویس در کتابخانه ناصریه موجود بوده و تاکنون به چاپ نرسیده است. ۱

منهج دوم: در روایات

در این منهج برای هر حدیث یک یا دو دفتر به ترتیب ذیل ساخته شده است.

- دفتر نخست: ویژه حدیث «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» معروف به حدیث غدیر در دو بخش بخش نخست: نام بیش از یکصد تن از صحابه وتابعین و حفاظ و پیشوایان حدیث سنی از آغاز تا روزگار مؤلف همراه با گزارشی از احوال آنها و توثیق مصادر روایت

بخش دوم: بررسی محتوای خبر و وجوه دلالی و قراین پیجیده آن بر امامت امیر مؤمنان علی (ع) و پاسخ به شباهات دھلوی.

بخش اول در یک مجلد ۱۲۵۱ صفحه‌ای و بخش دوم در دو مجلد در بیش از هزار صفحه در زمان حیات مؤلف (۱۲۹۳ و ۱۲۹۴). ق) چاپ سنگی شده و هر سه مجلد در ده جلد حروفی با تحقیق غلام رضا مولانا بروجردی در قم به چاپ رسیده است خلاصه این دفتر نیز با نام «فیض القدیر از شیخ عباس قمی در قم ۴۶۲ صفحه در قم چاپ شده است. ۲

- دفتر دوم: ویژه خبر متواتر «یا علی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» معروف به حدیث متزلت است که مانند حدیث غدیر در دو بخش اسناد و دلالتها سامان یافته است.

این دفتر در زمان حیات مؤلف در ۹۷۷ صفحه بزرگ در لکھنو به سال ۱۲۹۵ ه. ق چاپ شده و به مناسبت یکصد مین سالگرد در گذشت مؤلف در اصفهان افست شده است.

- دفتر سوم: ویژه حدیث «إن عليا مني و أنا منه، و هو ولیٌّ كُلِّ مؤمنٍ بعدي» معروف به حدیث ولايت.

این دفتر در ۵۸۵ صفحه به قطع رحلی در سال ۱۳۰۳ ه. ق در هند چاپ شده است.

- دفتر چهارم: ویژه حدیث «...اللهم ائتني بأشحّ خلقك إلينك يأكّل معى من هذا الطير» که درباره داستان مرغ بربیان و آمدن حضرت علی (ع) به خانه پیامبر (ص) پس از گفتن این جمله توسط حضرت (ص) می‌باشد. (معروف به حدیث طیر)

این دفتر در ۷۳۶ صفحه در دو مجلد بزرگ در سال ۱۳۰۶ ه. ق در لکھنو به چاپ رسیده است. (طبعه بستان مرتضوی)

- دفتر پنجم: ویژه حدیث «أنا مدینة العلم و علیٌّ بابها...»

این دفتر در دو مجلد بزرگ نوشته شده که مجلد نخست آن در ۷۴۵ صفحه به سال ۱۳۱۷ ه. ق و مجلد دوم آن در ۶۰۰ صفحه به سال ۱۳۲۷ ه. ق انتشار یافته است. (به اهتمام سید مظفر حسین)

- دفتر ششم: ویژه حدیث «من أراد أن ينظر إلى آدم و نوح... فينظر إلى علیٌّ» معروف به حدیث تشییه

این دفتر هم در دو مجلد یکی در ۴۵۶ صفحه و دیگری در ۲۴۸ صفحه به سال ۱۳۰۱ ه. ق چاپ شده است. (در لکھنو)

- دفتر هفتم: درباره خبر «من ناصب علیا الخلافة بعدی فهو كافر» که پاکنوس آن به انجام نرسیده است.

- دفتر هشتم: ویژه حدیث «كنت أنا و علیٌّ نوراً بين يدي الله قبل أن يخلق الله آدم...» معروف به حدیث نور

(۱) و هو فی مجلد کبیر غیر مطبوع لکنه موجود فی مکتبة المصنف بلکھنو، و فی مکتبة المولی السید رجب علی خان سبحان الزمان فی جکراوان الذی کان من تلامیذ المصنف... (الذریعه)

(۲) همچنین جزء یکم از مجلدات حدیث غدیر «عقاید» در تهران به دستور مرحوم آیت الله سید صدر الدین صدر (ساکن قم و متوفای ۱۳۷۳) در قطع رحلی به همت فضلای حوزه علمیه قم- چاپخانه شرکت تضامنی علمی (در ۶۰۰ صفحه) به چاپ رسیده است.

این دفتر در ۷۸۶ صفحه قطع بزرگ به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکھنو چاپ شده است.

دفتر نهم: پیرامون خبر رایت در پیکار خیر که روی کاغذ نوشته نشده است. (در یک مجلد)

دفتر دهم: ویژه خبر «علیٌّ مع الحق و الحق مع علیٌّ» که دست نوشت ناقصی از پیش نویس آن در کتابخانه ناصریه وجود داشته است.

دفتر یازدهم: ویژه خبر «إن منكم من يقاتل على تأویل القرآن كما قاتلت على تنزيله». از این دفتر هم پاکنوشتی بدست نیامده است.
در ۳ مجلد)

دفتر دوازدهم: در بررسی استناد و دلالات خبر متواتر و معروف ثقلین به پیوست حدیث سفینه به همان مفاد. [چاپ در لکھنؤ سال ۱۳۱۳ و ۱۳۵۱ ه. ق اصفهان ۱۳۸۰ ه. ق (در ۶ جلد) مدرسه الامام المهدی ۱۴۰۶ ه. ق این دفتر در زمان حیات مؤلف چاپ سنگی به اندازه رحلی خورده و طبع حروفی آن (در ۶ جلد) با اهتمام سید محمد علی روضاتی در اصفهان به انضمام انجام نامه‌ای پرفایده درباره عبقات و مؤلفش و تحفه اثنا عشریه و...) صورت پذیرفته است.

همچنین فشرده مباحث و فواید تحقیقی این مجموعه را می‌توان در کتاب نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الأنوار به زبان عربی به قلم آقای سید علی میلانی بدست آورد که در ۲۰ جلد متوسط در قم چاپ شده است.

در مجموع از این دوازده دفتر، پنج دفتر بدست مرحوم میر حامد حسین، سه دفتر توسط فرزندش سید ناصر حسین و دو دفتر آن توسط سید محمد سعید فرزند سید ناصر حسین با همان اسلوب حامد حسین به تفصیل ذیل به انجام رسیده است:

الف: مرحوم سید حامد حسین:

- ۱- حدیث غدیر از نظر سند و دلالت
- ۲- حدیث منزلت از نظر سند و دلالت
- ۳- حدیث ولایت از نظر سند و دلالت
- ۴- حدیث تشییه از نظر سند و دلالت
- ۵- حدیث نور از نظر سند و دلالت

ب: مرحوم سید ناصر حسین

- ۱- حدیث طیر از نظر سند و دلالت
- ۲- حدیث باب از نظر سند و دلالت
- ۳- حدیث ثقلین و سفینه از نظر سند و دلالت

ج: مرحوم سید محمد سعید

- ۱- حدیث مناصبت از نظر سند و دلالت (به زبان عربی)
 - ۲- حدیث خیر، از نظر سند فقط (به زبان عربی)
- البته این دو حدیث تاکنون چاپ نشده‌اند.

البته پنج حدیث اخیر - که توسط فرزند و نوه میر حامد حسین انجام شده است - را به نام مرحوم میر حامد حسین قرار دادند تا از مقام شامخ ایشان تجلیل شود و از طرفی این دو نفر همان مسیری را پیمودند که بیانگذار عبقات آن را ترسیم کرده و رئوس مطالب و مصادر آنها را بجهت سهولت سیر برای دیگران آماده کرده بود.

از جمله کتب دیگر که در رابطه با عبقات نوشته شده عبارتست از:

- ۱- تذییل عبقات به قلم سید ذاکر حسین فرزند دیگر مؤلف
- ۲- تعریف جلد اول حدیث «مدینۃ العلم» به قلم سید محسن نواب لکھنؤی
- ۳- تلخیص تمام مجلد دوم، پنجم، ششم و بخشی از مجلد یکم و تعریف تمامی این مجلدات به نام «الثمرات» به قلم سید محسن نواب

وی هر مجلید از منهج دوّم کتاب را در یک یا دو جزء قرار داده است. نخست در سند حدیث و اثبات تواتر و قطعی الصدور بودن آن، تنها از طرق عامه بحث نموده و با استناد به مدارک معتبره اهل سنت از زمان پیغمبر اکرم (ص) و عصر صدور تا زمان مؤلف (به صورت قرن به قرن) ابتدا به توثیق و تعدیل هر یک از روایان بلا واسطه حدیث از طریق قول دیگر صحابه و سپس به توثیق و تعدیل هر یک از صحابه و توثیق کنندگان آنها از طریق قول تابعین و در نهایت به توثیق و تعدیل طبقات بعد از طریق کتب رجال و تراجم و جواجم حدیثی و مصادر مورد وثوق خود آنها تا به زمان خود، پرداخته است. آنگاه به تجزیه و تحلیل متن حدیث پرداخته و سپس وجوه استفاده و چگونگی دلالت حدیث را بر وفق نظر شیعه تشریح نموده و در پایان کلیه شباهات و اعترافات وارد از طرف عامه را یک به یک نقل و به همه آنها پاسخ داده است. و در این زمینه گاهی برای ردّ دلیل از آنان به کلمات خود آنان استدلال کرده است.

۳- قدرت علمی

قدرت علمی و سعه اطلاع و احاطه فوق العاده مؤلف بزرگوار از سراسر مجلدات این کتاب بخوبی واضح و آشکار است مثلا در یک جا دلالت حدیث ثقلین را بر مطلوب شیعه به ۶۶ وجه بیان فرموده و در جای دیگر تخطیه ابن جوزی نسبت به دلالت حدیث بر مطلوب شیعه را به ۱۶۵ نقض و تالی فاسد جواب داده و در ابطال ادعای صاحب تحفه مبنی بر اینکه عترت به معنای أقارب است و لازمه اش واجب الاطاعه بودن همه نزدیکان پیغمبر است نه أهل بیت فقط، ۵۱ نقض و اعتراض بر او وارد کرده است. همچنین ایشان در هر مطلب و مبحث که وارد می شود کلیه جهات و جوانب قابل بحث آنرا مدققاً نظر قرار داده و حق تحقیق و تتبیع را نسبت به موضوع مورد بحث به منتهی درجه اداء می فرماید و مطالعه کننده را برای هر گونه تحقیقی پیرامون موضوعاتی که در این کتاب مطرح شده از مراجعه به کتب و مصادر دیگر بی نیاز می کند، خصوصا در مورد تراجم رجال حدیث که شرح حال آنان را نوعاً از تمامی کتب تراجم و مواضعی که مورد استفاده واقع می شود به عین الفاظ نقل فرموده است.

ایشان به این مقدار هم اکتفاء نکرده و کلمات صاحب تحفه و استدلالات وی را از سایر کتب او و حتی کلمات اساتید وی همچون پدرش شیخ ولی الله ابن عبد الرحیم و خواجه نصر الله کابلی صاحب کتاب صواقع - که در حقیقت تحفه برگردان فارسی این کتاب است - و سایر مشایخ و بزرگان اهل سنت را نقل کرده و پاسخ می دهد. ۱

۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث

صاحب عقبات مانند سایر عالمان شیعی در احتجاج با اهل سنت، آداب و قواعد بحث و مناظره را رعایت می کند در حالیکه طرف مقابل گرچه ادعای این امر را نموده اما بدان عمل نکرده است.

الف: از قواعد بحث آنست که شخص کلام طرف مقابل خود را درباره مسئله مورد نظر بدون کم و زیاد و با دقت و امانت نقل و تقریر کند، سپس محل اشکال را مشخص کرده و به جواب نقضی یا حلی آن پردازد. در اینصورت است که ناظر با شنیدن ادله دو طرف می تواند به قضاؤت پرداخته و نظر صحیح یا أحسن را انتخاب نماید.

مرحوم میر حامد حسین در عقبات پس از خطبه کتاب عین عبارت دهلوی (صاحب تحفه) را بدون کم و کاست نقل می کند و حتی هر آنچه را که او در حاشیه کتابش از خود یا غیر نقل کرده متعرض می شود و سپس به جواب آن می پردازد. اما در مقابل دهلوی این قاعده را رعایت نمی کند. مثلاً پس از نقل حدیث ثقلین می گوید: «و این حدیث هم بدستور أحادیث سابقه با مذکور مساس ندارد» اما به استدلال شیعه درباره این حدیث اشاره‌ای نمی کند و یا اینکه پس از نقل حدیث نور می گوید: «... و بعد اللئی و الـی

دلالت بر مدعای ندارد» اما دلیل شیعه را برای این مدعای خود مطرح نمی‌کند.

ب: از دیگر قواعد بحث آنست که به چیزی احتجاج کند که طرف مقابلش آن را حجت بداند نه آن چیزی که در نزد خودش حجت است و به آن اعتماد دارد. صاحب عقبات در هر بابی که وارد می‌شود به کتب اهل سنت احتجاج کرده و به گفته‌های حفاظ و مشاهیر علماء آنها در علوم مختلف استدلال می‌کند. اما دهلوی الترام عملی به این قاعده ندارد لذا می‌بینیم که در مقابل حدیث ثقلین به حدیث «علیکم بستّی و سَنَةُ الْخَلْفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِي وَ عَضُوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ» تمسک می‌کند در حالیکه این روایت را فقط اهل سنت نقل کرده‌اند.

ج: از دیگر قواعد بحث آن است که شخص در مقام احتجاج و ردّ به حقیقت اعتراف کند. صاحب عقبات همانطور که احادیثی را که خود می‌خواهد به آنها استدلال کند از طرق اهل سنت مستند می‌کند روایاتی را که طرف مقابلش به آن استناد کرده را نیز مستند می‌کند و در این راه کوتاهی نکرده و به نقل یکی دو نفر بسته نمی‌کند بلکه همه اسناد آن را نقل می‌کند.

که نمونه آن را می‌توان در برخورد ایشان با روایت «اقتدوا باللذین من بعدی أبي بكر و عمر»- که در مقابل حدیث «طبری» نقل کرده‌اند- مشاهده نمود. اما در مقابل دهلوی حدیث ثقلین را فقط از طریق «زید بن ارقم» نقل می‌کند در حالیکه بیشتر از ۲۰ نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند. علاوه بر آنکه این حدیث را نیز ناقص نقل کرده و جمله «أهل بيتي و انهم لى يفترقا حتى يردا على الحوض» را که در مسند احمد و صحیح ترمذی آمده از آن حذف کرده است.

۵- شیوه رد کردن

الف: نقل کلام خصم به طور کامل

همانطور که قبل اشاره شد ایشان کلام دهلوی را بدون کم و زیاد نقل می‌کند و حتی آن را نقل به معنا نیز نمی‌کند.
ب: بحث و تحقیق همه جانبی

ایشان به هر موضوعی که وارد شده تمام جوانب آن را بررسی کرده و مورد دقت قرار می‌دهد. لذا زمانی که می‌خواهد حرف طرف مقابل خود را ابطال کند به یک دلیل و دو دلیل اکتفاء نمی‌کند بلکه همه جوانب را بررسی کرده و به اندازه‌ای دلیل و مدرک ارائه می‌کند که استدلال طرف مقابل از پایه و اساس نابود می‌شود. لذا زمانی که به قدر این جوزی در حدیث ثقلین وارد می‌شود ۱۵۶ وجه در رد آن بیان می‌کند.

ج: تحقیق کامل

مرحوم میر حامد حسین در هر موضوعی که مورد بحث قرار داده، تمام اقوالی را که درباره آن موضوع مطرح شده نقل می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد حتی اقوالی را که ممکن است در این موضع گفته شود مطرح می‌کند. لذا زمانی که در رد قول دهلوی وارد بحث می‌شود کلام افراد دیگری چون نصر الله کابلی و ابن حجر و طبری و... را نیز نقل کرده و به پاسخ دادن می‌پردازد. مثلاً زمانی که دهلوی حدیث سفینه را مطرح کرده و دلالت آن بر امامت علی (ع) را انکار می‌کند اما متعرض سند آن نمی‌شود صاحب عقبات ابتدا ۹۲ نفر از کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند نام می‌برد (چون از نظر ایشان بحث از سند مقدم بر بحث از دلالت است) و علّت مطرح کردن نام این افراد آنست که ابن تیمیه این حدیث را بی‌سند دانسته و منکر سند- حتی ضعیف- برای آن می‌شود و سپس نام کتب معتبری که این حدیث در آنها نقل شده را ذکر می‌کند.

د: ریشه‌یابی بحث

یکی از قواعدی که صاحب عقبات در رد استدلال طرف مقابل خود به کار برده ریشه‌یابی اقوالی است که به آنها استدلال شده و به

عنوان دلیل مورد استفاده قرار گرفته است و از این راه توانسته به اهداف خوبی دست پیدا کند:

۱- ایشان در صدد آن بوده که روشن کند دھلوی مطلب جدیدی را در کتاب خود مطرح نکرده است بلکه تمام مطالب او در کتابهای پیش از وی نیز مطرح شده است و لذا با تحقیقات خود ثابت می‌کند که دھلوی صواعق نصر الله کابلی را به فارسی برگردانده

و علاوه بر آن مطالبی را از پدرش حسام الدین سهارنborی- صاحب المرافق- به آن افزووده است و آن را به عنوان «تحفه اثنا عشریه» ارائه کرده است و یا اینکه «بستان المحدثین» وی برگردان «کفایه المطلع» تاج الدین دهان است.

۲- ایشان در ریشه‌یابی اقوال به این نتیجه می‌رسد که بعضی از اقوال یا نسبت‌هایی که به بعضی افراد داده شده حقیقت ندارد. مثلاً- زمانی که درباره حدیث طیر از قول شعرانی در یواقیت مطرح می‌شود که ابن جوزی آن را در شمار احادیث موضوعه آورده می‌گوید: «... اولاً ادعای ذکر ابن الجوزی این حدیث را در موضوعات از اقبع افتراق و اسمج اختلافات و اوضاع کذبات و اوضاع خزعبلات- تست و قطع نظر از آن که از تفحص و تبع تام کتاب «الموضوعات» ابن الجوزی که نسخه عتیقه آن بحمد الله الغافر پیش قاصر موجودست هرگز اثرب از این حدیث پیدا نمی‌شود سابقاً دریافتی که حافظ علای تصریح نموده باین معنی که ابو الفرج یعنی ابن الجوزی این حدیث را در کتاب الموضوعات ذکر نکرده، و ابن حجر نیز صراحةً افاده فرموده که ابن الجوزی در موضوعات خود آن را ذکر ننموده پس اگر شعرانی اصل کتاب الموضوعات را ندیده و بر تصریح حافظ علای هم مطلع نگردیده بود کاش بر افاده ابن حجر که در لواح الانوار نهایت مدحت‌سرایی او نموده مطلع می‌گردید و خوفاً من الخزى و الخسنان گرد این کذب و بهتان نمی‌گردید و...»

(۱) پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:... و لكن الله يحب عبدا إذا عمل عملاً أحکمه. امالی صدق- ص ۳۴۴]

۳- صاحب عقاید با این شیوه خود تحریفات و تصرفاتی که در بعضی اقوال و انتساب‌ها روی داده را کشف کرده است. مثلاً درباره حدیث نور دھلوی می‌گوید: «این حدیث به اجماع اهل سنت موضوع است و در اسناد آن... در این زمینه به کلام ابن روزبهان که معمولاً مستند نصر الله کابلی است که دھلوی هم از کابلی مطالب خود راأخذ می‌کند مراجعه می‌کنیم. وی در این باره می‌گوید: «ابن جوزی این حدیث را در کتاب موضوعات آورده و نقل به معنا کرده است. و این حدیث موضوع بوده و در اسناد آن...» سپس کابلی می‌گوید: «و این حدیث باطل است چون به اجماع اهل خبر وضعی است و در اسناد آن...»

پس اجماع اهل خبر را در اینجا کابلی اضافه می‌کند. اما اینکه ابن جوزی آن را در کتاب موضوعات خود نقل کرده، مربوط به حدیث دیگری غیر از حدیث نور است ... قال رسول الله «ص»: خلقت أنا و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب من طینه واحدة»

ه: ذکر موارد مخالف الترام

ایشان در موارد متعدد، به رعایت نکردن قواعد بحث توسط دھلوی و آنچه که وی خود را ملتزم به آن دانسته، اشاره می‌کند.

مثلاً دھلوی خود را به این مطالب ملتزم دانسته است:

۱- در نزد اهل سنت قاعده آنست که هر کتاب حدیثی که صاحب آن خود را ملتزم به نقل خصوص اخبار صحیح نداند، احادیث آن قابل احتجاج نیست

۲- هر چه که سند نداشته باشد اصلاً به آن گوش داده نمی‌شود.

۳- باید در احتجاج بر شیعه با اخبار خودشان بر آنها احتجاج نمود، چون اخبار هر فرقه‌ای نزد فرقه دیگر حجت ندارد.

۴- احتجاج با احادیث اهل سنت بر شیعه جایز نیست.

اما در عمل در موارد زیادی بر خلاف آنها عمل کرده و صاحب عقاید به این موارد توجه داده است.

و: ردّ بر مخالفین با کلام خودشان

صاحب عبقات در ردّ مطالب دھلوی گاھی به کلمات وی در جای دیگر کتابش یا به کلمات پدرش و سایر علماء اهل سنت جواب داده و آن را نقض می‌کند.

ز: بررسی احادیث از همه جوانب

صاحب عبقات زمانی که وارد بحث از احادیث می‌شود آن را از نظر سند، شأن صدور و متن حدیث مورد بررسی قرار می‌دهد و در هر قسمت با کارشناسی دقیق مباحث لازم را مطرح می‌کند.

ح: نقض و معارضه

ایشان در موارد متعدد استدلال مخالفین را با موارد مشابه - که خود آنها نسبت به آن اذعان دارند - نقض می‌کند.

مثال زمانی که دھلوی در جواب حدیث غدیر می‌گوید: «اگر نظر پیامبر (ص) بیان کردن مسئله امامت و خلافت بود آن را با لفظ صریح می‌گفت تا در آن اختلافی نباشد» صاحب عبقات آن را با حدیث «الائمه من بعدی اثنا عشر» که مورد قبول محدثین اهل سنت است، نقض می‌کند. همچنین در جواب بعض استدلالات آنان به معارض آنها از کتب و اقوال خودشان استدلال می‌کند.

لذا استدلال دھلوی به حدیث «اصحابی کالنجوم فأبیهم اقتدیتم اهدیتم» را با احادیثی که در ذمّ اصحاب در کتب صحاح اهل سنة وارد شده نقض می‌کند.

ابعاد مختلف عبقات

۱- بعد علمی

میر حامد حسین همین که دید کتابی نوشته شده که از نظر دین و علم و جامعه و شرف موضع باید به توضیح اشتباه انگیزیهای آن پرداخت و جهل پراکنیهای آن را جران و تفرقه آفرینیهای آن را بازپس رانده و دروغهای آن را برابر ملا ساخت در ابتداء به دنبال گسترش معلومات خویش و پیدا کردن مأخذ و اطلاعات وسیع می‌رود و سالهای سال از عمر خویش را در این راه صرف می‌کند. ۱

در حالیکه پاسخ دادن به نوشه‌های واھی و بی‌ریشه تحفه با یک صدم معلومات ایشان هم ممکن بود، اما میر حامد حسین با این کار خود تربیت علمی مکتب تشیع و ژرف‌نگری یک عالم شیعی و احترام گذاشتن به شور انسانی را به نمایش می‌گذارد.

۲- بعد اجتماعی

کتابهایی که به قصد تخطئه و ردّ مذهب اهل بیت (ع) نوشته می‌شود در حقیقت تحقیر مفاهیم عالی اسلام، ردّ حکومت عادل معصوم بر حق، طرفداری از حکومت جباران، دور داشتن مسلمانان از پیروی مکتبی که با ظلم و ظالم درستیز است و خیانت به اسلام و مسلمین است و این آثار از سطح یک شهر و مملکت شروع شده و دامنه آن به مسائل عالی بشری می‌کشد. لذا کتابهایی که عالمان شیعه به قصد دفاع و نه هجوم در این زمینه می‌نویسند نظر نادرست دیگران را نسبت به شیعه و پیروی از آل محمد (ص) درست می‌کند و کم کم به شناخت حق و نزدیک شدن مسلمین به هم - به صورت صحیح آن منتهی می‌گردد.

۳- بعد دینی

اهمیت هر دین و مرام به محتوای عقلی و علمی آن است و به بیان دیگر مهمترین بخش از یک دین و عقیده بخش اجتهادی آن

است نه بخش تقليدي. چون اين بخش است که هويت اعتقادی و شخصیت دینی فرد را می سازد. بنابراین کوشندگانی که با پیگریهای علمی و پژوهش‌های بیکران خویش مبانی اعتقادی را توضیح می‌دهند و حجم دلایل و مستندات دین را بالا می‌برند و بر توان استدلالی و نیروی برهانی دین می‌افزایند و نقاط نیازمند به استناد و بیان را مطرح می‌سازند و روشن می‌کنند، اینان در واقع هویت استوار دین را می‌شناسانند و جاذبه منطق مستقل آین حق را نیرو می‌بخشند.

۴- بعد اخلاص

نقش اخلاص در زندگانی و کارنامه عالمان دین مسئله‌ای است بسیار مهم. اگر زندگی و کار و زهد و وفور اخلاص نزد این عالمان با عالمان دیگر ادیان و اقوام و یا استادان و مؤلفانی که اهل مقام و مدرکند مقایسه شود اهمیت آنچه یاد شد آشکار می‌گردد.

عالمان با اخلاص و بلند همت و تقوی پیشه مسلمان که در طول قرون و اعصار انواع مصائب را تحمل کردن و مشعل فروزان حق و حق طلبی را سرداشت گرفتند چنان بودند و چنان اخلاقی در کار و ایمانی به موضع خویش داشتند.

۵- بعد اقتداء

یقیناً اطلاع از احوال اینگونه عالمان و چگونگی کار و اخلاص آنان و کوشش‌های بیکرانی که در راه خدماتهای مقدس و بزرگ کرده‌اند می‌تواند عاملی تربیت کننده و سازنده باشد.

چه بسیار عالمانی که در زیستنامه آنان آمده است که صاحب دویست اثر بوده‌اند یا بیشتر. آنان از همه لحظات عمر استفاده می‌کرده‌اند و با چشم‌پوشی از همه خواهانیها و لذتها دست به ادای رسالت خویش می‌زده‌اند.

صاحب عقاید روز و شب خود را به نوشتن و تحقیق اختصاص داده بود و جز برای کارهای ضروری از جای خود برنمی‌خاست و جز به قدر ضرورت نمی‌خورد و نمی‌خوابید، حتی در اعمال و عبادات شرعی فقط به مقدار فرائض اكتفاء می‌کرد.

تا جایی که دست راست وی از کتابت بازماند، پس با دست چپ خود نوشت. هرگاه از نشستن خسته می‌شد به رو می‌خوابید و می‌نوشت و اگر باز هم خسته می‌شد به پشت می‌خوابید و کتاب را روی سینه خود می‌گذاشت و می‌نوشت تا جایی که آیه الله العظمی مرعشی نجفی به نقل از فرزند ایشان سید ناصر حسین می‌فرماید: «زمانی که جنازه ایشان را روی مغسل قرار دادند اثر عمیق یک خط افقی بر روی سینه شریف ایشان که حاکی از محل قرار دادن کتاب بر آن بود دیده شد.»

درباره میر حامد حسین هندی - رحمه الله عليه - نوشتند که از بس نوشته دست راستش از کار افتاد. این تعهد شناسان اینسان به بازسازیهای فرهنگی و اقدامات علمی پرداخته و نیروهای بدنی خود را در راه آرمانهای بلند نهاده و با همت بلند تن به رنج داشته‌اند تا جانهای دیگر مردمان آگاه و آزاد گردد.

(۱) تعدادی از منابع وی مثل زاد المسیر سیوطی مرتبط به کتابخانه پدر بزرگ‌گوارش که بعداً به تشکیل کتابخانه ناصریه منجر شد - می‌باشد و تعدادی از آنها را در ضمن سفرهای خود به بلاد مختلف مانند سفر حج و عتبات خریداری نموده است. در این سفرها از کتابخانه‌های معتبر حرمین شریفین و عراق نیز استفاده‌های فراوانی برده و به نسخه‌های اصلی دست یافته است همچنین تعدادی از کتب نیز توسط بعضی علماء به درخواست ایشان برایش فرستاده شده است برای استفاده از بعضی مصادر نیز ناچار شده تا با تلاش فراوان و یا سختی از کتابخانه‌های خصوصی افراد مخصوصاً مخالفین استفاده نماید.

مرحوم شیخ آقا بزرگ پس از برشمردن تأییفات میر حامد حسین می‌نویسد: «امری عجیب است که میر حامد حسین، این همه کتابهای نفیس و این دایرة المعارف‌های بزرگ را تألیف کرده است در حالی که جز با کاغذ و مرکب اسلامی (یعنی کاغذ و

مرکبی که در سرزمینهای اسلامی و به دست مسلمانان تهیه می‌شده است) نمی‌نوشه است و این به دلیل تقوای فراوان و ورع بسیار او بوده است.

اصولاً دوری وی از بکار بردن صنایع غیر مسلمانان مشهور همگان است».

تقریظات عقبات

میرزای شیرازی و شیخ زین العابدین مازندرانی، محدث نوری، سید محمد حسین شهرستانی، شریف العلماء خراسانی، حاج سید اسماعیل صدر، شیخ الشریعه اصفهانی و اکثر بزرگان آن زمان، تقریظات بسیاری بر آن کتاب نوشته‌اند و عالم جلیل شیخ عباس بن احمد انصاری هندی شیروانی، رساله مخصوصی به نام «سواطع الأنوار فی تقریظات عقبات الأنوار» تألیف کرده و در آن تا بیست و هشت تقریظ از علماء طراز اول نقل نموده است که در بعضی از آنها بر این مطلب تصریح شده که به برکت آن کتاب در یک سال جمع کثیری شیعه و مستبصر شده‌اند.

این کتاب در زمان حیات مؤلف به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است.

همچنین منتخبی از این کتاب در سال ۱۳۲۲ ه. ق به چاپ رسیده که در دو بخش مرتب شده است، بخش نخست تقریظها و نامه‌هایی که در حیات صاحب عقبات رسیده و بخش دوم آنهایی است که بعد از وفات وی و خطاب به فرزندش سید ناصر حسین نوشته شده است.

مرحوم میرزای شیرازی در بخشی از نامه خود خطاب به صاحب عقبات چنین می‌نویسد:

«... واحد أحد أقدس - عزت اسمائه - گواه است همیشه شکر نعمت وجود شریف را میکنم و به کتب و مصنفات رشیقه جنابعالی مستأنسم و حق زحمات و خدمات آن وجود عزیز را در اسلام نیکو می‌شناسم. انصاف توان گفت: تاکنون در اسلام در فن کلام کتابی باینگونه نافع و تمام تصنیف نشده است، خصوصاً کتاب عقبات الانوار که از حسنات این دهر و غنائم این زمان است.

بر هر مسلم متدين لازم است که در تکمیل عقائد و اصلاح مفاسد خود به آن کتاب مبارک رجوع نماید و استفاده نماید و هر کس به هر نحو تواند در نشر و ترویج آنها به اعتقاد أحقر باید سعی و کوشش را فرو گذاشت ندارد تا چنانچه در نظر است اعلاه کلمه حق و ادھاض باطل شود که خدمتی شایسته‌تر از این بطریقه حقه و فرقه ناجیه کمتر در نظر است.»

و در نامه‌ای دیگر که به زبان عربی نگاشته است چنین می‌گوید:

«من در کتاب شما، مطالب عالی و ارجمند خواندم، نسیم خوش تحقیقاتی که شما برای پیدا کردن این مطالب به کار برده‌اید، بر هر مشک پرورده و معجون دماغپروری برتری دارد. عبارات رسای کتاب، دلیل پختگی نویسنده است و اشارات جهل زدای آن مایه دقت و آموختن. و چگونه چنین نباشد؟ در حالی که کتاب از سرچشمه‌های فکری تابناک نشأت گرفته و به دست مجسمه اخلاص و تقوی تألف یافته است. آری کتاب باید از این دست باشد و مؤلف از این گونه و اگر غیر از این باشد هرگز مباد و مباد.»

همچنین شیخ زین العابدین مازندرانی نامه‌هایی به بزرگان هند می‌نویسد و در آنها از میر حامد حسین و تألیفات ایشان تجلیل می‌کند و آنان را تشویق می‌نماید تا دیگر آثار میر حامد حسین را به چاپ برسانند و ضمن نامه مفصلی خطاب به مرحوم میر حامد حسین چنین می‌گوید:

«... کتابی به این لیاقت و متنانت و اتقان تا الآن از بنان تحریر نحریری سرنزده و تصنیفی در اثبات حقیقت مذهب و ایقان تا این زمان از بیان تقریر حر خیری صادر و ظاهر نگشته. از عقباتش رائجه تحقیق وزان و از استقصایش استقصا بر جمیع دلائل عیان و لله در مؤلفها و مصنفها...»

مرحوم شیخ عباس قمی در فوائد الرضویه می‌نویسد:

وجود آنچنان از آیات الهیه و حجج شیعه اثنتی عشریه بود هر کس کتاب مستطاب عبقات الانوار که از قلم دربار آن بزرگوار بیرون آمده مطالعه کند می داند که در فن کلام سیما در مبحث امامت از صدر اسلام تاکنون احده بدان منوال سخن نرانده و بر آن نمط تصنیف نپرداخته و الحق مشاهد و عیان است که این احاطه و اطلاع و سعه نظر و طول باع نیست جز بتائید و اعانت حضرت إله و توجه سلطان عصر روحنا له فداء».

جلد شانزدهم

حدیث تشییه

مقدمة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَعَالٍ عَنِ التَّشْبِيهِ وَالتَّمَثِيلِ الْمُتَرَاهُ عَنِ النَّنْفُصِ وَالْتَّعْطِيلِ الْبَرَئِ عَنِ مَعَارِضَهُ نَدٌ وَعَدِيلُ الْمَقْدَسِ
عَنْ شَوَابِ الْأَفْتِيَاقِ وَالْتَّعْلِيلِ الْوَاحِدِ الْفَرْدِ الصَّمِدِ الْمُتَعَاضِمِ عَنِ التَّرْكِيبِ وَالْتَّحْلِيلِ فَهُمْ كُلُّ مِنْ الْأَكْيَاسِ وَاصْحَابِ الْأَبْلَاسِ عَنِ
إِدْرَاكِ كُنْهِ ذَاتِهِ كَلِيلٌ وَامْكَانِ الْجَائزَاتِ عَلَى وَجْوبِ وَجُودِهِ وَعُلوِّهِ عَنِ سَمَاتِ الْحَدُوثِ دَلِيلٌ وَمِنْ أَرَادَ إِنْ يَنْظُرَ إِلَى أَكْمَلِ صُنْعِهِ
الْجَمِيلِ وَأَفْضَلِ ابْدَاعِهِ الْجَلِيلِ فَلِيَنْظُرْ إِلَى اصْفَيَاَهُ الْمَخْصُوصَينَ بِكُلِّ فَضْلِ جَزِيلٍ وَأَولِيَائِهِ الْمَعْصُومِينَ الشَّافِينَ بِهَدَايَاتِهِمْ دَاءٌ كُلُّ عَلِيلٍ
وَالْمَرْوِينَ بِنَمْرِ ارْشَادَاتِهِمْ غَلَيْهِ كُلُّ غَلِيلٍ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ النَّبِيِّ وَصَفَيِّهِ الْوَجِيْهِ وَآلِهِ الْحَائِزِينَ لِكُلِّ تَبْجيْلٍ وَبَعْدِ فِيْقُولِ الْعَبْدِ
الْفَاقِرِ الدَّلِيلِ الْخَاطِئِ الْقَمِيِّ

^٣ عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص:

الضَّئيل حامد حسين بن العلَّامة السيد محمد قلى التيسابورى صانه اللَّه عن شرور التمويه و التسويل انَّ هذا هو المجلد السادس من
المنهج الثانى من كتاب عبقات الانوار فى امامَة الائمة الاطهار المبنى لنقض ما ابدى علَّامة السُّنَّيَّة السُّنَّيَّة الفخار و محدثهم عمدة
الكبار المولوى عبد العزيز بن ولَّي اللَّه نزيل دهلي المشهور فضلـه فى شاسعة الاصقاع و الاقطار السائر نبله فى نازعة البقاع و الامصار
من الشبه المجتثة التي ما لها من قرار و الوساوس الواضحـة السُّقـوط عند ارباب زكاء الاحلام و ذكاء الافكار و الشكوك اللائحة
الهبوط لدى اولى ثوابـق الافهام و نوافذ الابصار فى جواب الحديث السادس من الاحاديث الاشـنى عشر المذكورة فى باب الامامة التي
اجاب عنها بكلمات ناكبة عن الاستقامـة فى كتاب التحفـة المثقوبة بـسهام الانتـهـاب لما نـمـنه و زـوـقه و هـمـهمـ به و
تفـقـقـ المختـالـ الفخـورـ و المحتـالـ التـفـورـ عنـ الحـقـ و النـورـ نـصـرـ الحـجـىـ بالـهـصـرـ المتـوانـىـ الاسـرـ المـضـطـلـعـ باـعـبـاءـ الـاـصـرـ
الـحـامـلـ لـلـلـاوـءـ الـوزـرـ المـقـتـحـمـ فـيـ وـعـاءـ الـهـجـرـ المـتـهـجـمـ عـلـىـ بـدـائـعـ السـيـكـرـ وـ الـكـرـ المـفـصـحـ عـنـ غـرـائـبـ الـعـجـرـ وـ الـبـجـرـ المـعـقـبـةـ لـلـزـجـرـ
الـكـابـلـىـ الـكـابـ لـلـائـ الدـينـ وـ الـكـابـ الـخـابـ الـابـىـ عـنـ يـقـيـنـ الـحرـىـ بـالـهـجـرـ الـمـولـعـ الـمـسـتـهـرـ بـالـصـيـدـودـ وـ الـانـكـارـ لـصـحـاحـ الـاثـارـ وـ
صـوـادـقـ الـاخـارـ فـيـ كـتـابـ

^٤ عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص:

الصواعق المذى كان في حجب الاستئثار و صلو بعد صدور الاغارة و الانتهاء من هذا المنطوق المتاحذل و المتشدق المتفيهق المكثار في غاية الاشتهر فانهتك خدر التلميع و انخرق ستر التخديع و عز الاعتذار و الله ولئ التوفيق للانحياز و الاحتراز عما يورث الغض و الصيغار و هو المسدّد بايزاع التجنّب و اللهي عما يوجب الآتسام بالعوار و الشئار و منه الاستعانة في الثبات على التمسك بحبل افتقاء المعصومين الاطهار صلوات الله و سلامه عليهم ما غسل الليل و تبليج النهار

اشاره

قال المحدث التحریر حدیث ششم حدیثیست که آن را امامیه روایت می‌کنند

مرفوعاً أَنَّهُ قَالَ مِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحَ فِي تَقْوَاهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حَلْمِهِ وَإِلَى مُوسَى فِي بَطْشِهِ وَإِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ فَلِينِظِرِ إِلَى عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ

طريق تمییز آنکه ازین حدیث مساوات حضرت امیر با انبیاء در صفات ایشان معلوم شد و انبیا افضل‌اند از غیر خود و المساوی للافضل افضل فکان علی افضل من غیره و الافضل متعین للامامه دون غیره و فساد مبادی این تمییز و مقدمات آن از سر تا قدم بر هر دانشمند ظاهرست اول این حدیث از احادیث اهل سنت نیست ابن مطهر حلی در کتب خود وارد نموده و روایت آن را گاهی به بیهقی و گاهی به بغوي نسبت کرده حال آنکه در تصانیف هر دو از ان اثری موجود نیست بافترا و بهتان الزام دادن اهل سنت میسر نمی‌آید و قاعده مقرره اهل سنت است که حدیثی را که بعضی ائمه فن حدیث در کتابی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۵

روایت کنند و صحبت ما فی الكتاب را التزام نکرده باشند مثل بخاری و مسلم و بقیه اصحاب صحاح و بصحت آن حدیث بالخصوص صاحب آن کتاب یا غیر او از محدثین ثقات تصریح نکرده باشد قابل احتجاج نیست زیرا که جماعه‌ای از محدثین اهل سنت که در طبقه متاخر پیدا شدند مثل دیلمی و خطیب و ابن عساکر چون دیدند که احادیث صحاح و حسان را متقدمین مضبوط کرده رفته‌اند و جای سعی در انها نمانده مائل شدند بجمع احادیث ضعیفه و موضوعه و مقلوبه الاسانید و المتون تا بطريق بیاض یکجا فراهم آورده نظر ثانی نمایند و موضوعات را از حسان لغیرها ممتاز سازند بسبب قلت فرصت و کوتاهی عمر خود انها را این مهم سرانجام نشد اماً متاخرین که ازیشان بعدتر پیدا شدند امتیاز کردند ابن الجوزی موضوعات را جدا ساخت و سخاوی حسان لغیرها را در مقاصد حسنی علی حده نوشت و سیوطی در تفسیر درّ منثور پرداخت و خود ان جمع کنندگان در مقدمات کتب خود این غرض را واشگاف گفته‌اند با وجود علم بحال آن کتب که بتصریح مصنفین آنها دریافتہ باشیم احتجاج با آن حدیث چگونه روا باشد و لهذا صاحب جامع الاصول نقل کرده که خطیب از شریف مرتضی برادر رضی احادیث شیعه روایت کرده است بهمین غرض که بعد از جمع و تالیف در آنها نظر کند و بحث نماید که اصلی دارند یا نه بالجمله این حدیث خود از ان قسم هم نیست که در هیچ کتابی اهل سنت موجود باشد و لو بطريق ضعیف دوم آنکه این کلام محض تشییه است بعض صفات امیر را با بعضی صفات انبیاء مذکورین و تشییه چنانچه باداًه متعارفه تشییه می‌شود مثل کاف و کأن و مثل و نحو باین اسلوب نیز می‌آید چنانچه در علم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۶

بیان مقررست که من اراد ان ينظر الى القمر لیله البدر فلينظر الى وجه فلان نیز در تشییه داخلست و لهذا شعر مشهور را که لا تعجبوا من بلی غلالته قد زر ازراره علی القمر و این دو بیت متتبی را نشرت ثلث ذوابی من خلفها فی لیله فارت لیالی اربعا و استقبلت قمر السماء بوجهها فارثنی القمرین فی وقت معا داخل تشییه ساخته‌اند و اگر ازین همه در گذریم استعاره خواهد بود که مبنای او بر تشییه است و از تشییه و استعاره مساوات مشبه با مشبه به فهمیدن کمال سفاهست و در اشعار رائق و مشهورست که حاک صحن بادشاهان را بمشک و سنگریزهای آنجا را بمروارید و یاقوت تشییه می‌دهند و هیچکس مساوات نه می‌فهمند قال الشاعر اری بارقا بالابرق الفرد يومض فیکشف جلب الدجی ثم یغمض کان سلیمی من اعالیه اشرق تتمد لنا کفایا خضیبا و تقبض و از مضمون این شعر لازم نه می‌آید که پنجه حنائی سلیمی در لمعان و درخشندگی برابر برق باشد و در احادیث صحیحه اهل سنت تشییه ابی بکر بابراهیم و عیسی و تشییه عمر بنوح و موسی و تشییه ابو ذر بعیسی مروی شده اما چون این فرقه بهره از عقل خدا داد دارند هرگز بر

مساوات این اشخاص با انبیاء مذکورین حمل ننموده مشبه را در رتبه خود و مشبه به را در رتبه خود داشتند بلکه مسقط اشاره تشییه درین قسم کلمات وجود وصفیست درین شخص از اوصاف مختصه ان پیغمبر گو با آن مرتبه نباشد عن عبد الله بن مسعود فی قصیه مشاوره النبی صلی الله علیه و سلم مع أبي بکر و عمر فی اسارتی بدر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما تقولون فی هؤلاء

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۷

انّ مثل هؤلاء كمثل اخوة لهم كانوا من قبلهم قال نوح رب لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا
و قال موسى ربنا اطمس على أموالهم و اشدّ على قلوبهم

الآية و قال ابراهيم فَمَنْ تَبَعَّنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ
و قال عيسى إِنْ تَعْذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْغَفِيرُ الْحَكِيمُ

رواه الحاکم و صحّحه عن أبي موسى ان النبی صلی الله علیه و سلم قال له يا با موسى لقد اعطيت مزمارا من مزامير آل داود رواه البخاری و مسلم

وقال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سره ان ينظر الى تواضع عيسى بن مريم فلينظر الى أبي ذر كذا في الاستيعاب و رواه الترمذی بلفظ آخر قال ما اظللت الخضراء و لا اقللت العبراء اصدق لهجهة من أبي ذر شبه عيسى بن مريم

يعنى في الزهد سوم آنکه مساوات با افضل در صفتی موجب افضليت نه می شود زیرا که آن افضل را صفات دیگراند که بسبب آنها افضل شده است و نیز افضليت موجب زعامت کبری نیست كما مَرَّ غير مَرَّه چهارم آنکه تفضیل حضرت امیر بر خلفای ثلاثة و قتی ثابت شود ازین حدیث که آنها مساوی نباشد با انبیاء مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آن صفات مذکوره و دون هذا النفي خوط القناد بلکه اگر در کتب اهل سنت تفحص واقع شود آن قدر احادیث داله بر تشییه با انبیا که در حق شیخین مروی و ثابتست در حق هیچیک از معاصرین ایشان ثابت نیست و لهذا محققین صوفیه نوشته‌اند که شیخین حامل کمالات نبوت بودند و حضرت امیر حامل کمالات ولايت

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۸

و لهذا کار انبیا که جهاد با کفار و ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملتست از شیخین خوبتر سرانجام یافت و کار اولیا از تعليم طریقت و ارشاد باحوال و مقامات سالکین و تنبیه بر غوائل نفس و ترغیب بزهد در دنیا از حضرت امیر بیشتر مروی گشت و عقليست که استدلال بر ملکات نفسانیه بتصور افعال مختصه با آن ملکات می توان کرد مثلا اگر شخصی در هر معركه ثبات می کند و در مقابله اقران و صنعت سيف و سنان کار از پیش می برد دلیل صریح بر شجاعت نفسانیه اوست بلکه حب و بغض و خوف و رجا و دیگر امور باطنیه از همین راه افعال و معاملات معلوم توانکرد بر همین قیاس امتیاز در کمالات باطنیه شخص که آیا از قسم کمال انبیاست یا از جنس کمال اولیا بجاریه او در یکی ازین دو کارخانه عمدۀ حاصل می شود و در حدیثی که شیعه نیز در کتب خود آوردہ‌اند و هو

قوله ع انک که یا علی تقاتل الناس علی تاویل القرآن کما قاتلهم علی تنزیله

نیز اشاره صریح باین تفرقه و امتیازست زیرا که مقالات شیخین همه بر تنزیل قرآن بود پس گویا زمان شیخین بقیه زمان نبوت بود و زمان حضرت امیر ابتدای دوره ولايت شد و لهذا شیوخ طریقت و ارباب معرفت و حقیقت آن جناب را فاتح باب ولايت محمدیه و خاتم ولايت مطلقه انبیا نوشته‌اند و ازینست که سلاسل جمیع فرق اولیاء الله با تجناب منتهی می شود و مانند جداول از بحر عظیم منشعب می کرد و چنانچه سلاسل تلمذ فقهای شریعت و مجتهدین ملت بشیخین و نواب ایشان مثل عبد الله بن مسعود و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و عبد الله بن عمر می رسد و رشحه از علوم ایشان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۹

می گيرد و معنی امامت که در اولاد حضرت امير باقی ماند و يکی مرد دیگری را وصی آن می ساخت همین قطیعیت ارشاد و منبعیت فیض ولایت بود و لهذا التراجم این امر بر کافه خلاائق از ائمه اطهار مروی نشده بلکه ياران چیده و مصاحبان بر گزیده خود را بان فیض خاص مشرف می ساختند و هر يکی را بقدر استعداد او باين دولت می نواختند این فقهه بيفهم آن همه اشارات ايشان را بر ریاست عامه و استحقاق تصرّف در امور ملک و مال فرود آورده در ورطه ضلالت افتاده‌اند و نیز ازینست که حضرت امير و ذریت طاهره او را تمام امت مثل پیران و مرشدان می پرستند و امور تکویتیه را بایشان وابسته می دانند و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ايشان رائج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله همین معامله‌ست و نام شیخین را درین مقدمات کسی بر زبان نه می آرد و فاتحه و درود و نذر و منت و عرس و مجلس کسی شریک نمی کند و امور تکویتیه را وابسته بایشان نمی داند گو معتقد کمال و فضیلت ايشان باشد بر مثال انيا مثل حضرت ابراهيم و حضرت موسى و حضرت عيسی زира که کمال ايشان مثل کمال انيا مبني بر کثرت و تفضیل و مغایریتست و کمالات اولیا همه ناشی از وحدت و جمع و عینیتست پس اولیا را مرآت ملاحظه فعل الهی بلکه صفات او تعالی می توانند کرد و انيا و وارشان کمالاتشان را غير از علاقه عبديّت و رسالت و جارحيت علاقه دیگر در فهم مردم حاصل نیست و باين جهت انها را مرآت ملاحظه او تعالی نمی توانند کرد اقول مستعيناً بالطف الملام الخبیر از غرائب طریفه و عجائب ظریفه که عاقل هوشیار را

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۰

متغير و سراسیمه می سازد و ناظر متأمل را بودی غایت استعجب و استغراب می اندازد آنست که شاهصاصب با این همه جلالت شان و غایت اتقان و نهایت عرفان و سمو منزلت و علو مرتبت و مزید اشتهر باقصای تدین و ورع و انصاف و مجانب از هزل و مجون و جراف و محایدت از مکابرت و معاندت و اعتساف و تصدی مقام امامت و ریاست و تصدّر مستند ارشاد و هدایت و تزیین مجلس افاضت و افادت و خوض در معارک مقابله و مناضله اجله فحول و غوص در دقائق معقول و منقول و حیازت قصب سبق در مضمار تحقیق و تنقید فروع و اصول چندان در گرداداب تقليد غير سديد کابلي حميد امعان فرموده و بمثابه خلع ربقة ثبت و تأثی و تبیین نموده که از رد و ابطال و تکذیب و توهین و تهجهین فضائل جناب امير المؤمنین عليه آلاف سلام رب العالمین پا را فراتر کنهاده درین مقام انکار محض و ابای بحت از بودن این حدیث شریف از احادیث اهل سنت آغاز نهاده داد اطهار کمال صدق و امانت و خداترسی و حق پرستی و خوف از مؤاخذه دنيا و آخرت داده زبان حقائق ترجمان را بانواع ترهات رائقه و خزعبلات معجبه و طامات مزخرفه و تلفیقات ممّوّهه و تشکیکات موهونه و تخیلات مطعونه واگشاده و کسی که اندک بهره از تبع کتب حدیث و مناقب برداشته و نوری از انوار ممارست اخبار و آثار بر جینش تافته برو مخفی و محتجب نیست که اکابر اساطین و اعظم معتمدین و اجله منقدین و افاحم محدثین و رؤسای ماهرين و امثال بارعين و افضل سابقين و ثقات معظمين و اثبات معروفين حدیث تشییه جناب امير المؤمنین عليه السلام را بانياء عليهم السلام باسائلیب متّوّعه و طرق متعدده ذکر فرموده بنشر و اشاعت و ترویج و اذاعت آن ذخیره ذکر جمیل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۱

اندوخته و قلوب جاحدين و حائدين و منکرين و معاندين را با آتش شر بار سوخته‌اند

سال وفات راویان حدیث تشییه

و این ست اسامی جمعی از ناقلين این حدیث شریف ۱- ابو بکر عبد الرزاق بن همام بن نافع الحمیری مولاهم الصناعی شیخ البخاری وغیره ۲- و احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد الشیانی احد ائمتهم الاربعة ۳- و ابو حاتم محمد بن ادریس بن

المندر الحنظلي الرازى المخارى للبخارى و مسلم ۴- و ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان الشاهينى المعروف بابن شاهين المحدث المفسر ۵- و ابو عبد الله عبيد الله بن محمد بن احمد البطى العكجرى المعروف بابن بطءة ۶- و ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه الضبئى الطھمانی المعروف بالحاکم ۷- و ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی طراز المحدثین و ملاذ المفسرين ۸- و ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسی الاصبهانی ۹- و ابو بکر احمد بن الحسین بن علی بن عبد الله بن موسی البیهقی الخسروجردی ۱۰- و ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلیابی المعروف بابن المغازلی ۱۱- و ابو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسو الدیلمی الهمدانی ۱۲- و ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی صاحب زین الفتی فی شرح سورۃ هل اتی ۱۳- و ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم النظری صاحب الخصائص العلویة ۱۴- و ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه الدیلمی المحدث المشهور ۱۵- و ابو الموید موفق بن احمد بن ابی سعید اسحاق المکی المعروف باخطب خوارزم ۱۶- و ابو الخیر رضی الدین احمد بن اسماعیل بن یوسف الطالقانی القرزوینی الحاکمی ۱۷- و الشیخ عمر بن محمد بن خضر المعروف بالملأا الاردبیلی صاحب وسیله المتبعدین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۲

۱۸- و نور الدین ابو حامد محمود بن حسین بن یحیی الصالحانی تلمیذ ابی موسی المدینی ۱۹- و کمال الدین ابو سالم محمد بن طلحه القرشی النصیبی صاحب مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ۲۰- و ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجبی الشافعی صاحب کفایة الطالب ۲۱- و محب الدین احمد بن عبد الله بن محمد الطبری الشافعی صاحب الریاض النصرة ۲۲- و سید علی بن شهاب الدین الهمدانی مصنف موذّه القربی ۲۳- و نور الدین جعفر بن سالار المعروف بامیر ملأا خلیفة السید علی الهمدانی ۲۴- و سید شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل ۲۵- و شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزاوی الدولت آبادی الملقب برأس الفصحاء ۲۶- و نور الدین علی بن الصباغ المالکی المکی صاحب الفصول المهمة ۲۷- و کمال الدین حسین بن معین الدین الیزدی المیذی صاحب الفوائح ۲۸- و عبد الرحمن بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن عثمان الصفوری الشافعی ۲۹- و ابراهیم بن عبد الله الوصابی الیمنی الشافعی صاحب کتاب الاکتفاء ۳۰- و جمال الدین عطاء الله بن فضل الله بن عبد الرحمن الشیرازی النیسابوری ۳۱- و الشیخ احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی الشافعی صاحب وسیله المآل ۳۲- و مرزا محمد بن معتمد خان بن رستم الحارثی البدخشی صاحب مفتاح النجا ۳۳- و محمد صدر عالم سبط شیخ ابو الرضا صاحب معراج العلی فی مناقب المرتضی ۳۴- و محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیمنی الصنعنی صاحب الروضۃ الندیۃ ۳۵- و احمد بن عبد القادر العجلی الشافعی صاحب ذخیرة المآل ۳۶- و مولوی ولی الله بن حبیب الله السیهالی الکھنوی صاحب مرآۃ المؤمنین و غیر ایشان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۳

چهل وجه در اثبات حدیث «قشیه» و ابطال انکار آن» بروایت راویان:

اشارة

و محتاج نماند که چون صحّت این حدیث شریف در ما بعد از کلام بلاغت نظام والد علام مخاطب قمقام ثابت می نمایم و هم جمعی از معتمدین اعلام و اساطین فخام که مشایخ اجازه والد ماجد او هستند نقل آن کردند و هم جمعی از ناقلين آن کسانی هستند که خود مخاطب در مدح و ستایش و تمجیل و تعظیم شان در بستان المحدثین و او بلاغت و فصاحت و شیرین زبانی که

اتصاف او با آن شهره آفاقست داده و هم جابجا در تفسیر و درین کتاب احتجاج و استدلال بروایات و افاداتشان آغاز نهاده پس باید که معتقدین والد ماجد مخاطب و هواخواهان و مقلدین خود او از رد و ابطال رد این حديث شریف دل آزرده نشوند و ملالی نبرند و چین بجین نشکنند و سرکه بر رو نمالند بلکه چون این رو صحیح صریح موافقت والد ماجد او و هم موافقت خود او حسب مدح و ستایش او در حق ناقلين این حدیث شریف و استدلال و احتجاج او بافادات و روایاتشانست باید که شکر گزار و منت بردار این خاکسار بیمقدار شوند و نیز ظاهرست که این رد و ابطال موافقت و اضحت با جمیع ناقلين و مثبتین حدیث تشییه که همه از اساطین ممدوحین و اسلاف مقبولین سنتیه‌اند پس باین نظر این رد و ابطال بلکه علی الاطلاق هر رد و ابطال که موافق ارشادات اسلاف سنتیه با کمال و مستند بافادات منقدین اقبالست مقام شکایت و ملال و جای آزردگی و کلال نیست پس اگر بعض شکر گزاری و منت برداری شکایت و بیزاری و گریه و زاری و اضطراب و بیقراری آغاز نهند مخاطب باین شعر لطیف خواهند شد هر دم آزردگی غیر سبب را چه علاج ما بر شتم ز لطف تو غصب را چه علاج و نیز مخاطب در متن این کتاب و حاشیه آن و فاضل رشید

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۴

در عزّة الراشدين و ایضاح افتخار بتصنیف علمای سنتیه کتب مناقب اهلیت علیهم السلام آغاز نهاده‌اند و باین وسیله دفع و صمت انحراف از اهلیت علیهم السلام و ترک تمسک این حضرات از اسلاف خود خواسته و از جمله این علما اسامی جمعی که ازیشان این حدیث شریف و دیگر احادیث که مخاطب در رد آن کوشیده ذکر کرده و آن احادیث مثل حدیث ولایت و حدیث طیر و حدیث انا مدینه العلم

و حدیث نور و احادیث نزول آیه إِنَّمَا وَلِئِنْكُمُ اللَّهُ

در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام و احادیث نزول آیه موذت در حق صفوه نجبا علیهم آلاف التحیة و الثنا و احادیث نزول آیه تطهیر در حق اهلیت علیهم السلام و روایات داله بر اراده جناب امیر المؤمنین از لفظ انفسنا در آیه مباھله و روایات داله بر اراده جناب امیر المؤمنین علیه السلام از لفظ هادی در آیه کریمه إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادِ و روایات داله بر نزول آیه وَ قِفْوُهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ

در شان جناب امیر المؤمنین علیه السلام و روایات داله بر نزول آیه کریمه السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ

در سبق اسلام جناب امیر المؤمنین علیه السلام پس بنا بر این هم رد جمیع این مقامات عین موافقت مخاطب وحید و عین اراضی خاطر فاضل رشیدست پس در هیچ مقامی ازین مقامات و امثال آن در موافقت و مساعدت و موازرت و معاونت مخاطب نحریر و رشید عدیم النظیر تهاون و تقصیر نکرده‌ام و نکایت و ازراء و تعییر متوجه بجادهین و منکرین و مبطلین این فضائل جلیله و مناقب جمیله که در حقیقت مخالفین مخاطب حاذق و فاضل رشید فائق‌اند متوجه است گو مخاطب هم بسبب انکار و مخالفت تحقیق و افتخار خود در مخالفین خود محسوب باشد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۵

و باین سبب مورد تشنج گردد لکن حاشا که تشنج بخدمات عالی مقام او متوجه باشد بحیثیت اولی که آن حیثیت اصلیه است پس مخاطب منکر و جاحد غیر مخاطب مثبت و ناقدست پس اتباع مخاطب مطاع از رد این فضول نا مقبول رنجیده دل و ملوں و مبتلای سوزش و قلق فضول نشوند بلکه می‌باید بسبب موافقت حضرت مخاطب و رشید با کمال در رد بلیغ ابطال فضائل آل صلوات الله و سلامه علیهم ما اختلف النهر و اللیال نهایت مبتهج و مسرور و منبسط و محبور و شکر گزار و ممنون بسبب این رد صدق مقرون شوند الحاصل کمال متأنث و رزانت تمسک اهل حق باین حدیث شریف اعنی حدیث تشییه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بانبیا صلوات الله و سلامه علیهم و نهایت شناعت و فظاعت رد و ابطال احتجاج و استدلال با آن و غایت بشاعت و سماجت انکار بودن آن از احادیث اهل سنت ظاهر و واضح و باهر و لائحت بوجوه عدیده

۱- عبد الرزاق

اول آنکه عبد الرزاق که از محدثین حذاق و بارعین سباق و مهره آفاقست حدیث تشبیه را روایت نموده چنانچه ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الرومی الحموی البغدادی الملقب بشهاب الدین در کتاب معجم الأدباء که نسخه عتیقه آن که بنظر سیوطی گذشته و بعض جابران حواسی نوشته بحمد الله تعالى بدست حقیر افتاده در ترجمه محمد بن احمد بن عیید الله الكاتب المعروف باین المفجع می فرماید و له قصيدة ذات الاشتباہ و سمیت بذات الاشباہ لقصده فيما ذكره الخبر الذى

رواہ عبد الرزاق عن معمر عن الزہری عن سعید بن المسیب عن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۶

أبی هریرة قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم و هو فى محفل من اصحابه ان تنظروا الى آدم فى علمه و نوح فى همه و ابراهيم فى خلقه و موسى فى مناجاته و عيسى فى سنته و محمد فى هديه و حلمه فانظروا الى هذا المقابل فتطاول الناس فاذا هو على ابن ابى طالب

فاورد المفجع ذلك في قصيده و فيها مناقب كثيرة و اولها ايتها اللائمه لحيى عليا قم ذميما الى الجحيم خزياناً بخير الانام عرضت لا زلت مذؤدا عن الهدى مزويا اشبه الانبياء كهلا و زولا و فطيمرا و راضعا و غذيا كان في علمه كآدم إذ علم شرح الاسماء والمكتيات و كنوح نجا من الهلك من سير في الفلک إذ علا الجوديا و جفا في رضى الاله اباه و اجتواه و عده اجنبيا كاعتزال الخليل آزر في الله و هجرانه اباه مليا و دعا قومه فامن لوطا قرب الناس منه رحاما و ريا و على لما دعاه اخوه سبق الحاضرين و البدويا و له من ايه ذي الاید اسماعيل شبه ما كان عنى خفيتا انه عاون الخليل على الكعبه إذ شاد ركناها المبتيا و لقد عاون الوصي حبيب الله إذ يغسلان منها الصفيها رام حمل النبي کی یقطع الأصنام من سطحها المیول الحتیا فحنان ثقل النبوة حتی کاد يناد تحته مشیتا فارتقا منكب النبي على صنوه ما اجل ذا المرتقیا فاما طلاق الاوثان عن طاهر الكعبه ینفی الرجاس عنها نفیا و لو ان الوصی حاول مس النجم بالکف لم تجده قصیاً فهل تعرفون غير على و ابنه استرحل النبي مطیا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۷

مطیا و لله الحمد و المنه که ازینجا صحت این حدیث و انهم باسناد رجال شیخین كالنار على العلم في الظلم واضح و روشن و ظاهر و مبرهن می گردد زیرا که بنص یاقوت حموی ثابت شده که این حدیث شریف را عبد الرزاق از معمر از زهری از سعید بن المسیب از أبی هریره روایت کرده و این همه روات ثقه و عدول و اهل ضبط و اتقان اند بلکه ائمه جلیل الشأن و اركان اسلام و ایمان سنیانند مجال ندارند که در مقابله اهل حق حرف قدح و جرح ایشان بر زبان آرنند که همه از روات اصح صحاح ایشانند و بافادات و روایات این حضرات انبانهای ایشان پرست اگر قدح ایشان کنند قدح اصح صحاح ایشان لازم آید حالا بالاجمال پاره از تراجم این بزرگان باید شنید اما عبد الرزاق بن همام پس حافظ همام و متبحر قمقام و محدث عالیمقام و از اکابر حذاق اعلام و امثال مشایخ عظام بلکه امام ائمه فخام و شیخ اساطین اسلامست اصحاب صحاح ستہ از روایات او صحاح خود را مشحون ساخته اند و او را در غایت اعتماد و اعتبار و وثوق دانسته بافادات او دامنهای خود پر نموده و اکابر منقادین بمدائح عظیمه و جلائل اوصاف حمیده او را می ستایند تا آنکه می گویند که رحلت نکردند مردم بسوی کسی بعد جناب رسالت مآب صلی الله عليه و الله و سلم مثل رحلت کردن شان بسوی عبد الرزاق ابو محمد عبد الله بن اسعد بن علی الیمنی الیافعی در مرآة الجنان و عبرة اليقظان فی معرفة حوادث الزمان گفته و فی السنة المذکورة أى سنة احدى عشرة و مائتين توفی الحافظ العلامہ المرتحل إلیه من الآفاق الشیخ الامام عبد الرزاق بن همام الیمنی الصناعی الحمیری صاحب المصنفات عن

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٨

ست و ثمانين سنة روى عن معمر و ابن جريج و الاوزاعي و طبقتهم و رحل إليه الائمة إلى اليمن قبل ما رحل الناس إلى أحد بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل ما رحلوا إليه روى عنه خلائق من ائمة الاسلام منهم الامام سفيان بن عيينة و الامام احمد و يحيى بن معين و اسحاق بن راهويه و على المديني و محمود بن عبد الكريم بن محمد السمعاني در انساب كفته ابو بكر عبد الله الرزاق بن همام الصناعي قيل ما رحل إلى أحد بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم مثل ما رحل إليه و شمس الدين ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن خلكان البرمكي الاربلى در وفيات الاعيان في ابناء ابناء الزمان كفته ابو بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع الصناعي مولى حمير قال ابو سعد السمعاني قيل ما رحل الناس إلى أحد بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم مثل ما رحلوا إليه يروى عن معمر بن راشد الاذدى مولاه البصرى و الاوزاعي و ابن جريج و غيرهم و روى عنه الائمة في ذلك العصر منهم سفيان بن عيينة و هو من شيوخه و احمد بن حنبل و يحيى بن معين و غيرهم و كانت ولادته في سنة ست و عشرين و مائة و توفى في شوال سنة احدى عشرة و مائتين باليمين رحمه الله تعالى و الصياغاني بفتح الصاد المهملة و سكون التون و فتح العين المهملة و بعد الالف نون هذه النسبة إلى مدينة صنعاء و هي من اكبر مدن اليمن و زاد والنون في النسبة إليها و هي نسبة شاذة كما قالوا في بهر ابهارى و قال ابو محمد عبد الله بن الحارث الصناعي سمعت عبد الرزاق

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٩

يقول من يصاحب الزمان يرى الهوان قال و سمعته ينشد شعراً فذاك الزمان لعبنا به و هذا الزمان بنا يلعب و علامه وحيد عبد الغنى بن سعيد كه غنى از مدح و ثنا و وصف و اطراست و جلال الدين سيوطي ذكر نبذی از مناقب فاخره و مدائح باهره او در طبقات الحفاظ باين عنوان نموده عبد الغنى بن عبد الواحد بن على بن سرور بن رافع بن حسن بن جعفر الحافظ الامام محدث الاسلام تقى الدین ابو محمد المقدسى الجماعى ثم الدمشقى الصالح الحنبلي صاحب التصانيف ولد سنة ٥٤١ و سمع ابن البطى و ابا موسى المدينى و السيلفى و كتب عنه الف جزء و خلقا و روى عنه ابن خليل و ابن عبد الدائم و محمد بن مهلهل الحينى و هو آخر من سمع منه و لقى بعده بالاجازة احمد بن أبي الخير و حدث بالكثير و صنف في الحديث كتاب منها المصباح و نهاية المراد و الكمال و المعتمد و غير ذلك و كان غزير الحفظ و الاتقان فيما يجمع كثير الفنون كثير العبادة و رسمما ماشيا على قانون السيلف كان لا يسأله احد عن حديث الا ذكره له و لا عن رجل الا قال هو فلان بن فلان و نسبة و قيل له ان رجلا حلف بالطلاق انك تحفظ مائة الف حديث فقال لو قال اكثر من ذلك لصدق قال التاج الكندي لم ير الحافظ عبد الغنى مثل نفسه ولم يكن بعد الدارقطنى مثله و كان يامر بالمعروف و ينهى عن المنكر لا تاخذه في الله لومة لائم مات بمصر يوم الاثنين ثالث عشر ربيع الاول سنة در كتاب الكمال از محمد بن اسماعيل فرارى نقل كرده بلغنا و نحن بصنعاء عند عبد الرزاق ان يحيى بن معين و احمد بن حنبل

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٠

و غيرهما تركوا حديث عبد الرزاق و كرهوه فدخلنا من ذلك غم شديد فقلنا قد انفقنا و تعينا و آخر ذلك سقط حديثه فلم ازل في غم من ذلك الى وقت الحج فخرجت من صنعاء الى مكان فوافت بها يحيى بن معين فقلت يا ابا زكريا ما الذي بلغنا عنكم في عبد الرزاق فقال ما هو فقلنا بلغنا انكم تركتم حديثه و رغبت عنده فقال ابا صالح لو اردت عن الاسلام عبد الرزاق ما تركنا حديثه و رويانا عن عبد الرزاق انه قال قدمت مكانكم فمكث ثلاثة ايام لا يجيئني اصحاب الحديث فمضت و طفت و تعلقت باستار الكعبة فقلت يا رب ما لي كذاب مدليس انا فرجعت الى البيت فجاءوني قال ابن خيثمة سئل يحيى بن معين عن اصحاب الثورى فقال اما عبد الرزاق و الفريابى و عبيد الله بن موسى و ابو احمد الزبيرى و ابو عاصم و طبقتهم كلهم فى سفين قريب بعضهم من بعض و هم دون يحيى بن سعيد و عبد الرحمن بن مهدى و وكيع و ابي نعيم و قال احمد بن صالح قلت لاحمد بن حنبل أرأيت احدا احسن حديثا من عبد الرزاق قال لا و قال ابو زرعة عبد الرزاق احد من ثبت حديثه قال البخارى مات سنة احدى عشرة و مائتين روى له الجماعة انتهى نقلاب عن اصل

الكمال من نسخة عتيقة صحيحة عليها خط بعض اهل الكمال والحمد والمنة للرب المتعال و محمد بن طاهر مقدسی در رجال صحیحین که از کتب خانه بعض فضلای حیدرآباد نقل آن گرفتم گفته عبد الرزاق بن همام بن نافع ابو بکر الحمیری مولاهم الصناعی سمع عمر او ابن جریج و الثوری

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۱

و غير واحد عندهما روى عنه اسحاق بن ابراهيم الحنظلي و اسحاق بن منصور و محمود بن غilan عندهما و اسحاق بن ابراهيم بن نصر و على بن المديني و عبد الله المسندی و يحيى بن جعفر البخاری و يحيى بن موسى البخاری و محمد بن رافع و عبد بن حميد و حسن الحلوانی و ابن أبي عمر و حجاج بن الشاعر و عبد الرحمن بن بشير و محمد بن مهران و عمر و الناقد و احمد بن حنبل و احمد بن يوسف و سلمة بن شبيب عند مسلم قال احمد بن حنبل عنه قال ولدت سنة ست و مائة و قال البخاری و ابو عيسى مات سنة احدی عشرة و مائتين و قال محمد بن سعد مثله و زاد في التنصيف من شوال اخبرنا ابو القاسم بنیسابور ابا ابو الحسن الخفاف ثنا ابو العباس السراج قال سمعت محمد بن سهل بن عسکر يقول سمعت احمد بن حنبل يقول إذا اختلف الناس في حديث عمر فالقول ما قال عبد الرزاق و از صدر كتاب رجال صحیحین مقدسی که حفاظ حديث مثل ابن عدی و دارقطنی و ابن منده و حاکم و سابقین و لاحقین ایشان که بعد شیخین تا وقت محمد بن طاهر بودند نزد ایشان صحیح و ثابت شده که هر کسی که شیخین اخراج حدیث او در صحیحین کرده‌اند حدیث او حجّست بسبب روایت شیخین از و در صحیح زیرا که شیخین اخراج نه کرده‌اند مگر از ثقه عدل حافظ که احتمال کند سن او و مولد او سماع را از کسی که متقدم بر اوست پس بنا بر این یقیناً و قطعاً ظاهر می‌شود که حدیث عبد الرزاق نزد ائمه سنتیه که بعد شیخین تا زمان محمد بن طاهر بودند خصوصاً ابن عدی و دارقطنی و ابن منده و حاکم حجّست و خود او ثقه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۲

و عدل و حافظت و هذه عبارة ابن طاهر في صدر رجال الصحیحین اما بعد و قفتنا اللہ عز و جل للعمل الصالح كما و قفتنا لسلوک سنه رسول اللہ صلی اللہ علیه و سلم و لم يجعلنا من ابتدع بعده بدعة ندعو إليها او عصبية نحث عليها إذ كان قد نصّ صلی اللہ علیه و سلم في مقالات شتی على فضل هذه الطائفه المنصورة و دعا لهم فاستجيب له صلی اللہ علیه و سلم فبعث اللہ عز و جل في كل وقت و زمان من يقوم بهذا الشأن و يبيّنه للناس حقّ البيان الى الامامين الحافظين أبي عبد اللہ البخاري و أبي الحسين مسلم بن الحجاج النيسابوري فميّزا صحيحاً الحديث من سقيمه و حصرها منه جملة على ما في كتابيهما الصحیحین فصار الحجة لاهل الاسلام لما علم اللہ عز و جل من صدق بيتهما و صحة عقيدتهما فيما قصداه إذ كان في عصرهما من الأئمه شرقاً و غرباً في هذا الشأن من يكون متزلفه من الفضل في انواع شتی من علوم الشریعه منزلتهما و منهم من هو من مشايخهما اخرجاً عنهم في هذين الكتابین ثم من بعدهما و الائمه كل عصر الى يومنا هذا شرحوا ما اشكل من حدیثهما و خرّجوا على تراجمهما إذ لم يمكن الزيادة في الصنعة عليهما ثم طائفه من حفاظ الحديث مثل أبي احمد بن عدی و أبي الحسن الدارقطنی و أبي عبد اللہ بن منده و أبي عبد اللہ الحاکم ثم من بعدهم الى يومنا هذا لما صح عندهم ان كل من اخرجاً حدیثه في هذین الكتابین و ان تكلّم فيه بعض الناس

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۳

يكون حدیثه حجّه لروایتهما عنه في الصحيح إذ كانوا رحمة اللہ علیهما لم يخرجاً الا عن ثقة عدل حافظ يحمل سنه و مولده السلام من تقدّمه على هذه الوثيرة الى ان يصل الاسناد الى الصحابي المشهور الا احرفاً ایینها في مواضعها ان شاء اللہ تعالى على حسب ما انتهی إلينا علم ذلك صنفوا في ذلك تصانیف کثیره مختصره بحيث لا یقف الطالب المبتدی على کثير فائدہ منها و مشروحة بحيث یغیب المقصود في کثرة الشرح فالذی اختصر اشار الى الاسماء فقط و الذی شرح ذکر اسم الذی فی الترجمة و ذکر طائفه من سمع منهم و طائفه من سمع منه فی الصحيح و خارج الصحيح كما صنف ابو القاسم الالکائی و غيره و وقفت على کثير من تصانیف

هؤلاء المتقديمين والمتاخرين في هذا الفن فلم يحدا شفى في تصنيفه الا رجلان سلكا في تصنيفهما طريقاً بين الطريقين ذكر الأسماء و طرفاً من مشايخه الذين حدث عنهم في الكتاب ومن روى عنه في الكتاب فقط و ربما استقصيا هذا المعنى في المحدث والمحدث عنه صنف احدهما أسماء ما اشتمل عليه كتاب الإمام أبي عبد الله البخاري وهو أبو نصر احمد بن محمد بن الحسين الكلباني البخاري و صنف الآخر بعده أسماء ما اشتمل عليه كتاب الإمام أبي الحسين مسلم النسابوري و هو أبو بكر احمد بن على الاصبهاني فاحسننا في تصانيفهما و اجملا و لمن رأيت اكثراً أسماء ما اتفقا عليه و اقلها ما انفردا به حدانى ذلك على ان جمعت عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٤

بين الكتاين ليخف حجمه و يكثر نفعه ثم اورد ما اورده و استدرك ما اغفله و اختصر ما يستغنى عنه من التطويل و اشير عند ذكر الرواى الذى له حديث واحد عندهما او عند احدهما الى ذلك الحديث اما باسناده او علو فيه و اما بمنته ان وقع نازلا و كذلك اين ما تكلم فيه الحفاظ من علل احاديث ادخلها فى الصحيحين عند ذكر الرّواى المشهور بتلك الرواية و اذكر هل لما علل به ذلك الحديث وجه ام لا- و اين من اوردا حديثه استشهادا به و من اوردها مقورونا بغيره قبل متن الحديث او بعده مردوفا به و من اوردا له حديثا فى موضع و اوردا له فى غير ذلك الباب حديثا آخر فنسباه الى غير النسبة الاولى لئلا يظن انهم اثنان و من اوردها غير منسوب فقا او احدهما حدثنا فلان و نسبة غيره و من اوردها غير منصوب فقا او احدهما حدثنا فلان و نسبة غيره و من حدثا عن رجل عنه و وقع لاحدهما عاليا و لآخر نازلا و ارتبت على نسق حروف المعجم ما انفقا عليه و ما انفردا به و قدمنا من اسمه احمد ليجمع معينين احدهما تبركا بالابداء باسم رسول الله صلى الله عليه وسلم و الثاني انه اول باب الالف و الله الموفق لجميع ما ذكرته و المعين عليه بمئنه و فضله و ابو المويد محمد بن محمود خوارزمي در باب المسانيد در جامع المسانيد گفته قال البخاري فى تاريخه عبد الرزاق بن همام بن نافع ابو بكر مولى حمزة اليماني سمع معمرا و الثورى و ابن جرير مات سنة احدى عشر

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٥

و مائتين قال البخاري ما حدث عن كتبه فهو اصح يقول اضعف عباد الله هو من مشاهير المحدثين و شيوخ احمد و امثاله نحو يحيى بن معين و غيرهما و يروى عنه الامام ابو حنيفة في هذه المسانيد ازین عبارت پیداست که عبد الرزاق از مشاهیر محدثینست و از جمله شیوخ احمد و امثال او مثل یحیی بن معین و غیر ایشان میباشد و ابو حنیفه که امام اعظم اهل سنت است ازو درین مسانید روایت میکند و نهایت عظمت و جلالت و غایت ثقت و نبالت کسانی که امام اعظم از ایشان در مسند خود روایت میکند كالصبح إذا استنار بر متبع افادات سنیه عالی تبار واضح و لائحت عبد الوهاب شعرانی در میزان گفته و قد من الله تعالى على بمطالعة مسانید الامام أبي حنیفة الثالثة من نسخة عليها خطوط الحفاظ آخرهم الحافظ الدمیاطی فرأيته لا يروى حديثا الا عن خiar التابعين العدول الثقات الـذین هم من خير القرون بشهادة رسول الله ص کالاسود و علقمة و عطا و عكرمة و مجاهد و مکحول و الحسن البصري و اضرابهم رضى الله عنهم اجمعين فکل الرواۃ الـذین بینه و بین رسول الله صلى الله عليه وسلم عدول ثقات اعلام اخیار لیس فیهم کذاب و لامتهم بکذب و ناهیک یا اخی بعدها من ارتضاهم الامام ابو حنیفة رضی الله عنہ لان یاخذ عنهم احكام دینه مع شدّة تورّعه و تحرّزه و شفقته على الـامیة المحمدیة و قد بلغنا انه سئل يوما عن الاسود و عطا و علقمة ایهم افضل فقال و الله ما نحن باهل ان نذکرهم فكيف نفاضل بینهم ازین عبارت واوضحت که امام اعظم در مسند خود

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٦

حدیثی روایت نمی کند مگر از اخیار تابعین که عدول و ثقات اند و از خیر قرون بشهادت جانب رسالت مآب صلی الله عليه وسلم می باشند پس جمیع روایت که در میان ابو حنیفه و میان جانب رسالت مآب صلی الله عليه وسلم هستند عدول و ثقات و اعلام اخیار اند و کسی از ایشان کذاب و متهم بکذب نیست و کافیست برای ثبوت عدالت ایشان پسندیدن امام اعظم ایشان را برای اخذ احکام دین خود از ایشان و چگونه می تواند شد که با وصف این همه شدت تورع و تحرز و شفقت جانبیش بر امت مرحومه از

محروجين و مقدوحين و كذابين و وضعين احكام دينيه و مسائل شرعية اخذ كند پس از عبارت شعراني بتاکيد اکيد و اهتمام تمام ثابت گردید که عبد الرزاق نزد امام اعظم و اتباع و اشیاع ایشان بالاولی از علماء اخیار و مقتدايان ابرار و عدول ثقات و فحول اثبات و اعلام کبار و ائمه عالی فخار بوده و چسان چنین نباشد که امام اعظم او را مقتداي خود گردانیده او را مثل دیگر علماء برای اخذ احكام دین پسندیده و ابن تیمیه که مولوی صدیق حسن خان معاصر او را بمدائح عظیمه و محمد فخیمه ستوده حیث قال فی اتحاف النباء احمد بن عبد الحليم بن عبد السلام بن عبد الله بن أبي القاسم بن الخضر بن محمد بن الخضر بن على بن عبد الله بن تیمیه الحرانی ثم الدمشقی تقی الدین ابو العباس الحافظ العلامه المجتهد الحجۃ المفسر نادره العصر بجواب بعض احادیث در منهاج گفته و اصحاب السیر کابن اسحاق و غيره یذکرون من فضائله ای فضائل على عليه السلام شيئاً ضعيفاً و لم یذکروا مثل هذا ولا رووا ما تقدم قولنا فيه انه موضوع باتفاق اهل النقل من ائمه التفسیر الذین ینقولونه بالاسانید المعروفة کتفسیر ابن جریح و سعید بن أبي عربة و عبد الرزاق و عبد بن حمید

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۷

والامام احمد و اسحاق بن راهويه و بقى بن مخلد و ابن جریر الطبرى و محمد بن اسلم الطوسى و عبد الرحمن بن أبي حاتم و ابن المنذر و غيرهم من العلماء الاكابر السادة الذين لهم في الامة لسان صدق و تفاسيرهم متضمنه للمنقولات التي يعتمد عليها في التفسير و از افاده ذهبي که مقتداي منقادين قومست و بنابر افاده صاحب معرکه الآراء نقا عن السيد جمال الدين المحدث محک رجالست و مخاطب و صاحب صواعق او را امام محدثین می دانند در ميزان الاعتدال ظاهرست که اگر حدیث على بن المديني و صاحب او بخاری و شیخ او عبد الرزاق و امثال ایشان ترک کرده شود دروازه حدیث بسته شود و گفت و شنیدن درین فن منقطع گردد و احادیث و اخبار سرور انام عليه و آله الصلوة و السلام ما اتصل اللیل بالنهار بمیرد و شوکت زنادقه باستیلای ایشان ترقی گیرد و دجالین و کذابین از استثار سر بیرون آرند و بتحليل و تخدیع عالم همت گمارند و ذکر این مردم در ميزان بمتابعت عقیلی برای ذبّ حریم ایشان و دفع طعن طاعنینست و اینها از عقیلی موثوق تراند بدرجات بلکه اوثقاند از ثقات بسیار که عقیلی ایشان را در کتاب خود ذکر نکرده و در این معنی هیچ محدثی شک نمی کند قال في ميزان الاعتدال في ترجمة على بن عبد اللهالمعروف بابن المديني اخبار ابن المديني مستقصاة في تاريخ بغداد وقد بدت منه هفوہ ثم تاب منها و هذا ابو عبد الله البخاری و ناهیک به قد شحن صحیحه بحدیث على بن المديني و قال ما استصغرت نفسی بین یدی احد الـا بین یدی على بن المديني و لو ترك حدیث على و صاحبه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۸

محمد و شیخه عبد الرزاق و عثمان بن أبي شيبة و ابراهیم بن سعد و عفان و ابان العطار و اسرائیل و ازهر السلام و بهز بن اسد و ثابت البنانی و جریر بن عبد الحمید لغلقنا الباب و انقطع الخطاب و لمات الاثار و استولت الزنادقة و لخرج الدجالون أ فما لك عقل يا عقیلی أ تدری فیمن تتكلّم و انما تبعناک فی هذا النمط لنذب عنهم و لنزیف ما قیل فیهم کانک لا تدری ان کل واحد من هؤلاء اوثق منک بطبقات بل و اوثق من ثقات کثیرین لم توردهم فی كتابک و هذا مما لا یرتاب فیه محدث و نیز ذهبي در کاشف گفته عبد الرزاق بن همام بن نافع ابو بکر احد الاعلام عن ابن جریح و عمر و ثور و عنه احمد و اسحاق و الرمادی و الزهری و صفت الكتب توفی عن خمس و ثمانین سنّة ۲۱۱ و ابو الوفا ابراهیم بن محمد بن خلیل البرهان الطرالسی در کشف حیث عمن رمى بوضع الحديث گفته داود بن الحصین ابو سلیمان محدث مشهور سرد ما شاء ذکر الذهبي فی میزانه کلام من تکلم فيه و قد صحّح علیه فالعمل على توثيقه إذا كما شرحه هو في حاشية المیزان و کیف لا یكون ثقة و قد روی له الأئمّة السّتّة فضلاً عن الشیخین و من روی له الشیخان فقد جاز القنطرة كما قال على بن المفضل المقدّسى انتهى ما في الكشف الحديث اقول فعلی هذا عبد الرزاق ايضاً من جاز القنطرة و کیف لا یكون ثقة و قد روی له الأئمّة السّتّة و ابو الحسن على بن عثمان الغزنوی در کشف المحجوب گفته فضل بن

ربع روایت کرد که ما با هارون الرشید بمکه شدیم چون حج کردیم مرا گفت اینجا هیچ مردی هست عبقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۹

از مردان خدا تا ویرا زیارت کنیم گفتم بلی عبد الرزاق صنعتی اینجاست گفت مرا بتزدیک وی بر چون بتزدیک او شدیم زمانی سخن گفتیم چون قصد بازگشتن کردیم هارون بن اشارت کرد که تا از وی بپرس تا هیچ وام داری پرسیدم گفت بلی بفرمود تا وامش بگذارند و از آنجا بیرون آمد گفت یا فضیل دلم هنوز تقاضا می کند که مردی را بینم بزرگتر ازین گفتم سفین بن عینه اینجاست الخ و شاه ولی الله والد ماجد مخاطب در رساله انصاف فی بیان سبب الاختلاف گفته باب اسباب الاختلاف بین اهل الحديث و اصحاب الرأی اعلم انه کان من العلماء فی عصر سعید بن المسیب و ابراهیم و الزهری و فی عصر مالک و سفین و بعد ذلک قوم یکرھون الخوض بالرأی و یهابون الفتیا و الاستنباط الا لضرورة لا یجدون منها بدّا و کان اکبر همّهم روایة حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم سئل عبد الله بن مسعود عن شيء فقال اتی لاکره ان احل لك شيئا حرم الله عليك او احرم ما احله الله لك

و قال معاذ بن جبل يا ايتها الناس لا تعجلوا بالبلاء قبل نزوله فانه لم ینفك المسلمين ان يكون فيهم من إذا سئل سدّ دوری و نحو ذلك عن عمر و على و ابن عباس و ابن مسعود فی کراهه التکلم فيما لم ینزل و قال ابن عمر لجابر بن زید انك من فقهاء البصرة فلا تفت الـما بقرآن ناطق او بسنة ماضیة فانك ان فعلت غير ذلک هلكت و اهلكت و قال ابو النضر لما قدم ابو سلمة البصرة اتيه انا و الحسن فقال للحسن انت الحسن ما کان احد بالبصرة احب إلينا لقاء منك

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۰

و ذلک انه بلغنى انک تفتی برأیک فلا تفت برأیک الا ان یکون سنّة عن رسول الله صلی الله علیه و سلم او کتاب منزل و قال ابن المنکدر ان العالم یدخل فيما بين الله و بين عباده فليطلب لنفسه المخرج و سئل الشعبي كيف کنتم تصنعون إذا سئلتم قال على الخير وقعت کان إذا سئل الرجل قال لصاحبه افتهם فلا يزال حتى یرجع الى الاول و قال الشعبي ما حدثوك هؤلاء عن رسول الله صلی الله علیه و سلم فخذ به و ما قالوه برأیهم فالله في الحشّ اخرج هذه الآثار من آخرها الدارمي فوقع شیوع تدوین الحديث و الاثر في بلدان الاسلام و کتابة الصیحه و النسخ حتى قل من یکون اهل الروایة الا کان له تدوین صحیفة او نسخه من حاجتهم بموقعا عظیما فطاف من ادرك من عظمائهم ذلک الرّمان بلاد الحجاز و الشام و العراق و المصر و اليمن و الخراسان و جمعوا الكتب و تتبعوا النسخ و امعنوا في التفحص عن غريب الاحادیث و نوادر الاثر فاجتمع باهتمام او لئک من الحديث و الآثار ما لم یجتمع لأحد قبلهم و تیسر لهم ما لم یتیسر لأحد قبلهم و خلص إليهم شيء کثیر من طرق الاحادیث حتى کان لکثير من الاحادیث عندهم مائة طريق فما فوقها فكشف بعض الطرق ما استتر في بعضها الآخر و عرفوا محل كل حديث من الغرابة والاستفاضة و امكن لهم النظر في المتابعات و الشواهد و ظهر لهم احادیث صحیحة کثیره لم تظهر على اهل الفتوى من قبل قال الشافعی لاحمد انت اعلم بالاخبار الصّحیحة

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۱

منا فاما کان خبر صحيح فاعلمونی حتى اذهب إليه کوفیا کان او بصریا او شامیا حکاہ ابن الهمام و ذلک لأنه کم من حديث صحيح لا یرویه الا اهل بلد خاصةً کافراد الشامیین و العراقيین او اهل بیت خاصةً کنسخه برد عن أبي بردة عن أبي موسی و نسخه عمرو بن شعیب عن ایه عن جده او کان الصیحابی مقللا خاملا لم یحمل عنه الا شرذمة قلیلون فمثل هذه الاحادیث یغفل عنها عامة اهل الفتوى و اجتمعت عندهم آثار فقهاء کل بلد من الصیحابه و التابعين و كان الرجل فيما قبلهم لا یتمكن الا من جمع حديث بلده و اصحابه و كان من قبلهم یعتمدون في معرفة اسماء الرجال و مراتب عدالتهم على ما یخلص إليهم من مشاهدة الحال و تتبع القرآن و امعن هذه الطبقه في هذا الفن و جعلوه شيئا مستقللا بالتدوين و البحث و ناظروا في الحكم بالصّحة و غيرها فانکشف عليهم بهذا التدوين و المناظرة ما کان خفیا من حال الاتصال و الانقطاع و كان سفين و وکیع و امثالهما یجتهدون غایه الاجتهاد فلا یتمکنون من الحديث

المعروف المتصل الا من دون الف حديث كما ذكره ابو داود السجستاني في رسالته الى اهل مکه و كان اهل هذه الطبقة يرثون اربعين الف حديث فما يقرب منها بل صحيحة عن البخاري انه اختصر صحيحه من ستمائه الف حديث وعن أبي داود انه اختصر سنته من خمسمائه الف حديث و جعل احمد مسنده ميزانا يعرف به

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۲

حديث رسول الله صلی الله عليه وسلم فما وجد فيه ولو بطريق واحد من طرقه فله اصل و الا فلا اصل له و كان رؤس هؤلاء عبد الرحمن بن مهدی و يحيی القطان و يزید بن هارون و عبد الرزاق و ابو بکر بن أبي شیعیه و مسدد و هنّاد و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و الفضل بن دکین و علی المدینی و اقرانهم و هذه الطبقة هي الطراز الاول من طبقات المحدثین فرجع المحققون منهم بعد احكام فتن الروایة و معرفة مراتب الاحادیث الى الفقه فلم يكن عندهم من الرأی ان يجتمع على تقلید رجل ممن مضى مع ما يرثون من الاحادیث و الآثار المناقضة لكل مذهب من تلك المذاهب فاخذوا يتبعون احادیث النبی صلی الله عليه وسلم و آثار الصحابة و التابعين و المجتهدین على قواعد احكموها في نفوسيهم ازین عبارت كالصبح المسفر والبدر المنجلی روشنست که کاره بودند از فتوی برای و اکبر هم ایشان روایت حدیث نبوی بود و طواف بلدان در زمان خود نمودند و بجمع کتب و تبع نسخ و امعان در تفحص از غریب حدیث و نوادر اثر پرداختند که باهتمام اینها مجتمع شد از احادیث و آثار آنچه مجتمع نشد برای کسی قبل ایشان و میسر شد برای ایشان آنچه میسر نشد برای کسی قبل ایشان و رسید بایشان شیء کثیر از طرق احادیث تا آنکه برای بسیاری از احادیث نزد ایشان صد طریق موجود گردید پس مافق آن و کشف کرد بعض طرق چیزی را که مستتر بود در بعض آخر و بشناختند اینها محل هر حدیث را از غرابت و استفاضه و ممکن شد برای ایشان نظر در متابعات و شواهد و ظاهر شد بر ایشان احادیث صحیحه کثیره که ظاهر نشد بر اهل فتوی و مجتمع شد نزد این حضرات

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۳

آثار فقهاء هر بلد از صحابه و تابعين و قبل ایشان آدمی قادر نمی شد مگر بر جمع حدیث بلد خود و اصحاب آن و نیز قبل این حضرات اعتماد می کردند در معرفت اسماء رجال و مراتب عدالت‌شان بر آنچه می رسید بسوی ایشان از مشاهده و تتبع قرائن و حضرات این طبقه امعان درین فن هم کردند و آن را شیء مستقل گردانیدند بتدوین و بحث و مناظره کردند در حکم بصحت و غیر ان پس منکشف شد بر ایشان باین تدوین و مناظره آنچه مخفی بود از حال اتصال و انقطاع و عبد الرزاق از رؤس این عظما و اعالی این کبراست و این طبقه که عبد الرزاق از رؤس آنست طراز اول از طبقات محدثینست فیا للعجب کیف یمکن ان یکون من هو موصوف بهذا المدح و الثناء الجلل و معدود من رؤس الطراز الاول إذا روى حدیثا فی فضل نفس الرسول صلی الله عليه وسلم و عظیم و بحقیل غیر معتمد لیس عليه معول هل هذا الا- جور و حیف غیر معلل و از همه لطیفتر و نغزتر سخنی دیگر که خاتمه کلامست در مدح عبد الرزاق بن همام بعرض رباب احلام و اصحاب افهام این عبد مستهام می رساند و آن این است که حضرات سنیه بطرق متعدده تصدیق رب منعام ابن همام را در روایت حدیث حضرت خیر الانام صلی الله عليه و آله الكرام بخطاب شیخ الاسلام و مقتدائی اعلام خود یعنی یحیی بن اکثم رفیع المقام نقل می نمایند جلال الدین سیوطی در شرح الصدور بشرح حال الموتی و القبور گفته اخرج الخطیب فی تاریخ بغداد عن محمد بن سالم الخواص الصالح قال رایت یحیی بن اکثم القاضی فی النوم فقلت ما فعل الله بک قال اوقفني بین يديه و قال لی يا شیخ السوء

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۴

لولا شیبتک لاحرقتك بالنار فاخذنى ما يأخذ العبد بين يدي مولاه فلما افقت قال لی يا شیخ السوء فذکر الثالثة مثل الاولین فلما افقت قلت يا رب ما لهکذا حدثت عنک فقال الله تعالى و ما حدثت عنی و هو اعلم بذلك
قال حدثی عبد الرزاق بن همام قال حدثنا عمر بن راشد عن ابن شهاب الزہری عن انس بن مالک عن نبیک صلی الله عليه وسلم

عن جبرئيل عنك يا عظيم انك قلت ما شاب لي عبد في الإسلام شيء الا استحييت منه ان اعذبه بالنار فقال الله تعالى صدق عبد الرزاق و صدق عمر و صدق الزهرى و صدق انس و صدق نبئي و صدق جبرئيل انا قلت ذلك انطلقوا به الى الجنة و نيز سيوطى در لآلی مصنوعه گفته اخرج الخطيب في تاريخه عن محمد بن مسلم الخواص الشیخ الصالح قال رایت یحیی بن اکشم القاضی فی المنام فقلت له ما فعل الله بك قال او قفني بين يديه ثم قال يا شیخ السوء لولا شیتك لاحرقتك بالنار فقلت يا رب ما هکذا حدثت عنك قال و ما حدثت عنی قلت حدثني عبد الرزاق بن همام ثنا معمرا بن راشد عن ابن شهاب الزهرى عن انس بن مالك عن نبئك عن جبرئيل عنك يا عظيم انك قلت ما شاب لي عبد في الإسلام شيء الا استحييت منه ان اعذبه بالنار فقال صدق عبد الرزاق و صدق عمر و صدق الزهرى و صدق انس و صدق نبئي و صدق جبرئيل انا قلت ذلك انطلقوا به عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۵

الى الجنة و اخرج زاهر بن طاهر الشحامی فی الالهیات عن أبي على الحسین بن عبد الله بن سعید قال كان یحیی بن اکشم لی صدیقا فمات فرایته فی المنام فقلت ما فعل الله بك قال وبخنی و قال خلعت علی فی دار الدنيا فقلت يا رب اتکلت علی حديث

حدثني ابو معاویة الضریر عن الاعمش عن أبي صالح عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انك قلت انى لاستحي ان اعذب ذا شيء في النار قال قد غفرت لك

واخرج ايضا عن احمد بن سهل الزاهد قال رایت یحیی بن اکشم فی المنام فقلت له ما فعل الله بك قال اقامني بين يديه و قال لی يا شیخ السوء ما ذا جئت به فقلت

حديث حدثت به قال ما هو قلت ثنا عبد الرزاق عن معمرا عن الزهرى عن عروءة عن عائشة عن رسولك عن جبرئيل عنك انك قلت انى لاستحي من عبدي و امتی یشیان فی الاسلام ان اعذبهما بناري فقال لی صدق عبد الرزاق صدق عمر صدق الزهرى صدق عروءة صدق عائشة و صدق رسولی و صدق جبرئيل هذا من حديثی ثم امر بی ذات اليمین الى الجنة و اخرج ايضا عن محمد بن نجیح الصانع قال سمعت یحیی بن اکشم يقول رایت فی المنام کانی واقف بين يدي الله تعالى فقال لی الرّب یا شیخ السوء حتى خفت ان القی فی النار ثم قال أتعرف الحديث قلت نعم يا رب ثنا عبد الرزاق انا معمرا عن الزهرى عن سعید بن المسبیب عن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۶

أبی هریرة عن نبئك انك قلت إذا شاب لحیه عبداله و راس امه في الإسلام لا اعذبه فقال الرّب عز و جل صدق نبئي صدق ابو هریرة صدق سعید صدق الزهرى صدق عمر صدق عبد الرزاق صدق و اخرج ابن أبی الفراتی فی جزئه عن أبی جعفر بن یزید البغدادی قال كنت فی مجلس یحیی بن اکشم القاضی قال رایت هذه اللیله کأن القیامه قد قامت فنودی این یحیی بن اکشم این قاضی المسلمين لاعذبک عذابا شدیدا بالنار فقلت الهی و سیدی حدثني عبد الرزاق

عن معمرا عن الزهرى عن سالم عن ابن عمر عن نبئك عن جبرئيل عنك انك تستحيي ان تعذب ذا شيء شابت لك فی الاسلام فقال صدق عبدی صدق حبیبی صدق ابن عمر صدق سالم صدق الزهرى صدق عمر صدق عبد الرزاق انى لاستحيي ان اعذب ذا شيء شابت فی الاسلام

و الله اعلم نمی دانم که بعد تصدیق ایزد خلاق علامه عبد الرزاق را بخطاب شیخ آفاق یعنی ابن اکشم رضی الفعال حمید الاخلاق چسان حضرات سینه بمزید انهماك و اغرaci در مساهله و مجازفه و ارسال و اطلاق روایت این مرضی خالق رزاق را بمقابلہ اهل حق و ارباب احقاق العیاذ بالله موسوم بکذب و وضع و افترا و اختلاف می سازند مگر اینکه پنه بخدا از تصدیق تصدیق اصدق الصادقین

دست بردارند و مثل تجویز دیگر قبایح و فظائع بتجویز بلکه اثبات کذب هم همت گمارند اما شیخ و استاد عبد الرزاق ناقد ابو عروه عمر بن راشد پس حائز عواليٰ معاوليٰ و فائز نفائس مفاخر و محامد و عروه و ثقای اعتماد ارباب صحاح و حاوی فضل مصاص و نبل عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۷

صرح است رباع اسفار سنیه بمحاسن و مدائح او معمور و جلائل فضائل او بر السنہ اساطین مذکور و چسان چنین نباشد که او از ثقات رجال و ارباب کمال و ائمه متفقهین و حفاظت متورعين و محدثین متبرغینست و جميع ارباب صحاح ستہ بر اخراج حدیث او انفاق دارند و غایت مدح او آنست که امام احمد در حق او گفته که عمر را با کسی ضم نکنی مگر اینکه عمر را بر او متقدم می یابی عبدالکریم بن محمد السمعانی در انساب گفته و من القدماء ابو عروه عمر بن راشد البصري المهلبی مولی آل ازد من اهل البصرة سکن الیمن و هو عمر بن أبي عمر و کان من ثقات العلماء یروی عن الزهری و قتادة و یحیی بن أبي کثیر و أبي اسحاق الهمدانی و الاعمش یروی عنه الثوری و شعبه و ابن أبي عروبة و ابن عینیه و ابن المبارک و اسماعیل بن علیه و مروان الفزاری و رباح الصینعانی و هشام بن یوسف و محمد بن ثور و عبد الرزاق بن همام قال ابن جریح علیکم بهذا الرجل یعنی عمراما فانه لم یبق من اهل زمانه اعلم منه و سئل ابن جریح عن شیء من التفسیر فاجابنی فقال له ان عمراما قال کذا و کذا قال ان عمراما شرب من العلم ما نفع قال عمر جلست الى قتادة و انا ابن اربع عشرة سنة فما سمعت منه حدیثا الا کانه منقر في صدری قال عمر خرجت مع الصیبان و انا غلام الى جنازة الحسن و طلبت العلم سنة مات الحسن قال على بن المدینی نظرت فإذا الاسناد يدور على ستة فلاهل البصرة شعبه و سعید بن أبي عروبة و حماد بن سلمة و عمر بن راشد و یکنی ابا عروة مولی حدّان و مات بالیمن سنة اربع و خمسین و مائة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۸

قال ابو حاتم الرازی انتھی الاسناد الى ستة نفرا درکهم عمر و کتب عنهم لا اعلم اجتمع لاحد غير عمر من الحجاز الزهری و عمرو بن دینار و من الكوفة ابو اسحاق و الاعمش و من البصرة قتادة و من الیمامه یحیی بن أبي کثیر و قال احمد بن حنبل لا تضم احدا الى عمر الا وجدت عمراما اطلب للعلم منه و یحیی بن شرف النووی در تهذیب الأسماء گفته عمر بن راشد الامام المحدث المشهور مذکور في مواضع من المختصر منها نکاح المشرك ثم اجل العین ثم الاشربة و هو صاحب الزهری و شیخ عبد الرزاق و هو ابو عروة عمر بفتح المیم و اسکان العین بن راشد بن أبي عمرو البصري مولی عبد السلام بن صالح و عبد السلام مولی عبد الرحمن بن قیس اخو المهلب بن أبي صفرة لامه سکن الیمن ادرك الحسن و حضر جنازته و سمع عمرو بن دینار الزهری و ثابت البنانی و سلیمان التیمی و زیاد بن علاقه و السیعی و قتادة و السختیانی و همام بن متبه و محمد بن منکدر و زید بن اسلم و عیید الله العمri و عاصما الا-حوال و عاصم بن أبي النجود و هشام بن عروة و منصور بن المعتمر و اسماعیل بن أمیة و خالد الحذاء و سهیل بن أبي صالح و خلائق من الائمه یروی عنه عمرو بن دینار و السیعی و ایوب السختیانی و یحیی بن کثیر و هم من شیوخه و ابن جریح و سعید بن أبي عروبة و الثوری و ابن عینیه و شعبه و حماد بن زید و ابن المبارک و ابن علیه و مروان بن معاویه و مهیب بن خالد و یزید بن زریع و عبد الاعلی بن عبد الاعلی و عبد الواحد بن زیاد و غندر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۹

و عیسی بن یونس و عبد الرزاق بن همام و خلائق من الائمه و غيرهم قال عمر جلست الى أبي قتادة و انا ابن اربع عشر سنة فما سمعت منه حدیثا الا کانه ینقش في صدری و قال احمد بن حنبل لا یضم عمر الى احد الا و عمراما طلب للعلم منه و هو اول من رحل الى الیمن قال ابن معین عمر اثبت في الزهری من ابن عینیه و قال اثبت الناس في الزهری مالک و عمر و یونس و قال ابن جریح ان عمر اشرب من العلم ما نفع و قال احمد بن عبد الله سکن عمر صنقاء الیمن و تزوج بها رحل إليه سفین و سمع منه هناك و سمع هو من سفین و لما دخل عمر صنقاء کرهوا خروجه من عندهم فزوجوه و اتفقوا على توثیقه و جلالته یروی له البخاری و مسلم و توفی سنة ثلاثة و قیل اربع و خمسین مائة و هو ابن ثمان و خمسین سنة و ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته عمر بن راشد الامام الحجۃ

ابو عروة الاذدي مولاهم البصري احد الاعلام و عالم اليمن حدث عن الزهرى و قتادة و عمرو بن دينار و زياد بن علاقه و يحيى بن أبي كثير و محمد بن أبي زياد الجمحى و طبقتهم حدث عنه السفيانان و ابن المبارك و غندر و ابن عليه و يزيد بن زريع و عبد الاعلى و هشام بن يوسف و عبد الرزاق و خلق و قد حدث عنه من شيوخه ايوب و ابو اسحاق قال احمد ليس تضم معمرا الى احد الـا و جدته فوقه و قال يحيى بن معين هو من اثبت التفاس فى الزهرى و قال عبد الرزاق كتبت عن عمر عشرة آلاف حديث و قال عبد الواحد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۰

بن زياد قلت لمعمر كيف سمعت من ابن شهاب قال كنت مملوكاً لقوم من طاحية فبعثوني بـ ابيه فقدمت المدينة فرايت دارا فرأيت شيخاً و الناس يعرضون عليه العلم فعرضت معهم وعن عمر قال طلبت العلم سنة مات الحسن و سمعت من قتادة و لى اربع عشرة سنة فما سمعته إذ ذاك كـ انه مكتوب في صدرى و لقيت الزهرى بالرصافة قال سفين بن عيينة قال لى سعيد بن أبي عروبة رويانا عن عمركم فشرفناه و عن أبي جريح قال عليكم بـ معمر فـ انه لم يبق في زمانه اعلم منه و قال عبد الرزاق بـ ث عن بن زائدة الى عمر بذهب فرده و كـ تم ذلك قال ابراهيم بن خالد و جماعة مات عمر سنة ثلاث و خمسين و مائة زاد ابراهيم في رمضان و صـ لـ يت عليه و قال احمد و يحيى مات سنة اربع و الاول اصـح و لم يبلغ ستين سنة و كان اول من صـ نـفـ بالـيمـنـ و ذـهـبـيـ درـ كـاـشـفـ گـفـتـهـ مـعـمـرـ بنـ رـاشـدـ ابوـ عـروـةـ الاـذـدـىـ وـ مـوـلاـهـمـ عـالـمـ الـيـمـنـ عـنـ الزـهـرـىـ وـ هـمـامـ وـ عـنـهـ غـنـدـرـ وـ اـبـنـ الـمـبـارـكـ وـ عـبـدـ الرـزـاقـ قالـ مـعـمـرـ طـلـبـتـ الـعـلـمـ سـنـةـ مـاتـ الـحـسـنـ وـ لـىـ اـرـبـعـ عـشـرـ سـنـةـ وـ قـالـ اـحـمـدـ لـاـ تـضـمـ مـعـمـرـاـ لـىـ اـحـدـ الـاـ وـ جـدـتـهـ يـتـقـدـمـهـ كـانـ مـنـ اـطـلـبـ اـهـلـ زـمانـهـ لـلـعـلـمـ وـ قـالـ عـبـدـ الرـزـاقـ سـمـعـتـ مـنـهـ عـشـرـةـ آـلـافـ حـدـيـثـ تـوـفـيـ فـيـ رـمـضـانـ سـنـةـ ثـلـاثـ وـ خـمـسـيـنـ وـ مـائـةـ بـالـيـمـنـ وـ وـلـىـ الدـيـنـ مـحـمـدـ بـنـ عـبـدـ اللهـ الـخـطـيـبـ درـ رـجـالـ مشـكـأـهـ گـفـتـهـ مـعـمـرـ بـنـ رـاشـدـ هـوـ مـعـمـرـ بـنـ رـاشـدـ يـكـنـىـ اـبـاـ عـروـةـ الاـذـدـىـ مـوـلاـهـمـ عـالـمـ الـيـمـنـ روـيـ عـنـ الزـهـرـىـ وـ هـمـامـ رـضـىـ اللهـ عـنـهـمـاـ وـ عـنـ الثـورـىـ وـ اـبـنـ عـيـنـهـ وـ غـيرـهـماـ قـالـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۱

عبد الرزاق سمعت منه عشرة آلاف حديث مات سنة ثلاث و خمسين و مائة و له ثمانون و خمسون سنة رحمه الله و عبد الحق دهلوى در رجال مشكأه گـفـتـهـ مـعـمـرـ بـفـتـحـ مـيـمـيـنـ وـ سـكـونـ عـيـنـ مـهـمـلـهـ بـيـنـهـمـاـ ذـكـرـ المؤـلـفـ مـعـمـرـاـ مـطـلـقاـ منـ غـيرـ نـسـبـهـ لـىـ اـبـيـهـ فـيـ بـابـ الـاحـتكـارـ وـ ذـكـرـ فـيـ بـابـ الـرـبـاـ مـعـمـرـ بـنـ عـبـدـ اللهـ وـ كـلـاـهـمـاـ رـوـاـيـهـ مـسـلـمـ وـ لـاـ يـدـرـىـ الـمـرـادـ بـالـمـذـكـورـ مـطـلـقاـ هوـ مـعـمـرـ بـنـ عـبـدـ اللهـ اوـ غـيرـهـ وـ مـعـمـرـ كـثـيرـ ذـكـرـ فـيـ جـامـعـ الـاـصـوـلـ مـنـهـمـ فـيـ الصـحـابـةـ مـعـمـرـ بـنـ عـبـدـ اللهـ الـقـرـشـىـ الـعـدـوـىـ وـ يـقـالـ لـهـ مـعـمـرـ بـنـ أـبـيـ يـعـمـرـ اـسـلـمـ قـدـيـماـ وـ هـاجـرـ إـلـىـ الـحـبـشـةـ وـ تـاـخـرـتـ هـجـرـتـ إـلـىـ الـمـدـيـنـةـ ثـمـ هـاجـرـ إـلـيـهاـ وـ سـكـنـهاـ وـ عـاـشـ عـمـراـ طـوـيـلاـ وـ هوـ مـعـدـودـ فـيـ اـهـلـ الـمـدـيـنـةـ وـ حـدـيـثـهـ فـيـهـ رـوـيـ

عـنـهـ اـبـنـ الـمـسـيـبـ وـ بـسـرـ بـنـ سـعـدـ بـضـمـ الـمـوـحـيـدـهـ وـ سـكـونـ الـمـهـمـلـهـ وـ فـيـ التـابـعـينـ مـعـمـرـ بـنـ رـاشـدـ وـ هـوـ اـبـوـ عـروـةـ مـنـ اـبـيـ عـمـروـ الـبـصـرـىـ

سـكـنـ الـيـمـنـ وـ سـمـعـ الزـهـرـىـ وـ قـتـادـهـ وـ رـوـيـ عـنـهـ الثـورـىـ وـ اـبـنـ عـيـنـهـ وـ عـبـدـ الرـزـاقـ وـ اـبـنـ الـمـبـارـكـ كـذاـ فـيـ جـامـعـ الـاـصـوـلـ وـ فـيـ الـکـاـشـفـ

معـمـرـ بـنـ رـاشـدـ اـبـوـ عـروـةـ الاـذـدـىـ مـوـلاـهـمـ عـالـمـ الـيـمـنـ مـنـ الزـهـرـىـ وـ هـمـامـ وـ عـنـهـ غـنـدـرـ وـ اـبـنـ الـمـبـارـكـ وـ عـبـدـ الرـزـاقـ قالـ مـعـمـرـ طـلـبـتـ الـعـلـمـ

سـنـةـ مـاتـ الـحـسـنـ وـ لـىـ اـرـبـعـ عـشـرـ سـنـةـ وـ قـالـ اـحـمـدـ لـاـ تـضـمـ مـعـمـرـاـ لـىـ اـحـدـ الـاـ وـ جـدـتـهـ يـتـقـدـمـهـ كـانـ مـنـ اـطـلـبـ اـهـلـ زـمانـهـ لـلـعـلـمـ وـ قـالـ عـبـدـ الرـزـاقـ سـمـعـتـ مـنـهـ عـشـرـةـ آـلـافـ حـدـيـثـ تـوـفـيـ فـيـ رـمـضـانـ سـنـةـ ثـلـاثـ وـ خـمـسـيـنـ وـ مـائـةـ اـمـاـ زـهـرـىـ كـهـ مـعـمـرـ اـزوـ حـدـيـثـ تـشـيـيـهـ رـوـاـيـتـ

کـرـدـهـ پـسـ صـاحـبـ فـضـائلـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۲

Zahra و حاوی مناقب باهـرـهـ وـ اـزـ اـئـمـهـ تـابـعـينـ وـ فـضـلـاءـ مـفـسـرـينـ اـهـلـ سـنـتـ اـبـوـ حـاتـمـ مـحـمـدـ بـنـ حـبـانـ الـبـسـتـىـ درـ کـتـابـ الثـقـاتـ گـفـتـهـ

محمدـ بـنـ مـسـلـمـ بـنـ عـيـدـ اللهـ بـنـ عـبـدـ اللهـ بـنـ شـهـابـ بـنـ عـبـدـ اللهـ بـنـ الـحـرـثـ بـنـ زـهـرـهـ بـنـ کـلـابـ الـزـهـرـىـ الـقـرـشـىـ کـنـيـتـهـ اـبـوـ بـکـرـ رـايـ عـشـرـهـ

منـ اـصـحـابـ رـسـولـ اللهـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ وـ کـانـ مـنـ اـحـفـظـ اـهـلـ زـمانـهـ وـ اـحـسـنـهـمـ سـيـاقـاـ لـمـتـونـ الـاـخـبـارـ وـ کـانـ فـقـيـهـاـ فـاضـلـاـ رـوـيـ عـنـهـ

الناس مات ليلة الثلاثاء لسبع عشرة خلت من شهر رمضان سنة اربع وعشرين و مائة و قبره من ناحية الشام بيداء شعب مشهور يزار على قارعة الطريق او صى ان يدفن على قارعة الطريق حتى يمّر به ماز فيدعوه له و اخوه عبد الله بن مسلم كان اسن منه كنيته ابو محمد سمع ابن عمرو انسا و مات قبل الزهرى ب ايام رحمة الله و عبد الكريم بن محمد السمعانى در انساب گفته الزهرى بضم الزى و سكون الهاء و كسر الراء هذه النسبة الى زهرة بن كلاب بن مرءة بن كعب بن لوئى و هى من قريش و المشهور بها ابو بكر محمد بن مسلم بن عبيد الله بن شهاب بن زهرة القرشى المعروف بالزهرى منتابعى المدينة راي عشرة من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم كان من حفظ اهل زمانه و احسنهم سياقا لمتون الاخبار و كان فقيها فاضلا روى عنه الناس مات ليلة الثلاثاء لسبع عشرة خلت من شهر رمضان سنة اربع وعشرين و مائة فى ناحية الشام و قبره بيداء شعب مشهور يزار و ذهبي در كاشف گفته محمد بن مسلم بن عبيد الله بن شهاب الزهرى ابو بكر

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٣

احد الاعلام عن أبي عمر و سهل و ابن المسيب و حدیثه عن أبي هريرة في الترمذی و عن رافع بن خديج في النساءی و عنه يونس و عمر و ملك قال ابن المدينى له نحو الفی حدیث و قال ابو داود اسند اکثر من الف و حدیثه الفان و مائة حدیث نصفها مسندة توفی ١٢٤ في رمضان و در حاشیه کاشف که ما خوذست از تهذیب الکمال و مرقومست بر نسخه کاشف بخط پسر ذهبي و شیخ عبد الحق ازین حاشیه در رجال مشکاه نقلها می آرد مسطورست قال وهب بن خلد ما رایت احدا اعلم من الزهرى فقیل له و لا الحسن فقال ما رایت احدا اعلم من الزهرى و قال ابو بکر الذہبی قد جالست الحسن و ابن سیرین فما رایت اعلم من الزهرى و قال عمر ما رایت مثل حماد بن أبي سليمان في الفن الذى هو فيه ولا رایت مثل الزهرى في الفن الذى هو فيه و قال ابو بکر بن منجويه راي عشرة من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم و كان من احفظ اهل زمانه و احسنهم سياقا لمتون الاحادیث و كان فقيها فاضلا و قال ابن سعد كان الزهرى ثقة كثير الحديث و العلم و الرواية فقيها جاما و يافعى در مرآة الجنان گفته وفيها أى في سنة اربع وعشرين و مائة توفی في رمضان الامام ابو بکر محمد بن مسلم بن عبد الله بن شهاب الزهرى احد الفقهاء و المحدثين و الاعلام التابعين حفظ علم الفقهاء السیّبة و روی عن عشرة من الصحابة رضی الله عنهم و سمع سهل بن سعد و انس بن مالک و خلائق و روی عنه جماعة من الائمه منهم مالک بن انس و

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٤

سفین الثوری و سفین بن عینه قال ابن المدائی له نحو الفی حدیث و كان قد حفظ علم الفقهاء السیّبة و قال عمر بن عبد العزیز لم یبق اعلم بسته ماضیه من الزهری و کذا قال مکحول و قال الليث قال ابن شهاب ما استودعت قلبي علم فنسیته و قال غیره من اهل العلم كان معظمما وافر الحرمة عند هشام بن عبد الملك اعطاه مرأة سبعة آلاف دینار و قال عمرو بن دینار ما رایت الدینار و الدرهم عند احد اهون منه عند الزهری کانها عنده بمنزلة البعرو ولی الدین محمد بن عبد الله الخطیب در رجال مشکاه گفته الزهری منسوب الى زهرة بن كلاب بن مرءة اشتهر بالنسبة إليهم هو ابو بکر محمید بن عبد الله بن شهاب احد الفقهاء و المحدثین و العلماء الاعلام من التابعين بالمدينه المشار إليه في فنون علوم الشريعة سمع نفرا من الصحابة روی عنه خلق كثير منهم قتادة و مالک بن انس قال عمر بن عبد العزیز لا اعلم احدا اعلم بسته ماضیه منه قيل لمکحول من اعلم من رایت قال ابن شهاب قيل له ثم من قال ابن شهاب قيل له ثم من قال ابن شهاب مات في شهر رمضان سنة اربع وعشرين و مائة و ابن حجر عسقلاني در تقریب گفته محمد بن مسلم بن عبيد الله بن عبد الله بن شهاب بن عبد الله بن الحارث بن زهرة بن كلاب القرشی الزهری و كنيته ابو بکر الفقيه الحافظ متافق على جلالته و اتقانه و هو من رؤس الطبقه الرابعة مات سنة خمس وعشرين و قيل قبل ذلك بستة او سنتين و جلال الدين السيوطي در اسعاف المبطا برجال الموطأ گفته محمد بن مسلم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٥

بن عبيد الله بن عبد الله بن شهاب الزهرى ابو بكر المدنى احد الاعلام نزل الشام و روى عن سهل بن سعد و ابن عمر و جابر و انس و غيرهم من الصحابة و خلق ممن بعدهم و عنه ابو حنيفة و مالك و عطا بن أبي رباح و عمر بن عبد العزيز و هما من شيوخه و عمر بن دينار و ابن عيينة و الاوزاعى و الليث و ابن جريج و خلق كثير قال ابو بكر بن منجويه رأى عشرة من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم و كان احفظ اهل زمانه و احسنهم لمتون الاخبار و كان فقيها فاضلا و قال الليث ما رأيت عالما قط اجمع من ابن شهاب و اكثر علماء منه قال و كان ابن شهاب يقول ما استودعت قلبي شيئاً قط فنسيته مات سنة اربع و عشرين و مائة و عبد الحق در رجال مشكاة گفته الزهرى ابن شهاب هو ابو بكر محمد بن مسلم بن عبيد الله بن شهاب بن عبد الله بن الحارث بن زهرة الزهرى منسوب الى زهرة بن كلاب بن مرءة بن كعب بن لوى و اشتهر بهذه النسبة المدنى الامام المعروف احد الفقهاء والمحدثين و العلماء الاعلام من التابعين بالمدينه المشار إليه في فنون علم الشريعة روى عن ابن عمر و انس و سهل و ابن الطفيلي و ابن المسيب و روى له الجماعة و حدیثه عن أبي هریرة في الترمذی و عن رافع بن خدیج في السائی و ذلك مرسل و روى عنه یونس و عقیل و عمر و الزبیدی و شعیب و مالک و ابن عینیة و یحیی بن سعید و قتادة و عمرو بن دینار و خلائق آخرون قال ابن المدینی له نحو الفی حدیث و قال و اسند اکثر من الف قال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٦

عمر بن عبد العزيز لا اعلم احدا اعلم بسنة ماضية من الزهرى و قيل لمكحول من اعلم من رأيت قال ابن شهاب قيل له ثم من قال ابن شهاب قيل له ثم من قال ابن شهاب و روى ان عمرو بن دينار قال أى شيء عند الزهرى انا لقيت ابن عمر و لم يلقه و لقيت ابن عباس و لم يلقه فقدم الزهرى مكة قال احملونى إلية و قد اقعد فحمل إلية فقالوا كيف رأيت فقال والله ما رأيت مثل هذا القرشى قط قال وهيب بن خالد ما رأيت احدا اعلم من الزهرى فقيل له و لا الحسن فقال قد جالست الحسن و ابن سيرين فما رأيت اعلم من الزهرى و كان من احفظ اهل زمانه و احسنهم سياقا لمتون الاحاديث و كان فقيها فاضلا جاماً كثير الحديث و العلم و الرواية الى ان قال مات في شهر رمضان سنة اربع و عشرين و مائة و هو ابن اثنين و سبعين سنة رحمه الله و اما سعيد بن المسيب پس امام سعيد مهذب و جذيل محکم و عذيق مرجبست و کمال عظمت و جلالت و نهايت فضل و نبالت او مصدق عيان را چه بيان ابو حاتم محمد بن حبان البستى در کتاب الثقات گفته و سعيد بن المسيب بن حزن بن أبي وهب بن عمرو بن عائشة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم بن يقطة المخزومی القرشی کنیته ابو محمد ولد ستین مضتا من خلافة عمر و أم سعيد بن المسيب بنت عثمان بن حکیم بن أمیة بن حارثة بن الاوqص بن مرءة بن فالح بن ذکوان السلمی و كان من سادات التابعين فقها و دینا و ورعا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٧

و علماء و عباده و فضلا و اصحاب و ائمه و كان سعيد سيد التابعين وافقه اهل الحجاز و اعبر الناس للرؤيا ما نودى للصلة اربعين سنة الا و سعيد في المسجد يتضررها و يقال انه ممن اصلاح بين عثمان و على فلما بُويع عبد الملك و بايع للوليد و سليمان من بعده و اخذ البيعة من الناس الى سعيد ذلك فلم يبايعه فقال عبد الرحمن بن عبد القارى انك تصلي بحيث يراكم هشام بن اسماعيل فلو غيرت مقامك حتى لا يراكم و كان هشام واليا على المدينة لعبد الملك فقال سعيد انى لم اغير مقامه منذ اربعين سنة قال فخرج معتمرا فقال لم اكن لاجهد بدني و انفق مالي في شيء ليس لي فيه نية قال فبایع إذا قال أرأيت ان كان الله اعمى قلبك كما اعمى بصرك مما على و أبى ان يبايع فكتب هشام بن اسماعيل الى عبد الملك فكتب عبد الملك إليه ما دعاك الى سعيد ما كان علينا منه شيء نكرهه فاما إذا فعلت فادعه فان بایع و الا فاضر به ثلين سوطا و اوقفه للناس فدعاه هشام فابى و قال لست بایع لاثنين فضربه ثلين سوطا ثم البسه ثيابا من شعر و امر به فطيف به حتى بلغوا الخياطين ثم رده و امر به الى السجن فقال سعيد لولا اتى ظنت انه القتل ما لبسته قلت استر عورتى عند الموت مات سنة ثلاثة او اربع و تسعين وقد قيل انه مات سنة خمس و مائة و ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته سعيد بن المسيب الامام شيخ الاسلام فقيه المدينة ابو محمد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٨

المخزومي اجل التابعين ولد لستين مضتا من خلافة عمر و سمع من عمر شيئاً و هو يخطب و سمع من عثمان و زيد بن ثابت و عائشة و سعد و أبي هريرة و خلق و كان واسع العلم وافر الحرماء متين الديانة قوالاً بالحق فقيه النفس روى أسامه بن زيد عن نافع عن ابن عمر قال سعيد بن المسيب احد المفتين وقال احمد بن حنبل وغيره مرسلات سعيد صحاح وقال قتادة ما رأيت احدا اعلم من سعيد بن المسيب و كذا قال الزهرى و مكحول وغير واحد قال على بن المدينى لا اعلم فى التابعين اوسع علمًا من سعيد هو عندي اجل التابعين و قال العجلى وغيره كان لا يقبل جواز السلطان و له اربعمائة دينار يتاجر بالزيت وغيره قال سعد بن ابراهيم سمعت سعيد بن المسيب يقول ما احد اعلم بقضاء قضاء رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا ابو بكر و عمر مني قال الواقدى حدثني هشام بن سعد سمعت الزهرى و سئل عن اخذ سعيد بن المسيب علمه قال عن زيد بن ثابت و سعد بن أبي وقاص و ابن عباس و ابن عمر وقد سمع من عثمان و على و صهيب و جل روایته المسند عن أبي هريرة كان زوج بنته و كان يقال ليس احد اعلم بقضاء عمر و عثمان منه و روى عمر عن الزهرى كان سعيد اعلم الناس بقضاء عمر و عثمان عن قتادة قال كان الحسن إذا اشکل عليه شيء كتب الى سعيد بن المسيب يسألة حماد بن زيد عن يزيد بن حازم ان ابن المسيب كان يسرد الصوم وقال عبد الرحمن بن حرمته سمعت سعيدا يقول حججت اربعين حجّة يوسف بن يعقوب الماجشون عن المطلب بن السائب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٩

قال كنت جالسا مع سعيد بن المسيب في السوق فمرّ بريد لبني مروان فقال له سعيد من رسل بنى مروان انت قال نعم قال كيف تركت بنى مروان قال بخير قال تركتهم يجيعون الناس و يسبعون الكلاب فاراد شرّا بالرسول فقمت إليه فلم ازل ارجنه حتى انطلق فقلت لسعيد يغفر الله لك تبليط بدمك فقال اسكت يا احمق فو الله لا يسألني الله ما اخذت بحقوقه عن مكحول من وجه ضعيف انه قال لما بلغه موت ابن المسيب استوى الناس قال مالك بلغنى ان سعيد بن المسيب قال انى كنت لا سير الايام والليالي في طلب الحديث الواحد قال مصعب عن عبد الله حدثني مصعب بن عثمان ان الذي شهد لسعيد بن المسيب حين أراد مسلم بن عقبة قتله عمرو بن عثمان و مروان بن الحكم شهدا انه مجنون فخلّى سبيله قال ابو يونس القوي دخلت المسجد فإذا سعيد بن المسيب جالس وحده قلت ما شانه قال اتقى ان يجالسه احد قلت قد افردت سيرة سعيد في مولف وقد اختلفوا في وفاته على اقوال اقواها سنة اربع و تسعين ارّخها الهيثم بن عدی و سعيد بن عقیر و ابن نمير و غيرهم وقال قتادة سنة تسعة و ثمانين وقال يحيى القطان سنة احدی و تسعين وقال ضمرة سنة احدی او اثنین و تسعين وقال على بن المدينى و ابن معین و المدنی سنة خمس و مائة قال الحاكم اکثر ائمۃ الحديث على هذا و نیز ذهبي در کاشف گفته سعيد بن المسيب بن حزن الامام ابو محمد المخزومي احد الاعلام و سید التابعين عن عمر و عثمان و سعد و عنه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٥٠

الزهرى و قتادة و يحيى بن سعيد ثقة حجّة فقيه رفع الذكر راس في العلم و العمل عاش تسعين سنة مات سنة اربع و تسعين و ولی الدين محمد بن عبد الله الخطيب در رجال مشکاه گفته سعيد بن المسيب هو سعيد بن المسيب يكنی ابا محمد القرشی المخزومي المدنی ولد لستين مضتا من خلافة عمر بن الخطاب رضى الله عنه كان سید التابعين من الطراز الاول جمع بين الفقه و الحديث و الزهد و العبادة و الورع و هو المشار إليه المنصوص عليه كان اعلم بحدث أبي هريرة و بقضايا عمر لقى جماعة كبيرة من الصّحابة رضى الله عنهم و روى عنهم و عنه الزهرى و كثير من التابعين و غيرهم قال مكحول طفت الأرض كلها في طلب العلم فما لقيت اعلم من ابن المسيب و قال ابن المسيب حججت اربعين حجّة مات سنة ثلث و تسعين رحمة الله تعالى و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته سعيد بن المسيب بن حزن بن أبي وهب بن عمر بن عائذ بن عمران بن مخزوم القرشی المخزومي روى عن أبي بكر مرسلاً و عن عمر و عثمان و على و سعد ابن أبي وقاص و ابن عباس و ابن عمر و ابن عاص و ابيه المسيب و معمربن عبد

الله بن فضلة و أبي ذرّ و أبي الدرداء و حسان بن ثابت و حكيم بن حزام و زيد بن ثابت و عبد الله بن زيد المازني و عتاب بن اسید و عثمان بن أبي العاص و أبي ثعلبة الخشنى و أبي قتادة و أبي موسى و ابن سعيد و أبي هريرة و كان زوج ابنته و عائشة و اسماء بنت عميس و خولة بنت حكيم و فاطمة بنت قيس و أم سليم و أم شريك

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٥١

و خلق و عنہ اپنے محمد و سالم بن عبد الله بن عمر و الزہری و قتادة و شریک بن أبي نمیر و ابو الزناند و سمی و سعد بن ابراهیم و عمرو بن مڑہ و یحیی بن سعید الانصاری و داود بن أبي هند و طارق بن عبد الرحمن و عبد الحمید بن جبیر بن شیۃ و عبد الخالق بن سلمہ و عبد المجید بن سہیل و عمرو بن مسلم بن عمارہ بن اکیمہ و ابو جعفر الباقر و ابن المنکدر و هاشم بن هاشم بن عتبہ و یونس بن یوسف و جماعة قال نافع عن ابن عمر هو والله احد المفتین و عن عمرو بن میمون بن مهران عن ابیه قال قدمت المدينة فسألت عن اعلم اهل المدينة فدفعت الى سعید بن المسیب و قال ابن شهاب قال لى عبد الله بن ثعلبة بن أبي صعیر ان كنت ترید هذا يعني الفقه فعليک بهذا الشیخ سعید بن المسیب و قال قتادة ما رأیت احداً قط اعلم بالحلال والحرام منه و قال محمد بن اسحاق عن مکحول طفت الارض كلها فی طلب العلم فما لقيت اعلم منه و قال سليمان بن موسی کان افقه التابعين و قال البخاری قال لى على عن أبي داود عن شعبہ عن ایاس بن معاویہ قال لى سعید بن المسیب ممن انت قلت من مزینہ قال انی لا ذکر یوم نعی عمر بن الخطاب النعمان بن مقرن علی المنبر قال و قال لنا سليمان بن حرب ثنا سلام بن مسکین عن عمران بن عبد الله الخزاعی عن ابن المسیب قال اننا اصلاحت بین علی و عثمان قال و قال لنا سليمان عن حماد بن زید عن غیلان بن حریز عن سعید مثله و قال الدوری عن ابن معین

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٥٢

هنا قوم يقولون انه اصلاح بین علی و عثمان و هذا باطل و قال ايضاً قد رآني عمر و كنت صغيراً قلت يقول ولدت لستين مضتاً من خلافة عمر فقال یحیی ابن ثمان سنین یحفظ شيئاً قال و سمعته یقول مرسلات ابن المسیب احبّ الى من مرسلات الحسن و مرسلات ابراهیم صحیحه الا حدیث الصھک فی الصلوه و حدیث تاجر البحرين و قال ابو طالب قلت لاحمد سعید بن المسیب فقال و من مثل سعید ثقة من اهل الخير فقلت له سعید عن عمر حجّه قال هو عندنا حجّه قد رأى عمرو سمع منه و إذا لم یقبل سعید عن عمر فمن یقبل و قال المیمونی و احمد بن حنبل مرسلات سعید صحاح لا یرى اصحّ من مرسلاته و قال عثمان الحارثی عن احمد افضل التابعين سعید بن المسیب و قال ابن المدینی لا اعلم فی التابعين اوسع علمًا من سعید بن المسیب قال و إذا قال سعید مضت السنة فحسبک قال و هو عندي اجلّ التابعين و قال الریبع عن الشافعی ارسال ابن المسیب عندنا حسن و قال اللیث عن یحیی بن سعید کان ابن المسیب یسمی راویه عمر کان احفظ الناس لاحکامه و اقضیته و قال ابراهیم بن سعد عن ابیه عن سعید ما بقی احد اعلم بكل قضاe قضاe رسول الله صلی الله علیه وسلم و کل قضاe قضاe ابو بکر و کل قضاe قضاe عمر منی قال ابراهیم عن ابیه و احسبه قال و عثمان و قال مالک بلغنى ان عبد الله بن عمر کان یرسل الى ابن المسیب یسائله عن بعض شان عمر و امره و قال مالک لم یدرك عمر و لكن لما کبر اکبّ على المسألة عن شانه و امره و قال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٥٣

قتادة کان الحسن إذا اشکل عليه شيء كتب الى سعید بن المسیب و قال العجلی کان رجلاً صالحًا فقيها و كان لا يأخذ العطاء و كانت له بضاعةٌ يتجر بها في الزّيت و قال ابو زرعة مدنی قرشی ثقة امام و قال ابو حاتم ليس في التابعين انبيل منه و هو اثبتهم في أبي هريرة قال الواقدي مات سنة ٩٣ في خلافة الوليد و هو ابن خمس و سبعين سنة قال ابو نعيم مات سنة ٩٣ قلت على تقدير ما ذكرها عنه ان مولده لستين مضتاً من خلافة عمر و الاستناد إليه صحيح يكون مبلغ عمره ثمانين سنة إلا سنة كما قال الواقدي و مما يؤيده ما ذكره ابن أبي شیۃ عنه انه قال بلغت ثمانين سنة و ان اخوف ما على النساء و حکی ابو بکر بن أبي خیثمة عن ابن معین انه مات سنة ١٥٥ قال ابن أبي حاتم ثنا علی بن الحسن ثنا احمد بن حنبل ثنا سفین عن یحیی ان شاء الله سمعت سعید بن المسیب يقول ولدت

لستين مضتا من خلافة عمر قال و سمعت أبي و قيل له يصح لسعيد سماع من عمر قال لا إلا رؤية راه على المنبر ينعي النعمان بن مقرن و روی ابن مندہ فی الوصیة من طریق یزید بن أبي مالک قال کنت عند سعید بن المسیب فحدثنى بحدث فقلت له من حدثک يا ابا محمد بد بهذا فقال يا اخا اهل الشام خذ و لا تسأل فأنا لا تأخذ الا عن الثقات قال و سمعت أبي يقول سعید عن عمر مرسل يدخل فی المسند علی سبیل المجاز و قال یحیی بن سعید عن مالک لم یسمع سعید من زید بن ثابت و قال المدینی لم یسمع من عمرو بن العاص و قال عبد الحق تکلموا فی سماع سعید من صفوان بن المعطل و قال البیهقی لم یسمع من

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٥٤

عبد الله بن زید صاحب الاذان و قال ابن حبان فی الثقات کان من سادات التابعين فقها و دینا و ورعا و عباده و فضلا و كان افقه اهل الحجاز و اعبر الناس للرؤیا ما نودی بالصیلاة من اربعین سنة الا و سعید فی المسجد فلما بايع عبد الملك للولید و سلیمان أبي سعید ذلك فضربه هشام بن اسماعیل المخزومی ثلثین سوطا و البسه ثیابا من الشعرا و امر به فطیف به ثم سجن و قال ابن سعد عن الواقدی لم ار اهل العلم یصّحون سماعه عن عمر و ان كانوا قد روه قلت و قد وقع فی حديث باسناد صحيح لا مطعن فی تصريح سعید بسماعه من عمر قرأته على خديجة بنت السیطان انباكم القسم بن مظفر شفاها عن عبد العزیز بن دلف ان على بن المبارک بن تغراها اخبرهم انا ابو نعیم محمد بن أبي البرکات الجماری انا احمد بن المظفر بن یزاد انا الحافظ ابو محمد بن عیید الله بن محمد بد بن عثمان السقا ثنا ابن خلیفة ثنا مسدد فی مسندہ عن ابن أبي عدی ثنا ابو داود و هو ابن أبي هود عن سعید بن المسیب قال سمعت عمر بن الخطاب على هذا المنبر يقول عسى ان يكون بعدى اقوام يکذبون بالرجم يقولون لا نجدھ فی كتاب الله لولا ان ازيد فی كتاب الله ما ليس فیه لكتبت انه حق قد رجم رسول الله صلی الله عليه و سلم و رجم ابو بکر و اما حدیثه عن بلال و عتاب بن اسید فظاهر الانقطاع بالنسبة الى وفاتهما و مولده و الله اعلم و نیز ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته سعید بن المسیب بن حزن بن أبي وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم القرشی المخزومی احد العلماء الشماین اتفقوا على ان مرسلاته اصح المراسیل و قال ابن المدینی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٥٥

لا- اعلم فی التابعين اوسع علمًا منه مات بعد التسعين و قد ناهز الشماین و سیوطی در اسعاف المبطا برجال الموطا گفته سعید بن المسیب بن حزن بن أبي وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم ابو محمد المخزومی المدینی سید فقهاء التابعين روی عن ابیه و عن عمرو اختلف فی سماعه منه و عن عثمان و على و أبي موسی فی آخرين و عنه الزهری و یحیی بن سعید الانصاری و آخرون قال قتادة ما رأیت احدا قط اعلم بالحلال و الحرام منه و قال مکحول ما لقيت اعلم منه و قال سلیمان بن موسی انه افقه التابعين و قال احمد انه افضل التابعين و قال ابن المدینی لا اعلم احدا فی التابعين اوسع علمًا منه و هو عندي اجل التابعين و قال ابو حاتم ليس فی التابعين انبل منه و قال ابن حبان هو سید التابعين و قال الشافعی و احمد و غير واحد مراسیل ابن المسیب صحاح مات سنة ثلاث و قيل اربع و تسعين و مولده سنة خمس عشرة و قيل سبع عشرة و قيل احدی و عشرين و شیخ عبد الحق در رجال مشکاہ گفته سعید بن المسیب بن حزن القرشی الامام ابو محمد المخزومی المدینی من الفقهاء السبعة الذين كانوا بالمدینة ولد سنة خمس عشرة من الهجرة لستين و قيل لاربع مضتا من خلافة عمر بن الخطاب احد الاعلام سید التابعين جمع بين الفقه و الحديث و الزهد و العبادة و الورع ثقة حجۃ فقیه رفیع الذکر راس فی العلم و العمل و یروی عن الامام زین العابدین انه قال سعید بن المسیب اعلم الناس و یقال انه لم يكن فی التابعين

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٥٦

اکثر منه علمًا و فی جامع الاصول کان اعلم الناس بحدث أبي هریرة و بقضايا عمر لقی جماعة کثیرة من الصحابة و روی عنهم روی عن عثمان و على و عائشة و أم سلمة و روی عنه الزهری و قتادة و یحیی بن سعید و کثیر من التابعين قال مکحول طفت الارض کلها فی طلب العلم فما لقيت اعلم من ابن المسیب و مثل هذا نقل عن ابن اسحاق و سئل عن الزهری و مکحول من افقه قالا سعید بن

المسیب و قال يحيى مرسلات سعید بن المسیب احبتى من مرسلات الحسن و ابراهیم و قال الشافعی لا اقبل الا مراسیل ابن المسیب فانى تبعتها و وجدتها مسانید و قال ابن المدینی ما اعلم فی التابعین احدا اوسع علمـا منه و قال ابن المسیب حججت اربعین حججه و فی روایة خمسا و اربعین حججه و لم یفت منه مدة خمسین سنة التکیرة الاولی و الصفـ الاول و كان یحضر المسجد قبل الاذان مدة ثلاثین سنة و یروى انه كان یسمع الاذان من حجرة النبـ عليه و سلم فـ وقعة الحـ ایاما مـتـ سـنـ اـربـعـ و تـسـعـينـ زـمـنـ ولـیدـ بنـ عبدـ الملـکـ و عـاشـ تـسـعـاـ و سـبـعينـ سـنـ و قـیـلـ ثـمـانـینـ و اـماـ حـضـرـتـ ابوـ هـرـیرـہـ پـسـ اـزـ صـحـابـ کـبـارـ و اـئـمـهـ عـالـیـمـقـدـارـ اـهـلـ سـنـتـ اـحـتـیـاجـ بـتـعـدـیـلـ و تـوـثـیـقـ اـحـدـیـ نـدـارـدـ چـهـ ضـرـورـتـ کـهـ تـرـجـمـهـ اوـ اـزـ کـلـامـ مـخـلـوقـینـ نـوـشـتـهـ آـیـدـ کـهـ بـزـعـمـ اـهـلـ سـنـتـ قـرـآنـ نـاطـقـتـ بـمـدـحـ کـلـ صـحـابـ و اـگـرـ اـزـینـ هـمـ فـرـوـتـ آـیـمـ باـحـادـیـثـ عـامـهـ و خـاصـهـ جـنـابـ سـیدـ المـرـسـلـینـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ و سـلـمـ شـرـفـ و فـضـیـلـ اـبـیـ هـرـیرـہـ حـسـبـ مـزـعـومـ سـنـیـهـ ظـاهـرـتـ و مـعـهـذاـ بـنـابـرـ مـزـیدـ اـیـضـاـحـ بـعـضـ عـبـارـاتـ تـرـجـمـهـ اوـ مـذـکـورـ مـیـ شـوـدـ اـبـوـ عـمـرـ یـوـسـفـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٥٧

بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمرى در استيعاب گفته ابو هریرة الدوسي صاحب رسول الله صلی الله عليه وسلم و دوس هو ابن عدنان بن عبد الله بن زهران بن كعب بن الحرش بن كعب بن مالك بن نصر بن الأزد بن الغوث الى ان قال بعد ذكر الاختلاف الكثير في اسمه اسلم ابو هریرة عام خير و شهد لها مع رسول الله صلی الله عليه وسلم ثم لزمه و واظب عليه رغبة في العلم راضيا يسبح بطنه و كانت يده مع يد رسول الله صلی الله عليه وسلم و كان يدور معه حيثما دار و كان من احفظ اصحاب رسول الله صلی الله عليه وسلم و كان يحضر ما لا يحضره سائر المهاجرين و الانصار لاستغال المهاجرين بالتجارة و الانصار بحوائطهم و قد شهد له رسول الله صلی الله عليه وسلم بأنه حريص على العلم و الحديث

وقال له يا رسول الله انى قد سمعت منك حديثا كثيرا فانى اخشى ان انسى قال ابسـطـ رـداءـ کـقـالـ فـبـسـطـهـ فـغـرـفـ بـيـدـهـ ثـمـ قـالـ ضـمـهـ فـضـمـمـتـ فـمـاـ نـسـيـتـ شـيـئـاـ بـعـدـ

وقال البخارى روى عنه اکثر من ثمانمائة رجل من بين صاحب و تابع و ممن روى عنه من الصـحـابةـ اـبـنـ عـبـاسـ و اـبـنـ عـمـرـ و جـابرـ و اـنـسـ و وـاثـلـةـ بـنـ اـسـقـعـ و عـائـشـةـ اـسـتـعـمـلـهـ عـمـرـ بـنـ الـخـطـابـ رـضـىـ اللـهـ عـنـهـ عـلـىـ الـبـحـرـيـنـ ثـمـ اـرـادـهـ عـلـىـ الـعـلـمـ فـابـيـ عـلـيـهـ فـلـمـ يـزـلـ يـسـكـنـ الـمـدـيـنـةـ و بـهـ کـانـ و فـاتـهـ حـدـثـناـ اـبـوـ شـاـکـرـ حـدـثـناـ اـبـوـ مـحـمـدـ الـاـصـلـیـ حـدـثـناـ اـبـوـ عـلـیـ الصـوـافـ بـيـغـدـادـ حـدـثـناـ عـبـدـ اللـهـ بـنـ اـحـمـدـ بـنـ حـنـبـلـ حـدـثـناـ اـبـیـ حـدـثـناـ وـکـیـعـ عـنـ الـاعـمـشـ عـنـ اـبـیـ صـالـحـ قـالـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٥٨

كان ابو هریرة من احفظ اصحاب رسول الله صلی الله عليه وسلم و لم يكن من افضلهم قال خلیفة بن خیاط توفی سنة سبع و خمسین و هو ابن ثمان و سبعين و كذلك قال ابن نمير انه توفی سنة تسع و خمسين و قال غيره مات بالعقيق و صلی علیه الوليد بن عتبة بن أبي سفين و كان يومئذ اميرا على المدينة و مروان معزول و ابو الحسن على بن محمد المعروف بابن الاثير در اسد الغابه گفته بدع ابو هریرة الدوسي صاحب رسول الله صلی الله عليه وسلم و اکثرهم حديثا عنه و هو دوسی من دوس بن عدنان بن عبد الله بن زهران بن كعب بن الحارث بن كعب بن مالك بن الأزد قال خلیفة بن خیاط و هشام بن الكلبی اسمه عمیر بن عامر بن عبد ذی الشری بن طریف بن عتاب بن أبي صعب بن منبه بن سعد بن ثعلبة بن سلیم بن فهم بن غنم بن دوس و قد اختلف في اسمه اختلافا كثيرا لم یختلف في اسم آخر مثله و لا ما یقاربه فقيل عبد الله بن عامر و قيل بریر بن عشرقة و يقال سکین بن دومة و قيل عبد الله بن عبد شمس و قيل عبد شمس قاله يحيى بن معین و ابو نعیم و قيل عبد فهم و قيل عبد غنم و قال المحرر بن أبي هریرة اسم أبي عبد عمرو بن عبد غنم و قال عمرو بن علی الفلس اصح شيء قيل فيه عبد عمرو بن غنم وبالجملة فكل ما في هذه الاسماء من التعبيد فلا شبهة انها غيرت في الاسلام فلم يكن النبـ عليه و سـلـمـ یترـکـ اـسـمـ اـحـدـ عـبـدـ شـمـسـ اوـ عـبـدـ غـنـمـ اوـ عـبـدـ العـزـیـ اوـ غـیرـ ذـلـکـ

فقيل كان اسمه في الاسلام عبد الله و قيل عبد الرحمن قال الهيثم بن عديّ كان اسمه عبقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٥٩
في الجاهلية عبد شمس وفي الاسلام عبد الله و
قال ابن اسحاق قال لى بعض اصحابنا عن أبي هريرة كان اسمه في الجاهلية عبد شمس فسماني رسول الله صلى الله عليه وسلم عبد الرحمن

وانما كنّيت بابي هريرة لأنّي وجدت هرّة فحملتها في كمي فقيل لي انت ابو هريرة و
قيل رآه رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي كمه هرّة فقال يا ابا هريرة

و اخبرنا غير واحد باسنادهم عن الترمذى قال حدثنا احمد بن اسماويل المرابطى حدثنا روح بن عبادة حدثنا أسامه بن زيد عن عبد الله بن رافع قال قلت لابي هريرة لم اكتنّيت بابي هريرة قال اما تفرق مني قلت بلى والله انى لا هابك قال كنت ارعى غنم اهلى وكانت لى هريرة صغيرة فكنت اضعها بالليل في شجرة فإذا كان النهار ذهبت بها معى فلعبت بها فكثونى ابا هريرة و كان من اصحاب الصيحة وقال البخارى اسمه في الاسلام عبد الله و لو لا الاقتداء بهم لتركتنا هذه الأسماء فانها كالمعدوم لا تفيد تعريفا و انما هو مشهود بكنيته و اسلم ابو هريرة عام خير و شهد لها مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم لزمه و واظب عليه رغبة في العلم فدعاه رسول الله صلى الله عليه وسلم

اخبرنا ابراهيم و غيره عن أبي عيسى اخبرنا ابو موسى اخربنا عثمان بن عمر اخربنا ابن أبي ذئب عن سعيد المقبرى عن أبي هريرة قال قلت يا رسول الله اسمع منك اشياء فلا احفظها قال ابسط رداءك فيبسطه فحدث حديثا كثيرا فما نسيت شيئاً حدثني به قال و حدثنا الترمذى اخبرنا

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٦٠

ابن منيع اخبرنا هشيم اخبرنا يعلى بن عطا عن الوليد بن عبد الرحمن عن ابن عمر انه قال لابي هريرة انت كنت الزرمنا لرسول الله صلى الله عليه وسلم و احفظنا لحديثه اخبرنا ابو الفرج بن أبي الرجاء اخربنا ابو الفتح اسماويل بن الفضل بن احمد بن الاخشيد اخربنا ابو طاهر محمد بن عبد الرحيم اخربنا ابو حفص الكنانى اخربنا ابو القسم البغوى اخربنا زهير بن حرب اخربنا سفين بن عيينة عن الزهرى عن الاعرج قال سمعت ابا هريرة قال انكم تقولون ان ابا هريرة يكثر الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم و الموعد كنت رجلا مسكينا اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم على ملء بطني و كان المهاجرون يشغلهم القيام على اموالهم و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يبسط ثوبه فلن ينسى شيئا سمعه مني فبسط ثوابي حتى قضى حديثه ثم ضممته الى فما نسيت شيئا سمعته بعد

اخبرنا عمر بن طبرز و غير واحد اخبرنا ابو الحصين اخربنا ابن غيلان اخربنا ابو بكر حدثنا جعفر بن محمد بن شاكر الصانع اخربنا عفان اخربنا حماد بن سلمة اخربنا ابو سنان عن عثمان بن أبي سودة عن أبي هريرة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا عاد الرجل اخاه او زاره قال الله عز وجل طبت و طاب ممساك و تبؤت من الجنة متولا

قال البخارى روى عن أبي هريرة اكثر من ثمانمائة رجل من صاحب وتابع فمن الصحابة ابن عباس و ابن عمر و جابر و انس و وائلة بن الاسقع و استعمله عمر على البحرين ثم عزله ثم اراده على العمل فامتنع و سكن المدينة و بها كانت عبقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٦١

وفاته قال خليفة توفى ابو هريرة سنة سبع وخمسين و قال الهيثم بن عدي توفى سنة ثمان وخمسين و هو ابن ثمان وسبعين سنة قيل مات بالحقيقة و حمل الى المدينة و صلى عليه الوليد بن عتبة بن أبي سفين و كان اميرا على المدينة لعمه معاوية بن أبي سفين اخرج له ابو نعيم و ابو موسى مختصر و اخرجه ابو عمر مطولا و احمد بن محمد بن الذبيبي در تذكرة الحفاظ كفته ابو هريرة الدوسي اليماني

الحافظ الفقيه صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم عبد الرحمن بن صخر على الأشهر و كان اسمه في الجاهلية عبد شمس و قال كتاني أبي بابي هريرة لاني كنت ارعى غنما فوجدت اولاد هرة و حشية فلما ابصرهن و سمع اصواتهن اخبرته فقال انت ابو هر و كان اسمى عبد شمس قدم ابو هريرة مهاجر الشهانى فتح خير حفظ عن النبي صلى الله عليه وسلم الكثير و عن أبي بكر و عمر و أبي بن كعب و كعب و عنه الأغر ابو مسلم و سعيد بن المسيب و بشير بن نهيك و حفص بن عاصم و حميد بن عبد الرحمن الزهرى و حميد بن عبد الرحمن الحميرى و ابو صالح السيمان و خلاس بن عمرو و سالم ابو الغيث و سعيد المقربى و ابوه ابو سعيد و سعد بن مرjanah و سلمان الأغر و ابو حازم سلمان الأشعجى و ابو يونس جابر و سليمان بن يسار و شهر بن حوشب و صالح مولى المؤمنة و ضمضم بن جوس و طاؤس و الشعبي و ابو ادريس الخولانى و ابو عثمان النهادى و عبد الرحمن الاعرج و عراك بن مالك و عكرمة و عروة و عطا و مجاهد و ابن سيرين و محمد بن زياد الجمحى و محمد بن موسى بن وردان و نعيم المجمور و نافع مولى ابن عمر و همام بن منبه و خلق كثير

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٦٢

و كان من اوعية العلم و من كبار ائمّة الفتوى مع الجلاله و العبادة و التواضع قال البخاري روى عنه ثمانمائة نفس او اكثر و قيل كان آدم بعيد ما بين المنكبين افرق الشتتين له ضفيرتان بخضب بالجملة و كان من اصحاب الصيفة فقيراً ذاق جوعاً و فاقه ثم بعد النبي صلى الله عليه و سلم صلح حاله و كثر ماله و كان كثير التعبد و الذكر ولـى امرة المدينة و نـاب ايضاً عن مروان في امرتها و كان يمر في السوق يحمل الحزمـة و هو يقول اوسعوا الطريق للامير كان فيه دعاية رضي الله عنه قال ابو القسم بن النحاس سمعـت ابا بكر بن أبي داود يقول رأيت في النوم و انا بسجستان اصنـف حدـيث ابي هـرـيرـة ابا هـرـيرـة كـثـلـيـة اـسـمـ عـلـيـهـ ثـيـابـ غـلـاظـ فـقـلـتـ لـهـ اـنـيـ اـحـبـكـ فقالـ النـبـيـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ هـذـاـ غـلـامـكـ ياـ اـبـاـ هـرـيرـةـ فـقـلـتـ هـوـ حـرـ لـوـجـهـ اللهـ فـاعـتـقـتـهـ

ايوب عن محمد ان ابا هريرة كان يقول لبنته لا تلبسى الذهب فانى اخشى عليك الذهب سلمة بن حبان عن ابي هريرة قال نشات يتينا و هاجرت مسكنينا و كنت اجيـرا لابـنةـ غـزوـانـ بـطـعـامـ بـطـنـيـ وـ عـقـبـةـ رـجـلـيـ اـحـدوـهـمـ إـذـاـ رـكـبـوـاـ وـ اـحـطـبـ إـذـاـ نـزـلـوـاـ فالحمد لله الذي جعل الدين قواما و ابا هريرة اماما الزهرى عن سالم سمع ابا هريرة قال سالنى قوم محرومون عن محلين اهدوا لهم صيدا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٦٣

فامرـتـهـمـ باـكـلهـ ثـمـ لـقـيـتـ عـمـرـ فـاخـبـرـتـهـ فـقـالـ لـوـ اـفـتـيـهـمـ بـغـيرـ هـذـاـ لـاـ وـجـعـتـكـ اـبـوـ بـكـرـ الحـنـفـيـ

نا عبد الله بن أبي يحيى سمعـتـ سـعـيدـ بنـ أـبـيـ هـنـدـ يـحـدـثـ عـنـ أـبـيـ هـرـيرـةـ أـنـ رسولـ اللهـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ قـالـ لـاـ تـسـالـنـىـ مـنـ هـذـىـ الغـنـائـمـ فـقـلـتـ اـسـأـلـكـ اـنـ تـعـلـمـنـىـ مـاـ عـلـمـكـ اللهـ فـنـزـعـ نـمـرـةـ عـلـىـ ظـهـرـهـ فـبـسـطـهـ بـيـنـيـ وـ بـيـنـهـ كـانـىـ اـنـظـرـ اـلـىـ القـمـلـ تـدـبـ عـلـيـهـاـ فـحـدـثـىـ حتىـ اـسـتـوـبـتـ حـدـيـثـهـ قـالـ اـجـمـعـهـ فـصـرـهـ إـلـيـكـ قـالـ فـاصـبـحـتـ لـاـ اـسـقـطـ حـرـفـ مـمـاـ حـدـثـنـىـ خـالـدـ الحـذـاءـ عـنـ عـكـرـمـهـ قـالـ

قالـ اـبـوـ هـرـيرـةـ اـنـ لـاـسـتـغـفـرـ اللهـ وـ اـتـوـبـ إـلـيـهـ كـلـ يـوـمـ اـشـتـىـ عـشـرـ الفـ مـرـةـ وـ ذـلـكـ عـلـىـ قـدـرـ ذـبـنـيـ وـ روـيـ زـيـدـ بنـ الـحـبـابـ عـنـ عبدـ الـوـاحـدـ

بنـ مـوـسـىـ اـنـاـ اـبـوـ نـعـيمـ بنـ الـمـحـرـرـ اـنـ اـبـيـ هـرـيرـةـ عـنـ جـدـهـ اـنـ كـانـ لـهـ خـيـطـ فـيـهاـ الـفـ عـقـدـهـ لـاـ يـنـامـ حـتـىـ يـسـبـحـ بـهـ قـيـسـ بنـ اـبـيـ حـازـمـ عـنـ

أـبـيـ هـرـيرـةـ قـالـ جـئـتـ يـوـمـ خـيـرـ بـعـدـ ماـ فـرـغـواـ مـنـ الـقـتـالـ قـالـ اـبـنـ سـيـرـينـ قـالـ اـبـوـ هـرـيرـةـ لـقـدـ رـأـيـتـنـىـ اـصـرـعـ بـيـنـ الـقـبـرـ وـ الـمـنـبـرـ مـنـ الـجـوـعـ حـتـىـ

يـقـولـوـاـ مـجـنـونـ فـيـجـلـسـ الرـجـلـ عـلـىـ صـدـرـىـ فـارـفـعـ رـاسـىـ فـاقـولـ لـيـسـ الـذـىـ تـرـىـ اـنـمـاـ هـوـ الـجـوـعـ

روـيـ اـحـمـدـ فـيـ مـسـنـدـهـ عـنـ اـبـيـ كـثـيرـ الـخـثـمـىـ عـنـ اـبـيـ هـرـيرـةـ قـالـ قـالـ رسولـ اللهـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ اللـهـمـ حـبـ عـيـدـكـ هـذـاـ يـعـنـىـ اـبـاـ هـرـيرـةـ وـ اـمـهـ الـىـ عـبـادـكـ الـمـؤـمـنـينـ وـ حـبـبـهـمـ إـلـيـهـمـ

قالـ اـبـوـ نـصـرـةـ الـعـبـدـ عـنـ الطـفـاوـىـ قـالـ نـزـلـتـ عـلـىـ اـبـيـ هـرـيرـةـ بـالـمـدـيـنـةـ سـتـةـ اـشـهـرـ فـلـمـ اـرـجـلاـ مـنـ اـصـحـابـ رـسـولـ اللهـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـ

سلم اشد تشميرا و لا اقوم على ضيق منه ابن أبي ذئب عن المقبرى

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۶۴

قال حفظت من رسول الله صلى الله عليه وسلم وعائين فاما احدهما فبنته فى الناس واما الآخر فلو بنته لقطع هذا البلعوم قال الاعمش عن أبي صالح السيمان كان ابو هريرة من احفظ اصحاب محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال الشافعى ابو هريرة احفظ من روى الحديث فى دهره وروى كهمس عن عبد الله بن شقيق قال قال ابو هريرة لا اعرف احدا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم احفظ لحديثه مني ابو داود الطیالسى نا عمران القطان عن بكر بن عبد الله عن أبي رافع عن أبي هريرة انه لقى كعبا فجعل يحدّثه ويسأله فقال كعب ما رأيت احدا لم يقرأ التوراة اعلم بما فيها من أبي هريرة هشيم عن يعلى بن عطا عن الوليد بن عبد الرحمن عن ابن عمر انه قال يا ابا هريرة ان كنت الزمانا لرسول الله صلى الله عليه وسلم واعلمنا بحديثه حماد بن زيد عن عباس الجريري سمعت ابا عثمان النھدی قال تضییفت ابا هريرة سبعا فكان هو و امرأته و خادمه يعتقبون اللیل اثلاثا يصلی هذا ثم يوقظ الآخر فيصلی ثم يوقظ الثالث اخبرنا ابراهيم بن يوسف انا ابن رواحة انا السیلفی انا ابن البسیری انا الصیفار انا الزمادی انا عبد الرزاق انا عمر عن محمد بن زياد قال كان معاویة يبعث ابا هريرة على المدينة فإذا غضب عليه بعث مروان و عزله فلم يلبث ان بعث ابا هريرة و نزع مروان فقال لغلام اسود قف على الباب فلا تمنع الا مروان ففعل الغلام ثم جاء مروان نوبه فدخل وقال حجبنا قال ان احق من انكر هذا انت توفی

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۶۵

ابو هريرة سنة ثمان و خمسين قاله جماعة و قال آخرون سنة سبع و قيل سنة سبع و خمسين اذين بيان متأنث ببيان رزانت عنوان بعون الله المنان بر ارباب انصاف و ایقان بوضوح انجامید که حدیث تشیه حدیثیست نهایت صحیح زیرا که باسنادی مرویست که همه رجال آن از مبتدای سند تا منقطع آن کسانی اند که ارباب صحاح ستہ از روایات و افاداتشان خوشچین می باشند و احادیث ایشان را حجّت و سند و صحیح می دانند و بر ان اعتبار می کنند و ائمه رجال و ناقدين با کمال توثیق و تعدیل ایشان نموده در مدح و ستایش و تمجیل و تعظیم ایشان مبالغه بکار برده‌اند و بعد این همه اگر صحت این حدیث و اعتماد و اعتبار ان باذهان عالیه سیّه راسخ نشود و اقرار و اعتراف با آن نسازند بلکه از تعصب اسمج و مکابرہ لجلج دست نکشیده طریقه قدیمه خود را پی سپر کنند و بخرافات و توهمات و افتراءات دست زند پس جوابش جز این نیست *تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبَتِهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ*

و بالجملة بعد استحضار ما ذكره العبد القاصر لا يرتاب منصف وجيء في صحة حدیث التشییه و يعلم قطعا و بتا ان ابطاله و انکار روایة السینیة ایاه کذب کریه و الحكم عليه بالوضع اففع بهت و تمویه و لا یشك في سماحة ابطاله و ضیع و لا نبیه و انهتاک ستر المتعصبين الرادین لا- یفتقر الى بيان و تنبیه فلیحث اولیاء المخاطب الفخار على روسهم تراب الفیاضی و القفار حيث ظهر ان رئیسهم و عمدتهم و کهفهم و سنادهم قد جال في مضمار الكذب الجالب للصغر و الخسار

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۶۶

و انکر وجود مثل هذا الحديث الصحيح في كتب السینیة بالاعلان و الاجهار و هل یهجم بخلد عاقل اریب و فاضل لیب ان هولاک الائمه الجهابذة الثقات و الاساطین الاساتذة الاثبات الذين یدور عليهم رحی الروایة و التحذیث و هم مقبولون عندهم في القديم و الحديث یرکن غایه الرکون إلیهم و یعتمد اقصی الاعتماد عليهم و یستضاء بانوارهم و یسار على لقم الدین بآثارهم و یستند في المتن و الفروع الى اخبارهم إذا رووا حدیثا في فضل علىٰ عليه السلام ینقلب شریعة النقد ظهر البطن و يتغير طریقة السبر للسند و لانتکاس فیصیر الثقات جفأة و الاثبات عراة من الفضل حفأة و المعدلون موصوفین بالقدح و التجريح و المقبولون مرمیین بالطرح و

التبيح فالحمد لله المبنان الخلائق المنعام المفضال على كل مجتهد مفتاق في الاصل و الاشراق حيث اشرق شمس الصي مدق غاية الاشراق و ائتلق نور الصواب ابلغ ائتلاق و تبلج نور اليقين تبلجا ماله محاقد و بلغ الحق الابيج حمادي الاحقاق و ضرب له افسح رواق و شد له اطول نطاق و ازيح سراب الخلاف و الشقاقي بهذا البيان الذي افهم كل مكتار و مهذار مسلاق و القم الحجر في كل ذو انطلاق و ابهر كل متدرّب و شاق و قاد ارباب الصي مدود و الجحود الى الحق المحمود و ساق و اعجب كل ناظر و راق و اكفا كاس الباطل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۶۷

واراق و احرق قلوب المنكريين الصادرين أي احراق و ازعاج المحتويين الزاديين و اقلقهم غاية الاقلاق و اردى المتعسسين المتعسفين و اوبقهم انكر ايقاق و عنى المتشدّقين المتصلّفين و ارهقهم نهاية الارهاق و ازهق تلبيسات المتنطعين المسؤولين و مكرهم ابلغ ازهاق و مرارة الخجل و الندم و حرازة الوجل و السدم ايامهم اذاق و من كوارث العزل و المضض و منهكات الجرض و حشارج المرض دهمهم ما دهمهم و حاق بهم ما حاق فصاروا مبهوتين ممقوتين و سكارى ما صحا احد منهم و ما افاق و اجرعوا سيلا اتيما جارفا من اجاج عيون الاماقي و سقوا نقيع التنكيل و التقرير و صديد التغير و الثنائي بالكاس الدهاق و جرّعوا من الاسكات و النجه و الجبه امر حميم و اوبى غساق و انجذب لهم كل حبل فتلوه لتخديع الاغمار الفساق و انخرم ما لهم من الشباك و الفخاخ و المصايد و الاوهاق و ربطوا باسرهم من حبال الازلام و الافحاص باشد وثاق و ما الناط شئ من شقرهم و بقرهم و مجنونهم و هذرهم بصرف احد من العقلاء ولا لاق فانه ثبت الحديث الشريف برواية جهذا الكبار و متتبع اهل الآثار الحبر الندس الملاذ للبارعين الحذاق البصير الاسى و الناقد النطاسي المتقدّم على الاساطين السياق الذي بد و شف على شيخ الاسلام و فاق و شاع و ذاع علو مرتبته و سمو منزلته في نازحة البقاع و الاصقاع و شاسعة الآفاق و ما حجره حاجز

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۶۸

في العلم و ما عسف عاسف و حيف حائف و جنف جانف و زيف زائف ظهور فضله عاق فلا- يشيخ بوجهه عن الانقياد لروايته و الانضواء الى درايته الا كل معاذ عاق اعني الشيخ عبد الرزاق المذعن لبراعته و تصدره و نهاية تنقيبه و تبحّره و اقصى تنقيبه و تمّره اصحاب الافلاق المدوخ صيت فضله و براعته الحجاز و العراق و قد رواه بسنده قد حصل على صحته الاجماع و الاتفاق و وقع على وثاقته الاصفاق و الاطباق فلا ريب في هذا الحديث الشريف المليح السياق الذي هو شهد حالى المذاق لاهل الایمان و الوفاق و سم ناقع زعاق لاهل المراء و النفاق فحصل المبطلون المدغلون في سعيهم على افظع الاحفاق و رجعوا في نكرهم و هجرهم و عجرهم و بجرهم بخفي حنين ليس لهم خلاق و ما لهم من الله من واق كلما إذا بلغت التراقي و قيل من راق و ظن انه الفراق و التفت السياق بالسياق الى ربک يومئذ المساق و مخفى نماند که یاقوت حموی که حتما و جزما اثبات روایت عبد الرزاق این حدیث شریف را نموده از مشاهیر مصنفین و ملجا و ملاذ اکابر اساطین سنیه است و ابن خلکان بتعصب او بر جانب امیر المؤمنین عليه السلام تصريح کرده پس نقل او این حدیث شریف را با وصف این تعصب دلیل مزید و ثوق و اعتماد آنسست چه برکاه یاقوت حموی با وصف حمایت خوارج و نواصب حدیث تشییه را بالجاء حق ذکر کرده و قصیده متضمنه آن را باستیشار و ابتهاج نقل نموده و روایت آن بعد الرزاق حتما و جزما نسبت کرده پس در ثبوت و تحقق آن برای نواصب و معاندین اهل لجاج هم مقام ارتیاب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۶۹

و اختلاج باقی نماند پس قدح و جرح آن پیش نظر داشتن و نور ایمان و ایقان بابطال آن کاستن بحقیقت خود را از خوارج و نواصب هم دورتر انداختنست عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب گفته ابو الدّر یاقوت بن عبد الله الرزومی التجار عتیق عبد الله البخاری احد التجار المعروفین و كان سافر الى بلاد الیمن و الشام و مصر سمع ابا محمد عبد الله بن محمد بن هزار مرد الصریفینی فرأت عليه ببغداد امالی أبي طاهر المخلص بروايته عن ابن هزار مرد عنه و كان شيئا مليح الشیء طیفا ظاهره الخیر و الصلاح و توفی

في سنة ثلاثة و أربعين و خمسة و ابن خلكان در وفيات الأعيان گفته ابو عبد الله ياقوت بن عبد الله الرومي الجنس والمولد الحموي المولى البغدادي الدار الملقب شهاب الدين اسر من بلاده صغيرا فابتاعه ببغداد رجل تاجر يعرف بعسکر بن أبي نصر بن ابراهيم الحموي و جعله في الكتاب ليتفق به في ضبط متاجره و كان مولا عسکر لا يحسن الخط ولا يعرف شيئاً سوى التجارة و كان ساكناً ببغداد و تزوج بها و اولد عدّة اولاد و لما كبر ياقوت المذكورقرأ شيئاً من النحو واللغة و شغل مولا بالاسفار في متاجره فكان يتربّد إلى كش و عميّان و تلّك التواحي و يعود إلى الشام ثم جرت بينه وبين مولا نبوءة أوجبت عتقه و ابعد عنه و ذلك في سنة ست و تسعين و خمسة و اشتغل بالنسخ بالاجرة و حصلت له بالمطالعة فوائد ثم ان مولا بعد مدة مد IDEA لوى عليه و اعطيه شيئاً و سفره إلى كش و لما عاد كان مولا قد مات فحصل شيئاً مما كان في يده و اعطى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٧٠

اولاد مولا و زوجته ما ارضاهم به و بقيت في يده بقيّة جعلها راس ماله و سافر بها و جعل بعض تجارتة كتاباً و كان متعصّباً على علی بن أبي طالب رضي الله عنه و قد كان طالع شيئاً من كتب الخوارج فاشتبك في ذهنه منه طرف قويّ و توجه إلى دمشق في سنة ثلاثة عشرة و ستمائة و قعد في بعضأسواقها و ناظر بعض من ينتحض لعلی رضي الله عنه و جرى بينهما كلام أدّى إلى ذكره علينا رضي الله عنه بما لا يسوغ فثار الناس عليه و كادوا يقتلونه فسلم منهم و خرج من دمشق منهاماً بعد أن بلغ القصة إلى والي البلد فطلب فلم يقدر عليه ووصل إلى حلب خائفاً يترقب و خرج عنها في العشر الأول والثاني من جمادى الآخرة سنة ثلاثة عشرة و ستمائة و توصل إلى الموصل ثم انتقل إلى اربيل و سلك منها إلى خراسان و تحامي دخول بغداد لأن المناظر له بدمشق كان ببغدادياً و خشي أن ينقل قوله فيقتل فلما انتهى إلى خراسان اقام بها يتّجر في بلادها و استوطن مدينة مرو مدةً و خرج منها إلى نساً و مضى إلى خوارزم و صادفه وهو بخوارزم خروج التر و ذلك سنة ست عشرة و ستمائة فانهزم بنفسه كبعثه يوم الحشر من رمسه و قاسي في طريقه من الصائقه و التعب ما كان يكلّ عن شرحه إذا ذكره و وصل إلى الموصل وقد تقطعت به الأسباب و اعزوه دنى الماكل و خشن الثياب و اقام بالموصل مدةً ثم انتقل إلى سنجار و ارتحل منها إلى حلب و اقام بظاهرها في الخان إلى أن مات في التاريخ الآتي ذكره إن شاء الله تعالى و نقلت من تاريخ اربيل

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٧١

الذى عنى بجمعه ابو البركات بن المستوفى المقدم ذكره ان ياقوت المذكور قدم اربيل في رجب سنة سبع عشرة و ستمائة و كان مقيناً بخوارزم و فارقها للواقعه التي جرت فيها بين التر و السلطان محمد بن تكش خوارزم شاه و كان قد تتبع التواريخ و صنف كتاباً سماه ارشاد الأدباء إلى معرفة الأدباء يدخل في اربع مجلدات كبيرة و ذكر في اوله قال و جمعت في هذا الكتاب ما وقع لى من اخبار النحوين و اللغوين و النسائيين و القراء المشهورين و الاخباريين المورخين و الوراقين و الكتاب المشهورين و اصحاب الرسائل المدونة و ارباب الخطوط المنسوبة المعينة و كل من صنف في الادب تصنيفاً او جمع في فنه تاليها مع ايات الاختصار و الاعجاز في نهاية الایجاز و لم آل جهداً في اثبات الوقيفات و تبيين المواليد و الاوقات و ذكر تصانيفهم و مستحسن اخبارهم و الاخبار بانسابهم و شيء من اشعارهم في تردادي إلى البلاد و مخالطتي للعباد و حذفت الاسانيد الـ ما قلـ رجاله و قرب مناله مع الاستطاعة لإثباتها سماعاً و إجازة إلا اتنى قصدت صغر الحجم و كبر النفع و اثبتت مواضع نقلـ و مواطنـ اخذـى من كتب العلماء المعولـ في هذا الشأن عليهمـ و المرجـوعـ في صحةـ النقلـ إليـهمـ ثمـ ذـكـرـ آنـهـ جـمـعـ كـتابـاـ فـيـ اـخـبـارـ الشـعـراءـ الـمـتأـخـرـينـ وـ الـقـدـماءـ وـ مـنـ تـصـانـيفـهـ إـيـضاـ كـتابـ مـعـجمـ الـبـلـدانـ وـ كـتابـ مـعـجمـ الـأـدـبـاءـ وـ كـتابـ مـعـجمـ الشـعـراءـ وـ كـتابـ الـمـشـتـركـ وـ ضـعـاـ الـمـخـلـفـ صـقـعاـ وـ هـوـ مـنـ الـكـتـبـ الـنـافـعـةـ وـ كـتابـ الـمـبـدـأـ وـ الـمـآلـ فـيـ التـارـيـخـ وـ كـتابـ الدـوـلـ وـ مـجـمـوعـ كـلامـ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٧٢

أبي على الفارسي و عنوان كتاب الأغاني و المقتضب في النسب يذكر فيه انساب العرب و كتاب اخبار المتنبي و كانت له همةً عاليةً

فى تحصيل المعارف الخمر ذهبي در كتاب العبر فى خبر من غير در احوال سنه ست و عشرين و ستمائه گفته ياقوت الرومي الحموى ثم البغدادى التاجر شهاب الدين الاذيب الاخبارى صاحب التصانيف الادبية فى التاريخ و الانساب و البلدان و غير ذلك توفى فى رمضان و يافعى در مرآة الجنان در سنه مسطوره گفته ياقوت الرومي الحموى ثم البغدادى التاجر شهاب الدين الاذيب الاخبارى صاحب التصانيف الادبية فى التاريخ و الانساب و البلدان و غير ذلك اسر من بلاده صغيرا فابتاعه ببغداد رجل تاجر و لما كبر ياقوت المذكورقرأ شيئا من النحو و اللّغة و شغله مولاه بالاسفار فى متاجره ثم جرت بينه وبين مولاه قضيّه او جبت عتقه فابعده عنه فاشغل بالفقه و حصلت له بالمطالعة فوائد و صنف كتابا سمّاه ارشاد الاباء الى معرفة الادباء فى اربع مجلدات و كتابا فى اخبار الشعراء المتأخرین و القديمة و كتابا اخرى عديدة و كانت له همة عالية فى تحصيل المعارف و نيز يافعى بعد ذكر بعض رساله ياقوت كه بصاحب حلب نوشته گفته و هذا ما اقتصرت عليه من رسالته الطويلة الجليلة الفائقه الجميلة المؤذنة له بتمام البلاغة و الفضيلة و هو لعمري فيما يستحقه من النعوت من نفيس الجوادر كاسمها ياقوت توفى رحمة الله فى شهر رمضان بظاهر مدينة حلب و كان قد وقف كتبه و لما تميّز سمي نفسه يعقوب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۷۳

وابن حجر عسقلاني در لسان الميزان گفته ياقوت الرومي الكاتب الحموى قال ابن التجار كان ذكيا حسن الفهم و رحل فى طلب النسب الى البلاد الشام و مصر و البحرين و خراسان و سمع الحديث و صنف معجم البلدان و معجم الأدباء و اسماء الرجال و الانهار و الاماكن قال ابن التجار كان غزير الفضل و كان حسن الصحبة طيب الاخلاق حريصا على الطلب و مات بحلب سنة ۶۲۶ و لم يبلغ السنتين قال ابن خلkan فى ترجمته كان يلقب شهاب الدين و ذكر انه سبى صغيرا من بلاد الزوم فاشتراه تاجر حموى فرباه و اقرأه القرآن و علمه الخط و صرفه فى التجارة فى سنة ۵۹۶ و له نحو عشرين سنة و قع بينه وبين شخص بغدادى فى دمشق منازعه فى على بن أبي طالب فبدت من ياقوت ما لزم منه انه نسب الى راي الخارج فى التعصب على على فثاروا عليه فهرب و خرج عن بغداد خشية ان يؤخذ فيقتل حتى وصل الى خراسان فاقام بمرو مدة الى ان كانت قصة التمار فرجع الى بلاد الشام فارا فقاسى شدائى و اهوالا و كانت الكائنة فى فى سنة ۶۱۷ و عاش الى سنة ۶۲۶ فمات فى رمضان منها قلت و لم ار فى شيء من تصنيفه التصریح بالنصب بل يحكى فيها فضائل على على ما يتفق ذكره و مخفى نماند كه علامه ابن التجار كه عسقلاني ازو غایت مدح و ثنا و نهايت وصف و اطراء ياقوت حموى نقل کرده از علمای کبار عالی تبار و نبهای احبار جلیل الفخارست مناقب عالیه و فضائل سامیه او سابقا در حدیث طیر شنیدی بعض عبارات در اینجا مذکور می شود محمد بن شاکر بن احمد الکبیر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۷۴

در فوات الوفيات گفته محمد بن محمود بن الحسن بن هیه الله بن محسن هو الحافظ الكبير محب الدين بن النجار البغدادى صاحب التاريخ ولد فى ذى القعدة سنة ثمان و سبعين و خمسماه سمع من ابن كلیب و ابن الجوزی و اصحاب ابن الحصین و جماعة و له الرحلة الواسعة الى الشام و مصر و الحجاز و اصبهان و خراسان و مرو و هرآ و نیسابور و سمع الكثير و حصل الاصول و المسانيد و صنف التاريخ الذى ذیل به على تاريخ الخطيب واستدرك فيه على الخطيب فجاء فى ثلاثة مجلدات دل على تبحّره فى هذا الشأن و سعه حفظه و كان اماما ثقة حجه مقوتا حسن المحاضرة كيسا متواضعا اشتملت مشيخته على ثلاثة آلاف شيخ و رحل سبعا و عشرين سنة يقال انه حضر مع تاج الدين الکندي فى مجلس المعلم عيسى و الاشرف موسى لأنه ذكره و اثنى عليه فقال له الاشرف احضره فساله السلطان عن وفاة الشافعى متى كانت فبهرت و هذا من التعجيز لمثل هذا الحافظ الكبير المقدار فسبحان من له الكمال و له كتاب القمر المنير فى المسند الكبير ذكر كل صحابي و ما له من الحديث و له كتاب كنز الامام فى معرفة السنن و الاحكام و المختلف و المؤتلف ذیل به على ابن ماكولا و المتفرق و المفترق و نسبة المحدثين الى الآباء و البلدان كتاب عواليه كتاب معجمه جنة الناظرين فى معرفة التابعين الكمال فى معرفة الرجال العقد الفائق فى عيون اخبار الدنيا و محاسن تواریخ الخلائق الدّرّة الثمينة فى

اخبار المدينه نزهه الورى فى اخبار أم القرى روضه الأولياء فى مسجد ايليا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۷۵

الازهار في انواع الاشعار ساوه الوحيد غرر الفوائد ست مجلدات مناقب الشافعى والزهر فى محاسن شعراء اهل العصر كتاب نحا فيه نحو نشوان المحاضرة مما التقى من افواه الرجال نزهه الطرف فى اخبار اهل الطرف اخبار المشتاق الى اخبار العشاق الشافى فى الطب الخ و نهايت عظمت و جلال و تصدر و نبالت ياقوت حموى بمثابه رسيده كه علمای اعلام و اساطين فخام سنیه برو اعتماد دارند و جابجا در افادات خود ازو نقلها می آرنند جلال الدين سیوطی در بغية الوعاء فى طبقات اللغويین و النحاء گفته محمد بن محمد بن یونس اللغوى ابو عبد الله يعرف بصاحب أبي بكر بن السراج روى عن ابن دريد و غيره قاله ياقوت و نيز سیوطی در بغية الوعاء گفته محمد بن برکات بن هلال بن عبد الواحد السعیدى النحوی ابو عبد الله قال ياقوت عالى المحل فى النحو و اللّغة و الادب احد فضلاء المصريين و اعيانهم المبرزين اخذ النحو و الادب عن ابن باشا و نيز سیوطی در بغية گفته محمد بن احمد ابو الندى الغنجانی قال ياقوت واسع العلم راجح المعرفة باللغة و اخبار العرب و اشعارها و نيز سیوطی در بغية الوعاء در ترجمه محمد بن احمد ابو الريحان الخوارزمی گفته قال ياقوت و اما تصانيفه فى النجوم و الهيئة و المنطق و الحكمه فانها تفوت الحصر رايت فهرستها فى وقف الجامع بمرو فى ستين ورقه بخط مكتنف كان حيا بغيره سنة اثنين و عشرين و اربعمائه و من شعره فلا يغرك متنى لين مسّ تراه فى دروسى و اقتباسى فاني اسرع الثقلين طرا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۷۶

الى حوض الردى فى وقت باس

٢- أحمد بن حنبل

وجه دوم از وجوده ابطال نفى و انکار حدیث تشییه آنکه این حدیث شریف را امام احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی بطريق صحیح روایت نموده چنانچه ابو جعفر محمد بن علی بن شهرآشوب المازندرانی سقی تربته الشریفه بشایب الرضوان الزبانی و حفظ مرقده

بانواع اللطف الصمدانی در کتاب مناقب جناب امير المؤمنین عليه السلام فرموده

احمد بن حنبل عن عبد الرزاق عن عمر عن الزهری عن ابن المسیب عن أبي هریره و ابن بطّه في الابانة باستناده عن ابن عباس كلاما عن النبي صلی الله عليه وسلم قال من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه و الى موسى في مناجاته و الى عيسى في سنته و الى محمد في تمامه و كماله و جماله فلينظر الى هذا الرجل المقرب قال فتطاول الناس اعناقهم فإذا هم بعلى كانوا ينقلب في صبب و ينحل عن جبل تابعهما انس الا انه قال و الى ابراهيم في خلته و الى يحيى في زهده و الى موسى في بطشه فلينظر الى على بن أبي طالب و جلائل فضائل و عقائل فواضل و محاسن مفاخر و زواهر ما ثر

ابن شهرآشوب طاب ثراه سابقا در جزء اول مجلد حدیث غدیر از افادات امثال و اکابر سنیه دریافتی و شنیدی لکن در اینجا بسبب بعد عهد مع زیاده مفیده باز مذکور می شود تا مصداق هو المسک ما کررته یتصوّر ظاهر شود و نیز ناظر را حاجت مراجعت بمجلد دیگر نیفتند و عمدہ اسباب تکرار بعض فوائد و تراجم همینست که چون مجلدات این کتاب متعددست و هر یکی از ان بعنایت ربانی کتابی مستقل گردیده پس اگر بر محض حواله اکتفا کرده شود محتملست که ناظر از رجوع

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۷۷

با ان مقام قاصر گردد و از استفاده مراد محروم شود و در صورت تکرار و اعاده باين فائده قطعا متمتع و بخلاص از حرمان و حیرت متنفع خواهد شد صلاح الدين خليل بن ايکھ الصفدي در وافي بالوفيات گفته محمد بن علی بن شهرآشوب الثانية سین مهمله ابو

جعفر السّروری المازندرانی رشید الدّین الشیعی احد شیوخ الشیعه حفظ اکثر القرآن و له ثمان سنین و بلغ النهاية فی اصول الشیعه کان یرحل إلیه من البلاد ثم تقدم فی علم القرآن و الغريب و النحو و ععظ على المنبر ایام المقتفي ببغداد فاعجبه و خلع عليه و كان بهی المنظر حسن الوجه و الشیئه صدوق اللهجه مليح المحاوره واسع العلم کثير الخشوع و العبادة و التهجد لا يكون الا على وضوء اثنی علیه ابن أبی طی فی تاریخه ثناء کثیرا توفی سنة ثمان و ثمانین و خمسمائه و شیخ مجد الدّین ابو طاهر محمد بن یعقوب الفیروزآبادی در کتاب البلغه فی تراجم ائمۃ النحو و اللغة گفته محمد بن علی بن شهرآشوب ابو جعفر المازندرانی رشید الدّین الشیعی بلغ النهاية فی اصول الشیعه تقدم فی علم القرآن و اللغة و النحو و ععظ ایام المقتفي فاعجبه و خلع عليه کان واسع العلم کثير العبادة دائم الوضوء له کتاب الفصول فی النحو و کتاب المکنون و المخزون و کتاب اسباب نزول القرآن و کتاب متشابه القرآن و کتاب الاعلام و الطرائق فی الحدود و الحقائق و کتاب الجدیده جمع فیها فوائد و فرائد جمّه عاش مائة سنة الا عشرة اشهر مات سنة ٥٨٨ ثمان و ثمانین و خمس مائه و جلال الدین عبد الرحمن

عيقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٧٨

بن أبی بکر السیوطی در بغیة الوعاء فی طبقات اللغوین و النّھاء گفته محمد بن علی بن شهرآشوب ابو جعفر السّروری المازندرانی رشید الدّین الشیعی قال الصّیفی کان مقدّماً فی علم القرآن و الغريب و النحو واسع العلم کثير العبادة و الخشوع الّف الفصول فی النحو اسباب نزول القرآن متشابه القرآن مناقب علی بن أبی طالب المکنون المائدة و الفائدة فی النوادر و الفوائد مات سنة ثمان و ثمانین و خمسمائه و شمس الدین محمد بن علی بن احمد الداودی المالکی تلمیذ علامه سیوطی در طبقات المفسرین که نسخه آن از کبخانه بعض فضلای حیدرآباد درین ایام برکت نظام بسعی موفور و جد و جهد تمام استکتاب نمود گفته محمد بن علی بن شهرآشوب بن أبی نصر ابو جعفر السّروری المازندرانی رشید الدین احد شیوخ الشیعه اشتغل بالحدیث و لقی الرجال ثم تفقّه و بلغ النهاية فی فقه اهل مذهبہ و نبغ فی الاصول حتی صار رحله ثم تقدم فی علم القرآن و القراءات و التفسیر و النحو و کان امام عصره و واحد دهره و التالیف و غالب علیه علم القرآن و الحدیث و هو عند الشیعه کالخطیب البغدادی لاهل السنّه فی تصانیفه و تعلیقات الحدیث و رجاله و مراسیله و متفرقہ و مفترقة الی غیر ذلک من انواعه واسع العلم کثیر الفنون مات فی شعبان سنة ثمان و ثمانین و خمسمائه قال ابن أبی طی ما زال الناس بحلب لا یعرفون الفرق بین ابن بطّه الحنبلي و ابن بطّه الشیعی حتی قدم الرشید فقال ابن بطّه الحنبلي بالفتح و الشیعی بالضم هر گاه بعنایت رباني و تایید یزدانی نهایت عظمت و جلالت و کمال براعت و نبالت

عيقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٧٩

ابن شهرآشوب مازندرانی بر السنّه اعلام و اساطین قوم شانی کالصبح المسفر و الشمس المضیئه علی القاصی و الدانی ظاهر و واضح گردید و لامع و ساطع گشت که آن جناب بحدّی ذکی و فطین و قوی الحافظه بوده که در سن هشت سالگی اکثر قرآن شریف را حفظ فرموده و صدوق اللهجه و واسع العلم و کثیر الفنون و کثیر الخشوع و العبادة و التهجد و در علم قرآن و تفسیر و غریب و لغت و قرآت و نحو سابق و متقدم و امام عصر و واحد دهر و در علم حدیث نزد شیعه مثل خطیب بغدادی برای اهل سنت بوده چطور عاقلی نصفت شعار که بکجری و تعسف و تعصب لائح العیب و الصغار گرفتار نباشد تجویز توان کرد که العیاذ بالله نقل آن جناب حدیث تشییه را از احمد بن حنبل صحیح و برای واقع مطابق نیست فان ذلک ازراء عظیم و غضّ کبیر من اعظم الاساطین الاماثل و جهابذه المحققین الافاضل الذين تشنی عليهم الخناصر و تعقد عليهم الانامل حيث مدحوا مدحا عظیما و اثروا ثناء بليغا بلا شائبه الجاء و اضطرار هائل علی ابن شهرآشوب الشائب مفارقه فی تزیيل الحق من الباطل علاوه برین روایت کردن احمد بن حنبل این حدیث شریف را از افادات ائمه عالی درجات سنتیه هم ظاهر و واصحت پس باین سبب هم مجال تشکیک و ارتیاب در نقل این شهرآشوب عالی جناب ندارند گو همت را بغایت مکابرہ و مجادله بر گمارند ملک العلماء شهاب الدین دولت آبادی در کتاب هدایة السعدا در تقریر شیعه که از صحائف نقل کرده می آرد

روى احمد و البيهقي في فضائل الصحابة أنه قال صلى الله عليه وسلم من أراد ان ينظر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٨٠

الى آدم في علمه والى يوشع في تقواه والى ابراهيم في حلمه والى موسى في هيبته والى عيسى في عبادته فلينظر الى وجه على وصاحب صحائف در مقام جواب انكاری بر نقل این حديث از احمد و بیهقی کلامی در صحت آن نموده و السکوت دلیل التسلیم عند المخاطب الفهیم و تلمیذه الرشید السلیم کما بینا فی مجلید حدیث الولایة بلکه صاحب صحائف در مقام جواب گفته که هر یکی از خلفاء اربعه بلکه جمیع صحابه مکرم‌اند نزدیک الله تعالی و موصوف‌اند بفضائل حمیده و بنابر مزید ایضاً تمام عبارت هدایة السعدا مذکور می‌شود که از ان عدم رد و ابطال این حدیث شریف و عدم رد روایت احمد بن حنبل و بیهقی آن را واضح شود قال فی هدایة السعداء فی الهدایة الاولی الجلوة السابعة فيما یصیر به الرّجل رافضیا فی التمهید من قال ان علیا کان نیا او افضل من النبی و اعلم منه او انکر خلافة الشیخین او سبّهما او لعنّهما او قال ان ابا بکر لیس من الصّحابۃ فهو رافضی کافر و فی تفسیر الطّبیی عند قوله تعالی اذ هما فی الغارِ

قالوا من انکر صحبة أبی بکر مع النبی صلی الله علیه و سلم فقد کفر

عن الترمذی عن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا بکر انت صاحبی فی الغار و صاحبی فی الحوض و فی التشریع من قال حب علی کفر و رفض فهو خارجی کافر لأن الله احتجه النبی و الصیحابة و المؤمنون اجمعون فانه یسب هؤلاء الكل فی كتاب الشفاء من قال لاحد من الخلفاء الاربعة انه کان علی الضلال او کان کافرا یقتل لأنہ کفر و ان سبّهم بغیر هذا من مشاتمه الناس نکلا شدیدا و من قال لغيرهم من الصحابة کان فلان من اهل الضلاله نکلا شدیدا حاصله هر که بگوید که علی ولی خدا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٨١

بوده و یا نبی بوده و یا از بنی افضل بوده و یا ابو بکر و عمر را بد گوید و یا لعنت بر ایشان فرستد یا بگوید ابو بکر از صحابه نبوده رافضی و کافر باشد و هر که بگوید دوستی علی ولی رفض و یا کفرست کافر شود از آنکه خدا و رسول خدا و صحابه و تابعین و اهل ایمان اجمعین او را دوست داشته فی العقائد من اهل السنّة و الجماعة تفضیل الشیخین و حب الختنین پس مرا این جمله را بد می گوید و فی الصحائف فی الفصل الثالث فی افضل الناس بعد النبی المراد بالافضل ههنا ان یکون اکثر ثوابا عند الله و اختلفو فیه فقال اهل السنّة و قدماء المعتزلة انه ابو بکر و قال الشیعه و اکثر المتأخرین من المعتزلة هو علی استدل اهل السنّة بوجهین الاول قوله تعالی و سیجّبّها لأنّه الذي یؤتی ماله

السوره و المراد هو ابو بکر رضی الله عنه عند اکثر المفسرین و الاتقى اکرم عند الله تعالی لقوله تعالی إن أکرمکم عِنْدَ الله أَتَقْاْكُمْ و الاکرم عند الله افضل الثاني

قوله صلی الله علیه و سلم و الله ما طلعت شمس ولا غربت علی احد بعد النبین و المرسلین افضل من أبی بکر و اجاب الشیعه بان هذا لا یدل علی انه افضل بل بان غیره ليس افضل منه و احتجت الشیعه بان الفضیله اما عقلیه او نقلیه او العقلیه اما بالنسب او بالحسب و كان علی اکمل الصحابة فی جميع ذلک فهو افضل اما النسب فلانه اقرب الى رسول الله و العباس و ان كان عم رسول الله لكنه کان اخا عبد الله من الاب و كان ابو طالب اخا منهما و كان علی هاشمیا من الاب و الام لانه علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم و علی بن فاطمة بنت اسد بن هاشم و الهاشمی افضل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٨٢

لقوله صلی الله علیه و سلم اصطفی من ولد اسماعیل قریشا و اصطفی من قریش هاشمیا

و اما الحسب فلان اشرف الصیفات الحمیدة الزهد و العلم و الشجاعة و هو فيه اتم و اکمل من الصیحابة اما العلم فلانه ذکر فی خطبه

من اسرار التوحيد و العدل و النبوة و القضاء و القدر و احوال المعاد ما لم يوجد في الكلام لاحد من الصحابة و جميع الفرق ينتهي نسبتهم في علم الاصول إليه فان المعتزلة ينسبون انفسهم إليه و الاشعرى ايضاً منتبه إلى أنه كان تلميذ الجبائي المنتسب إلى على و انتساب الشيعة بين و الخوارج مع كونهم بعد الناس عنه اكابرهم تلامذته و ابن عباس رئيس المفسرين كان تلميذاً له و علم منه تفسير كثير من المواضع التي تتعلق بعلوم دقيقة مثل الحكم و الحساب و الشعر و التّجوم و الرّمل و اسرار الغيب و كان في علم الفقه و الفصاحه في الدرجة العلية و علم النحو منه و ارشد ابا الاسود الدئلي إليه و كان عالماً بعلم السلوك و تصفية الباطن الذي لا يعرفه الا الانبياء و الاولياء حتى اخذه جميع المشايخ منه او من اولاده او من تلامذتهم و

روى انه قال لو كسرت الوسادة ثم جلست عليها لقضيت بين اهل التوراة بتوراتهم وبين اهل الانجيل بانجيلهم وبين اهل الزبور بزيورهم وبين اهل الفرقان بفرقائهم و الله ما من آية انزلت في بـ او بـ او سـ او جـ او سمـ او اـ او لـ او نـ او اـ اعلم فيمن نزلت

و روى انه قال لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا
وقال صـ الله عليه و سـ اقضـكم على و
القضاء يحتاج الى جميع العلوم و اما الزهد فلما علم منه بالتواتر من ترك اللـ الذات الدنيا و الاحتراز

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٨٣

عن المحظورات من اول العمر الى آخره مع القدرة و كان زـ يـاد الصـ حـابـةـ كـابـيـ ذـ و سـلمـانـ الفـارـسـيـ و أـبـيـ الدـرـداءـ تـلـامـذـتـهـ و اـمـاـ
الشجاعـةـ فـغـيـرـهـ عـنـ الشـرـ حـتـىـ

قال النـبـيـ صـ اللهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ لاـ فـتـىـ الـأـ عـلـىـ لـاـ سـيفـ الـأـ ذـ ذـ الفـقارـ

وـ قـالـ صـ اللهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ يـوـمـ الـاحـزـابـ لـضـرـبـةـ عـلـىـ خـيـرـ مـنـ عـبـادـ الـثـقـلـيـنـ

وـ كـذـاـ السـخـاوـةـ فـاـنـهـ بـلـغـ فـيـهـ الـدـرـجـةـ الـقـصـوـيـ حـتـىـ اـعـطـىـ ثـلـثـةـ اـقـرـاصـ مـاـ كـانـ لـهـ وـ لـاـوـلـادـ غـيـرـهـاـ عـنـدـ الـافـطـارـ فـاـنـزـلـ اللـهـ تـعـالـىـ وـ يـطـعـمـوـنـ
الـطـعـامـ عـلـىـ حـبـيـهـ مـشـكـيـنـاـ وـ يـتـيمـاـ وـ أـسـيرـاـ

وـ كـانـ اـوـلـادـ اـفـضـلـ اـوـلـادـ الصـحـابـةـ كـالـحـسـنـ وـ الـحـسـينـ وـ

قال النـبـيـ صـ اللهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ هـمـ سـيـداـ شـيـابـ اـهـلـ الـجـنـةـ ثـمـ اـوـلـادـ الـحـسـنـ

مـثـلـ الـحـسـنـ الـمـثـلـ وـ الـحـسـنـ الـمـثـلـ وـ عـبـدـ اللـهـ بـنـ الـمـثـنـىـ وـ الـنـفـسـ الـرـكـيـةـ وـ اـوـلـادـ الـحـسـينـ مـثـلـ الـائـمـةـ الـمـشـهـوـرـةـ وـ هـمـ اـثـنـاـ عـشـرـ وـ كـانـ

ابـوـ حـنـيـفـةـ وـ مـالـكـ رـحـمـهـمـاـ اللـهـ اـخـذـ الـفـقـهـ مـنـ جـعـفـ الرـصـادـقـ وـ الـبـاقـونـ مـنـهـمـاـ وـ كـانـ اـبـوـ يـزـيدـ الـبـسـطـامـيـ مـنـ مـشـاـيخـ الـاسـلـامـ سـقـاءـ فـيـ دـارـ

جـعـفـ الرـصـادـقـ وـ الـمـعـرـوـفـ الـكـرـخـيـ اـسـلـمـ عـلـىـ يـدـ عـلـىـ الرـضـاـ وـ كـانـ بـوـبـاـ دـارـهـ وـ اـيـضـاـ اـجـتمـعـ اـكـابـرـ وـ عـلـمـاـهـاـ عـلـىـ شـيـعـيـتـهـ دـالـ عـلـىـ

اـنـ اـفـضـلـ وـ لـاـ عـبـرـةـ بـقـوـلـ الـعـوـامـ وـ اـمـاـ الـفـضـائـلـ الـنـقـلـيـةـ فـمـاـ روـيـ عـنـ النـبـيـ صـ اللهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ الـاـوـلـىـ خـبـرـ الـطـيـرـ وـ هـوـ

قولـهـ صـ اللهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ اللـهـمـ اـيـتـىـ بـاحـبـ خـلـقـكـ إـلـيـكـ يـأـكـلـ مـعـىـ هـذـاـ الطـيـرـ فـجـاءـ عـلـىـ وـ اـكـلـ مـعـهـ الـثـانـيـ خـبـرـ الـمـنـزـلـةـ

وـ هـوـ

قولـهـ صـ اللهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ اـنـتـ مـنـىـ بـمـنـزـلـهـ هـارـوـنـ مـنـ مـوـسـىـ الـأـ آـنـهـ لـاـ نـبـىـ بـعـدـىـ

وـ هـذـاـ اـقـوىـ مـنـ

قولـهـ فـيـ حـقـ أـبـيـ بـكـرـ وـ اللـهـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٨٤

ما طلعت شمس و لا غربت بعد النـبـيـ عـلـىـ اـفـضـلـ مـنـ أـبـيـ بـكـرـ لـأـنـهـ

اـنـمـاـ يـدـلـ عـلـىـ اـنـ غـيـرـهـ لـيـسـ اـفـضـلـ مـنـهـ لـاـ عـلـىـ اـنـ اـفـضـلـ مـنـ غـيـرـهـ وـ اـيـضـاـ يـدـلـ عـلـىـ اـنـ غـيـرـ ماـ كـانـ اـفـضـلـ مـنـهـ لـاـ عـلـىـ اـنـ مـاـ يـكـونـ فـجاـزـ

ان لا يكون عند ورود هذا الخبر ويكون بعده و ايضا خبر المترلة يدل على ان له مرتبة الانبياء
لقوله صلی الله عليه وسلم الا انه لا نبی بعدى
و خبر أبي بكر انما يدل على ان غيره ممن هو ادنى من مراتب الانبياء ليس افضل منه لقوله صلی الله عليه وسلم بعد النبیین و
المرسلین فجاز ان يكون على افضل منه الثالثة خبر الرایة
روى انه صلی الله عليه وسلم بعث ابا بكر الى خیر فرجع منهزا ثم بعث عمر فرجع منهزا فبات رسول الله صلی الله عليه وسلم
مغتمما فلما اصبح خرج الى الناس و معه الرایة وقال لاعطین الرایة رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله كرارا غير فرار فعرض
له المهاجرون والانصار فقال رسول الله صلی الله عليه وسلم این على فقیل انه ارمد العینين فتغل فى عینيه ثم دفع إليه الرایة
الرابعة خبر السيادة

قالت عائشة كنت جالسة عند النبی صلی الله عليه وسلم إذ اقبل على فقال هذا سید العرب فقلت بابی انت و امّی الست سید العرب
فقال انا سید العالمین وهو سید العرب
الخامسة خبر المولی

قال النبی صلی الله عليه وسلم من كنت مولاه فعلى مولاه
و روی احمد و البیهقی في فضائل الصیحات انه قال صلی الله عليه وسلم من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى يوشع في تقواه و
الى

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٨٥
ابراهیم في حلمه و الى موسی في هیته و الى عیسی في عبادته فلينظر الى وجه علی
السادسة

روی عن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال صلی الله عليه وسلم ان اخی و وزیری و خیر من اترکه بعدی يقضی دینی و ينجز
وعدی على بن أبي طالب
السبعة

روی عن ابن مسعود انه قال صلی الله عليه وسلم على خیر البشر من أبي فقد كفر
الثامنة

روی انه قال صلی الله عليه وسلم في ذی الثدیة و كان رجلا منافقا يقتله خیر الخلق
و في رواية خیر هذه الامّة و كان قاتله على بن أبي طالب
و قال صلی الله عليه وسلم لفاطمة ان الله تعالى اطلع على اهل الدنيا و اختار منهم اباك و اتخذه نبیا ثم اطلع ثانيا فاختار منهم بعلک
هذا ما قالوا

والحق ان كل واحد من الخلفاء الاربعة بل جميع الصحابة مکرم عند الله موصوف بالفضائل الحميدة و لا يجوز الطعن فيهم إذ الطعن
فيهم يوجب الكفر والصواب ان امامية كل الخلفاء الاربعة حق في المشكوة
حدث على انت مني بمترلة هارون من موسى

متتفق عليه في الدرر الاتقى الذي يؤتى ماله يتربّى قيل في أبي بكر رضي الله عنه و قيل في أبي الدحداح في دستور الحقائق قالت
الشیعه إذا تعارضتا تساقطا فان قيل علم بهذا الحديث ان بعد النبی ليس احد افضل من أبي بكر و لا نفهم من الحديث انه افضل من
غيره قيل فهم باللغة ان غيره ليس افضل منه و علم بالعرف ان ابا بكر افضل بعد النبیین على كافة الناس و إذا عارض اللغة رجح العرف
فان قيل علم بالحديث ان غيره ليس افضل منه و لا يفهم ان لا يكون غيره

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۸۶

مستويا به قلنا لفظ افضل يمنع المماطلة وفضل الغير في شرح عقائد النسفى عند قوله افضل البشر بعد نبينا والاحسن ان يقال بعد الانبياء لكنه أراد البعدية الزمانية و ليس بعد نبينا نبئ و مع ذلك لا بد من تخصيص عيسى عليه السلام إذ لو اريد كلّ بشر يوجد بعد نبينا انقضى بعيسى عليه السلام ولو اريد كلّ بشر يولد بعد نبينا لم يف التفضيل على الصحابة ولو اريد كلّ بشر هو موجود على وجه الارض لم يف التفضيل ينتقض بعيسى عليه السلام وفيه ايضا نحن وجدنا دلائل الجانين متعارضة ولم نجد هذه المسئلة مما يتعلق به شيء من الاعمال ولا يكون التوقف فيه مخللا بشيء من الواجبات از ملاحظه اين عبارت ظاهر وواضحت كه صاحب صحائف بعد نقل احتجاجات متينه واستدللات رزينه اهل حق بر افضلیت جناب امير المؤمنین عليه السلام که از جمله آن استدلال ست بحدث تشییه بروایت احمد ویهقی اصلا بردا و انکار حدیث زبان نگشاده و نه ریی و تشکیکی در روایت احمد ویهقی این حدیث را بوجه من الوجه و لو کان بعيدا راه داده بلکه چون ابواب تضعیف سخیف و تمیض مرضی مسدود یافته و اختراع خزعلبات و تمویهات و ابتداع تسويیلات و تاویلات علیلات را موجب ظهور تعصب فاحش العوار و مجازفت و اضحوه الشمار و سبب کمال لوم و ملام صغیر و کبار و باعث توجه غایت عذل و مؤاخذه و احتقار یافته ناچار بر اعتراف و اقرار ثبوت فضائل حمیده برای جميع خلفا اکتفا و اقتصار فرموده و این دلالت واضحه و اشارت لائمه دارد بر آنکه این فضائل حمیده و مناقب سدیده که اهل حق

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۸۷

برای جناب امیر المؤمنین عليه السلام ثابت می کنند و از جمله آن حدیث تشییه است بعون الهی صحيح و ثابت و متحقق و امواج بحار زاخره عظمت و جلالت آن متدقق فالحمد و الشکر الجلیل المستینیں علی ثبوت هذا الحديث الشريف بالقطع واليقین حسب اعتراف هذا الفاضل المتین فَقُطِعَ دَأْرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و ملک العلماء هم بعد نقل عبارت صاحب صحائف کلامی در اعتراف و اقرار آن عالی تبار نموده بلکه بتائید و تسدید اثبات ادله افضلیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام حدیث متزلت را از مشکأة نقل نموده و از شرح عقائد نسفی اعتراف صریح بتعارض دلائل جانین یعنی تعارض دلائل افضلیت أبي بکر با دلائل افضلیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام نقل کرده و پر ظاهرست که تعارض در دلائل دو جانب وقتی متحقق می شود که دلائل هر دو جانب در قوت و صحت و دلالت و وضوح و ظهور متماثل و متقابل و متكافی و متعادل باشد و ظاهرست که بزعم سنیه دلائل افضلیت أبي بکر از آیات قرآن شریف و احادیث صحیحه ثابتہ متکاڑه و آثار معروفة متظافره ظاهرست پس معلوم شد که بحمد الله و حسن توفیقه دلائل افضلیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام هم از آیات قرآن شریف و احادیث کثیره و روایات مقبوله وفیره ثابت و متحققست و پر ظاهرست که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول و علی غیرهم مردود پس اعتراف شارح عقائد ثبوت افضلیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام از آیات و احادیث معلوم و مدخول با آنکه اگر بالفرض در طرق سنیه این دلائل متماثل و متقابل هم باشد باز هم بنظر آنکه دلائل افضلیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام متفق علیها بین الشیعه و السنّه است مقدم خواهد بود بر دلائل افضلیت أبي بکر و علاوه برین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۸۸

عقل رزین و رای متین حاکمت بتقدم دلائل افضلیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام که دواعی وضع و اختلاف در ان حتما و جزما و اجماعا مفقودست و در باب ابی بکر اسباب و دواعی کثیره وضع و افترا و انتحال و احتلاق و اختراع و ابتداع بسبب شوکت و صولت بکریه و عمریه و عثمانیه در اکثر احیان و ازمان و انعام و استثار اهل حق در زوایای خمول و ابتلا بتنوع محن و فتن بجور اهل حیف و عدوان موجود و لله الحمد که شارح عقائد استعفا و فارغ حظی صریح از دعوی افضلیت أبي بکر داده زبان بلاعث ترجمان را باین نغمه خوش آهنگ گشاده که نیافتم این مسئله یعنی مسئله افضلیت أبي بکر را از ان قبیل که متعلق باشد بان چیزی از اعمال و نیست توقف درین باب مخلل بچیزی از واجبات پس هر گاه مسئله افضلیت أبي بکر از متعلقات اعمال و توقف درمان قادر

بواجی از واجبات نباشد این همه تجشم اهتمام که متعصبین و متعسفین عالی مقام در اثبات آن دارند محض عبث و لغو و بی کار و محض اجهار و اظهار غلو فاحش و تعنت صریح العوار و الشنار باشد و مخفی نماند که صاحب صحائف فاضل شمس الدین محمد بن اشرف الحسني السمرقندیست چنانچه مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته آداب الفاضل لشمس الدین محمد بن اشرف الحسني السمرقندی الحکیم المحقق صاحب الصحائف و القسطاس المتوفی فی حدود سنّة ٦٠٠ ستّمائة و نیز در کشف الظنون گفته صحائف فی الكلام اوله الحمد لله الذی استحق الوجود و الوحّدة الخ و هو علی مقدمة و سّتة صحائف و خاتمة و نیز در کشف الظنون گفته قسطاس المیزان أی المنطق و هو علی مقدمة و مقالتين الاولی فی التصورات الثانية فی التصدیقات لشمس الدین محمد السمرقندی المتوفی سنّة و هو صاحب

عيقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۸۹

الصحابف و صاحب معارف شرح صحائف كتاب صحائف را بمحامد و محاسن عظيمه و مناقب و فضائل فخيمه ستوده و زبان بلاغت ترجمان را باین غرر درر کلمات و جواهر زواهر فقرات گشوده و كتاب الصحائف جامع لما ثبت بالحجج القطیعه و الدلائل اليقینیه علی ما شهد به صریح العقل من حجج المخالفین علی الفلسفه و غيرهم و المطالب ائمّا تبني علی اصولهم و قواعدهم یلغی حسبان المریبین و یقوی ایمان المصیبین إذ الحق لا يتمیز ولا یقرب الا بابانه الحجۃ و ازاله الشبهه فالتمس جماعة من العلماء و طائفه من الفضلاء ان اکتب له شرعا وافیا لبيانه کافیا لبيانه مع زیاده ما یتوقف علیه الاتقان و افاده ما یفتقر إلیه الایقان فالترمته و سمیته كتاب المعرف فی شرح الصحائف و معارف شرح صحائف از کتب مشهوره معروفه سنیه مثل شرح مقاصد و شرح موافق و شرح طوالعست و متکلمین سنیه اعتماد و اعتبار تمام بر آن دارند بلکه احتجاج و استدلال بان بمقابله اهل حق می آرند در کشف الظنون بعد ذکر صحائف گفته و من شروحه المعرف فی شرح الصحائف اوله الحمد لله الذی ليس لوجوده بدایة الخ و هو شرح بقال اقوال للسمرقندی و شیخ نجدی مروانی و حامی جانی مخاطب لا ثانی متبیس بلباس سیف الله بن اسد الله ملتانی در كتاب تمویه السفیه که آن را بمزيد جسارت و خسارت به تنبیه السفیه موسوم و باین تهجم و تهور و دیگر هفوّات و مجازفات خود را باظهار کمال اساءت ادب مقتدائی واجب التعظیم حسب افاده رشید سدید موصوم ساخته می گوید در جمیع کتب کلامیه عدالت را از شروط متفق عليها امامت گردانیده اند چنانچه کتب کلامیه

عيقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۹۰

اهل سنت مثل شرح مقاصد و شرح موافق و شرح طوالع و شرح صحائف موجوداند بلکه در مختصرات کلام نیز این معنی مصّرح به است انتهی الحاصل نهایت حیرت است که اولیاًی مخاطب حاشد المحامد ناقد السالم من الفاسد بعد روایت احمد بن حنبل چگونه نفی بودن این حدیث شریف از روایات اهل سنت خواهند کرد مگر آنکه ارشاد فرمایند که احمد بن حنبل چون از ائمه اهل سنت است لهذا روایت او از روایات ایمه اهل سنت باشد نه از روایات اهل سنت و هذا مما یضحك الثکلان و یستوقف العجلان و یا آنکه بفرمایند که امام احمد قائم مقام انبیا و افضل و ارجح از اول با صفا بوده لهذا او از اهل سنت خارج بوده پس ادعای این معنی که این حدیث از روایات اهل سنت نیست راست باشد بالجمله فضائل فاخره و مناقب باهره و مدائح زاهره و مآثر متکاشه و مفاخر متوافره امام احمد بن حنبل که یکی از اركان اربعه سنیانست از کتاب الثقات ابو حاتم محمد بن حبان البستی و حلیۃ الاولیاء ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی و کتاب الامکان ابو نصر علی بن هبة الله المعروف بابن ماکولا و کتاب الانساب عبد الكریم بن محمد السمعانی و وفیات الأعیان ابن خلکان و تهذیب الاسماء یحیی بن شرف النووی و کتاب المختصر فی اخبار البشر تصنیف ابو الفداء اسماعیل بن علی الایوبی و تذکرة الحفاظ و عبر فی خبر من غبر ذهبي و مرآة الجنان یافعی و تتمة المختصر ابن الوردي و رجال مشکاه ولی الدين الخطیب و تهذیب التهذیب و تقریب التهذیب ابن حجر عسقلانی و طبقات شافعیه ابو بکر اسدی و روض باسم محمد بن ابراهیم المعروف بابن الوزیر الیمانی و طبقات الحفاظ سیوطی و کتاب اعلام الاخیار کفوی و فیض القدیر عبد الرءوف بن

تاج العارفين للمناوي و شرح موهب لدته محمد بن عبد الباقي الزرقاني و رجال مشكاة شيخ عبد الحق و انصاف شاه ولی الله و
منتهى الكلام مولوی حیدر علی فیض آبادی و غیر آن ظاهر و باهرست و غایت
عقبات الانوار فی امامۃ الانمیة الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۹۱

مدهش همینست که قیام مقام انبیا برای او ثابت می‌سازند و بر خلیفه اول او را ترجیح می‌دهند بعض فضائل احمد در مجلد حدیث غدیر و حدیث طیر شنیدی و بعض آن درین مقام مذکور می‌شود ابو حاتم محمد بن حبان البستی در کتاب الثقات گفته احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حیان بن عبد الله بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شییان بن ذهل بن ثعلبہ بن عکابه بن صعب بن علی بن بکر بن وائل بن قاسط بن هنب بن افصی بن دعمی بن جدیله بن اسد بن ربیعہ بن نزار بن معبد بن عدنان کنیته ابو عبد الله اصله من مرو و مولده بغداد یروی عن ابن عینه و هشیم و ابراهیم بن سعد روی عنه اهل العراق و الغرباء مات سنّة احدی و اربعین و مائین و كان حافظاً متقدماً فقيهاً لازماً للورع الحقیقی مواظباً على العبادة الدائمة به اغاث الله عز و جل امّهٗ محمّد صلی الله علیه و سلم و ذلك انه ثبت في المحنّة و بذل نفسه لله عز و جل حتى ضرب بالسيّط للقتل و عصمه الله عن الكفر و جعله علماً يقتدي به و ملجاً يلتّجأ إليه سمعت احمد بن محمد بن احمد السنّدی يقول سمعت محمد بن النصر الفراء يقول سمعت احمد بن حنبل يقول طلبت الحديث سنّة تسع و سبعين و انا ابن سنّة عشر سنّة و احمد بن عبد الله الاصفهانی در حلیه الاولیاء گفته و منهم الامام المبجل والهمام المفضل ابو عبد الله احمد بن حنبل لزم الاقداء و ظفر بالاheedاء علم الزهاد علم النقاد امتحن في المحنّة صبوراً و اجتبى فكان في النعمة شكوراً كان للعلم والحكم واعياً

واليمن والكوفة والبصرة والجزيرة سمع سفين بن عيينة وابراهيم بن سعد ويحيى بن سعد ويحيى القطان وهشيم ووكيعا وابن عليه وابن مهدي وعبد الرزاق وخلافه روى عنه شيخه عبد الرزاق ويحيى بن آدم وابو الوليد وابن مهدي ويزيد بن هارون وعلی بن المديني والبخاري ومسلم وابو داود والذهلي وابو زرعة الرازى والدمشقى وابراهيم الحربى وابو بكر احمد بن محمد بن هانى الطائى الا/item الاثرم وابن أبي الدنيا و محمد بن اسحاق الصباغانى وابو حاتم الرازى واحمد بن أبي الحوارى وموسى بن هارون وحنبل بن اسحاق وعثمان بن سعيد الدارمى حجاج بن الشاعر وعبد الملك بن عبد الحميد الميمونى وبقى بن مخلد الاندلسى ويعقوب بن شيبة وخلافه رويانا من طرق عن ابراهيم الحربى قال رأيت ثلاثة لم تر مثلهم ابدا ابا عبيد القاسم ما مثلته الا بجبل ينفح فيه الروح وبشر بن الحمرث ما شبهته الا ب الرجل عجن من قرنه الى قدمه عقلاء واحمد بن حنبل كأن الله عز وجل جمع له

علم الاولين من كلّ صنف و روينا عن أبي مسهر قال ما اعلم احدا يحفظ على هذه الامة امر دينها الا شاباً بالشرق يعني احمد بن حنبل و روينا عن علي بن المديني قال قال لى سيدى احمد بن حنبل لا تحدث الا من كتاب و روينا عن ابراهيم بن جابر قال كنا نجالس احمد فيذكر الحديث و نحفظ و نتقنه فاذا اردنا ان نكتبه قال الكتاب احفظ فيث و يجيء بالكتاب و روينا عن الهيثم بن جمیل قال وددت انه نقص من عمري و زیدا في عمر احمد بن حنبل و روينا عن أبي زرعة قال

^{٩٤} عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص:

ما رأيت من المشايخ أحفظ من احمد بن حنبل حزت كتبه اثنى عشر محملًا و عدلا كل ذلك كان يحفظ عن ظهر قلبه و ذكر ابن أبي حاتم في كتابه الجرح و التعديل ابواها من مناقب احمد رحمة الله فيها جمل من نفائس احواله منها عن عبد الرحمن بن مهدي قال احمد اعلم الناس بحديث سفين الثوري و عن أبي عبيد قال انتهى العلم الى اربعة احمد بن حنبل و هو افقههم فيه و على بن المديني و هو اعلمهم به و يحيى بن معين و هو اكتبهم له و ابو بكر بن أبي شيبة و هو احفظهم له و سئل ابو حاتم عن احمد و على بن المديني فقال كانا في الحفظ متقاربين و كان احمد افقه و قال ابو زرعة ما رأيت احدا اجمع من احمد بن حنبل و ما رأيت احدا اكمل منه اجتماع فيه زهد و فقه و فضل و اشياء كثيرة و قال قتيبة احمد امام الدنيا و عن الهيثم بن جميل قال ان عاش هذا الفتى يعني احمد بن حنبل فسيكون حجة على اهل زمانه و قال ابن المديني ليس في اصحابنا احفظ من احمد بن حنبل و قال عمرو بن محمد الناقد إذا وافقني احمد على حديث لا ابابي من خالقني و قال الشافعى ما رأيت اعقل من احمد بن حنبل و سليمان بن داود الهاشمى و قال ابن أبي حاتم كان احمد بن حنبل بارع الفهم بمعرفة صحيح الحديث و سقيمه و قال صالح بن احمد بن حنبل قال أبي حجاجت خمس حجج ثلاث منها راجلا و انفقت في احداثهن ثلاثين درهما قال و ما رأيت أبي قط اشتري رمانا و لا سفر جلا و لا شيئا من الفاكهة الا ان يشتري بطيخة فياكلها بخنز او عنب او تمر قال و كثيرا ما كان ياتدم بالخل قال و امسك أبي عن مكاتبه اسحاق بن راهويه لاما

٩٥ عبقات الانوار في إمامية الأئمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص:

ادخل كتابه الى عبد الله بن طاهر و قراه قال و قال أبي إذا لم يكن عندي قطعه اقرح قال و ربما اشترينا الشيء نستره عنه لئلا يوبخنا عليه و قال الميموني ما رأيت مصلياً قطّ احسن صلاة من احمد بن حنبل و لا اتباعاً للسنن منه و عن الحسين بن الحسن الرزاوى قال حضرت بمصر عند بقال فسألني عن احمد بن حنبل فقلت كتب عنه فلم يأخذ ثمن المتعاق مني و قال لا اخذ ثمناً مني يعرف احمد بن حنبل و قال قتيبة و ابو حاتم إذا رأيت الرجل يحب احمد فاعلم انه صاحب سنّة و قال ابراهيم بن الحزث من ولد عبادة بن الصامت قيل لبشر الحافى حين ضرب احمد بن حنبل في المحنّة لو قمت و تكلّمت كما تكلّم فقال لا اقوى عليه ان احمد قام مقام الأنبياء و قال ابن أبي حاتم سمعت ابا زرعة يقول بلغنى ان الم وكل امر ان يمسح الموضع الذي وقف الناس فيه للصلوة على احمد بن حنبل بلغ مقامهم الفى الف و خمس مائة الف قال و قال الوركانى اسلم يوم وفاة احمد عشرون الفا من اليهود و النصارى و المجوس و وقع الماتم فى اربعين اصناف المسلمين و اليهود و النصارى و المجوس و احوال احمد بن حنبل و مناقبه اكثر من ان تحصر وقد صنف فيها جماعة و مقصودى فى هذا الكتاب الاشارة الى اطراف المقاديد ولد رح فى شهر ربيع الاول سنة اربع و ستين و مائة و توفى فى صحوة يوم الجمعة الثاني عشر من ربيع الاول سنة احدى و اربعين و مائتين و دفن ببغداد و قبره مشهور معروف يتبرّك به رحمة الله و روينا في تاريخ دمشق جملان متكلّرات مما روى له قبل وفاته و بعدها

^{٩٦} عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص:

من المنامات الصالحة رح و ابن خلكان در وفيات الأعيان كفته الإمام أبو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادريس بن عبد الله بن حيyan بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شيبان بن ذهل بن ثعلبة بن عكابه بن صعب بن على بن بكر بن وائل بن قاسط بن هنب بن افصى بن دعمى بن جديله بن اسد بن ربيعة بن نزار بن معبد بن عدنان الشيباني المروزى الاصل هذا هو الصحيح في نسيه وقيل انه من بنى مازن بن ذهل بن شيبان بن ثعلبة بن عكابه و هو غلط لانه من بنى شيبان بن ذهل لا من

بني ذهل بن شيبان و ذهل بن ثعلبة المذكور هو عم ذهل بن شيبان فليعلم ذلك والله اعلم خرجت أمّه من مرو و هي حامل به فولدته في بغداد في شهر ربيع الاول سنة اربع و ستين و مائة و قيل انه ولد بعرو و حمل الى بغداد و هو رضيع و كان امام المحدثين صنف كتابه المسند و جمع فيه من الحديث ما لم يتفق لغيره و قيل انه كان يحفظ الف الف حديث و كان من اصحاب الامام الشافعى رضى الله عنه و خواصه و لم يزل مصاحبه الى ان ارتحل الشافعى الى مصر و قال في حقه خرجت من بغداد و ما خلفت بها اتفى و لا افقه من ابن حنبل و دعى الى القول بخلق القرآن فلم يجب فضرب و حبس و هو مضر على الامتناع و كان ضربه في العشر الاخير من شهر رمضان سنة عشرين و مائتين و كان حسن الوجه ربعة يخضب بالحناء خضابا ليس بالقانى في لحيته شعيرات سود اخذ عنه الحديث جماعة من الامائل منهم محمد بن اسماعيل البخارى و مسلم بن الحجاج النيسابورى و لم يكن في آخر

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۹۷

عصره مثله في العلم و الورع توفى ضحوه نهار الجمعة لستى عشرة ليلة خلت من شهر ربيع الاول و قيل بل لثلاث عشرة ليلة بقين من الشهر المذكور و قيل من ربيع الآخر سنة احدى و اربعين و مائتين ببغداد و دفن بمقدورة باب حرب و باب حرب منسوب الى حرب بن عبد الله احد اصحاب أبي جعفر المنصور و الى حرب هذا ينسب المحلة المعروفة بالحربيه و قبر احمد بن حنبل مشهور بها بزار رحمه الله تعالى و حرز من حضر جنازته من الرجال فكانوا ثمانمائة الف و من النساء ستين الفا و قيل انه اسلم يوم مات عشرون الفا من النصارى و اليهود و المجوس و ذكر ابو الفرج ابن الجوزى في كتابه الذي صنفه في اخبار بشر بن الحارث الحافي رضى الله عنه في الباب السادس و الأربعين ما صورته حدث ابراهيم الحربي قال رأيت بشر بن الحارث الحافي في المنام كانه خارج من باب مسجد الرصافة و في كمه شيء يتحرّك فقلت ما فعل الله بك فقال غفرلي و اكرمني فقلت ما هذا الذي في كمك قال قدم علينا البارحة روح احمد بن حنبل فنشر عليه الدرّ و الياقوت فهذا مما التقطت قلت بما فعل يحيى بن معين و احمد بن حنبل قال تركتهما و قد زارا رب العالمين و وضع لها الموائد قلت فلم تأكل معهما انت قال قد عرف هوان الطعام على فايا حتى النظر الى وجهه الكريم و في اجداده حيثان بفتح الحاء المهملة و تشديد الياء المثناة من تحتها وبعد الالف نون وبقيه الاجداد لا حاجة الى ضبط اسمائهم لشهرتها و كثرتها و لو لا خوف الاطالة لفقيتها و رأيت في نسبة اختلافا و هذا اصح الطرق التي وجدتها

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۹۸

و كان له ولدان عالمان و هما صالح و عبد الله فاما صالح فتقدمت وفاته في شهر رمضان سنة ست و ستين و كان قاضى اصحابه فمات بها و مولده سنة ثلث و مائتين و اما عبد الله فانه بقى الى سنة تسعين و مائتين و توفي يوم الاحد لثمانين يقين من جمادى الاولى و قيل الآخرة و له سبع و سبعون سنة و كنيته ابو عبد الرحمن و به كان يكنى الامام احمد رحمهم الله اجمعين و محمد بن احمد ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته احمد بن حنبل شيخ الاسلام و سيد المسلمين في عصره الحافظ الحججه ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد الذهلي الشيباني المروزي ثم البغدادي ولد سنة اربع و ستين و مائة سمع هشيم و ابراهيم بن سعد و سفين بن عيسى و عباد بن عباد و يحيى بن أبي زائد و طبقتهم و عنده البخاري و مسلم و ابو داود و ابو زرعة و مطئين و عبد الله بن احمد و ابو القاسم البغوي و خلق عظيم و كان ابوه جنديا من ابناء الدعوة و مات شابا قال عبد الله بن احمد سمعت ابا زرعة يقول كان ابوك يحفظ الف الف حديث ذاكرته الابواب و قال حنبل سمعت ابا عبد الله يقول حفظت كل شيء سمعته من هشيم في حياته و قال ابراهيم الحربي رأيت احمد كان الله قد جمع له علم الاولين و الآخرين

اخبرنا يوسف بن احمد و عبد الحافظ بن بدران قالا انا موسى بن عبد القادر انا سعيد بن احمد انا علي بن احمد انا ابو طاهر المخلص نا عبد الله البغوي نا احمد بن حنبل و عبيد الله القواريري قالا ثنا معاذ بن هشام حدثني أبي عن قتادة عن عكرمة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۹۹

عن ابن رجلـ اتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا نبى الله أى شيخ كبير يشق على القيام فمرنى بليله لعل الله يوفقنى فيها للليلة

القدر فقال عليك بالسابقة

لفظ احمد تفرد به معاذ قال حرمlea سمعت الشافعى يقول خرجت من بغداد فما خلقت بها رجلا افضل و لا اعلم و لا افقه من احمد بن حنبل و قال على بن المدينى ان الله ايده هذا الدين ببابى بكر الصدّيق يوم الرّدة و احمد بن حنبل يوم المحنّة و قال ابو عبيد انتهى العلم الى اربعة افقههم احمد و قال ابن معين من طريق ابن عياش عنه ارادوا ان اكون مثل احمد و الله لا اكون مثله ابدا و قال ابو همام السكونى ما رأى احمد بن حنبل مثل نفسه و قال محمد بن حماد الظهرانى سمعت ابا ثور يقول احمد اعلم او قال افقه من الثورى قلت سيرة أبي عبد الله قد افردها البيهقي في مجلد و افردها ابن الجوزى في مجلد و افردها شيخ الاسلام الانصارى في مجلد لطيف توفى الى رضوان الله تعالى يوم الجمعة ثانية عشر ربيع الاول سنة احدى و اربعين و مائتين و له سبع و سبعون سنة عندي من عوالمه حديثان و حكایة فاما بالاجازة فالمسند كله و نيز ذهبي در عبر فى خبر من غير در وقائع سنة احدى و اربعين و مائتين گفته فيها توفى في ثمان عشر ربيع الاول بكرة النهار يوم الجمعة شيخ الامّة و عالم اهل العصر ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الذهلي الشيباني المروزى البغدادى احد الاعلام ببغداد وقد تجاوز سبعا و سبعين سنة باليام و كان ابوه جندىا فمات شاباً اول طلب احمد العلم في سنة تسع و سبعين و مائة فسمع من هشيم و ابراهيم بن سعد و طبقتهم و كان شيخا اسمرا مدید

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۰۰

القامة مخصوصا عليه سكينة و وقار و قد جمع ابن الجوزى اخباره في مجلد و كذلك البيهقي و شيخ الاسلام الھروي و كان ااما في الحديث و ضروريه ااما في الفقه و دقائقه ااما في السنة و طرائقها ااما في الورع و غوامضه ااما في الزهد و حقائقه و عبد الوهاب بن على بن عبد الكافى السبكى در طبقات شافعىه كبرى گفته احمد بن حنبل بن محمد بن هلال بن اسد بن ادريس بن عبد الله بن حيان بن عبد الله بن انس بن عوف بن مازن بن شيبان بن ذهل بن ثعلبة بن عکابة بن صعب بن على بن بكر بن وائل هكذا نسبه ولده عبد الله و اعتمدته الحافظ ابو بكر الخطيب و غيره الى ان قال هو الامام الجليل ابو عبد الله الشيباني المروزى ثم البغدادى صاحب المذهب السبكى الصابر على المحنّة الناصر للسنة شيخ العصابة و مقتدى الطائفه و من قال فيه الشافعى فيما رواه حرمlea خرجت من بغداد و ما خلقت بها افقه و لا اورع و لا ازهد و لا اعلم من احمد و قال المزنى ابو بكر يوم الرّدة و عمر يوم السقيفة و عثمان يوم الدّار و على يوم صفين و احمد بن حنبل يوم المحنّة و قال عبد الله بن احمد سمعت ابا زرعة يقول كان ابوك يحفظ الف الف حديث فقلت و ما يدرىك فقال ذاكرته فاخذت عليه الابواب و عن أبي زرعة حرز كتب احمد يوم مات بلغت اثنى عشر حملأ و عدلا ما كان على ظهر كتاب منها حديث فلان و لا في بطنه ثنا فلان الا و كل ذلك كان يحفظ على ظهر قلبه و قال قتيبة بن سعيد كان وكيع إذا كانت العتمة ينصرف معه احمد بن حنبل فيقف على الباب فيذاكره فاخذ ليلة بعضاً دتي الباب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۰۱

ثم

قال يا ابا عبد الله اريد ان القى عليك

حديث سفين قال هات قال تحفظ عن سفين عن سلمة بن كهيل كذا قال نعم ثنا يحيى عن سلمة كذا و كذا فيقول وكيع لا ثم يأخذ في حديث شيخ شيخ قال فلم يزل قائما حتى جاءت الجارية فقالت قد طلع الكوكب او قالت الزهرة و قال عبد الله قال لي أبي خداى كتاب شئت من كتب وكيع فان شئت ان تسألني عن الكلام حتى اخبرك بالاسناد و ان شئت بالاسناد حتى اخبرك عن الكلام و قال الخليل سمعت ابا القسم ابن الخلخل و كفاك به يقول اكثرا الناس يظنون ان احمد إذا سئل كان علم الدنيا بين عينيه و قال ابراهيم الحربي رأيت احمد كأن الله جمع له علم الأولين و الآخرين و قال عبد الرزاق ما رأيت افقه من احمد بن حنبل و لا اورع و قال عبد الرحمن بن مهدي ما نظرت الى احمد بن حنبل الا تذكرت به سفين الثورى و قال قتيبة خير اهل زماننا ابن المبارك ثم هذا الشاب يعني احمد بن حنبل و قال ايضا إذا رأيت الرجل يحب احمد فاعلم انه صاحب سنة و قال ايضا وقد قيل له تضم احمد الى التابعين

فقال الى كبار التابعين وقال ايضا لولا الثورى لمات الورع و لولا احمد لا حدثوا فى الدين و قال ايضا احمد امام الدنيا و قال ايضا كما رواه الدارقطنى فى اسماء من روى عن الشافعى مات الثورى و مات الورع و مات الشافعى و مات السنن و يموت احمد بن حنبل تظاهر البدع و قال ابو مسهر و قد قيل له هل تعرف احدا يحفظ على هذه الائمة امر دينها قال لا اعلم الا شاب فى ناحية

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٠٢

المشرق يعني احمد بن حنبل و عن اسحاق احمد حجّة بين الله و خلقه و قال ابو ثور و قد سئل عن مسئلة قال ابو عبد الله احمد بن حنبل شيخنا و امامنا فيها كذا و كذا فهذا يسير من ثناء الائمة عليه رضى الله عنه الخ و احمد بن على المعروف بابن حجر العسقلانى در تهذيب التهذيب گفته احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد الشيباني ابو عبد الله المروزى ثم البغدادى خرجت به أمه من مرو و هي حامل فولدته ببغداد و بها طلب العلم ثم طاف البلاد فروى عن بشر بن المفضل و اسماعيل بن علي و سفين بن عيينة و جرير بن عبد الحميد و يحيى بن سعيد القطان و أبي داود الطيالسى و عبد الله بن نمير و عبد الرزاق و على بن عياش الحمصى و الشافعى و غندر و معتمر بن سليمان و جماعة كثرين روى عنه البخارى و مسلم و ابو داود و الباقيون مع البخارى ايضا بواسطه و اسود بن عامر شاذان و ابن مهدى و الشافعى و ابو الوليد و عبد الرزاق و وكيع و يحيى بن آدم و يزيد بن هارون و هم من شيوخه و قتيبة و داود بن عمرو و خلف بن هشام و هم اكبر منه و احمد بن أبي الحوارى و يحيى بن معين و على بن المدينى و الحسين بن المنصور و زياد بن ايوب و دحيم و ابو قدامة السرخسى و محمد بن رافع و محمد بن يحيى بن أبي سmine و هؤلاء من اقرانه و ابناء عبد الله و صالح و تلامذته ابو بكر الاثرم و حرب الكرمانى و بقى بن مخلد و حنبل بن اسحاق و شاهين بن السيميدع و الميمونى و غيرهم و آخر من حديث عنه ابو القسم البغوى قال ابن معين ما رأيت خيرا من احمد ما افتخر علينا بالعربى قط و قال عارم قلت له يوما يا ابا عبد الله

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٠٣

بلغنى انك من العرب فقال يا ابا النعمان نحن قوم مساكين و قال صالح سمعت أبي يقول ولدت سنة ١٦٤ في اولها في ربيع الاول و قال عبد الله سمعت أبي يقول مات هشيم سنة ١٨٣ و خرجت إلى الكوفة في تلك الأيام و دخلت البصرة سنة ١٨٦ و قال ايضا سمعته يقول سمعت من على بن هاشم بن البريد سنة ١٧٩ في اول سنة طلبت و هي السنة التي مات فيها مالك و قال ايضا حجّت سنة ١٨٧ وقد مات فضيل و رأيت ابن وهب و لم اكتب عنه قال و حجّت خمس حجج منها ثلث حجج راجلا انفق في احدى هذه الحجج ثلاثين درهما و قال ابراهيم بن شمام سمعت وكيع بن الجراح و حفص بن غياث يقولان ما قدم الكوفة مثل ذلك الفتى يعني احمد و قال القطبان ما قدم على مثل احمد و قال فيه مرأة حبر من اخبار هذه الائمة و قال احمد بن سنان ما رأيت يزيد بن هارون لأحد اشد تعظيمها منه لاحمد بن حنبل و قال عبد الرزاق ما رأيت افقه منه و لا اورع و قال ابو عاصم احمد امامنا و قال الشافعى خرجت من بغداد و ما خلّفت بها افقه و لا ازهد و لا اروع و لا اعلم من احمد بن حنبل و قال عبد الله الحزبي كان افضل اهل زمانه و قال ابو الوليد ما بالمصريين احب الى من احمد و لا ارفع قدرا في نفسي منه و قال العباس العنبرى حجّة و قال ابن المدينى ليس في اصحابنا احفظ منه و قال قتيبة احمد امام الدنيا و قال ابو عبيد لست اعلم في الاسلام مثله و قال يحيى بن معين لو جلسنا مجلسا بالثناء عليه ما ذكرنا فضائله بكمالها و قال العجلى ثقة ثبت في

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٠٤

الحادي ث نزه النفس فقيه في الحديث منبع الآثار صاحب سنة و خبر و قال ابو ثور احمد شيخنا و امامنا و قال العباس بن الوليد بن مزيد قلت لابي مسهر هل تعرف احدا يحفظ على هذه الائمة امر دينها قال لا الا شاب في ناحية المشرق يعني احمد و قال بشر بن الحارث ادخل الكبير فخرج ذهب احمر و قال حاجج بن الشاعر ما رأيت عيناي روحافي جسد افضل من احمد بن حنبل و قال احمد الدورقى من سمعتموه يذكر احمد بسوء فاته وهو على الاسلام و قال ابو زرعه الرازي كان احمد يحفظ الف الف حديث فقيل له و ما يدريك

قال اخذت عليه الابواب وقال نوح بن حبيب رأيت احمد في مسجد الخيف سنة ٩٨ مستندا الى المنارة فجاءه اصحاب الحديث فجعل
يعلمهم الفقه و الحديث و يفتى الناس و قال عبد الله كان أبي يصلّى في كل يوم و ليلة ثلاثة ركعه و قال هلال بن العلاء من الله
على هذه الامّة باربعه في زمانهم بالشافعى تفقة بحديث رسول الله صلّى الله عليه و سلم و باحمد ثبت في المحنّة و لو لا ذلك لکفر
الناس و بيحيى بن معين نفى الكذب عن حديث رسول الله صلّى الله عليه و سلم و بابي عبيد فسر الغريب قال عباس الدورى و مطين
و الفضل بن زياد و غيرهم مات يوم الجمعة لشتى عشرة خلت من ربيع الاول سنة ٢٤١ لكن قال الفضل في ربيع الآخر و كذلك قال
عبد الله بن احمد و قيل حرز من صلّى عليه فكانوا ثمانمائة الف رجل و ستيّن الف امرأة و قيل اكثر من ذلك و قال عبد الله كان أبي
يقول قولوا لاهل البدع بيننا و بينكم الجبار قلت لم يستوف المؤلف قصة المحنّة وقد استوفها ابن الجوزى

^{١٠٥} عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص:

فى مناقب فى مجلد و قبله شيخ الاسلام الهروى و ترجمته فى تاريخ بغداد مستوفاة قال ابن أبي حاتم سئل أبي عنه فقال هو امام و حجّه و قال النساءى الثقة المامون احد الائمه و قال ابن ماكولا كان اعلم الناس بمذاهب الصحابة و التابعين و قال الخلili كان افقه اقرانه و اورعهم و اكفهم عن الكلام فى المحدثين الا فى الاضطراب و قد كان امسك عن الرواية من وقت الامتحان فما كان يروى اللى بنية فى بيته و قال ابن حبان فى الثقات كان حافظا متقنا فقيها ملازم للورع الحفى مواظبا على العبادة الدائمة اغاث الله به امة محمد صلى الله عليه وسلم و ذاك انه ثبت فى المحنـة و بذل نفسه لله حتى ضرب بالسـيـاط لقتل فعصمه الله تعالى عن الكفر و جعله علما يقتدى به و ملجاً إليه و قال سليمان بن حرب لرجل ساله عن مسئلة سل عنها احمد فانه امام و قال محمد بن ابراهيم البوشنجى ما رأيت اجمع فى كل شيء من احمد و لا اعقل و هو عندي افضل و افقه من الثورى و قال ابن سعيد ثقة ثبت صدوق كثير الحديث و قال ابو الحسن بن الراغونى كشف قبر احمد حين دفن الشريـف ابو جعفر بن أبي موسى الى جانبه فوجـد كفـه صحيحا لم يـبل و جـثـته لم تـتـغير و ذـلـك بـعـد موـتـه بـمـائـتين و ثـلـاثـين سـنـة و ولـى الدـين ابو عبد الله محمد بن عبد الله الخطـيب در اسماء رجال مشـكـاة گـفـته اـحمد بن حـنـبل هو الـامـام ابو عبد الله اـحمد بن حـنـبل الشـيـبـانـي المـروـزـى ولـد بـيـغـدـاد سـنـة اـرـبع و سـتـين و مـائـة و مـات بـها سـنـة ٢٤١ اـحدـى و اـربعـين و مـائـتين و لـه سـبـعـون سـنـة كـان

^{١٠٦} عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص:

اما في الفقه والحديث والزهد والورع والعبادة وبه عرف الصحيح والشّقيم والمجروح من المعدل نشأ ببغداد وطلب العلم وسمع الحديث من شيوخها ثم رحل إلى مكّة والكوفة والبصرة والمدينة واليمن الشام والجزيرة وكتب من علماء ذلك العصر فسمع من يزيد بن هارون ويحيى بن سعيد القطان وسفين بن عيينة ومحمد بن ادريس الشافعى وعبد الرزاق بن همام وخلق كثير سواهم روى عنه ابناء صالح وعبد الله وابن عمّه حنبل بن اسحاق ومحمد بن اسماعيل البخاري ومسلم بن حجاج النسيابوري وابو زرعة وابو داود السجستاني وخلق كثير الا ان البخاري لم يذكر في صحيحه عنه الا حديثا واحدا في آخر كتاب الصدقات تعليقاً وروى احمد بن الحسن الترمذى عنه حديثا آخر وفضائله كثيرة ومناقبه جمّة وآثاره في الاسلام مشهورة ومقاماته في الدنيا مذكورة انتشر ذكره في الآفاق وسرى حمده في البلاد وهو احد المجتهدين المعروف بقوله ورأيه وذهبه في كثير من البلاد قال اسحاق بن راهويه احمد بن حنبل حجّة بين الله وعيده في ارضه وقال الشافعى خرجت من بغداد وما خلّفت بها احدا اتقى واورع ولا افقه ولا اعلم من احمد بن حنبل وقال احمد بن سعيد الدارمى ما رأيت اسود الراس احفظ لحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا اعلم بفقهه ومعانيه من أبي عبد الله احمد بن حنبل وقال ابو زرعة كان احمد بن حنبل يحفظ الف الف حديث فقيل له ما يدريك ذاكرته فأخذت عليه الابواب وقال ابراهيم الحربي رأيت احمد بن حنبل كان الله جمع له علم الاولين والآخرين من كل صنف يقول ماشاء

^{١٠٧} عيقات الانهار، فـ امامـة الائـمة الـاطـهـار، جـ ١٦ بـخشـ اـول، صـ :

و يمسك ما شاء و قال ابو داود السجستاني كان مجالس احمد بن حنبل آخر لا يذكر فيها شيء من امر الدنيا و ما رأيت ذكر الدنيا قط و قال محمد بن موسى حمل الى الحسن بن عبد العزيز ميراثه من مصر مائة الف دينار فحمل الى احمد بن حنبل ثلاثة اكياس في كل كيس الف دينار فقال يا ابا عبد الله هذا من ميراث حلال فخذها و استعن بها على عائلتك قال لا حاجة لي فيها انا في كفاية فردّها و لم يقبل منها شيئاً و قال عبد الله بن احمد كنت اسمع أبي كثيراً يقول في دبر صلواته اللهم كما صنت وجهي عن السجود لغيرك فصن وجهي عن المسئلة لغيرك و قال ميمون بن الاصبع كنت ببغداد فسمعت ضجة فقلت ما هذا فقالوا احمد بن حنبل يمتحن فدخلت فلما ضرب سوطاً قال باسم الله فلما ضرب الثاني قال لا حول ولا قوّة الا بالله فلما ضرب الثالثة قال القرآن كلام الله غير مخلوق فلما ضرب الرابع قال لن يصيّنا الا ما كتب الله لنا فضرب تسعة وعشرين سوطاً و كانت تكفة احمد حاشية ثوب فانقطعت فنزل السروال الى عانته فرمى احمد طرفه الى السماء فحرّك شفتيه فما كان باسرع من ارتقاء السروال و لم ينزل فدخلت عليه بعد سبعة ايام فقلت يا ابا عبد الله رايتك تحرك شفتيك فاي شيء قلت قال اللهم اني اسألك باسمك الذي ملأت به العرش ان كنت تعلم اني على الصواب فلا تهتك لي سترا و قال احمد بن محمد بن الكندى رأيت احمد بن حنبل في النوم فقلت ما صنع الله بك قال غفر لى ثم قال يا احمد ضربت في قلت نعم يا رب قال

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٠٨

يا احمد هذا وجهي فانظر إليه فابحثك النظر إليه رحمه الله و محمود بن سليمان الكفوی دركتائب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار كفته واحد الائمة الاربعة احمد بن حنبل بن هلال ابو عبد الله الشیبانی قال المولی الشهیر بابی اربعه شکری فی مناقب الاخیار و نوادر الاخبار عن احمد بن حنبل انه قال ولدت سنۃ اربعین و سین و مائة فی ریع الاول و اوّل سماعی من هشیم سنۃ تسع و سین و مائة و کان ابن المبارک قدم فی هذه السنۃ يعني بغداد و هي آخر قدمه قدمها و ذہبت الى مجلسه فقالوا خرج الى طرطوس فتوفی سنۃ احدی و ثمانین و مائة قال ابنه عبد الله بن احمد بن حنبل توفی أبي رحمه الله يوم الجمعة ضحیوة و دفنه العصر لشتنی عشرة لیلہ خلت من شهر ربیع الاول سنۃ احدی و اربعین و مائین و سنۃ سبع و سبعون سنۃ و عن أبي داود السجستاني لقیت مائین من مشایخ العلم فما رأیت مثل احمد بن حنبل لم يكن يخوض في شيء مما يخوض فيه الناس من امر الدنيا فإذا ذکر العلم تکلم و قال ابو زرعة ما رأیت عینی مثل احمد بن حنبل فقلت له في العلم فقال في العلم والزهد والفقه والمعرفة و قال عبد الله جميع ما حديث به الشافعی فی کتابه و قال حدثني الفقيه الثقة فهو أبي رحمه الله و سمعت أبي يقول استفاد ممن الشافعی ما لم يستفد منه و کان احمد اصغر منه باربع عشرة سنة قال حجج أبي خمس حجج ثلاثة ماشيا و ثنتين راكبا و کان سرق ثيابه فبقى في بيته اياماً فعرض عليه الدنانير و الثياب فابي ان يأخذ فعرض عليه ان ينسخ شيئاً فنسخ كتاباً بدینار فاشترى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٠٩

ثوبا فشقه نصفين فاتزر بنصفه و ارتدى بنصفه و عن المزنی انه قال سمعت الشافعی يقول ثلاثة من العلماء من عجائب الدنيا عربي لا يعرب كلمة و هو ابو ثور و عجمی لا يخطئ في كلمة و هو حسن بن محمد الزعفرانی و صغیر کلمـا قال شيئاً صدقـه الکبار و هو احمد بن حنبل و لما ظهر القول بخلق القرآن في ایام المامون و حمل الناس على القول بخلق القرآن حمل الى المامون مقیداً فمات المامون قبل وصوله و لما ولی الخلافة ابراهیم المعتصم بن هارون الرشید طلبه و کان في سجن المامون و کان المامون لما توفی عهد الى اخیه المعتصم بالخلافة و اوصاه بان يحمل الناس على القول بخلق القرآن فاستمر الامام محبوساً و روی انه مکث في السجن ثمانیة و عشرين شهراً و لم يزل ذلك يحضر الجماعات فاحضره المعتصم و عقد له مجلساً للمناقشة فيه ابراهیم بن عبد الرحمن بن اسحاق و القاضی احمد بن أبي داود و غيرهما فناظرهم ثلاثة ایام و لم يزل معهم في جدال الى اليوم الرابع فامر بضربه فضرب بالسیاط لم ينزل على الصبر الى ان اغمى عليه ثم حمل و صار الى منزله ثم ولی الخلافة الواقع فاظهر ما اظهره المامون و المعتصم و کان احمد بن حنبل يحضر الجماعة و يفتی الى ان مات المعتصم و في زمان الواثق صار مختفياً لا يخرج الى الصلوة و لا الى غيرها و لا يفتی لما قال

له الواشق و نبهه بان لا- تجمعن إليك احدا و لا- تسكن في بلدانا فيه فاقام مختفيا الى ان مات الواشق و ولّي الخليفة المتوكل فرفع المحنّة و امر باحضار الامام احمد بن حنبل فاكرمه و اطلق له عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١١٠

مالا كثيرا فلم يقبله و فرقه على الفقراء والمساكين و اجرى المتنوك على اهله و ولده في كل شهر اربعة آلاف درهم فلم يرض الامام احمد بذلك الخ و عبد الرءوف بن تاج العارفين بن على بن زين العابدين الملقب زين الدين الحدادي المناوى الشافعى در فيض القدير گفته حم لاحمد في مسنده بفتح النون يقال اسند الكتاب جمع فيه ما اسند الصحابة أى رواوه بالاسناد كمسند الشهاب و مسندة الفردوس أى اسناد حديثهما و لم يكتفى الرمز إليه بحرف واحد كما فعل في أولئك ثلاثة يتصحف بعلامة البخاري و الامام احمد هو ابن محمد بن حنبل الناصر للشافعى ما بقى بالبغداد افقهه و لا ازهد منه و قال امام الحرمين غسل وجه السنة من غبار البدعة و كشف الغمة عن عقيدة الامة ولد بيغداد سنة اربع و خمسين و مائة و روى عن الشافعى و ابن مهدي و خلق و عنه الشیخان و غيرهما و مات سنة احدى و اربعين و مائتين و ارتقت الدنيا بموته و شهاب الدين احمد القسطلاني در مواهب لدنيه در مقصد اول در مقام تقدم نبوت جناب رسالت مآب صلی الله عليه عن العرباض بن سارية عن النبي صلی الله عليه وسلم قال انى عند الله في ام الكتاب لخاتم النبین و ان آدم لمنجدل في طينته رواه احمد و البيهقي و الحاكم

وقال صحيح الاسناد و قوله لمنجدل يعني طريحا ملقى على الارض قبل نفح الروح فيه و محمد بن عبد الباقي الزرقاني المالكي در شرح مواهب لدنیه بشرح قول مصنف رواه احمد گفته الامام احمد بن حنبل الشيباني ابو عبد الله المروزى عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١١١

ثم البغدادي احد الكبار الائمه الحفاظ الطوافين الصّابرين على البلوى الذي من الله به على الامّة و لولاه لکفر الناس في المحنّة ذو المناقب الشّهيره و حسبك قول الشافعى شيخه خرجت من بغداد فما خلّفت بها افقهه و لا ازهد و لا اورع و لا اعلم منه و قال ابو زرعه الرازى كان احمد يحفظ الف الف حديث قيل و ما يدرىك قال ذاكرته ولد سنة اربع و ستين و مائة و مات سنة احدى و اربعين و مائتين قال ابن خلكان و حرز من حضر جنازته من الرجال فكانوا ثمانمائة الف و من النساء ستون الفا و اسلم يوم موته عشرون الفا من اليهود و النصارى و المجوس انتهى و في تهذيب النووى امر المتنوك ان يقاس الموضع الذي وقف للصّملوه فيه على احمد فبلغ مقام الفي الف و خمسمائه و قع الماتم في اربعة اصناف في المسلمين و اليهود و النصارى و المجوس و ولی الله دھلوی والد ماجد مخاطب در رساله الانصاف في بيان سبب الاختلاف بعد ذكر تمہید علماء حديث فقه را بر قواعد گفته و كان اعظمهم شانا و اوسعهم رواية و اعرفهم للحديث رتبة و اعمقهم فقها احمد بن محمد بن حنبل ثم اسحاق بن راهويه الخ و مولوى حيدر على فيض آبادی در منتهی الكلام گفته احمد بن حنبل که بظواهر حديث می روی و در فن منیف حديث شریف پایگاهی بس رفیع و منزلتی بس عظیم دارد اکثر روایات مذهبیں موافق تصریح محقق دھلوی مطابق فتاوی امامست الخ فمن اعجب العجائب و اغرب الغرائب ان المخاطب الحاذق العالى المناصب الفاخر المناقب کیف ینکر کون هذه الرّوایة الشریفه من روایات الشیئه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١١٢

و ينادي جهارا بأنه ليس في كتاب من كتب اهل الشّئنة و لو بطريق ضعيف مع ان الامام احمد يرويه بطريق صحيح فضلا عن حسن فضلا عن ضعيف فليت شعرى بماذا يحتال اولياءه في تصديق انكاره و توجيه الطاشه و تصويب ابطاله و تحقيق مقاله و تقرير محاله و اثبات مطاله أيقولون جلاعه و جسارة و وقاره و خسارة ان احمد بن حنبل ليس من السنّة بل هو مع كونه قام مقام الانبياء و شفّ و بدّ و رجح على الاول الملتم للوفاء من المبتدعين الھالکین الخارجين من اهل السنّة و انه ليس له من اتباع الكتاب و الحديث جنّة و انه في طريق الصواب فاقد المكنته و المنه و انه ليس له علينا في تشيد ديننا يد و لا منه و لا لنا في ذمه و لومه و قصبه و ثلبه و جرحه و

قدحه و إزرائه و الغضّ منه ضئنه لو يحتشمون من هذا التجربى والتهجم و يانفون من هذا التمطّى والتّقّحّم فيعترفون بالالجاء والاضطرار بخروج المخاطب المتهور الجليل الفخار الجالب على نفسه و اتباعه و ابتعاده صنوف البوار والتبار عن زمرة الملزمين للصدق والحياء والديانة والعاكفين على التحرّى والتّشتّت والامانة في تصنيف الاسفار فيقولون انه اعطى زمامه و قياده الكابلي المكوب بحديد التعصّب المردى القائد الى العار والشمار فلم يحم حول الاطلاع والعثور على افادات المحققين الكبار ولم يحظ بالفحص والتنقيب والنقد والسرير والاختبار ولم يستسعد بمطالعة كتب الاثار ولم يجس خلال ديار الاخبار ولم يقتطف اثمار تلك الاشجار ولم يجتن ازهار هذه الدوّحات النافحة الانوار المشرقة الانوار العزيزة المثار العالية القدر الغالية الاسعار

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١١٣

فتغّوه بما تفوّه من الرّد والنّفي والابطال والجحود والانكار والله العاصم من زلل الاقدام وعثار الافكار

٣- أبو حاتم رازى

وجه سوم از وجوه ابطال نفی و انکار حديث تشییه آنست که ابو حاتم محمد بن ادریس الحنظلی آن را بوجه اکمل و ابلغ از قدری که مخاطب ذکر کرده روایت نموده چنانچه ابو محمد احمد بن محمد العاصمی در زین الفتی فی شرح سوره هل اتی گفته اخبرنا الحسين بن محمد البستی قال حدثنا عبد الله بن أبي منصور قال حدثنا محمد بن بشر قال حدثنا محمد بن ادریس الحنظلی قال حدثنا محمد بن عبد الله بن المثنی الانصاری قال حدثني حميد عن انس قال كنّا في بعض حجرات مكّة نتذاكر علينا فدخل علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ايها الناس من أراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في فهمه والى ابراهيم في حلمه والى موسى في شدّته والى عيسى في زهادته والى محمد وبهائه والى جبريل وامانته والى الكوكب الدّرّي والشمس الضّحّى والقمر المضي فليتطاول ولينظر الى هذا الرجل و اشار الى علی بن أبي طالب انتهى

فهذا ابو حاتم محمد بن ادریس امام اهل التقید والتدريس نضا الحجاب عن وجه التخدیع والتّدليس و امات اشواک العظیهه والتّلبیس و ازاح وساوس ارباب التشکیک والتّعمیش و ذرّ القذی فی عین کلّ من دام الازل والتدسیس حيث روی الحديث الشریف موضحاً لسیل الحقّ لكل طالب علم نفیس فلا يروج بعد ذلك انکار جاحد خسیس ولا تنفع ولا ينفع احتیال من تشبّث بالحشیش و فی قلبه حبّ الباطل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١١٤

و سپس فتّلی بدّت بحمد الله ضوّضاء المکابرین فلا يسمع لهم همس ولا حسیس ولم يبق للمعاندین الحائدين سمیر ولا انبیس و فضائل و محامد ابو حاتم که از حفاظ ثقات اعاظم و اعلام اثبات افاخم و اساطین کبار ذوى المکارم و مشاهیر حذاق عارفین حقائق معالم و نخاریر جهابذه راسمین شرائف مراسمت بالاتر از انست که استیفا توان کرد نبذی از ان از ملاحظه کتاب الانساب عبد الكريم بن محمد السمعانی و کامل ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثير و سیر النبلاء و تذكرة الحفاظ و تذہیب التهذیب و عبر فی خبر من غير و دول الاسلام و کاشف محمد بن احمد الذهبی و طبقات الشافعیه عبد الوهاب بن علی السبکی و مرآة الجنان ابو محمد عبد الله بن اسعد الیافعی و تهذیب التهذیب و تقریب التهذیب ابن حجر عسقلانی و طبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی و غیر ان ظاهرست سمعانی در انساب گفته الجزّی بفتح الجیم و کسر الزاء المشدّدة هذه النسبة الى جزّ قریه من قرى اصبهان منها ابو حاتم محمد بن ادریس بن المنذر الحنظلی الرازی و كان يقول نحن من اهل اصبهان من قریه جزّ قال و كان اهلها يقدمون علينا حیاً أبی ثم انقطعوا عنّا و ابو حاتم كان اماماً حافظاً فهما من مشاهیر العلماء له مرحلة الى الشام ومصر والعراق روی عنه ابو عمرو بن حکیم و عالم لا يحصلون كثرة توفی سنة سبع و سبعين و مائتين و نیز سمعانی در انساب در نسبت حنظلی گفته وبالرّی درب مشهور

يقال له درب حنظلة منها ابو حاتم محمد بن ادريس بن المنذر بن داود بن مهران الرازى الحنظلى امام عصره و المرجع إليه فى مشكلات الحديث و هو من هذا الدرب و كان من مشاهير العلماء عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۱۵

المذكورين الموصوفين بالفضل و الحفظ و الرحمة و لقى العلماء و سمع محمد بن عبد الله الانصارى و ابا زيد النحوى و عبيد الله بن موسى و هوذة بن خليفة و ابا مسهر الدمشقى و عثمان بن الهيثم المؤذن و سعيد بن أبي مريم المصرى و ابا اليمان الحمصى و امثالهم و كان اول كتبه الحديث فى سنة تسع و مائتين روى عنه الاعلام الائمة مثل يونس بن عبد الاعلى و الربيع بن سليمان المصرىان و هما اكبر منه سنًا و اقدم سماعا و ابو زرعة الرازى و الدمشقى و محمد بن عوف الحمصى و هولاء من اقرانه و عالم لا يحصون و ذكر ابو حاتم و قال اول سنة خرجت فى طلب الحديث اقامت سنتين احصيت ما مشيت على قدمى زيادة على الف فرسخ لم ازل احصى حتى لما زاد على الف فرسخ تركته و قال ابو حاتم قلت على باب أبي الوليد الطيالسى من اغرب على حديثا غريبا مسندًا صحيحًا لم اسمع به فله على درهم يتصدق به وقد حضر على باب أبي الوليد خلق ابو زرعة فمن دونه و انما كان مرادى ان يلقى على ما لم اسمع به ليقولوا هو عند فلان فاذهب فاسمع و كان مرادى ان استخرج منهم ما ليس عندي فما تهيا لاحد منهم ان يغرب على حديثا و كان احمد بن سلمة يقول ما رأيت بعد اسحاق يعني ابن راهويه و محمد بن يحيى احفظ للحديث ولا اعلم بمعانيه من أبي حاتم محمد بن ادريس قال ابو حاتم قال لى هشام بن عمّار يوما أى شيء تحفظ من الأدواء قلت له ذو الاصابع و ذو الجوشن و ذو الزوائد و ذو اليدين و ذو اللحية الكلابي و عدلت له ستة فضحك و قال

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۱۶

حفظنا نحن ثلاثة و زدت انت ثلاثة مات ابو حاتم بالری فى شعبان سنة سبع و سبعين و مائتين و ابو الحسن على بن محمد المعروف بابن الاثير در تاريخ كامل در ۲۷۷ سنة سبع و سبعين و مائتين گفته و فيها توفي ابو حاتم الرازى و اسمه محمد بن ادريس بن المنذر بن داود بن مهران الامام الحافظ الناقد شيخ المحدثين الحنظلى الغطفانى من نمير بن حنظلة بن يربوع و قبل غروب الحنظلى لأنّه كان سكن فى درب حنظلة بمدينة الری كان من بحور العلم طوف البلاد و برع فى المتن و الاسناد و جمع و صنف و جرح و عدل و صحّح و علل مولده سنة خمس و تسعين و مائة و اول كتابته للحديث كان فى سنة تسع و مائتين و هو من نظراء البخارى و من طبقته و لكنه عمر بعده ازيد من عشرين سنة سمع عبيد الله و محمد بن موسى و محمد بن عبد الله الانصارى و الاصمعى و قبيصة و ابا نعيم و عفان و عثمان بن الهيثم المؤذن و ابا مسهر الغسانى و ابا اليمان و سعيد ابن أبي مريم و زهير بن عباد و يحيى بن بكير و ابا الوليد و آدم بن أبي اياس و ثابت بن محمد الزراهد و ابا زيد الانصارى النحوى و عبيد الله بن صالح العجلى و عبد الله بن صالح الكاتب و ابا الجماهر محمد بن عثمان و هوذة بن خليفة و يحيى او حاظى و ابا توبة الحلبي و خلقا كثيرا و تنزل الى بندار و أبي حفص الفلاس و الربيع المرادى ثم الى ابن واره و محمد بن عوف و يتذرع استقصاء سائر مشايشه فقد قال الخليلى قال لى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۱۷

ابو حاتم اللبان الحافظ قد جمعت من روى عنه ابو حاتم الرازى بلغوا قريبا من ثلاثة آلاف حدث عنه ولده الحافظ الامام ابو محمد عبد الرحمن بن أبي حاتم و يونس بن عبد الاعلى و الربيع بن سليمان المؤذن شيخا و ابو زرعة الرازى رفيقه و قرابته و ابو زرعة الدمشقى و ابراهيم الحربي و احمد الرمادى و موسى بن اسحاق الانصارى و ابو بكر بن أبي الدنيا و ابو عبد الله البخارى فيما قيل و ابو داود و ابو عبد الرحمن النسائي فى سنتهما و ابن صاعد و ابو عوانة الاسفراينى و حاجب بن دكين و محمد بن ابراهيم الكنانى و زكريا بن احمد البلخي و القاضى المحاملى و محمد بن مخلد بن ابراهيم العطار و ابو الحسن على بن ابراهيم القطان و ابو عمر و محمد بن احمد بن حكيم و سليمان بن يزيد الفامى و القاسم بن صفوان و ابو بشر الدولابى و ابو حامد بن حسنويه و خلق كثير و قد

حدّث في رحلاته بما كان و ارتحل بابنه و لقى به اصحاب ابن عينه و وكيع

قال الحافظ ابو نعيم عبد الملك بن محمد بن عدى ثنا الربيع المرادي ثنا ابو حاتم الرازي ثنا داود الجعفري ثنا عبد العزيز بن محمد عن ابراهيم بن عقبة عن كريب عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير نساء العالمين مريم و آسيء امرأة فرعون و خديجة و فاطمة ثم قال ابن عدى رواه ابو حاتم قال صالح بن احمد الغمداني الحافظ ثنا القاسم بن أبي صالح و سليمان بن يزيد قالا ابا ابو نعيم قال حدثني ابو زرعة عن أبي الجماهو ابا اسماعيل بن عياش عن عبد العزيز بن عبيد الله عن مجاهد عن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخشن اول، ص: ١١٨

ابن عباس يرفعه قال رفع القلم عن ثلاثة

قال ابو حاتم كان عندي هذا في قرطاس فضاع رواه الحافظ ابو بكر الخطيب ابا على بن طلحه ثنا صالح قال عبد الرحمن بن أبي حاتم سمعت موسى بن اسحاق القاضي يقول ما رأيت احفظ من والدك و كان قد لقى ابا بكر بن أبي شيبة و ابن نمير و ابن معين و يحيى الحمانى قال الخطيب كان ابو حاتم احد الائمه الحفاظ الايات اوّل سمعاه سنة تسع و مائتين قال ابو الشيخ الحافظ حكى لنا عبد الله بن محمد بن يعقوب سمعت ابا حاتم يقول نحن من اهل اصبهان من قرية جز و كان اهلها كانوا يقدمون علينا في حياة أبي ثم انقطعوا عننا قال الخليلي كان ابو حاتم عالما باختلاف الصحابة و فقه التابعين و من بعدهم سمعت جدي و جماعة سمعوا على بن ابراهيم القطان يقول ما رأيت مثل ابي حاتم فقلنا له قد رأيت الحربي و اسماعيل القاضي قال ما رأيت اجمع من ابي حاتم و لا افضل منه على بن ابراهيم الرازي ابا احمد بن على الرقام سمعت الحسن بن الحسين الدارستنى قال سمعت ابا حاتم يقول قال لي ابو زرعة ما رأيت احرص على الحديث منك فقلت له ان عبد الرحمن ابني لحربي فقال من اشبه اباه فما ظلم قال الرقام فسألت عبد الرحمن عن اتفاق كثرة السيماع له و سؤالاته لا يليه فقال ربما كان يأكل و اقرأ عليه و يمشي و اقرأ عليه و يدخل الخلاء و اقرأ عليه و يدخل البيت في طلب شيء و اقرأ عليه قال احمد بن سلمة النيسابوري ما رأيت بعد اسحاق و محمد بن يحيى احفظ للحديث من ابي حاتم الرازي و لا اعلم بمعانيه قال ابن عدى سمعت القاسم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخشن اول، ص: ١١٩

بن صفوان سمعت ابا حاتم يقول اورع من رأيت اربعة آدم و احمد بن حنبل و ثابت بن محمد الزاهد و ابو زرعة الرازي قال القاسم فذكرته لعثمان بن خرزاد فقال اقول احفظ من رأيت اربعة محمد بن المنھال الصریر و ابراهيم بن عرعرة و ابو زرعة و ابو حاتم قال ابن ابي حاتم سمعت يونس بن عبد الاعلى يقول ابو زرعة و ابو حاتم اماما خراسان و دعا لهم و قال بقاوهما صلاح للمسلمين و قال محمد بن الحسين بن مكرم سمعت حجاج بن الشاعر و ذكرت له ابا زرعة و ابن واره و ابا جعفر الدارمي فقال ما بالشرق انبى من ابن ابي حاتم سمعت ابي قال لي هشام بن عمّار أى شيء تحفظ من الاذواء قلت ذو الاصابع و ذو الجوشن و ذو الزوائد و ذو اليدين و ذو اللحية الكلابي و عدّت له ستة فضحوك و قال حفظنا نحن ثلاثة و زدت انت ثلاثة قال الحافظ عبد الرحمن بن خراش كان ابو حاتم من اهل الامانة و المعرفة و قال هبة الله اللالکائی كان ابو حاتم اماما حافظا متقدما و ذكره اللالکائی في شیوخ البخاری و قال النسائي ثقة قال ابن ابي حاتم سمعت ابي يقول جرى بيني وبين ابي زرعة يوما تميز الحديث و معرفته فجعل يذكر احاديث و عللها و كذلك كنت اذكر خطاب احاديث و خطاب عللها و خطاب الشیوخ فقال لي يا ابو حاتم قلت من يفهم هذا ما اعز هذا من واحد و اثنين فما اقل من يحسن هذا و ربما اشك في شيء او يتخلجني في حديث قاري ان التقى معك لا اجد من يشفيني قال ابي و كذلك كان امرى صالح بن احمد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخشن اول، ص: ١٢٠

الحافظ ابنا القاسم بن ابي صالح سمعت ابا حاتم يقول قال لي ابو زرعة ترفع يديك في القنوت قلت لا فترفع انت قال نعم قلت فما حجتك قال حديث ابن مسعود قال رواه ليث ابن ابي سليم قلت فحدثني ابي هريرة قال رواه ابن لهيعة قال حديث ابن عباس قلت

رواه عوف قال فما حجّتك في تركه قلت

حدث انس بن مالك ان رسول الله صلی الله عليه وسلم كان لا يرفع يديه في شيء من الدنيا الا في الاستسقاء فسكت و قال ابن أبي حاتم في أول كتاب الجرح والتعديل له سمعت أبي يقول جاءني رجل من اهل جلّه اصحاب الرأى من اهل الفهم منهم و معه دفتر فعرضه على فقلت في بعضه هذا حديث خطأ قد دخل لصاحبه حديث في حدث و هذا باطل و هذا منكر و سائر ذلك صحاح فقال من اين علمت ان ذاك خطاء و ذاك باطل و ذاك كذب اخبرك راوي هذا الكتاب باني غلطت او باني كذبت في حدث كذا قلت لا ما ادرى هذا من راويه غير انى اعلم ان هذا خطاء و ان هذا باطل فقال تدعى الغيب قلت ما هذا ادعاء غيب قال فما الدليل على ما قلت قلت سل عما قلت من يحسن مثل ما احسن فان اتفقنا علمت انا لم نجائز قال و يقول ابو زرعة كقولك قلت نعم قال هذا عجب قال فكتب في كاغذ الفاظى في تلك الاحاديث فقال ما قلت انه كذب قال ابو زرعة هو باطل قلت الكذب و الباطل واحد قال و ما قلت انه منكر قال هو منكر كما قلت و ما قلت انه صحيح قال هو صحيح ثم قال ما اعجب هذا تتفقان من غير موافاة فيما بينكمما قلت فعند ذلك علمت انا لم نجائز

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٢١

و انا قلنا بعلم و معرفة قد اوتينا و الدليل على صحة ما نقوله ان دينارا بهرجا يحمل الى الناقد فيقول هذا بهرج و ان قيل اخبرك الذي بهرجه قال لا قيل فمن اين قلت قال علما رزقه و كذلك نحن رزقنا معرفة ذلك و كذلك إذا حمل الى جوهري فضّ ياقوت و فضّ زجاج يعرف ذا و يقول كذلك و كذلك نحن رزقنا علما لا يتھيأ له ان نخبر كيف علمنا بان هذا كذب و هذا منكر فنعلم صحة الحديث بعدالة ناقليه و ان يكون كلاما يصلح ان يكون كلام النبوة و نعرف سقمه و انكاره فنرد من لم تصح عدالته قال و سمعت انى يقول قلت على باب أبي الوليد الطيالسى من اغرب على حديثا صحيحا فله على درهم يتصدق به و كان ثم خلق ابو زرعة فمن دونه و ائما كان مرادى ان يلقى على ما لم اسمع به فيقولون هو عند فلان فاذهب و اسمه فلم يتهيأ لاحد ان يغرب على حديثا و سمعت أبي يقول كان محمد بن يزيد الاسفاطى قد ولع بالتفسير و بحفظه فقال يوما ما تحفظون في قوله تعالى فتقروا في البلاد فبقي اصحاب الحديث ينظرون بعضهم الى بعض فقلت ابا ابو صالح عن معاوية بن صالح عن على بن طلحه عن ابن عباس قال ضربوا في البلاد سمعت أبي يقول قدم محمد بن يحيى النيسابوري الرى فالقيت عليه ثلاثة عشر حديثا من حديث الزهرى فلم يعرف منها الا ثلاثة احاديث و سائر ذلك لم يكن عنده و لم يعرفها سمعت أبي يقول اول سنة خرجت في طلب الحديث اقمت سبع سنين احصيت ما مشيت على قدمى زيادة على الف فرسخ قلت مسافة ذلك نحو اربعه اشهر سيرا بجاده قال ثم تركت العدد بعد ذلك و خرجت من البحرين

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٢٢

الي مصر ماشيا ثم الى الرملة ماشيا ثم الى دمشق ثم انطاكية و طرسوس ثم رجعت الى حمص ثم الى الرقة ثم ركبت الى العراق كلّ هذا في سفري الاول و انا ابن عشرين سنة و خرجت من الرى فدخلت الكوفة رمضان سنة ثلث عشرة و جانا نعى المقرى و انا بالكوفة ثم رحلت ثانية سنة اثنين و اربعين ثم رجعت الى الرى سنة خمس و اربعين و حجّت رابع حجّة في سنة خمس و خمسين و حج فيها عبد الرحمن ابنته سمعت أبي يقول كتب عن محمد بن مصفي جزءا انتخبه و كلمي دحيم في حديث اهل طبرية و كانوا يسألونى التحديث فقلت بلدة يكون فيها مثل دحيم القاضى احدث انا بها فكلمتني دحيم فقال ان هذه بلدة نائية عن جادة الطريق فقل من يقدم عليهم فحدثتهم سمعت أبي يقول بقيت في سنة اربع عشرة ثمانية اشهر بالبصرة و كان في نفسي ان اقيم سنة فانقطع نفقتى فجعلت ابيع ثيابي حتى نفذت و بقيت بلا نفقة و مضيت اطوف مع صديق لي الى المشيخة و اسمع الى المساء فانصرف رفيقى و رجعت الى بيتي فجعلت اشرب الماء من الجوع ثم اصبحت فغدا على رفيقى فجعلت اطوف معه على جوع شديد و انصرفت جائعا فلما كان من الغد غدا على فقال سر بنا الى المشيخة قلت انا ضعيف لا يمكنني قال ما ضعفك قلت لا اكتنك مضى يومان ما طعمت فيهما شيئا

فقال قد بقى معى دينار فنصفه لك و نجعل لك النصف الآخر فى الكرا فخرجنا من البصرة و اخذت منه نصف دينار و سمعت أبي يقول خرجنا من المدينة من عند داود الجعفرى و صرنا الى البحار و ركبنا البحر فكانت عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٢٣

الريح في وجوهنا فبقينا في البحر ثلاثة أشهر و ضاقت صدورنا و فنى ما كان معنا و خرجنا إلى البر نمشي أياما حتى فنى ما بقى معنا من الزاد و الماء فشينا يوما لم نأكل و لم نشرب و اليوم الثاني كمثله و اليوم الثالث فلما كان المساء صلينا و كنّا نلقى بأنفسنا فلما أصبحنا في اليوم الثالث جعلنا نمشي على قدر طاقتنا و كنّا ثلاثة نفس شيخ نيسابوري و أبو زهير المروزي فسقط الشيخ مغشيا عليه فجئنا نحركه و هو لا يعقل فتركناه و مشينا قدر فرسخ فضعف و سقطت مغشيا على و مضى صاحبى يمشى ببصر من بعد قوما قربوا سفيتهم من البر و نزلوا على بئر موسى فلما عاينهم لوح ثبوه إليهم فجاءوه و معهم ماء في اداوة فسقوه و اخذوا بيده فقال لهم الحقوا رفيقين لي فما شعرت الا برجل يصب الماء على وجهى ففتحت عيني فقلت اسكنى فصب من الماء مشربة قليلا فشربت و رجعت الى نفسي ثم سقاني قليلا و اخذ بيدي فقلت و رأى شيخ ملقي فذهب جماعة إليه و اخذ بيدي و انا امشي و اجرّ رجل حتى بلغت عند سفيتهم اتوا بالشيخ و احسنا إلينا فبقينا اياما حتى رجعت إلينا انفسنا ثم كتبوا لنا كتابا إلى مدينة يقال لها رانة الى و إليهم و زودونا من الكعك و السويق و الماء فلم نزل نمشي حتى نفذ ما كان معنا من الماء و القوت فجعلنا نمشي جياعا على شط البحر حتى دفعنا إلى سلحافة مثل الترس فعمدنا إلى حجر كبير فضربنا على ظهرها فانفلق فإذا فيها مثل صفرة البيض فحسيناه حتى سكن عنا الجوع ثم وصلنا إلى مدينة رانة و اوصلنا الكتاب إلى عاملها فائزنا في داره فكان يقدم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٢٤

لنا كل يوم القرع و يقول لخادمه هات لهم اليقطين المبارك فيقدمه مع الخبز أياما فقال واحد منا لا تدعوا باللحم المشوى فسمع صاحب الدار فقال انا احسن بالفارسية فانّ جدتي كانت هرويّة و اتنا بعد ذلك باللحم ثم زودنا الى مصره و سمعت أبي يقول كتب الحديث سنة تسع و انا ابن اربع عشرة سنة و كتبت عن عتاب بن زهير الheroi سنة عشر لما قدم علينا حاجا و كنت افيد الناس عن أبي عبد الرحمن المقرى و انا بالرّى فيخرج أناس إليه فيسمعون منه و يرجعون و انا بالرّى و سمعت أبي يقول كتبت عند عارم و هو يقرأ و كتبت عند عمرو بن مرزوق و هو يقرأ و سرت من الكوفة الى بغداد ما لا احصى كم مرة ابن حبان اخبرني محمد بن المنذر ثنا محمد بن ادريس قال كان ابو نعيم يوما جالسا و رجل في ناحية المجلس يقول انا ابو نعيم قال انا ابن جريج قال فنظر إليه ابو نعيم و قال كذب الدّجال ما سمعت من ابن جريج شيئا ابن حبان اخبرني محمد بن المنذر انا محمد بن ادريس ثنا مؤمل بن نهاب عن يزيد بن هارون قال كان بواسطه رجل يروى عن انس بن مالك احرفا ثم قيل انه اخرج كتابا عن انس فاتيناه فقلنا له هل عندك شيء من تلك الاحرف فقال نعم عندى كتاب عن انس فقلنا اخرجه فاخرجه فنظرنا فإذا هي احاديث شريك بن عبد الله فجعل يقول انا انس فقلنا هذه احاديث شريك فقال صدقتم انا انس بن مالك عن شريك قال فاشتذ علينا تلك الاحرف التي سمعناها منه و قمنا عنه قال عبد الرحمن بن أبي حاتم في كتاب الرّد على الجهمية له حدثنا أبي و ابو زرعة قال كان يحكى لنا ان هنا رجلا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٢٥

من قضته هذا فحدّثني ابو زرعة قال كان بالبصرة رجل و انا مقيم سنة ثلثين و مائتين فحدّثني عثمان بن عمرو بن الضحاك عنه انه قال ان لم يكن القرآن مخلوقا فمحى الله ما في صدرى من القرآن و كانقرأ القرآن فensi القرآن حتى كان يقال له قل باسم الله الرحمن الرحيم فيقول معروف معروف ولا - يتكلّم به قال ابو زرعة فجهدوا بي ان اراه فلم اره و قال الحافظ ابو القاسم اللالكائى وجدت في كتاب أبي حاتم محمد بن ادريس الحنظلى مما سمع منه يقول مذهبنا و اختيارنا اتباع رسول الله صلى الله عليه وسلم و اصحابه و التابعين و التمسك بمذاهب اهل الاثر مثل الشافعى و احمد و اسحاق و أبي عبيد و لزوم الكتاب و السنّة و نعتقد ان الله عز و جل على عرشه ليس كمثيله شيء و هو السميع البصير

و ان الايمان يزيد و ينقص و نؤمن بعذاب القبر و بالحوض و بالمسئلة فى القبر و بالشفاعة و نترحم على جميع الصحابة و ذكر اشياء إذا وثق ابو حاتم رجلا فتمسك بقوله فانه لا يوثق الا رجلا صحيحاً الحديث و إذا لين رجلا او قال فيه لا يحتاج به فتوقف حتى ترى ما قال غيره فيه فان وثقه احد فلا بن على تجريح أبي حاتم فانه متعنت في الرجال قد قال في طائفه من رجال الصحاح ليس بحججه ليس بقوى او نحو ذلك و آخر من حدث عنه هو محمد بن اسماعيل بن موسى الرازى عاش الى بعد سنة احدى و خمسين و ثلاثمائة الى ان قال الذهبي مات الحافظ ابو حاتم في شعبان سنة سبع و سبعين و مائتين و قيل عاش ثلثا و ثمانيين سنة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخشن اول، ص: ١٢٦

ولابي محمد الايادى الشاعر مرثية طويلة في أبي حاتم رواها عنه ابن أبي حاتم اولها انفسى مالك لا تجز علينا و عيني مالك لا تدمينا لم تسمى بكسوف العلوم في شهر شعبان محققاً مدينا لم تسمى خبر المرتضى أبي حاتم اعلم العالمين و نيز ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته ابو حاتم الرازى الامام الحافظ الكبير محمد بن ادريس بن المنذر الحنظلى احد الاعلام ولد سنة خمس و تسعين و مائة قال كتب الحديث سنة تسع و مائتين قلت رحل و هو أمرد فسمع عبيد الله بن موسى و محمد بن عبد الله الانصارى و الاصمعى و ابا نعيم و هودة بن خليفة و عفان و ابا مسهر و مما سواهم و بقى في الرحلة زمانا فقال اول ما رحلت اقمت سبع سنين احصيت ما مشيت على قدمى زيادة على الف فرسخ ثم تركت العدد و خرجت من البحرين إلى مصر ماشيا ثم إلى طرسوس ولى عشرون سنة قلت لحق عبيد الله قبل موته بشهرين قال و كتب عن النفيلى نحو اربعة عشر الفا و سمع مني محمد بن مصفى احاديث قلت و حدث عنه يونس بن عبد الاعلى و محمد بن عون الطائى و ابو داود و النساءى و ابو عوانة الاسفرائى و ابو الحسن على بن ابراهيم القطان و ابو عمر و احمد بن حكيم و عبد الرحمن بن حمدان الحلاب و عبد المولى بن خلف النسفى و خلق كثير قال موسى بن اسحاق الانصارى القاضى ما رأيت احفظ من أبي حاتم وقال محمد بن سلمة الحافظ ما رأيت بعد محمد بن يحيى احفظ للحديث ولا اعلم بمعانيه من أبي حاتم وقال النساءى ثقة و قال ابن أبي حاتم سمعت أبي يقول قلت على باب أبي الوليد الطيالسى من اغرب على حديثا صحيحا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخشن اول، ص: ١٢٧

فله درهم و كان ثم خلق ابو زرعة فمن دونه و انما كان مرادي ان يلقى على ما لم اسمع به لا ذهب به الى روایة فاسمعه فلم يتهمها لاحد ان يغرب على الخ و نيز ذهبي در عرب في خبر من غير در سنة ٢٧٧ سبع و سبعين و مائتين گفته فيها توفى حافظ المشرق ابو حاتم محمد بن ادريس الحنظلى الرازى في شعبان و هو في عشر التسعين و كان بارع الحفظ واسع الرحالة من اوعية العلم سمع محمد بن عبد الله الانصارى و ابا مسهر و خلقا لا يحصون و كان جاريما في مضمار البخارى و أبي زرعة الرازى و نيز ذهبي در دول الاسلام گفته وفي سنة سبع اي سبع و سبعين و مائتين مات حافظ زمانه ابو حاتم محمد بن ادريس الحنظلى الرازى في شعبان و هو في عشر التسعين و كان جاريما في مضمار أبي زرعة و البخارى و نيز ذهبي در كاشف گفته محمد بن ادريس بن المنذر أبي حاتم الرازى الحافظ عن عبد الله بن موسى الانصارى و خلائق و عنه دس و ولده و المحاملى و خلق قال موسى بن اسحاق الانصارى ما رأيت احفظ منه و قال احمد بن سلمة ما رأيت بعد ابن راهويه و الذهلى احفظ للحديث ولا اعلم بمعانيه من أبي حاتم مات في شعبان سنة ٢٧٧ و عبد الوهاب بن على السبكى در طبقات شافعى گفته محمد بن ادريس بن المنذر بن داود بن مهران الغطفانى الحنظلى ابو حاتم الرازى احد الائمه الاعلام ولد سنة خمس و تسعين و مائة سمع عبيد الله بن موسى و ابا نعيم و طبقتهما بالковفة و محمد بن عبد الله الانصارى و الاصمعى و طبقتهما بالبصرة و عفان و هودة بن خليفة و طبقتهما ببغداد و ابا مسهر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخشن اول، ص: ١٢٨

وابا الجماهر محمد بن عثمان و طبقتهما بدمشق و ابا اليمان و يحيى الوحاظى و طبقتهما بحمص و سعيد بن أبي مريم و طبقته بمصر و خلقا بالنواحي و الثغور و تردد في الرحلة زمانا قال ابنه سمعت أبي يقول اول سنة خرجت في طلب الحديث اقمت سبع سنين

احصيت ما مشيت على قدمى زيادة على الف فرسخ ثم تركت العدد بعد ذلك و خرجت من البحرين الى مصر ماشيا ثم الى الرملة ثم الى دمشق ثم الى اسطاكية ثم الى طرسوس ثم رجعت الى حمص ثم منها الى الرقة ثم ركبت الى العراق كل هذا وانا ابن عشرين سنة حدث عنه من شيخوخة الصفار و يونس بن عبد الاعلى و عبدة بن سليمان المروزى و الربيع بن سليمان المرادى و من اقرانه ابو زرعة الرازى و الدمشقى و من اصحاب السنن ابو داود و التسائى و قيل ان البخارى و ابن ماجة رويا عنه و لم يثبت ذلك و روى عنه ايضا ابو بكر بن أبي الدنيا و ابن صاعد و ابو عوانة و القاضى المحاملى و ابو الحسن على بن ابراهيمقطان صاحب ابن ماجة و خلق كثير قال عبد الرحمن بن أبي حاتم قال موسى بن اسحاق القاضى ما رأيت احفظ من ذلك و قال احمد بن سلمة الحافظ ما رأيت بعد اسحاق بن راهويه و محمد بن يحيى احفظ للحديث من أبي حاتم و لا اعلم بمعانيه و قال ابن أبي حاتم سمعت يونس بن عبد الاعلى يقول ابو زرعة و ابو حاتم اماما خراسان بقاوهما صلاح للمسلمين و قال ابن أبي حاتم سمعت أبي يقول قلت على باب أبي الوليد الطيالسى من اغرب على حديثا صحيحا فله درهم و كان ثم خلق ابو زرعة فمن دونه و انما كان مرادى ان يلقى على ما لم اسمع به فيقولون هو عند فلان فاذهب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٢٩

واسمعه فلم يتھي لاحد ان يغرب على حديثا و سمعت أبي يقول كان محمد بن يزيد الاسفاطى قد ولع بالتفسيير و بحفظه فقال يوما ما تحفظون في قوله تعالى **فَنَبَّئُوا فِي الْبِلَادِ**

فسكتوا فقلت ثنا ابو صالح عن معاوية بن صالح عن على بن أبي طلحه عن ابن عباس قال ضربوا في البلاد و سمعت أبي يقول قدم محمد بن يحيى النيسابوري الري فالقيت عليه ثلاثة عشر حديثا من حديث الزهرى فلم يعرف منها الا ثلاثة احاديث قالشيخنا الذهبي انما القى عليه من حديث الزهرى لان محمددا كان إليه المنتهى فى معرفة حديث الزهرى قد جمعه و صنفه و تبعه حتى كان يقال له الزهرى الى ان قال السبكى وقال ابو محمد الایادى يرثى ابا حاتم من قصيدة انسى مالك لا تجز علينا و عيني مالك لا تدمينا الم تسمعى بأسوق العلوم فى شهر شعبان محقا مدينا الم تسمعى خبر المرتضى أبي حاتم اعلم العالمينا توفى ابو حاتم الرازى فى شعبان سنة سبع و سبعين و مائتين و له اثنتان و ثمانون سنة ابو محمد عبد الله بن اسعد يمنى يافعى در مرآء الجنان گفته سنة سبع و سبعين و مائتين فيها توفى حافظ المشرق ابو حاتم محمد بن ادريس الحنظلى الرازى فى شعبان و كان بارع الحفظ واسع الرحمة من اوعية العلم جاريا فى مضمار البخارى و أبي زرعة الرازى و ابن حجر عسقلانى در تقريب التهذيب گفته محمد بن ادريس بن المنذر الحنظلى ابو حاتم الرازى احد الحفاظ من الحاديه عشر مات سنة سبع و سبعين و جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي در طبقات الحفاظ گفته ابو حاتم محمد بن ادريس بن المنذر

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٣٠

بن داود الحنظلى الرازى احد الائمه الحفاظ روى عن احمد و آدم بن أبي اياس و أبي خيثمة و قتيبة و خلق و عنه ابو داود و التسائى و ابن ماجة و آخرون قال الخطيب كان احد الائمه الحفاظ الايثبات مشهورا بالعلم مذكورا بالفضل و تقه النساء و غيره وقال ابن يونس قدم مصر قديما و كتب بها و كتب عنه مات بالرى سنة خمس و قيل سنة سبع و سبعين و مائتين

٤- ابن شاهين

وجه چهارم از وجوده ابطال نفى و انکار حديث تشییه آنست که ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان الشاهینی المعروف بابن شاهین آن را روایت کرده چنانچه در کتاب السنة که از جمله تصانیف ممدوحه مفیده اوست و تصنیف ان مثل تصنیف سائر تصانیف او حسب افاده علامه سیوطی بکراحت موروثه از معجزه لیله الاسراء و کرامت لیله القدر واقع شده کما سیظهر عن قریب گفته

ثنا محمّد بن الحسين بن حميد بن الرّبّيع ثنا محمد بن عمران بن حاجج ثنا عبيد الله بن موسى عن أبي راشد يعني الحبراني عن أبي هارون العبدى عن أبي سعيد الخدرى قال كذا حول النبي صلّى الله عليه و سلم فاقبل على بن أبي طالب فأدام رسول الله صلّى الله عليه و سلم النظر إليه ثم قال من أراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في حكمه والى ابراهيم في حلمه فلينظر الى هذا انتهى فالحمد لله رب العالمين حيث شاهت برواية ابن شاهين وجوه المنكرين و همدت زعزع المكابرین و سكتت قاعع المثابرین على التوهين والتهجين و ظهر الحق الابلج المبين ولم يبق مجال لنفاق جحود المخاطب الفطين ولا مساغ لرواج تسوييل هذا الفاضل الرّزین و ابن شاهین از اجله اساطین و اکابر ثقات محدثین معتبرین و اعاظم مفسرین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٣١

معتمدين و افخم حذاق مكثرين و امثال حفاظ معروفين و نبلای کمالی مشهورینست و مدائح غزیره و محامد وفیره او از انساب عبد الكريیم بن محمد السمعانی و تاريخ كامل على بن محمد المعروف باین الاثير و اسماء رجال مسنّد أبي حنيفة از محمد بن محمود الخوارزمی و طبقات القراء شمس الدين محمد بن محمد الجزری و عبر في خبر من غير محمد بن احمد الذہبی و مرآة الجنان ابو محمد عبد الله بن اسعد اليافعی و طبقات الحفاظ و منتهی العقول جلال الدين السیوطی و طبقات المفسرین شمس الدين محمد بن على الداودی المالکی و تاريخ خمیس حسین بن محمد الدياربکری و شرح موهاب لدینه محمد بن عبد الباقی الزرقانی و رساله اسانید محمد بن محمد الامیر و جنه في الاسوة الحسنة بالسنّه مولوی صدیق حسن خان معاصر ظاهر و باهرست و در باب کثرت تصانیف و تعدد تواليف بر جمیع ائمه و جهابذه سنته متقدّمین و متاخرین سابق و در حیاّت خصل سبق درین فضیلت جمیله و مکرمت جلیله بر کل ماهرین و بارعين این حضرات فائقست تا آنکه ائمه قوم این کثرت تصانیف او را که بوصف افاده آن را موصوف می سازند از قبیل کرامت طی زمان مثل کرامت و معجزه طی مکان می دانند و گمان می برند که این کرامت او را بوراثت از لیله الاسراء و لیله القدر بهم رسیده و وزن بدادی که باو این بزرگ تصانیف مفیده در اشاعت سنت نوشته بهزار و هفت و بست قنطرار رسیده و بهمین سبب منتهای کثرت در تصانیف برای ابن شاهین بالخصوص ثابت می سازند و دیگری را از اساطین و ائمه خود باین شرف عظیم و مجد فخیم نمی نوازنند ابو الحسن علی بن محمد المعروف باین الاثير در تاريخ کامل در وقایع سنّه ٣٨٥ خمس و ثمانین و ثلاثمائة گفته في هذه السنّه في ذی الحجّة

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٣٢

توفی ابو حفص عمر بن احمد بن محمّد بن ایوب المعروف بابن شاهین الوعاظ مولده في صفر سنّه سبع و تسعین و مائین و كان مكثرا من الحديث ثقة و ابو محمد عبد الله بن اسعد اليافعی اليمنی در مرآة الجنان در سنّه مذکوره گفته في السنّه المذکورة الحافظ المسیّر الوعاظ صاحب التصانیف ابو حفص بن شاهین عمر بن احمد البغدادی قال الحسین بن المهدی بالله قال ابن شاهین صنّفت ثلاثمائة و ثلاثین مصنّفا منها التفسیر الكبير الف جزء و المسند الف و ثلاثمائة جزء و التاريخ مائة و خمسون جزء و قال ابن أبي الفوارس ابن شاهین ثقة مامون جمع و صنّف ما لم يصنّفه احد و شمس الدين محمد بن محمد الجزری الشافعی در طبقات القراء گفته عمر بن احمد بن عثمان بن شاهین ابو حفص البغدادی الوعاظ المفسّر ولد سنّه سبع و سبعین و مائین روی الحروف عن أبي بكر بن أبي داود و أبي بكر بن مجاهد و أبي بكر النقاش و احمد بن مسعود الرّهبری بمصر روی القراءة عنه الحسین بن على الطناجیری كان ااماًماً كثیراً ثقة مشهورا له تواليف في السنّه و غيرها مفيدة و توفي في اليوم الثاني من يوم النّحر سنّه خمس و ثمانین و ثلاثمائة و ابو المؤید محمد بن محمود الخوارزمی در رجال مسنّد أبي حنيفة گفته عمر بن احمد بن عثمان بن احمد بن احمد بن محمّد بن ایوب ابو حفص الوعاظ المعروف بابن شاهین قال الخطیب في تاريخه سمع شعیب بن محمد الزّراع و ابا جندب البرلی و محمد بن محمد بن المفلس روی عنه العتیقی و الشیعی و الجوہری و خلق کثیر قال ابن شاهین ولدت سنّه سبع و تسعین و مائین و اول ما کنیت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٣٣

سنة ثمان و ثلاثة و ثلثمائة و صنف ثلين مصنفًا احدها التفسير الف جزء و المسند الف و خمسماهه جزء و قال سمعت ابن الساجى القاضى يقول سمعت من ابن شاهين شيئاً كثيراً و كان يقول يوماً حسبت ما اشتريت به الحبر الى هذا الوقت فكان سبعماهه درهم قال الدراوردى كنت اشتري الحبر اربعه ارطال بدرهم قال و مكث ابن شاهين بعد ذلك يكتب زماناً ما حدثنا بشيء توفى سنة خمس و ثمانين و ثلاثة و ثلثمائة و علامه نحرير صاحب فضائل بارعه مجدد دين سنیه در مائة تاسعه جلال الدين سیوطی در رساله متنه العقول که در کتب و قفيه جناب والد ماجد علامه احله الله دار الكرامه موجودست گفته متنه الامم هذه الامم المحمدية علماءها کانياء بنی اسرائیل و کفى منهم الخلفاء الاربعه و هم ابو بکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبد العزیز رضی الله عنهم و الائمه الاربعه الذين اخترعوا العلوم کاختراع على علم النحو و الخليل العروض و الشافعی اصول الفقه و الجرجانی المعانی و البيان متنه الحفظ لابن جریر الطبری في روایته في علم التفسیر كان يحفظ كتاباً حمل ثمانين بعيراً و حفظ ابن الانباری في كل جماعة الف کراس و حفظ ثلاثة الف بيت من الشعر استشهاداً للنحو و كان الشافعی يحفظ من مرة او نظره و ابن سینا الحکیم حفظ القرآن في لیله واحدة و أبو زرعه کان يحفظ الف الف حديث و الكل من بعض محفوظ احمد بن حنبل و البخاری حفظ عشره أى مائة الف حديث متنه و حسین بن محمد الدياربکری در سنه ٣٨٥ خمس و ثمانين و ثلاثة در تاریخ خمیس گفته الحافظ ابو حفص عمر بن احمد بن شاهین البغدادی الحافظ المفسّر صاحب التالیف و من کتبه التفسیر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٣٤

الف جزء و المسند الف و ثلاثة و ثلثمائة جزء و قسطلانی در موهاب لدنیه گفته و
قد روی ان آمنه آمنت به صلی الله عليه وسلم بعد موتها

فروی الطبری بسنده عن عائشہ ان النبی صلی الله علیه وسلم نزل الحججون کیبا حزیناً فاقام به ما شاء الله عز و جل ثم رجع مسروراً و
قال سالت ربی فاحی لی امی فآمنت بی ثم ردّها و رواه ابو حفص بن شاهین فی کتاب الناسخ و المنسوخ له
و محمد بن عبد الباقی الزرقانی المالکی در شرح موهاب لدنیه گفته و رواه أى حديث عائشہ هذا بنحوه ابو حفص بن شاهین الحافظ
الکبیر الامام المفید عمر بن احمد بن عثمان البغدادی الثقة المامون سنة ثلاثة و ثلثین مصنفًا منها التفسیر الكبير الف جزء و المسند
الف جزء و ثلاثة و ثلثمائة جزء مات فی ذی الحجّة سنة خمس و ثمانين و ثلاثة و ثلثمائة فی کتاب الناسخ و المنسوخ له بعد أن اورد قبله حديث
الزيادة و النھی عن الاستغفار و جعله منسوباً و روی بعده هذا الحديث

فقال حدثنا محمد بن الحسين بن زياد مولی الانصار حدثنا احمد بن يحيى الحضرمي بمكة حدثنا ابو غریبہ محمد بن يحيى الزھری
حدثنا عبد الوهاب بن موسی الزھری عن عبد الرحمن بن أبي الزناد عن هشام بن عروة عن ایه عن عائشہ ان النبی صلی الله علیه و
سلم نزل الى الحججون کیبا حزیناً فاقام به ما شاء الله عز و جل ثم رجع مسروراً فقلت يا رسول الله نزلت الى الحججون کیبا حزیناً
فاقمت به ما شاء الله ثم رجعت مسروراً قال سالت الله ربی فاحی امی فآمنت بی ثم ردّها
هذا لفظ ابن شاهین كما فی کتب السیوطی و غيرها و محمد بن محمد الامیر در رساله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٣٥

اسانید خود گفته اما تأليف ابن شاهين فمن طريق ابن حجر عن أبي محمد عبد الله بن محمود البعلی عن أبي عبد الله
محمد بن ابراهيم بن المظفر الحسيني عن شمس الدين أبي الفرج بن أبي عمر عن أبي اليمان الكندي عن أبي محمد عبد الله بن عمر
بن احمد بن شاهين عن ایه أبي حفص عمر بن شاهين البغدادی المتوفی سنة (٣٨٥) قال السیوطی فی متنه العقول ما نصّه متنه
التصانیف فی الكثرة لابن شاهین صنف ثلاثة و ثلثین مصنفًا منها التفسیر الف جزء و المسند خمسة عشر مائة و التاریخ خمس
مجلدات و مداد التصانیف الف قنطرار و ثمانمائة قنطرار و سبعة و سبعون قنطرار قال السیوطی هذا من کرامات طی الرّمان کالمکان من

وراثة الاسراء و ليلة القدر و مولوى صديق حسن خان در كتاب الجنۃ في الاسوة الحسنة بالسنة گفته فصل لم يختم الاجتهد المطلق على الائمه الاربعة رح بل وجد بعدهم ايضا من بلغ رتبة الاجتهد بالاطلاق عند السيوطى و الزرازى و اليافعى و الذهبي و التسائى و ابن حبان و أبي مصعب و قتيبة بن سعيد و قتادة و ابن خلکان و ابن طرازى و الخطيب و أبي زرعة و العراقي و السبکى و الطبرى و داود الظاهري و أبي ثور و اللقانى المالکي و الشعراںى و على الخواص و الشیخ الجیلانی و ابن العربی و الفقیہ ابن زید الشافعی و الامام محمد بن علی الشوکانی رح و غيرهم من العلماء كما تدلّ عليه کتبهم و انك لو جھرت بما في قلبك ولم تخف في الله لومة لائم لقلت ان هؤلاء العلماء من اتباع الائمه الذين يثبتون مذاهبهم بانواع

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٣٦

من الاقیسه و الاجتھادات کلّهم مجتھدون کالائمه الاربعة و امثالهم و يؤید ذلك ما قال محمد بن مالک فيما نقل عنه الشعراںى انه إذا كانت العلوم منحا الهیئه و اختصاصات لدینیه فلا بد من يدّخر الله بعض المتأخرین ما لم يطلع عليه احد من المتقدمین انتهى و لا شك ان العلوم و الفنون المتداوله كانت ناقصة في ذلك الزمان بالنسبة الى کمالها اليوم لاجتماع هذه التالیفات الغیر المحصوره و التحقیقات الغیر المعدوده التي لم تكن في عهدهم فلا بد ان يكون علم المتأخر اوسع من علم المتقدم و يكون الاجتھاد في هذا الزمان ايسرا منه في ذلك الزمان كما صرّح به جماعة من اهل العلم حتى ادعى بعض الاکابر من الحنفیه ان ثلث علمه جميع علم الشافعی قال ابن الامیر رح و انما لم يدعوا ذلك لأن المطلوب هو الاجتھاد وقد فعلوه لا دعوه بلسانه فلا حاجة إليه مع ان في ادعائه اليوم فسادا عظیما من حيث ان المتعصبين لا يذروننه ولو كان ملأ قوته فلذلك تركه كثير من بلغ رتبة الاجتھاد ولم يدعوا انفسهم من المجتھدين بل انتسبوا الى الائمه و تزیوا بزی المقلدین ولكن من لم يرهب من ان يلقی عليه الدهر دوائره او يجر عليه شراشه جھر به و ادعاه فمنهم ابو ثور كان ااما مجتھدا مستقلا قال النووی في تهذیب الاسماء هو صاحب مذهب مستقل وقال اليافعی في مرآء الجنان انه احد الاعلام برع في العلم ولم يقلد احدا و قال الذهبي هو الاما مجتھد المستقل و في اسماء الفقهاء كان اولا على مذهب أبي حنيفة ثم انتقل الى مذهب الشافعی ثم بلغ درجة الاجتھاد المستقل و شاع مذهب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٣٧

و كثرا تبعه و كان جنيد البغدادی اولا على مذهبہ و كان اتبعه الى القرن الخامس و منهم محمد بن اسماعیل البخاری عده الرملی و غيره مجتھدا مستقلا و ما ذکروه في اوصافه يدل على استقلاله و منهم داود الظاهري ذکرہ اللقانی في شرح الجوهرة من المجتھدين المستقلین و عده العینی في شرح البخاری من اصحاب المذاہب المتبوعة قال القاضی ابن خلکان انه كان صاحب مذهب مستقل و تبعه جمع كثیر يعرفون بالظاهریه و نحوه في تاريخ اليافعی و ذکرہ ابو اسحاق الشیرازی في طبقاته من الائمه المتبوعین في الفروع و منهم ابن المنذر الحافظ النیسابوری کان علامہ مجتھدا لا يقلد احدا و كان غایته في معرفة الاختلاف والدليل و احتاج الى کتبه المواقف و المخالف و منهم الحسن بن سعد الحافظ الكبير کان علامہ مجتھدا لا يقلد احدا و يميل الى اقوال الشافعی و منهم عبد الله بن وهب الفھری کان ثقة حجۃ حافظا مجتھدا لا يقلد احدا و منهم بقی بن مخلد القرطی صاحب التفسیر کان ااما علما قدوة مجتھدا لا يقلد احدا تعصبا عليه لاظهاره مذهب اهل الاثر فدفعهم عنه امير الاندلس محمد بن عبد الرحمن المروانی و استنسخ کتبه و قال بقی انشر علمک قال بقی لقد غرس للمسلمین غرسا بالاندلس لا يقلع الا بخروج الدجال و منهم قاسم بن محمد بن سیار مصنف كتاب الایضاح في الرد على المقلدین کان بارعا في الفقه ااما مجتھدا لا يقلد احدا و كان مذهبہ الحجۃ و النظر و يميل الى مذهب الشافعی و لم يكن بالاندلس مثله في حسن النظر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٣٨

والبصر کذا في تذكرة الحفاظ و منهم الاما المفید الكبير محدث العراق ابو حفص عمر بن احمد البغدادی الواقع المعروف بابن شاهین قال ابن ماکولا و غيره ثقة مامون صنف ثلاثة مصنف کان لا يعرف الفقه و كان إذا ذكر له مذهب يقول انا محمیدی

المذهب مات سنة خمس و ثمانين و ثلاثة و منهن ابو جعفر محمد بن جریر الطبری قال ابن خلکان كان من الائمه المجتهدین ولم يقل احدا و كان ابن طرازی على مذهبہ و قال الیافعی کان مجتھدا لا يقلد احدا قال السیوطی بلغ رتبة الاجتھاد و دون لنفسه مذهبہ مستقلا و له اتباع قلیدوه و افتوا بمذهبہ یسمون الجریریة از ملاحظه این عبارت ظاهرست که ابن شاهین صاحب اجتھاد مطلقت و مثل دیگر اکابر اساطین و اجله ائمه دین یعنی ابو ثور و بخاری و داود ظاهري و ابن المنذر و حسن بن سعید و عبد الله بن وهب فھری و بقی بن مخلد و قاسم بن محمد بن سیار و محمد بن جریر طبری بوده و در اظهار حیاتز این فضیلت جمیله و مرتبت جلیله از لوم لائین و عذل عاذلین خوفی در دل جسارت متزل نیاورده او امام مفید کبیر و محدث عراق و ثقة و مامونست و اجتھاد او از ارشاد او که می فرمود که من محمدی المذهب ام ثابتست یعنی تابع احادیث و آثار مرویه از سرور مختار صلی الله علیه و آله الاطهار و معرض از اختیار عار تقليد و اتباع

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٣٩

فقهاء سنتیه عالی فخار بوده و عبد الكیریم بن محمد السمعانی در انساب گفته ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان بن احمد بن محمد بن ایوب بن ازداد بن سراح بن عبد الرحمن الواعظ الشاهینی المعروف بابن شاهین و کان اصله من مروالرود و نسب الى جدّه لامه احمد بن محمد بن یوسف بن شاهین الشیبانی من اهل بغداد کان ثقة صدوقاً مكثراً من الحديث له رحلة الى العراقيين و الحجاز سمع ابا القاسم البغوي و ابا حبيب البرنی و ابا بکر بن الباغنی و ابا بکر بن ابی داود و ابا عبد الله بن عقر و طبقتهم روی عنه ابنه عبید الله و هلال بن محمد الحفاد و ابو بکر البرقانی و ابو القاسم الاذهري و ابو محمد الخلال و عبد العزیز الازجی و ابو القاسم التنوخي و ابو محمد الجوھری و آخر من حدث عنه القاضی ابو الحسین بن المھتدی بالله الهاشمی قال كتب الحديث و انا ابن احد عشر سنة و كانت ولادته في صفر سنة سبع و تسعين و مائتين قال و اول سماعی في سنة ثمان و ثلاثة و صیف ثلاثة و ثلثین مصنف و ثلثین مصنف احدها التفسیر الكبير الف جزء و المسند الف و خمسماهه جزء و التاريخ مائة و خمسون جزء او الزهد مائة جزء و اول ما حدث بالبصرة سنة اثنین و ثلاثة و ثلثین و ثلاثة و قال كتبت باربعماهه رطل حبر و قال حسبت ما اشتريت به الحبر الى هذا الوقت فكان سبعماهه درهم قال الروای و هو ابو بکر محمد بن بن عمر الدراوردی کننا نشتري الحبر اربعه ارطال بدرهم قال وقد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٤٠

مکث ابن شاهین بعد ذلک یکتب زمانا و کان لحانًا لا یعرف من الفقه قليلا و لا کثیرا و مات في ذی الحجۃ سنة خمس و ثمانين و ثلاثة و انتهی ما في الانساب و لا يخفى ما في هذه العبارة و غيرها مما سیاتی من عدم معرفه ابن شاهین للفقه انما المراد به عدم معرفه فقه أبي حنیفة و الشافعی و امثالهما لا عدم معرفه فقه الحديث فلا عائبہ فيه و کیف یظن عدم معرفه فقه الحديث بمثل هذا المحدث الجليل و یدل على ما قلنا قوله انا محمدی المذهب كما سبق نقله بل هو صاحب الاجتھاد المطلق كما صرح به الفاضل المعاصر في الاسوة الحسنة و امیا کونه لحانًا فليس ذلک طعنا في وثوقه و اعتماده و عظمة شأنه فان اللحن في المحاورات کثیرا ما یتعمده العلماء بل ربما استنکروا التکلم على طریقہ النحو إذا کان مخالفًا للشائع المتداول على لسان العامة قال الیافعی في مرآة الجنان بترجمة الفراء قال قطرب دخل الفراء على الرشید فتكلّم بكلام لحن فيه مرات فقال عجفر بن یحيی البرمکی انه قد لحن يا امير المؤمنین فقال الرشید أتلحن فقال الفراء يا امير المؤمنین ان طباع اهل البدو الاعراب و طباع اهل الحضر اللحن فإذا تحفظت لم الحن و إذا رجعت إلى الطبع لحنت فاستحسن الرشید قوله قلت و ايضا فان عادة المنتهین في النحو لا يتشدّدون بالمحافظة على اعراب كل كلمة عند كل أحد بل قد یتكلّمون بالكلام الملحون عمدا على جاري عادة الناس و انما یبالغ في التحرز و التحفظ عن اللحن فيسائر الاحوال المبتدون اظهارا لمعرفتهم بالنحو و كذلك یکثرون

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٤١

البحث و التکلم بما هم مترسمون به من بعض فنون العلم و یضرب لهم في ذلك مثل فيقال الاناء إذا كان ملآن كان عند حمله ساکنا

وإذا كان ناقصاً اضطراب و تخصيصن بما فيه و شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي در عبر في خبر من غير در سنه
خمس و ثمانين و ثلاثة و ثلائة كفته ابو حفص بن شاهين عمر بن عثمان البغدادي الواقع المفسر الحافظ صاحب التصانيف
واحداً و عيّة العلم توفى بعد الدارقطنى بشهر و كان اكبر من الدارقطنى بتسع سنين فسمع من البغدادي و محمد بن محدرو الكبار و
رحل الى الشام و البصرة و فارس قال ابو الحسين بن المهتم بالله قال لنا ابن شاهين صنفت ثلاثة و ثلثين تصنيفاً منها التفسير
الكبير الف جزء و المسند الف و ثلاثة و ثلائة جزء و التاريخمائة و خمسون جزءاً قال ابن أبي الفوارس ابن شاهين ثقة مامون جمع و
صنف ما لم يصنفه احد و قال محمد بن عمر الداودي كان ثقة لحانا و كان لا يعرف الفقه و يقول انا محمدي المذهب و جلال الدين
عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي در طبقات الحفاظ كفته ابن شاهين الحافظ الامام المفید الكبير محدث العراق ابو حفص عمر بن
احمد بن عثمان البغدادي صاحب الترغيب و التفسير الكبير الف جزء و المسند الف و ثلاثة و ثلائة جزء و التاريخ و الزهد و غير ذلك
سمع البغوي و البغوي و منه المالياني و البرقاني و جمع الابواب و الشیوخ و صنف ثلاثة و ثلثين مصنفاً قال ابن ماكولا و غيره ثقة
مامون صنف ما لم يصنفه احد الا انه كان لحانا و لا يعرف الفقه مات

^{١٤٢} عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص:

فی ذی الحجّة سنّة ٣٨٥ و شمس الدّین محمد بن علی الداؤدی المالکی تلمیذ سیوطی در طبقات المفسرین گفته عمر بن احمد بن عثمان بن شاهین الامام الحافظ المفید الواعظ محدث العراق ابو حفص البغدادی صاحب الترغیب و التفسیر الكبير الف جزء و المسند الف و ثلاثمائة جزء و التاریخ و الزّهد مائة جزء و غير ذلك ولد سنّة سبع و سبعین و مائین و روی العروف عن أبي بکر بن أبي داود و أبي بکر بن مجاهد و أبي بکر النقاش و احمد بن مسعود الزّهراً بمصر سمع الباغندي و البغوي و منه المالياني و البرقانی و جمع الابواب و الشیوخ و صنف ثلاثمائة و ثلاثین مصنفًا قال ابن ماکولا و غيره ثقة مامون صنف ما لم یصنفه احد الا انه لحان و لا یعرف الفقه روی القراءات عنه الحسین بن علی الطناجیری مات فی ذی الحجّة سنّة خمس و سبعین و ثلاثمائة ذکره شیخنا فی طبقات الحفاظ نهایت متحیرم که ایا اولیای مخاطب وحید بعد سماع روایت ابن شاهین و ادراک فضائل محیره و مناقب مبهره آن شیخ الاساطین چار و ناچار اعتراف بمزید صدق و دیانت و ورع و امانت و نهایت راست بازی و مجانب از سقیفه سازی و آتش اندازی و حیله بازی مخاطب بازی می نمایند یا آنکه دست از تسنن برداشته بغرض سراسر عزل و مضض تصدیق و تایید و تصویب و تسدید آن نحریر مهیمن خرق عادت و کرامت ابن شاهین با جلالت را مبدل بخرق و نزرق و ملامت می سازند و حضرت او را از اوج منتهای کثرت تصنیف بمنتهای غفلت و ذهول سخیف می اندازند فتعوذ بالله من الحور بعد الكور و من الانهماک فی الحیف و الجور و الایغال فی مهامه العسف العبد الغور

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٤٣
و الانضاع في ساس التعمّه و التعنت الذي طوره وراء كا، طور

۵- ابن بطہ عکبری

وجه پنجم از وجوه رد و ابطال و توهین زعوم مهین مخاطب فطین آنکه ابو عبد الله عیید الله بن محمد بن حمدان بن بطّة العکبری البطّی حدیث تشییه را روایت نموده چنانچه محمد بن یوسف الکنجی الشافعی در کفایه الطالب فی مناقب علی ابن ابی طالب که بعنایت منعم خلاق نسخه آن در سفر عراق بدست عبد مفتاق افتاد و از ان بسیاری از احادیث انتخاب کردم و درین زمان میمنت اقتران نسخه آن از سرّ من رای بعض اجله مروّجین آثار اهل بیت اصطفا علیهم آلاف التحیه و الشنا نویسانیده فرستادند و منت عظیم برین حقیر نهادند گفته الباب الثالث و العشرون فی تشییه الیبی صلی الله علیه و سلم علی بن ابی طالب با آدم علیه السیلام فی

علمه و انه مثله بنوح في حكمته و مثله بابراهيم خليل الرحمن في حلمه اخبرنا ابو الحسن بن المقير البغدادي بدمشق سنة اربع و ثلاثين و سنتماهه

عن المبارك بن الحسن الشهزوري اخبرنا ابو القاسم بن البسرى اخبرنا ابو عبد الله العكبرى اخبرنا أبو ذر احمد بن محمد الباغندي حدثنا أبي عن مسعود بن يحيى التهوي حدثنا شريك عن ابن اسحاق عن ابيه عن عباس قال بينما رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من أراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في حكمته والى ابراهيم في حلمه فلينظر الى على بن أبي طالب انتهى فثبت برواية ابن بطئه بتة ان الانكار والجحود ناش من قلة الحياة وعدم الخفر محمود وان هذا الصنيع الفظيع من غرائب الدهور و عجائب الشهور معدود وان نفي كون هذا الحديث من روایات السنیة کذب ليس لشناعته حد محدود فلا يجترع

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٤٤

عليه الـ المـ المتـواـقـحـ الجـلـعـ الـحـقـوـدـ وـ الـمـتـعـضـ الـمـتـحـاـمـلـ الشـاحـنـ الـعـنـودـ وـ الـمـكـاـبـرـ الـمـجاـدـلـ الـضـاغـنـ الـكـنـوـدـ وـ الـمـخـفـىـ نـمـانـدـ کـهـ اـبـنـ بـطـهـ اـزـ اـکـاـبـرـ مـحـدـثـيـنـ مـشـهـوـرـيـنـ وـ اـجـلـهـ فـقـهـاـيـ مـحـقـقـيـنـ وـ مـهـرـهـ حـذاـقـ سـابـقـيـنـ وـ اـفـاخـمـ زـهـادـ وـ اـعـاظـمـ عـبـادـ بـارـعـيـنـسـتـ وـ تـصـانـيـفـ اوـ رـاـئـمـهـ قـوـمـ بـحـسـنـ وـ اـفـادـهـ مـوـصـوـفـ مـیـ سـازـنـدـ وـ کـرـامـتـ اـسـتـجـاـبـ دـعـوـتـ بـرـايـ اوـ ثـابـتـ مـیـ سـازـنـدـ اـبـوـ سـعـدـ عـبـدـ الـکـرـیـمـ بـنـ مـحـمـدـ الـمـرـوـزـ الـشـافـعـیـ درـ کـتـابـ الـاـنـسـابـ بـنـسـبـتـ بـطـیـ گـفـتـهـ اـبـوـ عـبـدـ الـلـهـ عـبـیدـ الـلـهـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ حـمـدـانـ بـنـ بـطـءـ الـعـكـرـیـ الـبـطـیـ کـانـ اـمـامـاـ فـاضـلـاـ عـالـمـاـ بـالـحـدـیـثـ وـ فـقـهـ اـکـثـرـ مـنـ الـحـدـیـثـ وـ سـمـعـ جـمـاعـةـ مـنـ اـهـلـ الـعـرـاقـ وـ کـانـ مـنـ فـقـهـاءـ الـحـنـابـلـةـ صـنـفـ التـصـانـيـفـ الـحـسـنـةـ المـفـیدـهـ حـدـثـ عنـ اـبـیـ الـقـسـمـ الـبـغـوـیـ وـ اـبـیـ مـحـمـدـ بـنـ صـاعـدـ وـ اـبـیـ بـکـرـ عـبـدـ الـلـهـ بـنـ زـیـادـ الـنـیـسـابـورـیـ وـ اـبـیـ طـالـبـ اـحـمـدـ بـنـ نـصـرـ الـحـاـفـظـ وـ اـبـیـ ذـرـ بـنـ الـبـاغـنـدـیـ وـ جـمـاعـةـ کـثـیرـةـ مـنـ الـعـرـاقـیـنـ وـ الـغـرـبـاءـ وـ سـافـرـ الـکـثـیرـ الـىـ الشـامـ وـ الـبـصـرـةـ وـ غـیرـهـماـ مـنـ الـبـلـادـ روـیـ عـنـهـ اـبـوـ الـبـرـمـکـیـ وـ فـتـحـ مـحـمـدـ بـنـ أـبـیـ الـفـوـارـسـ الـحـاـفـظـ وـ اـبـوـ عـلـیـ الـحـسـنـ بـنـ شـہـابـ الـعـكـرـیـ وـ عـبـدـ الـعـزـیـزـ بـنـ عـلـیـ الـازـجـیـ وـ اـبـراـہـیـمـ بـنـ عـمـرـ الـبـرـمـکـیـ وـ جـمـاعـةـ سـوـاـهـمـ مـنـ اـهـلـ بـلـدـهـ وـ الـغـرـبـاءـ وـ حـکـیـ اـنـهـ لـمـ رـاجـعـ مـنـ الرـحـلـةـ لـزـمـ بـیـتـهـ اـرـبـعـینـ سـنـةـ فـلـمـ یـرـیـوـمـاـ فـیـ سـوقـ وـ لـاـ رـئـیـ مـفـطـرـاـ الـاـ فـیـ يـوـمـ الـاضـحـیـ وـ الـفـطـرـ وـ کـانـ أـمـارـاـ بـالـمـعـرـوـفـ وـ لـمـ یـلـغـهـ خـبـرـ مـنـکـرـ الـاـ غـیـرـهـ وـ تـکـلـمـ اـبـوـ الـحـسـنـ الدـارـ قـطـنـیـ فـیـ سـمـاعـهـ کـتـابـ الـسـنـنـ لـرـجـاءـ بـنـ الـمـرـجـاـ فـانـ اـبـنـ بـطـیـ کـانـ یـرـوـیـهـ عـنـ حـفـصـ بـنـ عـمـرـ الـارـدـیـلـیـ وـ حـکـیـ اـبـنـ حـفـصـ اـنـ اـیـاهـ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٤٥

لـمـ يـسـعـ مـنـ رـجـاءـ شـيـئـاـ وـ کـانـ يـصـغـرـ عـنـ السـمـاعـ عـنـهـ وـ تـکـلـمـواـ فـیـ روـایـتـهـ عـنـ اـبـیـ الـقـسـمـ الـبـغـوـیـ الـمعـجمـ اـیـضاـ وـ مـاتـ بـعـکـرـاـ فـیـ الـمـحـرـمـ سـنـةـ سـبـعـ وـ ثـلـاثـمـائـةـ وـ دـفـنـ يـوـمـ عـاـشـورـاـ قـلـتـ وـ زـرـتـ قـبـرـهـ بـعـکـرـاـ وـ نـیـزـ بـسـمـعـانـیـ درـ اـنـسـابـ درـ نـسـبـتـ حـنـبـلـیـ گـفـتـهـ وـ اـشـتـهـرـ بـهـذـهـ النـسـبـةـ جـمـاعـةـ مـنـهـمـ اـبـوـ عـبـدـ الـلـهـ عـبـیدـ الـلـهـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ حـمـدـانـ بـنـ بـطـءـ الـعـكـرـیـ الـحـنـبـلـیـ مـنـ اـهـلـ عـکـرـاـ صـنـفـ التـصـانـيـفـ وـ کـانـ فـاضـلـاـ زـاهـداـ حـدـثـ عنـ اـبـیـ الـقـسـمـ الـبـغـوـیـ وـ اـبـیـ بـکـرـ بـنـ اـبـیـ دـاـوـدـ روـیـ عـنـهـ اـبـوـ مـحـمـدـ الـحـسـنـ بـنـ عـلـیـ الـجـوـهـرـیـ وـ اـبـوـ اـسـحـاقـ اـبـراـہـیـمـ بـنـ اـحـمـدـ الـبـرـمـکـیـ وـ غـیرـهـماـ زـرـتـ قـبـرـهـ بـعـکـرـاـ وـ مـیرـزاـ مـحـمـدـ بـنـ مـعـتمـدـ خـانـ بـدـخـشـانـیـ درـ تـرـاجـمـ الـحـفـاظـ گـفـتـهـ عـبـیدـ الـلـهـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ حـمـدـانـ الـعـكـرـیـ الـمـعـرـوـفـ بـاـبـنـ بـطـءـ ذـکـرـهـ فـیـ نـسـبـةـ الـبـطـیـ وـ قـالـ بـفـتـحـ الـبـاءـ الـمـوـحـدـةـ وـ الـطـاءـ الـمـشـدـدـةـ الـمـكـسـوـرـةـ هـذـهـ النـسـبـةـ الـبـطـیـ وـ هـوـ لـقـبـ لـعـضـ اـجـدـادـ الـمـتـنـسـبـ إـلـيـهـ وـ هـوـ اـبـوـ عـبـدـ الـلـهـ عـبـیدـ الـلـهـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ حـمـدـانـ بـنـ بـطـءـ الـعـكـرـیـ الـبـطـیـ مـنـ اـهـلـ عـکـرـاـ کـانـ اـمـامـاـ فـاضـلـاـ عـالـمـاـ بـالـحـدـیـثـ وـ فـقـهـ اـکـثـرـ مـنـ الـحـدـیـثـ وـ سـمـعـ جـمـاعـةـ مـنـ اـهـلـ الـعـرـاقـ وـ کـانـ مـنـ فـقـهـاءـ الـحـنـابـلـةـ صـنـفـ التـصـانـيـفـ الـحـسـنـةـ المـفـیدـهـ حـدـثـ عنـ اـبـیـ الـقـسـمـ الـبـغـوـیـ وـ اـبـیـ مـحـمـدـ بـنـ صـاعـدـ وـ اـبـیـ بـکـرـ عـبـدـ الـلـهـ بـنـ زـیـادـ الـنـیـسـابـورـیـ وـ اـبـیـ طـالـبـ اـحـمـدـ بـنـ نـصـرـ الـحـاـفـظـ وـ اـبـیـ ذـرـ بـنـ الـبـاغـنـدـیـ وـ جـمـاعـةـ کـثـیرـةـ مـنـ الـعـرـاقـیـنـ وـ الـغـرـبـاءـ وـ سـافـرـ الـکـثـیرـ الـىـ الشـامـ وـ الـبـصـرـةـ وـ غـیرـهـماـ مـنـ الـبـلـادـ روـیـ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٤٦

عـنـهـ اـبـوـ فـتـحـ مـحـمـدـ بـنـ اـبـیـ الـفـوـارـسـ الـحـاـفـظـ وـ اـبـوـ عـلـیـ الـحـسـنـ بـنـ شـہـابـ الـعـكـرـیـ وـ عـبـدـ الـعـزـیـزـ بـنـ عـلـیـ الـازـجـیـ وـ اـبـراـہـیـمـ بـنـ عـمـرـ

البرمکی و جماعتہ سواهم من اهل بلده و الغرباء و حکی انه لما رجع من الرحله لزم بيته اربعين سنہ فلم ير يوما منها في سوق ولا رئي مفطرا الا في يوم الاضحی و الفطر و كان أمّاراً بالمعرفة و لم يبلغه خبر منكر الا غیره و تکلم ابو الحسن الدارقطنی في سماعه كتاب السنن لرجاء بن مرجا فان ابن بطة كان يرويها عن حفص بن عمر الاردبیلی و حکی ابن حفص ان اباه لم يسمع من رجاء شيئا و كان يصغر عنه و تکلموا في روایته عن أبي القاسم البغوي المعجم ايضا و مات بعکبرا في المحرّم سنہ سبع و ثمانین و ثلاثة و دفن يوم عاشوراء قلت زرت قبره بعکبرا انتهى کلامه في نسبة البطی ثم اعاد ذكره في نسبة الحنبلي وقد مر تحقيقها في ترجمة الامام احمد بن محمد بن حنبل فقال و اشتهر بهذه النسبة جماعة منهم ابو عبد الله عبید الله بن محمد بن حمدان بن بطة العکبری الحنبلي من اهل عکبرا صنف التصانیف و كان فاضلا زاهدا حدث عن أبي القاسم البغوي و أبي بکر بن أبي داود روى عنه ابو محمد الحسن بن على الجوهري و ابو اسحاق ابراهیم بن احمد البرمکی و غيرهما انتهى قلت ذكره ابن ناصر الدين في طبقات الحفاظ و لم يذكره الذهبی و علاوه برین مناقب و مفاخر و محامد و ما ثر ابن بطيه که امام فاضل و عالم بالحديث و فقيه و زاهد و صاحب تصانیف حسنة مفیده است حضرت او از مشایخ اجازه علامه سیوطی که مجدد دین سنیه در مائة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٤٧

تاسعه است می باشد چنانچه سیوطی در رساله زاد المسیر في الفهرست الصغیر که نسخه آن در کتب وقییه جناب والد ماجد أعلى الله مقامه في دار الكرامة موجودست گفته مختصر الحزقی انبانی به قاضی الحنابلة عز الدين ابراهیم بن نصر الله الکنانی و ابن خاله الشهاب احمد بن الجمال عبد الله الحنبلي و البدر محمد بن شیخ الاسلام أبي الفضل بن حجر و ابو بکر بن علی بن موسی الحارثی المکی و الكمال محمد بن عبد الرحمن القليوبی کلّهم عن أبي بکر بن الحسين المراغی عن أبي العباس الحجاج عن احمد بن يعقوب المارستانی عن أبي المعالی محمد بن النحاس عن أبي القسم على بن احمد البسری عن أبي عبد الله عبید الله بن محمد بن حمدان بن بطة إجازة انا المؤلف سماعا تصانیف ابن بطة بهذا السند إليه إجازة واضح و ظاهرست که علامه سیوطی از مشایخ اجازه والد مخاطب ناقدست که حضرت او افتخارا و ابتهاجا حمد الهی باتصال سند خود بمشایخ سبعه که سندشان متھیست بسیوطی و شیخ زکریا بجا می آرد پس ابن بطيه از مشایخ شیخ اجازه والد مخاطب جامع المحامد باشد اما اینکه سیوطی از مشایخ اجازه شیوخ والد مخاطبست پس بیانش آنکه شاه ولی الله والد مخاطب در رساله ارشاد الى مهمات الاسناد گفته فصل قد اتصل سندی و الحمد لله بسبعة من المشايخ الجلة الكرام الائمه القادة الاعلام من المشهورین بالحرمين المحترمين المجمع على فضلهم من بين الخافقین الشیخ محمد بن العلاء البابلی و الشیخ عیسی المغربی الجعفری و الشیخ محمد بن سلیمان الردانی المغربی و الشیخ ابراهیم بن حسن الكردی المدنی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٤٨

و الشیخ حسن بن علی العجمی المکی و الشیخ احمد بن محمد التخلی المکی و الشیخ عبد الله بن سالم البصری ثم المکی و لكل واحد منهم رساله جمع هو فيها او جمع له فيها اسانیده المتتنوعه في علوم شتی اما البابلی فاجازنی بجميع ما في منتخب الاسانید الذي جمعه الشیخ عیسی له شیخنا الثقة الامین ابو طاهر محمد بن ابراهیم الكردی عن ایه و عن مشایخه الثالثة الذين سردنا اسماءهم بعد ایه کلّهم عن البابلی و اما الشیخ عیسی فناولی مقالید الاسانید تالیفه شیخنا ابو طاهر و اجازنی جميع ما فيه ابو طاهر عن الاربعة المذکورین عنه اما ابن سلیمان فاجازنی بجميع ما في صلة الخلف تالیفه شیخنا ابو طاهر مشافهه عن المصنف مکاتبه ح و اجازنی بجميع ما فيه ولده محمد و فد الله عنه ح و اجازنی بجميعه السید عمر ابن بنت الشیخ عبد الله بن سالم عن جدّه عنه و اما الكردی فاخبرنی بجميع الامم تالیفه سمعاعا عليه ابو طاهر بقراءته على ایه المذکور و اما العجمی فاللشیخ تاج الدين الدھان رساله بسط فيها اسانیده اجازنی بجميع ما رواه العجمی ابو طاهر عنه و كان ابو طاهر قاری دروسه و اخص تلامذته و قرأ عليه الستة بكمالها ح سمعت من الشیخ تاج الدين القلعی الحنفی مفتی مکة اوائل السنة و شيئا من مسند الدارمی و موطا محمد و آثاره و اجازنی بسائرها و

بجميع ما تصحّ له روایته عن العجیمی اما النخلی فله رساله جمع فيها اسانيده اجازنی بها ابو طاهر عنه ح ناولنیها الشیخ عبد الرحمن النخلی ابن الشیخ احمد المذکور

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٤٩

و اجازنی بها عن ایه و اما البصری فالـف ولدہ الشیخ سالم رساله اجازنی بها و بجميع ما تصحّ له روایته السید عمر عن جدہ الشیخ عبد الله المذکور و سمعت عنه اوائل الكتب ح اجازنی ابو طاهر عنه وقد سمع منه ابو طاهر مسند الامام احمد بكماله عند قبر النبی صلی الله عليه وسلم و قرأ عليه شمائیل الترمذی بكماله الا حدیث سمر النساء فانه سمعه منه فصل سند هؤلاء المشایخ السبعه ينتهي الى الامامین الحافظین القدوتين الشهیرین بشیخ الاسلام زین الدین زکریا و الشیخ جلال الدين السیوطی اما البابلی فروی عن جماعة منهم السالم السهوری عن النجم الغیطی عن الزین زکریا و منهم سلیمان بن عبد الدائم البابلی عن الجمال یوسف بن زکریا عن والدہ الرئین زکریا و منهم الفوز علی بن یحیی الزیادی عن الشهاب احمد بن محمد الرملی عن الزین زکریا و منهم الشیخ محمد حجازی الواعظ عن الغیطی عن الزین زکریا و منهم البرهان اللقانی عن الشمس محمد بن احمد بن محمد الرملی عن والدہ عن الزین زکریا و منهم احمد بن عیسی بن جمیل عن علی بن ابی بکر القرافی عن الجلال السیوطی و منهم ابو بکر بن اسماعیل عن ابراهیم بن عبد الرحمن العلقمی عن الجلال السیوطی و للبابلی مشایخ کثیرون غير هؤلاء ينتهون الى دینک الامامین و اما الشیخ عیسی فروی عن جماعة منهم ابو الارشاد نور الدین علی بن محمد الاجھوری عن علی بن ابی بکر القرافی عن الجلال السیوطی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٥٠

و منهم شهاب الدین احمد بن محمد الشهیر بالخفاجی عن البرهان ابراهیم بن ابی بکر العلقمی عن الجلال السیوطی و منهم ابو الحسن علی بن محمد البصری و هو غير الاجھوری عن سالم السنهوری عن النجم الغیطی عن شیخ الاسلام الزین زکریا و منهم الشیخ سلطان المزاھی عن الشیخ احمد بن خلیل السبکی عن النجم الغیطی عن الزین زکریا و اما ابن سلیمان فروی عن جماعة منهم شیخ الاسلام ابو عثمان سعید بن ابراهیم الجزائری عرف بقدوره عن ابی عثمان سعید بن احمد المقری عن الحافظ ابی الحسن علی بن هارون و ابی زید عبد الرحمن بن علی بن احمد العاصمی الشهیر بسفیان عن الشیخ الزین زکریا و هذا استناد مغربی و منهم شیخه المعمرا ابو مهدی السجستانی عن المنجور عن النجم الغیطی عن الزین زکریا و منهم ابو الارشاد علی بن محمد الاجھوری و قاضی القضاۃ احمد بن محمد الخفاجی کلاهما عن الشمس محمد بن احمد الرملی عن الشیخ زکریا و منهم السیراج عمر الجامی و الشیخ بدر الدین الكرخی و الشمس محمد بن احمد العلقمی جمیعا عن الزین زکریا و الجلال السیوطی و اما الكردی فعن الشیخ احمد القشاشی روى بالاجازة العامیة عن الشمس الرملی عن الزین زکریا و اکثر اخذه قراءة و سماعا و مشافهه عن الشیخ احمد الشناوی روى عن جماعة منهم ابوه علی بن عبد القدوس عن الشیخ احمد بن حجر المکی و الشیخ عبد الوهاب الشعراوی کلاهما عن الزین زکریا و عن الشیخ محمد بن ابی الحسن البکری عن والدہ عن الزین زکریا و عن الشمس محمد بن احمد الرملی عن والدہ عن الزین زکریا و عن الزین

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٥١

زکریا بلا واسطہ و عن الشیخ حسین ولد یحیی عن الجلال السیوطی و روى الكردی ايضا عن الشیخ سلطان بن احمد بن سلامہ اخذ عن جماعة منهم الشیخ نور الدین علی الزیادی و شهاب الدین خلیل السبکی و سالم السنهوری و هو من اقران البابلی و اما العجیمی فله مشایخ کثیرون سماهم لی ابو طاهر و لنکتف منها علی اشهرهم منهم القشاشی عن الشناوی عن والدہ عن الشعراوی عن زکریا و عن الشناوی عن الحسن الانجھی عن الجلال السیوطی و منهم البابلی و الشیخ عیسی المغاربی و الامام زین العابدین بن عبد القادر الطبری و اما النخلی فروی عن جماعة منهم البابلی و عیسی و الكردی وقد ذكرنا اسانيدهم و منهم المنصور الطوخی المصری عن الشیخ سلطان المزاھی و منهم الشیخ محمد بن علیان المکی عن جماعة من اهل مکه و غيرهم و اما البصری فمشایخه هم مشایخ

الخلی و اکثر الاخذ عن البابلی و عیسی و ابن سلیمان و الکردى و قد سردنَا اسانیدهم و خود شاه صاحب در رساله اصول حدیث گفته باید دانست که این فقیر این علم و جمیع علوم را محض از خدمت والد ماجد خود اخذ کرده است و بعضی کتب این علم را مثل مصابیح و مشکاء و مسوی شرح موظاً که از تصانیف ایشانست و حصن حصین و شماشی ترمذی از خدمت ایشان قراءة و سماعا بتحقیق و تفتیش اخذ نموده و قدری از اوائل صحیح البخاری نیز بطريق درایت از ایشان شنیده و صحیح مسلم و دیگر صحاح سته را بر ایشان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۵۲

سماع غیر منتظم دارد باین نحو که بحضور ایشان طلبه علم می خوانند و این فقیر هم حاضر می بود و تحقیقات و تنقیحات ایشان را می شنید تا آنکه ملکه معتد بها در فهم معانی احادیث و در ادراک دقائق اسانید بفضله تعالی حاصل شد بعد از ان بنابر رسم اجازت از یاران عمدہ ایشان مثل شاه محمد عاشق پهلوی و خواجه محمد امین ولی الله نیز حاصل کرد و شاه محمد عاشق پهلوی در سماع و قراءة بر شیخ ابو طاهر قاس سره و دیگر مشایخ حرمین محترمین شریک و رفیق حضرت ایشان بودند و حضرت ایشان اول در دیار خود بعضی کتب حدیث مثل مشکاء و صحیح بخاری بخدمت والد بزرگوار خود گذرانیده بطريق درایت اخذ این علم فرموده بودند و سند ایشان بواسطه میر محمد زاهد تا ملا جلال الدین دوانی می رسد و سند حدیث ایشان در اوائل انموذج العلوم بتفصیل مذکورست و نیز حضرت والد ماجد فقیر از حاجی محمد افضل که صاحب السند این دیار بودند اجازت حاصل نموده بودند و سند ایشان نیز در رسائل ایشان مذکورست آخر حضرت والد ماجد در مدینه منوره و در مکه معظمه از اجله مشایخ حرمین این علم باستیعاب واستقصا فرا گرفتند و بیشتر استفاده ایشان از جانب حضرت شیخ ابو طاهر مدنی قدس سره بود که که یگانه عصر خود بودند درین باب رحمة الله عليه و على اسلافه و مشایخه و از حسن اتفاقات آنکه شیخ ابو طاهر قدس سره سند مسلسل دارند بصوفیان و عرفان تا شیخ زین الدین زکریا انصاری و هو انه اخذ عن ابیه الشیخ ابراهیم الکردى و هو عن الشیخ احمد القشاشی و هو عن الشیخ احمد الشناوی و هو عن والده الشیخ عبد القدوس الشناوی و ايضا عن الشیخ محمد بن

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۵۳

أبی الحسن البکری و ايضا عن الشیخ محمد بن احمد الرملی و ايضا عن الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد و هولاء كلهم من اجلیه المشایخ العارفین بالله و الشیخ عبد القدوس عن الشیخ ابن حجر المکی و عن الشیخ عبد الوهاب الشعراوی و هما عن شیخ الاسلام زین الدین زکریا الانصاری و الشیخ محمد بن البکری عن والده العارف بالله أبی الحسن البکری و هو عن الشیخ زین الدین زکریا و كذلك الشیخ محمد الرملی عن والده و عن الزین زکریا و اما الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد فعن عمّه جار الله بن فهد عن الشیخ جلال الدین السیوطی و نیز شیخ ابو طاهر قدس سره از شیخ حسن عجمی اخذ و استفاده نمودند و شیخ عجمی شاگرد شیخ عیسی مغربی شاگرد شیخ محمد بن العلاء البابلی شاگرد شیخ سالم سنہوری و سالم سنہوری از شیخ نجم الدین غنیطی فرا گرفته و نجم الدین غنیطی از شیخ الاسلام زین الدین زکریا انصاری اخذ نموده و نیز شیخ عیسی مغربی بواسطه بسیار از شیخ جلال الدین سیوطی اخذ کرده و نیز حضرت ابو طاهر از شیخ احمد نخلی که اعلم عصر خود در مکه بودند اخذ کردن و شیخ احمد نخلی از شیخ سلطان مراحی و ایشان از شهاب الدین خلیل سبکی و ایشان از شیخ محمد مقدسی و ایشان از شیخ زین الدین زکریا و نیز حضرت شیخ ابو طاهر از شیخ عبد الله بن سالم بصری اخذ نموده اند و ایشان از اقران شیخ احمد نخلی بودند و از مشایخ شیخ احمد نخلی اخذ کردن و نیز شیخ ابو طاهر از شیخ محمد بن محمد بن سلیمان مغربی بالجمله هر یک ازین عزیزان بدو واسطه یا سه واسطه بطريق کثیره و شجره ملتنه بشیخ زین الدین زکریا و شیخ جلال الدین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۵۴

سیوطی و شمس الدین سخاوی و عبد الحق سنباطی و سید کمال الدین محمد بن حمزه الحسینی می رسد و هر یکی ازین مذکورین

مستند و حافظ وقت خود بودند و تصانیف اینها دائر و سائر و اسانید اینها در آفاق مشهور و معروفست

٦- حاکم

وجه ششم از وجوه ابطال زعم مخاطب با کمال آنکه ابو عبد الله محمد بن محمد بن حمدویه بن نعیم الضبّی الطهمانی المعروف بالحاکم حدیث تشبیه را روایت نموده چنانچه موفق بن احمد ابو المؤید المعروف با خطب خوارزم در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد نقل حدیثی باین اسناد اخبرنا الشیخ الزاهد الحافظ ابو الحسن علی بن احمد العاصمی الخوارزمی قال اخبرنا شیخ القضاة اسماعیل بن احمد الواعظ قال اخبرنا احمد بن حسین البیهقی گفته و بهذا الاسناد عن احمد بن الحسین هذا اخبرنا ابو عبد الله الحافظ فی التاریخ حدثنا ابو جعفر محمد بن سعید حدثنا محمد بن مسلم بن واره حدثنا عبد الله بن موسی العبسی حدثنا ابو عمر الاژدی عن أبي راشد الحبرانی عن أبي الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من أراد ان ينظر الى آدم فی علمه والی نوح فی فہمه والی یحیی بن زکریا فی زھده والی موسی بن عمران فی بطشه فلینظر الى علی بن أبي طالب قال احمد بن الحسین البیهقی لم اکتبه الا بهذا الاسناد والله اعلم فهذا نقل الناقد الحاکم و هو بحمد الله لعروق الاشتباہ و الالتباس حاسم و لبنيان الانکار الجالب للخسار هادم و لظهور المجرئین على الابطال و الادغال قاصم و لجائل المسؤولین و الخادعین المماذقین فاضم و لأشراك الملتبسين و المدلّسين خارم و لفخاخ المشکّكین

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٥٥

والممّوهین جازم و مخفی نماند که تاریخ نیسابور حاکم که حدیث تشبیه را در آن نقل نموده از کتب ممدوحه معتمده معتبره و اسفار جلیله القدر معروفة مشهوره است عبد الوهاب بن علی السبکی در طبقات شافعیه که گفته قد کانت نیسابور من اجلّ البلاد و اعظمها لم يكن بعد بغداد مثلها وقد عمل لها الحافظ ابو عبد الله الحاکم تاریخاً خضع له جهابذة الحفاظ و هو عندی سید التواریخ و تاریخ الخطیب و ان كان ايضاً من محاسن الكتب الاسلامیة الا انّ صاحبه طال علیه الامر و ذلك لأنّ بغداد و ان كانت في الوجود بعد نیسابور الا ان علماءها اقدم لانها كانت دار علم و بیت ریاسة قبل ان یرتفع اعلام نیسابور ثم ان الحاکم قبل الخطیب بدھر و الخطیب جاء بعده فلم یات الا و قد دخل بغداد من لا یحصی عدداً فاحتاج الى نوع من الاختصار فی تراجمهم و اما الحاکم فاكثر من یذكره من شیوخه او شیوخ شیوخه او ممّن تقارب من دھره لتقديم الحاکم و تاخر علماء نیسابور فلما قلل العدد عنده كثُر المقال و اطال فی الترایج و استوفاها و للخطیب واضح العذر الذى ابدیناه و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون عن اسمی الكتب و الفنون گفته تواریخ نیسابور منها تاریخ الامام أبي عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم النیسابوری المتوفی سنّة خمس و اربعمائّة و هو کبیر اوّله الحمد لله الذى اختار محمد بن الخ قال ابن السبکی فی طبقاته و عندی سید الكتب الموضوعة للبلاد فاكثر من یذكره من اشیا خه او اشیا خه و غایت فضل و جلالت و نهایت نقد و مهارت و اقصای حدق و براعت و علو مقام و سمو

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٥٦

رتبه و عظمت محل و رفت شان حاکم بسبب کمال وضوح و ظهور حاجت تبیین و توضیح وفاقت ایضاح و تشریح ندارد شمس الدین احمد المعروف بابن خلکان در وفیات الأعیان گفته ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه بن نعیم الضبّی الطهمانی المعروف بالحاکم النیسابوری الحافظ المعروف بابن البیع امام اهل الحديث فی عصره و المؤلف فیه الكتب التي لم یسبق الى مثلها کان عالما عارفا واسع العلم تفقهه علی أبي سهل محمد بن سلیمان الصّیعوکی الفقیه الشافعی و قد تقدم ذکرہ ثم انتقل الى العراق و قرأ علی أبي علی بن أبي هریرة الفقیه وقد تقدم ذکرہ ایضاً ثم طلب الحديث و غالب علیه فاشتهر به و سمعه من جماعة لا يحصلون کثرة فان معجم شیوخه یقرب من الفی رجل حتى روی عمن عاش بعده لسعة روایته و کثرة شیوخه و صنف فی علومه ما

يبلغ الفا و خمسمائة جزء منها الصحيحان و العلل و الامالى و فوائد الشیوخ و امالی العشیات و تراجم الشیوخ و اما ما تفرد باخرجه فمعرفة علوم الحديث و تاريخ علماء نیسابور و المدخل الى علم الصحيح و المستدرک على الصحيحین و ما تفرد به کل واحد من الامامین و فضائل امام الشافعی رضی الله عنه و له الى العراق و الحجاز رحلتان و كانت الرحلة الثانية سنة ستين و ثلاثة و ناظر الحفاظ و ذاکر الشیوخ و کتب عنهم ايضا و باحث الدارقطنی فرضیه و تقلد القضاة بنيسابور فی سنة تسع و خمسین و ثلاثة و ناظر ایام الدولة السامانیة و وزارة أبي نصر محمد بن عبد الجبار العتبی و قلد بعد ذلك قضاة جرجان فامتنع و كانوا ينفذونه فی رسائل الى عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٥٧

ملوک بنی بویه و کانت ولادته فی شهر ربیع الاول سنة ٣٢١ احدی و عشرين و ثلاثة و بنيسابور و توفی بها يوم الثلاثاء ثالث صفر سنة خمس و اربعمائة و قال الخلیلی فی كتاب الارشاد توفی سنة ثلث و اربعمائة رحمه الله تعالى و سمع الحديث فی سنة ثلاثین و املى بما وراء التھر سنة خمس و خمسین و بالعراق سنة سبع و ستین و لازمه الدارقطنی و سمع منه ابو بکر القفال الشاشی و انظارهما و حمدویه بفتح الحاء المهملة و سکون المیم و ضم الدال المهملة و سکون الواو و فتح المثناة من تحتها و بعدها هاء ساکنه و البیع بفتح الباء الموحدة و کسر الياء المثناة من تحتها و تشیدها و بعدها عین مهملة و ائمما عرف بالحاکم لتقلد القضاة و عماد الدین ابو الفداء اسماعیل بن علی در تاریخ خود در وقایع سنة خمس و اربعمائه گفته و فیها توفی الحافظ محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه بن نعیم الصّبی الطھمانی المعروف بابن الحاکم النیسابوری امام اهل الحديث فی عصره و المؤلف فیه الكتب التي لم یسبق الى مثلها سافر فی طلب الحديث و بلغت عدّه شیوخه نحو الفین و صنّف عدّه مصنفات منها الصحيحان و الامالی و فضائل الشافعی و ائمما عرف ابوه بالحاکم لأنّه توفی القضاة بنيسابور و عمر بن مظفر المعروف بابن الوردي در تتمة المختصر در وقایع سنة اربع و اربعمائه گفته و فیها توفی الحافظ محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه بن نعیم الصّبی الطھمانی المعروف بابن الحاکم النیسابوری امام اهل الحديث فی عصره و المؤلف فیه ما لم یسبق إلیه سافر فی طلب الحديث و بلغت شیوخه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٥٨

الفین و له الصحيحان و الامالی و فضائل الشافعی عرف ابوه بالحاکم لتولیه القضاة بنيسابور و عبد الله بن اسعد یافعی در مرآة الجنان در وقایع سنة خمس و اربعمائه گفته فیها امام الكبير الحافظ الشہیر ابو عبد الله محمد بن عبد الله المعروف بالحاکم بن البیع النیسابوری امام اهل الحديث فی وقتھ کتب عن نحو الفی شیخ و برع فی معرفة الحديث و فنونه و صنّف التصانیف و تفقهه علی الامام أبي سهل الصّبی علوکی الفقيه الشافعی و لازمه الدارقطنی و سمع منه الامام ابو بکر القفال الشاشی و غيره من الائمه و عبد الغافر بعد اطباب در مدح حاکم و ذکر فضائل و محاسن او در ذیل تاریخ نیسابور حلی ما نقل عنه گفته مضی الى رحمة الله تعالى و لم یخلف بعده مثله فی ثامن صفر سنة خمس و اربعمائه و محمد بن عبد الباقی الزرقانی المالکی در شرح مواهب اللدیه گفته الحاکم الامام الحافظ الكبير محمد بن عبد الله الصّبی ابو عبد الله النیسابوری الثقة الثبت المجمع علی صدقه و معرفته بالحديث حق معرفته اکثر الرحله و السمع حتی سمع بنيسابور من نحو الف شیخ و فی غیرها اکثر ولد سنہ احدی و عشرين و ثلاثة و مات بنيسابور سنہ خمس و اربعمائه و تصانیفه نحو خمسمائه قاله الذہبی او الف قاله عبد الغافر الفارسی و قال غیرهما الف و خمسمائه و عنہ شربت ماء زمزم و سالت الله ان یرزقی حسن التصانیف و شیخ عبد الحق در رجال مشکاه گفته الحاکم هو ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدون بن نعیم بن الحکم الصّبی النیسابوری

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٥٩

المعروف بابن البیع من اهل الفضل و العلم و المعرفة فی العلوم المتّوّعة کان فرید عصره و وحید وقته خاصه فی علوم الحديث و له فيها المصنفات الكبيرة و الغریبة العجیبة قدم بغداد فی شیبه و کتب بها عن علی بن السماک و احمد بن سلیمان النّجار و أبي سهل بن زیاد و دعلج بن احمد و غيرهم ثم وردتها و قد غلب شیبه فحدث بها عن أبي العباس الاصم و أبي علی الحافظ و محمد بن صالح بن

هانی و غيرهم روی عنه الدار قطنی و محمد بن الفوارس و کان ثقة ولد سنة احدی و عشرين و ثلاثة و اول سماعه سنة ثلاثین و ثلاثة و مات بنیسابور سنة خمس و اربععماهه رحمة الله عليه و مولوی صدیق حسن معاصر در اتحاف النبلا گفته محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه بن نعیم بن الحكم الضبی الطھمانی الحاکم النیسابوری الحافظ المعروف بابن البیع اهل حدیث بود در عصر خود و در ان کتابها تالیف کرده که مثل آن مسوق نشده عالم عارف واسع العلمست تفقهه بر ابی سهل محمد بن سلیمان صعلوکی کرده بعراق آمد و بر ابی علی بن ابی هریره فقیه قراءت نمود و طلب حدیث فرمود و حدیث بروی غالب شد و بدان شهرت یافت حدیث را از جماعتی کثیر لا تحصی شنیده معجم شیوخ او بدو هزار کس می رسد از کسی که بعد او زنده ماند هم راویست بنابر سمعت روایت و کثرت شیوخ تصانیفش در علوم بیک هزار و پانصد جزو می رسد منها الصحيحان و العلل و الامالی و فوائد الشیوخ و امالی العشیات و تراجم الشیوخ و آنچه باخراج آن متفرد گشته معرفت حدیث و تاریخ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۶۰

علماء نیسابور و المدخل الى علم الصیحیح و المستدرک على الصحيحین و ما تفرد به کل واحد من الامامین و فضائل امام شافعیست او را بسوی حجاز و عراق دو رحلت رحلت ثانیه در سنة ستین و ثلاثة و بود با حفاظ مناظره کرده و با شیوخ مذاکره نموده و از آنها نوشتہ و با دار قطنی مباحثه نموده و وی آن را پسندیده خلیلی در کتاب الارشاد گفته حدیث در سنة ثلاثین شنیده و املا در ماوراء النهر در سنة خمس و خمسین نموده و در عراق سنة سبع و ستین و دار قطنی لازم او گردیده ابو بکر قفال شاشی و انتظار او از وی راوی اند قاضی نیسابور شده بود در سنة تسع و خمسین در ایام دولت ساماپیه و وزارت ابی النصر محمد بن عبد الجبار العتبی بعده قاضی جرجان گشته ممتنع شد در بستان المحدثین گفته حاکم او را از آن گویند که قاضی شده بود و طھمانی نسبت بیکی از اجداد اوست که طھمان نام داشت و ابن البیع بفتح موجده و تشید تحتیه از آن خوانند که یکی از اجداد او بیع بود بیع را در لغت هندی بیوپاری نامند تولد او در سنة ۳۲۱ احدی و عشرين و ثلاثة در نیسابور بوده در صغیر سن طلب علم حدیث نمود پدر و ماموی او او را برین کار ترغیب و تقیید می کردند پدرش مسلم را دیده بود و او از پدر خود روایت دارد و از ابو العباس اصم و ابو عبد الله الاخرم و ابو العثیاس بن محبوب و ابو عمرو بن السمّاک و ابو علی نیسابوری و دیگر اجله علمای این فن و ابو ذر هروی صاحب روایت بخاری و ابو یعلی خلیلی و ابو القاسم قشیری و بیهقی و دیگر اساتذه این صنعت از وی روایت نموده اند گویند در زمان وی چهار کس در مملکت اسلام سرآمد محدثین بودند دار قطنی در بغداد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۶۱

و حاکم در نیسابور و ابن منده در اصفهان و عبد الغنی در مصر در میان اینها محققوین اهل حدیث چنین حکم کردند که دار قطنی در معرفت علل ممتاز و مستثنی بود و حاکم در فن تصنیف و ترتیب دخل تمام داشت و ابن منده در کثرت احادیث و معرفت واسعه متفوق بود و عبد الغنی را در معرفت اسباب تبحر زائدست وفاتش عجیب طور واقع شد روزی در حمام درآمد و غسل برآورد چون از آنجا برآمد آهی کشید و جان داد هنوز لنگ بسته بود و جامها پوشیده و این واقعه در ماه صفر سنة خمس و اربععماهه رو داده بعد از وفات بخواب دیدند می گفت نجات یافتم پرسیدند در چه چیز گفت در نوشتمن حدیث انتهی آری حدیث همچنین چیزست که نوشتمن او نجات می بخشد تا بخوانند و روایت کردن و رسانیدنش بمقدم و خود بر ان عمل نمودن چه رسد اللهم اجعلنا منهم و احشرنا في زمرة هم بجاهم صاحب الحديث صلی الله عليه وسلم و ارزقنا شفاعته يوم القيمة آمين حمدویه بفتح حا و سکون میم و ضم دال و سکون وا و فتح یاست قاله ابن خلکان و مبارک بن محمد المعروف بابن الاشیر در جامع الاصول گفته القسم الاول في الصحيح و ينقسم الى عشرة انواع خمسة منها متفق على صحتها و خمسة مختلف في صحتها النوع الاول من المتفق عليه اختيار الامامین ابی عبد الله البخاری و ابی الحسین مسلم و هی الدرجة العلیاء من الصحيح و هو الحديث الذي یرویه الصحابی المشهور بالروایة عن رسول الله صلی الله عليه وسلم و له راویان ثقنان ثم یرویه عنه التابعی المشهور بالروایة عن الصحابة و له راویان ثقنان ثم

يرويه عنه من اتباع التابعين الحافظ المتقن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٦٢

المشهور و له رواة من الطبقه الرابعة ثم يكون شيخ البخارى او مسلم حافظا متقدما مشهورا بالعدالة في روایته فهذه الدرجة العلية من الصحيح و بعد فاصله يسراه گفته و هذا الشرط الذى ذكرناه قد ذكره الحاكم ابو عبد الله النيسابوري و قد قال غيره ان هذا الشرط غير مطرد في كتابي البخارى و مسلم فانهما قد اخرجا فيهما احاديث على غير هذا الشرط و الظن بالحاكم غير هذا فانه كان عالما بهذا الفن خبير بعوامضه عارفا بأسراره و ما قال هذا القول و حكم على الكتابين بهذا الحكم الا بعد التفتیش و الاختبار و التيقن لما حكم به عليهما ثم غایه ما يدعیه هذا القائل انه تتبع الاحادیث التي في الكتابین فوجد فيها احادیث لم ترد على الشرط الذي ذكره الحاكم و هذا منتهی ما يمكنه ان ينقض به و ليس ناقضا ولا يصلح ان يكون دافعا لقول الحاكم فان الحاكم مثبت وهذا ناف و المثبت يقدم على النّيافی و كيف يجوز له ان يقضى بانتفاء هذا الحكم بكونه لم يجده و لعل غيره قد وجده و لم يبلغه و بلغ سواه و حسن الظن بالعلماء احسن و التوسل في تصدق اقوالهم اولی ازین عبارت ظاهرست که حاکم عالم بفن حديث و خبير بعوامض ان و عارف باسرار آن بوده نمی گوید آنچه را می گوید مگر بعد تفتیش و اختبار و تیقн بآنچه حکم می کند و اثبات حاکم بر نفی دیگران مقدمست و حسن ظن بحاکم احسنت و تصدق قول او اولاً است و في كل ذلك من المدح الجليل و الثناء الجميل ما يروى الغليل و يشفى العليل و يستاصل شافة القال و القيل و يحتاج اس الارتیاب و التشکک

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٦٣

الركيک في شان هذا الحبر النبیل و الله يهدی من يشاء الى سوء السبیل و فخر رازی در رساله فضائل شافعی و ترجیح مذهب او گفته و اما المتأخرون من المحدثین فاکثرهم علما و اقواهم قوّه و اشدّهم تحقيقا في علم الحديث هؤلاء و هم ابو الحسن الدّارقطنی و الحاکم ابو عبد الله الحافظ و الشیخ ابو نعیم الاصفهانی و الحافظ ابو بکر البیهقی و الاماکن ابو بکر عبد الله بن محمد بن زکریا الجوزی صاحب کتاب المتفق و الاماکن الخطیب صاحب تاریخ بغداد و الاماکن ابو سلیمان الخطابی الذي كان بحرا في علم الحديث و اللّغة و قيل في وصفه جعل الحديث لابی سلیمان كما جعل الحديث لابی سلیمان يعنون داود النبی صلی الله علیه و سلم حيث قال تعالى فيه وَأَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ

فهوّلء العلماء صدور هذا العلم بعد الشیخین و هم باسرارهم متّفقون على تعظیم الشافعی و المبالغة في الثناء عليه و لكل واحد منهم تصنیف مفرد في مناقبه و فضائله و ما ثرّه و كلّ ما ذكرناه يدلّ على انّ علماء الحديث قدّیما و حدیثا كانوا معظّمین للشافعی معتبرین بتقدّمه و تفرّده ازین عبارت ظاهرست که حاکم از جمله اکثر محدثین متأخرین از روی علم و اقوایشان از روی قوت و اشد ایشان از روی تحقیق در علم حدیث و مثل ابو داود صاحب سنن و امثالش از صدور این علم بعد شیخین بوده و رازی اثبات جلالتشان شافعی بمدح و تعظیم و تبجل حاکم و امثال او شافعی را می نماید و نوی در تهذیب الأسماء گفته و اضبط انشاء الله تعالى من اسماء الاشخاص و اللغات و المواقع كلّ ما يحتاج الى

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٦٤

ضبط بتقییده بالحرکات و التخفیف و التشدید و ان هذا الحرف بالعین المهمّلة او الغین المعجمّة و ما اشبّهه و انقل كلّ ذلك انشاء الله تعالى محققا مهّدبا من مظانه المعتمدة و کتب اهل التحقیق فيه فما كان مشهورا لا اضیفه غالبا الى قائله لکثرتهم و عدم الحاجة إليه و ما كان غریبا اضیفه الى قائله او ناقله و ما كان من الأسماء و بيان احوال اصحابها نقلته من کتب الائمه الحفاظ الاعلام المشهورین بالامامة في ذلك و المعتمدين عند جميع العلماء کتاب تاريخ البخاری و ابن أبي خیثمة و خلیفة بن خیاط المعروف بستان و الطبقات الصیغیر و الطبقات الكبير لمحمد بن سعد کاتب الواقدی و هو ثقة و ان كان شیخه الواقدی ضعیفا و من الجرح و التعديل لابن أبي حاتم و الثقات لابی حاتم بن حبان بکسر الحاء و تاریخ نیسابور للحاکم أبی عبد الله و تاریخ بغداد للخطیب و تاریخ دمشق

للحافظ أبي القسم بن عساكر و غيرها من كتب التواریخ الكبار و غيرها و من كتب اسماء الصحابة كالإستیعاب لابن عبد البر و كتاب ابن مندة و أبي نعيم و أبي موسى و ابن الأثير و غيرها و من كتب المغازی و السیر و من كتب ضبط الأسماء كالمؤتلف و المختلف للدّارقطنی و عبد الغنی بن سعید و الخطیب البغدادی و ابن ماکولا- و غيرها الخ اذین عبارت ظاهرست که حاکم از ائمّه حفاظ اعلامست که مشهوراند بامامت، در بیان احوال رجال و معتمداند نزد جميع علماء و نیز بنابر افاده نووی در تهذیب الاسماء بترجمه بخاری حاکم از اعلام مسلمین و اصحاب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٦٥

فضل و ورع و دین و حفاظ ثقایت متقنیست که مجازفت در عبارات نمی کنند بلکه تائل در آن می نمایند و حرز آن می کنند و محافظت بر صیانت آن می کنند اشدّ محافظت قال فی تهذیب الاسماء بعد ذکر مدح البخاری عن جمع منهم الحاکم فهذه احرف من عيون مناقبه و صفاته و درر شمائله و حالاته اشرت إلیها اشارات لكونها من المعروفات الواضھات و مناقبه لا تستقصی لخروجها عن ان تحصی و هی منقسمة الى حفظ و درایه و اجتهاد فی التھصیل و روایه و نسک و افاده و ورع و زهاده و تھیق و اتقان و تمکن و عرفان و احوال و کرامات و غيرها من انواع المکرمات و یوضھ ذلك ما اشرت إلیه من اقوال اعلام المسلمين و اولی الفضل و الورع و الدّین و الحفاظ النقاد المتقنین الذين لا یجاوزون فی العبارات بل یتأملونها و یحرزونها و یحافظون علی صیانتها اشدّ المحافظات و اقاویلهم بنحو ما ذکرته غير منحصرة و فيما اشرت إلیه ابلغ کفایة للمستبصر رضی الله عنه و ارضاه و جمع یینی و بینه و جمیع أحبابنا فی دار کرامته مع من اصطفاه و جزاه عنی و عن سائر المسلمين اکمل الجزاء و حباء من فضله ابلغ الحباء و نیز نووی در منهاج شرح صحيح مسلم گفته ذکر مسلم رحمه الله تعالی فی اول مقدمة صحیحه انه یقسم الاحادیث ثلاثة اقسام الاول ما رواه الحفاظ المتقنون و الثاني ما رواه المستودون المتوسط طون فی الحفظ و الاتقان و الثالث ما رواه الصّعفاء و المتروکون و انه إذا فرغ من القسم الاول اتبعه الثاني و اما الثالث فلا یرجع علیه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٦٦

فاختلف العلماء في مراده بهذا التقسيم فقال الامامان الحافظان ابو عبد الله الحاکم و صاحبه ابو بکر البیهقی رحمهما الله ان امتیة اخترمت مسلما رحمة الله قبل اخراج القسم الثاني و انه انما ذکر القسم الاول قال القاضی عیاض و هذا مما قبله الشیوخ و الناس من الحاکم أبي عبد الله و تابعوه عليه و ولی الدّین الخطیب در رجال مشکاہ گفته البیهقی هو ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی كان اوحد دھره في الحديث و التصانیف و معرفة الفقه و هو من کبار اصحاب الحاکم أبي عبد الله قالوا تسعة من الحفاظ احسنوا التصنيف و عظم الانتفاع بتصانیفهم ابو الحسن علی بن عمر الدارقطنی ثم الحاکم ابو عبد الله النیسابوری الخ و عبد الوهاب بن علی السبکی در طبقات شافعیه گفته و كذلك لا یستقل حامل هذه الطبقات ما استعملت عليه من کثرة الاسانید فھی لعمر الله بهجهة هذا الكتاب و زینه هذا الجامع لمحاسن الاصحاب و واسطه هذا العقد الآخذ بعقول اولی الالباب و لقد یعزز علی ابناء الزمان جمعها و یبعد منهم وقد رکبوا الهوينا و رکنوا الى الدّین و ضعها و یتعذر عليهم و هم الذين قعن الفاضل منهم بحاجة فی نفسه من اسم التصنيف قضها صنعوا فانهم رفضوا طلب الحديث بالکلیة فضلا عن جمعه بالاسانید و نقضوا قواعد الائمه الذين قال منهم سفیان الثوری رضی الله عنه الاستناد زین الحديث فمن اعتنی به فهو السید و رفضوا قول عبد الله بن المبارك الاستناد الدين و قول الثوری قبله الاستناد سلاح المؤمن

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٦٧

و احمد بن حنبل بعده طلب علو الاستناد من الدين فباءوا باثم عظيم و عذاب شديد فالحق قول ابن المبارك لو لا الاستناد لقال من شاء ما شاء و طريق حفاظ هذا الحديث الذين قال منهم قائل مثل الذي يطلب دينه بلا استناد مثل الذي يرتفع السیطح بلا سلم فانی یبلغ السیماء و قال منهم الاوزاعی ما ذهاب العلم الاذهاب الاستناد و قال زائد بن زريع لكل دین فرسان و فرسان هذا الدين اصحاب

الاسانيد فرضى الله عنهم هم القوم بهم كمل الله النعماء فain اهل عصرنا من حفاظ هذه الشريعة أبي بكر الصديق و عمر الفاروق و عثمان ذي التورين و على المرتضى و الزبير و طلحة و سعد و عبد الرحمن بن عوف و أبي عبيدة بن الجراح و ابن مسعود و أبي بن كعب و سعد بن معاذ و بلال بن رباح و زيد بن ثابت و عائشة و أبي هريرة و عبد الله بن عمرو بن العاص و ابن عمرو ابن عباس و أبي موسى الاشعري و من طبقة اخرى من التابعين اويس القرني و علقمة بن قيس و الاسود بن يزيد و مسروق بن الاجدع و ابن المسيب و أبي العالية و شقيق أبي وائل و قيس بن أبي حازم و ابراهيم النخعى و أبي الشعثاء و الحسن البصري و ابن سيرين و سعيد بن جبير و طاؤس و الاعرج و عبد الله بن عبد الله بن عتبة و عروة بن الزبير و عطا بن أبي رباح و عطا بن يسار و القسم بن محمد و أبي سلمة بن عبد الرحمن و ثابت البناي و أبي الزناد و عمرو بن دينار و أبي اسحاق السبيعى و الزهرى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٦٨

و منصور بن المعتمر و يزيد بن حبيب و ايوب السختيانى و يحيى بن سعيد و سليمان التيمى و جعفر بن محمد و عبد الله بن عون و سعيد بن أبي عربة و ابن جريح و همام الدستوائى طبقة اخرى و الاوزاعى و الثورى و معمر بن راشد و شعبة بن الحجاج و ابن أبي ذئب و مالك و ابو احسن بن صالح و الحماد بن زيد و زائد بن قدامة و سفين بن عيينة و عبد الله بن المبارك و ابن وهب و معتمر بن سليمان و وكيع بن الجراح و يزيد بن زريع و يزيد بن هارون و أبي بكر بن عياش اخرى و الشافعى و عفان بن مسلم و آدم بن أبي اياس و أبي اليمان و أبي داود الطيالسى و سعيد بن منصور و أبي عاصم النيل و القعنى و أبي مسهر و عبد الرزاق بن همام اخرى و احمد بن محمد حنبل و احمد بن ابراهيم الدورقى و احمد بن صالح المصرى و احمد بن منيع و اسحاق بن راهويه و الحرف بن مسکین و حيوة بن شريح الحمصى و خليفة بن خياط و زهير بن حرب و شيبان بن فروخ و أبي بكر بن أبي شيبة و على بن المدينى و عمرو بن محمد الناقد و قبيطة بن سعيد و محمد بن بشار بندار و محمد بن المثنى و مسدود بن مسرهد و همام بن عمار و يحيى بن معين و يحيى بن يحيى النيسابورى اخرى و محمد بن يحيى الذهلى و البخارى و أبي حاتم الرازى و احمد بن شيبان المروزى و أبي بكر الاثرم و عبد بن حميد الكشى و عمر بن شبه اخرى و أبي داود السجستانى و صالح جزرء و الترمذى و ابن ماجة اخرى و عبدالدان و عبد الله بن احمد الاهوازى و الحسن بن سفين و جعفر الفريابى و النسائى و أبي يعلى و احمد بن

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٦٩

المثنى و محمد بن جرير و أبي خزيمة و أبي القاسم البغوى و أبي بكر عبد الله بن أبي داود و أبي عربة الحرانى و أبي عوانة الاسفارائى و يحيى بن محمد بن صالح اخرى و أبي بكر بن زياد النيسابورى و أبي حامد احمد بن محمد بن الشرقي و أبي جعفر محمد بن عمر و العقيلي و أبي العباس الدغولى و عبد الرحمن بن أبي حاتم و أبي العباس بن عقدة و خيثمة بن سليمان الطرابلسى و عبد الباقى بن قانع و أبي على النيسابورى اخرى و أبي القسم الطبرانى و أبي حاتم محمد بن جبان و أبي على بن السكين و أبي بكر الجعابى و أبي بكر احمد بن محمد السنى الدينورى و أبي احمد عبد الله بن عدى الجرجانى و أبي الشيخ عبد الله بن محمد بن جبان و أبي بكر احمد بن ابراهيم الاسماعيلى و أبي الحسين محمد بن المظفر و أبي احمد الحاكم و أبي الحسن الدارقطنى و أبي بكر الجوزقى و أبي حفص بن شاهين اخرى و أبي عبد الله بن مندؤه و أبي عبد الله الحسين بن احمد بن بكر و أبي عبد الله الحاكم و عبد الغنى بن سعيد الازدى و أبي بكر بن مردویه و أبي عبد الله محمد بن احمد غنجار و أبي بكر البرقانى و أبي حازم العبدوى و حمزة السهمى و أبي نعيم الاصبهانى اخرى و أبي عبد الله الصورى و الخطيب و البيهقى و ابن حزم و ابن عبد البر و أبي الوليد الساجى و أبي صالح المعزول اخرى و أبي اسحاق الجبال و أبي نصر بن ماكولا و أبي عبد الله الحميدي و أبي على الغسانى و أبي الفضل محمد بن طاهر المقدسى و أبي على بن سكره اخرى و أبي عامر محمد بن سعدون العبدرى و أبي القاسم التيمى و أبي

الفضل بن ناصر و أبي العلاء الهمданى و أبي طاهر

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٧٠

السلفي و أبي القسم بن عساكر و أبي سعد السمعاني و أبي موسى المديني و خلف بن بشوال و أبي بكر الحازمي أخرى و عبد الغنى المقدسى و ابن الأخضر و عبد القادر الزهاوى اخري و أبي بكر بن نقطه و ابن المدينى و أبي عبد الله محمد بن عبد الواحد بن احمد المقدسى و ابن الصيلاح و ابراهيم الصريفى و الحافظ يوسف بن خليل اخري و عبد العظيم المنذرى و رشيد الدين العطار و ابن مسدى اخري و النوى و الدماطى و ابن الطاھرى و عبيد الاشعري و محب الدين الطبرى و شيخ الاسلام بن دقیق العید اخري و القاضى سعد الدين الحارثى و الحافظ أبي الحجاج المزى و الشيخ تقى الدين بن تيمية و الشيخ فتح الدين بن سید الناس و الحافظ قطب الدين عبد الكريم الحلبي و الحافظ علم الدين البرزالي و شيخنا الذهبى و الشيخ الوالد اخري و الحافظ أبي العباس بن المظفر و الحافظ صلاح الدين العلائى فهو لاء مهرء هذا الفن و قد اغفلنا كثيرا من الأئمه و اهملنا عددا صالحا من المحدثين و انما ذكرنا من ذكرناه ليتبه بهم على من عداتهم ثم افضى الامر الى طي بساط الاسانيد راسا و عد الاكتشاف منها جهالة و وسواها از ملاحظه اين عبارت بچند وجه جلالت متزلت و عظمت مرتب و علو قدر و سمو فخر حاكم عده الاعاظم ظاهرست اوّل آنکه از ان واضحت که حاکم مثل دیگر حضرات که سبکی اسمی متبرکه شان درین عبارت ذکر کرده از اهل عصر او نهایت بالاتر و فائق تر و سابق تر در جلالت و عظمت و حفظ و اتقان بودند و اهل عصر سبکی پایه و مایه شان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۷۱

هر گز نمی‌رسند و آنی ذلك و این فان ادعاء مساواتهم له فضلا عن تفضيلهم کذب بلا مبن دوم آنکه از آن ظاهرست که حاکم از حفاظ شریعت مقدسه بوده سوم آنکه از آن واضح است که حاکم از طبقه جلیله ابو عبد الله بن منده و أبي عبد الله الحسین بن احمد بن بکیر و عبد الغنى بن سعید الازدى و أبي بکر بن مردویه و أبي عبد الله محمد بن احمد غنجار و أبي بکر البرقانی و أبي حازم العبدوى و حمزه السیهمی و أبي نعیم اصحابی بوده و ظاهرست که این حضرات از اساطین دین و ائمه منقادین و مشايخ مقبولین و اسلاف معظمین سینیه‌اند چهارم آنکه از قول او فهو لاء مهرء هذا الفن هویداست که حاکم مثل دیگر حضرات مذکورین از مهره فن حديث و حدائق این علم شریفست و سبکی بر ذکر او مثل ذکر دیگر ائمه و اساطین خود می‌نازد پنجم آنکه از آن ظاهرست که حاکم مثل دیگر حضرات مذکورین بالاترست از بسیاری از ائمه سنتیه که سبکی اغفال ذکر شان کرده می‌باید که آدمی بذکر حاکم و دیگران تتبه بر دیگران حاصل سازد و ششم آنکه ازین عبارت در کمال وضوح و ظهور لائحت که حاکم در صفت جميله حفظ شریعت و مدیحت جلیله مهارت در فن حديث مشارکت با خلفاء راشدین و اکابر صحابه مکرمین داشته و علم مسامه‌نشان و لو بعد عده طبقات بر افراحته هفتم آنکه بنابر افاده یزید بن زریع که در صدر این عبارت مذکورست ظاهرست که برای هر دینی فرسان هستند و فرسان این دین اصحاب اسانید می‌باشند و چون حاکم بنص سبکی از اصحاب اسانید بلکه از حفاظ شریعت و مهره فن حدیثست پس حاکم از فرسان دین و رؤسأء حكام شرع مین باشد هشتم آنکه ازین عبارت هویداست که سبکی

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۷۲

در حق اصحاب اسانید رضای پروردگار را از ته دل خواستگار و بگفتن کلمه هم القوم مثبت کمال جلالت شان و علو فخار این ائمه کبارست و از عبارت ما بعد ظاهرست که حاکم را از جمله همین حضرات اصحاب اسانید و ارباب حفظ و تنفیذ شمار می‌نماید نهم آنکه از قول سبکی بهم کامل الله النعماء ظاهرست که حق تعالی باصحاب اسانید تکمیل نعماء و اسباغ آلاء فرموده و واضح است که حاکم را از اجله همین حضرات شمار نموده پس حاکم هم از جمله کسانی باشد که حق تعالی بسبب او تکمیل نعم و حفظ از نقم فرموده دهم آنکه چون بتصریح سبکی حاکم از اصحاب اسانید و حفاظ شریعت و مهره فن حدیث محدود هست پس مدائح اسناد که سبکی آن را از ائمه خود نقل کرده مثل اینکه اسناد زین حدیثست پس کسی که اعتنا با آن کرد پس همانست سعید و اینکه اسناد عین دینست و اینکه اسناد سلاح مؤمن است و اینکه مثل شخصی که دین خود را بغیر اسناد طلب نماید مثل کسیست که بر سطح بلند شود بغیر سلم و غیر ان بجمعیها برای حاکم که از اجله اصحاب اسانیدست ثابت خواهد شد تلک عَسْرَةُ كامِلَةٌ

و عبد الرحيم بن حسن الاسنوي در شروع طبقات شافعیه گفته و بعد فان الشافعی رضی الله و ارضاه و نفعنا به و بسائر ائمه المسلمين اجمعین قد حیز له فی اصحابه من السعادة امور لم یتفق فی اصحاب غیره منها انهم المقدّمون فی المساجد الثالثة الشریفة شرفها الله تعالى و منها ان الكلمة لهم فی الاقالیم الفاضلة المشار إليها و غالب الاقالیم الكبار العاشرة المتوسطة فی الدنيا المتأصیلہ الّتی دین الاسلام و شعار الاسلام بها ظاهر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۷۳

منتظم كالحجاز واليمن ومصر والشام والعراقين وخراسان وديار بكر واقليم الروم ومنها ازدياد علمائهم فی كل عصر الى زماننا بالنسبة الى غيرهم و سببه ما اشرنا إلیه من ظهورهم على غيرهم فی الاقالیم السابق وصفها و منها ان کبار ائمه الحديث اما من جملة اصحابه الآخذین عنه او عن اتباعه کالامام احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجة و ابن المنذر و ابن حبان و ابن خزیمہ و البیهقی و الحاکم و الخطابی و الخطیب و أبي نعیم ازین عبارت واضحت که حاکم از کبار ائمه حدیثت و از جمله اصحاب شافعیست که آخذاند از او یا اتباع او و بودن حاکم و امثال او از اصحاب شافعی از جمله امور داله بر سعادت شافعیست که مثل آن در اصحاب دیگران اتفاق نیفتاده و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در تراجم الحفاظ گفته الحاکم لقب به جماعت من اهل الحديث فنهی من لقب به لاجل ریاسته کالحاکم الشهید أبي الفضل محمد بن محمد بن احمد بن عبد الله المروزی ولی القضاe بیخاری مدة ثم استوزره الامیر الحمید ابو محمد نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل السامانی صاحب خراسان و ماوراء النهر و الحاکم أبي نصر منصور بن محمد بن احمد البخاری كان محتسب بخارا مدة طويلة و الحاکم أبي الفضل محمد بن الحسین بن محمد بن موسی بن مهران الحدادی المروزی کان قاضیا بمرو و بخارا و منهم من لقب به لاجل الریاست فی الحديث و هما رجلان فاقا اهل عصرهما فی معرفة الحديث احدهما الحاکم ابو احمد محمد بن احمد بن اسحاق النیسابوری و ليس له

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۷۴

ذکر فی هذا الكتاب و هو الا-کبر و الثاني الحاکم ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه النیسابوری صاحب المستدرک علی الصحيحین و تاریخ نیسابور و غير ذلك من المصنفات و هو الاشهر و حسب افاده والد مخاطب حاکم از جمله مجددین دین جناب ختم المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعینست و در مائة رابعه احیاء دین و احکام علم حدیث نموده چنانچه در قرء العینین گفته و خبر دادند ازین که بر راس مائة مجددی پیدا خواهد شد و همچنان واقع شد و بر سرمایه مجددی که از سر نو احیاء دین نمود پدید آمد بر مائة اولی عمر بن عبد العزیز جور ملک را برانداخت و رسوم صالحه نهاد و بر مائة ثانیه شافعی تاسیس اصول و تفريع فقه کرد و بر مائة ثالثه ابو الحسن اشعری احکام قواعد اهل سنت کرده و با مبتدعان مناظرها نمود و در مائة رابعه حاکم و بیهقی و بیهقی و غیر ایشان احکام علم حدیث نمودند و ابو حامد و غیر ایشان تفريعات فقهیه آورند و در مائة خامسه غزالی راهی جدید پیدا کرد و فقه و تصوف و کلام بر هم آمیخت و از میان حقائق این فنون نزاع برخاست و در مائة سادسه امام رازی اشاعت علم کلام کرد و امام نووی احکام علم فقه و همچنان تا حال بر سر مائة مجددی پیدا شده آمده است انتهی کمال حیرتست که مخاطب با وجود روایت چنین امام جلیل الشأن که حسب افاده والد ماجدش از مجددین دین جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم که آن حضرت بوجودشان بشارت داده می باشد و احیاء دین آن حضرت و احکام و اتقان علم حدیث در مائة رابعه نموده و بر بیهقی و غیر او مقدم بوده انکار بحت نموده کمال و نیز ولی الله پدر مخاطب در فتح الزرحمان فی ترجمة القرآن گفته و استمداد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۷۵

این کتاب در آنچه متعلق بنقلست از اصح تفاسیر محدثین که تفسیر بخاری و مسلم و ترمذی و حاکمست کرده شده انتهی ازین عبارت ظاهرست که تفسیر حاکم از اصح تفاسیر و قرین تفسیر بخاری و مسلم و ترمذیست و ناهیک به جلاله و وثوقا و خود

مخاطب جابجا بروایات حاکم و انهم بمقابلہ اهل حق تمسک نموده است بجواب طعن پانزدهم از مطاعن أبي بكر گفته جواب ازین دلیل انسنت که قطع دست چپ سارق از ابو بکر دو بار بوقوع آمده یک بار در دزدی سوم چنانچه نسائی مفصل از حارث بن حاطب لخمنی و طبرانی و حاکم روایت کردہ‌اند و حاکم گفته است که صحیح الاسناد و همینست حکم شریعت نزد اکثر علماء انتهی و نیز مخاطب بجواب طعن چهارم از مطاعن أبي بكر گفته و بر بنو فزاره نیز امیر لشکر ابو بکر صدیق بود چنانچه حاکم از سلمه بن اکوع روایت می‌کند که

امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر فغزونا ناسا من بنى فزاره فلما دنونا من الماء امرنا ابو بكر فغرسنا فلما صلينا الصبح امرنا ابو بكر فشتنا الغارة الى آخر الحديث

و در کید صد و دوم گفته و چون روایت حدیفه نیز صحیحست رجوع کردیم بروایات صحابه دیگر از ابو هریره و این حدیث را مفسر یافتیم و اشکال مندفع شد اخرج الحاکم و البیهقی عن أبي هریرة قال انما بالقائم الجرح کان فی ما به پس از اینجا وجه قیام معلوم شد انتهی و در کید نود و یکم گفته و اهل سنت چه قسم دشمنان اهلیت را دوست دارند حال آنکه در کتابهای ایشان روایات صریحه باین مضمون موجوداند که

من مات و هو مبغض آل محمد دخل النار و ان صلى و صام

و این روایت را

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۷۶

طبرانی و حاکم آورده‌اند انتهی ازین عبارت ظاهرست که حاکم از اهل سنت و مخالفت اهل سنت روایت او را مثل روایات دیگر سنبه ناممکنست عجب که جای مخالفت روایت حاکم از اهل سنت ناممکن داند و جای روایت او را اصلاً اصلاح نکند بلکه آن را بر ملا انکار و ابطال نماید و نفی روایت آن از اهل سنت فرماید **إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ**

و در حقیقت خود باین ابطال از اهل سنت باعتراف خودش خارج گردید چه هر گاه باعتراف او مخالفت اهل سنت با روایات کتب خودش ناممکن باشد و در ذکر این روایات روایت حاکم را ذکر کند و باز خود درین مقام و مقامات دیگر مثل حدیث ولایت و حدیث طیر و حدیث مدینه العلم مخالفت روایات کتب کثیره از اهل سنت که حاکم نیز از جمله ایشانست نماید بلا شبه او از اهل سنت خارج باشد

- ابن مردویه

وجه هفتم از وجوده رد و ابطال نفی و انکار مخاطب با کمال حدیث تشبیه را آنکه ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه موفق بن احمد ابو الموید المعروف باخطب خوارزم در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته اخبرنا شهردار هذا إجازة

قال اخبرنا ابو الفتح عبدالوس بن عبد الله بن عبدالوس الهمدانی إجازة عن الشریف أبي طالب المفضل بن محمد بن طاهر الجعفری باصبهان عن الحافظ أبي بکر احمد بن موسی بن مردویه بن فورک الاصبهانی قال حدثنا محمد بن احمد بن ابراهیم قال حدثنا الحسین بن علی بن الحسین السکونی قال حدثني سوید بن مسیر بن یحیی بن حجاج النهدی حدثنا أبي حدثنا شریک عن أبي اسحاق عن الحارث الاعور صاحب رایه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۷۷

علی بن أبي طالب قال بلغنا أنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ فِي جَمْعٍ مِّنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَرِنِّي أَدَمَ فِي عِلْمِهِ وَنُوحًا فِي فَهْمِهِ وَ

ابراهيم في حكمته فلم يكن باسرع من ان طلع على فقال ابو بكر يا رسول الله أقست رجلاً بثلاثة من الرسل بخ لهذا الرجل من هو يا رسول الله قال النبي صلی الله عليه و سلم الا تعرفه يا ابا بكر قال الله و رسوله اعلم قال ابو الحسن على بن أبي طالب قال ابو بكر بخ بخ لك يا ابا الحسن و اين مثلك يا ابا الحسن

فهذه رواية ابن مردویه الذى لا يجحد جلاله شانه و جاءه امره الا المارد المعاند لهذا الحديث الشريف المعاقد الطيب المصادر والعندي الموارد والعالى المطاوى والنفيس المعاهد فليمت غيظاً و حنقاً كل منكر جاحد و لجوح حاقد و عسوف حاسد و كنود غير راشد وقد اخذ اولياء المخاطب المقيم المقعد وبكتهم و سكتهم المكتمد حيث ظهر مزيد صدقه مره بعد اخرى و ارسلنا عليه شهباً ثاقبةً راجمةً ترى و عظمت شان و رفعت قدر و جللت مرتبه و تبخر و نمهُر و نبالٍ و مهارت و براءٍ و كمال اعتماد و اعتبار و نهايت فضل و نبل و سمو فخار ابن مردویه عاليٌ تبار بر ممارسين فن رجال و آثار مخفى و محتجب نيسٍت اماً بنا بر ازاله اوهام و تنبیه ذاهلين عوام نبذى از محامد سنیه و برخى از فضائل جلیه او مذکور می شود شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته ابن مردویه الحافظ ثبت العلامه ابو بكر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهاني صاحب التفسير والتاريخ وغير

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٧٨

ذلك روى عن أبي سهل بن زياد القطّان و ميمون بن اسحاق الخراساني و محمد بن عبد الله بن علم الصفار و اسماعيل الحطبي و محمد بن علي بن دحيم الشيباني و احمد بن عبد الله بن دليل و اسحاق بن محمد بن علي الكوفي و محمد بن احمد بن علي الاسواري و احمد بن عيسى الخفاف و احمد بن محمد بن عاصم الكرااني و طبقتهم و روی عنه ابو القاسم عبد الرحمن بن منده و اخوه عبد الوهاب و ابو الخير محمد بن احمد و ابو منصور محمد بن سكريويه و ابو بكر محمد بن الحسن بن محمد بن سليم و ابو عبد الله الثقفي الرئيس و ابو مطیع محمد بن عبد الواحد المصري و خلق كثير و عمل المستخرج على صحيح البخاري و كان فيما بمعرفة هذا الشأن بصيرا بالرجال طويل الباع مليح التصانیف ولد سنة ٣٢٣ ثلث وعشرين و ثلث مائة و مات لست بقین من رمضان سنة ٤١٠ عشرة و اربع مائة يقع عواليه في الثقیفیات و غيرها الخ ازین عبارت واضحت که ابن مردویه حافظ ثبت و علامه صاحب ثقیفیت و از اکابر و اعاظم شیوخ محدثین مثل أبي سهل بن زياد و دیگر اکابر نقاد روایت می کند و اجله اساطین سنیه مثل عبد الرحمن بن منده و غير او خلق كثير و جم غیر ازو روایت می کنند يعني معالم دینیه و آثار نبویه ازو فرا می گیرند و او قیم بود بمعرفت این شان و بصیر برجال و طویل الباع و مليح التصانیف و ناهیک بوحدة من هذه المحامد الزاهرة والمدائح الفاخرة فكيف إذا اجتمعت و اتسقت و اینعت دوحة مناقبها و سقطت و نیز ذهبي در عبر فی خبر من غبر در سنة ٣١٠ عشرة و اربعمائه گفته فيها توفی احمد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٧٩

بن موسی بن مردویه ابو بكر الحافظ الاصبهاني صاحب التفسیر والتاريخ والتصانیف لست بقین من رمضان وقد قارب التسعین سمع باصبهان و العراق و روى عن أبي سهل بن زياد القطّان و طبقته و نیز ذهبي در عبر گفته ابو مطیع محمد بن عبد الواحد المدینی المصری الاصل الصیحّاف الناسخ عاش بضعاً و تسعین سنة انتهى إليه علوّ الاسناد باصبهان روی عن أبي بكر بن مردویه و التقاش و ابن عقیل الباوردی و طائفه ازین عبارت واضحت که ابو مطیع محمد بن عبد الواحد المدینی که جلالٍ و عظمت او از فقره انتهى إليه علوّ الاسناد باصبهان لمعان ظهور دارد از ابن مردویه روایت کرده و نیز از عبارت تذكرة الحفاظ ذهبي دریافتی که ابو القاسم عبد الرحمن بن منده و اخ او عبد الوهاب و ابو الخير محمد بن احمد و ابو منصور محمد بن سكريويه و ابو بكر محمد بن الحسن بن محمد بن سليم و ابو عبد الله ثقفي و خلقی کثیر از ابن مردویه روایت کرده‌اند و روایت شخص عدل و ثقه و جلیل از شخصی حسب افادات ائمه سنیه دلیل و ثوق و جلالٍ و عدالت مروی عنه می باشد كما سبق و محمد بن محمد بن أبي بكر المعروف بابن قیم الجوزیه

الحنبلی در زاد المعاد فی هدی خیر العباد بعد ذکر حديث کفته هذا حديث کبیر جلیل ینادی جلالته و فخامته و عظمته علی انه قد خرج من مشکاه النبوة لا يعرف الا من حديث عبد الرحمن بن المغيرة بن عبد الرحمن المدنی رواه عنه ابراهیم بن ضمره الزبیری و هما من کبار اهل المدینة ثقیتان يحتاج بهما فی الصحيح احتیج بهما امام اهل الحديث محمد بن اسماعیل البخاری رواه ائمۃ السنّة فی کتبهم و تلقّوه بالقبول و قابلوه بالتسليم و الانقیاد و لم یطعن

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۸۰

احد منهم فيه ولا في احد من رواته فممن رواه الامام بن حنبل فی مسند ایه و فی كتاب السنّة وقال کتب الى ابراهیم بن ضمره بن محمد بن ضمره بن مصعب بن الزبیر الزبیری کببت إلیک بهذا الحديث وقد عرفه و سمعته على ما کتب به إلیک فحدث به عنی و منهم الفاضل الجلیل ابو بکر احمد بن عمرو بن عاصم النبیل فی كتاب السنّة له و منهم الحافظ ابو احمد محمد بن احمد بن ابراهیم بن سلیمان العسیال فی كتاب المعرفة و منهم حافظ زمانه و محدث اوانه ابو القسم سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی فی کثیر من کتبه و منهم الحافظ ابو محمد عبد الله بن محمد بن اسحاق بن محمد بن يحيی بن مندھ حافظ اصبهان و منهم الحافظ ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه و منهم حافظ عصره ابو نعیم احمد بن عبد الله بن اسحاق الاصبهانی و جماعة من الحفاظ سواهم یطول ذکرهم ازین عبارت كالشمس فی کبد السنّماء منجلیست که ابن مردویه از کبار ائمۃ سنت و اجله شیوخ ملت و امثال حفاظ آثار و افاحم خدام اخبارست که ابن القیم بروایت او این حديث را در کتاب خود مثل روایت دیگر ائمۃ مذکورین احتجاج و استدلال بر اعتماد و اعتبار و ثبوت و تحقق و خروج آن از مشکاه نبوت می نماید و حسبک هذا دلالة على کمال الاعتماد و الوثوق و غایة الاعتبار و القبول و آنفا در ذکر مدائح حاکم دریافتی که سبکی ابن مردویه را هم از طبقه حاکم معهود فرموده پس چنانچه از ان عبارت علّو متزلت و سمو مرتبت حاکم بوجوه عشره ثابت شد همچنان بوجوه عشره جلالت و عظمت ابن مردویه ظاهرست و جلال الدین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۸۱

عبد الرحمن بن کمال الدین السیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابن مردویه الحافظ الكبير العلامه ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی صاحب التفسیر و التاریخ و المستخرج على البخاری سمع ابا سهل بن زياد القطّان و خلقا و كان قیما بهذا الشأن بصیرا بالرجال طویل الباع مليح التصانیف ولد سنّة ۳۲۳ و مات لست بقین من رمضان سنّة ۴۱۰ ازین عبارت توان دانست که ابن مردویه حافظ کبیر و علامه جلیل و صاحب تصانیف مليحه مثل تفسیر و تاریخ و مستخرج و قیم بشان حديث و بصیر برجال و صاحب کمال و طویل الباع و کثیر الاطلاعست و شهاب الدین قسطلانی در مواهب لدیه گفته
عن انس قال قرأ النبی صلی اللہ علیه و سلم لقد جاءكم رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِکُمْ

بفتح الفاء و قال انا انفسکم نسبا و صهرا و حسپا ليس فی آبائی من لدن آدم سفاح کلنا نکاح رواه ابن مردویه و محمد بن عبد الباقي بن یوسف الزرقانی المالکی المصری

در شرح مواهب لدیه بشرح لفظ رواه ابن مردویه گفته ابو بکر الحافظ احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی الثبت العلامه ولد سنّة ثلث و عشرين و ثلاثة و صنف التاریخ و التفسیر و المسند و المستخرج على البخاری و كان قیما بهذا الشأن بصیرا بالرجال طویل الباع مليح التصانیف مات لست بقین من رمضان سنّة عشر و اربعمائه قال الحافظ ابن ناصر فی مشتبه النسبة مردویه بفتح المیم و حکی ابن نقطه کسرها عن بعض الاصبهانیین و الراء ساکنه و الدال المهمله مضمومه و الواو ساکنه و المثناه من تحت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۸۲

مفتوحة تلیها هاء انتهی ازین عبارت كالشمس فی رابعة الّهار هویدا و آشکارست که ابن مردویه حافظ ثبت علامه صاحب تاریخ و تفسیر و مسند و مستخرج و قیم بشان حديث و بصیر برجال و طویل الباع و مليح التصنيفست و حافظ ابو سعد عبد الكریم بن محمد المرزوی در انساب بترجمه حمزه بن الحسین المؤدب الاصبهانی گفته روی عنه ابو بکر بن مردویه الحافظ و اسماعیل بن عمر

المعروف بابن كثیر در تاريخ خود در ذکر حديث طیر گفته وقد جمع الناس في هذا الحديث مصنفات مفردة منهم ابو بكر بن مردویه الحافظ و ابو طاهر محمد بن احمد بن حمدان فيما رواه شيخنا الذهبی و مصطفی بن عبد الله القسّطنطینی الجلی در کشف الظنون گفته تفسیر ابن مردویه هو الحافظ ابو بکر احمد بن موسی الاصبهانی المتوفی سنة ٤١٠ عشر و اربعائے ازین عبارات ظاهرست که سمعانی و ابن کثیر و کاتب چلپی ابن مردویه را بلقب حافظ ستوده‌اند و جلالت شان لقب حافظ بر واقفین اصطلاحات فن رجال و درایت مخفی نیست نور الدین علی بن سلطان محمد القاری در مجمع الوسائل فی شرح الشّمائیل گفته الحافظ المراد به حافظ الحديث لا القرآن کذا ذکره میرک و يتحمل انه كان حافظاً للكتاب والسيّنة ثم الحافظ في اصطلاح المحدثين من احاط علمه بمائة الف حديث متنا و اسنادا و الطالب هو المبتدى الراغب فيه و المحدث و الشیخ و الامام هو الاستاذ الكامل و الحجّة من احاط علمه بثلاثمائة الف حديث متنا و اسنادا و احوال رواته جرجا و تعديلا و تاریخا و الحاکم هو الّذی احاط علمه بجمیع الاحدیث

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٨٣

المرویہ كذلك و قال ابن الجوزی الروی ناقل الحديث بالاسناد و المحدث من تحمل روایته و اعتنی بدرایته و الحافظ من روی ما يصل إلیه و وعی ما يحتاج لدیه ازین عبارت واضحست که در اصطلاح محدثین حافظ کسیست که احاطه کرده باشد علم او صد هزار حديث را از روی متن و اسناد و کفی به شرف و جلاله و شیخ ابو المawahب عبد الوهاب بن احمد الشعراوی که از اجله مشایخ اجازه شاه صاحبست و محامد و فضائل او در مجلد حديث مدینه العلم شنیدی در کتاب لواقع الانوار فی طبقات السادة الاخبار که سه تا نسخه عتیقه آن که یکی از آن محسیست بخط میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی بعنایت پروردگار نزد این خاکسار موجودست بترجمه جلال الدین سیوطی گفته و کان الحافظ ابن حجر يقول الشروط التي إذا اجتمعت في الانسان سمى حافظ هي الشهرة بالطلب والاخذ من افواه الرجال و المعرفة بالجرح و التعديل لطبقات الرّواة و مراتبهم و تمیز الصّیحیح من السقیم حتی یکون ما يستحضره من ذلك اکثر مما لا يستحضره مع استحفاظ الكثير من المتون فهذه الشروط من جمعها فهو حافظ پس بنا بر این عبارت ابن مردویه از اکابر مشهورین بطلب و اخذ از افواه رجال و معرفت بجرح و تعديل طبقات روات و مراتب شان و تمیز صیحیح از سقیم بوده و مستحضرات او درین باب زائد از غیر مستحضرات او بوده و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در تراجم الحفاظ گفته الحافظ يطلق هذا الاسم على من مهر في فن الحديث بخلاف المحدث حسب این عبارت هم ظاهرست که ابن مردویه از ماهرين در فن حديث بوده و شمس الدین محمد بن محمد الجزری

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٨٤

در حصن حصین گفته اما بعد حمد الله الذي جعل الدّعاء لرّدّ القضاء و الصلوة و السلام على سيد الأنبياء وعلى آله و صحبه الاتقیاء والاصفیاء فانّ هذا الحصن الحصین من کلام سید المرسلین و سلاح المؤمنین من خزانة النبي الامین و الهیکل العظیم من قول الرسول الکریم و الحرز المکنون من لفظ المعصوم المامون بذلك فيه التّصیحه و اخرجه من الاحادیث الصّحیحه ابرزته عدّه عند کل شدّه و جرّدته جهّه تقی من شر الناس و الجنّه تحصنت به فيما دهم من المصیبہ و اعتصمت من کلّ ظالم بما حوى من الشهام المصیبہ و قلت الا قولوا الشخص قد تقوی على ضعفی و لم یخش رقیبه خجأت له سهاما في الليالي و ارجو ان تكون له مصیبہ اسأل الله العظیم ان ینفع به و ان یفرج عن کلّ مسلم بسبیه على انه مع اقتصاره و اختصاره لم یدع حديثا صحيحا في بابه الا استحضره و اتی به و لاما اکملت ترتیبه و تهدییه طلبی عدو لا يمكن ان یدفعه الا الله تعالى فهربت منه مختفیا و تحصینت بهذا الحصن فرایت سید المرسلین صلی الله عليه و سلم و انا جالس على یساره

وكانه صلی الله عليه و سلم يقول ما تريد فقلت له يا رسول الله ادع الله لي و لل المسلمين فرفع صلی الله عليه و سلم يديه الكريمتين وانا انظر إليهما فدعا ثم مسح بهما وجهه الكريم و كان ذلك ليلة الخميس فهرب العدو ليلة الاحد و فرج الله عنی و عن المسلمين ببرکة ما في هذا الكتاب عنه صلی الله عليه و سلم وقد رمزت الكتب التي خرجت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٨٥

منها

هذه الاحاديث بحروف تدل على ذلك سلكت فيها اخصر المسالك فجعلت علامه صحيح البخاري خ و مسلم و سنن أبي داود و الترمذى ت و النسائى س و ابن ماجة القزوينى ق و هذه الاربعة عه و هذه السنتع و صحيح ابن حبان حب و صحيح المستدرک مس و أبي عوانة عو و ابن خزيمه مه و الموطأ طا و سنن الدارقطنى قط و مصنف ابن أبي شيبة مص و مسند الامام احمد او البزار ر و أبي يعلى الموصلى ص و الدارمى و معجم الطبراني الكبير ط و الاوسط طس و الصغير صط و الدعاء له طب و لابن مردویه مرو للبيهقي فی و السینن الكبير له سنی و عمل اليوم و اللیلہ لابن السنی ی و اقدم رمز من له اللفظ و ان كان الحديث موقوفا جعلت قبل رمزه مو ليعلم انه موقوف لما بعده من الكتب و ذلك قليل حيث عدم المتصل او اختلف فيه على آنی لم اجعل هذه الرموز الا لعالم يربأ بنفسه عن التقليد او لمتعلم يتعرّف صحيح الكتب و المسانيد و الا ففى الحقيقة لا احتياج إليها لعموم الناس فليعلم آنی ارجو ان يكون جميع ما فيه صحيحًا فزال الالتباس وقد جمع بحمد الله تعالى هذا المختصر اللطيف ما لم تجمعه مجلدات من التواليف ازین عبارت ظاهرست که محمد بن محمد الجزری کتاب ابن مردویه را از مأخذ کتاب خود که نهایت عظمت و جلالت آن بیان کرده گردانیده و مثل دیگر کتب اساطین معتمدین و افاحم محدثین نحله خود مثل بخاری و مسلم و ابن أبي شيبة و امام احمد و ابو داود

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٨٦

و ترمذى و نسائى و ابن ماجة القزوينى و بزار و ابن حبان و حاكم و ابن عوانة و ابن خزيمه و مالک و غيرهم بر آن اعتماد نموده و نیز ظاهرست که روایات ابن مردویه را صحيح دانسته حيث قال فليعلم آنی ارجو ان يكون جميع ما فيه صحيحًا و مخاطب عالی تبار در رساله اصول حدیث گفته و احادیث متعلقه بتفسیر را تفسیر گویند تفسیر ابن مردویه و تفسیر دیلمی و تفسیر ابن جریر و غيره مشاهير تفاسير حدیث ازین عبارت هويداست که تفسیر ابن مردویه از مشاهير تفاسير حدیث است و شاهصاحب در ذکر تفاسير مشهوره تفسیر او را مقدم بر دیگر تفاسير گذاشتند

٨- أبو نعيم

وجه هشتم از وجوه رد و ابطال نفي و انکار مخاطب جلیل الفخار آنکه حدیث تشییه را ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران الاصبهانی روایت نموده چنانچه محمد صدر عالم در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته اخرج ابو نعیم فی فضائل الصحابة مرفوعا ان النبي صلی الله عليه وسلم قال من سره ان ينظر الى آدم فی علمه و الى نوح فی فهمه و الى ابراهیم فی خلنته فلينظر الى على بن أبي طالب انتهى

فهذه روایة أبي نعیم المذکور هو تاج المحدثین الإثبات و فخر الحفاظ المنقادین الثقات لهذا الحديث الحاسم لشبهات المنكريں الافتاء فهل بعد ذلك يمكن لأحد من أهل الخبرة والاستبصار الإلاظاظ و اللجاج في الرد و الانکار و هل يمكن لأحد و ان بالغ في التعصي و الاعوجاج و الشمام و الاستکبار ان ينکر فضل أبي نعیم العالی الفخار او يخرجه من اساطین السیئه الكبار و يلحقه بالهالکین الاشرار فاعتبروا يا اولی الابصار و استنفدوا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٨٧

الاستعجب و استفرغوا الاستغراب من المخاطب المفاخر النجار الراد المبطل لصلاح الاثار و فضائل زاهره و محمد باهره و مناقب فاخره و مآثر منيفه و مفاخر شریفه و مدائح لطیفه و جلائل ساطعه و عوالی لامعه ابو نعیم بالاتر از انسنت که احصا توان نمود و نبذی از ان بر ناظر کتاب فضائل الشافعی از فخر الدین محمد بن عمر الرازی و وفیات الأعیان ابن خلکان و منهاج ابن تیمیه حنبیلی و زاد

المعاد محمد بن أبي المعروف بابن القيم الحنبلي و اسماء رجال جامع مسانيد أبي حنيفة او محمد بن محمود الخوارزمي و عبر في خبر من غير محمد بن احمد الذهبي و طبقات الشافعية عبد الوهاب بن على السبكي و وافي بالوفيات خليل بن اييك الصفدي و مرآة الجنان ابو محمد عبد الله بن اسعد اليافعي و طبقات شافعية جمال الدين عبد الرحيم الاسنوي و اسماء رجال مشكاة ولی الدين الخطيب و طبقات شافعية ابو بكر اسدى و طبقات الحفاظ جلال الدين السيوطي و لواحة الانوار عبد الوهاب الشعراوي و تاريخ خميس حسين بن محمد الدياري بکری و مقالید الاسانید ابو مهدی عیسی بن محمد الشعالی و بستان المحدثین خود شاهصاحب و قول مستحسن مولوی حسن زمان معاصر و غير آن ظاهرست فخر الدین محمد بن عمر الرازی در کتاب فضائل شافعی گفته و اما المتأخرین من المحدثین فاکثرهم علماء و اقواهم قوہ و اشدّهم تحقيقاً في علم الحديث هؤلاء و هم ابو الحسن الدارقطنی و الحاکم ابو عبد الله الحافظ و الشیخ ابو نعیم الاصبهانی و الحافظ ابو بکر احمد البیهقی و الامام ابو بکر عبد الله بن محمد بن زکریا الجوزفی صاحب کتاب المتفق و الامام الخطیب صاحب تاریخ بغداد و الامام ابو سلیمان الخطابی الذی کان بحراً في علم الحديث

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۸۸

واللغة و قيل في وصفه جعل الحديث لابی سلیمان كما جعل الحديث لابی سلیمان يعنون داود النبی صلی الله عليه وسلم حيث قال تعالى فيه وَأَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ

فهو لا صدور هذا العلم بعد الشیخین و هم باسرهم متفقون على تعظیم الشافعی و المبالغة في الثناء عليه و ابن خلکان در وفيات الأعیان گفته الحافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران الاصبهانی الحافظ المشهور صاحب کتاب حلیة الاولیاء کان من اعلام المحدثین و اکابر الحفاظ الثقات اخذ عن الافضل و اخذوا عنه و انتفعوا به و کتابه الحلیة من احسن الكتب و له کتاب تاریخ اصبهان نقلت منه في ترجمة والده عبد الله نسبه على هذه الصورة و ذكر ان جده مهران اسلم اشاره الى انه اول من اسلم من اجداده و انه مولی عبد الله بن معاویة بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب رضی الله عنه و سیاتی ذکر عبد الله بن معاویة ان شاء الله تعالى و ذکر ان والده توفی في رجب سنة خمس و ستين و ثلاثمائة و دفن عند جده من قبل أمه ولد في رجب سنة ست و ثلاثين و ثلاثمائة و قيل اربع و ثلاثين و توفی في صفر و قيل يوم الاثنين الحادی و العشرين من المحرم سنة ثلاثين و اربعمائة باصبهان رحمه الله تعالى و ابن تیمیه در منهاج گفته و لكل علم رجال يعرفون به و العلماء بالحديث اجل هؤلاء و اعلم قدرها و اعظم صدقا و اعلاهم منزلة و اکثرهم دینا فانهم من اعظم الناس صدقا و دینا و امانة و علماء و خبراء بما یذکرون

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۱۸۹

من الجرح والتعدیل مثل مالک و شعبه و سفین الثوری و یحیی بن سعید القطان و عبد الرحمن بن مهدی و عبد الله بن المبارک و وکیع بن الجراح و الشافعی و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و أبي عبید و یحیی بن معین و علی بن المدینی و البخاری و مسلم و أبي داود و أبي زرعة و أبي حاتم و النسائی و العجلی و أبي احمد بن عدی و أبي حاتم البستی و أبي الحسن الدارقطنی و امثال هؤلاء خلق کثیر لا يحصى عددهم من اهل العلم بالرجال والجرح والتعدیل و ان كان بعضهم اعلم من بعض ذلك وبعضهم اعدل من بعض في وزن کلامه كما ان الناس في سائر العلوم كذلك وقد صنف الناس كتابا في الاخبار صغراً و كباراً مثل الطبقات لain سعد و تاریخي البخاری و الكتب المنقوله عن احمد بن حنبل و یحیی بن معین وغيرهما و قبلها یحیی بن سعید القطان و غيره و کتاب یعقوب بن سفین و ابن أبي خیشمة و ابن أبي حاتم و کتاب ابن عدی و کتاب أبي حاتم و امثال ذلك و صنف کتب الحديث تارة على المسانید فيذكر ما استنده الصاحب عن رسول الله كمسند احمد و اسحاق و أبي داود الطیالسی و أبي بکر بن أبي شیعه و محمد بن عمر العدنی و احمد بن منیع و أبي یعلی الموصلى و أبي بکر البزار البصري و غيرهم و تارة على الابواب فمنهم من قصد الصحيح كالبخاری و مسلم و ابن خزیمة و أبي حاتم و غيرهم و من خرج على الصحيحین كالاسمعاعیلی و البرقانی و أبي نعیم و غيرهم و منهم من خرج احادیث السنن کابی داود و النسائی و ابن ماجه و غيرهم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٩٠

و منهم من خرج احاديث السنن كابي داود و النسائي و ابن ماجة و غيرهم و منهم من خرج الجامع الّذى يذكر فيه الفضائل و غيرها كالترمذى و غيره و هذا علم عظيم من اعظم علوم الاسلام و محمد بن أبي بكر المعروف بابن قيم الجوزية الحنبلي در زاد المعاد فى هدى خير العباد بعد ذكر حديث بنى المتفق گفته هذا حديث كبير جليل ينادى جلاله و فخامته و عظمته على انه قد خرج من مشكاة النبوة لا يعرف الا من حديث عبد الرحمن بن المغيرة بن عبد الرحمن المدنى رواه عنه ابراهيم بن ضمرة الزبيرى و هما من كبار اهل المدينة ثقتان يحتاج بهما فى الصحيح احتاج بهما امام و اهل الحديث محمد بن اسماعيل البخارى رواه أئمّة السّنّة فى كتبهم و تلقوه بالقبول و قابلوه بالتسليم و الانقياد و لم يطعن احد منهم فيه و لا فى احد من رواته فممن رواه الامام ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل فى مسنده ابيه و فى كتاب السنّة وقال كتب الى ابراهيم بن ضمرة بن محمد بن ضمرة بن مصعب بن الزبير الزبيرى كتبت إليك بهذا الحديث و قد عرفته و سمعته على ما كتبت به إليك فحدث به عنى و منهم الحافظ الجليل ابو بكر احمد بن عمرو بن عاصم البيلى فى كتاب السنّة له و منهم الحافظ ابو محمد بن احمد بن ابراهيم بن سليمان العسال فى كتاب المعرفة و منهم حافظ زمانه و محدث اوانه ابو القاسم سليمان بن احمد بن ايوب الطبراني فى كثیر من كتبه و منهم الحافظ ابو محمد عبد الله بن محمد بن حيان ابو الشيخ الاصبهانى فى كتاب السنّة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٩١

و منهم الحافظ ابن الحافظ ابو عبد الله محمد بن اسحاق بن محمد بن يحيى بن مندھ حافظ اصبهان و منهم الحافظ ابو بكر احمد بن موسى بن مردویه و منهم حافظ عصره ابو نعیم احمد بن عبد الله بن اسحاق الاصبهانی و جماعة من الحفاظ سواهم يطول ذكرهم اذین عبارت كالشمس فى كبد السماء منجلیست که ابو نعیم از کبار ائمّه سنت و اجله شیوخ ملت و امثال حفاظ آثار و افاحم خدام اخبارست که ابن القیم بروایت او این حدیث را در کتاب خود مثل روایت دیگر ائمّه مذکورین احتجاج و استدلال بر اعتماد و اعتبار و ثبوت و تحقق و خروج آن از مشکاه نبوّت می نماید و ابو المؤید محمد بن محمود الخوارزمی در اسماء رجال جامع مسانید ابو حنیفه گفته احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران ابو نعیم الحافظ صاحب المسند الرابع الاصبهانی سبط محمد بن یوسف الفربی الر Zahed قال الحافظ ابو عبد الله النجgar فی تاریخه هو تاج المحدثین و احد الاعلام و من جمع له العلو فی الروایات و الحفظ و الفهم و الدرایة و كان تشدّد إلیه الرجال و تهاجر إلی بابه الرجال و كتب فی الحديث كتبًا سارت فی البلاد و انتفت بها العباد و اسعدت ایامه حتی الحق الاحفاد بالاجداد و سمع فی بلده ابا محمد عبد الله بن جعفر بن احمد بن فارس الى ان قال بعد ذکر اسماء کثیره و روی عنه الائمه الاعلام و سئل عن مولده فقال ولدت فی رجب سنّة ست و ثلاثین و ثلاثة و توفي فی محرّم سنّة ثلاثین و اربعمائّة و هو ابن ثلاث و تسعین سنّة و ستة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٩٢

اشهر يقول اضعف عباد الله و هو صاحب المسند الرابع الذى ذكرناه فی اول الكتب و محمد بن احمد الذهبي در عبر فی خبر من غير در وقائع سنّة ثلاثین و اربعمائّة گفته و فيها توفی ابو نعیم الاصبهانی احمد بن عبد الله بن احمد بن الحافظ الصوفی الاحوال سبط الزاهد محمد بن یوسف بن البناء باصبهان فی المحرّم و له اربع و تسعون سنّة اعنتی به ابوه و اسمعه فی سنّة اربع و اربعین و ثلاثة و بعدها استجاز له خیثمة الاطرابلسی و الاصم و طبقتها و تفرد بالدّنیا بعلو الاستناد مع الحفظ و الاستبحار من الحديث و فنونه روی عن ابن فارس و العسال و احمد بن سعید السمسار و أبي على بن الصواف و أبي بكر بن خلاد و طبقتهم بالعراق و الحجاز و خراسان و صنف التصانیف الكبار المشهورة فی الاقطار و عبد الوهاب سبکی در طبقات شافعیه گفته الحافظ ابو نعیم الاصبهانی الصوفی الجامع بین الفقه و التصوف و النهاية فی الحفظ و الضبط واحد اعلام الدّین جمع الله له بین العلو فی الروایة و النهاية فی الدرایة رحل إلیه الحفاظ من الاقطار ولد فی رجب سنّة ست و ثلاثین و ثلاثة و تلاشیة باصبهان و هو سبط الزاهد محمد بن یوسف البناء احد مشايخ الصوفیة

استجاز له ابوه طائفه من شيوخ العصر تفرد في الدنيا عنهم اجاز له من الشام خيّمه بن سليمان و من بغداد جعفر الخلدي و من واسط عبد الله بن عمر بن شوذب و من نيسابور الاـصم و سمع سنة اربع و اربعين و ثلاثمائة من عبد الله بن جعفر بن احمد بن فارس و القاضي أبي احمد محمد بن احمد العسال و احمد بن سعيد السمسار

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٩٣

و احمد بن محميد القصار و احمد بن بندار السعّار و عبد الله بن الحسن بن بندار و الطبراني و الظهراني و أبي الشيخ و الجعابي و رحل سنة ست و خمسين و ثلاثمائة فسمع ببغداد ابا علي بن الصواف و ابا بكر بن الهيثم الانباري و ابا بحر البرنهاي و عيسى بن محمد الطوماري و عبد الرحمن والد المخلص و ابن خلاد النصبي و حبيبا القرّاز و طائفه كثيرة و سمع بمكّة ابا بكر الاجرى و احمد بن ابراهيم الكندى و بالبصرة فاروق بن عبد الكريم الخطابي و محمد بن على بن مسلم العامري و جماعة و بالكوفة ابا بكر عبد الله بن يحيى الطيلحي و جماعة و بنيسابور ابا احمد الحاكم و حسنک التميمي و اصحاب السیراج فمن بعدهم روى عنه كوشيار بن لباليروز الجيلي و توفى قبله ببضع و ثلثين سنة و ابو سعد المالياني و توفى قبله بشمانى عشرة سنة و ابو بكر بن على الذكوني و توفى قبله باحدى عشرة سنة و الحافظ ابو بكر الخطيب و هو من اخص تلامذته وقد رحل إليه و اكثر عنه و مع ذلك لم يذكره في تاريخ بغداد و لا يخفى عليه انه دخلها و لكن النسيان طبيعة الانسان و لذلك اغفله الحافظ ابو سعد بن السمعانى فلم يذكره في الذيل و ممن روى عن أبي نعيم ايضا الحافظ ابو صالح المؤذن و القاضي ابو على الوحشى و مستمليه ابو بكر محمد بن ابراهيم العطار و سليمان بن ابراهيم الحافظ و هبة الله بن محمد الشيرازي و ابو الفضل احمد و ابو على الحسن ابنا احمد الحداد و خلق كثير آخرهم وفاة ابو طاهر عبد الواحد بن محمد الدسيح الذهبي و قد روى ابو عبد الرحمن السلمى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٩٤

مع تقدمه عن واحد عن أبي نعيم فقال في كتاب طبقات الصوفية ثنا عبد الواحد بن احمد الهاشمي ثنا ابو نعيم احمد بن عبد الله ابا محميد بن على بن حبيش المقرى ببغداد ابا احمد بن محمد بن سهل الآدمى و ذكر حدثا قال ابو محمد بن السمرقندى سمعت ابا بكر الخطيب يقول لم ار احدا اطلق عليه اسم الحافظ غير رجلين ابو نعيم الاصبهانى و ابو حازم العبدوى الاعرج و قال احمد بن محمد بن مردويه كان ابو نعيم فى وقته مرحولا إليه و لم يكن فى افق من الآفاق استند و لا احفظ منه كان حفاظ الدنيا قد اجتمعوا عنده و كان كل يوم نوبة واحد منهم يقرأ ما يريده الى قرب الظهر فإذا قام الى داره ربما كان يقرأ عليه في الطريق جزء و كان لا يضجر لم يكن له غذاء سوى التصنيف او التسميع و قال حمزة بن العباس العلوى كان اصحاب الحديث يقولون بقى ابو نعيم اربع عشرة سنة بلا نظير لا يوجد شرقا و لا غربا اعلى اسنادا منه و لا احفظ و كانوا يقولون لما صنف كتاب الحلية حمل الى نيسابور حال حياته فاشتروه باربعمائه دينار و قال ابن المفضل الحافظ قد جمع شيخنا السيلفى اخبار أبي نعيم و ذكر من حدث عنه و هم نحو ثمانين رجالا و قال لم يصنف مثل كتابه حلية الأولياء سمعناه على ابن المظفر القاسانى عنه سوى فوت عنه يسير و قال ابن التجار هو تاج المحدثين و احد اعلام الدين قلت و من كراماته المذكورة ان السلطان محمود سبكتكين لما استولى على اصبهان ولّى عليها ولّى عليها من قبله و رحل عنها فوثب اهل اصبهان و قتلوا الوالى فرجع محمود إليها

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٩٥

و آمنهم حتى اطمأنوا ثم قصدتهم يوم الجمعة في الجامع و قتل منهم مقتلة عظيمة و كانوا قبل ذلك قد منعوا ابا نعيم الحافظ من الجلوس في الجامع فحصلت له كراماتان السسلامة مما جرى عليهم إذ لو كان جالسا لقتل و انتقام الله تعالى له منهم سريعا و من مصنفاته حلية الأولياء و هي من احسن الكتب كان الشيخ الامام الوالد رحمة الله كثيرا يحتنّا عليها و يحبّ تسميعها و له ايضا كتاب معرفة الصيحة و كتاب دلائل النبوة و كتاب المستخرج على البخاري و كتاب المستخرج على مسلم و كتاب تاريخ اصبهان و كتاب صفة الجنة و كتاب فضائل الصيحة و صنف شيئاً كثيراً من المصنفات الصغار توفى في العشرين من المحرم سنة ثلاثين و اربعمائه و له

اربعون و تسعون سنة ذكر البحث عن واقعة جزء محمد بن عاصم التي اتخدتها من نال من أبي نعيم رحمة الله ذريعة الى ذلك قد حدث ابو نعيم بهذا الجزء و رواه عنه الاثبات و الرجل ثقة ثبت امام صادق و إذا قال هذا سمعى جاز الاعتماد عليه و طعن بعض الجهال الطاعنين في ائمة الدين فقال ان الرجل لم يوجد له سمع بهذا الجزء و هذا الكلام سبة على قائله فان عدم وجوداته لسماعه لا يكون سبب عدم وجوده و اخبار الثقة بسماع نفسه كاف ثم ذكر شيخنا الحافظ ابو عبد الله الذهبي ان شيخنا الحافظ ابا الحجاج المزري حدثه انه رأى بخط الحافظ ضياء الدين المقدسي انه وجد بخط الحافظ أبي الحجاج يوسف بن خليل انه قال رأيت اصل سمع الحافظ أبي نعيم لجزء محمد بن عاصم فبطل ما اعتقادوه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٩٦

ربّئاً ثم قال الطاعنون ثانياً و هذا الخطيب ابو بكر البغدادي و هو الحبر الذي يخضع له الايات و له الخصوصية الزائدۃ بصحة أبي نعيم قال فيما كتب الى به احمد بن احمد بن طالب من دمشق قال كتب الى الحافظ ابو عبد الله بن النجاشي من بغداد قال اخبرني ابو عبد الله الحافظ باصحابهانا ابو القاسم بن اسماعيل الصيرفي انا يحيى بن عبد الوهاب بن مندة قال سمعت ابا الفضل المقدسي يقول سمعت عبد الوهاب الانمطي يذكر انه وجد بخط الخطيب سألت محمد بن ابراهيم العطار مستملی أبي نعيم عن جزء محمد بن عاصم كيف قرأته على أبي نعيم و كيف رأيت سمعاه فقال اخرج الى كتاباً و قال هو سمعاني فقرأته عليه قلنا ليس في هذه الحکایة طعن على أبي نعيم بل حاصلها ان الخطيب لم يجد سمعاه بهذا الجزء فاراد استفاده ذلك من مستمليه فاخبره بأنه اعتمد في القراءة على اخبار الشيخ و ذلك كاف ثم قال الطاعنون ثالثاً وقد قال الخطيب ايضاً رأيت لابي نعيم اشياء يتتساهم فيها منها ان يقول في الاجازة اخبرنا من غير ان يبين قلت هذا لم يثبت عن الخطيب و بتقدير ثبوته فليس بقديح ثم اطلاق اخبرنا في الاجازة مختلف فيه فإذا رأه هذا الحبر الجليل اعني ابا نعيم فكيف يعذر منه تساهلاً و ان عذر فليس من التساهل المستحب و لو حجرنا على العلماء ان لا يرووا الى بصيغة يجمع عليها لضيعنا كثيراً من السنّة و قد دفع الحافظ ابو عبد الله بن النجاشي قضيّة جزء محمد بن عاصم بان الحفاظ الايات رواه عن أبي نعيم و حكينا لك نحن ان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٩٧

اصل سمعاه وجد فطاحت هذه الخيالات و نحن لا نحفظ احداً تكلّم في أبي نعيم بقادح و لم يذكر غير هذه اللفظة التي عزيت الى الخطيب و قلنا انّها لم تثبت عنه و العمل على امامته و جلالته و انه لا عبرة بهذيان المعادين و اكاذيب المفترين على انا لا نحفظ عن احد فيه كلاماً صريحاً في جرح ولا حطّ و لو حفظ لكان سبة على قائله و قد برّ الله ابا نعيم من معرته و قال الحافظ ابن النجاشي في اسناد ما حكى عن الخطيب غير واحد ممن يتحامل على أبي نعيم لمخالفته لمذهبه و عقيدته فلا يقبل قال شيخنا الذهبي و التساهل الذي اشير إليه شيء كان يفعله في الاجازة نادراً قال فاته كثيرة ما يقول كتب الى جعفر الخلدي و كتب الى ابو العباس الاصم انا ابو الميمون بن راشد في كتابه قال و لكن رايته يقول انا عبد الله بن جعفر فيما قرئ عليه قال و الظاهر ان هذا إجازة قلت ان كان شيخنا الذهبي يقول ذلك في مكان غالب على ظنه ان ابا نعيم لم يسمعه بخصوصه من عبد الله بن جعفر فالامر مسلم إليه فاته اعني شيخنا الحبر الذي لا يلحق شاوه في الحفظ والا فابو نعيم قد سمع من عبد الله بن جعفر فمن اين لنا انه يطلق هذه العبارة حيث لا يكون سمع ثم و ان اطلق ذاك فغايتها تدليس جائز قد اعتبر اشد منه لا عظم من ابي نعيم ثم قال الطاعنون رابعاً قال يحيى بن مندة الحافظ سمعت ابا الحسين القاضي يقول سمعت عبد العزيز النخشبى يقول لم يسمع ابو نعيم مسند الحرج بن ابي أسامة بتمامه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٩٨

من ابن خلّاب فحدث به كلّه قلنا قال الحافظ ابن النجاشي و هم عبد العزيز في هذا فانا رأيت نسخة من الكتاب عتيقة و عليها خطّ أبى نعيم يقول سمع مني فلان الى آخر سمعى من هذا المستند من ابن خلّاب فلعله روى الباقي بالاجازة و خليل بن ابيك صفتى در وافي بالوفيات كفته احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسى بن مهران ابو نعيم الحافظ سبط محمد بن يوسف بن البناء الاصبهانى

تاج المحدثين واحد اعلام الدين له العلو في الرواية و الحفظ و الفهم و الدراية و كانت الحال تشد إليه املی في فنون الحديث كتاب سارت في البلاد و انتفع بها العباد و امتدت أيامه حتى الحق الاحفاد بالاجداد و تفرد بعلو الاستناد سمع باصبهان اباه و عبد الله بن جعفر بن احمد بن فارس و سليمان بن احمد الطبراني و جماعة كثيرة إلى ان قال بعد ذكر اسماء كثيرة و كان ابو نعيم اماما في العلم و الزهد و الديانة و صنف مصنفات كثيرة منها حلية الاولياء و المستخرج على الصحيحين ذكر فيها احاديث ساوي فيها البخاري و مسلما و احاديث علا عليهما فيها كأنهما سمعاها منه و ذكر فيما حدثا كان البخاري و مسلم سمعاه ممن سمعه منه و دلائل النبوة و معرفة الصحبة و تاريخ بلده و فضائل الجنة و صفة الجنة و كثيرا من المصنفات الصغار و بقى اربعة عشر سنة بلا نظير لا يوجد شرقا و لا غربا اعلى اسنادا منه و لا احفظ و لما كتب كتاب الحلية و حمل الى نيسابور بيع باربعمائة دينار الخ و ابو محمد عبد الله بن اسعد بن على

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ١٩٩

اليمني المعروف باليافعي در مرآة الجنان و عبرة اليقطان در سنة ٤٣٠ ثلين و اربعمائة گفته فيها توفى الامام الحافظ الشيخ العارف ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهانى الصوفى صاحب كتاب حلية الاولياء و كان من اعلام المحدثين و اكابر الحفاظ المفيدين اخذ عن الافضل و اخذوا عنه و انتفعوا به و كتاب الحلية من احسن الكتب قلت اما طعن ابن الجوزى فيها و تنقيصه لها فهو من باب قولى لئن ذمها جاراتها و ضرائر و عاب جمالا في حلالها و في الحلى فما سلمت حسناء من ذم حاسد و صاحب حق من عداوة مبطل مع ايات اخرى في مدح الامام أبي حامد الغزالى و تصانيفه و كلامه العالى و له كتاب تاريخ اصفهان تفرد في الدنيا بعلو الاستناد مع الحفظ روى عن المشايخ بالعراق و الحجاز و خراسان و صنف التصانيف المشهورة في الاقطار و شيخ جمال الدين اسنوى در طبقات فقهاء شافعية گفته الحافظ ابو نعيم بضم النون احمد بن عبد الله الاصفهانى صاحب الحلية و غيرها الجامع بين الفقه و الحديث و التصوف قال الخطيب لم الق في شيوخى احفظ منه و من أبي حازم الاعرج ولد في رجب سنة ست و ثلين و ثلاثة و ثلثمائة و توفي يوم الأحد الحادى و العشرين من المحرم سنة ثلين و اربعائة و ذكر ابن خلكان في السنة مثلها نقل عنه في الروضة في اثناء كتاب القضاء في الكلام على الزاوية بالاجازة المجاز يجوز له ان يجيز كما هو المعروف و نيز اسنوى در شروع طبقات گفته و بعد فان الشافعى رضى الله عنه و ارضاه و نفعنا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٠٠

و سائر أئمة المسلمين اجمعين قد حيز له في اصحابه من السعادة امور لم يتتفق في اصحاب غيره منها انهم المقدّمون في المساجد الثالثة الشريفة شرفها الله تعالى و منها ان الكلمة لهم في الاقاليم الفاضلة المشار إليها الكبار العاملة المتوسطة في الدنيا المتأصلة التي دين الاسلام و شعار الاسلام بها ظاهر منتظم كالحجاز و اليمن و مصر و الشام و العراقيين و خراسان و ديار بكر و اقليم الروم و منها ازيد من علماهم في كل عصر الى زماننا بالنسبة الى غيرهم و سببه ما اشرنا إليه من ظهورهم على غيرهم في الاقاليم السابق و صفها و منها ان كبار ائمة الحديث اما من جملة اصحابه الآخرين عنه او عن اتباعه كالامام احمد و الترمذى و السائى و ابن ماجة و ابن المنذر و ابن حبان و ابن خزيمة و البيهقي و الحاكم و الخطابي و الخطيب و أبي نعيم و غيرهم الى زماننا هذا و ولى الدين محمد بن عبد الله الخطيب در اسماء رجال مشكاة گفته ابو نعيم الاصفهانى هو ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهانى صاحب الحلية هو من مشايخ الحديث الثقات المعمول بحديثهم المرجوع الى قولهم كبير القدر ولد سنة ٣٣٤ اربع و ثلين و ثلاثة و مات في صفر سنة ٤٣٠ ثلين و اربعائة و له من العمر ست و تسعون سنة و قاضى تقى الدين ابو بكر اسدی در طبقات فقهاء شافعية گفته احمد بن عبد الله بن اسحاق بن موسى بن مهران الحافظ الكبير ابو نعيم الاصفهانى الجامع بين الفقه و التصوف و النهاية في الحديث

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٠١

و له التصانيف المشهورة منها كتاب الحلية و هو كتاب جليل حفيل و كتاب معرفة الصحبة و كتاب دلائل النبوة و كتاب تاريخ

اصفهان قال الخطيب البغدادي لم الق فى شيوخى احفظ منه و من أبي حازم الاعرج ولد فى رجب سنة ست و ثلين و ثلاثمائة توفى فى المحرم سنة ثلين و اربعمائة نقل عنه فى الروضه فى أثناء كتاب القضاة فى الكلام على الرواية بالاجازة ان المجاز يجوز له ان يجيز كما هو المعروف و جلال الدين عبد الرحمن السيوطي در طبقات الحفاظ گفته ابو نعيم الحافظ الكبير محدث العصر احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسى بن مهران المهرانى الاصبهانى الصوفى الاحول سبط الزاهد محمد بن يوسف البناه ولد سنة ٣٣٦ و اجاز له مشايخ الدنيا و تفرد بهم و رحلت الحفاظ الى بابه لعلمه و ضبطه و علو اسناده قال الخطيب لم ار احدا طلق عليه اسم الحفظ غير أبي نعيم و أبي حازم وقال ابن مردویه لم يكن فى افق من الآفاق احفظ ولا استند منه صنف الحلية و المستخرج على البخارى و المستخرج على مسلم و دلائل النبوة و معرفة الصحابة و تاريخ اصحابه و فضائل الصحابة و صفة الجنة و الطبل و غيرها مات فى المحرم سنة ٤٣٠ و عبد الوهاب شعرانى در لواحق الانوار فى طبقات السادة الاخيار گفته و منهم ابو نعيم الاصبهانى رضى الله عنه صاحب الحلية و الطبقات و غيرهما ولد رضى الله عنه سنة ست و ثلين و ثلاثمائة و توفي باصبهان سنة ثلين

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٠٢

و اربعمائة عن اربع و تسعين سنة اخرجه اهل اصفهان و منعوه الجلوس فى الجامع فتولى على اصفهان السلطان محمود بن سبكتكين و ولی عليهم واليا من قبله و رحل عنهم فوثب اهل اصفهان و قتلوه فرجع محمود إليها و آمنهم حتى اطماّنوا ثم قتلهم حتى اتى على اكثر من نصفهم و كانوا يعدون ذلك من كرامات أبي نعيم رضى الله عنه و أملى كتابه الحلية من صدره بعد أن نيف على ثمانين سنة و حسين ديباربکرى در تاریخ خمیس گفته و فى سنة ثلاثین و اربعمائة مات حافظ اصحابه ابو نعيم احمد بن عبد الله بن احمد الاصبهانى الصوفى الاحول صاحب الحلية فى المحرّم و له اربع و تسعون سنة و ابو مهدی عیسى بن محمد الشعالي الجعفرى در مقاليد الاسانيد بعد ذكر مستخرج صحيح مسلم از ابو نعيم و ذكر سند آن و اول آن گفته طراز من تعريفه قال الذہبی هو الامام الحافظ الكبير محدث العصر احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسى بن مهران المهرانى الاصبهانى الصوفى ولد سنة ست و ثلاثین و ثلاثمائة و اجاز له مشايخ الدنيا سنة نيف و اربعين و ثلاثمائة و له ست سنین ابو العباس الاصم و خیثمة بن سلیمان الاطربلی و جعفر الخالدی و ابو منهال بن زیاد و المعمرا عبد الله بن عمر شوذب و طائفه تفرد فى الدنيا باجازتهم كما تفرد بالسماع من خلق کثير سمع الطبرانی و ابا الشيخ و الجعابی و ابا علی بن الصواف و ابن خلاد النصیبی و ابا بکر الاجزی و فاروق بن عبد الكبیر الخطابی و خلاقه و رحلت الحفاظ الى بابه لعلمه و حفظه و علو اسانیده

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٠٣

و تهيأ له من لقى الكبار ما لم يقع لحافظ روى عنه الخطيب البغدادي و هو اخص تلامذته به و رحل إليه و اكثر عنه و ابو سعد المالياني و ابو صالح المؤذن و ابو على الحسن بن احمد الحداد و ابو سعد محمد بن محمد المطرز و ابو منصور محمد بن عبد الله الشروطى و غانم البرجى و خلائق آخرهم وفاة ابو طاهر عبد الواحد بن احمد الذہبی قال الخطيب لم ار احدا طلق عليه اسم الحفظ غير أبي نعيم و أبي حازم العبدوى قال على بن المفضل الحافظ قد جمع شیخنا السیلفی اخبار أبي نعيم فسمى نحوا من مائتى نفس حدثوا عنه قال و لم يصنف مثل كتابه حلية الأولياء وقال ابن مردویه كان ابو نعيم فى وقته مرحولا إليه لم يكن فى افق من الآفاق احد احفظ ولا استند منه كان حفاظ الدنيا قد اجتمعوا عنه و كل يوم نوبه واحد منهم يقرأ ما يريده الى قرب الظهر و إذا قام الى داره ربما كان يقرأ عليه في الطريق جزء و كان لا يضجر لم يكن له غذاء سوى التسميع و التصنیف و قال حمزه بن العباس العلوی كان اصحاب الحديث يقولون بقى الحافظ اربع عشرة سنة بلا نظير لا يوجد شرقا و لا غربا اعلى اسنادا منه و لا احفظ منه و كانوا يقولون لما صنف كتاب الحلية حمل الكتاب في حياته الى نيسابور فاشتروه باربعمائة دينار و في وفيات لابن خلكان ان مهران اول من اسلم من اجداده و انه مولى عبد الله بن معاویة بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب نقله عن أبي نعيم في تاريخ اصحابه له قال و اصحابه بكسر الهمزة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٠٤

و فتحها و سکون الصاد المهملة و فتح الموحدة و يقال بالفاء ايضا و في القاموس اصله اصّت بهان أى سمنت المليحة سميت لحسن هوائها و عنوّبه مائتها فخففت و الصواب انها اعجمية و اصلها اسپاهان أى الاجناد لأنّهم كانوا سكّانها انتهى و له التصانيف المشهورة ككتاب معرفة الصحابة و كتاب دلائل النبوة في مجلدين و كتاب المستخرج على البخاري و المستخرج على مسلم و كتاب تاريخ اصحابه و صفة الجنة و كتاب الطب و كتاب فضائل الصحابة و كتاب المعتقد و اشياء صغار مات في العشرين من المحرم سنة ثلاثين و اربعين سنة عن اربع و تسعين سنة و خود شاهصاحب در بستان المحدثین می فرماید کتاب مستخرج على صحيح مسلم لابی نعیم الاصفهانی اولش کتاب الایمانست و اول ان حديث جبرئیلسست می گوید حدثنا احمد بن یوسف بن خلاد قال ثنا الحارث بن أبي
أسامة قال ثنا ابو عبد الرحمن بن یزید المقری و حدثنا ابو علی بن الصواف قال ثنا عبد الرحمن المقری قال ثنا کهمس بن الحسن
عن عبد الله بن بريدة الاسلامی عن یحيی بن یمر القرمیین قال كان من اول من قال بالقدر معبد الجنی بالبصرة فانطلقت انا و
حمید بن عبد الرحمن الحمیری حجاجا الى آخر الحديث المذکور في اوائل صحيح مسلم و نام و نسب او احمد بن عبد الله بن
احمد بن اسحاق بن موسی بن وائل بن مهران اصفهانی صوفیست در سال ششصد و سی و شش متولد شده و شش ساله بود که او را
بطريق تبرّک مشایخ عمه حدیث اجازت دادند که از جمله آنها ابو العباس اصم و خیثمه بن سلیمان اطرابلسی و جعفر خالدی و
شیخ عمر بن عبد الله بن عمر شوذبست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٠٥

و او باین خصوصیت متفردست بعد از آنکه چون جوان شد سمع کثیر از اجله مشایخ حديث حاصل کرد و تخمی که در زمین استعداد او از طفلى افسانده بود بار آورد و از طبرانی و از ابوالشيخ و از جعابی و ابو علی الصواف و ابو بکر اجری و ابن خلاد نصیبی و فاروق بن عبد الكبير خطابی استفاده تامه نموده و بعد از ان چون برتبه شیخوخت و افاده رسید حفاظ فن حديث بسوی او تضرع آوردنده و بر در او هجوم نمودند و استفاده کردنده و بجهت علو اسانیده و وفور علم و حفظ او رغبت این مردم بجانب او زیاده از اقران بود خطیب بغدادی از اخص تلامذه اوست و ابو سعید مالینی و ابو صالح مؤذن و ابو علی حسن بن احمد حداد و ابو سعید محمد بن محمد بن المطرز و ابو منصور محمد بن عبد الله شروطی و دیگر محدثین بسیار شاگردان اویند و از نوادر کتب او کتاب حلیة الاولیاست که نظری آن در اسلام تصنیف نشده و از صبح تا وقت ظهر بحضور او قرأت حديث می کردنده و چون از مجلس بر میخواست و بخانه می رفت در راه نیز بقدر یک جزو مردم بر وی می خواندند و هرگز ملول و تنگدل نمی شد و نوبت او در اشتغال علم حديث بنحوی رسیده بود که او را غذا غیر از اسماع حديث و تصنیف آن نبود و کتاب حلیة الأولیاء در حضور او آن شهرت و رواج پیدا کرد که در نیسابور بچهار صد دینار خریده شد الى ان قال بعد ذکر اسلام جده و تحقیق لفظ اصحابه و ابو نعیم را تصانیف بسیارست از آن جمله است کتاب معرفة الصحابة و کتاب دلائل النبوة در دو جلد و کتاب المستخرج على مسلم و کتاب تاریخ اصفهان و کتاب صفة الجنة و کتاب الطب و کتاب فضائل الصحابة و کتاب المعتقد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٠٦

و رسائل مختصره دیگر هم دارد در سنہ چهار صد و سی هشتم محرم رحلت دار آخرت کرد و هفتاد و چهار سال عمر داشت و مولوی حسن زمان محمد بن قاسم الترکمانی در قول مستحسن گفته امّا الحافظ ابو نعیم فقال السبکی في الطبقات الكبرى الإمام الجليل الحافظ الصوفي الجامع بين الفقه و التصوف و النهاية في الحفظ و الضبط واحد الاعلام المذين جمع الله لهم بين العلو في الرواية و النهاية في الدراء رحل إليه الحفاظ من الأقطار الى قوله قال ابو محمد السمرقندی سمعت ابا بكر الخطيب يقول لم ار احدا اطلق عليه اسم الحفظ غير رجلین ابو نعیم الاصفهانی و ابو حازم العبدوى الاعرج و قال احمد بن محمد بن مردویه کان ابو نعیم فی وقته مرحولا إلیه و لم يكن فی افق من الآفاق اسند و لا احفظ منه و قال حمزة بن العباس العلوی کان اصحاب الحديث يقولون بقی ابو نعیم اربع عشرة سنۃ بلا نظیر لا يوجد شرقا و غربا اعلى اسنادا منه و لا احفظ منه و قال الحافظ ابن النجّار هو تاج المحدثین واحد

اعلام الدين ثم بسط السبکي في الرد على من نال منه حسدا و مخفي نماند كه جلالت قدر و عظمت فخر ابو نعيم بمثابه رسیده که ابو المعالى امام الحرمین جوینی با آن همه فضائل و محمد که شهره افق و مسلم اکابر مهره حذاقت یکی از مستفیدین و تلامذه اوست ابن خلکان در وفيات الأعیان گفته ابو المعالى عبد الملک بن الشیخ أبی محمد عبد الله بن أبی یعقوب یوسف بن عبد الله بن یوسف بن حبیب الجوینی الفقیه الشافعی الملقب ضیاء الدین المعروف بامام الحرمین اعلم المتأخرین من اصحاب الامام الشافعی

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٠٧

على الاطلاق المجمع على امامته المتفق على غزاره مادته و تفنته في العلوم من الاصول و الفروع و الادب و غير ذلك وقد تقدّم الكلام على ذكر والده في العبادة و رزق من التوسيع في العبادة ما لم يعهد في غيره و كان يذكر دروسا يقع كل واحد منها في عدة اوراق و لا يتلعلم في كلمة منها و تفهه في صباحه على والده أبی محمد و كان يعجب بطبعه و تحصيله و جودة قريحته و ما يظهر عليه من مخايل الاقبال فاتى على جميع مصنفات والده و تصرّف فيها حتى زاد عليه في التحقيق و التدقيق و لـما توفى والده قعد مكانه للتدريس و إذا فرغ منه مضى إلى الاستاد أبی القاسم الاسکافی الاسفرانی بمدرسة البیهقی حتى حصل عليه علم الاصول ثم سافر إلى بغداد و لقى بها جماعة من العلماء ثم خرج إلى الحجاز وجاور بمكّة اربع سنين وبالمدینة يدرس ويفتى و يجمع طرق المذهب فلهذا قيل له امام الحرمین ثم عاد إلى نیسابور في اوائل ولاية السلطان الب ارسلان السی‌لوجوقی و الوزیر يومئذ نظام الملک فبني له المدرسة النظامیة بمدینة نیسابور و تولى الخطابة بها و كان يجلس للوعظ و المنازرة و ظهرت تصانیفه و حضر دروسه الاکابر من الائمه و انتهت إليه ریاسة الاصحاب و فوّض إليه امور الاوقاف و بقى على ذلك قریبا من ثلثین سنة غير مزاحم و لا مدافع مسلم إليه المحراب و المنبر و الخطابة و التدریس و مجلس التذکیر يوم الجمعة و صنف في كلّ فنّ منها كتاب نهاية المطلب في درایة المذهب الذي ما صنف في الاسلام مثله قال

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٠٨

ابو جعفر الحافظ سمعت الشیخ ابا اسحاق الشیرازی يقول لامام الحرمین يا مفید اهل المشرق و المغرب انت اليوم امام الائمه و سمع الحديث من جماعة كثيرة من علمائه و له إجازة من الحافظ أبی نعيم الاصبهانی صاحب حلیة الأولیاء و من تصانیفه الشامل في اصول الدين و البرهان في اصول الفقه و تلخيص التقریب و الارشاد و العقيدة النظامیة و مدارک العقول لم يتمه و كتاب تلخيص نهاية المطلب لم يتمه و غیاث الامم في الامامة و مغيث الخلق في اختيار الحق و غنیة المسترشدین في الخلاف و غير ذلك من الكتب و كان إذا شرع في علوم الصوفیة و شرح الاحوال ابکی الحاضرین و لم یزل على طریقة حمیدة مرضیة من اوّل عمره الى آخره اخبرنى بعض المشايخ انه وقف على جلیه امره في بعض الكتب و انّ والده الشیخ ابا محمد رحمه الله تعالى كان في اوّل عمره ینسخ بالاجره فاجتمع له من کسب يده شيء اشتري به جاریة موصوفة بالخير و الصلاح و لم یزل یطعمها من کسب يده ايضا الى ان حبت بامام الحرمین و هو مشتمل على تریتها بمکسب الحلّ فلما وضعته او صاحتا ان لا تتمكن احدا من ارضاعه فاتفاقا انه دخل عليها يوما و هي متالّمة و الصّغیر ییکی و قد اخذته امرأة من جيرانهم و شاغلته بشدیها فرضع منها قليلا فلما راه شق عليه و نكس راسه و مسح على بطنه و ادخل اصبعه في فيه و لم یزل یفعل به ذلك حتى قاء جميع ما شربه و هو یقول یسهل على أن یموت و لا یفسد طبعه بشرب لبن غير أمّه و یبحکی

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٠٩

عن امام الحرمین انه كان یلحظه بعض الاحيان فترة في مجلس المناظرة فيقول هذا من بقايا تلك الرضعة و مولده ثامن عشر المحرم سنة تسعة عشرة و اربعين و لاما مرض حمل الى قریة من اعمال نیسابور يقال لها بشتقان موصوفة باعتدال الهواء و خفة الماء فمات بها لیلة الأربعاء وقت العشاء الآخرة الخامس والعشرين من شهر ربیع الآخر سنة ثمان و سبعين و اربعين و نقل الى نیسابور تلك اللیله و دفن من الغد في داره ثم نقل بعد سنتين الى مقبرة الحسین فدفن بجنب ابیه رحمه الله تعالى و صلی عليه ولده ابو القسم و اغلقت

الأسواق يوم موته و كسر منبره في الجامع و قعد الناس لعزائه و اكثروا فيه المراثي الخ

٩- بیهقی

وجه نهم از وجوده ابطال و ردّ نفی و انکار مخاطب و الا- تبار آنست که حدیث تشییه را احمد بن الحسین البیهقی روایت کرده چنانچه از عبارت صحائف متضمن نقل تقریر شیعه که آن را در هدایة السعد آورده و در ان نقل این روایت از احمد و بیهقی مذکورست واضح است و هم از عبارت اخطب خوارزم که آنفاً گذشته ظاهرست که بیهقی این حدیث شریف را از حاکم روایت کرده و دیگر اجله علماء هم نقل این حدیث از بیهقی کردند مثل ابو سالم محمد بن طلحه القرشی النصیبی و نور الدین علی بن محمد المعروف بابن الصباغ و حسین بن معین الدین اليزدی المیبدی و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی و احمد بن عبد القادر العجیلی کما ستسمعه عن قریب بعون الله المجیب فهذا امام بیهقی ابان عن الحق و تناول رؤس الجاحدين بالكسر و الدق و صدورهم بالبقر و الشق

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢١٠

و ازال وسوسنهم و ازاح انتکاسنهم و استاصل التباسنهم و اکفأ کأسنهم و قلع اساسنهم و ابطل انکارنهم و صغّر فخارنهم و هدم دارنهم و هتك استارنهم و اوضح خسارنهم و کشف بوارنهم و خذل اعواننهم و انصارنهم و محا رسونهم و آثارنهم فلله دره و عليه اجره و ایراد بیهقی این حدیث را کافیست در اعتبار آن چه بیهقی از جمله محدثانیست که صاحب مشکاه در حق ایشان گفته اینی إذا استندت الحديث إليهم کانی استندت الى النبي ص پس چگونه ممکنست که این حدیث با وصف روایت بیهقی معتبر نباشد حال آنکه بقول صاحب مشکاه استندت حدیث باو مثل استند آن بجناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلمت فما للمجادل بعد ذلك محل الكلام و الاشتباه كما هو غير خاف على اولى الافهام و الانتباه حالا عبارت ولی الدين ابو عبد الله الخطيب در مشکاه بسمع اصغاً باید شنید قال في صدر مشکاه المصابيح اما بعد فان التمسک بهديه صلی الله عليه و سلم لا يستتب الا بالاقتفاء لما صدر من مشکاته و الاعتصام بحبل الله لا يتم الا ببيان کشفه و كان كتاب المصابيح الذي صنفه الامام محيي السنّة قامع البدعة ابو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوي رفع الله درجه اجمع كتاب صنف في بابه و اضبط لشوارد الاحاديث و اوابدها و لما سلك رضي الله عنه طريق الاختصار و حذف الاسانيد تكلم فيه بعض النقاد و ان كان نقله من الثقات كالاستناد لكن ليس ما فيه اعلام كالاغفال فاستخرت الله تعالى و استوقفت كل حدیث منه في مصره فاعلمت ما اغفل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢١١

و اودعت كل حدیث منه في مقره كما رواه الأئمه المتقدون و الثقات الراسخون مثل أبي عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري و أبي الحسین مسلم بن الحجاج القشيري و أبي عبد الله مالک بن انس الاصبھی و أبي عبد الله محمد بن ادريس الشافعی و أبي عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و أبي عیسی محبی بن عیسی الترمذی و أبي داود سلیمان بن الاشعث السجستانی و أبي عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی و أبي عبد الله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی و أبي محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمی و أبي الحسن علی بن عمر الدارقطنی و أبي بکر احمد بن الحسین البیهقی و أبي الحسن رزین بن معاویة العبدی و غيرهم و قلیل ما هو و اینی إذا نسبت الحديث إليهم کانی استندت الى النبي صلی الله عليه و سلم لأنهم قد فرغوا منه و أغنونا عنه و سردت الكتب و الابواب كما سردها و اقتفيت اثره فيها و قسمت كل باب غالباً على فصول ثلاثة او لها ما اخرجه الشیخان او احدهما و اكتفيت بهما و ان اشتراك فيه الغیر لعله درجتهم في الروایة و ثانیها ما آورده غيرهما من الأئمه المذکورین و ثالثها ما اشتمل على معنی الباب من ملحقات مناسبة مع محافظه على الشریطه و ان كان ماثوراً عن السیلف و الخلف ثم انک ان فقدت حدیثاً في باب فذلك عن تکریر

اسقطه و ان وجدت آخر بعضه متوكلا على اختصاره او مضموما إليه تماماً فعن داعي اهتمام اتركه و الحقه و ان عثرت على اختلاف في الفصلين من ذكر غير الشیخین فی الاول و ذکرہما فی الثاني
عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۱۲

فاعلم انى بعد تبعي كتابي الجمع بين الصحيحين للحميدی و جامع الاصول اعتمدت على صحيحی الشیخین و متنیهما و ان رایت اختلافا في نفس الحديث فذلک من تشعب طرق الاحادیث و لعلی ما اطلعت على تلك الروایة التي سلکها الشیخ رضی الله عنہ و قليلا ما تجد اقول ما وجدت هذه الروایة في کتب الاصول او وجدت خلافها فيها فاذا وقفت عليه فانسب القصور الى لقنة الدراية لا الى جناب الشیخ رفع الله قدره في الدارين حاشا لله من ذلك رحم الله من إذا وقف على ذلك تبهنا عليه و ارشدنا الى طريق الصواب و لم ان جهدا في التقدیر و التفتیش بقدر الوسع و الطاقة و نقلت هذا الاختلاف كما وجدت و ما اشار إليه رضی الله عنہ من غریب او ضعیف او غیرهما ییئت وجهه غالبا و ما لم یشر إليه مما في الاصول فقد قفيته في تركه الالا في مواضع لغرض مهملا و ذلك حيث لم اطلع على روایته فرکت البیاض و ان عثرت عليه فالحقه به احسن الله جزاک و ملأ على قاری در مرقاۃ شرح مشکاة گفته انى إذا نسبت الحديث اى کل حدیث إليهم اى الى بعض الائمه المذکورین المعروفة کتبهم باسانیدهم بين العلماء المشهورین کانی اسندت اى الحديث برجاله الى النبی صلی الله عليه و سلم اى فيما إذا كان الحديث مرفوعا و هو الغالب و الى الصحابة إذا كان موقعا و هو المرفوع حکما لأنهم اى الائمه قد فرغوا منه اى من الاسناد الكافل بذكرهم قال ابن حجر اى من الاسناد المفهوم من اسنده على حد و ان تعفو اقرب للائقی انتهى

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۱۳
و لا يخفى ان قوله وَ أَنْ تَعْفُوا*

باتویل المصدر مبتدأ خبره اقرب للائقی و التقدیر و عفوكم اقرب الى الائقی نحو أَنْ تَصُوِّرُوا خَيْرَ لَكُم
فالصواب انه على حد اعدلوا هُوَ أَقْبُلُ لِلتَّقْوَى
ثم في اصله على حد وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْبُلُ لِلتَّقْوَى

و هو اما سهو من الكتاب او وهم من مصنف الكتاب و الله اعلم بالصواب و شیخ عبد الحق دھلوی در شرح فارسی مشکاهه گفته کما روایت الائمه المتقنون و الثقات الراسخون چنانچه روایت کردہ اند آن را در مصنفات خود امامان که استوار کنندگان کارند و معتمدان و استوار داشته شدگان که ثابت و استوار و پای بر جای اند در علم حدیث مثل أبي عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری و أبي الحسین مسلم بن الحجاج القشیری و أبي عبد الله مالک بن انس الاصبھی و أبي عبد الله محمد بن ادريس الشافعی و أبي عبد الله احمد بن محیی الدین بن حنبل الشیبانی و أبي عیسیٰ محمد بن عیسیٰ الترمذی و أبي داود سلیمان بن الاشعث السجستانی و أبي عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی و أبي عبد الله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی و أبي محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمی و أبي الحسن علی بن عمر الدارقطنی و أبي بکر احمد بن الحسین البهقی و أبي الحسن رزین بن معاویه العبدی این سیزده تن اند از ائمه حدیث که احادیث را باسانیدی که دارند در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب مشکاهه احادیث را بایشان نسبت کرده و اند کیست که بغیر ایشان نیز نسبت کرده چنانچه گفت و غیرهم و قلیل ما هو و غیر ایشان و بسیار اند کست ذکر غیر ایشان و چون جای آن بود که کسی گوید سخن نقاد بر مصایب از جهت ترك ذکر اسناد آمده بود و آن خود هنوز

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۱۴

باقیست چه بذکر یکی ازین مصنفان اسناد ذکر نیافت از برای دفع این توهم می گوید و الی ایذا نسبت الحديث إليهم کانی اسندت الى النبی صلی الله عليه و سلم و بدرستی که من چون نسبت کردم حدیث را بسوی این ائمه گوییا که من اسناد کردم و برداشتی حدیث را بسوی آن حضرت انتھی و قطع نظر ازین همه یبهقی الترام کرده که در کتب خویش حدیثی را که وضع آن بداند روایت

نکند و سیوطی مجدد دین سنه در مائة تاسعه در لالی مصنوعه جابجا حکم ابن الجوزی را بوضع احادیث تعقب نموده به آنکه این حدیث را بیهقی روایت نموده

قال فی الالکی ابن شاهین ثنا علی بن محمد البصری انا مالک بن یحیی ابو غسان ثنا علی بن عاصم عن الفضل بن عیسی الرقاشی عن محمد بن المنکدر عن جابر بن عبد الله قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لما کلم الله موسی يوم الطور کلمه بغیر الكلام الذي کلمه يوم ناداه فقال له موسی يا رب هذا کلامك الذى کلمتني به قال يا موسی انما کلمتك بقوه عشره آلاف لسان ولی قوه الالسن کلکها و انا اقوى من ذلك فلما رجع موسی الى بني اسرائیل قالوا يا موسی صف لنا کلام الرحمن قال سبحان الله إذا لا أستطيعه قالوا فشبہ لنا قال الم تروا الى اصوات الصواعق التي تقتل

فانه قريب منه ليس به ليس بصحیح و الفضل متروک قلت فی الحکم بوضعه نظر فان الفضل لم یتّهم بکذب و اکثر ما عیب عليه القدر و هو من رجال ابن ماجه و هذا الحديث اخرجه البزار فی مستنده ثنا سلیمان بن موسی ثنا علی بن عاصم به و اخرجه البیهقی فی کتاب الأسماء و الصّفات و هو قد التزم ان لا یخرج فی تصانیفه حدیثا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢١٥

یعلم انه موضوع و اخرجه ابن أبي حاتم فی تفسیره وقد التزم ان یخرج فیه اصح ما ورد و لم یخرج فیه حدیثا موضوعا البته و شیخ رحمة الله در مختصر تنزیه الشیعه بعد ذکر حکم بوضع حدیثی درباره سؤال عثمان از تفسیر مقاالید السموات و الارض گفته تعقب بان البیهقی اخرجه فی الاسماء و الصیفات و قد التزم ان لا- یخرج فی کتبه حدیثا یعلم انه موضوع و فضائل فاخره و مناقب باهره و مدائیح زاهره بیهقی بالاتر از آنست که استیفاء آن توان کرد و نبذی از ان در ما بعد انشاء الله تعالی از معجم الادباء یاقوت حموی و کتاب الانساب عبد الكریم سمعانی و کامل ابن اثیر جزری و وفيات الأعیان ابن خلکان و مختصر فی اخبار البشر ابو الفداء اسماعیل صاحب حماه و رجال مشکأه ولی الدین الخطیب و سیر النبلاء و تذکرۃ الحفاظ و عبر فی خبر من غبر و دول الاسلام ذهبی و تتمة المختصر فی اخبار البشر ابن الوردي و مرآۃ الجنان یافعی و طبقات شافعیه کبری عبد الوهاب سبکی و طبقات شافعیه عبد الرحیم اسنوی و طبقات شافعیه تقی الدین ابو بکر بن احمد المعروف بابن قاضی شهبه و طبقات الحفاظ جلال الدين سیوطی و فیض القدیر عبد الرؤوف مناوی و رجال مشکأه و مقدمه شرح فارسی مشکأه و مرقاۃ ملا على قاری و شرح موهب لدنیه عبد الباقی زرقانی و مقاالید الاسانید ابو مهدی ثعالبی و قرۃ العینین والد ماجد شاهصاحب و بستان المحدثین خود مخاطب و معرکة الآراء شاه سلامت الله و ابجد العلوم و تاج مکلّل و اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان معاصر خواهی شنید وجه دهم از وجوده ابطال و توهین انکار مخاطب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢١٦

فطین آنست که ابو الحسن علی بن محمد المعروف بابن المغازلی در کتاب مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته قوله علیه السلام من أراد ان ينظر الى علم آدم و فقه نوح فلينظر الى علی اخبرنا احمد بن محمد بن عبد الوهاب نا الحسين بن محمد بن الحسين العدل العلوی الواسطی ثنا محمد بن محمود ثنا ابراهیم بن مهدی الایلی ثنا ابان بن فیروز عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من راد ان ينظر الى علم آدم و فقه نوح فلينظر الى علی بن أبي طالب انتهى
نقلا عن اصل المناقب الموجود عند العبد الكثیر العثار فهذا الجلایل الفخار اوضح الحق بالاعلان و الاجهار و جلب على ارباب الجحد و الانکار انکر الردی و امر البوار و اذا قههم عنف السیاق و عزل التبار و اظهر غایة الاظهار ان المبطلين المدغليین ليس لهم من الانصاف خلاق و ان دینهم نفاق و عهدهم شقاق حيث اثبت الحديث الشريف بكتابه العنوان و اماط عنه شکوک اهل الشیئان و العدوان و الله الموفق و هو المستعان

١٠- ابن المغازلی

و ابن المغازلی از اکابر محدثین و معروفین و اجله عارفین و اعظم مصنفین مشهورین و افاحم معتمدینست علامه نحریر حاوی ملکات انسانی عبدالکریم بن محمد سمعانی نبذی از فضائل و محامد فاخره و مناقب و مدائع زاهره او یاد کرده چنانچه در انساب گفته الجلائی بضم الجيم و تشديد اللام و في آخرها الباء المنقوطة بواحدة هذه النسبة الى الجلاب و المشهور بهذه النسبة ابو الحسن على بن محمد بن الطیب الجلائی المعروف بابن المغازلی من اهل واسط العراق

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۱۷

كان فاضلا عارفا برجالات واسط و حديثهم و كان حريضا على سماع الحديث و طلبه رأيت له ذيل التاريخ بواسط و طالعنه و انتخبته منه سمع ابا الحسن علي بن عبدالهاشمی و ابا بکر احمد بن محمد الخطیب و ابا الحسن احمد بن المظفر العطار و غيرهم روی لنا عنه ابنه بواسط و ابو القاسم علي بن طرار الوزیر و عرق ببغداد في الدجلة في صفر سنة ثلاثة و ثمانين و اربعين و حمل میتا الى واسط فدفن بها و ابنته ابو عبد الله محمد بن علي بن محمد الجلائی كان ولی القضاء و الحکومه بواسط نیابة عن أبي العباس احمد بن بختیار المندائی و كان شیخا عالما فاضلا سمع اباه و ابا الحسن محمد بن مخلد الاذدی و ابا على اسماعیل بن احمد بن کماری القاضی و غيرهم سمعت منه الكثیر بواسط فی النوبتين جمیعا و كنت الازمه مدة مقامي بواسط و قرأت عليه الكثیر بالاجازة له عن أبي غالب محمد بن احمد بن بشران التحوی الواسطی ازین عبارت و اضحت که ابو الحسن بن المغازلی عالم معروف و فاضل عارف برجال واسط و حدیث ایشانست و حریص بوده بر سماع حدیث و طلب آن و علامه سمعانی ذیل تاریخ واسط تصنیف او را دیده و بمطالعه آن مشرف گردیده و باعتماد و اعتبار بر ان انتخاب از ان نموده و برای سمعانی پسر ابن المغازلی و على بن طراد الوزیر روایت احادیث از ابن المغازلی کردن پس ابن المغازلی شیخ سمعانیست بیک واسطه و پسر ابن المغازلی شیخ سمعانیست بلا واسطه که روایت احادیث برای

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۱۸

سمعانی از والد ماجدش نموده و او بتصریح سمعانی شیخ عالم و فاضل بوده و سمعانی از و احادیث بسیار در واسط شنیده و ملازمت و عدم مفارقته او در مدت اقامت واسط اختیار می کرد و بسیاری از احادیث بر او باجاهه از أبي غالب نحوی خوانده و في كل ذلک من الدلالة على مزيد العظمة و جلاله الشأن و جلاء الامر و وضوح الرفعه و السناء و سطوح الفضل و البهاء ما لا يخفى على اولى الفهم والذکاء و كتاب ذیل ابن المغازلی را که سمعانی ذکر دیدن خود آن را و انتخاب خود از ان کرده مصطفی بن عبد الله القسطنطینی هم ذکر نموده چنانچه در کشف الظنون گفته تواریخ واسط منها تاریخ أبي عبد الله محمد بن سعید بن الدیشی الواسطی المتوفی سنة ۶۳۷ سبع و ثلاثین و ستمائة و الذیل عليه لابن الجلائی و مخفی نماند که علامه سمعانی که محامد و مدائع ابن مغازلی ذکر کرده و تلمیذ ابن المغازلی بواسطه پسر اوست از اکابر اساطین اعیان و اعظم محققین جلیل الشأن و افاحم نقاد حاوین درایت و اتقانست و بسبب کمال شرف و جلالت بین الاعلام ملقب بلقب جميل تاج الاسلام فضائل علیه و مناقب سیه و محامد بهیه و مدائع و ضیه او بر متبعین و ممارسین کتب رجال و ناظرین افادات معتمدین با کمال مخفی نیست ابن خلکان در وفيات الأعیان گفته تاج الاسلام ابو سعد و یقال ابو سعید عبدالکریم بن أبي بکر المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار بن احمد بن محمد بن جعفر بن احمد بن عبد الجبار بن الفضل بن الزبیر بن مسلم بن عبد الله بن عبد المجیب التمیمی السمعانی المرزوی الفقیه الشافعی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۱۹

الحافظ الملقب بقیوم الدین ذکرہ الشیخ عز الدین ابو الحسن علی بن الاشیر الجزری فی اوّل مختصره فقال كان ابو سعد واسطه عقد البيت السمعانی و عینهم الباصرة و یدهم الناصرة و إلیه انتهت ریاستهم و به کملت سیادتهم رحل فی طلب العلم و الحديث الى شرق

الارض و غربها و شمالها و جنوبها و سافر الى ماوراء النهر و سائر بلاد خراسان عدّة دفعات و الى قومس و الرى و اصبهان و همدان و بلاد الجبال و العراق و الحجاز و الموصل و الجزيرة و الشام و غيرهما من البلاد التي يطول ذكرها و يتعدد حصرها و لقى العلماء و اخذ عنهم و جالسهم و روى عنهم و اقتدى بفعالهم الجميلة و آثارهم الحميّة و كان عدّة شيوخه تزيد على اربعه آلاف شيخ و ذكر في بعض اماليه فقال و دعنى عبد الله بن محمد بن غالب ابو محمد الجيلي الفقيه نزيل الانبار و بكى و انشدنا و لما برزنا لتوديعهم بكوا لولوا و بكينا عقيقا اداروا علينا كؤوس الفراق و هيئات من سكرها ان نفيقا تولوا فاتبعتهم إذ سعوا فاصحوا الغريق و صحت الحريقا و صنف التصانيف الحسنة الغزيرة الفائدة فمن ذلك تذليل تاريخ بغداد الذي صنفه الحافظ ابو بكر الخطيب و هو نحو خمسة عشر مجلداً او من ذلك تاريخ مرو يزيد على عشرين مجلداً و كذلك الانساب نحو ثمان مجلدات و هو الذي اختصره عز الدين المذكور و استدرك عليه و هو في ثلات مجلدات و المختصر هو الموجود بابي الناس و الاصل قليل الوجود و ذكر

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٢٠

ابو سعد السمعاني المذكور في ترجمة والده ان اباه حجّ سنة سبع و تسعين و اربعمائة ثم عاد الى بغداد و سمع بها الحديث من جماعة من المشايخ و كان يعظ الناس بالمدرسة النظامية و يقرأ عليه الحديث و يحصل عليه الكتب و اقام كذلك مدة ثم رحل الى اصبهان فسمع بها من جماعة كثيرة ثم رجع الى خراسان و اقام بمرو الى سنة تسع و خسمائة و خرج الى نيسابور و قال ابو سعد و حملني اخي إليها و سمعنا الحديث من أبي بكر عبد الغفار بن محمد الشيراوي و غيره من المشايخ و عاد الى مرو و ادركته الميتة و هو شاب ابن ثلاط و اربعين سنة و كانت ولادة أبي سعد المذكور بمرو يوم الاثنين الحادي والعشرين من شعبان سنة ست و خمسين و توفى بمرو في ليلة غرة ربيع الاول سنة اثنين و ستين و خسمائة رحمه الله تعالى و كان ابوه محمد اماما فاضلا مناظرا محدثا فقيها شافعيا حافظا و له الاملاء الذي لم يسبق الى مثله تكلّم على المتون و الاسانيد و ابان مشكلاتها و له عدّة تصانيف و كان له شعر غسله قبل موته و كانت ولادته في جمادى الاولى سنة ست و ستين و اربعمائة و توفى وقت فراغ الناس من صلاة الجمعة ثاني صفر سنة عشر و خسمائة و دفن يوم السبت عند والده أبي المظفر بسفحوان احدى مقابر مرو رحمه الله تعالى و كان جده المنصور امام عصره بلا مدافعة اقر له بذلك الموافق والمخالف و كان حنفي المذهب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٢١

معتينا عند ائمّتهم فحجّ في سنة اثنين و ستين و اربعمائة و ظهر له بالحجاز ما اقتضى انتقاله الى مذهب امام الشافعى رضى الله عنه فلما عاد الى مرو لقى بسبب انتقاله محسنا و تعصبا شديدا فصبر على ذلك و صار امام الشافعية بعد ذلك يدرس و يفتى و صنف في مذهب الشافعى رضى الله عنه و في غيره من العلوم تصانيف كثيرة منها منهاج اهل السنة و الانتصار و الرد على القدريّة و غيرها و صنف في الاصول القواطع و في الخلاف البرهان يشتمل على قريب من الف مسئلة خلافية و الاوسط و الاصطalam رد فيه على أبي زيد الدبوسي و اجاب عن الاسرار التي جمعها و له تفسير القرآن العزيز و هو كتاب نفيس و جمع في الحديث الف حديث عن مائة شيخ و تكلم عليها فاحسن و له وعظ مشهور بالجودة و كانت ولادته في سنة ست و عشرين و اربعمائة في ذي الحجّة و توفى في شهر ربيع الاول سنة تسع و ثمانين و اربعمائة بمرو رحمه الله تعالى و في بيتهن جماعة كثيرة علماء و رؤساء و السمعانى بفتح السين المهمّلة و سكون الميم و فتح العين المهمّلة و بعد الالف نون هذه النسبة الى سمعان و هو بطن من تميم و سمعت بعض العلماء يقول يجوز بكسر السين ايضا و كان لابي سعد عبد الكريّم ولد يقال له ابو المظفر عبد الرحيم بكر به و والده في سماع الحديث و طاف به في بلاد خراسان و ماوراء النهر و اسمعه الحديث و حصل له النسخ و جمع له

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٢٢

معجما لمشايخه في ثمانية عشر جزءا و عوالى في مجلدين ضخمين و شغله بالفقه و الادب و الحديث حتى حصل من كل واحد طرفا صالحا و حدث بالكثير و رحل إليه الطالب و كان محترما ببلده و مولده في ليلة الجمعة لسبعين عشرة ليلة خلت من ذي القعدة سنة سبع

و ثلثين و خمسماهه بنيسابور و توفى بمره ما بين سنہ اربع عشرہ و ستمائے رحمه اللہ تعالیٰ و ابن اثير در کامل در سنہ اثنین و ستین و خمسماهه گفته فی هذه السنۃ توفی عبدالکریم بن محمد بن منصور ابو سعید بن أبي المظفر السمعانی المروزی الفقیہ الشافعی و كان مکثرا من سماع الحديث سافر فی طلبه و سمع منه ما لم يسمعه غيره و رحل الى ماوراء النهر و خراسان دفعات و دخل الى بلاد الجبل و الاصبهان و العراق و الموصل و الجزیره و الشام و غير ذلك من البلاد و له التصانیف المشهورة منها ذیل تاریخ بغداد و تاریخ مدینه مرو و کتاب النسب و غير ذلك احسن فيها ما شاء و قد جمع مشیخته فزادت عدّتهم على اربعہ آلاف شیخ وقد ذکره ابو الفرج بن الجوزی ففظعه فمن جملة قوله فيه انه كان يأخذ الشیخ ببغداد و يعبر به الى فوق نهر عیسیٰ فيقول حدثني فلان بما وراء النهر و هذا بارد جداً فان الرجل سافر الى ماوراء النهر حقاً و سمع في عامه شیوخه فای حاجة به الى هذا التدليس البارد و انما ذنبه عند ابن الجوزی انه شافعی و له اسوه بغيره فان ابن الجوزی لم يبق على احد الاماکن الشافعیة و ابو الفداء

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۲۳

در کتاب المختصر در وقائع همین سنہ گفته عبدالکریم ابو سعید بن محمد بن منصور بن أبي بکر المظفر السمعانی المروزی الفقیہ الشافعی و كان مکثرا من سماع الحديث سافر فی طلبه الى ماوراء النهر و سمع منه ما لم يسمعه غيره و له التصانیف الحسنة المشهورة منها ذیل تاریخ بغداد و تاریخ مدینه مرو و کتاب الانساب فی ثمان مجلدات و قد اختصر کتاب الانساب المذکور الشیخ عز الدین علی بن الاٹیر فی ثلاثة مجلدات و المختصر المذکور هو الموجود فی ایدی الناس و الاصل قلیل الوجود و له غير ذلك وقد جمع مشیخته فزادت عدّتهم على اربعہ آلاف شیخ وقد ذکره ابو الفرج ابن الجوزی فاقع فیه فمن جملة قوله فيه انه كان يأخذ الشیخ ببغداد و يعبر به الى فوق نهر عیسیٰ و يقول حدثني فلان بما وراء النهر حقاً فای حاجة به الى هذا التدليس و انما ذنبه عند ابن الجوزی انه شافعی و له اسوه بغيره فان ابن الجوزی لم يبق على احد غير الحنابلہ و كانت ولاده أبي سعد السمعانی المذکور فی شعبان سنہ ست و خمسماهه و كان ابوه و جدہ فاضلین و السمعانی منسوب الى سمعان و هو بطن من تمیم و ابن الوردى در تتمہ المختصر فی اخبار البشر در وقائع همین سنہ گفته و فیها توفی عبدالکریم ابو سعید بن محمد بن منصور بن أبي بکر المظفر السمعانی الفقیہ المروزی الشافعی مکثرا من سماع الحديث

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۲۴

سافر فی طلبه الى بلاد يطول ذکرها تزید شیوخه على اربعہ آلاف و له کتاب الانساب ثمانیة مجلدات و ذیل تاریخ مرو و كان ابن الجوزی يقول انه كان يأخذ الشیخ ببغداد و يعبر به الى ما فوق نهر عیسیٰ و يقول حدثني فلان بما وراء النهر و هذا بارد فای حاجة للسمعاني الى هذا التدليس و قد سافر الى ماوراء النهر و ذنبه عند ابن الجوزی انه شافعی فابن الجوزی لم يبق على احد غير الحنابلہ و مولد السیمعانی فی شعبان سنہ ست و خمسماهه و هو امام ابن امام ابو امام فان ابنه ابا المظفر عبد الرحیم کان له رحلة ايضاً و نسبته الى سمعان بطن من تمیم و ذہبی در تذکرة الحفاظ گفته السمعانی الحافظ البارع العلامہ تاج الاسلام ابو سعد عبدالکریم بن الحافظ تاج الاسلام معین الدین أبي بکر محمد بن العلامہ المجتهد أبي المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار بن محمد بن احمد بن جعفر التمیمی السمعانی المروزی صاحب التصانیف ولد فی شعبان سنہ ست و خمسماهه و حمله والدہ الى نیسابور فی آخر سنہ تسع فلتح بحضوره المعمر عبد الغفار بن محمد الشیروی و عبید بن محمد القشیری و عدّه و حضر بمره على أبي منصور محمد بن علی الکراعی فمات ابوه سنہ عشر و تربی مع اعمامہ و اهله و حفظ القرآن و الفقه ثم حبب إلیه هذا الشأن و عنی به و رحل الى الاقالیم النائية و سمع من أبي عبد الله الفراوی و زاهر الشّحومی و طبقتهما بنیسابور و الحسین بن عبد الملک و الخلال و

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۲۵

سعید بن أبي الرجاء و طبقتهما باصبهان و أبي بکر محمد بن عبد الباقی الانصاری و طبقته ببغداد و عمر بن ابراهیم العلوی بالکوفة و أبي الفتح المصیصی بدمشق و بخارا و سمرقند و بلخ و عمل المعجم فی عدّه مجلدات و كان ذکیاً فهما سریع الكتابة مليحها درس و

افتى و وعظ و املی و كتب عمن دب و درج و كان ثقة حافظا حجّة واسع الرحلة عدلا دینا جميل السيرة حسن الصحبة كثير المحفوظ قال ابن النجّار و سمعت من يذكر ان عدد شيوخه سبعة آلاف شيخ و هذا شيء لم يبلغه احد و كان مليح التصانيف كثير الاناشيد والاسانيد لطيف المزاج ظريفا حافظا واسع الرحلة ثقة صدوقا دینا سمع منه مشايخه و اقرانه و حدث عنه جماعة قلت روى عنه ولده عبد الرحيم مفتى مرو و ابو القاسم بن عساكر و ابنه القاسم و عبد الوهاب بن سكينة و عبد الغفار بن مسلمة و ابو روح عبد المعز بن محمد الهروي و ابو الصوّه شهاب السیدواني و الافتخار عبد المطلب الحلبي و ابو الفتح محمد بن محمد الصائغ و خلق و نيز ذهبي در كتاب عبر گفته و الحافظ ابو سعد السمعانی تاج الاسلام عبد الكريیم بن محمد بن منصور المروزی محدث المشرق و صاحب التصانيف الكثيرة و الرحلة الواسعة عاش ستّا و خمسين سنة سمع حضورا من السیوری و أبي منصور الکرام رحل بنفسه و له ثلث و عشرون سنة سمع من الفراوى و طبقته بنیسابر و هرآ و بغداد و اصبهان و دمشق و له معجم شیوخه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۲۶

في عشر مجلدات و كان حافظا ثقة مكثرا واسع العلم كثير الفضائل ظريفا لطيفا مبجلا نظيفا نبيلا شريفا توفى في غرة ربيع الاول بمرو و نيز ذهبي در دول الاسلام در سنّة اثنين و سنتين و خمسماهه گفته و حافظ خراسان عبد الكريیم بن محمد بن منصور السمعانی المروزی و له ست و خمسون سنّة و له تصانیف جمهه و يافعی در مرآة الجنان گفته و فيها الامام تاج الاسلام ابو سعد عبد الكريیم بن أبي بكر محمد بن أبي المظفر منصور بن محمد بن التمیمی السمعانی المروزی الفقيه الشافعی ذكر الشيخ عز الدین ابو الحسن على بن اثیر الجزری فی مختصره فقال ابو سعد واسطه عقد بيت السمعانی و عينهم الباصرة و يدهم الناصرة انتهت ریاستهم إلیه و به كملت سیادتهم رحل في طلب العلم و الحديث الى شرق الارض و غربها و شمالها و جنوبها و الى ماوراء النهر و سائر بلاد خراسان مرات و الى قومس و السیری و اصبهان و همدان و بلاد الجبال و العراق و الحجاز و الموصل و الجزيرة و الشام و غيرها من البلاد التي يطول ذكرها و يتعدّر حصرها و لقى العلماء و جالسهم و اخذ عنهم و اقتدى بافعالهم الجميلة و آثارهم الحميدة و روى عنهم و كانت عدّة شیوخه تزيد على اربعه آلف شیوخ و كان حافظا ثقة مكثرا واسع العلم كثير الفضائل ظريفا لطيفا مبجلا نظيفا نبيلا شريفا و صنف التصانیف الحسنة الغزيرة الفائدة من ذلك تذليل تاريخ بغداد الذي صنفه الفاضل ابو بكر الخطيب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۲۷

نحو خمسة عشر مجلدا و تاريخ مرو يزيد على عشرين مجلدا و الانساب نحو ثمان مجلدات و هو الذي اختصره الشيخ عز الدين المذكور و استدرك عليه و مختصره في ثلاثة مجلدات و كانت ولادة أبي سعد يوم الاثنين الحادي والعشرين من شعبان سنّة ست و خمسماهه و كان ابوه اماما فاضلا مناظرا فقيها محدثا حافظا شافعيا و له عدّة تصانیف و شعر غسله قبل موته و املاء لم يسبق الى مثله و توفي ابوه المذكور وقت فراغ الناس من صلاة الجمعة ثانی عشر سنّة عشر و خمسماهه و عبد الرحيم اسنوی در طبقات شافعیه گفته ابو سعد عبد الكريیم بن أبي بكر محمد بن أبي المظفر منصور السمعانی الملقب تاج الاسلام سبق ذكر جده أبي المظفر في الأسماء الاصلیه كان المذكور اماما عالما فقيها محدثا اديبا جميل السیرة لطيف المزاج كثير الاناشيد ولد بمرو في يوم الاثنين الحادي والعشرين من شعبان سنّة ست و خمسماهه فسمعه ابوه بيلده و نيسابر ثم مات ابوه و عمره نحو اربع سنتين نشأ بين اهله و بنى عمّه و اقبل على الاشتغال فسمع الكثير و طاف الاقلیم قال ابن النجّار سمعته مرتين يذكر ان عدد شیوخه سبعة آلاف شیوخ و لم يتفق ذلك لاحد و درس بالمدرسة العمیدیه و صنف التصانیف الكثيرة المفیدة الكبار مع كونه لم يعمر منها الانساب نحو ثمان مجلدات و تاريخ مرو يزيد على عشرين مجلدا و كتاب الذليل على تاريخ الخطيب لبغداد نحو خمسة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۲۸

عشرين مجلدا و منها معجم شیوخه المشتمل على العدة المتقدمة و روى عنه جماعة و مات بمرو غرة ربيع الاول سنّة اثنين و سنتين و خمسماهه ذكره ابن خلکان و عبد الوهاب سبکی در طبقات شافعیه گفته عبد الكريیم بن محمد بن منصور بن عبد الجبار

الحافظ ابو سعد بن الامام أبي المظفر بن الامام أبي منصور ابن السّمعانی تاج الاسلام بن تاج الاسلام محدث المشرق صاحب التصانیف المفيدة الممتعة و الرياسة و السود و الاصالة قال محمود الخوارزمی بيته ارفع بيت في بلاد الاسلام و اعظمه و اقدمه في العلوم الشرعية و الامور الدينية قال و اسلاف هذا البيت و اخلاقه قدوة العلماء و اسوة الفضلاء الامامة مرفوعة إليهم و الرياسة موقوفة عليهم تقدموا على ائمة زمانهم في الآفاق بالاستحقاق و وثروا عليهم بالفضل و الفقاھة لا بالدّل و الوقاھة انتهى ولد في الحادى و العشرين من شعبان سنة ست و خمسماھة بمرو و حمله والده الامام ابو بکر الى نيسابور سنة تسعة و احضره السّماع على عبد الغفار الشيروى و أبي العلام عبيد بن محمد بن القشيري و جماعة و كان قد احضره بمرو على أبي منصور محمد بن على الكراوى و غيره ثم مات ابوه سنة عشر و اوصى الى الامام ابراهيم المروروذى صاحب التعليقة فتفقه سعد عليه و تهذب باخلاقه و ترقى بين اعمامه و اهله فلما راحق اقبل على القرآن و الفقه و عنى بالحديث و السّماع و اتسعت رحلته فعممت بلاد خراسان و اصبهان و ماوراء النهر و العراق

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٢٩

والحجاج و الشام و طبرستان و زار بيت المقدس و هو بآيدي النصارى و حجّ مرتين سمع بنفسه من الفراوى و زاهر الشحامى و هبة الله السندي و تميم الجرجانى و عبد الجبار الخوارى و اسماعيل بن محمد بن الفضل الحافظ و عبد المنعم بن القشيري و أبي بكر بن محمد بن عبد الباقى الانصارى و عبد الرحمن بن محمد الشيبانى الفزار و خلاائق يطول سردهم و ألف معجم البلدان التى سمع بها و عاد الى وطنه بمرو سنة ثمان و ثلاثين فتrocج و ولد له ابو المظفر عبد الرحيم فرحل به الى نيسابور و نواحيها و هرآ و نواحيها و بلخ و سمرقند و بخارا و خرج له معجما ثم عاد به الى مرو القى عصى السفر بعد ما شق الارض شقا و اقبل على التصنيف و الاملاء و الوعظ و التدريس قال ابن النججار و سمعت من يذكران عدد شيوخه سبعة آلاف شيخ و هذا شيء لم يبلغه احد سمع منه جماعة من مشايخه و اقرانه و روی عنه الحافظ الاكبر ابو القاسم بن عساكر و ابنه القاسم بن عساكر و ابو احمد بن سكينة و عبد العزيز بن مينا و ابو روح عبد العزيز الھروی و ابنه ابو المظفر عبد الرحيم بن السّمعانی و يوسف بن المبارك الخفاف و آخرون عاد بعد ان دوخ الارض سفر الى بلده مرو و اقام مشتغلًا بالجمع و التصنيف و التحديث و التدريس بالمدرسة العميدية و نشر العلم الى ان توفي اماما من ائمة المسلمين في كثير من العلوم امسى بها به الحديث على اختلاف فنونه و من تصانیفه الذیل في اربعمائۀ طاقة تاريخ مرو كتب منه خمسماھة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٣٠

طاقة طراز الذهب في ادب الطلب مائة و خمسون طاقة الاسفار عن الاسفار خمس و عشرون طاقة الاملاء والاستملاء خمس عشرة طاقة التذكرة و التبصرة مائة و خمسون طاقة معجم البلدان خمسون طاقة معجم الشیوخ ثمانون طاقة تحفة المسافر مائة و خمسون طاقة التحف و الهدایا خمس طاقات المناسبك ستون طاقة الدعوات الكبيرة اربعون طاقة الدعوات المروية عن الحضرة النبوية خمس عشرة طاقة الحث على غسل اليد خمس طاقات افانيں البستین خمس عشرة طاقة دخول الحمام خمس عشرة طاقة و كان هذب فيه كتاب ابي بکر في دخول الحمام فضائل صلاة التسبیح عشر طاقات التجیر في المعجم الكبير ثلاثة و اربعين طاقة الانساب ثلاثة و خمسون طاقة الامالی ستون طاقة صلاة الصبح عشر طاقة المساواة و المصافحة مقام العلماء بين يدي الامراء بغية المستاق الى ساکنی العراق صلاة الاحباب و رحمة الاصحاب الاخطار في رکوب البحار الھروع الى الاوطان صوم ایام البیض تحفة العیدین الھدایا و التحایا الرسائل لم تکمل فضائل الـذیک ذکری حبیب یرحل و بشری مشیب ینزل کتاب الحلاوة تاريخ الوفاة للمتأخرین من الـرّوأة تقديم الجفان الى الضّیفان الصدق في الصداقة الـرّبج و الخسارة في الکسب و التجارة الـارتیاب من کتابة الكتاب حـثـ الـامـامـ عـلـىـ تـخـفـیـفـ الـصلـوـةـ معـ الـاتـمامـ فـرـطـ الغـرامـ إـلـىـ سـاـکـنـیـ الشـامـ الشـدـ وـ العـدـ لـمـنـ اـکـتـنـیـ بـاـبـیـ سـعـدـ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٣١

فضائل سوره يس فضائل الشام و غير ذلك من التصانيف و التخاريچ ذكره صاحبه و رفيقه الحافظ الكبير ابو القاسم بن عساکر و اشی عليه و قال هو الان شیخ خراسان غير مدافع عن صدق و معرفة و کثرة سماع للاجزاء و کتب مصنفة و الله يبقيه لنشر السنه و يوفقه لاعمال اهل الجنۃ توفی الحافظ ابو سعد فى الثلث الآخر من لیلۃ غرہ ربیع الاول سنۃ اثنتین و ستین و خمسماۃ بمدینہ مرو و دفن بسنجدان مقبرہ مرو رحمه الله و رضی عنہ و تقی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شعبه در طبقات شافعیه گفته عبدالکریم بن محمد بن منصور بن محمد بن عبد الجبار بن احمد بن محمد بن جعفر الحافظ الكبير الامام الشہیر احد الاعلام من الشافعیه و المحدثین تاج الاسلام ابو سعد بن الامام تاج الاسلام معین الدین أبي بکر بن الامام المجتهد أبي المظفر التمیمی السمعانی المرزوی صاحب التصانیف الکثیره و الفوائد الغزیره ولد فی شعبان سنۃ ٥٠٦ ست و خمسماۃ و سمع الكثیر و رحل الى البلدان و عمل معجما فی عشر مجلدات کبار قال ابن النجّار سمعت من يذكر ان عدد شیوخه سبعة آلاف شیخ و هذا شیء لم يبلغه احد قال و كان ظریفا حافظا واسع الرحلة ثقة صدوقا دینا جمیل السیرہ مليح التصانیف و سرد ابن النجّار تصانیفه و ذکر انه وجدها بخطه فمنها الذیل على تاریخ الخطیب اربعمائہ مرو خمسماۃ طاقہ الانساب ثلاثمائہ و خمسون طاقہ طراز الذهب فی ادب الطلب مائہ و خمسون طاقہ تحفہ المسافر مائہ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٣٢

و خمسون طاقہ عزّ العزلة سبعون طاقہ المنساک ستّون طاقہ التحریر فی المعجم الكبير ثلاثة الاماکن خمس مائہ طاقہ و سرد تصانیفه قال الذهبي و يقع لى ان الطاقه کراس و لم اره ذکر كتاب الانساب فيها توفی فی غرہ ربیع الاول سنۃ اثنتین و ستین و خمسماۃ و سیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابو سعد السمعانی الحافظ البارع العلامة تاج الاسلام عبدالکریم بن الحافظ معین الدین أبي بکر محمد بن العلامه المجتهد أبي المظفر منصور المرزوی ولد سنۃ ٥٠٦ فی شعبان و عنی بهذا الشأن و رحل الى الاقالیم و سمع من أبي عبد الله الفراوى و زاهر الشحامى و الطبقه و بلغت شیوخه سبعة آلاف شیخ و صنف الذیل على تاریخ الخطیب و تاریخ مرو و ادب الطلب الاماکن و الاستملاء معجم الشیوخ و معجم البلدان الدعوات صلاة التسبیح المنساک الاماکن الانساب فضل الشام من کنيته ابو سعد و غير ذلك مات فی جمادی الاولی سنۃ ٥٦٢ و اذنیقی در مدینه العلوم گفته و من التواریخ ابو سعد السمعانی و هو تاج الاسلام ابو سعد عبدالکریم بن أبي بکر محمد بن أبي المظفر المنصور السمعانی المرزوی الفقیه الشافعی رحل فی طلب العلم و الحديث الى اقطار الارض و سافر الى ماوراء النهر و الخراسان و غير ذلك من البلاد و صنف التصانیف الحسنة منها ذیل تاریخ بغداد لابی بکر الخطیب نحو خمسائے عشر مجلدا و تاریخ مرو یزید على عشرين مجلدا و كذلك الانساب نحو ثمان مجلدات ولد ابو سعد يوم الاثنين الحادی و العشرين

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٣٣

من شعبان سنۃ ست و خمسماۃ و توفی بمرو فی لیلۃ غرہ اثنتین و ستین و خمسماۃ و كان ابوه و جده ايضا من الفضلاء و العلماء و حسين دیاربکری در خمیس گفته و فی سنۃ اثنتین و ستین و خمسماۃ مات حافظ خراسان ابو سعد عبدالکریم بن محمد بن منصور السمعانی المرزوی و له ست و خمسون سنۃ و له تصانیف جمّه و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی در ترجمه در ترجمه محمد بن منصور سمعانی گفته قد اطلنا فی هذه الترجمة و ذکرنا فی ضمن ترجمة أبي بکر محمد بن منصور السمعانی كل من ذکره ابو سعد السمعانی من اهل بيته فی هذه النسبة و لم یبق منهم سوى أبي سعد نفسه و هو واسطه عقد بیت السمعانی فاحبینا ذکره فی ذیل ترجمة ابیه فقول هو الامام الحافظ الرحال الجوال الخطیب الواعظ تاج الاسلام ابو سعد عبدالکریم بن أبي بکر محمد بن أبي المظفر منصور بن أبي منصور محمد بن عبد الجبار التمیمی السمعانی المرزوی ولد يوم الاثنين الحادی و العشرين من شعبان سنۃ ست و خمسماۃ بمرو و احضره والده فی صغره على أبي منصور محمد بن على الكراعی و غيره ثم حمله الى نیساپور سنۃ تسع و احضره السیماع على أبي بکر عبد الغفار بن محمد الشیروی و أبي العلاء عبید بن محمد القشیری و جماعة ثم مات ابوه فی سنۃ عشر

كما مرّ و اوصى به الى الامام أبي اسحاق ابراهيم بن احمد المروزى صاحب التعليقه فى مذهب الشافعى فتفقهه ابو سعد عليه و تهذّب باخلاقه فلما راھق اقبل على القرآن و الفقه و عنى بالحديث و السماع

^{٢٣٤} عيقات الانوار في امامه الانئمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص:

و اتسعت رحلته فعمّت بلاد خراسان و ماوراء النهر و خوارزم و طبرستان و قومس و الرى و اصبهان و همدان و الجبال و العراق و الحجاز و الشام و الجزيرة و حج مرتين و زار بيت المقدس و هو بা�يدى النصارى فسمع بهذه البلاد خلقاً كثيراً و اجاز له جماعةٌ كثيرةٌ و لذكر هنا نفراً من مشاهير شيوخه بالسماع و الاجازة الى ان قال مرتضى محمد و عدد شيوخه بالسماع و الاجازة يبلغ سبعةً آلاف شيخ و هذا شيءٌ لم يبلغه سواءٌ و لما رجع من رحلته عاد الى وطنه بمرو سنة ثمان و ثلاثين فتزوج و ولد ابو المظفر عبد الرحيم فرحل به الى نيسابور و نواحيها و بلخ و سمرقند و بخاراً و خرج له معجماً ثم عاد به الى مرو و القى عصى السفر بعد ما شق الارض شقاً و اقبل على التصنيف و الاملاء و الوعظ و التدريس بالمدرسة العميدية و نشر العلم و سمع منه الحديث جماعةٌ من مشايخه و اقرانه فمن بعدهم مثل الحافظ الكبير أبي القاسم على بن الحسين بن هبة الله بن عساكر و ابنه أبي محمد القاسم بن على و الحافظ أبي بكر محمد بن على بن ياسر الاندلسي الجباني و الحافظ أبي عبد الوهاب بن على البغدادي المعروف بابن سكينة و أبي يعقوب يوسف بن المبارك الخفاف و أبي روح عبد العزيز الhero و عيسى بن عبد العزيز اللخمي و ابنه أبي المظفر عبد الرحيم بن أبي سعد عبد الكريم السمعانى و غيرهم من اهل خراسان و الغرباء و روى عنه بالاجازة الحافظ ابو بكر محمد بن موسى الحازمى الهمدانى و غيره و كانت بينه وبين

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٣٥

الحافظ أبي القاسم بن عساكر مودةً أكيدةً و اجتماع على الطلب و لما تفارقا و لزم كل وطنه لم ينقطع كتب أحدهما عن الآخر مع بعد الدّيار و ذكره الحافظ في تاريخ دمشق و قال كتب عنّي و كتب عنه و كان متصرّناً عفيفاً ذيل تاريخ بغداد و قال و هو الآن شيخ خراسان غير مدّاع عن صدق و معرفة و كثرة سماع الأجزاء و كتب مصنفة و الله يبيّنه لنشر السنة و يوّفقه لاعمال أهل الجنة و ارسل أبو سعد مرة كتاباً إلى الحافظ سماه فرط الغرام إلى ساكني الشام في ثمانية أجزاء و ما زال أبو سعد بمرو على الطريقة المحمودة علماء و عباده يملى و يعظ و يدرّس و يصنّف إلى أن توفي و كان على الهمة سريع الكتابة مليحها مضبوط الأوقات حسن التصانيف فمن تصانيفه ذيل تاريخ بغداد للخطيب و تاريخ مرو و معجم البلدان و التّحبير في المعجم الكبير و الانساب و تاريخ الوفاة للمتأخرين من الرواة و الشد و العد لمن اكتنّى بابي سعد و بغية المشتاق إلى ساكني العراق و فرط الغرام إلى ساكني الشام و فضائل الشام و الهرموع إلى الأوطان و طراز الذهب في ادب الطلب و الاخطار في ركوب البحار و الاسفار عن الاسفار و تحفة المسافر و الربح و الخسارة في الكسب و التجارة و الهدايا و التحايا و الرسائل و الوسائل و التذكرة و التبصّرة و الاملاء و الاستملاء و الامالي و المساواة و المصافحة و الدعوات المرورية عن الحضرة النبوية و المناسك و ذكرى العزة و يشري مشيش وغير ذلك من التصانيف

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ يخش، اول، ص: ٢٣٦

والتاريخ و هي نحو خمسين مصنفات و كانت وفاته بمرو في اول ليلة من ربيع الاول سنة اثنتين و ستين و خمسماهه و دفن بسنجدان مقبرة مرو وقد ذكر الذهبي و ابن ناصر الدين ايه و كذا اباه في طبقات الحفاظ و مصطفى بن عبد الله كاتب چلپي در کشف الظنون در ذکر کتب انساب گفته انساب السی معانی هو الامام ابو سعد عبد الكریم بن محمد المروزی الشافعی الحافظ المتوفی سنة ۵۶۲ اثنتین و ستین و خمسماهه و هو کتاب عظیم فی هذا الفن و تمامه یکون فی ثمانی مجلدات لكنه قلیل الوجود و لما کان کیر الحجم لخّصه عزّ الدین ابو الحسن علی بن محمد بن اثیر الجزری المتوفی سنة ۶۳۳ ثلثین و ستمائه زاد فیه اشیاء و استدرک علی ما فاته و سمهاء اللباب الخ و إذا سمعت ذلك كله فلنرجع الى ترجمة المغازلی پس بدانکه میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی که حسب افاده فاضل رشید در ایضاح از عظمای اهل سنتست نیز بذکر محمد و فضائل جلیله و مناقب و مدائع جمیله ابن المغازلی که علامه

معانی وارد کرده رطب اللسان و عذب البیان می باشد حضرت او را از جمله حفاظ جلیل الشأن شمار می کند چنانچه در کتاب تراجم الحفاظ که آن را از انساب سمعانی استخراج کرده و در شروع ان گفته الحمد لله علی افضاله و الصیلوة و السلام علی حبیبه محمد و صحبه و آله و بعد فهذه تراجم حفاظ الحديث و نقاد الاثر استخرجتها من کتاب الانساب للامام تاج الاسلام أبي سعد عبد الكریم بن محمد بن منصور السمعانی المروزی تغمده الله بغفارنه و اسکنه حدیقة جنانه دون غیره من الكتب مع اختصار في بعض التراجم دون

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۳۷

بعض و ختمت عباره صاحب الانساب في کل ترجمة بقولی انتهى و زدت في بعض التراجم بعد تمام عبادة المؤلف ما فيه مزيد فائدہ مصّدراً بقولی قلت ثم انى اردت الاسماء بذكر الکنى والانساب والألقاب ليسهل استخراجها على الطالب والتوفيق من الله و التکلالن عليه فانه تعالى جواد کریم وهاب می فرماید علی بن محمد بن الطیب الواسطی ذکره‌ای السیمعانی فی نسبة الجلابی و قال بضم العجم و تشید اللام فی آخرها الباء المنقوطة بواحدة هذه النسبة الى الجلاب و المشهور بهذه النسبة ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی من اهل واسط العراق كان فاضلا عارفا برجال واسط و حديثهم و كان حريضا على سماع الحديث و طلبه رایت له ذیل تاريخ الواسط و طالعه و انتخبته منه سمع ابا الحسن علی بن عبد الهاشمی و ابا بکر احمد بن محمد بن الخطیب و ابا الحسن احمد بن المظفر العطار و غيرهم روی لنا عنہ ابne بواسط و ابو القاسم علی بن طرّاد الوزیر ببغداد و غرق ببغداد فی الدجلة فی صفر سنة ۴۸۳ ثلث و ثمانین و اربعمائه و حمل میتا الى واسط فدفن بها و ابنه ابو عبد الله محمد بن علی بن محمد الجلابی و كان ولی القضاء و الحكومة بواسط نیابة عن أبي العباس احمد بن بختیار المندائی و كان شیخا عالما فاضلا سمع ابا و غیره سمعت منه الكثير بواسط فی النوبتين جمیعا و كنت الازمه مدة مقامی بواسط و نیز باید دانست که اجله محققوین و اکابر منقدین و امثال معتبرین و افضل معتمدین سئیه از ابن المغازلی جابجا در کتب و اسفار دینیه نقل می کنند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۳۸

وبرایات و افادات او تشبیث می نمایند ابو الکرم خمیس بن علی بن احمد الواسطی الجوزی مدح و ثناء ابن السقا و تعصّب اهل واسط برو از مغازلی نقل فرموده و او را بشیخنا تعبیر فرموده اظهار جلالت و عظمت و اعتبار و اعتماد او نموده چنانچه ذهبی در تذكرة الحفاظ بترجمه ابن السیقاء گفته قال السیلیفی سالت خمیس الجوزی عن ابن السقا فقال هو من مرتبة مصر ولم يكن سقاء بل لقب له من وجوه الواسطیین و ذوى الثروة و الحفظ و رحل به ابوه فاسمعه من أبي خلیفة و أبي یعلی و ابن زیدان البجلي و المفضل بن الجندي و بارک الله فی سنه و علمه و اتفق انه املى حديث الطیر فلم تحمله نفوسيهم فوثبوا به فاقاموه و غسلوا موضعه فمضى و لزم بيته و لم يحدث احدا من الواسطیین فلهذا قلل حديثه عندهم و توفی سنه احدی و سبعین و ثلاثة حدثی به شیخنا ابو الحسن المغازلی و مخفی نماند که خمیس جوزی از اکابر حفاظ مشاهیر و اجله ایقاظ نحاریر و اعظم محدثین منقدین اعیان و افخم محققوین و منقدین والا-شانست ذهبی در تذكرة الحفاظ گفته الجوزی الحافظ الامام محدث واسط ابو الکرم خمیس بن علی بن احمد الواسطی سمع علی بن محمد الندیم و ابا القاسم بن البسری و ابا نصر الزینی و هبة الله بن الجلجه و طبقتهم بواسط و بغداد و کتب و جمع و جرح و عدل و روی عنه ابو الحوا بن سعد بن عبد الکریم و احمد بن سالم المقری و عبد الوهاب بن الحسن الفرضی و ابو طاهر السلفی و ابو بکر عبد الله بن عمران الباقلانی مقری العراق و آخرون قال السلفی سالت خمیس الجوزی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۳۹

عن اهل واسط المتأخرین فاجابنی و کان السیلیفی يثنی علیه و يقول کان عالما ثقة يملی من حفظه على كل حال من ساله عنه و کان لا یوبه به و الجوز قریه شرقی واسط قال ابن نقطه سمع من عبد العزیز بن الانماطی و طبقته و کان له معرفة بالحديث و الادب قال و مولده فی شعبان سنه اثنتین و اربعین و اربعمائه و مات فی شعبان ايضا سنه عشرة و خسمائه و نیز ذهبی در عبر فی خبر من غیر گفته

وفيها أى في سنة عشرة و خمسماهه توفى ابو الكرم خميس بن على الواسطى الجوزى الحافظ رحل و سمع ببغداد من أبي القاسم بن البسرى و طبقته و كان عالما فاضلا و يافعى در مرآة الجنان و عبرة اليقطان گفته سنة عشرة و خمسماهه فيها توفى ابو الكرم خميس بن على الواسطى الجوزى الحافظ و كان عالما حافظا شاعرا و جلال الدين سيوطى در طبقات الحفاظ گفته خميس بن على بن احمد بن على احمد الواسطى الجعدى ابو الكرم الحافظ محدث واسط سمع ابن اليسرى و ابا نصر الزينى و الطبقه و منه السلفى و خلق و كان عالما ثقة يملى من حفظه عارفا بالحديث و الادب جمع و جرح و عدل ولد سنة ۴۴۲ فى شعبان و مات سنة ۵۱۰ و علامه شمس الدين ذهبي كه بنص شاهصاحب بجواب حديث طير امام اهل حدیث و مفاحر عليه و مناقب سنته او از طبقات شافعیه سبکی و طبقات شافعیه اسنوى و درر کامنه ابن حجر عسقلانی و طبقات شافعیه تقى الدين المعروف بابن قاضی شبهه اسدی و فوات الوفیات صلاح الدين محمد بن شاكر بن احمد الخازن و طبقات

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۴۰

الحافظ سیوطی و روض باسم محمد بن ابراهیم الوزیر و قول مبني محمد بن عبد الرحمن سخاوی و حبیب السیر غیاث الدین المدعو بخواند امیر و مدینه العلوم ازینی و بدر طالع محمد بن على بن محمد شوکانی الیمنی الصناعی و بستان المحدثین خود شاهصاحب و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر پیدا و هویداست نیز بافادات ابن المغازلی تشبت و تمسک نموده در تذكرة الحفاظ بترجمه ابن السقا كما سمعت سابقا في مجلد حديث الطیر گفته قال على بن محمد بن الطیب الجلابی في تاريخه ابن السقا من ائمۃ الواسطین و الحفاظ المتقین و نور الدين على بن عبد الله بن احمد السمهودی كه محاسن فاخره و محامد باهره او از ضوء لامع سخاوی و عجاله الراکب عبد الغفار بن ابراهیم العکی العدثانی و سبل الهدی و الرشاد محمد بن یوسف شامی و جذب القلوب شیخ عبد الحق و عظمت و جلالت او از نوافض محمد بن عبد الرّسول برزنجی و صراط سوی محمود بن محمد شیخانی قادری و بلغه المسیر ابراهیم کردی و وسیله المال احمد بن فضل باکثیر مکی و تنضید العقود رضی الدین محمد حسینی و مفتاح النجا میرزا محمد بدخشانی و ذخیره المال احمد بن عبد القادر عجیلی و ایضاح لطافه المقال رشید الدین خان تلمیذ مخاطب واضح و لانحسرت در جواهر العقدين بعد ذکر اختلاف در وجوب صلاة بر آل نبی گفته و ممیا یدلّ على انَّ الخلاف في ذلك من قول الشافعی لا من اختلاف اصحابه كما اقتضی کلام الروضه و اصلها ترجیحه انَّ فی کلام الطحاوی فی مشکله ما یدلّ على انَّ حرملة نقل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۴۱

الوجوب عن الشافعی و استدل بتعليم النبی صلی اللہ علیہ و سلّم الكیفیة بعد السؤال عنها قلت و یشهد له قول الحافظ أبي عبد الله محمد بن یوسف الزرندي المدنی في اول كتابه معراج الوصول الى معرفة فضل آل الرسول صلی اللہ علیہ و سلّم ما لفظه وقد قال الامام الشافعی رحمه الله هذا المعنى مشيرا الى وصفهم و متبعها على ما خصّهم الله تعالى به من رعاية فضلهم يا اهل بيت رسول الله حکم فرض من الله في القرآن منزله كفاكتم من عظيم القدر انكم من لم يصلّ عليکم لا صلاة له و

قد قال الحافظ ابو عبد الله محمد المذكور في كتابه نظم السیّمطین انه روی عن جعفر بن محمد عن ایه عن جدّه عن النبی صلی اللہ علیہ و سلّم انه قال لعلی بن ابی طالب رضی اللہ تعالی عنہ إذا هالك امر فقل اللہم صلّ على محمد و على آل محمد اللهم آنی اسالك بحق محمد و آل محمد ان تکفینی ما اخاف و احدر فانک تکفى ذلك الامر

ولم ینسبه الحافظ المذکور لمخرجه وقد روی في مسند الفردوس بغير اسناد

عن علی رضی اللہ عنه مرفوعا من صلی علی محمد و علی آل محمد مائة مائة مرّه قضی اللہ له مائة حاجة و اخرجه الفقيه ابو الحسن بن المغازلی من طريق علی بن یونس العطار حدثی محمد بن علی الکندي حدثی محمد بن مسلم حدثی جعفر بن محمد الصادق عن ایه عن جدّه عن علی بن ابی طالب رفعه و نیز سمهودی در جواهر العقدين گفته

اخراج ابو الحسن بن المغازلی من طریق موسی بن القاسم عن علی بن جعفر سالت الحسن عن قول الله تعالى كمشکاً فيها مضباً^ح
قالی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٤٢

المشکوٰه فاطمہ و الشجّرہ المبارکة لا شرقیٰه و لا غربیٰه
لا یهودیٰه و لا نصرانیٰه يکاد زینتها یضیٰه و لَوْ لَمْ تَمَسَّسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ
قال منها امام بعد امام یهودی الله لیتوره من یشاء
قال یهودی الله لولا یاتنا من یشاء

وقوله امام بعد امام یعنی ائمه یقتدى بهم في الدين و يتمسك فيه و يرجع إليهم
و نیز سمهودی در جواهر العقدین گفته

اخراج ابو الحسن المغازلی عن أبي جعفر هو الباقر فی قوله تعالى أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
قال نحن الناس و الله

و نیز سمهودی در جواهر العقدین گفته

اخراج ابو الحسن بن المغازلی من طریق عبد الله بن المثنی عن عمّه ثماّمة بن عبد الله بن انس عن ایه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم إذا كان يوم القيمة و نصب الصراط على شفير جهنم لم یجز عليه الا من معه كتاب ولاية على بن أبي طالب رضی الله عنه
و نیز سمهودی در جواهر العقدین گفته و من طریق سماک بن حرب عن حبیش و

اخرجه ابو یعلی ایضا من حدیث أبي الطفیل عن أبي ذر رضی الله عنه بلفظ ان مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من رکب فيها
نجی و من تخلف عنها غرق و ان مثل اهل بیتی فیکم مثل باب حطة و اخرجه البزار من طریق سعید بن المسیب عن أبي ذر نحوه و
کذا اخرجه الفقیه ابو الحسن بن المغازلی و زاد من قاتلنا فی آخر الزمان فکانما قاتل مع الدجال
و نیز سمهودی در جواهر العقدین گفته

عن ابن الصیہباء عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنہما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل اهل بیتی مثل سفینه
نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٤٣

اخرجه الطبرانی و ابو نعیم فی الحلیة و البزار و غیرهم و اخرجه الفقیه ابو الحسن بن المغازلی فی المناقب من طریق بشر بن المفضل
قال سمعت الرشید يقول سمعت المهدی يقول سمعت المنصور يقول حدثی ابی عن ایه عن ابن عباس رضی الله عنہما به الا انه قال
و من تاخر عنها هلك و اخرجه ایضا من طریق ایاس بن سلمة بن الاکوع عن ایه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من رکبها نجی

و نیز سمهودی در جواهر العقدین در قسم ثانی کتاب که در ان پانزده ذکر وارد نموده می فرماید السایع ای الذکر السایع ذکر ان الله عز و جل و عدنیه صلی الله علیه و سلم ان لا یعدب اهل بیته و ان لا یدخلهم التیران و کلّه صلی الله علیه و سلم بادخالهم الجنان و
بشارتهم بها و

قوله يا بنی هاشم ای سألت الله عز و جل ان يجعلکم نجاء رحماء و سأله ان یهودی ضالکم و یؤمن خائفکم و یشیع جائعکم و ما
خصّوا بها من الكرامة بالشفاعة فی القيمة قال الله تعالى و لسوف یعطیک ربك فقره ضی
نقل القرطبی عن ابن عباس انه قال رضی محمد صلی الله علیه و سلم ان لا یدخل احد من اهل بیته النار قاله السدی انتهى و اخرجه
الفقیه ابو الحسن بن المغازلی فی المناقب عن السیدی و نیز سمهودی در جواهر العقدین در قسم ثانی گفته التاسع ای الذکر التاسع

ذكر الدلالة على ما شرع من حبهم و وجوب ودّهم من الكتاب العظيم قال الله تعالى في سورة حم عرق خطاباً لنبئه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُلْ لَا أَسْئِلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۴۴
في القربى روى الشيخ ابو حيان من طريق واحد من حديث أبي هشام الرمانى عن زادان عن على رضى الله عنه قال فينا آل حم آية لا يحفظ مودتنا إلا كل مؤمن ثم قرأ قُلْ لَا أَسْئِلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ في القربى
و قد يستشهد له أى نزول آية المودة في آل النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بما

اخوجه الشعبي في تفسيره من طريق السیدى عن ابن مالک عن ابن عباس قال ومن يقترب حسنة نزد له فيها حسناً قال المودة لآل محمد و اخرجه الفقيه ابو الحسن ابن المغازلى عن السدى

و وجه الاستشهاد ان هذه الآية باشر قوله قُلْ لَا أَسْئِلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ في القربى

و بتفسير الثانية بذلك يفهم ان ما قبلها كذلك من اجل التنااسب بل هو مقتضى ما جزم الشعبي و البغوى ينقله عن ابن عباس في تفسيره قوله باشر ذلك أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
الى قوله وَ هُوَ الَّذِي يَقْبِلُ التَّوْبَةَ

فقال قال ابن عباس لما نزل قوله تعالى قُلْ لَا أَسْئِلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ في القربى

الآية قال قوم في نفوسهم ما يريد الا ان يحيثنا على اقاربه من بعده و اخبر جبرائيل النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انهم اتهموه فانزل أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا

الآية فقال القوم يا رسول الله نشهد انك صادق فنزل وَ هُوَ الَّذِي يَقْبِلُ التَّوْبَةَ

عن عباده و شهاب الدين ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن حجر مگى که فضائل شامخه و مناقب باذخه او از لواچ الانوار عبد الوهاب شعراني و ريحانة الائمه شهاب الدين خفاجي و نور سافر عبد القادر بن شيخ بن عبد الله العيدروس و تحفه بهيه عبد الله بن حجازی شرقاوي و غير آن واضح و آشکار است در صواعق گفته الآية

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۴۵

السادسة قوله تعالى أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ اخرج ابو الحسن بن المغازلى عن الباقي رضى الله عنه انه قال في هذه الآية نحن الناس و الله

و كمال الدين بن فخر الدين جهرمي در براهين قاطعه گفته آيت ششم از آيات فضائل اهليت أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

بلکه حسد می برندن یهودان بر مردمان یعنی بر جمیع قبائل عرب بدانچه خدای تعالی داده است ایشان را از فضل خود که آن بعثت رسول الله است صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا آنکه مراد از ناس رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اصحاب آن حضرتست و مراد از اعطای فضل نبوت و کتاب و نصرت و اعزاز است چنانچه در تفسیر بیضاوی و جامع البيان آورده یعنی حسد می برندن بر نبوت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بر اعزاز او و نصرت اصحاب رضى الله عنهم و ابو الحسن بن المغازلى از امام محمد باقر رضى الله عنه روایت کرده است که گفت و الله که مراد بناس درین آیت یائیم که اهل بیت رسول خدا ایم و سید محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری در صراط سوی فی مناقب آل النبي گفته

اخوجه ابو الحسن بن المغازلى من طريق عبد الله بن المثنی عن عممه ثمامه بن عبد الله بن انس عن ایه قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إذا كان يوم القيمة و نصب الصراط على شفير جهنم لم يخر عليه الا من معه كتاب ولاية على بن أبي طالب نیز سید محمود شیخانی در صراط سوی گفته

عن أبي ذر رضى الله عنه سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول مثل اهل بيته فيكم مثل سفينة نوح في قومه من ركبها

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۴۶

نجي و من تخلف عنها غرق
او

مثل حطة لبني اسرائيل اخرجه الحاكم
هذا في لفظ و

في لفظ آخر الا ان مثل اهل بيته فيكم مثل سفينه نوح و زاد في رواية أبي الحسن بن المغازلي و من قاتلنا في آخر الزمان فكاناما
قاتل مع الدجال

و احمد بن الفضل بن محمد باكثير در وسیله المآل فى مناقب الآل گفته

اخراج الفقيه ابو الحسن بن المغازلي من طريق موسى بن القاسم عن على بن جعفر قال سالت الحسن رضى الله عنه قول الله تعالى
کِمْشَكَاءِ فِيهَا مِضْبَاحٌ

قال المشكوة فاطمة و الشجرة المباركة ابراهيم لا شرقية و لا غربية
لا يهودية و لا نصرانية يكاد زيتها يُضيء و لو لم تمسسه نار نور على نور

منها امام بعد امام يهدى لنوره من يشاء قال يهدى لوليتنا من يشاء
و نizer احمد بن الفضل بن محمد باكثير در وسیله المآل گفته

اخراج ابو الحسن بن المغازلي من طريق عبد الله بن المثنى عن عممه ثمامه بن عبد الله بن انس عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله
عليه و سلم إذا كان يوم القيمة نصب الصراط على شفير جهنم لم يجتر عليه الا من كان معه كتاب ولاية على بن أبي طالب رضى الله
عنها و مولوي ولئن الله بن حبيب الله

در مرآة المؤمنين گفته الآية الرابعة قوله تعالى أَمْ يَخْسِدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ اخرج ابو الحسن المغازلي عن الامام
الباقر انه قال في هذه الآية نحن الناس

و خود شاهصاحب در حاشيه تعصّب سيدهم از باب يازدهم همين کتاب گفته ابن یونس که از عمدۀ مجتهدین شيعه است در
صراط المستقيم آورده که ابن جریر تصنيف کرده است کتاب

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۴۷

یوم الغدیر را و ابن شاهین کتاب المناقب را و ابن أبي شییه کتاب اخبار و فضائل آن حضرت را و ابو نعیم اصفهانی کتاب منقبه
المطهرين را و ما انزل من القرآن فی فضل امير المؤمنین و ابو المحاسن رویانی شافعی کتاب جعفریات را و موفق مکی کتاب
الاربعین فی فضائل امير المؤمنین و ابن مردویه کتاب رد الشّمّس فی فضائل علی و شیرازی نزول القرآن فی شان امير المؤمنین و امام
احمد بن حنبل کتاب مناقب اهل بیت را و نسائی کتاب مناقب امير المؤمنین را و نظری کتاب خصائص علویه را و ابن المغازلی
شافعی کتاب مناقب امير المؤمنین و یسمی کتاب المراتب ايضا و بصری کتاب درجات امير المؤمنین را و خطیب کتاب حدائق را و
سید مرتضی گفته که از عمر بن شاهین شنیدم که می گفت جمع کرده ام از فضائل علی هزار جز انتهی نقلًا عن ترجمته المسما
بانوار العرفان للمعین القزوینی الاثنا عشری پس انصاف باید داد که از شیعه تصویف این تصانیف در عالم نیست که متضمن فضائل
امیر المؤمنین و اهل بیت باشد بلکه هر که تتبع کتب شیعه نماید بیقین می داند که تمام علماء شیعه در نقل فضائل و مناقب امير
المؤمنین و زهراء و حسینی ع کاسه لیس و خوشچین اهل سنت اند در هر جا از همین کتب نقل می آرند آری در حال ائمه ما بعد
اگر چیزی داشته باشد محتملست یدل علی ذلک کتاب کشف الغمّة و الفصول المهمّة و غيرهما من کتب هذا الفن انتهی ازین
عبارت ظاهرست که این تصانیف متضمن فضائل جناب امير المؤمنین و اهليت عليهم السلام که ذکر کرده تصانیف شیعه نیست

بلکه تصانیف اهل سنت است که شیعه را بسبب نقل از ان کاسه لیس و خوشه چین اهل سنت عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۴۸

قرار داده و حصر نقل شان در فضائل جناب امیر المؤمنین و حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام ازین کتب نموده و این تصانیف را موجب افتخار سینیه و ثبوت ولای شان دانسته و ظاهر است که از جمله این تصانیف است کتاب مناقب ابن المغازلی و کتاب الأربعین موفق که او را اخطب خوارزم است پس ثابت شد که ابن المغازلی و اخطب هر دو حسب افاده خود شاهصاحب از اهل سنت اند و تصنیفسان در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام مایه افتخار و استبشار و ابتهاج و استظهار سینیه والاتبار و مثبت ولای شان با اهليت اطهار علیهم السلام نزد مخاطب جلیل الفخار است و نقل شیعه از کتاب ابن مغازلی و اخطب مثبت کاسه لیسی و خوشه چینی شیعه از سنیان جمیل الاقدار است پس حیرت است که بعد اثبات این همه عظمت و جلالت برای ابن مغازلی و اخطب و تصنیف شان چگونه بجواب اهل حق سر از قبول روایات و احتجاج با خبر شان می توانند پیچید و چگونه توهین و تهجهین این هر دو را توانند داشت و امّا زعم کون الفصول المهمة من کتب الشیعه فبطلانه ممّا لا یستrib فیه عاقل لما سیظهر من حال مصنفه فيما بعد حيث ینقل عنه هذا الحديث الشريف و در کتاب کشف الغمّه هم در اکثر موضع نقل از سنیه نموده برای الزام و اما کتب مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه و حسنین علیهما السلام که شیعه از طرق خود فضائل را در ان وارد کرده اند فراتر از حصر و احصاست شاهصاحب اگر بر ان مطلع نشوند چه عجبست رجوع بکتب رجالیه و کتب حدیث مثل غایه المرام و بحار الانوار باید کرد که از ان حال جمله ازین کتب واضح شود و غرابت نفی ظاهر گردد

۱۱- دلیلی

وجه یازدهم از وجوه رد

عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۴۹

و ابطال انکار مخاطب عالی تبار آنکه ابو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسر الدیلمی الهمدانی حدیث تشییه را روایت نموده چنانچه در فردوس الاخبار که نسخه مستکتبه آن پیش فقیر کثیر العثار بعنایت پروردگار حاضر است گفته ابو الحمرا من أراد ان ينظر الى آدم فی وقاره و الى نوح فی فهمه و الى موسى فی شدّه بطشه و الى عيسى فی زهده فلينظر الى علی بن أبي طالب فالحمد لله الواهب للنعم العظيمة المقدار حيث ثبت برواية شیرویه بن شهردار لهذا الحديث الشريف الواضح الاعتماد والاعتبار ان الجاحدين المنكرين ليسوا من اهل صناعة الاخبار و انهم متحاملون مرتباً في التعصب والمحايدة عن النقد والاعتبار فاعتبروا يا أولى الألباب

واقضوا العجب من هذا الشیخ الجلیل الفخار کیف انهمک فی تقليد الكابلي الموضع فی مهامه الجلاعه المورثه للخسار و لم يحظ بقسط من العثور و الاطلاع على افادات الاساطین الكبار الذين علیهم المدار فی الاعصار و إلیهم يضرب آباط الابل فی نقد الآثار و شیرویه بن شهردار از اعلام معتمدین کبار و فخام مستندین عالی تبار و عظام محدّثین جلیل الفخار و اکابر معتبرین مشهورین فی الامصار و اجلّ مشايخ معروفین فی الاقطار و امثال مروّجین احادیث و اخبار و افضل خدام روایات و آثار است عبد الكریم بن محمد بن عبد الكریم الرافعی در کتاب تدوین گفته شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسر الدیلمی ابو شجاع الهمدانی الحافظ من متاخری اهل الحديث المشهورین الموصوفین بالحفظ کان مانعاً بما رزقه الله تعالى من ربع املاكه سمع و جمع الكثير و رحل قال

عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۵۰

ابو سعد السمعانى و تعب فى الجمع صنف كتاب الفردوس و كتاب طبقات الهمدانين و غيرهما و كان قد ورد بقزوين و سمع بها الاستاذ الشافعى بن داود المقرى سنة ثمانين و اربعمائه و سمع بهذا التاريخ سنن أبي عبد الله بن ماجة من أبي منصور المقومى و سمع ابا زيد الواقد بن الخليل بقراءته بهذا التاريخ و شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبي در كتاب تذكرة الحفاظ گفته شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فناخسرو الديلمي المحدث الحافظ مفيد همدان و مصنف تاريخها و مصنف كتاب الفردوس سمع يوسف بن محمد بن يوسف المستملی و سفين بن الحسين بن فنجويه و عبد الحميد بن الحسن القضاعي و ابا الفضل محمد بن عثمان القومسانی و ابا الفرج على بن محمد الجريري و احمد بن عيسى الدينوري و خلاقه بهمدان و عبد الواحد بن مندة باصبهان و ابا منصور بن عبد الباقى العطار و ابا القاسم بن البسرى و خلقا ببغداد و بقزوين و اماكن قال يحيى بن مندة هو شاب کيس حسن الخلق و الخلق ذکر القلب صلب فى الشیئه قليل الكلام قلت هو حسن المعرفة و غيره اتقن منه روى عنه ابنه شهردار و محمد بن الفضل الاسفرائيني و محمد بن القسم البسرى و الحافظ ابو العلاء احمد بن محمد بن الفضل و الحافظ ابو العلاء احمد بن الحسن العطار و الحافظ ابو موسى المديني و آخرون اخبرنا محمد بن قائماز أبا الحسين بن المبارك و عبد الله بن عمر قالا ثنا ابو الفتوح ثنا شيرويه بن شهردار الديلمي الحافظ انا ابراهيم بن محمد القفال انا ابراهيم بن عبد الله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٥١

بن خرشة ابا ابو سعيد بن الاعرابي يمکه انا احمد بن يحيى بن المنذر ثنا ابي ثنا ابو العطوف عن الزهرى عن ابا سلمة اخبره عن ابى هریره سمعت النبی صلی الله عليه و سلم يقول من صام رمضان ايمانا و احتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه توفی في تاسع عشر رجب سنة تسع و خمسائه و نيز ذهبي در سير النبلاء گفته شيرويه بن شهردار بن شيرسي و بن خسركان المحدث العالم الحافظ المؤرخ ابو شجاع الديلمي الهمدانی مؤلف كتاب الفردوس و تاريخ همدان ولد سنة خمس و اربعين و اربعمائه و طلب هذا الشأن و رحل فيه سمع محمد بن عثمان القومسانی و يوسف بن محمد بن يوسف المستملی و سفين بن الحسين بن فنجويه و عبد الحميد بن الحسن الفقاعي و ابا نصر الزيني و ابا عمرو بن مندة و ابا الفرج على بن محمد الجريري البجلي و احمد بن عيسى الدينوري و عبد الباقى بن على العطار و ابا القاسم بن البسرى و عددا كثيرا حدث عنه ولده شهردار و محمد بن فضل العطار و ابو العلاء العطار المقرى و ابو العلاء احمد بن محمد بن الفضل و ابو طاهر الشیلفی و ابو موسى المديني و عدّه قال يحيى بن مندة شاب کيس حسن ذکر القلب صلب فى الشیئه قليل الكلام قلت هو متوسط الحفظ و غيره اربع منه و اتقن مات فى تاسع عشر رجب سنة تسع و خمسين و له اربع و ستون سنة و نيز ذهبي در عبر در وقائع سنة تسع و خمسائه گفته ابو شجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه الديلمي الهمدانی الحافظ صاحب كتاب الفردوس و تاريخ همدان

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٥٢

و غير ذلك توفی في رجب عن اربع و سبعين سنة و غيره اتقن منه سمع الكثير من يوسف بن محمد المستملی و طبقته و رحل فسمع ببغداد من أبى القاسم بن البسرى و كان صلبا في الشیئه و يافعى در مرآة الجنان در وقائع سنة تسع و خمسائه گفته فيها ابو شجاع الديلمي الهمدانی الحافظ صاحب كتاب الفردوس و تاريخ همدان و عبد الوهاب بن على بن عبد الكافى الشیبکی در طبقات شافعیه کبری گفته شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فناخسرو الحافظ ابو شجاع الديلمي مؤرخ همدان و مصنف كتاب الفردوس ولد سنة خمس و اربعين و اربعمائه و سمع ابا الفضل محمد بن عثمان القومسانی و يوسف بن محمد بن يوسف المستملی و ابا الفرج على بن محمد بن على الجريري البجلي و احمد بن عيسى بن عباد الدينوري و ابا منصور عبد الباقى بن على العطار و ابا القاسم بن البسرى و ابا عمرو بن مندة و غيرهم ببلاد كثيرة روى عنه ابنه شهردار و محمد بن الفضل الحافظ و ابو موسى المديني و آخرون كان يلقب الكیامات تاسع شهر رجب سنة تسع و خمسائه و شیخ جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن الاسنوى الفقيه الشافعی در طبقات شافعیه گفته ابو شجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه بالشیئين المعجمة بن فناخسرو بفاء و نون و خاء معجمة و سین و راء مهملتین بعدهما واو

الدّيلمي ذكره ابن الصّلاح فقال كان محدّثاً واسع الرّحلة حسن الخلق و الخلق ذكّيراً صلباً في السّنة قليل الكلام صنف تصانيف انتشرت عنه منها كتاب الفردوس و تاريخ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٥٣

همدان ولد سنة خمس و اربعين و اربعمائه و توفى في رجب سنة تسع و خمسمائه و تقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شبهه در طبقات شافعية گفته شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فاخسرو بفاء و نون و خاء معجمة و سين و راء مهملتين بعدهما واو ابو شجاع الدّيلمي الهمданى من ولد الضحاك بن فيروز الصّحابي ذكره ابن الصّلاح فقال كان محدّثاً واسع الرّحلة حسن الخلق و الخلق ذكّيراً صلباً في السّنة قليل الكلام صنف تصانيف اشتهرت عنه منها كتاب الفردوس و كتاب في حكايات المنامات و كتاب في تاريخ همدان ولد سنة خمس و اربعين و اربعمائه توفى في رجب سنة تسع و خمسائة و على بن شهاب الدين الهمدانى در روضة الفردوس گفته اما بعد فيقول اضعف عباد الله و احرقهم الفقير الى رحمة الله العلي الكبير على بن شهاب الدين الهمدانى عفا الله عنه بكرمه و وفقه لشكر نعمه لما طالعت كتاب الفردوس من مصنفات الشّيخ الامام العلامة قدوة المحققين حجّة المحدثين شجاع الملء و الدين ناصر السّنة أبي المحامد شيرويه بن شهردار الدّيلمي الهمدانى افاض الله على روحه سجال الرحمة الربّاني الخ و سيوطى در طبقات الحفاظ گفته شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فاخسرو الحافظ المحدث مفید همدان و مصنف تاريخها و كتاب الفردوس سمع عبد الوهاب بن مندة و ابن البسرى و الطّبقة و هو حسن المعرفة و غيره اتقن منه روی عنہ ابنه و الحافظ ابو موسى

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٥٤

المدينى و ابو الفتح الطائى و ابو العلاء العطار مات فى تاسع رجب سنة ٥٠٩ و مناوی در فيض القدير شرح جامع صغیر می فرماید مسند الفردوس المسّمى بما ثور الخطاب المخرج على كتاب الشهاب و الفردوس للامام عماد الاسلام أبي شجاع الدّيلمي الّه محنوف الاسانيد مرتبًا على الحروف ليسهل حفظه و اعلم بازائتها بالحروف للمخرّجين كما مّ و مسنده لولده الحافظ أبي منصور شهردار بن شيرويه خرج سند كل حديث و سماه ابنته الشبهه في معرفة كيفية الوقوف على ما في كتاب الفردوس من علامه الحروف و شيخ ابو مهدی عیسی بن محمد در كتاب مقاليد الاسانيد بعد ذكر مسند فردوس ديلمي گفته لمحه من خبره قال الذهبي هو الامام المحدث الحافظ شيرويه بن شهردار بن شيرويه مفید همدان و مصنف تاريخها و مصنف كتاب الفردوس سمع يوسف بن محمد بن يوسف المستملی و سفين بن الحسين بن فنجويه و عبد الحميد بن الحسن الفقاعی و احمد بن عیسی الدینوری و عبد الوهاب بن مندة و ابا القاسم بن البسرى و خلقا بهمدان و اصفهان و بغداد و قزوین و اماكن قال يحيى بن مندة هو شاب کيس حسن الخلق و الخلق ذکری القلب صلب في السّنة قليل الكلام قلت هو حسن المعرفة و غيره اتقن منه روی عنہ شهردار و الحافظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار و الحافظ ابو موسى المدينى و آخرون توفى في تاسع رجب سنة تسع و خمسائة رحمة الله تعالى و مخفی نماند که كتاب فردوس الاخبار تصنيف شيرويه بن شهردار از مشاهیر مقبولات

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٥٥

اسفار و ممدوح بمذايح بسيار و موصوف بنهايت اعتماد و اعتبارست و داخل اجازات علمای کبار و مرویات اساطین جلیل الفخارست خود دیلمی در اول فردوس الاخبار گفته ان احسن ما نطق به الناطقون و تفوّه به الصادقون و و له به الوا مقون حمد الله عز و جل الى ان قال اما بعد فائی رأیت اهل زماننا هذا خاصّة اهل بلدنا اعرضوا عن الحديث و اسانیده و جهلوها معرفة الصّحيح و السّقيم و تركوا الكتب التي صنفها ائمّة الّهدين قدیماً و حدیثاً و المسانید التي جمعوها في الفرائض و السّین و الحال و الحرام و الآداب و الوصايا و الامثال و الموارع و فضائل الاعمال و اشتبهوا بالقصص و الاحاديث المحنوفة عنها اسانیدها التي لم يعرفها نقلة الحديث و لم تقرأ على احد من اصحاب الحديث و طلبوا الموضوعات التي وضعها القصي اصل لينالوا بها القطعات في المجالس على الطرقات اثبت في كتابي هذا اثنى عشر الف حديث و نيفاً من الاحاديث الصّيغة غار على سبيل الاختصار من الصّيحة و الغرائب و الافراد و

الصحف المرويَّة عن النَّبِيِّ لعلَّى بن موسى الرَّضا وعمر بن شعيب الخ وشهزاده ديلمي كه محمد جليله و مناقب جمیله او انشاء الله عنقریب بگوشت می خورد در اوَّل مسند الفردوس که نسخه عتیقه آن که در حیات مصنَّف نوشته شده بنظر قاصر عثار در کتب خانه مدینه منوره علی مشرفها و آل الف الف صلاة و تحیَّة رسیده و از ان عبارات عدیده منتخب کردم و قبل از خطبه در ان نسخه این سطور مرقوم بود قال الامام الاجل السید الكیا الحافظ زین الدین

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۵۶

شمس الاسلام سید الحفاظ تاج الائمه ناصر السینّة ابو منصور شهزاده بن شهزاده ديلمي طول الله عمره و اعلى فی الدارين ذکره گفتہ امّا بعد حمد الله عز و جل الهادی الى اقوم الطرق و السبل و الصلة و السلام على نبیه محمد خاتم الأنبياء و الرسل فان والدى الامام السعید ابا شجاع شیرویه قدس الله روحه و نور ضریحه حين جمع الاحادیث التي سماها كتاب الفردوس انما حذف منها اسانيدها تعمیدا منه و قصدا لاسباب عدّه او لها اقتداء و اتساء بمن تقدّمه من اهل العلم و التّردد و العبادة و ثانیها تخفیفا على الطالبين و تسهیلا للناظرین فيه و الحافظین له و ثالثها قلة رغبة جيل هذا الزَّمن في المسندات و عدم تعویله على اسمی الرجال من الرواہ و اقصارهم على اللّب دون القشر لا اتی اريد بقولی هذا انکار فضیلۃ الاسناد و موضعه من الدین إذ هو من اهم الامور و لو لا الاسناد لما عرف الصَّحیح من السقیم و لا الصدق من الكذب بل يشبه الاسناد بالقشر من حيث ان القشر هو صوان اللّب و به يحفظ و يؤمِّن عليه من ان يلحقه الآفات فكذلك الاسناد للحديث صوان له فإذا فاره تطرّق إليه الخل و الفساد رحم الله ابن المبارك حيث قال الاسناد من الدین لو لا الاسناد لقال من شاء ما شاء و القول في فضیلۃ الاسناد اکثر من ان يتضمنه اوراق و ليس هذا موضعه و رباعها انه خرجها من مسموعاته و كان رحمة الله متحققا متيقنا ان اکثرها بل عامتها مسندة و في مصنفات الحفاظ الثقات و مجموعات الأئمه الاثبات

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۵۷

فرعاتها عن الاسناد اختصارا كما بين عذرها في خطبة الكتاب و هو كتاب نفيس عزيز الوجود مفتون به جامع للغرر و الدّرر النبوية و الفوائد الجمة و المحاسن الكثيرة قد طنَّت به الآفاق و تنافست في تحفظه الرفاق لم يصنَّف في الاسلام مثله تفصيلا و تبويبا و لم يسبق إليه من سلافة الايام ترصيفا و ترتيبا كان كلّ فصل من فصوله حقّه لآلی ملئت من الدرر المنظومة و اللالی المكونة او جونة عطار فتقت بغارات المسک مشحونة و کم ضمّنه رحمة الله من عجائب الاخبار و غرائب الاحادیث مما لا يوجد في كثير من الكتب فهو في الحقيقة كالفردوس التي وصفها الله سبحانه و تعالى فقال وفيها ما تستهوي الانفس و تلذ العيون فاما اليوم فقد كثرت نسخه في البلاد و اشتهرت فيما بين العباد بحيث لم يبق بلده من بلاد العراق و لا كورة من اقطار الآفاق الا و علماءها مثابرون على تحصيله و ائمّتها مكتبون على اشتراطه و نسخه و فملاؤها مواطنون على قراءته و حفظه يرتعون في رياض محاسنه و يجتنبون من شمار فوائده فسار مسیر الشمس في كلّ بلده و هب هبوب الريح في البر و البحر يستحسنها الائمه و الحفاظ و يستفيد منه العلماء و الوعاظ و تستطييه نحارير الفضلاء و ترتضيه اکیاس البلوغ لنفاستها و تبذل الملوك الرغائب في استكتابه لخزانتها و لم اسمع احدا من اهل هذا الزَّمان عاب هذا الكتاب او طعن فيه بسبب حذف الاسناد بل عدوا ذلك من احسن فوائده و اعظم منافعه لان تنقية القشر من اللّب من شأن العلماء ذوى الالباب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۵۸

و على بن شهاب الهمданی در روضه الفردوس گفتہ اما بعد فيقول اضعف عباد الله و احرقهم الفقر الى رحمة الله العلي الكبير على بن شهاب الهمدانی عفى الله عنه بكرمه و وفقه لشكر نعمه لما طالعت كتاب الفردوس من مصنفات الشیخ العلامه قدوة المحقّقین حجۃ المحدثین شجاع الملة و الدين ناصر السینّة ابو المحامد شیرویه بن شهزاده ديلمي الهمدانی افاض الله على روحه سجال الرحمة الزباني وجدته بحرا من بحور الفوائد و كثرا من کنوز اللّطائف مشحونا بحقائق الالفاظ النبوية مخزونا في حدائق فصوله

دقائق الآثار المصطفوية و مع كثرة فوائد و شمول موائدہ کاد ان ينطفي انواره و ينطمس آثاره لما فيه من التطويل و الزیادات و قصور الرغبات و انخفاض الطلبات و اعراض اکثر اهل العصر عن معرفة الكتاب و السینة و استغالهم بالعلوم المزخرفة التي يتعلق بالخصوصات و شغفهم بالقصص و الحکایات و لو لا رجال من اهل هذا العلم في كل عصر و زمان بمشیة رب العزّة يحومون حول حمى السینة و يذبّون عن جناب قدسه شوائب زيف اهل البدعة لقال من شاء ما شاء فجزا الله أئمّة هذا العلم عنا و عن المسلمين خيرا دعنتی بواعث خاطری الى استخراج لبابه و استحضار ابوابه تسهیلا لضبط الالفاظ و تيسيرا للدرك الحفاظ فاستخرجت من قعر هذا البحر اشرف جواهرها و جنت من اغصان رياضها نفس زواهرها و سمیت كتابی هذا روضة الفردوس و بوّته على عشرين بابا كل باب منها برواية صحابی لا غير الا الباب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٥٩

الآخر فانه يحتوى على روایات شتى و نسائل الله تعالى ان يوفقنى في اتمامه لما يحب و يرضى انه خير موفق و معين و مصطفى بن عبد الله القسطنطيني در کشف الظنون گفته فردوس الاخبار بما ثور الخطاب المخرج على كتاب الشهاب في الحديث لابن شجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن فاخسرو الهمدانی الدیلمی المتوفی سنة اوله ان احسن ما نطق به الناطقون الخ ذكر فيه انه اورد فيه عشرة آلاف حديث و ذكر انه اورد القضايع ايضا عشرة آلاف حديث و ذكر في الفردوس رواتها و رتبها على حروف المعجم مجرّدة عن الاسانيد و وضع علامات مخرججه بجانبه و عدد رموزه عشرون و اقتفي السیوطی اثره في جامعه الصغير ثم جمع ولده الحافظ شهردار المتوفی سنة ٥٥٨ ثمان و خمسين و خمسمائة اسانيد كتاب الفردوس و رتبها ترتيبا حسنا في اربع مجلدات و سماه مستند الفردوس و ابو مهدی عیسی بن محمد الثعالبی در مقایل الاسانید گفته الفردوس للدیلمی اخبرني به قراءة عليه أى على الشيخ نور الدین علی بن عبد الرحمن الاجھوری في حرف اللام من فصل لما خلق الله الجنة بالریحان و حف الزیحان بالحناء و ما خلق الله شجرة احب إليه من الحنا الحديث عن عبد الله بن عمر الى تمام

حديث لما اسرى بي اتيت على قوم يزرعون في يوم ويحصدون في يوم كلما حصدوا عاد كما كان قلت لجريئيل من هولاء قال هولاء المجاهدون في سبيل الله الحديث عن أبي هريرة و إجازة لسائره كل ذلك من ترتيب ولده الحافظ أبي منصور

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٦٠

للمسند على الحروف بسنده الى الحافظ أبي الفضل الجلال السيوطي باجازته من جلال الدين بن الملقن عن أبي اسحاق التنوخي عن التقى سليمان بن حمزه عن الحافظ ضياء الدين محمد بن عبد الواحد المقدسي عن الحافظ أبي موسى المديني عن مؤلفه فذكره و نيز اکابر ائمّه سینیه عالی تبار باحادیث فردوس الاخبار جابجا احتجاج و استناد می نمایند ابو الفضل جعفر بن تغلب الادفوی در کتاب الامتاع باحكام السیماع در مقام رد احتجاج محزمین غنا بایه و استفزز من استطعت منهم بصوتک گفته و ما رشحوه به من ان ابلیس اول من تغنى لو صح لم يكن فيه حجۃ فما كل ما فعله ابلیس حراما فقد روی الحافظ شجاع الدین شیرویه فی کتابه المسمی بالفردوس بما ثور الخطاب المرتب على كتاب الشهاب بسنده ان ابلیس اول من حدا و ليس الحدا حراما اتفاقا فان ادعوا ان الدليل دل على على اباحة الحداء فخرج بدلیل قلنا و قد دل الدلیل على اباحة الغناء و لم يثبت من طريق صحيح المنع عنه و مخفی نماند که او قوى صاحب امتاع از اکابر علمای اعلام و اساطین فخام سینیه است شیخ جمال الدین عبد الرحیم بن علی الاسنوى الشافعی در طبقات شافعیه گفته کمال الدین ابو الفضل جعفر وعد الله الادفوی و هذه الاربعة كانت اعلاما عليه بوضع والده و كان يعرف بكل منها و لا يعرف احد من العصرین وقع له مثل ذلك و ادفو بلده في اواخر الاعمال القوصیة قریة من اسوان كان المذکور فاضلا مشارکا في

علوم متعددة ادیبا شاعرا ذکیا کریما

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۶۱

طارحا للتكلف ذا مرؤه كبيرة صنف في احكام السيماع كتابا نفيسا سماه بالامتاع ابأ فيه عن اطلاع كثير فانه كان يميل الى ذلك ميلا كبيرا و يحضره سمع و حدث و درس قبل موته بايام يسيرة بمدرس الحديث الذى انشأه الامير جنگلى بن البابا بمسجده و اعاد بالمدرسة الصالحية من القاهرة و كان مقينا بها لم يتزوج و لم يفسر لفقدان داعية ذلك عنده الا انه عقد على امرأة لغرض آخر مات قبيل الطاعون الكبير الواقع في سنة تسع و اربعين و سبعمائة و عمره ما بين الشترين و الشبعين و دفن بمقابر الصوفية و الذى نعرفه في ادفو انها بالدال المهملة و نقل الرشاطي عن التعقوى ان الذى يلى الهمزة تاء مثناه من فوق وبعضهم قال بذال معجمة و قياس النسبة إليها ادفى و اعجب عجائب آنسة شاهصاحب بمقابله اهل حق بعض موضوعات بي اصل و خرافات صريح الهزل كه ديلمى در فضل ثالث جليل التبل ذكر كرده تشبيث مى نمایند و تصريح صريح ببودن او از مشاهير محدثین مى کنند بلکه بمزيد جسارت و خلاعت اتهام معتبر دانستن او بر شيعيان کرام مى فرمایند و قصبات سبق در ترویج ارواح مسیلمه و سجاح بایثار چنین صدق صراح مى ربايند چنانچه در باب مطاعن بعد ذكر منامي مى فرمایند و ابو شجاع شیرویه دیلمی که از مشاهیر محدثینست و شیعه نیز او را معتبر مى دانند در کتاب منتقلی از ابن عباس همین خواب را بهمین اسلوب آورده و خواب حضرت امام حسن نیز مشهور و صحیح الروایه است دیلمی در کتاب منتقلی آورده

عن حسن بن على قال ما كنت لقاتل بعد رؤيا رايتها رأيت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۶۲

رسول الله صلی الله عليه وسلم واضعا يده على العرش ورأيت ابا بكر واضعا يده على منكب رسول الله صلی الله عليه وسلم ورأيت عمر واضعا يده على منكب أبي بكر ورأيت عثمان واضعا يده على منكب عمر ورأيت دما دونه فقلت ما هذا فقالوا دم عثمان بطلب الله به

و روی ابن السیمان عن قیس بن عباد قال سمعت علیا يوم الجمل يقول اللهم ای ابراً إليک من دم عثمان و لقد طاش عقلی يوم قتل عثمان و انکرت نفسی و جاؤنی للبیعه فقلت الا-استحبی من الله ابایع قوما قتلوا رجلا قال له رسول الله صلی الله عليه وسلم الا استحبی من رجل تستحبی منه الملائكة و ای لاستحبی من الله ان ابایع و عثمان قتیل فی الارض لم یدفن بعد فانصرفوا فلما دفن رجع الناس یسألون البیعه فقلت اللهم ای مشق ماما اقدم عليه ثم جاءت عزیمه فبایع قال فقالوا يا امير المؤمنین فکانما صدع قلبي

و روی هو ايضا عن محمد بن الحنفیه ان علیا قال يوم الجمل لعن الله قتله عثمان فی السهل و الجبل

وعنه ايضا ان علیا بلغه ان عائشة تلعن قتله عثمان فرفع يديه حتى بل بهما وجهه فقال انا العن قتله عثمان لعنهم الله فی السهل و الجبل مرتین او ثلثا

و روی هو عن عبد الله بن الحسن و قد ذكر عنده قتل عثمان فبكى حتى بل لحيته و عن جنبد قال دخلت على حذيفة فقال لي ما فعل الرجل يعني عثمان فقلت اراهم قاتليه فمه قال ان قتلوه كان في الجنة و كانوا في النار انتهى پس مقام نهايت تحریست كه شاهصاحب بمزيد جور و جفا بمقام اثبات فضل ثالث كثير الحياة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۶۳

بر چنین روایات شنیعه و حکایات فظیعه که دیلمی بنابر ابتلا بحب خلفا روایت کرده و شاهصاحب مشارکت کسی از محدثین و لو كان واحدا با دیلمی و ابن اسماں در نقل آن سوای روایت خواب اول ثابت نکرده‌اند دست‌اندازند و حدیث تشییه را که دیلمی روایت کرده و بسیاری از نحاریر مشاهیر حذّاق با او در روایت آن شریک‌اند بمثابه توهین نمایند که سراسر انکار بودن آن از احادیث ستیه کنند و افاده کنند که در هیچ کتابی از کتاب اهل سنت موجود نیست و لو بسند ضعیف و نیز از قبول حدیث ولایت که دیلمی آن را بدو طریق نقل کرده و جمعی غیر و جمعی کثیر از اساطین محدثین مساید و مناقب و

منهم الشیخ المخاطب القمّقام و والدہ العلام در روایت آن با دیلمی مشارک کاند بمفاد ما تأثیرہم مِنْ آیَةٍ مِنْ آیَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا کانُوا عَنْهَا مُغَرِّضینَ*

اعراض سازند بلکه گردن کبر بابطان و قدح و جرح آن بمصدق و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق افزاند قال اللہ تعالیٰ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلَ

وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آیَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا

واز غرائب دهور آنست که سیف اللہ ملتانی حامی مخاطب لا ثانی بصراحت تمام تکذیب مخاطب قمّقام در تمام این افاده محیره افهم می نماید یعنی مخاطب اظهار می فرماید که دیلمی از مشاهیر محدثینست یعنی نزد سیه و شیعه هم او را معتبر می دانند یعنی نزد شیعه و سنّی هر دو معتبرست و ملتانی بعکس آن افاده می کند که احادیث دیلمی نزد شیعه و سنّی هر دو معتبر نیست و هذه عباره الملتانی فی تمویه السفیه الّذی سّمّاه تنبیه السفیه قوله پس انصاف

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۶۴

نمایند که راکب سفینه عترت شیعیان اند که در وقت خوف تقیه می نمایند با مخالفین که تقیه را حرام می دانند الخ انصاف باید کرد که احادیث فردوس دیلمی نزد اهل سنت هم معتبر نیست چه جائی آنکه نزد شیعه معتبر باشد الخ فانظر رحمک اللہ الى هذا التناقض الظاهر و التکاذب الواضح بين الاصل و الفرع المقطوع و تعجب من هذا التعاند الفاحش و التناكر اللائج بين التابع و المتبع و بطلان روایاتی که شاهصاحب برای اثبات فضیلت ثالث از دیلمی و غیر او نقل فرموده اند از ملاحظه کتاب مستطاب تشید المطاعن ظاهر و باهرست من شاء فلیرجع إلیه

۱۲- عاصمی

وجه دوازدهم از وجوه رد و ابطال انکار مخاطب با کمال آنکه ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی این حدیث شریف را بالفاظ متنوعه و اسانید متعدده روایت کرده چنانچه در زین الفتی فی شرح سوره هل اتی که در اول آن گفته اما بعد فقد سالنی بعض من اوجبت الموده فی اللہ سبحانه حقه و ذمامه و الزمت نفسی اتحافه اکرامه ان اذکر نکتا من شرح سوره الانسان و اجعل ذلك إلیه من غرر الصنائع و الاحسان بعد ما رآنی لخصت بعض فوائد سوره الرحمن و استخرجت اصولا فی علوم القرآن ثم راجعني فيه مرءه بعد اخری ليكون ذلك له عظة و ذکری فرایت الاشتغال باسعافه اولی و احری مراعاة لحقوقه و حقوق اسلافه و مبادره الى انعامه و اتحافه و محاماة على اولیائه و اخلاقه فابتدات بعد الاستخاره معتصما باللہ سبحانه فانه نعم المولی و نعم النصیر و راغبا إلیه فيما وعد من بـ اجر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۶۵

فان ذلك عليه يسیر و هو على ما يشاء قدیر و لقد كان من اوکد ما دعاني إليه و اشد ما حدانی عليه بعد الّذی قدّمت ذکره و بینت امره ظن بعض الجهلاء الاغثام و الغفلة الذين هم فی البلاد انعام بنا معاشر الكرام و جماعة اهل السنة و الجماعة بالاحکام انا نستجيز الواقعه فی المرتضى رضوان الله عليه و حباه خير ما لدیه و فی اولاده ثم فی شعبه و احفاده و کیف نستجیز ذلك و هو الّذی قال النبی صلی الله عليه و سلم من كنت مولاه فعلی مولاه

و هذا حدیث تلقته الائمه بالقبول و هو موافق للاصول می فرماید قد کنّا وعدنا ان نذكر طرفًا من ذکر مشابه المرتضی رضوان الله عليه و اشرنا إلیه حيث ذکرنا افتتاح اللہ سبحانه هذه السورة بحدیث آدم عليه السلام إذ فی المرتضی رضوان الله عليه مشابهه من اینا آدم عليه السلام ثم من بعض الأنبياء عليهم السلام بعده فاؤ لهم آدم عليه السلام ثم نوح الصفری عليه السلام ثم ابراهیم الخلیل عليه السلام

ثم يوسف الصديق عليه السلام ثم موسى الكليم عليه السلام ثم داود ذو الآية عليه السلام ثم سليمان الشاكر عليه السلام ثم ايوب الصابر عليه السلام ثم يحيى بن زكرياء عليه السلام ثم عيسى الزروح عليه السلام ثم محمد المصطفى عليه السلام وانا افرد لكل واحد منهم فصلا مشتملا على ما فيه لينظر فيه العاقل فيستدل به على ما وراءه والله الموفق للصواب والذى يؤيد ما ذهنا إليه من ذكر المشابه

حديث اخبرني

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٦٦

جدى احمد بن المهاجر رحمة الله قال حدثنا ابو جعفر الرازى مستملى أبي يحيى البزار قال حدثنا مسلم عن عبيد الله بن موسى العبسى عن أبي عمر الازدى عن أبي راشد الحبرانى عن أبي الحمراء عن النبي صلى الله عليه وسلم آنه قال من أراد ان ينظر الى آدم فى علمه و الى نوح فى فهمه و الى ابراهيم فى حلمه و الى موسى فى بطشه فلينظر الى على بن أبي طالب و اخبرنا محمد بن أبي زكريا الثقة قال اخبرنا ابو الحسين محمد بن احمد بن جعفر الخورى قال حدثنا ابو جعفر محمد بن احمد بن سعيد الرازى و اخبرنى شيخى احمد بن محمد رحمة الله قال اخبرنا ابو احمد ابراهيم بن على الهمدانى قال حدثنا ابو جعفر الرازى و سياق الحديث لابى الحسين قال حدثنا ابو عبد الله محمد بن مسلم قال حدثنا عبيد الله بن موسى العبسى قال حدثنا ابو عمر الازدى عن أبي راشد الحبرانى عن أبي الحمراء عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من أراد ان ينظر الى آدم فى علمه و الى نوح فى فهمه و الى ابراهيم فى حلمه و الى يحيى بن زكريا فى زهده و الى موسى بن عمران فى بطشه فلينظر الى على بن أبي طالب و اخبرنا محمد بن يحيى الثقة قال اخبرنا ابو سهل العاصمى بيلخ بقراتى عليه قال حدثنا ابو بكر بن طرخان قال حدثنا محمد بن مالك بن هانى المكتب الكندى قال حدثنا احمد بن اسد قال حدثنا عبيد الله بن موسى عن أبي عمر الازدى عن أبي الحمراء قال كنا جلوسا مع النبي صلى الله عليه وسلم فاقبل على بن أبي طالب فقال النبي صلى الله عليه وسلم من سره ان ينظر الى آدم فى علمه و نوح فى فهمه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٦٧

وابراهيم فى حلمه فلينظر الى على بن أبي طالب

و اخبرنى جدى احمد بن المهاجر رحمة الله قال اخبرنا ابو على الهروى عن أبي عروة قال حدثنا الحسن بن عرفه العبدى قال حدثنا عمر يعني ابا حفص الايار عن الحكم بن عبد الملك عن حارث بن حصيرة عن أبي طارق عن أبي ربيعة بن ناقد عن على بن أبي طالب قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم فيك مثل عيسى بن مريم ابغضته يهود حتى بهتوا أمّه و احبّته النصارى حتى انزلوه بالمنزل الذي ليس به ثم قال على بن أبي طالب يهلك فـي رجال محبّ مطر يعرّفـي بما ليس فـي و مبغض مفتر يحمله شناني على ان يبهتني

فدللت هذه الاخبار على حسن مذهبنا في ذكر المشابه و على انا اقتدينا في ذلك بالرسول عليه السلام و كفانا ذلك شرفا و قدوة إذ جعله الله تعالى للمسلمين وزرا و اسوة فلا يظنن جاهل غبي او ناصب غوى انا ارتکبنا مطايما العداون و اعتدينا في طريقنا هذا بعد هذا البيان و الله المستعان من شر الزمان و عليه التكلال في مصارع الحدثان و نيز در زین الفتى گفته

اخبرنا الحسين بن محمد البسى قال حدثنا عبد الله بن أبي منصور قال حدثنا محمد بن بشر قال حدثنا محمد بن عبد الله بن المثنى الانصارى قال حدثنى حميد عن انس قال كنا في بعض حجرات مكة نتذاكر علينا فدخل علينا رسول الله صلى الله عليه فقال ايتها الناس من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه و الى ابراهيم في حلمه و الى موسى في شدته و الى عيسى في زهادته و الى محمد و بهائه و الى جبرئيل و امانته و الى الكوكب الدري و الشمس

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٦٨

الضّحى و القمر المضيء فليتطاول و لينظر الى هذا الرجل و اشار الى علی بن أبي طالب فهذا العاصي لاساس اثبات هذه الفضيلة الجليلة راسم و لتواصي المستبصرين باسمة المعرفة و اسم و لبناء الانكار الجالب للخسار هادم و بمطرقة الحق راضٌ لرأس كل متعصب غاشم و لاشراك الاضلال و التسويل و الازلال و التلميع هاشم و بالعجز عن التفوّه ببنت شفه لكل مجادل متحامل و اصم و مثبت ان الجاحد المتواقع على الماء رقم

١٣- نظری

وجه سيدهم از وجوه ابطال نفى و انکار مخاطب با کمال آنکه ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهيم النظری این حديث شریف را روایت نموده چنانچه در کتاب خصائص علویه علی ما نقل عنه گفته عن أبي الحمراء مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم قال كننا حول النبي صلی الله علیه و سلم فطلع علی بن أبي طالب رضی الله عنه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سره ان ينظر الى آدم فی علمه و الى نوح فی فهمه و الى ابراهيم فی خلّته فلينظر الى علی بن أبي طالب

انتهی اینجا ابو الفتح النظری الماهر فتح باب الحقّ الظاهر برواية هذا الحديث الشريف الّذی هو لظهر کل معاند مکابر کاسر فلم يبق لاحد من ارباب الانصاف مجال للهمز و مساغ للطعن و الطزر بعد سماع رواية النظری البری من الغمز و نظری از اکابر علماء امجاد و اجله فضلاء نقادست عبد الكريم سمعانی در انساب در نسبت نظری گفته ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهيم النظری افضل من بخرasan و العراق فی اللّغة و الادب و القيام بصنعة الشعر قدم علينا بمرور سنه احدی و عشرين و قرأت عليه طرفا صالحها

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٦٩

من الادب و استفادت منه و اعترفت من بحره ثم لقيته بهمدان ثم قدم علينا ببغداد غير مرّة في مدة مقامي بها و ما لقيته الا و كتبت عنه و اقتبست منه سمع باصبهان ابا سعد المطرز و ابا على الحداد و عاصم بن نصر الرّئيسي و ببغداد ابا القاسم بن بيان الرّازاز و ابا على بن نبهان الكاتب و طبقتهم سمعت منه اخيرا بمرور الحديث ازین عبارت واضح و لائحته كه نظری شیخ و استاد سمعانیست و او افضل اهل خراسانست در لغت و ادب و قیام بصنعت شعر و سمعانی برو ادب خوانده و ازو استفاده نموده و نیز ظاهرست كه سمعانی گاهی باو ملاقات نه کرده مگر اینکه ازو کتابت و اقتباس نموده و آخرها بمرور از و سماع حدیث فرموده و کفی بذلك دلالة على علو قدره و سمو فخره و عظمة شانه و رفعه مكانه و ابن التجار عالي تبار بمدح نظری در تاريخ بغداد على ما نقل السید علی بن طاوس طاب ثراه في كتاب اليقين گفته كان نادرة الفلك و نابغة الدهر و فاق اهل زمانه في بعض فضائله و صلاح الدين خليل بن ايک الصفدي در وافي بالوفيات گفته محمد بن علی بن ابراهيم النظری کان من بلقاء اهل النظم و التّشریف سافر البلاد و لقى الاكابر و كان كثير المحفوظ محبت العلم و السّنة و مکثر الصدقه و الصّيام و نادم الملوك و السلاطين و كانت له وجاهه عظيمة عندهم و كان تیاها عليهم متواضعا لاهل العلم سمع الحديث الكبير باصبهان و خراسان و بغداد و لم يتمتع بالرواية

١٤- نظم حکیم سنائی

وجه چهاردهم آنکه ابو المجد مجدد بن آدم السنائی الغزنوی بعض مضمون عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٧٠

این حديث شریف نظم نموده و آن دلالت صریحه بر ثبوت این حديث دارد چنانچه در کتاب حدیقة الحقيقة و شریعة الطريقة بمدح

جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته عالمی بود همچو نوح استاخ عالمی بود همچو روح فراخ دل او عالم معانی بود لفظ او آب زندگانی بود فهذا الحکیم السنائی قد أثبت بنظمه البليغ الفصيح صحة حديث التشبيه حتما و جزما بلا تشكيك و اقلاق فاضر نار الجوى و الکمد فى قلوب الجاحدين المقتفين لآثار الدين قالوا فى حق الوحي الصادق إن هذا إلأ اخْتِلَافُ و مخفی نماند که بضیاء مفاخر و سناء ما ثر حکیم سنائی آفاق و اکناف موتلق و متاجج و بنفحات محسن و مکارم او ارجا و اطراف متارج و بحار اسفار اعلام کبار بسیول مدائح او متوجهست عبد الرحمن بن احمد جامی در نفحات الانس گفته حکیم سنائی غزنوی قدس سرہ کنیت و نام وی ابو المجد مجدد بن آدمست وی با پدر شیخ رضی الدین علی لا ابناء عم بودند از کبرای شعراى طائفه صوفیه است و سخنان ویرا باستشهاد در مصنفات خود آورده‌اند و کتاب حدیقة الحقيقة بر کمال وی در شعر و بیان اذواق و مواجه ارباب معرفت و توحید دلیلی قاطع و برهانی ساطع است از مریدان خواجه یوسف همدانیست و سبب توبه وی آن بود که سلطان محمود سبکتگین در فصل زمستان بعزمیت گرفتن بعضی از دیار کفار بیرون آمده بود از غزین و سنائی در مدح وی قصیده گفته بود می‌رفت که بعرض رساند بدر گلخنی رسید که یکی از مجذوبان از حد تکلیف بیرون رفته که مشهور بود بلای خوار زیرا که پیوسته لای شراب خوردی در آنجا بود آوازی شنید که با ساقی خود می‌گفت که پر کن قدحی بکوری چشم محمود سبکتگین تا بخورم ساقی گفت محمود مردی غازیست و باو شاه اسلام

عيقات الانوار في امامه الانمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۷۱

گفت مرد کی بس ناخوشنودست آنچه در تحت حکم وی درآمده است در حیز ضبط در نیاورده می‌رود که مملکت دیگر گیرد یک قدر گرفت و بخورد باز گفت پر کن قدحی بکوری سنائی شاعر ساقی گفت سنائی مرد فاضل و لطیف طبع است گفت وی اگر لطیف طبع بودی بکاری مشغول بودی که ویرا بکار آمدی گرافی چند در کاغذی نوشته که بهیچ کار وی نه می‌آید و نمی‌داند که ویرا برای چه کار آفریده‌اند سنائی چون آن را شنید حال بر وی تغیر گشت و به تنبیه آن لا یخوار از مستی غفلت هوشیار شد و پای در راه نهاده بسلوک مشغول شد در سخنان مولانا جلال الدین رومی قدس سرہ مذکورست که خواجه حکیم سنائی در وقتی که محضر بود در زیر زبان چیزی می‌گفت حاضران گوش پیش دهانش بردند این بیت می‌خواند باز گشتم زانچه گفتم زانکه نیست در سخن و در معنی سخن عزیزی آن را شنید گفت عجب حالیست که در وقت باز گشتن از سخن نیز بسخن مشغول بوده است وی همواره منزوی و منقطع می‌بود و از مخالطت اهل دنیا معرض یکی از ارباب جاه و جلال را عزیمت آن بود که بزیارت و ملازمت وی رود شیخ مکتوبی بوی نوشته مشتمل بر نسبی لطائف الی ان قال تاریخ تمامی حدیقه چنانچه خود بنظم آورده سنه خمس و عشرين و خمسماهه بوده است و بعضی تاریخ وفات را همین نوشته‌اند و اللہ تعالیٰ اعلم و از افاده خود مخاطب ماهر نیز کمال جلالت و عظمت و مقبولیت نزد سنیه ظاهرست چنانچه در باب دوم همین کتاب تحفه گفته کید سی و ششم آنکه یک دو بیت در اشعار کبراء سنیان الحق نمایند بمضمونی که صریح در تشیع باشد و مخالف مذهب اهل سنت و بهمان

عيقات الانوار في امامه الانمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۷۲

وزن و قافیه و لغت مصنوع و منحوت سازند و گویند اهل سنت بنابر خفت و خجالت خود این ایيات را حذف و اسقاط نموده‌اند و این ماجرا اکثر نسبت بمقولات اهل سنت مثل شیخ فرید عطار و شیخ اوحدی و شمس تبریز و حکیم سنائی و مولانا روم و حافظ شیرازی و حضرت خواجه قطب الدین دھلوی و امثال ایشان رو داده و با شعار امام شافعی نیز قدماً ایشان سه بیت الحق کرده‌اند اشعار امام شافعی این سنت یا راکبا قف بالمحصب من منی و اهتف بساکن خیفها و التاهض سحرها إذا فاض الحجيج الى منی فیضا کملطم الفرات الفائض ان کان رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان آنی رافضی و غرض امام شافعی ازین ایيات مقابله نواصیست که بسبب حب اهلیت مردم را نسبت برفرض می‌کردند و حالا در بعض کتب شیعه این سه بیت دیگر که صریح در تشیع اند نیز آنها ملحق ساخته نقل کرده‌اند و بدان بر تشیع امام شافعی تمسک جسته قف ثم ناد فانّی لمحمد و وصیه و بنیه لست بیاغض اخبرهم آنی

من النفر المذى بولاء اهل البيت ليس بنافق و قل ابن ادريس بتقدیم المذى قدمتموه على على ما رضى و این کید ایشان بغايت پوچست زيرا که بنای کار این بزرگواران و شریعت و طریقت این نامداران از سر تا قدم بر مذهب اهل سنت است بیک دو شعر کذاei ایشان را شیعی گمان کردن از اطفال مکتب هم نه می آید

۱۵- شهردار دیلمی

وجه پانزدهم از وجوه ابطال نفی و انکار مخاطب جلیل الفخار آنکه شهردار بن شیرویه بن فناخسو الدیلمی این حديث شریف را روایت فرموده چنانچه در کتاب مسند الفردوس گفته اخبرنا أبی حدثنا مکی بن دکین القاضی حدثنا

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۷۳
علی بن محمد بن یوسف حدثنا الفضل الکندي حدثنا عبد الله بن محمد بن الحسن مولی بنی هاشم بالکوفة حدثنا علی بن الحسین حدثنا احمد بن أبی هاشم التوفی حدثنا عبد الله بن عبید الله بن موسی حدثنا کامل ابو العلاء عن أبی اسحاق التسیعی عن أبی داود عن نفع عن أبی الحمراء مولی النّی صلی الله علیه و سلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من أراد ان ينظر الى آدم فی علمه و الى موسی فی شدّته و الى عیسی فی زهده فلينظر الى هذا المقابل فاقبل علی

و يظهر روایه شهردار لهذا الحديث من عباره اخطب خوارزم ايضا فانتظر فالحمد لله اللطیف القدیر حيث ثبت هذا الحديث الشریف الشهیر بروایه هذا النحریر الكبير ووضح ان المبطلين والراذین انما اغتالهم وساوس الغرور المستکبر على العلیم الخیر حيث اقدموا على تکذیب مثل هذا الحق المستنیر وابو منصور شهردار از ائمه کبار و مشاهیر حفاظ جلیل الاخطار و اجله محدثین عظیم القدر و موصوف بغايت اعتماد و اعتبارست و فضل و جلالت او كالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار و محامد و مدائح او شائع و دائم در اقطار و امصار و مذکور و مدون در کتب و اسفرار ذهبي در عبر در سنہ ثمان و خمسین و خمسمائه گفته شهردار بن الحافظ شیرویه بن شهردار الدیلمی المحدث ابو منصور قال ابن السمعانی كان حافظا عارفا بالحدیث فهما عارفا بالادب ظریفها سمع ابا و عبدوس بن عبد الله و مکی السیلا و طائفه و اجاز له ابو بکر بن خلف الشیرازی و عاش خمسا و سبعین سنہ و عبد الوهاب بن علی السبکی در طبقات شافعیه

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۷۴
کبری گفته قال ابن السمعانی كان حافظا عارفا بالحدیث فهما عارفا بالادب ظریفها خفیفا لازما مسجده متبعا اثر والده فی کتابه الحديث و سماعه و طلبه رحل الى اصبهان مع والده ثم الى بغداد و سمع ابا و ابا الفتح عبدوس بن عبد الله و مکی بن منصور الکرخی و احمد بن نصر الاعمش الخ و جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن بن علی الاسنی در طبقات شافعیه بعد ذکر ترجمه شیرویه دیلمی گفته و اما ولده فیقال له شهردار و یکنی ابا منصور کان محدثا عارفا بالادب ظریفها لازما مسجده خرچ اسانید لكتاب والده المسنی بالفردوس و رتبه ترتیبا حسنا و یسمی الفردوس الكبير و ولد سنہ ثلث و ثمانین و اربعمائه قاله ابن الصلاح و لم یذكر له وفاة و تقوی الدین ابو بکر بن احمد الاسدی در طبقات شافعیه گفته شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه ابو منصور بن ابی شجاع الدیلمی کان محدثا عارفا بالادب ظریفها خرچ اسانید لكتاب والده المسنی بالفردوس فی ثلث مجلدات و رتبه ترتیبا حسنا و یسمی الفردوس الكبير ولد سنہ ثمان و ثلاثین و اربعمائه و توفی فی رجب سنہ ثمان و خمسین و خمسمائه و ابو مهدی عیسی بن محمد الشعالی در مقالید الاسانید گفته نبذة من خبره قال الذهبی هو الامام الحافظ ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی ینتهی نسبه الى فیروز الدیلمی الضحاک قال ابن السمعانی کان ابو منصور حافظا عارفا بالحدیث فهما عارفا بالادب ظریفها خفیفا

ملازما مسجده متبعا اثر والده في كتابه الحديث و سماعه و طلبه رحل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۷۵

الى اصبهان مع والده سنه خمس و خمسمايه ثم رحل الى بغداد سنه سبع و ثلاثين سمع اباه و مكى ابن منصور الكرخي و ابا محمد الدونى و ابا بكر بن زنجويه و له إجازة من أبي منصور بن الحسين المقرى كان يجمع اسانيد كتاب الفردوس لوالده و رتبه ترتيبا عجيبا حسنا وقد فرغ منه و هذبه و نفعه روی عنه ابنته ابو مسلم احمد و طائفه توفی سنه ثمان و خمسين و خمسمايه رحمه الله و خود شاهصاحب در بستان المحدثین بعد ذکر دیلمی باخذ و انتقال عبارت مقایل حسب داب خود گفته و پسر او شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی کنیت او ابو منصور در معرفت حدیث و فهم آن از پدر بهتر بود چنانچه سمعانی هم در حق او بفهم و معرفت گواهی داده و علم ادب رانیز خوب میدانست و مرد سبک روح و عابد بود و در مسجد خود ملازمه داشت و غالبا بشغل استماع حدیث و نوشتن آن میگذرانید و در طلب علم حدیث با والد خود شریک بود در سفر اصفهان سال پانصد و پنج همراه او بود ببغداد خود رفته در سال سی و هفت بعد از موت پدر خود از اساتذه بسیار تحصیل کرده چنانچه از مکی بن منصور الكرخي و ابو محمد الدونی و ابو بکر بن زنجويه و از بعضی محدثان اجازت حاصل کرده و ترتیب کتاب فردوس برین وضع او داده و اسانید این کتاب را بمحنت تمام جمع کرده و چون از تنقیح و تهذیب او فارغ شد پسر او ابو مسلم احمد بن شهردار دیلمی و جماعت دیگر از شاگردان او از وی روایت کردند وفات شهردار در سال پانصد و پنجاه و هشتاد و نسب این خاندان بفیروز دیلمی میرسد که قاتل اسود عنسی بود در حق او جانب رسالت ص فرموده فاز فیروز و او صحابیست

۱۶- خطب خوارزم

وجه شانزدهم از وجوه اثبات حدیث تشییه و ابطال انکار مخاطب وجیه آنکه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۷۶

ابو الموید موقّع بن احمد بن أبي سعيد اسحاق المعروف باخطب خوارزم این حدیث شریف را بطرق متعدد روایت نموده چنانچه در کتاب المناقب بعد نقل حدیثی باین اسناد اخبرنا الشیخ الزراهد الحافظ ابو الحسن علی بن احمد العاصمی الخوارزمی قال اخبرنا شیخ القضاۃ اسماعیل بن احمد الوعاظ قال اخبرنا ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی الخ گفته و بهذا الاسناد عن احمد بن الحسین هذا قال اخبرنا ابو عبد الله الحافظ فی التاریخ قال حدثنا ابو جعفر محمد بن احمد بن سعید قال حدثنا محمد بن مسلم قال حدثنا عبد الله بن موسی العسی قال حدثنا ابو عمر الازدی عن أبي راشد الجبرانی عن أبي الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من أراد ان ينظر الى آدم فی علمه و الى نوح فی فهمه و الى يحيی بن زکریا فی زهده و الى موسی بن عمران فی بطشه فلينظر الى علی بن أبي طالب

قال احمد بن الحسین البیهقی لم اکتبه الا بهذا الاسناد و الله اعلم و نیز در کتاب المناقب بعد نقل حدیثی از شهردار دیلمی گفته اخبرنی شهردار هذا إجازة اخبرنی أبي حدثنا مکی بن دکین القاضی حدثنا علی بن محمد بن یوسف حدثنا الفضل الکندي حدثنا عبد الله بن محمد بن الحسین مولی بنی هاشم بالکوفة حدثنا علی بن الحسین حدثنا احمد بن ابی هاشم النوفلی حدثنا عبید الله بن موسی حدثنا کامل ابو العلاء عن أبي اسحاق السیعی عن أبي داود عن نفیع عن أبي الحمراء مولی التبی صلی الله علیه وسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من أراد ان ينظر الى آدم فی علمه و الى موسی فی شدّته و الى عیسی فی زهده فلينظر الى هذا المقبل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۷۷

فأقبل على

ونيز اخطب خوارزم در كتاب للمناقب گفته

اخبرنى شهردار هذا إجازة قال اخربنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانى إجازة عن الشريف أبي طالب المفضل بن محمد بن طاهر الجعفرى باصبهان عن الحافظ أبي بكر احمد بن موسى بن مردویه بن فورك الاصبهانى قال حدثنا محمد بن احمد بن ابراهيم قال حدثنا الحسين بن على الحسين السيلوى قال حدثني سويد بن مسعود بن يحيى بن حجاج النهدى قال حدثنا أبي قال حدثنا شريك عن أبي اسحاق عن المحدث الاعور صاحب راية على قال بلغنا ان النبي صلّى الله عليه وسلم كان في جمع من اصحابه فقال اريكم آدم في علمه و نوحا في فهمه و ابراهيم في حكمته فلم يكن باسرع من ان طلع على فقال ابو بكر يا رسول الله أقسمت رجالا بثلاثة من الرسل بخ بخ لهذا الرجل من هو يا رسول الله النبي صلّى الله عليه وسلم لا تعرفه يا ابا بكر قال الله و رسوله اعلم قال ابو الحسن على بن أبي طالب قال ابو بكر بخ بخ لك يا ابا الحسن و اين ملكك يا ابا الحسن

انتهى فهذا ابو الموئيد موفق بن احمد ايد الحق تايیدا و وقق لنصرة الصدق و سدد لذلك تسدیدا حيث روی هذا الحديث الشريف من ثلث طرائق عن خير الخلاائق عليه و آلہ الف سلام و تحیۃ ما ذر شارق و عده من المناقب الفاخرة و الفضائل الباهرة التي قال في صدر كتابه في حقها انها يسير من كثیر فهتك ملاءة الكذب و المین و اقحم المنكريں في سکرات الحین و ابان ان جحودهم عین الشطط و الشین و انه ناش من تسلط الهوى و الزین

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۷۸

و اخطب خوارزم از عمائند فقها و اجله بها و اعاظم فضلا و افاحم کملاء و از ثقات مشاهیر و اثبات نخاریر و صدور اکابر و معروفین ذوى المفاخر و معتمدين ارباب الماثرست و اساطین اعیان و مهره عالیشان مثل عماد الدین ابو عبد الله محمد بن محمد الكاتب الاصفهانی و ابو الفتح ناصر بن أبي المكارم عبد السيد بن على المطرزی و محمد بن محمود بن الحسن بن هبة الله بن المحاسن المعروف بابن النجّار و ابو الولید محمد بن محمد الخوارزمی و ابو الصفا صلاح الدين خليل بن ایک الصفدي و ابو الوفا عبد القادر بن محمد بن نصر الله بن سالم القرشی و تقى الدين ابو الطیب محمد بن أبي العباس احمد بن على الفاسی المکی و جلال الدين عبد الرحمن بن کمال الدين السیوطی و شهاب الدين احمد صاحب توضیح الدلائل على ترجیح الفضائل و محمد بن سليمان الكفوی او را بمحامد عظیمه و مناقب فخیمه و فضائل باهره و مدائح فاخره ستودهاند و جمعی از اعلام احبار و افضل عالی تبار از اخطب خوارزم در کتب خود نقلها آوردهاند مثل محمد بن یوسف الکنجی و محمد بن یوسف بن محمد بن الحسن الزرنی و محمد بن ابراهیم بن علی المعروف بابن الوزیر الصنعتی و نور الدين علی بن محمد بن احمد بن عبد الله المعروف بابن الصباغ المالکی و ابو الحسن علی بن عبد الله السمهودی الحسنه و شهاب الدين احمد بن حجر الهیتمی المکی و کمال الدين بن فخر الدين الجھرمی و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر و عبد الله بن محمد المطیری و مولوی ولی الله بن حبیب الله اللکھنؤی و مولوی حیدر علی المعاصر اما مدح و ثنای عماد الدين کاتب محمد بن محمد اصبهانی اخطب خوارزم را پس در کتاب خریده القصر و جریده اهل العصر علی ما نقل عنه گفته خطیب خوارزم ابو الموید الموقی بن احمد بن محمد المکی الخوارزمی من الافضل الاكابر فقها و ادبها

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۷۹

و الامثال الاكارم حسبا و نسبا و فضل و فقاهت و نبالت و مهارت و حذاقت و وثوق و اشتھار و اعتقاد و اعتماد و اعتبار عماد کاتب عالی فخار مستغنی از تبیین و اظهارست و بعضی از فضائل او بر ناظر وفیات الأعیان ابن خلکان و عبر و دول الاسلام ذهبی و مختصر فی اخبار البشر ابو الفداء و تتمه المختصر ابن الوردى و مرآة الجنان یافعی و طبقات شافعیه اسنوي و طبقات شافعیه سبکی و طبقات شافعیه اسدی و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان مخفی نیست اما مدح و ثناء ابو الفتح ناصر بن عبد السيد مطرزی حنفی اخطب

خوارزم را پس بر متبع ایضاً شرح مقامات حریری تصنیف مطرزی مخفی نیست که گاهی او را بامام اجل علامه وصف می‌نماید و گاهی بمولای الصدر السعید الشهید صدر الصدور و گاهی بصدر الائمه و اخطب خطباء خوارزم ملقب می‌نماید و گاهی مولای الصدر العلیّامه و گاهی مولای الصدر الكبير در حق او اطلاق می‌کند و جابجا استناد و استدلال و احتجاج بروایت و افادات او می‌نماید در ایضاً گفته فمما یدل على زهده أى اویس القرنی ما اخبرنی به الامام الاجل العلامه ابو المؤید موفق بن احمد المکی قال اخبرنا الشيخ ابو الغنائم محمد بن علی النرسی المعبد انا الشریف ابو عبد الله محمد بن علی بن عبد الرحمن العلوی الحسینی انا احمد بن علی بن العطار المقری قراءة ثنا علی بن احمد بن عمر و ثنا محمد بن منصور المقری ثنا محمد بن علی بن خلف ثنا حسین الاشقر ثنا مخلد بن الحسین عن رجل عن اسید بن عمرو قال كان اویس القرنی إذا امسی اخذ قطیفة فغطی بها راسه و رجليه و تصدق بفضلها و ينظر الى قوته فيعزله و يتصدق بفضله و يقول

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٨٠

الله من کان امسی عاریا او جائعاً فليس له عندي فضل و نیز در ایضاً گفته و ممّا یدل على كثرة عبادته ما اخبرنی به مولای ايضاً بهذا الاسناد الى محمد بن منصور ثنا عبد الله بن أبي زياد ثنا سیار ثنا جعفر بن سلیمان عن ابراهیم بن عیسی السکری قال قال اویس القرنی لاعبدن الله في الارض كما تعبده الملائكة في السیماء فكان إذا استقبل الليل قال يا نفس الليله القيام فيصف قدميه حتى يصبح ثم يستقبل الليله الثانية فيقول يا نفس الليله الرکوع فلا يزال راكعا حتى يصبح ثم يستقبل الليله الثالثه فيقول يا نفس الليله السجود فلا يزال ساجدا حتى يصبح و نیز در ایضاً گفته و اما قوله و احد جناحی الدّنیا فقد اخبرنی بمولای الصدر السعید الشهید صدر الصدور ابو المؤید موفق بن احمد المکی إجازة انا الشیخ ابو الغنائم محمد بن علی النرسی المعبد انا الشریف ابو عبد الله محمد بن علی بن عبد الله العلوی الحسینی انا علی بن الفضل الدهقان انا محمد بن زید الرطّاب قال ابراهیم بن محمد الثقی و سمعنا اهل البصرة افتخرموا بما یذكر عن أبي هريرة ان الدّنیا مثلت على صورة طائر فالبصرة و مصر جناحان فإذا خربا وقع الامر الخ و نیز در ایضاً گفته حدثنا صدر الائمه اخطب خطباء خوارزم موفق بن احمد المکی تم الخوارزمی قال اخبرنی الشیید الامام المرتضی ابو الفضل الحسینی في كتابه اتی من مدینة الرّى جزاء الله عنی خيرا اخبرنا الشیید ابو الحسن علی بن أبي طالب الحسینی الشیبانی بقراءتی عليه اخبرنی الشيخ العالم ابو النجم محمد بن عبد الوهاب بن عیسی التمار الرازی اخبرنا الشيخ العالم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٨١

ابو سعید محمد بن احمد بن الحسین النیسابوری اخبرنا محمد بن علی بن جعفر الاذیب بقراءتی عليه حدثنا المعاافا بن زکریا ابو الفرج عن محمد بن احمد بن أبي الثلوج عن الحسن بن محمد بن بهرام عن یوسف بن موسی القبطان عن جریر عن لیث عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم لو ان الرّیاض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس کتاب ما احصوا علی بن أبي طالب و نیز در ایضاً گفته

اخبرنی بمولای الصدر عن فخر خوارزم انه قال فی قولهم نهی النّبی صلی الله عليه و سلم عن قیل و قال هو من قولهم قیل کذا و قال فلان کذا الخ و نیز در ایضاً گفته اخبرنی بمولای الصدر العلیّامه قال فخر خوارزم ضرب المزامیر مثلاً لحسن صوت داود و حلاوة نغمته الخ و نیز در ایضاً گفته سمعت بمولای الصدر الكبير العلامه يقول سمعت فخر خوارزم يقول لما کان لیله ولد فيها رسول الله ارتجس ایوان کسری فسقطت منه اربع عشرة شرفه و خمدت نار فارس و غاصت بحیره ساوه الخ و نیز در ایضاً گفته و قوله اضعونی و ای فتی اضععوا تضمین و هو لامیه ابن أبي الصیلت و تمامه لیوم کریهه و سداد ثغر و یروی انه كان لابی حنیفة جار فاسق یتغنى کثیراً بهذا البيت فاتفاقاً خرج ذات لیله سکران فاخدہ العسس و حبس فلما سمع ذلك ابو حنیفة نهض إليه مسرعاً من الغد و تکلم فيه حتى اطلق من الحبس فلما ادخله منزله قال هل اضعناك فأخذ بيده و تاب ببرکات سعیه و

سمعت هذه الحكاية على مولاي الصدر في مناقب أبي حنيفة بسانده إلى

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٨٢

أبي يوسف بلفظ قريب مما ذكرت و مدائح عظيمه و محامد فخيمه و مناقب جليله و فضائل جميله مطرزي نحرير بر متبع و ناظر وفيات الأعيان ابن خلkan و مرآء الجنان يافعى و كتائب اعلام الاخيار كفوی و اثمار جتيه على قاري و ابجد العلوم مولوى صديق حسن خان معاصر محتجب نيسست اما مدح و ثنا و وصف و اطراى عالم جليل الفخار ابن النجgar اخطب خوارزم را پس در تذيل خود بر تاريخ بغداد على ما نقل عنه السيد الجليل على بن طاوس طاب ثراه في كتاب اليقين گفته موفق بن احمد المكي كان خطيب خوارزم و كان فقيها فاضلا اديبا شاعرا بليغا من تلامذة الزمخشرى و ابن النجgar از اساطين کبار و ائمه عالى نجار و جهابذه والا تبارست و مناقب و محامد او ساقها در مجلد طير مذکور شد اما تبجيل و تعظيم و تكرييم و تفحيم ابو المويد محمّد بن محمود خوارزمي اخطب خوارزم را و احتجاج و استدلال و استناد بروايات و افادات او پس در جامع مسانيد أبي حنيفة بعد ذكر قول منسوب بشافعى الناس عيال أبي حنيفة في الفقه گفته وقد نظم هذا المعنى اخطب الخطباء شرقا و غربا ابو المويد المكي الخوارزمي على ما انشدته الصدر الكبير شرف الدين احمد بن موفق المكي الخوارزمي قال انشدته الصدر العلامه اخطب خطباء الشرق و الغرب صدر الائمه ابو المؤيد موفق بن احمد المكي الخوارزمي لنفسه في عدة ابيات له يمدح بها ابا حنيفة رضي ائمه هذه الدنيا جميعا بلا ريب عيال أبي حنيفة و نيز خوارزمي در جامع مسانيد گفته انشدته الصدر الكبير شرف الدين احمد بن مؤيد بن موفق المكي الخوارزمي قال انشدته جدّي البدر العلامه اخطب خطباء الشرق و الغرب ابو المؤيد موفق بن احمد المكي الخوارزمي رحمة الله لنفسه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٨٣

ایا جبلى نعمان ان حصاكما لتحصى و لا تحصى فضائل نعمان جلائل كتب الفقه طالع تجد بها دقائق نعمان شقائق نعمان و نيز ابو المؤيد در جامع مسانيد گفته و انشدته الصدر الكبير شرف الدين احمد بن المؤيد المكي الخوارزمي قال انشدته الصدر العلامه صدر الائمه ابو المؤيد الموقّف بن احمد المكي لنفسه رسول الله قال سراج ديني و امّتى الهداه ابو حنيفة غدا بعد الصحابة في الفتاوی لاحمد في شريعته خليفة سدی دیجاج فتیاه اجتهد و لحمته من الرحمن خیفه و نيز خوارزمی در جامع مسانيد گفته انشدته الصدر الكبير شرف الدين احمد بن مؤید قال انشدته الصدر العلامه صدر الائمه ابو المؤيد الموقّف بن احمد المكي الخوارزمی لنفسه غدا مذهب النعمان خير المذاهب كما القمر الواضح خير الكواكب تفقه في خير القرون مع التقى فمذهبه لا شك خير المذاهب و نيز در جامع مسانيد گفته و قد ذكر خطيب خطباء خوارزم صدر الائمه ابو المؤيد الموقّف بن احمد المكي في مناقب أبي حنيفة رضي الله عنه سبعماهه و ثلاثين رجلا من مشايخ المسلمين في الآفاق و اقطار الارضين ممّن رووا عنه رضي الله عنه و نيز ابو المؤيد در جامع مسانيد گفته و اما النوع السادس من مناقبه أى مناقب أبي حنيفة و فضائله التي تفرد بها التلميذ عند اربعة آلاف من شيوخ ائمه التابعين دون من بعده فالدليل عليه ما اخبرنا جماعة من ثقات المشايخ عن الصدر العلامه اخطب خطباء خوارزم صدر الائمه أبي المؤيد موفق بن احمد المكي عن أبي حفص عمر بن الامام أبي الحسن على الزمخشرى عن والده رحمة الله انه قال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٨٤

و قعت منازعه بين اصحاب الامام الاعظم أبي حنيفة و اصحاب الامام المعظم الشافعى رض ففضل كل طائفه صاحبها الخ و نيز خوارزمی در جامع مسانيد گفته النوع السابع من مناقبه أى مناقب أبي حنيفة التي تفرد بها انه اتفق له من الاصحاب ما لم يتلق لاحد من بعده و الدليل عليه ما ذكره صدر الائمه ابو المؤيد موفق بن احمد المكي قال اخبرنى الامام العلامه ركن الاسلام ابو الفضل عبد الرحمن بن اميرويه قال انا قاضى القضاة ابو بكر عتيق بن داود اليماني فى ترجيح مذهب أبي حنيفة رضي الله عنه على سائر المذاهب فى كلام طويل فصريح بلغ الى ان قال هو امام الائمه سراج الامم ضخم الدسيعه السابق الى تدوين علم الشريعة ثم ايده الله تعالى بالتوقيق و العصمة فجمع له من الاصحاب و الائمه عصمه منه تعالى لهذه الامة ما لم يجتمع فى عصر من الاعصار فى الاطراف و

الاقطار و نيز خوارزمى در جامع مسانيد گفته الباب الاول فى ذكر شيء من فضائله التى تفرد بها اجماعا فنقول و بالله التوفيق مناقبه و فضائله كالحسنى لا تعد ولا تحصى ولا يمكن ان تستقصى لكن من فضائله خاصة التي تفرد بها ولم يشاركه اجماعا من بعده فيها يمكن احصاؤها و ضبطها فى انواع عشرة الاول فى الاخبار والآثار المرويّة فى مدحه دون من بعده الثاني فى انه ولد فى زمان الصّحابة والقرن الذي شهد مع رسول الله صلّى الله عليه و سلم دون من بعده الخ و در بيان نوع اول گفته اما الاول فقد اخبرنى الصدر الكبير شرف الدين احمد بن مؤيد بن موفق بن احمد المكي الى ان قال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٨٥

الخوارزمى بعد نقل عده اخبار موضوعة و روایات مصنوعة

وقد انبأني الصّدّير الكبير شرف الدين احمد بن مؤيد بن موفق بن احمد المكي الخوارزمى عن جده صدر الأئمّة أبي المؤيد الموقّف بن احمد المكي عن عبد الحميد بن احمد البراقيني عن الامام محمد بن اسحاق السّيراجي الخوارزمى عن أبي جعفر عمر بن احمد الكرايسى عن أبي الفتح محمد بن الحسن الناصحي عن الزاهد أبي محمد الحسن بن على بن محمد عن أبي سهيل عبد الحميد بن محمد مهدي الطوافى عن ابي القاسم يونس بن الطاهر البصري عن أبي النصر احمد بن الحسين الاديب عن أبي سعيد احمد بن محمد بن بشر عن يزيد بن سعيد بن بشر عن حمّاد عن رجل عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنه تبارك و تعالى و تقدس قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم يظهر من بعدي رجل يعرف بابي حنيفة يحيى الله ستى على يديه

و بعد اين رواية مجعلوه مفتعله روايات عديده مختلفه باستناد اخطب در مدح أبي حنيفة نقل كرده ازین عبارات عديده ظاهرست که ابو المؤيد خوارزمى بافادات و روايات موفق بن احمد که اخطب خوارزمست برای اثبات فضل ابو حنيفة احتجاج و استدلال می نماید و جابجا مدح و ثنا و وصف اخطب بمدائح جليله و مناقب جميله وارد می فرماید و ابو المؤيد محمد بن محمود باوصاف عظيمه و مناقب فخيمه محمودست و محمد ستيه و مفاحر بهيه و مآثر عليه و مناقب وضيء او در كتب أئمه اعلام مسرود و نقل از ابو المؤيد و استناد بافادات جابجا در كتب اکابر سنیه موجود محمود بن سليمان کفوی در كتائب اعلام الاخیار گفته الشیخ الامام ابو المؤيد محمد بن محمد بن الحسن الخوارزمی الخطیب ولد سنّة ثلاثة و ستمائة و تفقّه على منشی النظر الاستاد نجم الملة و الدین

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٨٦

طاهر بن محمد الحفصى سمع بخوارزم و قدم بغداد و سمع بها و حدث بدمشق و ولی قضاء خوارزم و خطابتها بعد اخذ التتار لها ثم تركها و قدم بغداد حاجا ثم حجّ وجاور و رجع على طريق ديار مصر و قدم دمشق ثم عاد الى بغداد و درس بها الى ان مات سنّة خمس و خمسين و ستمائة و عبد القادر بن محمد در جواهر مضيّه گفته محمد بن محمود بن حسن الامام ابو المؤيد الخوارزمى الخطیب مولده سنّة ثلاثة و تسعين و خمسمائه تفقّه على الامام طاهر بن محمد الحفصى سمع بخوارزم و قدم بغداد و سمع بها و حدث بدمشق و ولی قضاء خوارزم و خطابتها بعد اخذ التتار لها ثم تركها و قدم بغداد حاجا ثم حجّ وجاور و رجع على طريق ديار مصر و قدم دمشق ثم عاد الى بغداد و درس بها و مات بها سنّة خمس و خمسين و ستمائة و مصطفى بن عبد الله بن عبد الله القسطنطيني در كشف الظنون گفته مسند الامام الاعظم أبي حنيفة نعمان بن ثابت الكوفي المتوفى سنّة خمسين و مائة رواه حسن بن زياد المؤلّوى و رتب المسند المذكور الشیخ قاسم بن قطليوغا الحنفي برواية الحارثى على ابواب الفقه و له عليه الامالى في مجلدين و مختصر المسند المسمى بالمعتمد لجمال الدين محمود بن احمد القونوى الدمشقى المتوفى سنّة ٧٧٠ سبعين و ستمائة ثم شرحه و سماه المستند و جمع زوائد ابو المؤيد محمد بن محمود الخوارزمى المتوفى سنّة خمس و سنتين و ستمائة اوله الحمد لله الذى سقانا بطولة من اصفي شرائع الشرائع الخ و نيز در كشف الظنون بعد ذكر اختصار اسماعيل بن عيسى اوغانى جامع مسانيد خوارزمى را گفته و اختصره ايضا الامام ابو البقاء احمد بن أبي الضياء محمد القرشى العدوى المكي المتوفى سنّة اوله الحمد لله رب العالمين الخ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٨٧

فهذا مختصر مسنن الامام الاعظم الذى جمعه الامام ابو المؤيد الخوارزمى حذفت الاسانيد منه و ما كان مكررا عنه و سميته المستند فى مختصر المسند و تاج الدين دهان در كفاية المطلع گفته كتاب جمع المسانيد للامام الاعظم أبي حنيفة نعمان بن ثابت الكوفى رضى الله تعالى عنه تاليف العلامة الخطيب قاضى القضاة أبي المؤيد محمد بن محمود بن محمد الخوارزمى رحمة الله تعالى يرويه عن الفقهاء الحنفيين الخ اما مدح و ثنای عبد القادر بن محمد حنفى اخطب خوارزم رايس در كتاب جواهر مضيئه فى طبقات الحنفية كه ذكر آن در کشف الظنون باين نهج نموده طبقات الحنفية اول من صنف فيه الشيخ عبد القادر بن محمد القرشى المتوفى سنة ٧٧٥ خمس و سبعين و سبعمائه صاحب الجواهر مضيئه فى طبقات الحنفية كما قال فى خطبته ولم ار احدا جمع طبقات اصحابنا و هم امم لا يحصون فجمعها بامداد الشيخ قطب الدين عبد الكريم الحلبي و أبي العلاء البخارى و أبي الحسن السّبكي و أبي الحسن على الماردينى فصار شيئاً كثيراً من التراجم و الفوائد الفقهية مى فرماده الموفق بن احمد بن محمد بن المكى خطيب خوارزم استاذ ناصر بن عبد الله صاحب المغرب ابو المؤيد مولده فى حدود سنة اربع و ثمانين و اربعمائه ذكره القبطى فى اخبار النهاه اديب فاضل له معرفة فى الفقه و الادب و روى مصنفات محمد بن الحسن عن عمر بن احمد النسفي و مات رحمة الله تعالى سنة ثمان و ستين و خمسائه و اخذ علم العربية عن الرّمخشرى و عبد القادر صاحب فضل زاهر و نبل ماهر و حائز جلائل مآثر و حاوی معالى مفاخرست محمود بن سليمان کفوی در کتاب اعلام الاخيار گفته المولى الفاضل و النحرير الكامل عبد القادر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٨٨

بن محمد بن نصر الله بن سالم أبي الوفا القرشى كان عالماً فاضلاً جاماً للعلوم له مجموعات و تصانيف و تواريخ و محاضرات و تواليف ولد سنة ست و سبعين و سبعمائه و اخذ العلوم عن جماعة كثيرة منهم علاء الدين التركمانى و والده قاضى القضاة شمس الدين و فخر الدين عثمان الماردينى التركمانى والد علاء الدين التركمانى و هبة الله التركمانى و غير ذلك و سمع و حدث و افتى و درس و صنف كتاب العناية فى تحرير احاديث الهدایة و الطرق و الوسائل فى تخريج احاديث خلاصة الدلائل و يسمى ايضاً المجموع و شرح معانى الآثار للطحاوى و كتاب الدرس المنيف فى الرد على ابن أبي شيبة عن الامام أبي حنيفة و كتاب ترتيب تهذيب الاسماء و اللغات و كتاب البستان فى فضائل النعمان و كتاب الجواهر مضيئه فى طبقات الحنفية و مختصر فى علوم الحديث و مسائل مجموع فى الفقه و قطعة من شرح الخلاصة فى مجلدين و تفسير آيات و فوائد و سمع منه و اخذ المولى الفاضل قاسم بن قطلوبغا صاحب تلخيص التراجم مات سنة خمس و سبعين و سبعمائه رحمة الله تعالى و عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي در حسن المحاضرة فى اخبار مصر و القاهره گفته عبد القادر بن محمد بن نصر الله بن سلام محيى الدين ابو محمد بن أبي الوفا القرشى درس و افتى و صنف شرح معانى الآثار و طبقات الحنفية و شرح الخلاصة و تخريج احاديث الهدایة و غير ذلك ولد سنة ست و سبعين و ستمائه و مات فى ربيع الاول سنة خمس و سبعين و سبعمائه و مولوى صديق حسن خان معاصر در اتحاف النباء گفته عبد القادر بن محمد بن نصر الله بن سلام محيى الدين ابو محمد بن أبي الوفا القرشى درس گفت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٨٩

و فنوی داد و تصنیف کرد و شرح معانی الآثار و شرح خلاصه نوشت طبقات الحنفیه و تخريج احاديث الهدایة و غير ذلك از تواليف اوست مات فى سنة خمس و سبعين و سبعمائه و علامه قبطى كه عبد القادر افاده کرده كه او اخطب را در اخبار النهاه ذكر نموده نحرير عظيم القدر و جهبد جليل الفخر و عالم جم الفضل و فاضل كثير النبلست سيوطي در حسن المحاضره گفته القبطى الوزير جمال الدين على بن يوسف بن ابراهيم الشيباني وزير حلب صاحب تاريخ النهاه و تاريخ اليمن و تاريخ مصر و تاريخ بنى بويه و تاريخ بنى سلجوقي ولد بقطط سنه ثمان و ستين و خمسائه و مات بحلب سنه ست و اربعين و ستمائه و نيز سيوطي در بغية الوعاء گفته على بن يوسف بن ابراهيم بن عبد الواحد بن موسى بن اسحاق بن محمد بن ربيعة بن الحارث ابو الحسن

القطبي يعرف بالقاضى الاكرم صاحب تاريخ النهاة قال ياقوت ولد فى ربيع سنة ثمان و ستين و خمسماهه بقسط و كان جم الفضل كثير النبل عظيم القدر إذا تكلم فى فن من الفنون كالنحو و اللغة و القراءة و الفقه و الحديث و الاصول و المنطق و الرياضية و النجوم و الهندسة و التاريخ و الجرح و التعديل قام به احسن قيام كان سمح الكف طلق الوجه صنف الاصلاح للخلل الواقع فى الصباح للجوهرى الضياد و الطاء تاريخ النهاة تاريخ مصر المحلى فى استيعاب وجوه كلًا اما مدرج و ثنای حافظ تقى الدين ابو الطيب محمد بن احمد الفاس اخطب خوارزم را پس در کتاب العقد الشمين فى تاريخ بلد الله الامين گفته الموفق بن احمد بن محمد المکى ابو الموئد العلامه خطيب خوارزم كان اديبا فصيحا مفوها خطب بخوارزم دهرا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٩٠

وانشأ الخطب و اقرأ الناس و تخرج به جماعة و توفى بخوارزم فى صفر سنة ثمان و ستين و خمسماهه ذكره هكذا الذهبي فى تاريخ الاسلام و ذكره الشيخ محى الدين عبد القادر الحنفى فى طبقات الحنفية و قال ذكره القطبي فى اخبار النهاة اديب فاضل له معرفة بالفقه و الادب و روى مصنفات محمد بن الحسن عمر بن محمد بن احمد عن النسفي انتهى نقلًا عن نسخة بخط العرب وقعت الى العبد العميد بططف الرّب المجيد بعد الفحص المديد و الطلب الشديد و فضل و جلال و حدق و نبال و تبحر و اتقان و براءة و علو شان و مهارت علامه فاسى بالاتر از انسنت که محتاج بكشف قناع باشد شمس الدين محمد بن عبد الرحمن سخاوي و شافعى در ضوء لامع لاهل القرن التاسع که نسخه آن که مزيتست بخط مصنف نزد این خاکسار حاضرست گفته محمد بن احمد بن على بن أبي عبد الله محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن احمد بن على بن عبد الرحمن بن سعيد بن عبد الملك التقى ابو عبد الله و ابو الطيب وبها اشتهر ابن الشهاب أبي العباس بن أبي الحسن الحسني الفاسى المالکی شيخ الحرم و الماضى ابوه و يعرف بالتقى الفاسى ولد فى ربيع الاول سنة خمس و سبعين و سبعماهه بمكة و نشأ بها و بالمدينة تحوله إليها مع أمّه في سنة ثلاث و ثمانين وقتا إلى ان قال و عنى بعلم الحديث اتم عناية و كتب الكثير و افاد و انتفع الناس به و اخذوا عنه و درس و افتى و حدث بالحرمين و القاهرة و دمشق و بلاد اليمن بجملة من مروياته و مؤفاته سمع منه الأئمّة و في الاحياء بمكّة جماعة ممّن اخذ عنه قال شيخنا في معجمه حدثى من لفظه بآحاديث

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٩١

و اجاز لاولادى و لم يخلف بالحجاز مثله و قرض له شيخنا غير ما تصنف و كان هو يعترف بالتلذذ لشيخنا و تقدمه على سائر الجماعة حتى شيخهما العراقي كما ثبت ذلك في الجواهر و خرج له الجمال بن موسى معجمًا مات قبل اكماله و كان ذا يد طولى في الحديث والتاريخ و السير واسع الحفظ و اعتبرت باخبار بلده فاحبى معالمها و اوضح مجاهلها و جدد ما ثرها و ترجم اعيانها فكتب بها تاريخا حافلا سماه شفاء الغرام باخبار البلد الحرام في مجلدين جمع فيه ما ذكره الازرقى و زاد عليه ما تجدد بعده بل و ما قبله و اختصره مرارا و عمل العقد الشمين في تاريخ البلد الامين في اربع مجلدات ترجم فيه جماعة من حكام مكة و ولاتها و قضاها و خطبائها و ائمتها و موذنيها و جماعة من العلماء و الزواة من اهلها و كلها من سكنها سنين او مات بها و جماعة لهم ما ثر فيها او في ما اضيف له رتبه على المعجم ثم اختصره و كلها ذيل على سير النبلاء و على التقى لابن نقطه و كتابا في الآخريات سود غالبه و في الاذكار و الدعوات و في المناسك على مذهب الشافعى و المالك و اختصر حياة الحيوان للدميرى و خرج الاربعين المتبينات و الفهرست كلها لنفسه و كلها خرج لجماعة من شيوخه الخ و جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي در طبقات الحفاظ گفته القاسى الحافظ تقى الدين محمد بن احمد بن على بن عبد الرحمن الشريف المکى ابو الطيب ولد سنة خمس و سبعين و سبعماهه و اجاز له ابو بكر بن احمد المحب و ابراهيم بن السلار و رحل و برع و خرج و اذن له الشيخ زين الدين العراقي باقراء الحديث و درس و افتى و صنف كتابا منها

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٢٩٢

تاریخ مکة و ولی قضاe المالکیe بها مات فی شوال سنه اثنتین و ثلاثین و ثمانمائه قال ابن حجر و لم یختلف فی الحجاز مثله و شیخ قطب الدین نھروانی که مناقب و فضائل زاهره او از ریحانه الالاء خفاجی و خلاصه الاثر محیی ظاهرست در کتاب الاعلام باعلام بیت الله الحرام که نسخه عتیقه آن در خزانه حرم مکه زادها الله تشریفا دیدم و یک نسخه آن پیش فقیر هم الحال حاضرست گفته اعلم ان من برکه العلم نسبته الى قائله و ما لم یکن هناك سند بين الناقل الزاوی و من ینقل عنه فلا اعتماد على ذلك النقل و لا بد ان يكون رجال السیند موثقا بهم و الا فلا اعتبار لتلك الروایة و اقدم مورخی مکه هو الامام ابو الولید محمد بن عبد الله الازرقی ثم الامام ابو عبد الله محمد بن اسحاق بن العباس الفاکھی المکی ثم قاضی القضاe السيد تقی الدین محمد بن احمد بن علی الحسنی الفاسی ثم المکی ثم الحافظ نجم الدین عمر بن محمد بن فهد الشافعی العلوی المکی ثم ولده الشیخ عز الدین عبد العزیز بن عمر بن فهد و هذا الاخر ممن ادرکناه و لنا عنه روایة و اما الاشلون فنذکر سندنا إليهم لیعتمد على نقلنا عنهم فاما ابو الولید الازرقی فروینا مؤلفاته عن جماعة اجلاء اخیار و علماء کبار منهم والدی المرحوم مولانا علاء الدین احمد بن محمد بن قاضی بن بهاء الدین بن یعقوب الحنفی القادری الخرقانی النھروانی ثم المکی رحمه الله تعالی و ليس جدنا قاضی خان هذا صاحب الفتاوی المشهور من علماء مذهبنا بل هذا غير ذلك من علماء نھروانی رحّمهم الله قال اخبرنی بها العز عبد العزیز بن فهد عن والده الحافظ نجم الدین عمر بن فهد عن شیخه قاضی القضاe السيد تقی الدین محمد بن احمد بن علی الفاسی المورخ الخ و تاج الدین دهان مکی حنفی در

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۹۳

کفایه المتطلع گفته تواریخ مکه المشرفة لقاضی القضاe الحافظ تقی الدین محمد بن احمد بن علی الحسینی الفاسی المکی المالکی منها شفاء الغرام با خبر البلد الحرام و مختصراته السبعه و العقد الثمین فی تاریخ البلد الامین و مختصر الثالثه و غيرها اخبر بها عن الشیخ احمد العجلی الخ اما مدح و ثنا و وصف و اطرای سید شهاب الدین احمد اخطب خوارزم را پس در کتاب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته و لم یزل اصحاب العلم و العرفان لا ییرحون عن ظل موالاته فی القرون و الاعصار و ارباب الحق و الایقان یبوحون بفضل مصادفاته فی البلدان و الامصار و یجهرون بتخصیصه بالمدائح و المناقب ثرا و نظما و یشیرون الى ماله من المدائح و المراتب ارغاما للاناف و هضما کالامام الهمام و العالم القممam و الحبر الفاضل الزکی الحافظ الخطیب و الناقد النجیب ضیاء الدین موقق بن احمد المکی فانه انددرج فی سلک مادحیه بنظام نظمه و اندمج فی فلک ناصحیه بعضام عزمه حيث قال فيه و نثر الدرر من فیه اسد الاله و سیفه و قناته کاظفر يوم صیاله و الناب جاء النداء من السماء و سیفه بدم الکماء یلح فی التسکاب لا سیف الا ذو الفقار و لا فتنی الا علی

هازم الاحزاب ازین عبارت واضحت که اخطب خوارزم از اصحاب علم و عرفان و ارباب حق و ایقانت که اظهار تخصیص جناب امیر المؤمنین علیه السلام بمدائح و مناقب ثرا او نظما می کنند و باشاره سوی مدائح و مراتب آن حضرت ارغام آناف خدام و هضم این جماعت لئام می نمایند و اخطب امام همام و عالم قممam و حبر فاضل زکی و حافظ خطیب و ناقد نجیبست

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۹۴

و بنظام خود در سلک مادحین جناب امیر المؤمنین مندرج شده و بعضام عزمه خود در فلک ناصحین آن حضرت مندمج گردیده و بگفتن شعار بلاشت شعار در مدح آن حضرت ثر درر از دهان خود فرموده و نیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته

عن أبي سعید رضی الله عنه قال ذکر رسول الله صلی الله عليه و آله و بارک و سلم لعلی رضوان الله تعالی علیه ما یلقی من بعده فبکی و قال اسألک بحق قرابتی و صحبتی الا دعوت الله تعالی ان یقبضنی قال صلی الله عليه و آله و بارک و سلم یا علی تسألنی ان ادعوا الله لاجل مؤجل فقال يا رسول الله على ما اقاتل القوم قال صلی الله عليه و آله و بارک و سلم علی الاحادث فی الدين و عن أبي سعید رضی الله تعالی عن علی کرم الله تعالی وججه قال عهد الى رسول الله صلی الله عليه و آله و بارک و سلم ان

اقاتل الناكثين و القاسطين و المارقين فقيل له يا امير المؤمنين من الناكثون قال كرم الله تعالى وجهه الناكثون اهل الجمل و القاسطون اهل الشام و المارقون الخوارج رواهما الصالحانى

وقال رواهما الامام المطلق رواية و دراية ابو بكر بن مردویه و خطیب خوارزم الموفق ابو المؤید ادام الله جمال العلم بما ثور اسانیدهما و مشهود مسانیدهما ازین عبارت ظاهرست که اخطب خوارزم مثل حافظ ابن مردویه امام مطلقست از روی روایت و درایت می باشد که جمال علم بما ثور اسانید و مشهور مسانید او حاصلست و شهاب الدین ادامت این جمال از رب ذو الجلال مطلوبست اما مدح و ثنای جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بکر سیوطی اخطب خوارزم را پس در بغية الوعاء

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۹۵

في طبقات اللغويين والنحاة گفته الموفق بن احمد بن أبي سعيد اسحاق ابو المؤید المعروف باخطب خوارزم قال الصفدي كان متمنكا في العربية غزير العلم فقيها فاضلا اديبا شاعرا قرأ على الزمخشري و له خطب و شعر قال القسطي و قرأ عليه ناصر المطرزي ولد في حدود سنّة اربع و ثمانين و اربعمائه و مات سنّة ثمان و ستين و خمسمائه و فضائل شامخه و مناقب باذخه معالي زاهره و محامد فاخره علّامه سیوطی که مجدد دین سنه در مائة تاسعه است بالاتر از انسنت که استیفای آن توانکرد و نبذی از ان در مجلد حدیث ولایت بحمد الله شنیدی اما مدح و ثنای محمود بن سلیمان کفوی اخطب خوارزم را پس در کتاب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار که در اوّل آن گفته و بعد فان سنّة الله الجليله الجarieه في بریته و نعمته الطیفة الجarieه على خلیقته ان یحدث في كل عصر من الاعصار طائفه من العلماء في المدائین و الامصار یتجاوزون تجاول فرسان الطراد في مضمار النظار و یتصاولون تصاول آساد الجلاد في معرکه التناظر لله درهم لا زال کرهم و فرّهم فجعل توفيقه رفيقهم و سهل الى اقتباس العلم طريقهم بحيث یجمع في كل منهم العلم و العمل و یشاهد فيهم حلاوة الفهم و الاصل فیفرض إليهم خدمة القضاء و الفتوى و يفاض عليهم نعمة الدنيا و العقبی إذ يتم بحکمهم و علمهم حکم الدین و مهام الامّة و یتنظم برايهم و قلمهم مصلحة الخاصّة و العامّة فان الله تعالى في قضائه السابق و قدره اللاحق وقائع عجيبة ترد في اوقاتها و قضايا غربته

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۹۶

تجرى الى غياتها و لولا وجود تلك الطائفة العلية المتحلية بالفضائل الجلية من يقوم بكشف قناع هذه الواقع و من يتلزم بحل مشكلات هذه البداع و هذا هداية من الله تعالى و الحمد لله الذي هدانا لهذا ثم الحمد لله على ما اسبغ من نعمائه المتوفرة و آلاهه المتکاثرة على هذا العبد الذليل الفقير الى رحمة الله الجليل القدير خادم دیوان الشرع المصطفوی محمود بن سلیمان الشهیر بالکفوی بصره الله بعيوب نفسه و ختم له بالخير آخر نفسه و جعل يومه خيرا من أمسه حيث وفقه في العقائد احقها و اتقنها و يسره من المذاهب اصوبها و اوزنها و اعطاء من العلوم اشرفها و اولاه من الفنون الطفها و من لطائف تلك النعم الجليلة و جلائل هاتيك الآلاء الجزلية ما ساقه الى جمع اخبار فقهاء الاعصار من ذوى الفتيا و قضاة الامصار من لدن نبينا محمد صلی الله عليه و سلم الى مشايخنا في تلك الاوان حسب ما قصوا و افتوا و افادوا و استفادوا في دور من ادوار الزمان الخ و مصطفی بن عبد الله قسطنطینی در کشف الظنون ذکر ان باین نهجه نموده کتاب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار للمولی محمود بن سلیمان الكفوی المتوفی سنّة ۹۹۰ تسعین و تسعمائه می فرماید الموفق بن احمد بن محمد المکی خطیب خوارزم استاذ الامام ناصر بن عبد السید صاحب المغرب ابو المؤید مولده في حدود سنّة اربع و ثمانين و اربعمائه کان اديبا فاضلا له معرفة تامة بالفقه و الادب اخذ عن نجم الدين عمر النسفي عن صدر الاسلام أبي الیسر البذوی عن یوسف السیاری عن الحاکم التوقدی عن أبي جعفر الهندوانی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۹۷

عن أبي بکر الاسکاف عن أبي سلیمان الجوزجانی عن محمد عن أبي حنیفة و اخذ علم لعربیه عن الزمخشri و اخذ عنه الفقه و العربیه ناصر بن عبد السید صاحب المغرب مات سنّة ثمان و تسعین و خسمائه و محتاج نماند که محمود بن

سلیمان عالم جلیل الشأن سُت و کتاب او از مشاهیر کتبست و ائمّه سنیه جابجا در کتب خود نقل از ان می نمایند ابو مهدی عیسی در کتاب مقالید الاسانید بترجمه زین الدین عراقی گفته و قال الكفوی فی کتابه اجتمع علی راس القرن الثامن رؤس انفرد کل واحد منهم بفضل فاق فیه اقرانه فابن الملحق بكثرة التصانیف و المجد اللغوی باللغة و الزین العراقي بعلوم الحديث و الشمس محمد بن حمزه الفناري بالاطلاع على العلوم العقلیة و الشیخ عبد الله بن عرفه فی فقه المالکیة و سائر العلوم قال و اعظمهم الفناري و نیز ابو مهدی عیسی در مقالید الاسانید بترجمه تفتازانی گفته و قال الكفوی فی کتابه کان من کبار علماء الشافعیة و مع ذلك فله آثار جلیلہ فی اصول الحنفیة توفی بظاهر سمرقند يوم الاثنين الثاني والعشرين من محرم سنة اثنين و تسعين و سبعماه و نقل الى سرخس و دفن بها فی جمادی الاولی من السینه و کتب علی صندوق قبره الا ايها الزوار زوروا و سلموا علی روضة العبر الامام المحقق و نیز ابو مهدی عیسی در کتاب مقالید الاسانید بترجمه طحاوی گفته و قال الكفوی فی طبقات الحنفیة کتاب احكام القرآن زیید علی عشرین جزء و له کتاب مشکل الآثار و شرح الجامع الكبير و شرح الشروط الكبير و الشروط الصغیر و الاوسط و السجلات والوصایا و الفرائض

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۹۸

و تاریخ کبیر و کتاب مناقب أبي حنیفة رحمه الله تعالى و النوادر الفقهیه و له النوادر و الحکایات و کتاب اختلاف الروایات علی مذهب الكوفین و غلام علی آزاد در سبحة المرجان گفته قال مولانا محمود بن سلیمان الشهیر بالکفوی فی کتابه المسمی بكتائب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار روی ان الشیخ الامام العالم الریانی و العارف بالاحکام و المعانی الحسن بن محمد بن حسن بن حیدر الصنیعی کان من نسل عمر بن الخطاب رضی الله عنہ الخ و شاه ولی الله در رساله انتبه فی سلاسل اولیاء الله گفته و غجدوان بغین معجمه مکسوره و سکون جیم نام موضعیست از توابع بخارا هذا هو المشهور و کفوی در طبقات حنفیه گفته است بضم الغین المعجمة و سکون الجیم و ضم الدال المهملة قریة کبیره علی ستة فراسخ من بخارا و مخاطب در کتاب بستان المحدثین بترجمه ابو جعفر احمد بن سلامه الطحاوی گفته و کفوی در طبقات الحنفیه نوشته است که کتاب احكام القرآن زیاده بر بیست جزوست و مولوی حیدر علی در ازاله الغین در ذکر علمای سنته که لاعن زییداند گفته از آنجله محمود بن سلیمان کفوی که در کتاب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار بعد تذکار این ابرار می فرماید و الحق ان لعن زیید بناء علی اشتهر کفره و تواتره و ظاهر سره علی ما عرف تفاصیله الخ اما نقل محمد یوسف کنجی از اخطب خوارزم پس در کتاب کفایه الطالب گفته

خبرنا المقری ابو اسحاق بن برکه الکتبی فی مسجده بمدینه الموصل عن الحافظ أبي العلاء الحسن بن احمد بن الحسن الهمدانی عن أبي الفتح عبدالوس عن الشیف أبي طالب المفضل بن طاهر الجعفری فی داره باصیهان اخربنا الحافظ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۲۹۹

ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه بن فورک اخربنا احمد بن محمد بن السیری حدثنا المنذر حدثی أبي حدثی عیی الحسین بن سعید عن ایه عن اسماعیل بن زیاد البزار عن ابراهیم بن مهاجر حدثی یزید بن شراحیل الانصاری کاتب علی ع قال سمعت علیا يقول حدثی رسول الله صلی الله علیه و سلم و انا مسنده الى صدری فقال أی علی الم تسمع قول الله تعالى إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُحْسِنُونَ

انت و شیعتک و موعدکم الحوض إذا جاءت الامم للحساب تدعون غرا محجلین

قلت هکذا ذکره الحافظ ابو المؤید موفق بن احمد بن المکی الخوارزمی فی مناقب علی ازین عبارت واوضحت که کنجی اخطب را بوصف حافظ می ستاید و جلالت و عظمت شان حافظ بر ممارسین فن درایت و رجال مخفی نیست کما سبق و نیز محمد بن یوسف بن محمد الکنجی در کفایه الطالب گفته و بهذا الاسناد

عن ابن شاذان قال حدثني ابو محمد الحسن بن احمد المخلدي من كتابه عن الحسين بن اسحاق عن محمد بن زكرياء عن جعفر بن محمد عن ابيه عن علي بن الحسين عن ابيه عن علي بن أبي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى جعل لاخى على فضائل لا تحصى كثرة فمن ذكر فضيلة من فضائله مقرأ بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و من كتب فضيلة من فضائله لم تزل الملائكة تستغفر له ما بقي لتلك الكتابة رسم و من استمع فضيلة من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالاستماع و من نظر الى فضيلة من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالنظر ثم قال النظر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۰۰

الى وجه على عبادة و ذكره عبادة و لا يقبل الله ايمان عبد الله بولايته و البراءة من اعدائه

قلت ما كتبنا الا من حديث ابن شاذان رواه الحافظ الهمداني و تابعه الخوارزمي اما نقل محمد بن يوسف زرندي از اخطب خوارزم پس در کتاب نظم درر الشیاطین گفته انشد الخطيب ضياء الدين اخطب خوارزم الموفق بن احمد المکی ره اسد الاله و سيفه و قناته كالظفر يوم صيالة و التاب جاء النساء من السماء و سيفه بدم الكماء يلح فى التسكاب لا سيف الا ذو الفقار و لا فتنى الا على

هازم الاحزاب اما نقل محمد بن ابراهيم بن على اليماني الصناعي از اخطب خوارزم پس در کتاب خود مسمى بالروض باسم في الذب عن سنة أبي القاسم كه نسخه عتيقه آن وقت رجوع از حج در حديده خريد کردم گفته و توئی حمل الراس أی راس الحسين ع بشر بن مالک الکندی و دخل به على ابن زياد و هو يقول املا رکابی فضیه ذهبا انا قتلت الملك المحججا قتلت خیر الناس اما و ابا و لقد صدق هذا القائل الفاسق في الحديث و تقریظ هذا السید الذبیح و لقی الله بفعله القبیح و امر عبید الله بن زياد من فور راس الحسين ع حتى ينصب في الرمح فتحماه الناس فقام طارق بن المبارك فاجابه الى ذلك و فعله و نادى في الناس و جمعهم في المسجد الجامع و صعد المنبر و خطب خطبة لا يحل ذكرها ثم دعا عبید الله بن زياد جریر بن قيس الجعفی فسلم إليه راس الحسين و روس اهله و اصحابه فحملها حتى قدموا دمشق و خطب جریر خطبه فيها كذب و زور ثم احضر الراس موضعه بين يدي يزيد فتكلم بكلام قبیح قد ذكره الحاکم و البیهقی و غیر واحد من اشیاخ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۰۱

اهل النقل بطريق ضعيف و صحيح و قد ذكره اخطب الخطباء ضياء الدين ابو المؤيد موفق الدين بن احمد الخوارزمي في تاليفه في مقتل الحسين و هو عندي في مجلدين و جلالت شان و علو مقدار و سمو فخار و غايت اعتماد و اشتهر و نهايت و ثوق و اعتبار محمد بن ابراهيم المعروف بابن الوزير بر متبعين كتب أئمه نحاريون مخفى نيسن و سخاوي در ضوء لامع گفته محمد بن ابراهيم بن على المرتضى بن الهدى بن يحيى بن الحسين بن القاسم بن ابراهيم بن اسماعيل بن ابراهيم بن الحسن بن على بن أبي طالب العز ابو عبد الله الحسنى اليماني الصناعي اخو الهدى الاتى ولد تقریبا سنہ خمس و سین و سبعمائہ و تعانی النظم فبرع فيه و صنف فی الرد علی الزیدیۃ العواصم و القواسم فی الذب عن سنہ أبي القاسم و اختصره فی الروض باسم عن سنہ أبي القاسم و غيره و ذكره التقى بن فهد الهاشمي فی معجمه الخ اما نقل نور الدين على بن محمد بن عبد الله المعروف بابن الصیباغ از اخطب خوارزم پس در كتاب فصول مهمة بمعرفة الائمه گفته عن كتاب الآل لابن خالويه و

رواہ ابو بکر الخوارزمی فی کتاب المناقب عن بلال بن حمامه قال طلع علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم متبسمًا ضاحکا و وجہه مشرق کدائۂ القمر فقام إلیه عبد الرحمن بن عوف فقال يا رسول الله ما هذا النور قال بشارة اتنی من ربی فی اخی و ابن عمی و ابنتی فان الله زوج علیہا من فاطمۃ و امر رضوان خازن الجنان فھر شجرة طوبی فحملت رقاقا یعنی صکاکا بعدد محبی اهل البيت و انشأ تحتها ملائكة من نور و دفع الى كل ملک صکا اذا استوت القيامة باهلها نادت الملائكة في الخلاق فلا يبقى محب لاهل البيت الا دفعت إلیه صکا فیه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٠٢

فکاکه من النار فصار حب اخي و ابن عمى و ابنتى فکاک رقاب رجال و نساء
و نيز در فصول مهمه گفته

عن مناقب ضياء الدين الخوارزمي عن ابن عباس قال لما آخى رسول الله صلى الله عليه وسلم بين اصحابه من المهاجرين والأنصار
و هو انه صلى الله عليه وسلم آخى بين أبي بكر و عمر رضي الله عنهما و آخى بين عثمان و عبد الرحمن بن عوف و آخى بين
طلحه و الزبير و آخى بين أبي ذر الغفارى والمقداد رضوان الله عليهم اجمعين ولم يواخ بين علي بن أبي طالب وبين أحد منهم
خرج على مغضبا حتى اتى جدول من الأرض و توسد ذراعه و نام فيه تسفي الريح عليه التراب فطلبته النبي صلى الله عليه وسلم
فوجده على تلك الصيفة و كرمه برجله وقال له قم فما صلحت ان تكون الا ابا تراب اغضبت حين آخيت بين المهاجرين والأنصار و
لم أواخ بينك وبين ابي ذر الغفارى و نام فيه تسفي الريح عليه التراب فطلبته النبي صلى الله عليه وسلم
الإيمان و من ابغضك اماته الله ميته جاهليه

و نيز در ان گفته و من كتاب المناقب لابي المؤيد

عن أبي بربعة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و نحن جلوس ذات يوم والذى نفسى بيده لا تزول يوم القيمة حتى يسأل الله
تبارك و تعالى الرجل عن اربع عن عمره فيما افناه وعن جسده فيما ابلاه وعن ماله مما كسب وفيما انفقه وعن حبنا اهل البيت فقال
له عمر ما آية حكم فوضع يده على راس علي و هو جالس الى جانبه وقال آية حب هذا من بعد
اما نقل ابو الحسن على بن عبد الله السمهودي الحسني از اخطب خوارزم پس در جواهر العقدين او لا از زرندي نقل کرده که او بعد
ذكر

حديث من كنت مولاه فعلى مولاه
گفته

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٠٣

قال الامام الوحدى هذه الولاية الذى اثبتها النبي صلى الله عليه وسلم مسئول عنها يوم القيمة و
روى فى قوله تعالى وَقِفُوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ
أى عن ولاية على و اهل البيت

لأن الله امر نبيه صلى الله عليه وسلم ان يعرف الخلق انه لا يسألهم عن تبليغ الرسالة اجر الا المودة في القربى و المعنى انهم يسألون
هل و الوهم حق الم الولاية كما او صاحم النبي صلى الله عليه وسلم أم اضعافها و اهملواها فيكون عليهم المطالبة و التبعه و خود
سمهودي بعد نقل اين عبارت متصلة بآن گفته و يشهد لذلك ما اخرجه ابو المؤيد في كتاب المناقب فيما
نقله ابو الحسن على السفاقي ثم المكي في الفصول المهمه عن أبي بربعة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و
نحن جلوس ذات يوم والذى نفسى بيده لا تزول قدم عن قدم يوم القيمة حتى يسأل الله تعالى الرجل عن اربع عن عمره فيما افناه و
عن جسده فيما ابلاه وعن ماله مما اكتسبه وفيما انفقه وعن حبنا اهل البيت فقال له عمر رضي الله عنه يا نبى الله ما آية حكم فوضع
يده على راس علي و هو جالس الى جانبه وقال آية حب هذا من بعد الخ

و نيز سمهودي در جواهر العقدين گفته في كتاب الآل لابن خالويه و

روايه ابو بكر الخوارزمي في كتاب المناقب عن بلال بن حمامه رضي الله عنه قال طلع علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم
متبعه ما ضاحكا و وجهه مشرق كدائرة القمر فقام إليه عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ما
هذا النور قال بشارة اتنى من ربى في اخي و ابن عمى و ابنتى بان الله تعالى زوج

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۰۴

عليها من فاطمة و امر رضوان خازن الجنان فهر شجرة طوبى فحملت رقاقا يعني صكاكا بعدد محبي اهل البيت و انشأ تحتها ملائكة من نور و دفع الى كل ملك صكاكا اذا استوتقيمة باهلها نادت الملائكة في الخلاق فلا يبقى محبت لاهل البيت الا دفعت إليه صكاكا فيه فكاكه من النار فصار اخي و ابن عمى و ابنتى فكاك رقاب رجال و نساء من امتى من النار

اما نقل شهاب الدين احمد بن حجر الهيثمي المكي از اخطب خوارزم پس در کتاب صواعق محرقه گفته

اخراج ابو بكر الخوارزمي انه صلي الله عليه وسلم خرج عليهم و وجهه مشرق كدائرة القمر فسأله عبد الرحمن بن عوف فقال بشارة اتنى من ربى في اخي و ابن عمى و ابنتى بان الله زوج عليا من فاطمة و امر رضوان خازن الجنان فهر شجرة طوبى فحملت رقاقا يعني صكاكا بعدد محبي اهل البيت و انشأ تحتها ملائكة من نور دفع الى كل ملك صكاكا اذا استوتقيمة باهلها نادت الملائكة في الخلاق فلا يبقى محبت لاهل البيت الا دفعت إليه صكاكا فيه فكاكه من النار فصار اخي و ابن عمى و ابنتى فكاك رقاب رجال و نساء من امتى من النار

اما نقل كمال الدين بن فخر الدين جهمي از اخطب خوارزم پس در کتاب براهين قاطعه ترجمه صواعق محرقه گفته ابو بكر خوارزمي روایت کرده که رسول الله صلي الله عليه وسلم روزی بیرون آمد و روی مبارک آن حضرت نورانی بود مثل دائره قمر يعني مستبشر و خوش حال بود انگاه عبد الرحمن بن عوف رضى الله عنه از سبب این پرسید رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود که بشارتی بمن رسیده است از جانب پروردگار من در باب برادر و ابن عم من و در باب دختر من که خدای عز و جل تزویج نمود على را بفاطمه

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۰۵

رضي الله عنها و رضوان خازن الجنان را امر فرمود تا درخت طوبى را جنبانيد انگاه آن درخت نوشته چند بار آورد بعد دوستان اهليت و در زير ان درخت فرشتها از نور آفريده و بدست هر فرشته يکي از ان نوشتهها داد پس چون قيامت قائم شود آن فرشتها در ميان خلاق منادي کتند و هيچکس از دوستان اهل بيت نماند مگر آنکه آن نامه از ادائی و از آتش دوزخ بدست وي دهنده پس برادر و ابن عم و دختر من باعث خلاصي بسياري از مردمان و زنان امت من خواهند بود از آتش دوزخ اما نقل احمد بن الفضل بن محمد باکثير از اخطب خوارزم پس در کتاب وسیله المال گفته

روى ابو بكر الخوارزمي عن أبي القاسم بن محمد انه قال كنت بالمسجد الحرام فرأيت الناس مجتمعين حول مقام ابراهيم الخليل على نبينا و عليه افضل الصلوة و السلام فقلت ما هذا فقلالوا راهب قد اسلم و جاء الى مكه و هو يحدث بحدث عجيب فاشرفت عليه فاذا هو شيخ كبير عليه جهة صوف و قلنوسه صوف عظيم الجهة و هو قاعد عند المقام يحدث الناس و هم يستمعون إليه قال بينماانا قاعد في صومعتي في بعض الأيام إذا شرفت منها اشرافه فإذا بطائر كالنسر الكبير قد سقط على صخرة على شاطئ البحر فتقايا فرمى من فيه بربع انسان ثم طار و غاب يسيرا ثم عاد فتقايا ربعا آخر ثم طار فدنت الاجزاء بعضها من بعض فالتمام قيام منها انسان كامل وانا اتعجب مما رأيت فإذا بالطائر قد انقض عليه فاختطف ربعه ثم طار ثم عاد فاختطف ربعا آخر و هكذا يفعل الى ان اختطفه جميعه فبقيت اتفكر و اتحسر من عدم سؤالي له عن قضته فلما كان اليوم الثاني فإذاانا بالطائر قد اقبل

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۰۶

و فعل كفule بالامس فلما التامت الاجزاء و صارت شخصا كاملا نزلت من صومعتي مبادرا إليه و سأله بالله من انت يا هذا فسكت فقلت بحق من خلقك الا ما اخبرتني من انت فقال انا ابن ملجم قلت فما قضتك مع هذا الطائر قال انى قتلت على بن أبي طالب فوكل الله بي هذا الطائر يفعل بي ما ترى كل يوم فخرجت من صومعتي و سألت عن على بن أبي طالب من هو فقيل لي انه ابن عم رسول الله صلي الله عليه وسلم فاسلمت و اتيت ماتاي هذا الى بيت الله الحرام قاصدا للحج و زيارة النبي صلي الله عليه وسلم و نيز در

وسیله المآل گفته اخرج ابو المؤید فی كتاب المناقب فيما نقله ابو الحسن على السفاقي ثم المکی فی الفصول المهمة عن أبي بربعة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم و نحن جلوس ذات يوم و المذکور نفسی بيده لا تزول قدم عن قدم يوم القيمة حتى يسأل الله الرجل عن اربع عن عمره فيما افاته و عن جسده فيما ابلاه و عن ماله مما اكتسبه و فيما انفقه و عن حب اهل البيت فقال عمر رضی الله عنه ما آیة حکم فوضع يده على رأس علی و هو جالس الى جانبه و قال آیة حب هذا من بعدى اما نقل عبد الله بن محمد المطیری از اخطب خوارزم پس در كتاب ریاض زاهره فی فضل آل بیت النبی و عترته الطاهرة گفته الحديث الرابع و ستون من كتاب الآل لابن خالویه

ورواه ابو بکر الخوارزمی فی كتاب المناقب عن بلال بن حمامه رضی الله عنه قال طلع علينا رسول الله صلی الله عليه و سلم ذات يوم متسبما ضاحکا و وجهه مشرق کدائرة القمر فقام إليه عبد الرحمن بن عوف

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۰۷

قال يا رسول الله ما هذا النور قال بشاره اتنی من ربی فی اخی و ابن عمی و ابنتی فان الله زوج علیا من فاطمه رضی الله عنها و امر رضوان خازن الجنان فهز شجرة طوبی فحملت رقاها يعني صکاکا بعد محبی اهل البيت و انشأ تحتها ملائكة من نور و دفع الى كل ملک صکاکا اذا استوت القيمة باهلها نادت الملائكة فی الخلاقه فلا يبقى محب لاهل البيت الا دفعت إلیه صکاکا فيه فکاکه من النار فصار اخی و ابن عمی و ابنتی فکاک رقاب رجال و نساء من امتی من النار

اما نقل مولوی ولی الله بن حبیب الله اللکھنؤی از اخطب خوارزم پس در كتاب مرآة المؤمنین گفته

اخراج ابو بکر الخوارزمی انه صلی الله عليه و سلم خرج عليهم و وجهه مشرق کدائرة القمر فساله عبد الرحمن بن عوف فقال بشاره اتنی من ربی فی اخی و ابن عمی و ابنتی بان الله زوج علیا من فاطمه و امر رضوان خازن الجنان فهز شجرة طوبی فحملت رقاها يعني صکاکا بعد محبی اهل البيت و انشأ تحتها ملائكة من نور و دفع الى كل ملک صکاکا فيه فکاکه من النار فصار اخی و ابن عمی و ابنتی فکاک رقاب رجال و نساء من النار قال رسول الله صلی الله عليه و سلم لا يحبنا اهل البيت الا مؤمن تقی و لا يبغضنا الا منافق شقی

و بالآخر از همه آنست که خود مخاطب عالیشان با این همه مجازفات و عدوان و ابا و استنکاف از قبول روایات فضائل جلیله الشأن نقل اهل سنت از اخطب خوارزم ثابت کرده و حمایت روایت او مثل روایت دیگر اساطین سنیه در باب کسر اصنام و برائت آن از فقره که سبب رد و ابطال بزعم او تواند شد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۰۸

واضح ساخته چنانچه در کید هشتاد و چهارم می گوید و قصه برآمدن امیر المؤمنین بر شانه آن جناب بنوعی که روایت کردند هر چند زبان زد عوامست لیکن در احادیث صحيح اهل سنت یافته نه می شود انتهی و در حاشیه می فرمایند و اهل سنت این قصه را از كتاب اخطب خوارزمی و زعفرانی در كتاب الالقاب و شیرازی و ابن منده و ابن مردویه و ثعلبی و جرجانی روایت می کنند لیکن در ان روایات این لفظ واقع نیست که تو بار مرا نتوانی برداشت و الله اعلم بحقيقة الحال و نیز شاه صاحب در حاشیه باب یازدهم چنانچه سابقان شنیدی فرموده اند ابن یونس که از عمدۀ مجتهدین شیعه است در صراط المستقیم آورده که ابن جریر تصنیف کرده است كتاب یوم الغدیر را و ابن شاهین كتاب المناقب و ابن أبي شییه كتاب اخبار و فضائل آن حضرت را و ابو نعیم اصفهانی كتاب منقبة المطهرين را و ما نزل من القرآن فی فصل امیر المؤمنین و ابو المحاسن رویانی شافعی كتاب جعفریات را و موفق مکی كتاب الأربعین فی فضائل امیر المؤمنین و ابن مردویه كتاب رد الشمس فی علی و شیرازی نزول القرآن فی شان امیر المؤمنین و امام احمد بن حنبل كتاب مناقب اهل البيت را و نسائی كتاب مناقب امیر المؤمنین را و نظری كتاب خصائص علویه را و ابن المغازلی شافعی كتاب مناقب امیر المؤمنین و یسمی كتاب المراتب ايضا و بصری كتاب درجات امیر المؤمنین را و خطیب كتاب حدائق را و سید

مرتضى گفته که از عمر بن شاهین شنیدم که می گفت جمع کرده‌ام از فضائل علی هزار جزو انتهی نقلًا عن ترجمة المسمى بـانوار العرفان للمعنى القزوینی الاثنا عشری پس انصاف باید داد که از شیعه تصنیف این تصانیف در عالم نیست که متضمن فضائل امیر المؤمنین و اهل بیت باشند بلکه که هر تبع کتب شیعه نماید بیقین می‌داند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۰۹

که تمام علمای شیعه در نقل فضائل و مناقب امیر المؤمنین و زهراء و حسنین ع کاسه‌لیس و خوش‌چین اهل سنت‌اند در هر جا از همین کتب نقل می‌آرند اری در حال ائمه ما بعد اگر چیزی داشته باشند محتمل است یدل علی ذلک کتاب کشف الغمة و الفصول المهمة و غیرهما من کتب هذا الفن انتهی ازین عبارت ظاهر است که شاه صاحب بعد ذکر عبارت انوار العرفان که مشتمل است بر ذکر تصنیف موفق مکی که همین اخطب خوارزم است کتاب الأربعین فی فضائل امیر المؤمنین مثل اشتغال آن بر ذکر تصنیف دیگر اساطین فخام و ائمه اعلام سنیه افاده می‌فرمایند که تمام علمای شیعه در نقل فضائل و مناقب امیر المؤمنین و حضرت زهراء و حسنین علی جمیعهم افضل التحیة و السلام کاسه‌لیس و خوش‌چین اهل سنت‌اند و در هر جا از همین کتب نقل می‌آرند پس معلوم شد که حسب اعتراف شاه‌صاحب اخطب خوارزم مثل دیگر ائمه و اساطین مذکورین از اهل سنت است که علمای شیعه بسبب نقل از و و امثال او بزعم شاه‌صاحب کاسه‌لیس و خوش‌چین اهل سنت گردیدند و مورد طعن معکوس و تشنج منکوس و تعزیض مدسوس و عیب منکوس و غمز مغشوش و لمز مخدوش حضرت مخاطب دقیق النظر شدند و هر چند بحمد الله و حسن توفیقه بعد سماع افاده شاه‌صاحب احديرا از مشککین و مجادلين جای دم زدن باقی نماند و افحام و اسکات و تقریع و تبکیت بمقام بس عالی رسید لیکن ازین همه سخن نغتر آنست که بحمد الله مدح و جلالت و عظمت و اعتبار و اعتماد اخطب خوارزم از کلام عمدة المتعصبين و رئيس المجادلين و فخر المتعترين مولوی حیدر علی معاصر که مرتبه او را در تحقيق و تنقید و احاطه جوانب و اطراف و خوض در دقائق و تمیز حقائق بالاتر از مرتبه شاه‌صاحب می‌نهند بسبب آنکه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۱۰

شاه‌صاحب در عار استراق و انتحال گرفتاراند و معاصر مذکور خود را ازین نقیصه دور و در می‌کشد کما يظهر من صدر منتهی الكلام ثابت می‌نمایم پس باید دانست که معاصر مذکور در ازاله العین گفته فكيف که از کتاب عقود الجمان فی مناقب أبي حنيفة النعمان که علامه محمد بن یوسف الدمشقی الصالحی الشافعی مصنف کتاب ضخیم یعنی سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد که در ترجمه او نزیل برقویه نیز ثبت می‌کنند جزاء الله تعالى باحسن اعماله هم تبحر ابو حنیفه در علوم عربیه و دیگر فنون نیز بظهور می‌انجامد و حال کتاب ملک عادل عیسی بن ایوب نیز بوضوح می‌پیوندد چنانچه عبارتش بعینها ملحوظ شود قال بعض من صنف فی المناقب کان ابو حنیفة رحمة الله اخذ من العلوم باوفر نصیب اما علم الكلام فقد تقدّم انه بلغ فيه مبلغاً يشار إليه بالاصابع و ناهيك به انه سلم إليه علم النظر و القياس و اصابة الرأي حتى قالوا فيه ابو حنیفة امام اهل الرأي و اما علم الادب و النحو فبلغ فيه الغایات و لا التفاتات الى ما قاله بعض اعدائه فقد ذكر الملك المعظم عیسی بن ایوب في الرد عليه من المسائل الفقهیة التي بنی ابو حنیفة اقواله فيها على علوم العربية ما لو وقفت عليه لرأیت العجب العجاب من تمکنه فی هذا العلم و حسن استبطاطه و اما الشعر فقدروا عنه من نظمه اشیاء عظیمه قلت و سیاتی جمله منها فی باب حکمه و اما القراءة فقد اقرّوا بتالیف قرأت انفرد بها و رووها عنه بالاسانید و هی مذکورة مشهورة فی کتب التفاسیر و غيرها و ممّن افردها ابو القاسم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۱۱

الزمخشري و غيره قلت و سیاتی علی ذلک فی بابه فتنا علی من زعم انه کان لا يحفظ القرآن وقد صحّ عنه انه کان يختتم فی شهر رمضان ستین ختمة قلت و قرأ القرآن کله فی رکعة واحدة کما سیاتی فی بابه و لا بی المؤید الموقف بن احمد ره اشعار لابی حنیفة ذی الفخار قراءة مشهورة مسحولة غراء عرضت علی القراء فی ایامه فتعجبت من حسنها القراء لله در أبی حنیفة انه خضعت له القراء و

الفقهاء خلف الصحابة كلهم في علمهم فتضاللت لجلالة الخلفاء سلطان من في الأرض من فقهائهم وهم إذا افتووا له اصداء و كان اصداء جمع صدى بالقصر وهو الذي يجيئك بمثل صوتكم في العجائب وغيرها اشاره الى ان الاصل منه نشا و عنه اخذ لانه كان كافل الفقهاء و مريهم لأنهم عياله كما نص عليه الامام الشافعى رح و حكى الطحاوى ان حاله المزنى كان يديم النظر فى كتب الامام أبي حنيفة و كان ذلك سبب انتقال الطحاوى عن مذهب الامام الشافعى الى مذهب أبي حنيفة كما روى ذلك ابو علي الخليلى فى الارشاد و اما الحديث فقد قال ابو يوسف ريح ما رأيت احدا اعلم بنفس الحديث من أبي حنيفة وقد علمت انه رأى خلافه من المحدثين وقال ايضاً كان ابو حنيفة امهر بالحديث الصحيح مني و انكر ابن المبارك على من قال انه ليس يعرف الحديث كما سيأتي بيان ذلك في محله و كان رح بصيرا بعلل الاحاديث و بالتعديل و التجريح مقبول القول في ذلك و روى ابو عيسى الترمذى في كتاب العلل

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۱۲

من جامعه عن الحمانى قال سمعت ابا حنيفة يقول ما رأيت اكذب من جابر الجعفى ولا افضل من عطا بن أبي رباح و روى البيهقى في المدخل عن عبد الحميد قال سمعت ابا سعيد الصنعاني يقول سأله الامام ابا حنيفة ما تقول في الاخذ عن الثورى قال اكتب عنه فاته ثقة ما خلا احاديث ابي اسحاق عن جابر و احاديث جابر الجعفى و روى الخطيب عن سفين بن عيينة قال اول من اقعدنى للحديث ابو حنيفة ان هذا اعلم الناس بحديث عمر بن دينار و اجتمعوا على فحثتهم فناهيك بمن يستامر في الحديث الثورى و يجلس ابن عينه و سياتى لهذا مزيد بيان و انشد ابو المؤيد رحمة الله تعالى نعمان قد نشر العلوم باسرها علا منها ذرى الاطواد ثم انتهى الى الفقه الذى قد راح في الاغوار و الانجاد ثم انتهى من بعده يفتى الورى حقاً برغم سطحيه الحساد لقد ارتقى في فقهه في قلبه مذهب مصاعدها قوى الحساد فوق الصالل حدوا إليه مطيهم فهداهم و لكل قوم هاد بعد ازین نصوص قاطعه كه از فقهای متبحرين و ائمه محدثین درباره اعلمیت ابو حنیفه و مزید اتصاف او بعلوم دینیه منقول افتاده هیچکس را ریبی ماند که قادرین را جز جهل و حسد چیزی دیگر باعث شده باشد انتهى ازین عبارت ظاهرست که فاضل معاصر برای اثبات تبحر ابو حنیفه در علوم عربیت و دیگر فنون از علمایه محمد بن یوسف الدمشقی الصالحی نقل کرده که او از بعض مصنفین عبارتی نقل کرده که در ان دو جا از ابو المؤید موفق که همین اخطب خوارزمست اشعار عدیده در مدح ابی حنیفه مذکورست پس کمال اعتماد و اعتبار و نهايٰت و ثوق و اشتهر اخطب خوارزم و بودن او بمحل

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۱۳

استناد و اعتماد و اتصاف او بسنیت و سلامت اعتقاد ظاهر و باهر گردید که مثل علامه محمد بن یوسف شامی استناد و تمییز که باشعار بلاغت شعار اخطب عالی الفخار برای اثبات مدح ابی حنیفه وارد می کند و فاضل معاصر نحریر که محقق معدوم النظیر است نیز بكمال ابتهاج و نشاط و استبشار و نهايٰت سرور و انبساط و افتخار آن را ذکر می کند و بقول خود بعد ازین نصوص که از فقهای متبحرين و ائمه محدثین الخ بودن اخطب خوارزم از فقهای متبحرين و ائمه محدثین ثابت می گرداند فلله الحمد
على ذلك ولا يَحِيقُ الْمُكْرُرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ

۱۷- أبو الخير طالقاني

وجه هدفهم از وجوده رد و ابطال نفي مخاطب با کمال حديث تشبيه را آنکه ابو الخير رضي الدين احمد بن اسماعيل بن یوسف الطالقاني القزويني الحاكمي این حديث شريف را روایت نموده چنانچه محب الدين احمد بن عبد الله الطبرى در رياض النصره گفته ذکر شبهه بخمسة من الانبياء عليهم السلام

في مناقب لهم عن أبي الحمراء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من أراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في فهمه والى ابراهيم في حلمه والى يحيى بن زكريا في زهراته والى موسى بن عمران في بطشه فلينظر الى على بن أبي طالب اخرجه القزويني الحاكمي

و نيز محب الدين طبرى در ذخائر العقبى گفته
عن أبي الحمراء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من أراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في فهمه والى ابراهيم في حلمه والى يحيى بن زكريا في زهراته والى موسى في بطشه فلينظر الى على بن أبي طالب اخرجه ابو الخير الحاكمي
فهذا احمد بن اسماعيل العبر الجليل و البحر النبيل قد هتك ستر الجحود
عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣١٤

و التسويل و شق عصى الخدع و التزوير و التهويل و ابان سبيل الحق الجميل و اقام عليه احسن دليل و ذر القذى في عين كل منكر محيل و مخفى نماند که ابو الخير حاکمی طالقانی از نبلای محدثین و کمالای مفسرین و اعظم معرفین معتمدین و افاحم مشهورین مستندین و اجله مقبولین و امثال ممدوحینست عبد الكريم بن محمد رافعی در كتاب التدوین فی ذکر اهل العلم بقزوین که نسخه عتیقه آن بحمد المنعم المعین پیش این عبد شجین حاضرست گفته احمد بن اسماعیل بن یوسف بن محمد بن العباس ابو الخیر الطالقانی القزوینی امام کثیر الخیر و البر که نشأ فی طاعة الله تعالى و حفظ القرآن و هو ابن سبع علی ما بلغنى و حصل بالطلب الحيث العلوم الشرعیة حتى برع فيها روایة و درایة و تعییما و تذکیر او تصنیفا و عظمت برکته و فائدته و كان مدیما للذکر و تلاوة القرآن فی مجیئه و ذهابه و قیامه و قعوده و عامة احواله و سمعت غير واحد من حضر عنده بعد ما قضی نحبه عند تعییته للمغتسل و قبل ان ینقل إلیه ان شفته کانتا تتحرّکان كما کان يحرّکهما طول عمره بذكر الله تعالى و کان يقرأ عليه العلم و هو يصلی و يقرأ القرآن و يصغی مع ذلك الى القراءة وقد يتبه القاری على زلّه و صنف الكثیر فی التفسیر و الحديث و الفقه و غيرها مطولاً و مختصراً و انتفع بعلمه اهل العلم و عوام المسلمين و سمع الكثیر بقزوین و نیسابور و بغداد و غيرها و فهرست مجموعاته متداول و تکلم بعض المجازفین فی سماعه من أبي عبد الله محمد الفراوی بظنّ فاسد وقع لهم و قد شهادت سماعاته منه لكتب فمنها الوجيز للواحدی سمعه منه بقراءة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣١٥

الحافظ عبد الرزاق الطبّسي فی ستة مجالس وقعت فی شعبان و رمضان سنة ثلثين و خمسمائه نقلت معناه من خط الامام أبي البركات الفراوی و ذکر انه نقله من خط تاج الاسلام أبي سعد الشیعاني و سمع منه الترغیب لحمید بن زنجویه بقراءة تاج الاسلام أبي سعد فی ذی الحجّة سنة تسع و عشرين و خمسمائه و سمع من الفراوی جزء من حدیث یحیی بن یحیی بروایته عن عبد الغافر الفارسی عن أبي سهل بن احمد الاسفرائی عن داود بن الحسین البیهقی عن یحیی بن یحیی بقراءة الحافظ أبي القاسم علی بن الحسن بن هبة الله الدمشقی سنة تسع و عشرين و خمسمائه و سمع منه الأربعین تحریج محمد بن ایزدیار الغزنوی من مجموعاته بقراءة الشیعی الدمشقی أبي سعد الشیعاني انه رحمه الله سمع من الفراوی دلائل النبوة و كتاب البعث و الشور و كتاب الاسماء و الصفات محمد بن علی بن محمد الحسینی فی رجب سنة تسع و عشرين نقلت السماعین من خط مذکور بن محمد الشیعی البغدادی و رأیت بخط تاج الاسلام أبي سعد الشیعاني انه رحمه الله سمع من الفراوی دلائل النبوة و كتاب البعث و الشور و كتاب الاسماء و الصفات و كتاب الاعتقاد كلها من تصانیف أبي بكر الحافظ البیهقی بروایته عن المصنف فی شهر سنه ثلثين و خمسمائه بقراءة تاج الاسلام و وجد مع علمه و عبادته الوافرین القبول التام عند الخواص و العوام و ارتفع قدره و انتشر صيته فی اقطار الارض و تویی تدریس النظمیة ببغداد قریبا من خمسة عشر سنه مکرما فی حرم الخلائف مرجوعا إلیه فاضلا مقبولا فتواه فی موقع الاختلاف و هو رحمه الله خال والدته و جدّی لامی من الرضاع و لبست من يده الخرقه بکرہ يوم الخميس الثاني من شهر الله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣١٦

رجب سنة اثنين و ثمانين و خمسماة بهمدان و شيخه في الطريقة الامام ابو الاسعد هبة الرحمن بن عبد الواحد القشيري ليس الخرقة بيده بنيسابور في رباط جده الاستاذ أبي على الدقاق بمشهد الامام محمد بن يحيى رحمهم الله و سمعت منه الحديث الكثير و كان يعجبه قراءتى و يامر الحاضرين بالإصغاء إليها و كان رحمه الله ماهرا في التفسير حافظا لاسباب النزول و اقوال المفسرين كامل النظر في معانى القرآن و معانى الحديث الخ و شمس الدين محمد بن احمد الذبيه در عرب في خبر من غير در سنة تسعين و خمسماة كفته و فيها توفى القزويني العلامة رضي الدين ابو الخير احمد بن اسماعيل بن يوسف الطالقاني الفقيه الشافعى الواعظ ولد سنة اثنى عشرة و خمسماة و تفقه على الفقيه ملكداد العمرى ثم بنيسابور على محمد بن يحيى حتى فاق الاقران و سمع من الفراوى و زاهر و خلق ثم قدم بغداد قبل السنتين و درس بها و وعظ ثم قدمها قبل السبعين و درس بها و وعظ ثم قدمها قبل التسعين و درس بالنظامية و كان اماما في المذهب والخلاف والأصول والتفسير والوعظ و روى كتابا كبارا و نفق كلامه على الناس لحسن سنته و حلاوة منطقه و كثرة محفوظاته و كان صاحب قدم راسخ في العبادة عديم النظير كبير الشأن رجع إلى قزوين سنة ثمانين و لزم العبادة إلى ان مات في المحرم رحمة الله و ابو محمد عبد الله بن اسعد اليافعى در مرآء الجنان در سنة مذكوره كفته و فيها توفى الفقيه العلامة الشافعى القزويني الواعظ ابو الخير احمد بن اسماعيل الطالقاني قدم بغداد و درس بالنظامية و كان اماما في المذهب والخلاف والأصول و الوعظ و روى كتابا كبارا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣١٧

ونفق كلامه لحسن سنته و حلاوة منطقه و كثرة محفوظاته و كان صاحب قدم راسخ في العبادة كبير الشأن عديم النظير رجع إلى قزوين سنة ثمانين و لزم العبادة إلى ان مات في محرم السنة المذكورة رحمة الله و شيخ شمس الدين ابو الخير محمد بن محمد الجزرى در طبقات القراء كفته احمد بن اسماعيل بن يوسف بن محمد بن العباس ابو الخير الحاكمي الطالقاني الشافعى القزويني مقرئ متصرّد صالح خير له معرفة بعلوم كثيرة و له كتاب التبيان في مسائل القرآن ردًا على الحلوية و الجهمية أقره الغایة لابي مهران عن زاهر بن طاهر الشحامى وقرأ بالروايات على ابراهيم بن عبد الملك القزويني صاحب ابن معشرقرأ عليه ابنه محمد و محمد بن مسعود ابن أبي الفوارس القزويني و الياس بن جامع و عبدان بن سعيد القصري توفى في المحرم سنة تسعين و خمسماة عن نحو تسعين سنة و جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن الاسنوي در طبقات شافعية كفته الشيخ ابو الخير احمد بن اسماعيل بن يوسف القزويني الطالقاني كان عالما بعلوم متعددة قرأ على محمد بن يحيى ثم صار معيده على ملكداد بن على القزويني السابق ذكره في الأصل و سمع و حدث ولد بقزوين سنة ثنتي عشرة و خمسماة او احدى عشرة ذكره الرافعى في الامالى فقال كان اماما كثير الخير وافر الحظ من علوم الشرع حفظا و جمعا و نشرا بالتعليم و التذكير و التصنيف و كان لسانه لا يزال رطبا من ذكر الله تعالى و من تلاوة القرآن و كان يعقد مجلس الوعظ للعامة في ثلاثة ايام من الأسبوع منها يوم الجمعة فتكلّم يومها على عادته و كان اليوم الثاني عشر من

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣١٨

المحرم سنة تسعين و خمسماة و استطرد الى قوله تعالى وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ

و ذكر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ما عاش بعد نزول هذه الآية الا سبعة أيام فلما نزل من المنبر حرم و لم يعش بعدها الا سبعة أيام فانه مات يوم الجمعة و دفن يوم السبت و ذلك من عجيب الاتفاques و كانه اعلم بالحال فانه حان وقت الارتفاع قال و لقد خرجت من الدار بكرة ذلك اليوم على قصد التعزية و انا في شأنه متفكر و مما اصابه منكسر إذ وقع في خاطرى من غير نية و فكر روئية بيت من شعر و هو بكت العلوم بويلها و عويلها لوفاة احمدها ابن اسماعيلها كان قائلًا يكلّمني بذلك ثم اضفت إليه ابياتا بالروئية انتهى كلام الرافعى و تقدى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبه در طبقات شافعية كفته احمد بن اسماعيل بن يوسف بن محمد بن العباس رضي الدين ابو الخير القزويني الطالقاني ولد سنة اثنى عشرة او احدى عشرة و خمسماة قرأ على محمد بن يحيى و صار معييد درسه على ملكداد القزويني وقرأ بالروايات على ابراهيم بن عبد الملك القزويني و صنف كتاب البيان في مسائل القرآن ردًا على

الحلولية والجهمية وصار رئيس الاصحاب وقدم بغداد فوعظ بها وحصل له قبول تام و كان يتكلّم يوما و ابن الجوزى يوما و يحضر الخليفة وراء الاستار و يحضر الخلاق و الامم و ولئ تدريس النظامية ببغداد سنة تسع و ستين أبي سنه ثم عاد الى بلده ذكره الامام الرافعی في الامالی وقال كان ااما كثیر الخیر وافر الحظ من علوم الشرع حفظا و جمعا و نشرا بالتعليم و التذکیر و التصنیف و قال الحافظ عبد العظیم المندری

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۱۹

و حکی عنه غير واحد انه كان لسانه لا يزال رطبا من ذکر الله تعالى و من تلاوة القرآن توفی في المحرم سنة تسعين و خمسماه و قيل سنة تسع و ثمانين قال السبکی في شرح المنهاج و ذکر ابو الخیر في كتابه حظائر القدس لرمضان اربعه و ستين اسماء و عبد الوهاب بن على سبکی در طبقات شافعیه گفته احمد بن اسماعیل بن یوسف بن محمد بن العباس الشیخ ابو الخیر الفزوینی الطالقانی الشیخ الامام الصوفی الواقع الملقب رضی الدین احد الاعلام ولد فی سنة اثنتی عشرة و خمسماه بقزوین و قيل سنة احدی عشرة و تفقه على محمد بن یحیی و سمع الكثیر من ابیه و أبی عبد الله محمد بن الفضل الفراوی و زاهر الشحامی و عبد المنعم بن القشیری و عبد الغافر الفارسی و عبد الجبار الخواری و هبة الله بن البسری و وجیه بن طاهر و أبی الفتح بن البطی و غيرهم بنیسابور و بغداد و غيرهما روی عنه ابن القرشی و محمد بن على بن أبی النهد الواسطی و الموفق عبد اللطیف بن یوسف و الامام الرافعی و غيرهم درس ببلده مدة ثم ببغداد ثم عاد الى بلده ثم الى بغداد و درس بالنظامیه و حدث بکبار الكتب کتاریخ الحاکم و سنن أبی داود و صحیح مسلم و مسند اسحاق و غيرها و املی عدّة مجالس قال ابن النجّار كان رئيس اصحاب الشافعی و كان ااما في المذهب و الخلاف و الاصول و التفسیر و الوعظ و الزهد و حدث عنه الامام الرافعی في امالیه و قال فيه امام كثیر الخیر موفر الحظ من علوم الشرع حفظا و جمعا و نشرا بالتعليم و التذکیر و التصنیف و كان لسانه لا يزال رطبا من ذکر الله و تلاوة القرآن و ربما قرئ عليه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۲۰

الحادیث و هو يصلی و یصغی الى ما یقول القاری و یتبهه إذا زل قلت و اطال ابن النجّار في ترجمته و الثناء على علمه و دینه و روی باسناده حکایة مبسوطة ذکر انه عَبَر بها من العجمی الى العریّة حاصلها ان الطالقانی حکی عن نفسه انه كان بلید الذهن في الحفظ و انه كان عند الامام محمد بن یحیی في المدرسة و كان من عادة ابن یحیی ان یستعرض الفقهاء كل جمیعه و یأخذ عليهم ما حفظوه فمن وجده مقصیرا اخرجه فوجد الطالقانی مقصیرا فاخرجه فخرج في اللیل و هو لا یدری این یذهب فنام في اتون حمام فرای النبی صلی الله علیه و سلم فتغل في فمه مرتین و امره بالعود الى المدرسة فعاد و وجد الماضي محفوظا و احتد ذہنه جدا قال فلما كان يوم الجمعة و كان من عادة الامام محمد بن یحیی ان یمضی الى صلاة الجمعة في جمع من طلبه فيصلی عند الشیخ عبد الرحمن الاسکاف الزاهد قال فمضیت معه فلما جلس مع الشیخ عبد الرحمن تکلم الشیخ عبد الرحمن في شيء من مسائل الخلاف و الجمعة ساكتون تاذبا معه و لصغر سنی و حدة ذهني اعترض عليه و أنازعه و الفقهاء یشیرون الى بالامساک و انا لا التفت فقال لهم الشیخ عبد الرحمن دعوه فان هذا الذي یقوله ليس هو منه ائما هو من الذي علمه قال و لم یعلم الجمعة ما أراد و فهمت و علمت انه مکاشفة قال ابن النجّار و قيل انه كان مع کثرة اشتغاله بدوام الصیام یفطر كل لیلة على قرص واحد و حکی انه لما دعى الى تدريس النظامیه جاء بالحلقة و حوله الفقهاء و هناك المدرسون و الصیدور و الأعیان فلما استقر على كرسی التدريس و دعا دعاء الختمة التفت الى الجمعة قبل الشروع في القاء الدرس و قال من أی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۲۱

كتب درس التفاسیر تجیبون ان اذکر فعینوا كتابا فقال من أی سوره تریدون فعینوا و ذکر لهم ما أرادوا و كذلك فعل في الفقه و الخلاف لم یذكر الا ما عین الجمعة له فعجبوا لکثرة استحضاره قال ابن النجّار حدثني شیخنا ابو القاسم الصوفی قال صلی شیخنا الفزوینی بالناس التراویح في لیالي شهر رمضان و كان یحضر عنده خلق کثیر فلما كان لیلة الختم دعا و شرع في تفسیر القرآن من اوله

ولم يزل يفسّر سورةٌ حتى طلع الفجر فصلّى بالناس صلاة الفجر بوضوء العشاء وخرج من الغد إلى المدرسة النظامية و كان نوبته في الجلوس بها فلما تكلّم في المنبر على عادته و كان في المجلس الامير قطب الدين قيماز والأعيان فذكر لهم أنَّ الشیخ ليشذ فسیر القرآن كله في مجلس واحد فقال قطب الدين الغرامه على الشیخ واجهة فالتفت الشیخ وقال ان الامیر اوجب علينا شيئاً فان كان لا يشق عليکم و فينا به فقالوا لا بل نؤثر ذلك فشرع و فسیر القرآن من اوّله الى آخره من غير ان يعيده كلمة مما ذكر ليلاً فابلس الناس من قوّة حفظه و غزاره علمه قال ابو احمد بن سکینه لما اظهر ابن الصاحب الرفض ببغداد جاءني القزوين ليلةً فودعني و ذكر انه متوجه الى بلاده فقلت انك هنا طيب و تنفع الناس فقال معاذ الله ان اقيم بيده يجهز فيها بسب اصحاب رسول الله صلی الله عليه و سلم ثم خرج من بغداد الى قزوين و كان آخر العهد به قلت اقام بقزوين معمظاً محترماً الى ان توفى بها قال الرافعی في الامالی كان يعقد المجالس للعامة ثلاثة ثالث مرات في الاسبوع احداها صیحة يوم الجمعة فتكلّم على عادته

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۲۲

يُوم الجمعة ثانى عشر المحرّم سنة تسعين و خمسمائه فى قوله تعالى فَإِنْ تَوَلُّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
و ذكر انها من اواخر ما نزل و عد الآيات المتزلة آخرها منها الْيَوْمُ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَ أَتَمَّتُ
و منها سورة النصر و قوله تعالى وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ

و ذكر انَّ رسول الله صلی الله عليه و سلم ما عاش بعد تزول هذه الآية الا سبعة ايام قال الرافعی و لما نزل من المنبر حمّ و مات في الجمعة الأخرى و لم يعش بعد ذلك الا سبعة أيام قال و ذلك من عجيب الاتفاقيات قال و كانه اعلم بالحال و انه حان وقت الارتحال و دفن يوم السبت قال و لقد خرجت من الدار بكرة ذلك اليوم على قصد التعزية وانا في شانه متفكّر و ممّا اصابه منكسر إذ وقع في خلدي من غير نية و فكر رویه بكت العلوم بويلها و عويلها لوفاة احمدها ابن اسماعيلها كان احدا يكلمني بذلك ثم اضفت إليه ابياتا بالرویه ذهبت عن انتهی و الله اعلم و شمس الدين محمد بن على بن داود مالکی تلميذ سيوطی در طبقات المفسرين گفته احمد بن اسماعيل بن يوسف ابو الخير الطالقاني القزوينی الشافعی رضی الدین احد الاعلام قال ابن التجار كان رئيس اصحاب الشافعی و كان اماماً في المذهب والخلاف والاصول والتفسير والوعظ كثير المحفوظ املی الحديث وعظ و سمع الكثير من أبي عبد الله الفراوى و زاهر الشّحامى و هبة الله السندي و أبي الفتح بن البطّى و تفقة على ملکداد و محمد بن مکى و درس بيده و ببغداد و حدث بالكتب الكبار و ولی تدريس النظامیه و كان كثیر العبادة والصلة دائم الذکر دائم الصوم له

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۲۳

في كل يوم ختمه وقال ابن المديني كان له يد باسطة في النظر و اطلاع على العلوم و معرفة الحديث و قال الموفق بن عبد اللطيف البغدادي كان يعمل في اليوم والليل ما يعجز المجتهد عن عمله في شهر ولد سنة اثننتي عشرة و خمسمائه و مات في المحرّم سنة تسعين اگر بعد سماع این همه فضائل فاخره و مدائح زاهره طالقاني که محیر عقول و الباب و مورث عجب عجائب نیز روایت او در فضیلت جناب امير المؤمنین عليه السلام مقبول طبائع بداع اولیای مخاطب مخدوم الفحول نشود بلکه برای تصدیق افاده متینه و تحقیق مقاله رزینه طالقانی را از اهل سنت و جماعت و ارباب فضل و براعت خارج سازند و او را بزمراه مبتدعین و هالکین اندازند کرا تاب و طاقتست که دست از اتباع و تقليد و اتفاقی اثر حميدشان بردارد یا دست ردّ بر سینه حقائق گنجینه شان گذارد که حامی کامل على الاطلاق اند و مؤید مقتدای افاق هر چه از زبان گهرفشنان شان برآمد لائق آفرین و تحسین ست نه سزای توهین و تهجهین

۱۸ - عمر ملا اردبیلی

وجه هیجدهم از وجوه ابطال مزعوم مخاطب آنکه شیخ عمر بن محمد بن خضر المعروف بالملّا الاردبیلی حدیث تشییه را در کتاب

وسيله المتبدين روایت نموده چنانچه حسن بن محمد بن علی السهمی الحلى طاب ثراه در کتاب انوار بدریه فرموده و مما اخرجه ايضاً في خصائصه أى خصائص على صاحب الوسیله عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى ابراهيم في حلمه والى نوح في حكمه والى يوسف في جماله فلينظر الى على بن أبي طالب و روایت نمودن عمر ملا این حديث شریف را از عبارت محب طبری هم ظاهر خواهد شد عبقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۲۴

انشاء الله تعالى فهذا الحضر الملا الملى بالفضل و البراعة الماهر الحاذق في الصيـناعـة القارع من الكمال ثلاثة روى الحديث الشريف المشهور بين أئمـة السـيـنة و الجـمـاعـة فـسـودـه وـجـوهـ الـمـنـكـرـينـ الـمـنـهـمـكـينـ فـيـ الـفـظـاعـةـ الـغـيرـ الـمـجـتوـيـنـ لـاـبـدـاءـ صـنـوفـ الشـنـاعـةـ وـمـحـجـبـ نـمـانـدـ كـهـ مـلـمـاـ عـمـرـ بـنـ مـحـمـيدـ اـزـ اـجـلـهـ صـالـحـيـنـ مشـهـورـيـنـ وـاـكـاـبـرـ مـشـاـيخـ مـعـرـوـفـيـنـ سـتـ وـتـعـيـدـ بـعـيدـ وـلـادـتـ سـراـپـاـ سـعـادـتـ جـنـابـ رسـالـتـ مـآـبـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـآـلـهـ وـسـلـمـ اوـلـاـ اوـ بـعـلـ آـوـرـدـهـ وـبـسـيـارـيـ اـزـ اـسـاطـيـنـ فـخـامـ وـأـئـمـهـ اـعـلـامـ سـنـيـهـ باـوـ دـرـيـنـ بـابـ اـقـنـدـاـ كـرـدـهـانـدـ مـوـلـوـيـ سـلامـتـ اللهـ درـ اـشـبـاعـ الـكـلـامـ فـيـ اـثـبـاتـ عـمـلـ الـمـوـلـدـ وـ الـقـيـامـ گـفـتـهـ وـ عـلـامـ مـحـمـيدـ بـنـ يـوسـفـ شـامـيـ رـحـمـهـ اللهـ عـلـيـهـ درـ سـبـلـ الـهـدـىـ وـ الرـشـادـ فـيـ سـيـرـةـ خـيـرـ الـعـبـادـ كـهـ مشـهـورـ بـسـيـرـتـ شـامـيـسـتـ آـنـچـهـ درـ اـثـبـاتـ عـمـلـ مـوـلـدـ شـرـيفـ رقمـ زـدـهـانـدـ قـدـرـیـ اـزـ آـنـ هـمـ بـحـيـازـهـ التـقـاطـ مـیـ رسـدـ الـبـابـ الثـانـیـ عـشـرـ فـیـ اـقـاوـیـلـ الـعـلـمـاءـ فـیـ عـمـلـ الـمـوـلـدـ الـشـرـیـفـ وـ اـجـتـمـاعـ الـنـاسـ لـهـ وـ ماـ يـحـمـدـ مـنـ ذـلـكـ وـ ماـ يـذـمـ مـاـ

الحافظ ابو الخير السـيـخـاوـیـ فـیـ فـتاـوـاـهـ عـمـلـ الـمـوـلـدـ الشـرـیـفـ لمـ يـنـقلـ عنـ اـحـدـ مـنـ السـیـلـفـ الـصـالـحـ فـیـ الـقـرـونـ الـثـالـثـةـ الـفـاضـلـةـ وـ اـنـماـ حدـثـ بـعـدـهاـ ثـمـ لاـ زـالـ اـهـلـ الـاسـلـامـ فـیـ سـائـرـ الـاقـطـارـ وـ الـمـدـنـ الـكـبـارـ يـحـتـفـلـونـ فـیـ شـهـرـ مـوـلـدـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ بـعـلـ الـوـلـاـئـمـ الـبـدـیـعـةـ

المـشـتـملـهـ عـلـیـ الـاـمـرـ الـبـهـیـجـهـ الرـفـیـعـهـ وـ يـتـصـدـقـونـ فـیـ لـیـالـیـهـ بـانـوـاعـ الـصـدـقـاتـ وـ يـظـهـرـونـ السـرـورـ وـ يـزـيـدـونـ فـیـ الـمـبـرـاتـ وـ يـعـتـنـونـ بـقـرـاءـةـ مـوـلـدـ الـکـرـیـمـ وـ يـظـهـرـ عـلـیـهـمـ مـنـ بـرـکـاتـهـ فـضـلـ عـظـیـمـ اـلـیـ انـ نـقـلـ فـیـ الـاشـبـاعـ عـنـ السـیـرـةـ الشـامـیـهـ قـالـ الـاـمـامـ الـحـافـظـ ابوـ مـحـمـدـ عـبـدـ الـرـحـمـنـ

بنـ اـسـمـاعـیـلـ الـمـعـرـوـفـ بـابـیـ شـامـهـ فـیـ کـتـابـهـ الـبـاعـثـ

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۲۵

على انكار البدع و الحوادث قال الربيع قال الشافعی رحمه الله تعالى المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث مما يخالف كتابا او سنة او اثرا و اجماعا فهذه البدعة هي الصـلـالـهـ وـ الـثـانـیـ ماـ اـحـدـ مـنـ الـاـمـرـ الـبـهـیـجـهـ الرـفـیـعـهـ غيرـ مـذـمـوـمـهـ قال عمر رضي الله عنه في قيام رمضان نعمت البدعة هذه يعني أنها محدثة لم تكن و إذا كانت فليس فيها رد لما مضى فالبدع الحسنة متفق على جواز فعلها والاستحباب لها و رجاء التّواب لمن حسنت نيتها فيها و هي كلّ مبتدع موافق لقواعد الشرعية غير مخالف لشيء منها و لا يلزم من فعله محذور شرعى و ذلك نحو بناء المنابر و الزّبطة و المدارس و خانات السبيل و غير ذلك من انواع البر التي لم تعهد في الصدر الأول فأنه موافق لما جاءت به السنة من اصطناع المعروف و المعاونة على البر و التقوى و من احسن البدع ما ابتدع في زماننا هذا من هذا القبيل ما كان يفعل بمدينه اربيل كل عام في اليوم الموافق ل يوم مولد النبي صلی الله عليه و سلم من الصدقات و المعروف و اظهار الرّینـهـ وـ السـیرـوـرـ فـانـ ذـلـكـ معـ ماـ فـیـهـ مـنـ الـاـحـسـانـ الـلـىـ الـفـقـرـاءـ يـشـعـرـ بـمـعـنـیـهـ النـبـیـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ وـ تـعـظـیـمـهـ وـ اـجـلـالـهـ فـیـ قـلـبـ فـاعـلـهـ وـ وـ شـکـرـ اللهـ تـعـالـیـ عـلـیـ ماـ مـنـ بـهـ مـنـ اـیـجادـ رـسـوـلـهـ الذـیـ هوـ رـحـمـهـ للـعـالـمـینـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ وـ کـانـ اوـلـ منـ فـعـلـ بـالـمـوـصـلـ عـمـرـ بـنـ مـحـمـدـ المـلاـ اـحـدـ الصـالـحـيـنـ المشـهـورـيـنـ وـ بـهـ اـقـتـدـیـ فـیـ ذـلـكـ صـاحـبـ اـرـبـلـ وـ غـیرـهـ رـحـمـهـ اللهـ تـعـالـیـ اـلـیـ قـالـ

في الاشباع و ازینجاست قول شیخ نصیر الدین که اتفاق درین روز و اظهار

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۲۶

سرور بفرح دخول آن حضرت صلی الله عليه و سلم در وجود و اتخاذ سماع خالی از مستنكرات شرعیه و انشاد امور مشوقة آخرت این اجتماع حسن موجب ثواب قاصد عامل آنست بعد ازین آنچه از امام حافظ ابو محمد عبد الرحمن المعروف بابو شامه منقول است

دليل قاطع و برهان ساطع برای دفع انکار منکريينست که از تصريح امام شافعى عليه الرّحمة نيز تقسيم بدعـت بحسنه و سـيئـه ثـابـت و مـتحقـق و بعد اـزـين آـنـچـه گـفـته کـه اـزـ اـحـسـنـ بـدـعـاتـت آـنـچـه در مدـيـنـه اـربـلـ هـرـ سـالـ موـاـفـقـ رـوـزـ ولـادـتـ اـنـحـضـرـتـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ اـزـ صـدـقـاتـ وـ اـظـهـارـ زـيـنـتـ وـ سـرـورـ وـ اـحـسـانـ باـ فـقـرـاـ مـعـمـولـ وـ مـرـسـومـ مـسـعـرـ بـهـ مـحـبـتـ آـنـ حـضـرـتـ عـلـيـهـ الصـلـوةـ وـ التـحـيـةـ وـ تعـظـيمـ وـ تـكـرـيمـ در دـلـ فـاعـلـ وـ تـأـديـهـ شـكـرـ اـيـجادـ رـسـوـلـ مـقـبـولـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ مـسـتـ وـ اوـلـ كـسـىـ کـهـ اـبـتـداـ بـهـ اـيـنـ فـعـلـ در موـصـلـ کـرـدـ شـيـخـ عمرـ بنـ مـحـمـدـ مـسـتـ کـهـ يـكـيـ اـزـ صـلـحـايـ مشـهـورـ بـودـ وـ صـاحـبـ اـربـلـ وـ غـيرـ آـنـ اـقـتـداـ فـعـلـ باـيـنـ بـزـرـگـ نـمـوـهـانـدـ بـاـيـدـ دـانـسـتـ کـهـ اـيـنـ قـوـلـ مـشـعـرـ بـآـنـسـتـ کـهـ اـبـتـداـ اـيـنـ عـمـلـ اـزـ شـيـخـ عمرـ بنـ مـحـمـدـ مـسـتـ در موـصـلـ وـ صـاحـبـ اـربـلـ وـ غـيرـ آـنـ مـقـتـدـيـ بـاـيـنـ شـيـخـ بـوـدـهـانـدـ وـ اـزـ کـلامـ دـيـگـرـ اـجـلـهـ خـاصـهـ مـوـلـانـاـ جـالـالـ الدـيـنـ سـيـوطـيـ چـنانـکـهـ تـصـرـيـحـ گـذـشتـ چـنانـ مـسـتـفـادـ مـيـشـودـ کـهـ بـادـيـ اـيـنـ فـعـلـ حـسـنـ صـاحـبـ اـربـلـ مـلـكـ مـظـفـرـتـ کـهـ شـيـخـ وـقـتـ اـبـوـ الـخـطـابـ بـنـ دـحـيـهـ تـصـنـيـفـ مـجـلـدـ در بـيـانـ مـوـلـدـ بـرـايـ اوـ فـرـمـودـهـ وـ آـنـ سـلـطـانـ زـمانـ بـجـلـدـ وـ آـنـ هـزارـ دـيـنـارـ بـشـيـخـ مـمـدـوحـ انـعـامـ نـمـوـهـ بـلـكـهـ خـودـ در کـلامـ صـاحـبـ سـيـرـتـ تـهـافـتـ وـ تـعـارـضـ صـرـيـحـ مـوـجـودـتـ کـهـ اوـلـ خـودـشـ نـوـشـتـهـ استـ کـهـ اوـلـ کـسـىـ کـهـ اـحـدـاـتـ اـيـنـ عـمـلـ اـزـ مـلـوـكـ کـرـدـ صـاحـبـ اـربـلـسـتـ وـ بـعـدـ اـزـ آـنـ گـفـتهـ کـهـ فـاضـلـ اوـلـ اـيـنـ فـعـلـ موـصـلـ عمرـ بنـ مـحـمـدـ مـسـتـ وـ صـاحـبـ اـربـلـ وـ غـيرـ آـنـ مـقـتـدـيـ بـشـيـخـ مـمـدـوحـ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۲۷

بوـدـهـانـدـ وـ جـوـابـ اـيـنـ شـبـهـ آـنـسـتـ کـهـ مـرـادـ اـزـ اوـلـيـتـ صـاحـبـ اـربـلـ درـيـنـ عـمـلـ خـيرـ اوـلـيـتـ اـضـافـيـ نـسـبـتـ بـهـ مـلـوـكـسـتـ يـعنـيـ درـ سـلاـطـينـ زـمانـ اوـلـ کـسـىـ کـهـ اـبـتـداـ بـاـيـنـ عـمـلـ کـرـدـ صـاحـبـ اـربـلـسـتـ وـ مـرـادـ اـزـ اوـلـيـتـ اـيـنـ فـعـلـ درـ موـصـلـ کـهـ فـاعـلـ آـنـ عمرـ بنـ مـحـمـدـ مـسـتـ اوـلـيـتـ حـقـيقـيـ پـسـ اـقـتـدـاـيـ صـاحـبـ اـربـلـ وـ غـيرـ آـنـ اـزـ مـلـوـكـ وـ دـيـگـرـ عـوـامـ وـ خـواـصـ بـشـيـخـ مـمـدـوحـ صـحـيـحـ وـ درـسـتـ اـسـتـ وـ لـهـذاـ درـ بـيـانـ استـبـاطـ قولـ اوـلـ اـزـ رسـالـهـ سـيـوطـيـ کـهـ مـبـداـ کـلامـسـتـ يـعنـيـ وـ اوـلـ منـ اـحـدـثـ فـعـلـ ذـلـكـ مـقـيـدـ بـقـيـدـ مـلـوـكـ وـ سـلاـطـينـ کـرـدـهـ شـدـ وـ قـيـدـ مـلـوـكـ درـ عـبـارتـ اوـلـ صـاحـبـ سـيـرـتـ خـودـ مـوـجـودـتـ وـ آـنـچـهـ اـزـ شـيـخـ اـمـامـ عـلـامـهـ صـدرـ الدـيـنـ مـنـقـولـتـ نـيـزـ مـقـيـدـ بـآـنـسـتـ کـهـ اـيـنـ عـمـلـ مـولـدـ اـگـرـ چـهـ بـدـعـتـتـ لـيـکـنـ بـدـعـتـ حـسـنـهـ کـهـ مـشـتمـلـ بـرـ مـحـاسـنـ وـ خـالـىـ اـزـ ضـدـ آـنـهاـسـتـ بـعـدـ اـزـينـ نـقـلـ فـتوـاـيـ شـيـخـ خـودـ وـ بـيـانـ تـخـرـيـجـ اـصـلـ دـيـگـرـ روـاـيـتـ بـيـهـقـيـ اـزـ اـنسـ درـ خـصـوـصـ تـكـرارـ عـقـيقـهـ وـ نـقـلـ عـبـارتـ شـرـحـ سـنـنـ اـبـنـ مـاجـهـ مـصـرـحـ بـهـ اـيـنـکـهـ عـمـلـ مـولـدـ اـزـ بـعـدـ حـسـنـهـ اـسـتـ بـشـرـطـيـ کـهـ خـالـىـ اـزـ مـنـكـراتـ شـرـعـيـهـ باـشـدـ بـوـضـعـيـ کـهـ مـشـيـدـ اـرـكـانـ اـسـتـحـسـانـ وـ اـسـتـحـجـابـ عـمـلـ مـوـلـدـسـتـ مـحـتـاجـ بـيـانـ نـيـسـتـ بـالـجـملـهـ اـزـ تـصـرـيـحـ صـاحـبـ سـيـرـتـ شـامـيـ کـهـ اـقوـالـ عـلـمـائـيـ سـلـفـ صـالـحـيـنـ رـاـ درـ بـيـانـ عـمـلـ مـولـدـ جـمـعـ نـمـوـهـ باـوـجـ تـحـقـيقـ فـائـزـ کـهـ حـفـظـ اـبـوـ الـخـيرـ سـخـاوـيـ وـ حـفـظـ اـبـوـ الـخـيرـ جـزـرـيـ وـ حـفـظـ اـبـوـ شـامـهـ وـ عـلـامـهـ اـبـنـ طـغـرـبـلـ صـاحـبـ دـرـ مـنـتـظـمـ وـ شـيـخـ اـبـنـ فـضـلـ وـ يـوسـفـ حـجـارـ وـ عـلـامـهـ اـبـنـ الـبـطـاحـ وـ اـمـامـ جـمـالـ الدـيـنـ وـ اـمـامـ ظـهـيرـ الدـيـنـ وـ شـيـخـ نـصـيرـ الدـيـنـ وـ اـمـامـ حـفـظـ اـبـوـ مـحـمـدـ وـ شـيـخـ عـمـرـ موـصـلـيـ وـ مـلـكـ عـالـمـ عـادـلـ صـاحـبـ اـربـلـ وـ اـمـامـ عـلـامـهـ صـدرـ الدـيـنـ وـ عـلـامـهـ جـالـ الدـيـنـ سـيـوطـيـ صـاحـبـ فـتوـيـ وـ شـارـحـ سـنـنـ اـبـنـ مـاجـهـ اـيـنـ جـملـهـ سـلـفـ صـالـحـيـنـ قـائـلـ باـسـتـحـسـانـ وـ اـسـتـحـجـابـ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۲۸

عـمـلـ مـولـدـ شـرـيفـ بـوـدـهـانـدـ وـ پـوشـيـدـهـ نـخـواـهـدـ بـودـ کـهـ صـاحـبـ سـيـرـتـ شـامـيـ درـ تـحـقـيقـ فـائـزـ بـمـرـتبـهـ اـيـسـتـ کـهـ مـنـكـريـنـ عـمـلـ مـولـدـ هـمـ تـشـبـثـ بـذـيلـ کـلامـشـ نـمـوـهـانـدـ پـسـ اـيـنـ توـضـيـحـ وـ تـفـصـيلـ کـهـ فـيـ الجـملـهـ شـائـبـهـ اـزـ تـكـرارـ هـمـ دـاشـتـهـ اـسـتـ بـرـاـيـ اـرـغـامـ آـنـافـ مـنـكـريـنـ درـ کـارـسـتـ اـنـتـهـيـ ماـ فـيـ الـاـشـبـاعـ وـ کـتـابـ سـيـرـتـ مـلـاـعـمـ اـزـ مـشـاهـيـرـ کـتـبـتـ چـنانـچـهـ خـودـ شـاهـصـاحـبـ درـ رسـالـهـ اـصـوـلـ حـدـيـثـ گـفـتهـانـدـ وـ آـنـچـهـ مـتـعـلـقـ بـجـوـدـ بـاـ جـوـدـ پـيـغمـبـرـ ماـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ وـ صـحـابـهـ کـرـامـ وـ آـلـ عـظـامـ اوـسـتـ اـزـ اـبـتـداـ تـولـدـ آـنـ جـنـابـ تـاـ غـايـتـ وـفاتـ آـنـ رـاـ سـيـرـتـ نـامـنـدـ سـيـرـتـ اـبـنـ اـسـحـاقـ وـ سـيـرـتـ اـبـنـ هـشـامـ وـ سـيـرـتـ مـلاـعـمـ وـ دـيـگـرـ کـتـبـ بـسـيـارـ درـيـنـ بـابـ مـصـنـفـ شـدـهـ وـ بـالـفـعـلـ نـسـخـهـ صـحـيـحـهـ روـضـهـ الـاحـبابـ مـيرـ جـمـالـ الدـيـنـ مـحـدـثـ حـسـيـنـيـ اـگـرـ بهـمـرسـدـ کـهـ خـالـىـ اـزـ الـحـاقـ وـ تـحـرـيـفـ باـشـدـ بـهـترـ اـزـ هـمـهـ تـصـانـيـفـ اـيـنـ بـابـتـ وـ مـولـويـ صـدـيقـ حـسـنـ خـانـ مـعاـصـرـ درـ حـطـهـ ماـ فـيـ ذـكـرـ الصـيـحـاـجـ الـسـتـهـ گـفـتهـ وـ اـمـاـ اـحـادـيـثـ التـوـارـيـخـ وـ السـيـرـ فـهـيـ قـسـمـانـ قـسـمـ

يتعلق بخلق السيماء والارض والحيوانات والجن والشياطين والملائكة والأنبياء الماضين والامم السابقين ويسمى بدأ الخلق وقسم يتعلق بوجود النبي صلی الله عليه وسلم واصحابه الكرام وآل العظام من بدأ ولادته الى وفاته ويسمى سيرة كسرية ابن اسحاق وسيرة ابن هشام وسيرة ملما عمر والكتب المصنفة في هذا الباب ايضاً كثيرة جداً قلت وحملتها مذكورة في كشف الظنون انتهى و خواجه نصر الله كابلي بروایت ملما برای اثبات وجوب حب ثلاثة استدلال واحتجاج نموده چنانچه در صواعق بجواب آیه مودت گفته و لأنّ نفي وجوب محبتة غير على

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۲۹

من الصحابة كذب مفترى

فقد روی الحافظ ابو طاهر السیلفی في مشیخته عن انس قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم حب أبي بکر و شکره واجب على كلّ امتی و اخرج ابن عساکر عنه نحوه و من طريق آخر عن سعد بن سهل الساعدي و اخرج الحافظ عمر بن محمد بن خضر الملا في سیرته عن النبي صلی الله عليه وسلم انه قال ان الله فرض عليکم حب أبي بکر و عمر و عثمان و على کما فرض عليکم الصلوة والزکوة والصوم والحج و خود شاهصاحب هم بتقلید کابلي برين روایت منحوته دست انداخته اند چنانچه در جواب آیه مودت گفته جواب ديگر لا تسلم که وجوب محبت منحصرت در چهار شخص مذکور بلکه در ديگران نيز يافته می شود روی الحافظ ابو طاهر السیلفی في مشیخته عن انس قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم حب أبي بکر و شکره واجب على كلّ امتی

و روی ابن عساکر عنه نحوه و من طريق آخر عن سهل بن سعد الساعدي و اخرج الحافظ عمر بن محمد بن خضر الملا في سیرته عن النبي صلی الله عليه وسلم انه قال ان الله تعالى فرض عليکم حب أبي بکر و عمر و عثمان و على کما فرض عليکم الصلوة والزکاة والصوم والحج

و روی ابن عدی عن انس عن النبي صلی الله عليه وسلم انه قال حب أبي بکر و عمر ایمان و بغضهما نفاق و روی ابن عساکر عن جابر عن النبي صلی الله عليه وسلم قال حب أبي بکر و عمر من الایمان و بغضهما کفر و روی الترمذی انه اتی بجنازة الى رسول الله صلی الله عليه وسلم فلم يصل عليه و قال انه كان يبغض عثمان فابغضه الله

و هر چند این روایات در کتب اهل سنت است لیکن

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۳۰

چون شیعه را درین مقام الزام اهل سنت منظورست بدون ملاحظه جميع روایات ایشان این مقصود حاصل نمی شود و بیک روایت ایشان الزام نمی خورند انتهی و دیگر اکابر سنتیه نیز از ملماً جابجا نقل می کنند چنانچه از ملاحظه ریاض النصره ظاهرست و نور الدین سمهودی در جواهر العقديں گفته

عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم لا يحبنا اهل البيت الا مؤمن تقى و لا يبغضنا الا منافق شقى اخرجه الملا قاله المحب

و نیز سمهودی در جواهر العقديں گفته

اخراج ابو سعید و الملا في سیرته حدیث استوصوا باهلى خيراً فائى اخا صمكم عنهم غداً و من اکن خصیمه اخصمه و من اخصمه دخل النار

و حدیث من حفظني في اهل بيتي فقد اتخذ عند الله عهداً

و اخر ج الاول فقط

الحادي والعشرين: حديث ابا هرثة رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «اذا مات المؤمن لقي ربنا في الجنّة فما يرى فيها من شاء اتّخذ الى ربِّه سبيلاً و اخرج الملاّ». حديث في كل خلف من امته عدول من اهل بيته ينفون عن هذا الدين تحريف الغالين و اتحال المبطلين و تاويل الجاهلين الا و ان ائمّتكم و فدكم الى الله عزّ و جلّ فانظروا من توفدوه

و محتجب نماند که ملک نور الدین که حسب تصريح صاحب كشف الظنون معتقد ملأ عمر بوده و حسب تصريح حافظ ابو شامه اقتدا بملأا در عمل مولد نموده از اجله اعظم سلاطين و ممدوح اکابر و اعظم اساطين سنیه است ابن اثیر در کامل در سنه تسع و ستین و خمسمائه گفته ذکر وفاة نور الدین محمود بن زنکی رحمه الله في هذه السنیه توفی نور الدین محمود بن زنکی بن اقسنقر صاحب الشام و ديار الجزیره و مصر يوم الاربعاء حادی عشر شوال بعلة الخوانیق و دفن بقلعه دمشق و نقل منها

^{٣٣١} عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص:

الى المدرسة التي انشأها بدمشق عند سوق الخواصين و من عجيب الاتفاق انه ركب ثانى شوّال و الى جانبه بعض الامراء الاخيار فقال الامير سبحان من يعلم هل نجتمع هنا في العام المقبل أم لا فقال نور الدين لا تقل هكذا بل سبحان من يعلم هل نجتمع بعد شهر أم لا فمات نور الدين رحمة الله بعد احد عشر يوما و مات الامير قبل الحول فاخذ كل منهما بما قاله الى ان قال و كان قد اتسع ملكه جدا و خطب له بالحرمين الشرفين وباليمن لما دخلها شمس الدولة بن ايوب و ملكها و كان مولده سنة احدى عشرة و خمسمائة و طبق ذكره الارض بحسن سيرته و عدله و قد طالعت سير الملوك المتقدّمين فلم ار فيها بعد الخلفاء الراشدين و عمر بن عبد العزيز احسن من سيرته و لا اكثـر تحرـيـا منه للعدل و قد اتـيـنا عـلـى كـثـيرـ من ذـلـكـ فـيـ كـتـابـ الـبـاهـرـ منـ اخـبـارـ دـوـلـهـ وـ لـنـذـكـ هـنـاـ نـبـءـ لـعـلـهـ يـقـفـ عـلـيـهـ منـ لهـ حـكـمـ فـيـ قـيـقـتـيـ بـهـ فـمـنـ ذـلـكـ زـهـدـهـ وـ عـبـادـتـهـ وـ عـلـمـهـ فـإـنـهـ كـانـ لـاـ يـأـكـلـ وـ لـاـ يـلـبـسـ وـ لـاـ يـتـصـرـفـ إـلـاـ فـيـ الذـيـ يـخـصـهـ منـ مـلـكـ كـانـ لهـ قـدـ اـشـتـراهـ مـنـ سـهـمـهـ مـنـ الغـنـيـمـةـ وـ مـنـ الـأـمـوـالـ الـمـرـصـدـةـ لـمـصـالـحـ الـمـسـلـمـينـ وـ لـقـدـ شـكـتـ إـلـيـهـ زـوـجـتـهـ مـنـ الضـائـقـةـ فـاعـطاـهـاـ ثـلـاثـ دـكـاـكـينـ فـيـ حـمـصـ كـانـتـ لـهـ يـحـصـلـ لـهـ مـنـهـاـ فـيـ السـيـنـةـ نـحـوـ الـعـشـرـينـ دـيـنـارـاـ فـلـمـاـ اـسـتـقـلـتـهـاـ قـالـ لـيـسـ لـىـ إـلـاـ هـذـاـ وـ جـمـيعـ مـاـ يـبـدـيـ اـنـ فـيهـ خـازـنـ لـلـمـسـلـمـينـ لـاـ اـخـونـهـمـ فـيـ وـ لـاـ اـخـوـضـ نـارـ جـهـنـمـ لـاجـلـكـ وـ كـانـ يـصـلـىـ كـثـيرـ بـالـلـلـيـلـ وـ لـهـ فـيـ اـورـادـ حـسـنـةـ وـ كـانـ كـمـاـ قـيلـ جـمـعـ

^{٣٣٢} عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص:

الشجاعه و الخشوع لربه ما احسن المحراب في المحراب و كان عارفا بالفقه على مذهب أبي حنيفة ليس عنده فيه تعصّب و سمع الحديث و اسمعه طلبا للاجر و اما عدله فانه لم يترك في بلاده على سعتها مكسا و لا عشرة بل اطلقها جميعها في مصر و الشام و الجزيره و الموصل و كان يعظم الشرعيه و يقف عند احكامها و احضره انسان الى مجلس الحكم فمضى معه إليه و ارسل الى القاضي كمال الدين بن الشهريزوري فقال قد جئت محاكما فاسلك و معى ما تسلك مع الخصوم و ظهر له الحق فوهبه الخصم الذي احضره و قال اردت ان اترك له ما يدعى به انا خفت ان يكون الباعث لي على ذلك الكبر و الانفه من الحضور الى مجلس الشرعيه فحضرت ثم وهبته ما يدعى به و بني دار العدل في بلاده و كان يجلس هو و القاضي فيها ينصف المظلوم و لو انه يهودي من الظالم و لو انه ولده او اكبر امير عنده الى ان قال في الكامل و كان يكرم العلماء و اهل الدين و يعظهم و يقوم إليهم و يجلسهم معه و ينبطح معهم و لا يردد لهم قولـا و يكتابهم بخطـ يده و كان وقورا مهيبا مع تواضعه و بالجملـ فحسناـهـ كثـرـهـ و مناقـهـ غـرـيزـهـ لا يـحـتـملـهاـ هـذـاـ الكـتـابـ و ذـهـبـيـ درـ عبر در سنـهـ مـذـكـورـهـ گـفـتـهـ السـيـطـرـانـ نـورـ الدـيـنـ الـمـلـكـ العـادـلـ اـبـوـ القـاسـمـ مـحـمـودـ بـنـ اـتـابـکـ زـنـکـیـ بـنـ اـقـسـنـقـرـ تـمـلـکـ حـلـ بـعـدـ اـیـهـ ثـمـ اـخـذـ دـمـشـقـ فـمـلـکـهـ عـشـرـینـ سـنـهـ وـ کـانـ مـوـلـدـهـ فـیـ شـوـالـ سـنـهـ اـحـدـیـ عـشـرـةـ وـ خـمـسـمـائـةـ وـ کـانـ اـجـلـ مـلـوـکـ زـمـانـهـ وـ اـعـدـلـهـمـ وـ اـدـینـهـمـ وـ اـکـثـرـهـ جـهـادـاـ وـ اـسـعـدـهـمـ فـیـ دـنـیـاهـ وـ آـخـرـتـهـ هـزـمـ الفـرنـجـ غـيرـ مـرـءـ وـ اـخـافـهـمـ وـ جـرـعـهـمـ المـدـ وـ فـیـ الجـملـهـ

^{٣٣٣} عقائد الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ يخشن، اول، ص:

محاسن این من الشمس و احسن من القمر و كان اسم طوبلا ملحة نقي الخ شديد المهاة حسن التواضع طاهر اللسان

كامل العقل و الرأى سليما من التكبر خائفا من الله قل ان يوجد فى الصالحة الكبار مثله فضلا عن الملوك ختم الله له بالشهادة و نوله الحسنى ان شاء الله و زيادة فمات بالخوانيق فى حادى عشر شوال

١٩- صالحاني

وجه نوزدهم از وجوه ابطال مزعوم مخاطب با کمال آنکه نور الدین ابو حامد محمود بن محمد الصالحانی حدیث تشییه را روایت نموده چنانچه سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفتة عن الحارت الاعور صاحب برایه امیر المؤمنین کرم الله وجهه قال بلغنا ان النبی صلی الله عليه و على آله و بارک و سلم کان فی جمع من الصیحات فقال اریکم آدم فی علمه و نوحا فی فهمه و ابراهیم فی علمه فلم يكن باسرع من ان طلع علی کرم الله تعالی و وجهه فقال ابو بکر رضی الله عنه يا رسول الله قست رجلا بشلاته من الرسل بخ لها من هو يا رسول الله قال النبی صلی الله عليه و على آله و بارک و سلم يا ابا بکر الا تعرفه قال الله تعالی و رسوله اعلم قال صلی الله عليه و على آله و بارک و سلم ابو الحسن علی بن ابی طالب قال ابو بکر رضی الله تعالی عنه بخ لک يا ابا الحسن رواه الصالحانی و فی اسناده ابو سلیمان الحافظ انتھی فهذا الصالحانی الصالح ذو المتجر الرابع المستغنی عن مدح مادح و الّذی هو فی بحر الفضل و الکمال سابع و لزناد الکمال و البراعة قادر قد روی هذا الحديث الشريف الى رغم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٣٤

كل معاند قادر اظهر الحق الواضح و الصدق الواضح فلم يبق مجال لارياب مجاذل غير ناصح و لا مساغ لتشكيك متحامل في البهت كادح فوجه كل منكر جاحد مسوّد كالح و رده و ابطاله تعصب فاضح و ليس الا كتاب نابع فالحمد الجميل لله الذي هو لكل فصل مانح و ابو حامد محمود صالحاني از اجله محمودين صالحين جانب ثانی و اکابر معروفین حائزین ملکات نوع انسانی و جلالت و نبات و ریاست و مهارت او معلوم هر قاصی و دانیست سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفتة قال الامام العالم الادیب الاریب بسجایا المکارم الملقب بین الاجلیة الائمه الاعلام بمحيی السینه و ناصر الحديث و مجدد الاسلام العالم الربانی و العارف السیبحانی سعد الدین ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی فی عباراته الفائقه و اشاراته الرائقة من کتابه شکر الله تعالی مسعا و اکرم بفضلہ مٹوا و اجزل له من ثوابه اصبح رضی الله عنه و نیز در توضیح الدلائل گفتة عن محمد بن علی بن الحسین عن ایه عن جدّه قال رسول الله صلی الله عليه و على آله و بارک و سلم كنت انا و على نورا بین يدی الله تعالی من قبل ان یخلق الله تعالی آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق الله آدم سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب الى صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب فقییمه قسمین قسما فی صلب عبد الله و قسما فی صلب ابی طالب فعلی متنی و انا منه لحمه لحمی و دمه دمی و من احتجه فحجی احجه و من ابغضه فيبغضی ابغضه و عن جابر رضی الله تعالی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٣٥

عنه ان النبی صلی الله عليه و على آله و بارک و سلم كان بعرفات و على کرم الله وجهه تجاهه فقال يا علی ادن منی ضع خمسک فی خمسی یا علی خلقت انا و انت من شجرة انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسین اغصانها من تعلق ببعض منها ادخله الله الجنّة روی الحديث الاول سعد الدین ابو حامد محمود بن محمد الذي سافر و رحل و ادرک المشايخ و سمع و اسمع و صنف فی کل روی عنه خلق کثير و صحب بالعراق ابا موسی المدینی الامام و من فی طبقته باسناده الى الامام الحافظ ابی بکر بن مردویه باسناده مسلسلة مرفوعا و الحديث الثانی الى الامام الحافظ الورع ابی نعیم الاصفهانی و روی الاول ايضا الامام شمس الدین محمد بن الحسن

بن یوسف الانصاری الزرننی المحدث بالحرم الشریف النبوی المحمدی بروایة ابن عباس رضی الله تعالی عنہما و نیز در توضیح الدلائل در ذکر اسماء جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و منها مقیم الحجّة عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنہ عن النبی صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم انه لما خلق الله تعالی آدم و نفح فیه من روحه عطیس آدم علیه السلام فقال عليه السلام الحمد لله رب العالمین فاوحاً الله تعالی إلیه وبشره بالمغفرة و فی هذا الحديث ان الله تعالی قال يا آدم ارفع راسک فانظر فرفع راسه فإذا مكتوب على العرش لا اله الا الله محمد نبی الرحمة علی مقیم الحجّة و من عرف حق علی زکا و طالب و من انکر حقه لعن و خاب اقسمت بعزمی و جلالی ان ادخل الجنة من احبه و ان عصانی و اقسمت بعزمی و جلالی ان ادخل النار من عصاه و ان اطاعنی عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۳۶

رواه محيی السنّة الصالحانی من کتاب الأربعین فی مناقب امیر المؤمنین

تصنیف اخطب الخطباء أبی المؤید الموفق بن احمد المکی ثم الغوارزمی و نیز در توضیح الدلائل گفته قوله تعالی و کفی الله المؤمنین القیات

و بالاسناد المذکور عن سفین الثوری عن زید عن مراء و كان مرضیا قال كان ابن مسعود رضی الله تعالی عنہ يقرأ هذا الحرف و كفى الله المؤمنین القیات بعلی بن أبی طالب و فی روایة الاعمش عن أبی وائل قال كان عبد الله بن مسعود رضی الله تعالی عنہ يقرأ هذه الآیة التي فی الاحزاب و کفی الله المؤمنین القیات بعلی بن أبی طالب و كان الله قویاً عزیزاً رواهما الامام الصالحانی و تسنن صالحانی و مقبولیت روایت او و تاذب او بادب جمیل تعظیم و تجلیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام از افاده شاه سلامه الله معاصر که از اجله و اکابر متکلمین ذوی المفاخرست نیز ظاهرست کما لا يخفی علی من راجع معرکه الآراء

٢٠- نظم عطار

وجه بستم از وجوده نفی رد و انکار مخاطب جلیل الفخار آنکه فرید الدین محمد العطار النیسابوری حديث تشییه را در نظم بلیغ خود بقطع و حتم و یقین و جزم ثابت نموده چنانچه در مصیتتname گفته ای پسر تو بی نشانی از علی عین و لام و یا بدانی از دم عیسی کسی گر زنده خاست او بدم دست بریده کرد راست مصطفی گفتتش توئی آدم بعلم نوح فهم آنگاه ابراهیم حلم همچو یحیی زهد و موسی بطش کیست گر نمی دانی شجاع دین علیست پس محمد چون جمال دوست دید هر کمالی را که آن اوست دید گفت با او سی هزار و شیشهزار جمله اسرار سرش بیشمار سی هزار دیگرش گفت این بگو بر علی سی دگر کن

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۳۷

اشکار کو درین اسرار یابی پایدار چون محمد باز جای خود رسید هر دو علم اندر درون خویش دید محو گشته فانی مطلق شده در بخار علم مستغرق شده خویش را کل دید کل را خویش دید همچنان که پس بدید از پیش دید سی هزار اسرار از سر کلام در میان آورد از بهر نظام سی هزار اسرار با حیدر بگفت باز حیدر رفت تا چه باز گفت صاحب و زوج بتول و مرتضاست بر یقین او پیشوای اولیاست در دل او بود مکنونات غیب زان براورد او ید بیضا از جیب راز خود با هیچکس هرگز نگفت در شبازروزی یکی ساعت نخفت موج می زد در دلش دریای راز بود او سر حقیقی بی مجاز گر نه او بودی نه بودی واصلی کار ما بودی همه بیحاصلی و نیز عطار در اسرارنامه گفته امیر المؤمنینست جان آدم امیر المؤمنینست عیسی مریم امیر المؤمنین باب نبوت امیر المؤمنین نور ولایت امیر المؤمنین دان باب حکمت امیر المؤمنین با نوح همدست فهذا فرید الدین العطار فرید الاعصار و وحید الادوار الذي

تعطّرت بفوائح مدائنه اسفار الكبار و اطبقت على اكرامه و تفحيمه و تبجيله و تعظيمه كلمة الاحبار اثبت الحديث الشريف قطعاً و حتماً على رغم اهل الجحود و الانكار و قد وسم وجوههم باسمة الصيغار و الخسار و جلب عليهم انكر الدمار و افحش البوار و اثبت انهم اختاروا النار على العار بل جمعوا بين العار و النار بانكار مثل هذا الحديث الثابت الشهير غاية الاستهار و اسهروا بالعناد و اللجاج نهاية الاستهار اما اينكه شيخ فريد الدين عطار از اکابر علمای عالی تبار و اجله کملای جلیل الفخارست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۳۸

نور الدين عبد الرحمن بن احمد الدشتى الجامى در نفحات الانس گفته شیخ فرید الدین نیشاپوری عطار قدس سره وی مرید شیخ مجد الدین بغدادیست در دیباچه کتاب تذكرة الأولیاء که بوی منسوبت می گوید که یک روز پیش امام مجد الدین بغدادی در آدم و ویرا دیدم که می گریست گفتم خیرست گفت زهی سپهسالاران که درین امت بوده‌اند بمثابه انبیا علیهم السلام که علماء امّتی کأنبیاء بنی اسرائیل

پس گفت از ان می گریم که دوش گفته بودم که خداوندا کار تو بعلت نیست مرا ازین قوم گردان یا از نظار گیان این قوم گردان که قسم دیگر را طاقت ندارم می گریم که مستجاب شود و بعضی گفته‌اند که وی اویسی بوده است در سخنان مولانا جلال الدین رومی قدس سره مذکورست که نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح فرید الدین عطار تجلی کرد و مربی او شد الی ان قال و گفته‌اند که مولانا جلال الدین رومی قدس سره در وقت رفتن از بلخ و رسیدن به نیشاپور به صحبت وی در حال کبر سن رسیده است و کتاب اسرارنامه بوی داد و وی دائمآ آن را با خود می‌داشته و در بیان حقائق و معارف اقتدا بوی دارد چنانکه می گویند گرد عطار گشت مولانا شربت از دست شمس بودش نوش و در موضعی دیگر گفته عطار روح بود سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم و آن قدر اسرار توحید و حقائق اذواق و مواجهید که در مثنویات و غزلیات وی اندراج یافته در سخنان هیچیکی ازین طائفه یافت نمی‌شود جراه الله سبحانه عن الطالبين خیر الجزاء و من انفاسه الشريفة أی روی در کشیده ببازار آمده خلقی باین طلسه گرفتار آمده الى ان قال الجامی حضرت شیخ در تاریخ سنه سبع و عشرين و ستمائه بر دست کفار تثار شهادت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۳۹

یافته و سن مبارک وی در آن وقت می گویند که صد و چهارده سال بوده و قبر وی در نیشاپورست رحمه الله تعالى انتهى و دولت شاه بن علاء الدّوله بختیشه در تذكرة الشعرا گفته ذکر سلطان المحققین شیخ فرید الدین عطار قدس سره و هو محمد بن ابراهیم العطار النیشاپوری مرتبه او عالیست و مشرب او صافی و سخن او را تازیانه اهل سلوک گفته‌اند و در شریعت و طریقت یگانه بود و در شوق و نیاز و سوز و گذاز شمع زمانه مستغرق بحر عرفان و غواص دریای ایقانست شاعری شیوه او نیست بلکه سخن او واردات غیبیست و این سخن را بدو منسوب کردن عییست اصل شیخ از قریه کرکن من اعمال نیشاپور و شیخ عمر دراز یافت گویند صد و چهارده سال عمر داشت ولادت مبارکش در روزگار سلطان سنجر بن ملکشاه بوده در ماه شعبان معظم سنه ثلث عشره و خمسمائه هشتاد و پنج سال در شهر نیشاپور بوده و بست و نه سال در شهر شاذیاخ و بعد از قتل شیخ به سه سال شهر شاذیاخ خراب شد و شیخ بسیاری از اکابر و مشایخ را در یافته و با عارفان صحبت داشته و چهار صد جلد کتاب اهل طریقت را مطالعه نموده و جمع کرده و در آخر حال بمرتبه عالم فنا رسیده و متزوی و معتكلف شده و عزیزی در باب زلزله که در نیشاپور بکرات واقع شده گفته اندر سه زمان زلزله نازل گشت بد پانصد و آنگه شد شهر چو دشت و آن زلزله بار دوم ششصد و سی دان زلزله بار سوم هشصد و هشت الى ان قال مدت هفتاد سال بجمع نمودن حکایات صوفیه و مشایخ مشغول بودی و هیچ کس را از اهل طریقت این ماده میسر نشده و بر رموز و اشارات و حقائق و دقائق مثل عطار صاحب وقوف نگذشته و در نهایت بحری بود زاخر و همت او مصروف بر نفی خاطر در گوشه‌ای نشسته و در بروی غیر بسته هزاران ابکار اسرار در خلوت سرای او جلوه‌ساز بودند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۴۰

و در شبستان او عروسان حقائق و دقائق محرم راز و اشعار او از ان مشهورترست که درین کتاب شرح توان داد و رموز و اشارات او از ان عالی تر که شمّه از ان در حیز کتابت توان اورد الخ و از عبارت خود مخاطب که سابقًا گذشته بودن شیخ فرید عطار از کبر او مقبولین اهل سنت و بودن او از جمله بزرگوارانی که بنای کارشان و نامدارانی که شریعت و طریقتشان از سر تا قدم بر مذهب اهل سنت است ظاهر و واضح است

٤١- ابن طلحه

وجه بست و يکم از وجوه اثبات حديث تشيه و ابطال انکار مخاطب نبيه آنکه ابو سالم محمد بن طلحه بن محمد القرشى النصيبي الملقب بكمال الدين اين حديث شريف را بروایت بیهقی آورده و در تبیین معنای آن داد بلاغت و فصاحت داده حيث قال في مطالب السؤال في فضائل على عليه السلام من ذلك ما روأه الإمام البیهقی في كتابه المصنف في فضائل الصیحۃ يرفعه بسنده الى رسول الله صلی الله عليه و سلم انه قال من أراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في تقواه والى ابراهيم في حلمه والى موسى في هيبه و الى عيسى في عبادته فلينظر الى علی بن أبي طالب فقد اثبت لنی صلی الله عليه و سلم لعلی رضی الله عنه بهذا الحديث علما يشبه علم آدم و تقوى تشبه تقوى نوح و حلما يشبه حلم ابراهيم و هيبة تشبه هيبة موسى و عبادة تشبه عبادة عيسى و في هذا تصريح لعلی رضی الله عنه بعلمه و تقواه و حلمه و هيبه و عبادته و بعلو هذه الصیفات الى اوج العلی حيث شبهها بهولاء الانبياء المرسلين صلوات الله عليهم اجمعین من له الصیفات المذکورة و المناقب المعدودة فهذا ابو سالم محمد بن طلحه النصيبي السالم الصالح قد نصب نفسه لانصاب كل ناصب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٤١

معاند جارح و انتدب للذبّ عن ذمار الحقّ و قطع لسان كل مکابر قادر حيث اثبت الحديث الشريف حتماً و اظهر كونه مثبتاً لجلائل المدائح فلا يصحى بعد ذلك الى صلاح صالح و نباح نابح ولا يجترئ على الانكار و الردّ الا الجلوس المتواقع و العنود الكنوذ الذي هو في بحر العداون سابق و بهته و كذبه و فريته و جمجمه ظاهر واضح و مراءه و تحامله و تعصّبه و شمامسه جلي لائح و محتجب نماند كه محمد بن طلحه از اجله صدور و اركان و اساطين معتمدين اعيان و فقهاء متبحرين والاشراف و محققين منقادين عالي مكان ست و مناقب فخيمه و فضائل عظيمه و محمد جميـه و مدائـح جـليلـه او حاجـت اظهـار و بيانـ نـدارـد و اـز جـملـه مـادـحينـ اـبن طـلحـه مـحمدـ عبد اللهـ بنـ اـسعـدـ اليـافـعـيـ ستـ كـهـ درـ مرـآـةـ الجنـانـ درـ سنـةـ اـثـنـيـنـ وـ خـمـسـيـنـ وـ سـتـمـائـةـ كـفـتـهـ وـ الـكـمـالـ مـحمدـ بنـ طـلحـهـ النـصـيـبيـ المـفـتـىـ الشـافـعـيـ وـ كـانـ رـئـيـساـ مـحـتـشـماـ بـارـعاـ فـيـ الـفـقـهـ وـ الـخـلـافـ وـ لـلـوـزـارـةـ مـرـءـ ثـمـ نـهـدـ وـ جـمـعـ نـفـسـهـ توـفـيـ بـحلـبـ فـيـ شـهـرـ رـجـبـ وـ قـدـ جـاـوـزـ السـبعـينـ وـ لـهـ دـائـرـةـ الـحـرـوفـ قـلـتـ وـ اـبـنـ طـلحـهـ المـذـكـورـ لـعـلـهـ الـذـىـ روـىـ السـيـدـ الـجـلـيلـ الـمـقدـارـ الشـيـخـ الـمـشـكـورـ عبدـ الغـفارـ صـاحـبـ الـرواـيـةـ فـيـ مـديـنـةـ قـوـصـ اـخـبـرـيـ الرـضـىـ بـنـ الـاصـمـعـ قـالـ طـلـعـتـ جـبـلـ لـبـنـانـ فـوـجـدـتـ فـقـيـراـ فـقـالـ لـىـ رـايـتـ الـبـارـحـةـ فـيـ الـمنـامـ قـائـلاـ يـقـولـ لـلـهـ دـرـكـ يـاـ اـبـنـ طـلحـهـ مـاجـدـ تـرـكـ الـوـزـارـةـ عـامـداـ فـتـسـلـطـنـاـ لـاـ تـعـجـبـواـ مـنـ زـاهـدـ فـيـ زـهـدـهـ فـيـ دـرـهـ لـمـ اـصـابـ الـمـعـدـنـ قـالـ فـلـمـ اـصـبـحـتـ ذـهـبـتـ الـشـيـخـ اـبـنـ طـلحـهـ فـوـجـدـتـ السـلـطـانـ الـمـلـكـ الـاـشـرـفـ عـلـىـ بـاـبـهـ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٤٢

و هو يطلب الاذن عليه فقعدت حتى خرج السیطان فدخلت عليه فعرفته بما قال الفقیر فقال ان صدقتك رؤیاه فانا اموت الى احد عشرة يوماً و كان كذلك قلت و قد يتعجب من تعجبه ذلك بمorte و تاجيله بالايات المذکورة و الظاهر و الله اعلم انه اخذ ذلك من حروف بعض كلمات النظم المذکور و اظنهما والله اعلم قوله اصاب المعدنا فانها احد عشر حرف و ذلك مناسب من جهة المعنى فان المعدن

الّذى هو الغنى المطلق و الملك المحقق ما يلقونه من السّعادة الكبرى و النّعمة العظمى بعد الموت و فضائل كثيرة و محمد غزيره علّامه يافعى از طبقات شافعىه عبد الرحيم اسنوی و درر كامنه ابن حجر عسقلانى و طبقات شافعىه تقى الدين اسدى و طبقات الخواص احمد بن احمد بن عبد اللطيف الشرجى اليمانى و نفحات الانس عبد الرحمن جامى و ابجد العلوم مولوى صديق حسن خان معاصر ظاهر و باهرست بنابر اختصار اكتفا و اختصار بر بعض عبارات مى رود جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن بن على الاسنوي الشافعى در طبقات شافعىه گفته عبد الله بن اسعد اليماني ثم المكى الملقب عفيف الدين المشهور باليافعى بباء نقطتين من تحت وبالفاء و العين المهملة و يافع قبيلة باليمين من قبائل حمير كان اماما يسترشد بعلومه و يقتدى و علما يستضاءء بانواره و يهتدى ولد قبل السبعمائة و بلغ بالاحتلام سنء احدى عشرة و كان فى ذلك السن ملازم لبيته تاركا لما يشتغل الاطفال به من اللعب فلما رأى والده آثار الفلاح عليه ظاهره بعث به الى عدن فقرأ القراءة و استغل بالعلم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۴۳

و حجّ الفرض سنء اثنى عشرة و عاد الى بلده و حبب الله إليه الخلوة و الانقطاع و السياحة في الجبال و صحب شيخه الشيخ على المعروف بالطواشى و هو الّذى سلكه الطريق قال و ترددت هل انقطع الى العلم او العبادة و حصل لن بسبب ذلك هم كبير و فكر شديدا ففتحت كتابا على قصد التبرك و التفاؤل مما يطلع لى فرأيت فيه ورقه لم ارها فيه قبل ذلك مع كثرة نظرى فيه و فيه هذه الآيات كن عن همومنك معرضا و كل الامور الى القضاء فلربما اتسع المضيق و ربما ضاق الفضاء و لرب امر متعب لك في عواقبه الرّضا الله يفعل ما يشاء فلا تكن متعرضا قال فسكن ما عندي و شرح الله صدرى لملازمه العلم ثم عاد الى مكة سنء ثمان عشرة و جاور بها و تزوج وقرأ الحاوی الصغیر على القاضی نجم الدين الطبری و اقام بها مدة ملازم للعلم ثم ترك التزوج و تجدد نحو عشر سنین و تردد في تلك المدّة بين الحرمين الشريفين و رحل إلى الشّام سنء اثنين و ثلاثين و زار المقدس و الخليل و اقام بالخليل نحو مائة يوم ثم قصد الدیار المصرية في تلك السنة مخفيا امره فزار الاما و غيره من المشاهير الى ان قال و عكف على التصنيف والإقراء و الاسماع و صنف تصانیف كثيرة في انواع من العلوم الا ان غالباها صغير الحجم معقود لمسائل مفردة و من تصانیفه قصيدة تشتمل على قريب من عشرين علمًا على ما ذكر الا ان بعضها متداخل كالتصريف مع النحو و القوافي مع العروض و نحو ذلك و كان يصرف اوقاته في وجوه البر

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۴۴

و اغلبها في العلم و الصدقه مع الاحتياج متواضعا مع الفقراء متربعا على اغنياء الدنيا معرضا عما في ايديهم نحيفا ربعة من الرجال مربى للطلبة و المربيين فنعت بهم غراب التفريق و شتت شمل سالكى الطريق فتنكرت طباعه و بدت او جاعه فشكى راسه الما و جسمه سقا و اقام اياما قلائل و توفى و هو إذ ذاك فضيل مكّه و افضلها و عالم الاباطح و عاملها الخ و از جمله مادحين ابن طلحه شيخ جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن بن على الاسنوي الفقيه الشافعیست چنانچه در طبقات فقهای شافعیه گفته ابو سالم محمد بن طلحه بن محمد القرشی النصیبی الملقب کمال الدين كان اماما بارعا في الفقه و الخلاف عارفا بالاصلين رئيسا كبيرا معمظما ترسّل عن الملوك و اقام بدمشق بالمدرسة الامينة و اجلسه الملك الناصر صاحب دمشق لوزارته و كتب تقليده بذلك و تنصل منه و اعتذر و لم يقبل منه فباشرها يومين ثم ترك امواله و موجوده و غير ملبوسه و ذهب فلم يعرف موضعه سمع و حدث و توفى في حلب في السابع والعشرين من رجب سنء اثنين و ستين و خمسماهه و قد جاوز السبعين ذكره في العبر مختصرها و عبد الرحيم اسنوی مادح ابن طلحه صاحب نبل باهر و فضل فاخر و حاوي جلائل مآثر و حائز معالى مفاخرست تقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبه در طبقات شافعیه گفته عبد الرحيم بن الحسن بن على بن عمر بن على بن ابراهيم الامام العلامه منقح الالفاظ محقق المعانى ذو التصانیف المشهورة المفیده جمال الدين ابو محمد القرشی الاسنوي الاموي

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۴۵

المصرى ولد باستنا فى رجب سنة اربع و سبعمائة و قدم القاهرة سنة احدى و عشرين و سبعمائة و سمع الحديث و استغل فى انواع العلوم و اخذ الفقه عن الزنکلونى و السنباطى و السبكى و جلال الدين القزوينى و الوجيزى و غيرهم و اخذ النحو عن أبي حيان و قرأ عليه التسهيل قال المذكور فى الطبقات و كنت ابحث على الشیخ فلان الى آخر النسبة ثم قال لى لم اشيخ احدا فى سنك و اخذ العلوم العقلية عن القونوى و التترى و غيرهما و انتصب للقراءة و الافادة من سنة سبع و عشرين و درس بالاقباغاوية الملكية و الفارسية و الفاضلية و درس التفسير بجامع ابن طولون و ولی وكالة بيت المال ثم الحسبة ثم تركها و عزل من الوكالة و تصدى للاشتغال و التصنيف و صار احد مشايخ القاهرة المشار إليهم و شرع فى التصنيف بعد الثلاثين ذكره تلميذه سراج الدين بن الملحق فى طبقات الفقهاء و قال شیخ الشافعیة و مفتیهم و مصنفthem و مدرّسهم ذو الفنون الاصول و الفقه و العربیة و غير ذلك و قال الحافظ ولی الدين ابو زرعة فى وفياته اشتغل فى العلوم حتى صار اوحد زمانه و شیخ الشافعیة فى اوانيه و صنف التصانیف النافعة السائرة كالمهماة و فى ذلك يقول والدى من ابيات ابدت مهماته إذ ذاك رتبته ان المهمات فيها يعرف الرجل و تخرج به خلق كثير و اكثر علماء الدیار المصریة طلبته و كان حسن الشكل حسن التصنيف لین الجانب كثير الاحسان للطلبة ملازم للافادة و التصنيف و افرد له الوالد ترجمة و حکى عنه فيها كشف ظاهر توفی فجأة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٤٦

في جمادى الآخرة سنة اثنين و سبعين و سبعمائة و دفن بتربرته بقرب مقابر الصوفية و من تصانیفه جواهر البحرين في تناقض الخبرين فرغ منه في سنة خمس و ثلاثين و التّنقيح على التّصحيح فرغ منه في سنة سبع و ثلاثين و شرح المنهاج البيضاوى و هو احسن شروحه و انفعها فرغ منه في آخر سنة اربعين و الهدایة في اوهام الكفاية فرغ منه سنة ست و اربعين و المهمات فرغ منها سنة ستين و التمهيد فرغ منه سنة ثمان و ستين و طبقات الفقهاء فرغ منه سنة تسع و ستين و طراز المحافل في الغاز المسائل فرغ منه في سنة سبعين و من تصانیفه ايضاً كافي المحتاج في شرح المنهاج للنحو في ثلاثة مجلدات وصل فيه إلى المساقاة و هو شرح حسن مفيد منقح انفع شروح المنهاج و الكوكب الدری في تحریج مسائل الفقه على النحو و تصحیح التنبیه و الفتاوی الحمویة هذه تصانیفه المشهوره و له اللّوامع و البوارق و الجوامع و الفوارق و مسوّدة في الاشباه و النظائر و شرح عروض ابن الحاج و قطعة من مختصر الشرح الصغیر قيل انه وصل فيه إلى البيع و شرح التنبیه كتب منه نحو مجلد و كتاب البحر المحيط كتب منه مجلدا و ابن حجر عسقلانی در درر کامنه گفته عبد الرحيم بن الحسن بن علي بن عمر بن علي بن ابراهيم الاموي الاسنوي نزيل القاهرة الشیخ جمال الدين ابو محمد ولد في العشر الاخير من ذی الحجۃ سنة اربع و سبعمائة على ما ذكر هو في الطبقات الشافعیة له باستنا من صعيد مصر الى ان قال العسقلانی قد افرد له شیخنا العراقي ترجمة ذكر فيها کثیرا من فضائله

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٤٧

و مناقبه و من نظمه ايضاً و بالغ في الثناء عليه و كان هو يحب شیخنا و يعظمه و ذكره في الطبقات الشافعیة في اثناء ترجمة ابن سید النیاس و وصفه بأنه حافظ عصره و ذكره في موضع آخر من المهمات قال ابن حیب امام یم علمه عجاج و ماء فضلہ ثجاج و لسان قلمه عن المشکلات فجاج كان بحرا في الفروع و الاصول محققا لما يقول من المنقول تخرج به الفضلاء و انتفع به العلماء و ذكر ان فراغه من تصنیف جواهر البحرين سنة ٧٣٥ و من المهمات سنة ستين و قرأت بخط القاضی تقی الدین الاسدی تصدی للاشتغال من سنة سبع و عشرين و شرع في التّصنيف بعد الثلاثين و له شرح للمنهج مهذب منقح و هو انفع شروح المنهاج مع کثرتها قال شیخنا ابن الملحق الشیخ جمال الدين شیخ الشافعیة و مفتیهم و مصنفthem و مدرّسهم ذو الفنون و قال شیخنا العراقي اشتغل في العلوم حتى صار اوحد اهل زمانه و شیخ الشافعیة في اوانيه و صنف التصانیف النافعة السائرة و تخرج به طلبه الدیار المصریة و كان حسن الشكل و التصنيف لین الجانب كثير الاحسان الخ و سیوطی در حسن المحاضره بعد ترجمه محمد بن ضیاء الدين احمد بن عبد القوی الاسنوي گفته اخوه الشیخ جمال الدين عبد الرحيم شیخ الشافعیة و صاحب التصانیف السائرة ولد سنة اربع و سبعمائة و اخذ عن التقى السبكى

والزنکلونی و القونوی و أبي حیان و غيرهم و برع فی الاصول و العریقہ و العروض فی الفقه فصار امام زمانه و انتهت إلیه ریاسة الشافعیہ الى ان قال مات فی جمادی الاولی سنۃ سبع و سبعین و سبعمائیه و رثاء عبقات الانوار فی امامیة الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۴۸

البرهان القیراطی بقوله نعم قبضت روح العلی و الفضائل بموت جمال الدین صدر الافضل الخ و مولوی صدیق حسن خان در اتحاف النبلاء گفته عبد الرّحیم الاسنوى شیخ شافعیه و صاحب تصنیف سائره است در سنہ اربع و ستمائیه متولد شده و از تقی سبکی و زنکلونی و قونوی و أبي حیان و غيرهم اخذ نموده و در اصول و عربیت و عروض بارع شده و در فقه متقدم گردیده امام زمانه شد و بوی ریاست شافعیه انتها پذیرفت الخ و از جمله مادھین ابن طلحه تقی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شهبه است چنانچه در طبقات شافعیه گفته محمد بن طلحه بن الحسن الشیخ کمال الدین ابو سالم الطوسی القرشی العدوی النصیبی صنف کتاب العقد الفرید احد الصدور و الرؤسae المعظّمین ولد سنۃ اثنین و ثمانین و خمسمائه و تفقه و شارک فی العلوم و كان فقیهها بارعا عارفا بالذهب و الاصول و الخلاف ترسل عن الملوك و ساد و تقدم و سمع الحديث و حدث ببلاد کثیرة فی سنۃ ثمان و اربعین و ستمائیه کتب التقليد بالوزارة فاعتذر و تنصل فلم يقبل منه فتوّلها يومین ثم انسّل خفیه و ترك الاموال و الموجود و ليس ثوبا قطیا و ذهب فلم يدر این ذهب و قد نسب الى الاشتغال بعلم الحروف و الاوقاف و انه يستخرج من ذلك اشياء من المغایبات و قيل انه رجع عنه قال السيد عز الدين افتی و صنف و كان احد العلماء المشهورين و الرؤسae المذکورین و تقدم عند الملوك و ترسل عنهم ثم تردد في آخره و ترك التقدم في الدنيا و اقبل على ما يعنيه و مضى على سداد و امر جميل توفی بحلب في رجب

عقبات الانوار فی امامیة الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۴۹

سنۃ اثنین و خمسین و ستمائیه و دفن بالمقام و ابو بکر اسدی امام بارع و فاضل کامل صاحب فضل رائع و نبل ناصع و متقن فائق و منقد حاذق ست عبد الغفار بن ابراهیم العلوی العکی العدثانی الشافعی در عجاله التراکب گفته فضل ذکرنا فيه جماعة من اهل المائة التاسعة و افرادا من اهل المائة العاشرة فمنهم قاضی القضاة تقی الدین ابو بکر بن احمد الاسدی الدمشقی الشهیر بابن قاضی شهبة صاحب الطبقات الّتی نقلنا تراجم الائمه المذکورین منها کان ااما فاضلا بارعا متقدنا و بنو شهبة لهم اصاله من العلم و الریاسة ولی القضاء منهم جماعة و كان للمذکور مصنفات مفيدة منها شرحان علی منهج التواوی و معلقات علی مهمات الاسنوى و طبقات الشافعیه انتهى نقاً عن نسخة كانت فی خزانة کتب حرم مکه المعظمه رأيتها لما فرت بالحج و ابو اليمن مجیر الدین عبد الرحمن العلیمی در انس جلیل بتاریخ القدس و الخلیل در ترجمه مجد الدین طاهر بن نصر الله بن جهبل الحلبي الشافعی گفته قال العلامة قاضی القضاة تقی الدین بن شهبة فی ترجمته فی طبقات الشافعیه هو اوّل من درس بالمدرسة الصلاحیه بالقدس الشريف هو والد بنی جهبل الفقهاء الدمشقین توفی بالقدس فی سنۃ ست و تسعین و خسمائیه عن اربع و ستین سنۃ رحمه الله تعالى و شمس الدین سخاوی ابو بکر اسدی را در ترجمه پرسش که او هم مثل پدر خود از اجله و اعلام کبار و مشهور بغایت اعتماد و اعتبار است ذکر نموده و او را بوصف فقیه الشام ستوده چنانچه در ضوء لامع لاهل القرن التاسع گفته محمد بن ابی بکر بن احمد بن محمد بن محمد بن محمد بن عبد الوهاب الفقيه

عقبات الانوار فی امامیة الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۵۰

البدر ابو الفضل بن فقیه الشام التّقیی الاسدی الدمشقی الشافعی و یعرف کسلفه بابن قاضی شهبة ولد فی طلوع فجر الاربعاء ثانی صفر سنۃ ثمان و تسعین و سبعمائیه و نشاء فحفظ کتابا منها المنهاج لرؤیا رآها ابوه و تفقه بایه و غیره و اسمعه ابوه علی عائشة ابنة ابن عبد الہادی الشهاب ابن حججی و ابن الشرائحی و غيرهم فيما قاله ابن عذیبہ و قرأ علی شیخنا فی سنۃ ست و ثلاثین بدمشق الاربعین المتباثنات له و ارتحل الى القاهرة بعد ایه و حضر مجلس شیخنا و تناظر هو و البرهان ابن ظہیرة بین یدیه فكان الظفر للبرهان واستنابه السیفی و برع فی الفقه استحضارا و نقا و شرح المنهاج بشرحین یسمی اکبرهما ارشاد المحتاج الى توجیه المنهاج و الآخر

بداية المحتاج و عمل سيرة نور الدين الشهيد و صنف غير ذاك و تصدى للاقراء فانتفع به الفضلاء و درس بالظاهرية و الناصرية و التقوية و المجاهدية الجوانية و الفارسية و كذا في الشامية البرائية نيابة عن التجم بن حجاج و ولئن افتاء دار العدل و ناب في القضاء من سنة تسع و ثلاثين حتى مات و صار باخره فقيه الشام بغير مدافع عليه بدار الفتيا و المهم من الاحكام و عرض عليه قضاء بلده فابى لقيته بدمشق و سمعت كلامه و كان من سروات رجال العالم علما و كرما و اصاله و عراقة و ديانة و مهابة و حرزانة و لطافة و سوددا و للشاميين به غاية الفخر مات في ليلة الخميس ثانية عشر رمضان سنة اربع و سبعين و دفن من الغد بمقدمة الباب الصغير عند اسلافه بعد الصلوة عليه بعده اماكن و كانت جنازته

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٥١

حافلة و كثر الثناء عليه ولم يخلف بدمشق في محاسنه مثله رحمة الله تعالى و اياتانا و از جمله مادحين ابن طلحه عبد الغفار بن ابراهيم العلوى العكى العدثنى الشافعىست چانچه در عجاله الراكب و بلغه الطالب گفته محمد بن طلحه كمال الدين ابو سالم القرشى العدوى النصيى مصنف كتاب العقد الفريد كان احد العلماء المشهورين و محمد بن يوسف كنجي هم ابن طلحه را بمدح عظيم و مزيد تبجيل و تفحيم ياد کرده چانچه در كفاية الطالب در اسناد روایت اول ما بدئ به رسول الله صلى الله عليه وسلم من الوحي ذکر او باین عنوان نموده حجه الاسلام شافعی الوقت ابو سالم محمد بن طلحه النصيی و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی هم ابن طلحه را بمدح و ثنا ذکر کرده چانچه در مفتاح النجا در ذکر اولاد جناب امام حسن عليه السلام گفته و قال الشيخ العالم محمد بن طلحه الشامي كانوا خمسة عشر نفرا و عدد سوی الاربعة الاولی قاسما و حسینا و محمدیدا و ابا بکر و حمزه و جعفر و طلحه و اسماعیل و یعقوب و عبد الرحمن و عبد الله الثاني و محمد محبوب عالم که از اکابر اولیا و عرفا و مشاهیر علما و فضلای سینه است در تفسیر خود که مشهورست بتفسیر شاهی و جناب شاهصاحب ذکر آن در باب سوم کرده‌اند و افاده نموده که روایات حضرت امام حسن عسکری عليه السلام و دیگر ائمه عليهم السلام درین تفسیر مجموع و مضبوطست و فاضل رسید در ایضاخ بمملو بودن تفسیر مذکور بر روایات و آثار حضرت امام رضا عليه السلام استدلال بر استحاله اعتقاد سنیه با تحد اعتقد آن حضرت با اعتقاد اهل حق و رشد نموده و ناهیک به دلیلا و اوضحا على مزيد اعتباره و غایه اعتماده عند السنیه از مطالب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٥٢

السئیول نقلهای بسیار آورده و عبارت شاهصاحب که حواله باان کرده‌ایم در باب سوم این کتاب در ذکر کتب اهل حق اینست و اما تفاسیر پس از آن جمله است تفسیری که منسوب می‌کنند بحضرت امام حسن عسکری عليه السلام رواه عنه ابن بابویه باسناده و رواه عنه غیره باسناده مع زیاده و نقسان و اهل سنت نیز از حضرت امام موصوف و دیگر ائمه در تفسیر روایت دارند چانچه در در مثور مبسوطاند و در تفسیر شاهی مجموع و مضبوط اما آنچه شیعه از جناب ائمه روایت می‌کنند هرگز با آن مطابق نمی‌شود انتهی ازین عبارت لائحت است که روایاتی که از ائمه عليهم السلام در تفسیر شاهی مجموع و مضبوطست از روایات معتبره و اخبار معتمد است اهل سنت است که شاهصاحب ب وبالغه در نفی مطابقت روایات اهل حق باان روایات بطلان روایات اهل حق در اذهان معتقدین خود راسخ می‌سازند و فاضل رسید در ایضاخ گفته و چگونه از اهل سنت اتحاد اعتقاد شیعه متعارفه با جناب امام رضا رضی الله عنه متوجه شود حال آنکه حضرت امام از ائمه اهل سنت و معتقد فيه ایشان بودند کما یدل علیه ما مرنبد من فضائله الجلیة التي کاد ان لا يكون له نسبة الدرة الى البيضاء و القطرة الى الدماء و اكثر ائمه حدیث اهل سنت از جناب امام علیه السلام روایت دارند چانچه صاحب مفتاح النجاة در ترجمه آن جناب می‌فرماید روی عنه اسحاق بن راهویه و یحیی بن یحیی و عبد الله بن عیاش القزوینی و داود بن سلیمان و احمد بن حرب و محمد بن اسلم و خلق غیرهم روی له ابن ماجه انتہی ما اردنا نفله و مثل شقيق بلخی که از اعظم صوفیه اهل سنت است از جناب امام استفاده دارد و مثل معروف

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٥٣

کرخی از موالی آن جناب باشد و کتب تفسیر اهل سنت مثل تفسیر کبیر و تفسیر شاهی و غیرهما از روایات و آثار آن جناب مملو باشد و ظاهرست که هر گاه جناب امام رضا باعتقد اهل سنت من جمله ائمه ایشان باشد و از روایات و آثار ایشان کتب دیتیه اهل سنت مملو باشد باز توهم اعتقاد اهل سنت باتحاد عقیده شیعه متعارفه با عقیده امام علیه السلام از واقع بعیدتر و حیرت افزای اهل نظر انتهی ازین عبارت واضحست که فاضل رشید بمملو بودن تفسیر شاهی و امثال آن بروایات امام رضا علیه السلام استدلال کرده بر امتناع و بطلان توهم اعتقاد اهل سنت باتحاد عقیده شیعه متعارفه با عقیده امام رضا علیه السلام پس ثابت شد که روایات تفسیر شاهی روایات معتبره و اخبار معتمده نزد اهل سنت ست نه روایات واهیه بی اصل و هر گاه این را دانستی پس جمله از مقامات که در ان نقل از مطالب السئول در تفسیر شاهی واقع ست باید شنید پس باید دانست که در تفسیر شاهی مذکورست فی مطالب السئول قصّة سوده بنت عمارة الهمدانیة لما قدمت علی معاویة بعد موت علی کرم الله تعالی ووجهه الخ و نیز در تفسیر شاهی مذکورست فی مطالب السئول ما

نقله الامام البیهقی باسناده عن الشافعی عن یحیی بن سلیم عن الامام جعفر بن محمد عن عبد الله بن جعفر رضی الله تعالی عنهم عن امیر المؤمنین علی کرم الله تعالی ووجهه انه قال یوما اعجب ما فی الانسان قلبه فيه مواد من الحکمة و اضداد لها من خلافها فان سنج له الرّجاء ولّه الطّمع الخ

و نیز در تفسیر شاهی مسطورست

فی مطالب السئول قال علی کرم الله تعالی ووجهه و انظروا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۵۴

الى الدنيا نظر الزّاهدين فيها فانّها و الله عن قليل تشغى المترف و تحرك الساكن و تزيل الثّاوى الخ

و نیز در تفسیر شاهی مسطورست

فی مطالب السئول قال علی کرم الله تعالی ووجهه الجنة التي اعدّها الله تعالی للمؤمنين خطافه لا بصار الناظرين فيها درجات متفضلات و منازل متعاليات الخ

و نیز در تفسیر شاهی مسطورست

فی مطالب السئول قال علی کرم الله تعالی ووجهه فی کلام طویل یذم المفتین بغیر علم إلهیم واحد و نبیّهم واحد و کتابهم واحد الخ و نیز در تفسیر شاهی مسطورست

فی مطالب السئول فی مناقب آل الرسول صلی الله تعالی علیه و آله و سلم قال له بعض من حضر لدیه من الواردين متی کان ربنا فقال له علی کرم الله تعالی ووجهه متی لم یکن هو کائن بلا کینونه کائن کان قبله هو قبل القبل بلا غایه و لا منتهی انقطع الغایات دونه فهو غایة کل غایة وسع کل شيء علمًا

و نیز در تفسیر شاهی مسطورست

فی مطالب السئول قال علی کرم الله تعالی ووجهه فی تمجید الله و تحمیده و توحیده و هو الذي لا يبلغ مدحته القائلون و لا يحصی نعماء العادون و لا يؤدّي حقّ المجتهدون الذي لا يدركه بعد الهمم و لا يناله غوص الفطن الخ

و نیز در تفسیر شاهی مسطورست

فی مطالب السئول قال علی رضی الله تعالی عنه انظروا الى الدنيا نظر الزّاهدين فانّها عن قليل تزيل الساكن و تفجع المترف لا یغرنكم کثرة ما یعجبكم منها لقلة ما یصحبكم منها الخ

و نیز در تفسیر شاهی مسطورست فی مطالب السئول فی بعض مصادفاته خرج العباس بن ریبعة بن الحرش الهاشمی فابلی و خرج إلیه من اصحاب معاویة فارس معروف یقال له عوار بن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٥٥

ادهم فقال يا عباس هل لك في البراز فقال له العباس هل لك في التزول الخ و نيز در تفسير شاهي مسطورست
في مطالب السئول في خطبة على بن أبي طالب ع كرم الله تعالى وجهه يصف فيها الدنيا و يحدّر منها انه قال اعملوا و اتم تعلمون
انكم تار كوها فانما هي كما نعتها الله تعالى لهو و لعب الخ

و نيز در تفسير شاهي مسطورست

في مطالب السئول قال على كرم الله تعالى وجهه اللهو يسخط الرحمن و يرضي الشيطان و ينسى القرآن عليكم بالصدق فان الله مع
الصادقين

و نيز در تفسير شاهي مسطورست

في مطالب السئول من كلامه رضي الله تعالى عنه كتاب كتبه الى معاوية بعد وفاة امير المؤمنين على كرم الله تعالى وجهه و قد بايعه
الناس و هو بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله الحسن بن امير المؤمنين الى معاوية بن صخر اما بعد فان الله تعالى بعث محمدا صلى
الله عليه و سلم رحمة للعالمين الخ

و نيز در تفسير شاهي مسطورست في مطالب السئول في خطبة على رضي الله تعالى عنه يصف فيها الدنيا و يحدّر منها سلطانها دول و
عيشها رنق الخ و نيز در تفسير شاهي مسطورست

في مطالب السئول قال على رضي الله تعالى عنه ان الدنيا قد ادبـت و آذنت بوداع و ان الآخرة قد اقبلـت و آذنت باطلاع إلـخ
و ابن طلحـه سـوى مطالب السـئـول تصـانـيف دـيـگـر هـم دـارـد كـه بـعـض آـن رـا مـصـطـفـى بـن عـبد اللهـ القـسـطـنـطـنـيـ ذـكـر كـرـدـه چـنـاـچـه در
کـشـفـ الـظـنـونـ گـفـتـهـ العـقـدـ الفـرـيدـ لـلـمـلـكـ السـعـیدـ لـاـبـیـ سـالـمـ مـحـمـدـ بـنـ طـلـحـهـ الـقـرـشـیـ النـصـبـیـ الـوزـیرـ المـتـوـفـیـ سـنـةـ ٦٥٢ـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٥٦

اثنتين و خمسين و ستمائة اوله الحمد لله الحامى حوزه بلاده بملوك جعله على اربعه قواعد الاول فى مهمات الاخلاق و الصيفات
الثانى فى السلطنه و الولايات الثالث فى الشرائع و الديانات الرابع فى تكميل المطلوب بانواع من الزيات و نيز در کشف الظنون گفته
نفائس العناصر لمجالس الملك الناصر اعنى صلاح الدين و هو كتاب مشتمل على مقدمة و قواعد لمحمد بن طلحه النصبي المتوفى
سنة ٦٥٢ و خمسين و ستمائة ذكر انه اشار إليه بتاليقه فالله و ربـهـ عـلـىـ مـقـدـمـهـ و اـرـبعـ قـوـاءـدـ مـقـدـمـهـ فـىـ الغـرـضـ المـطـلـوبـ منهـ
القـاعـدـةـ الـاـولـىـ فـىـ الـاخـلـاقـ وـ الـثـانـيـةـ فـىـ السـلـطـنـةـ وـ الـثـالـثـةـ فـىـ الشـرـوـطـ وـ الـرـابـعـةـ فـىـ تـكـمـلـةـ المـطـلـوبـ

٤٤- کنجی

وجه بست و دوم از وجوه اثبات حدیث تشییه و ابطال مزعوم مخاطب وجیه آنکه محمد بن یوسف الکنجی الشافعی بابی خاص برای
این حدیث شریف منعقد نموده و عنوان صدق بیان برای آن نوشته و بعد روایت ان بسند متصل در تبیین دلالت آن بر کمال فضل
جناب امیر المؤمنین علیه السلام و فضیح و نهایت طریف و مليح بسمط تحریر کشیده چنانچه در کفایه الطالب فی مناقب امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب گفته الباب الثالث و العشرون فی تشییه النبی صلی الله علیه و سلم علی بن ابی طالب آدم فی علمه و آنه
شبـهـ بـنـوـحـ فـىـ حـكـمـتـهـ وـ شـبـهـ بـاـبـراـهـیـمـ خـلـیـلـ الرـحـمـنـ فـىـ حـلـمـهـ

خبرنا ابو الحسن بن المقیر البغدادی بدمشق سنة ٦٣٤ اربع و ثلثین و ستمائة عن المبارك بن الحسن الشهزوری اخبرنا ابو القاسم بن
البسـرـ اـخـرـنـاـ ابوـ عبدـ اللهـ العـكـبـرـ اـخـرـنـاـ ابوـ ذـرـ اـحـمـدـ بـنـ مـحـمـدـ الـبـاغـنـدـیـ حدـثـنـاـ اـبـیـ عنـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٥٧

مسعر بن يحيى النهدی حدثنا شریک عن أبي اسحاق عن ابن عباس قال بينما رسول الله صلی الله عليه و سلم جالس في جماعة من اصحابه إذ اقبل على فلتما بصر به رسول الله صلی الله عليه و سلم قال من أراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في حكمته والى ابراهيم في حلمه فلينظر الى على بن أبي طالب قلت تشبهه لعلى بآدم في علمه لأن الله عالم آدم صفة كل شيء ولا حادثة ولا واقعة الا و عند على فيها علم و له في استنباط معناها فهم و شبهه بنوح في حكمته وفي رواية في حكمه و كانه اصح لأن علينا كان شديدا على الكافرين رءوفا بالمؤمنين كما وصفه الله تعالى في القرآن بقوله وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشَدُّ أَعْنَاءً عَلَى الْكُفَّارِ رَحْمَاءُ بَيْنَهُمْ

و اخبر الله عز و جل عن جرأة نوح على الكافرين بقوله لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذَيَّارًا و شبهه في الحلم بابراهيم خليل الرحمن كما وصفه الله عز و جل بقوله إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّلَهُ حَلِيمٌ

فكان متخلقا بأخلاق الانبياء متخصصا بصفات الاصفياء فهذا الكنج النحرير اثبت هذا الحديث الشهير و ابان لقم الحق للناقد البصير و اوضح سنن الصدق للمتدرب الخير و استاصل شافة لجاج كل ذي وغر غرير و هدم اساس عناد كل ذي وحر قصير و لا يتبعك مثل خبير و كنجي از مشاهير حفاظ فضلا و ثقات ايقاظ علما و اثبات كملا و معاريف نجا و صاحب فضل وافر و نبل ماهرست نور الدین على بن محمد بن احمد المالکی المعروف بابن صباح در فصول مهمه في معرفة الائمه از كتاب او کفاية الطالب نقل نموده و او را بلفظ امام حافظ ستوده چنانچه گفته و من كتاب کفاية الطالب في مناقب على بن أبي طالب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۵۸

تالیف الامام الحافظ أبي عبد الله محمد بن يوسف الکنجی الشافعی عن عبد الله بن عباس رضی الله عنہما ان سعید بن جبیر کان یقوده الخ و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی نیز او را بلفظ شیخ و حافظ ستوده و تصریح بشافعیت او مثل ابن الصباغ نموده چنانچه در کشف الظنون عن اسمی الکتب و الفنون گفته کفاية الطالب فی مناقب على بن أبي طالب للشيخ الحافظ أبي عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی المتوفی سنة ۶۵۸ و نیز در کشف الظنون گفته الیان فی اخبار صاحب الزمان للشيخ أبي عبد الله محمد بن یوسف کنجی را بان ملقب ساخته اند لقب عظیم و مدح فخیم ست سابق عظمت و جلالت این لقب در ترجمه ابن مردویه شنیدی و ذهی در تذكرة الحفاظ بترجمه ابو بکر محمد بن احمد بن محمد بن یعقوب محدث جرجایا گفته و الحافظ اعلی من المفید فی العرف كما ان الحجۃ فوق الثقة و لقب شیخ که صاحب کشف الظنون کنجی را ستوده نیز از القاب جلیله و صفات جمیله است که در اصطلاح اهل حدیث استاد کامل را می گویند چنانچه حاجی محمد بلخی خلیفه سید علی همدانی در شرح شمائیل ترمذی گفته قال الشيخ الحافظ گفت شیخی که حافظ ست و شیخ در اصطلاح اهل حدیث استاد کامل را می گویند و حافظ کسی را می گویند که محیط باشد علم او بصد هزار حدیث از روی متن و اسناد و مخفی نماند که صاحب کشف الظنون از احله مشاهیر و اکابر نخاریرست و اعظم سیئه بافادات او جایجا تمسک می نمایند غلام علی آزاد که فضائل و مناقب او از اتحاف النبلاء مولوی صدیق حسن خان و غیره ظاهرست در سبحة المرجان فی آثار هندوستان گفته الفصل الثاني فی ذکر العلماء اعلی الله مراتبهم قال صاحب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۵۹

کشف الظنون و هو الفاضل الحاج المعروف بالکاتب الجلیی الاستنبولی المتوفی سنة سبع و ستین و الف و من الغریب الواقع ان علماء الملة الاسلامیة فی علوم الشرعیة و العقلیة اکثرهم من العجم الخ و فاضل معاصر مولوی حیدر علی نیز تمسک بافادات صاحب کشف الظنون نموده چنانچه در منتهی الكلام نیز تمسک بافادات صاحب کشف الظنون عن اسمی الکتب و الفنون بوضوح گفته و از افادات صاحب کشف الظنون عن اسمی الکتب و الفنون بوضوح می انجامد که جمعی از متبرھین بتخریج احادیث کتاب مذکور کمر همت بر میان جان بسته اند حیث قال و خرج احادیث الهدایة فقط مع اسانیدها حافظ عصره و وحید دھره الشهاب احمد بن

حجر العسقلاني المحدث الحافظ المتوفى سنة اثنين و خمسين و ثمانمائة في مؤلف متوسط الحجم سماه بالدرایه في منتخب احاديث الهدایه و ذكر فيه انه استوعب ما وجده فيه من الاحاديث و الاثار و نظر في اسانیده و كان شافعی المذاهب منصفا قليلا للاعتراض بين دليل مذهب و دليل مذهب الحنفیه و ذكر ما وقع فيه الخلاف بين الائمه الكرام الاسلاف من غير اعتراض ولا تشنيع بل بطريق الانصاف و بوبه ابوابا و ذكر في كل باب ما يناسبه من الآثار الى غير ذلك و هذا مؤلف مقبول و علق المولى ابو السعود بن محمد العمادی عليه حاشیه ذكر فيها جل الاحاديث التي اخذ بها الامام الاعظم الهمام الاخفیم ابو حنیفة النعمان العلم الربانی فرغ من تاليفها سنة اثنين و تسعمائة و لقد اجاد فيها و افاد و سلك طريق السداد من غير تعنت و عنادا .. و قال فيه ايضا و خرج احادیثه الشیخ محی الدین عبد القادر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٦٠

محمد القرشی المصری المتوفی سنة سبع و ثلاثین و سبعمائه في مؤلف لطیف سماه التفریعات لاحادیث الهدایه البینات و اشتهر اسمه بالعنایه في معرفه احادیث الهدایه انتهی و قال فيه ايضا و خرج احادیثه محی الدین عبد القادر القرشی المتوفی سنة ٧٧٥ خمس و سبعین و سبعمائه في مؤلف ضخم الحجم سماه العنایه و نیز در منتهی الكلام گفته اما رابعا پس از آنکه درین ایام خجسته آغاز و فرخنده انجام چندی دیگر از مجلدات شروح صحيح بخاری که در صحت و اعتبار آن هرگز ریبی پیرامون خواطر محدثین نمی گردد خاصه مجلدی از شرح کرمانی بمحض تأیید آسمانی بهم رسید که از نظر شارح مؤلف جزاء الله خیر الجزاء و اوصله الى احسن ما تمناه گذشته و بسیاری از محدثین ثقات بر آن علامات توثیق نوشته اند هر گاه بمطالعه آن مشرف شدم معلوم شد که شارح کرمانی در شرح این حدیث جابجا تحقیق علامه خطابی را که شرح او مستمی باعلام السنن بتصریح صاحب کشف الطّنون بر دیگر شروح متقدّمت و وفاتش در سنه سه صد و هشتاد و هشت اتفاق افتاده مطعم نظر دارد و در مقامات متعدد عبارات او را بطور سند می آرد عبارت مقام اول که متعلق بعرضت آنکه قال الخطابی لم يرد بقوله مرتدین الرّدة عن الاسلام ولذلك قتله على اعقابهم و معناه التخلّف عن الحقوق الواجبة كقوله ارتدّ فلان على عقيبه إذا رجع الى ورائه ولم يرتدّ بحمد الله احد من اصحابه انما ارتدّ قوم من جفاء الاعراب المذین دخلوا في الاسلام رغبة و رهبة كعینة بن حصین و نحوه انتهی و عبد الله بن محمد المطیری هم تمسّک بافادات گنجی نموده و او را بلقب شیخ یاد نموده چنانچه در ریاض زاهره

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٦١

في فضل آل بيت النبي و عترته الطاھرہ گفته قال الشیخ ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجزی الشافعی فی كتابه البيان فی اخبار صاحب الزمان من الدلالة علی کون المهدی حیا باقیا من غیته الى الان و ائه لا امتناع فی بقاء بقاء عیسی بن مریم و الحضر و الیاس و ابليس اللعین من اعداء الله تعالی و هؤلاء قد ثبت بقاویهم بالكتاب والسنّة و نیز مطیری در ریاض زاهره گفته و جمع الحافظ ابو نعیم اربعین حدیثا فی المهدی و صنف الشیخ ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجزی الشافعی فی ذلك كتابا سماه بالبيان فی اخبار صاحب الزمان

٢٣- محب طبری

وجه بست و سوم از وجوه ابطال انکار مخاطب جلیل الفخار آنکه محب الدین احمد بن عبد الله بن محمد طبری حدیث تشییه را روایت نموده چنانچه در ریاض النصره فی فضائل العشره که در اول آن گفته اما بعد فان الله عز و جل قد اختار لرسوله صلی الله علیه و سلم اصحابا فجعلهم خیر الانام و اصطفی من اصحابه رضی الله تعالی عنهم جملة العشرة الكرام فرضیهم لعشرته و موالاته و فضله لهم بالانضمام إلیه مدد حیاته و انعم عليهم بما اولاهم من اصناف موجبات کریم کرمه و اسعدهم بما سلف لهم فی سابق قدیم

قدمه و اشقي قوما بارتکاز اهويتهم فى الخوض فى امرهم فيما لا يعنیهم و اجرائهم على الاقدام على التنصاص بهم و وصفهم بما ليس فيهم الى ان قال فما للجاهل الغبي و لهم وقد اخبر رسول الله صلی الله عليه و سلم انه سيغفر لهم و ما للمتعامي و تاویل ما ورد في شانهم و تحريفه بعد

قوله صلی الله عليه و سلم لو انفق احدكم مثل احد ذهبا ما بلغ مد أحدهم و لا نصيفه
فالحمد لله ان

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٦٢

عصمنا من هذه الورطة العظيمة و وفقنا بحث جملتهم الى سلوك الطريق المستقيمة ثم الحمد لله ان الهم جمع هذا المؤلف في مناقبهم و الاعلام بما وجب من التعريف بشرف قدرهم و علو مراتبهم و تدوين بعض ما روى من عظيم ما ثرهم و ابراز طرف ما ذكر من عميم مذاخرهم من كتب ذات عدد على وجه الاختصار و حذف السندي ليسهل على الناظر تناوله و يقرب على الطالب فيه ما يحاوله عازيا كل حديث الى الكتاب المخرج منه متبعها على مؤلفه و من اخذ عنه تفصيّة عن عهدة الارتياب في النقل و اعتمادا على اولى السابقة من اهل العلم و الفضل مبتديا بذكر ما شملهم على طريقة التضمن ثم بما اختص بهم على وجه المطابقة و التعيين ثم بما ورد فيما دون العشرة و ان انضم إليهم من ليس منهم ثم بما اختص بالاربعة الخلفاء ولم يخرج عنهم ثم بما زاد على الاربعة على واحد ثم بما ورد في فضائل كل واحد واحد و ادرجت جملة ذلك في قسمين در مناقب جناب امير المؤمنين عليه السلام مى فرماید ذكر شبهه أى شبه على عليه السلام بخمسة من الانبياء عليهم السلام في مناقب لهم

عن أبي الحمراء قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه و الى ابراهيم في حلمه و الى يحيى بن زكريّا في زهره و الى موسى بن عمران في بطشه فلينظر الى على بن أبي طالب اخرجه القزويني الحاكمي و عن ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلی الله عليه و سلم قال من أراد ان ينظر الى ابراهيم في حلمه و الى نوح في حكمه و الى يوسف في جماله فلينظر الى على بن أبي طالب اخرجه الملا في سيرته

فهذا المحب الطبرى قد سل الطبر لجز راس كل منكر متکبرا شر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٦٣

و اظهر ان الجاحد اوقع من نكث و غدر و اصفق من اخفر فصدق عليه قوله تعالى إِنَّهُ فَكَرَ وَ قَدَرَ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَرَ ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثِرُ إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ سَأْصِلِيهِ سَقَرَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ لَا تُبْقِي وَ لَا تَذَرُ لَوَاحَهُ لِلْبَشَرِ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ

و باید دانست که کتاب ریاض النصرة فی فضائل العشرة از کتب مشهوره معتبره و اسفار معروفه معتمده است مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون ذکر آن باین نهج نموده ریاض النصرة فی فضائل العشرة لمحب الدين احمد بن عبد الله بن محمد الطبری الشافعی المکنی سنہ ٦٩٤ اربع و تسعین و ستمائے اوّله الحمد لله الذی یختص برحمته من یشاء الخ ذکر آن جمع ما یروی فیهم فی مجلد بحذف الاسانید من کتب عدیده و شرح غریب الحديث فی خلاله عازیا كل حديث الى کتاب و قدّم مقدمة فی اسماء و کنی و ذکر اوّلا الاحادیث الجامعۃ ثم ما اختص بالاربعة ثم سماه كما ورد و اورد فضل كل واحد و ادرج جملة ذلك فی قسمین الاول فی مناقب الاعداد و الثاني فی مناقب الاحاد و منه انتقی الشیخ زین الدین عمر بن احمد الشماع الحلبي المتوفی سنہ ٩٣٦ ست و ثلاثین و تسعمائہ کتاب مسمی بالدر الملتقط و حسین بن محمد بن دیاربکری ریاض النصره را از کتب معتبره که مأخذ کتاب او که آن را تحفه اخوان برره گردانیده می باشد شمرده چنانچه در خمیس فی احوال النفس النفیس گفته اما بعد فيقول المستوّه من الله ذی المعن العبد الضعیف حسین بن محمد بن الحسن الدیاربکری غفر الله له و لوالدیه و نولهم کرامه لدیه هذه مجموعه فی

سیر سید المرسلین و شمائل خاتم النبیین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۶۴

صلی اللہ علیہ وسلم و علی آله و اصحابه اجمعین انتخبتها من الکتب المعتبرة تحفة للاخوان الكرام البررة و هی التفسیر الكبير و الكشاف الى ان قال و ذخائر العقبی لمحب الدين الطبری و السیوط الثمین له و خلاصه السیر له و الریاض النصرة له الخ و خود مخاطب در رساله اصول حديث ذکر ریاض النصره نموده چنانچه گفته و احادیث مناقب و مثالب را علم مناقب گویند درین باب نیز تصانیف متعدده و متنوعه واقع شده و بعضی محدثین بالخصوص مناقب بعضی از آن و اصحاب را جدا نوشته اند برای غرضی که متعلق شد بان مثل مناقب قریش و مناقب الانصار و مناقب العشرة المبشرة که تصنیف محب طبریست مسمی بـ ریاض النصرة فی مناقب العشرة و ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی و نیز مخاطب نبیل در مقام اثبات رضای حضرت فاطمه از ابی بکر خلافاً لما فی صحيح البخاری و غيره دست بروایت ریاض النصرة و امثال آن زده چنانچه بجواب هجران حضرت فاطمه علیها السلام ابی بکر را بسب منع فدک در همین کتاب تحفه گفته انا روایات اهل سنت پس در مدارج النبوة و کتاب الوفاء بیهقی و شرح مشکأة موجود است بلکه در شرح مشکأة شیخ عبد الحق نوشته است که ابو بکر صدیق بعد ازین قضیه بخانه زهراء رضی اللہ عنها رفت و در گرمی آفتاب بر در بایستاد و عذر خواهی کرد و حضرت زهراء راضی شد و در ریاض النصرة نیز این قضیه بتفصیل مذکور است و در فصل الخطاب بروایت بیهقی از شعبی نیز همین قضیه مروی است و ولی اللہ والد ماجد مخاطب از ریاض النصره در ازاله الخفا جابجاً نقل می کند و استدلال و احتجاج بروایات آن می نماید چنانچه در مناقب ابی بکر گفته و از آنجلمه آنست که چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در موسم حج خود را بر احیاء عرب عرض کردند تا کدام یک از ایشان بسعادت نصرت فائز شوند صدیق اکبر در هر عرضه رفیق انحضرت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۶۵

صلی اللہ علیہ وسلم و متولی جواب سؤال بوده است در ریاض النصره این قضیه‌ها بروایت حضرت مرتضی مذکور است و نیز در ازاله الخفا گفته از آنجلمه آنست که چون نازل شد فاصله‌ای بـ ما تُؤمِّر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواستند که در جماعت قریش اظهار توحید و ابطال شرک فرمایند حضرت صدیق التماس نمود که تعصّب قریش بمرتبه ایست که بمجرد سمع این کلمات بایذا خواهند برخاست این خطبه را بمن باید گذاشت بعد از ان با مر انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خطبه عجیبه برخواند و کفار باین سبب چه ایذاها که ندادند و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از دست آنها خلاصی یافت و این قضیه در ریاض النصره بطول هر چه خوبتر مذکور است و این اول خطبه بود که در اسلام خوانده شد و خواندن این قضیه ماجریات عشق را شرح می دهد و نیز در ازاله الخفا در مناقب عمر گفته و از آنجلمه رعایت صله اقارب آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ببالغ وجود می فرمود فی الریاض عن الزهری قال کان عمر إذا اتاه مال العراق او خمس العراق لم يدع رجلاً من بنی هاشم عزبا الما زوجه ولا رجلاً ليس له خادم الما خادمه و نیز در ازاله الخفا در مناقب عمر گفته و از آنجلمه آنکه تفحص خانه‌ای مسلمان می کرد اگر در تدبیر منزلی خلی می دید اصلاح آن می فرمود فی الریاض النصرة ان رجلاً من الموالی خطب الى رجل من قریش اخته و اعطاهما مالاً جزیلاً فابی القرشی من تزویجهها فقال عمر ما منعک ان تزوجه فان له صلاحاً وقد احسن عطیه اختک فقال القرشی يا امير المؤمنین ان لنا حسناً لیس لها بکفو فقال عمر لقد جاءك بحسب الدنيا والآخرة اما حسب الدنیا فالمال و اما حسب الآخرة فالتفوی زوج الرجل ان كانت المرأة راضیة فراجعها اخوها فرضیت فزوجها منه و فاضل معاصر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۶۶

مولوی حیدر علی در منتهی الکلام بعد نقل روایتی از ما ثبت بالسینة گفته و مشاهده روایات صاحب ریاض النصره فی مناقب العشرة از اهليت نبوی تاکید مبانی این مدعایی کند و نیز در منتهی الکلام ریاض النصرة را مثل صحیح بخاری شاهد عادل قرار داده چنانچه گفته بالجمله مبنای این همه تاویل و توجیه که ذکر کردیم بر آنست که رقت صدیق رضی اللہ عنہ از روایات فریقین در ما

سبق بوضوح انجامیده و مجدد آنکه او را بجهت کثرت گریه و زاری بگاه می گفتند چنانچه مطالعه صحيح بخاری و دیگر کتب احادیث مثل ریاض النصره شاهد عدل بر آنست و نیز در منتهی الكلام گفته و اگر از دیگر کتب اهل حق که تالیف آن برای مناقب اصحاب و اهله و موصفات میانه ایشان خاصه واقع شده مانند کتاب الموافقة و ریاض النصره و تالیفات محدثین حذاق و حفاظ جمع روایات صورت بندد کتابی ضخیم پیش از هزار جزو می باید پرداخت نیز محب طبری در ذخائر العقبی فی مناقب ذوى القربی که در اول آن گفته اما بعد فان الله تعالى قد اصطوفی محمدًا ص علی جمیع من سواه و خصّه بما انعمه به من فضله الباهر و حباء و اعلیٰ مترّلة من انتیم إلیه سبباً او نسبة و رفع مرتبة من اনطوى عليه نصرة و صحبة و الزم مودة قرباه کافه بريته و فرض محجّة جمیع اهل بيته المعظم و ذریته لا جرم سنج بالخطاط تدوین ما ورد فی مناقبهم و تبیین ما روی فی شریف قدرهم و علو مراتبهم و تتبع ما نقل فی عظیم فخرهم الفاخر و جمیع ما ظفرت به من عمیم فضلهم الباهر و لم لا و هم هاله قمر الكون و طفاوه شمس البریه و اغصان دوحة الشرف و فروع اصل الانوار النبویه اعاد علينا من علوم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۶۷

سنا بر کتهم كما اعاذنا من جهل علو درجتهم و عمر فی غفرانه ذنوبنا بحرمتهم كما غمر باحسانه قلوبنا بمحبّتهم و احسن مآلنا بجاههم عليه كما علق اعمالنا بالتوصیل إلیه و سمیته کتاب ذخائر العقبی فی مناقب ذوى القربی من کتب ذوات اعداد علی وجه الاختصار و حذف الاسناد عازیا کل حديث الى کتابه تفصیا عن عهدة الارتیاب و تسهیلا علی طلابه و الله اسال ان يجعل ذلك وسیله الى جنات النعیم و ذریعه الى درک الفوز العظیم و تحقیق الامل فيه لدیه فانه ولی ذلك و القادر علیه و رتبه علی قسمین قسم يتضمن ما جاء فیهم علی وجه العموم والاجمال و قسم يتضمن ذلك علی وجه التخصیص و تفصیل الاحوال روایت نموده چنانچه می فرماید ذکر شبه علی رضی الله عنه بخمسة من الأنبياء

عن أبي الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من أراد ان ينظر الى آدم فی علمه و الى نوح فی فهمه و الى ابراهیم فی حلمه و الى يحيی بن زكريای فی زهده و الى موسی فی بطشه فلينظر الى علی بن أبي طالب اخرجه ابو الحیر الحاکمی و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من أراد ان ينظر الى ابراهیم فی حلمه و الى نوح فی حکمه و الى یوسف فی جماله فلينظر الى علی بن أبي طالب اخرجه الملا فی سیرته و مخفی نماند که ذخائر العقبی فی مناقب ذوى القربی از کتب شهیره ممدوحه و مؤلفات حمیده مقبوله است مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته ذخائر العقبی فی مناقب ذوى القربی مجلد لمحب الدین احمد بن عبد الله الطبری المتوفی سنة ۶۹۴ اربع و تسعین و ستمائة و مولوی صدیق حسن خان در اتحاف النبلاء گفته ذخائر العقبی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۶۸

فی مناقب ذوى القربی مجلدیست از محب الدین احمد بن عبد الله الطبری المتوفی سنة ۶۹۴ اربع و تسعین و ستمائة و کامش از نامش پیداست و محمد بن علی بن محمد شوکانی در اتحاف الكابر باسناد الدفاتر گفته ذخائر العقبی فی فضائل ذوى القربی للطبری ارویه بالاسناد المتقدّم فی تفسیر الثعلبی و محمد عابد بن علی السندي در حصر الشارد گفته و اما ذخائر العقبی فی فضائل ذوى القربی فارویه بالسند المتقدّم فی انوار التنزيل الى الحافظ ابن الریبع عن الزین الشرجی عن نفیس الدین سلیمان بن ابراهیم بن عمر العلوی عن ابیه عن احمد بن ابی الخیر بن منصور الشماخی عن مؤلفها ابی العباس محب الدین احمد بن عبد الله بن محمد بن ابی بکر الطبری و حسین بن محمد بن حسن دیاربکری آن را از کتب معتبره شمرده کما سبق و محمد بن اسماعیل الامیر ذخائر العقبی را اجل معتمد خود دانسته چنانچه در روضه ندیه گفته و بعد فان من اشرقت علی ذهنه شمس الآثار النبویه فسرح طرف فکره فی ریاض حدائقها الوردية اهتدی بما فاض من مصباح مشکاة النبوة من انوار معارفها التي هي للعارفين مجلولة الى معرفة ما فضل الله به بعض عباده على الجماهير و خص بعض افرادهم بما لم ينله الجم الغیر كما خص امير المؤمنین ابا الحسن کرم الله وجهه بفضائل قد

عرفها كل ذى عقل فضلا عن شارف على العلم او سلك نهجه و انه لما كان حبه علامه اهل الایمان كما ثبتت به صحاح الاخبار عند ائمه ذلك الشأن و كان مدحه مما تحلى به صحائف الحسنات و ينال به رفيع الدرجات احياناً اعد من مادحى ذلك الجناب و ان اسلق إليه بآيات لanal جزيل الثواب فتطفلت بآيات اشتملت على قطرة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۶۹

من فضائله بل احر من القطرة و هيئات ان يحدث ناظم او ناثر باحصائها فكره فقد ثبت عن ائمه الائمه الآثار انه لم يرد في حق احد من الصحابة رضي الله عنهم بالاسانيد الخيار اكثراً ما ورد في حق امام الابرار فالحصائرها بعجز عنه بطون الاسفار الى ان قال واجل معتمدى ذخائر العقبى في مناقب ذوى القربى لامام السنّة و حافظها محب الدين احمد بن عبد الله الطبرى رح و جمع الجوامع للامام الحافظ جلال الدين السيوطي رحمه الله و ربما انقل عن غيرها من كتب الحديث و نقلت شيئاً يسيراً من محاسن الازهر للعلامة الفقيه الشهيد حميد بن احمد المحتلي رحمه الله و سميت الروضة الندية شرح التحفة العلوية و من الله نستمد الهدایة في كل بدایه و نهایه و خود مخاطب ذخائر العقبى در رساله اصول حديث ذكر نموده چنانچه گذشته و بالاتراز همه آنسست که احمد بن الفضل بن محمد با کثیر در وسیله المآل في عد مناقب الآل گفته و قد اکثرت العلماء في هذا الشأن و جمعت من جواهر مناقبهم الشريفة ما يجمل به جيد الزمان و من آخره اجمعـت في ذلك التاليف و انفع ما نقلـت منه في هذا التصـنـيف كتاب جواهر العـقـدين في فـضـلـ الشـرفـينـ لـعـلـامـةـ الحـرمـينـ السـيـدـ عـلـىـ السـمـهـوـدـيـ تـغـمـدـهـ اللـهـ بـرـحـمـتـهـ فـمـنـ ذـخـائـرـ العـقـبـىـ فـيـ فـضـلـ ذـوىـ القـرـبـىـ يـحقـ لـهـ انـ يـكتـبـ بـمـاءـ العـيـنـ لـعـلـامـةـ الحـجـازـ الشـرـيفـ مـحـقـقـ دـهـرـ وـ حـافـظـ عـصـرـ المـحـبـ الطـبـرـىـ لـاـ زـالـ الشـاءـ عـلـيـ يـحـيـ ذـكـرـهـ وـ قـدـسـ اللـهـ سـرـهـ وـ كـتـابـ اـسـتـجـلـاءـ اـرـتـقاءـ الغـرـفـ يـحـبـ اـقـرـاءـ الرـسـوـلـ ذـوىـ الشـرـفـ لـحـافـظـ عـصـرـ السـيـخـاوـيـ نـورـ اللـهـ ضـرـيـحـهـ وـ اـحـلـ فـيـ غـرـفـ الـجـنـانـ روـحـهـ وـ كـتـابـ حـسـنـ السـرـيرـهـ فـىـ حـسـنـ السـيـرـهـ لـصـاحـبـناـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۷۰

و عمدتنا سببويه زمانه مفرد وقته و اوانيه محقق العصر نادره الدهر خلاصه ذوى الفخر الغنى عن الاطناب بتعداد الالقاب و الصفات بما خصه الله تعالى به من نعوت الكمال و جزيل الهبات مولانا الامام العلامه عبد القادر بن محمد الطبرى الحسيني الخطيب الامام بالمسجد الحرام لا- زالت المشكلات تنجلی بوجوذه و لا- برح جيد العلوم يتحلى بجواهر عقوده ازین عبارت ظاهرست که حقيق آنسست که نوشته شود ذخائر العقبى بماء عين و نيز ذخائر العقبى از جمله مصنفات علماست که جمع کرده‌اند در ان از جواهر مناقب اهليت عليهم السلام آنچه تجميل جيد زمان بان حاصل شود و باید دانست که محب الدين طبرى عالم جليل القدر و محدث عظيم الفخار و عارف آثار و خبير اخبار و امام صالح و زاهد كبير الشان و مدرس منيع المرتبه و مفتى رفيع المكانست آنفا دریافتی که محمد بن اسماعيل او را بامام السنّة و حافظ ان ملقب نموده و احمد بن الفضل باکثیر او را علامه حجاز شریف و محقق دهر و حافظ عصر خود دانسته و فقره بلیغه لا- بزال الثناء يحيی ذكره و قدس الله سره در مقام دعا در حق او بر زبان آورده و ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته المحب الامام المحدث المفتى فقيه الحرم محب الدين ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد بن أبي بكر الطبرى ثم المکی الشافعی مصنف الاحکام ولد سنہ خمس عشرہ و ستمائے و سمع من أبي الحسن بن المقیر و ابن الحمیری و شعیب الرزفانی و عبد الرحمن بن أبي حرمی و جماعة و تفقه و درس و افتی و صنف و كان شیخ الشافعیه و محدث الحجاز روی عنه الدمیاطی من نظمه و ابو الحسن بن العطار و ابو محمد بن البرزالی و آخرون و كان اماماً صالحًا زاهداً کبیر الشأن روی عنه ايضاً ولده قاضی مکه جمال الدين محمد و حفیده الامام مجد الدين

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۷۱

قاضی مکه و کتب الی بمرؤیاته توفی في جمادی الاولی سنہ اربع و تسین و ستمائے و نیز ذهی در معجم مختص گفته احمد بن عبد الله بن محمد الامام الحافظ المفتى شیخ الحرم محب الدين ابو العباس الطبری ثم المکی الشافعی مصنف الاحکام الکبری کان

عالما عاما- جلیل القدر عارفا بالآثار و من نظر فی احکامه عرف محله من العلم و الفقه عاش ثمانین سنه و کتب الی بمرؤياته توفی فی سنه ثلاثة و سبعين و كان جد ایه الشیخ ابو بکر بن محمد بن ابراهیم الطبرستاني هو الذی جاوز فی حدود الثمانین و خمسمائه فجاءه سبعة اولاد و تناسلوا و فیهم علماء و فضلاء و كان للمحب ولد و هو الفقیه جمال الدین محمد سمعه من ابن الحمیری و اجاز لی مرویاته مع والدہ و مات عام موت الوالد نعم و المحب سمع من أبي الحسن بن المقیر و شعیب الزعفرانی و بهاء الدین بن الحمیری و طائفه اخذ عنه اولاده و ابو الحسن بن العطار و ابو محمد البرزالی و جماعة توفی فی رمضان سنه ٦٩٤ و قیل بل فی جمادی الآخری منها و نیز ذهبي در عرب فی خبر من غبر در سنه اربع و تسعین و ستمائة گفته و المحب الطبری شیخ الحرم ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد بن أبي بکر بن ابراهیم المکی الشافعی الحافظ ولد سنه خمس عشرة و ستمائة و سمع من ابن المقیر و جماعة و صنف کتابا حافلا فی الاحکام فی عدة مجلدات توفی فی ذی القعده و نیز ذهبي در دول الاسلام در سنه مذکوره گفته و شیخ الحرم الحافظ الفقیه محب الدین احمد بن عبد الله الطبری مصنف الاحکام عن سبع و سبعین سنه و عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردي در تتمة المختصر فی اخبار البشر در سنه مذکوره گفته و شیخ الحرم الحافظ

عيقات الانوار فی امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٧٢

محب الدین احمد بن عبد الله الطبری مصنف الاحکام و له تسع و سبعون سنه و عبد الرحیم بن الحسن الاسنی در طبقات شافعیه گفته محب الدین ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد الطبری ثم المکی شیخ الحجاز کان عالما عاما جلیل القدر عالما بالآثار و الفقه اشتغل بقوص علی الشیخ مجد الدین القشیری و شرح التنبیه و الـف کتابا فی المنسک و کتابا فی الالغاز و کتابا نفیسا فی احادیث الاحکام ولد يوم الخميس سابع عشر من جمادی الآخرة سنه خمس عشرة و ستمائة و توفی فی سنه اربع و تسعین و قیل فی ذی القعده و قیل غير ذلك و عبد الوهاب بن على السیبکی در طبقات شافعیه گفته احمد بن عبد الله بن محمد بن أبي بکر بن محمد بن ابراهیم الحافظ ابو العباس محب الدین الطبری ثم المکی شیخ الحرم و حافظ الحجاز بلا مدافعة مولده سنه خمس عشرة و ستمائة فی جمادی الآخرة سمع ابن المقیر و ابن الحمیری و غيرهما روی عنه البرزالی و غيره و تفقه بقوص علی الشیخ مجد الدین القشیری والد شیخ الاسلام تقی الدین و صنف التصانیف الجيدة منها فی المذهب و الاحکام الكتاب المشهور المبسوط دلّ علی فضل کبير و له مختصر فی الحديث ایضا رتبه علی ابواب التنبیه و له کتاب فی فضل مکه حافل و له شرح علی التنبیه مبسوط فیه علم کثیر استدعاه المظفر صاحب الیمن ليسع من الحديث فتوجہ إلیها من مکه و اقام عنده مدة و فی تلك المدة نظم قصيدة التشوق الی مکه الخ و خلیل بن اییک صفیدی در وافی بالوفیات گفته احمد بن عبد الله بن محمد بن بکر بن محمد بن ابراهیم شیخ الحرم محب الدین ابو العباس الطبری المکی الشافعی الفقیه الزاہد المحدث

عيقات الانوار فی امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٧٣

ولد سنه خمس عشرة و سمع من ابن المقیر و شعیب الزعفرانی و ابن الحمیری و المدینی و عبد الرحمن بن أبي حرمی العطار و جماعة و درس و افتی و كان شیخ الشافعیه و محدث الحجاز و صنف کتابا کبیرا الی الغایه فی الاحکام فی ست مجلدات و تعب علیه مدة الخ و عبد الرحمن بن أبي بکر السیوطی در طبقات الحفاظ گفته المحب الطبری الامام المحدث فقیه الحرم ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد بن أبي بکر المکی الشافعی مصنف الاحکام الکبری و شیخ الشافعیه و محدث الحجاز ولد سنه ٦١٥ و سمع من ابن المقیر و ابن الحمیری و شعیب الزعفرانی و كان اماما زاهدا صالحا کبیر الشأن مات فی جمادی الآخرة سنه ٦٩٤ و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل بعد ذکر روایتی که آخرش این ست و كان علی علیه السلام و الرحمة و الرضوان اصغر من جعفر بعشر سنین و كان جعفر اصغر من عقیل بعشر سنین گفته رواه شیخ الحرم و الامام المحترم الحافظ المحدث المفتی الفقیه البارع الورع المدرس النبی مقدم الشافعیه فی الحجاز و كان ذا جاه عظیم و اعتزار ذو التصانیف الكثیره و الفضائل الشهیره محب الدین ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد بن أبي بکر المکی الطبری فی کتابه ذخائر العقبی فی مناقب ذوى القریبی و عبد الغفار بن ابراهیم

العکی العدثانی الشافعی در عجاله الراکب گفته احمد بن عبد الله شیخ الحرم محب الدين الطبری المکی درس و افتی و من تصانیفه الاحکام المبسوط و رتب کتاب جامع الاسانید و شرح التنییه و الف کتابا فی المناسک و کتابا فی الالفاظ و الریاض النصرة فی فضائل العشرة و السّمط الشمین فی فضائل امهات المؤمنین و ذخائر العقبی فی فضائل ذوى القربی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٧٤

و محمد بن اسماعیل الامیر در آخر روضه ندیه گفته و لعله يقول قائل قد اکثترتم من النقل عن الطبری و من الطبری و يشتقى الى معرفة شيء من او صافه ليكون اقر لعيته في قبول ما استند إليه قال الحافظ الذهبي في تذكرة الحفاظ ما لفظه المحب الطبری هو الامام المحدث الفقيه فقيه الحرم محب الدين ابو العباس احمد بن عبد الله بن محب ميد بن أبي بكر الطبری ثم المکی الشافعی مصنف الاحکام الکبری ولد سنة خمس عشرة و ستمائة و سمع من أبي الحسن بن المقیر و ابن الحمیری و شعیب الزعفرانی و عبد الرحمن بن أبي حرمی و جماعة و تفقهه و درس و افتی و صنف و كان شیخ الشافعیه و محدث الحجاز و روی عنه الدمیاطی من نظمه و ابو الحسن بن العطار و ابو محب مید البرزالی و آخرون و كان ااما صالح زاهدا کییر الشأن روی عنه ايضا ولده قاضی مکه جمال الدین محب مید و حفیده الامام نجم الدين قاضی مکه و كتب الى بمروریاته توفی في جمادی الآخرة سنة اربع و تسعین و ستمائة و احمد بن عبد القادر عجیلی در ذخیره المآل فی شرح عقد جواهر اللآل گفته هذا الذى قرره الاجله و المقتضی و لازم الادله و ذلك ان اجله العلماء لما صرحت لهم الادله بهذه الخصوصيات لاهل البيت الشریف قرروا ذلك و حررروه مثل السيد على السمهودی امام اهل السنة في جواهره و الحافظ الطبری الشافعی في ذخائره و المحجة الزرندي الشافعی في معالمه و شیخ الاسلام ابن حجر الشافعی في صواعقه و جلال الدين السیوطی الشافعی في الثغور الباسمة في مناقب السیدة فاطمه و احیاء المیت في ذکر اهل البيت و السقطین في السبطین و انسی المطالب في فضائل على بن أبي طالب

٤٤- سید علی همدانی

وجه بست و چهارم از وجوده

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٧٥

ابطال رد و انکار مخاطب عمدة الاخیار آنکه سید علی بن شهاب الهمدانی حدیث تشییه را بوجه اوی و ابلغ و اعلى و اسبغ و انسی و اکمل و ابهی و اجمل که از ان اجتماع نود خصلت از خصال جميله و خلال جلیله انبیای کرام عليهم السلام در ذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین عليه آلاـف التحیة و السلام من الله الملک العلام ظاهر و باهرست روایت نموده چنانچه در کتاب موده القربی که عظمت و جلالت مرویات آن از خطبهاش ظاهرست که آن را از جواهر اخبار و لآلی آثار دانسته و از حق تعالی امید نموده که آن را وسیله او باهیت عليهم السلام و نجات او بسبب این حضرات گرداند و نیز دعای حفظ خود از خبط و خلل در قول و عمل و عدم تحويل بسوی ما لم ینقل نموده حيث قال الحمد لله على ما أنعمني اولی النعم و الہمنی موده حبیبه جامع الفضائل و الكرم الذي بعنه الله رسولنا الى كافة الامم محمد الامم العربي صلی الله عليه وسلم وبعد فقد قال الله تعالى قل لا اشتئلكم علیه اగرا اإلا المؤدة في القربی و قال رسول الله صلی الله عليه وسلم احبوا الله لما ارفدكم من نعمه و احبونی لحب الله و احبوا اهل بيتي لحبی فلئما كان موده آل النبي مسئولا عنها حيث امر الله تعالى حبیبه العربي بان لا يسأل عن قومه سوى الموده في القربی و ان ذلك سبب النجاة للمحبتين و موجب وصولهم إليه و الى آل الله عليهم السلام كما

قال عليه السلام من احب قوما حشر في زمرتهم

و ايضا

قال عليه السلام المرء مع من احب فوجب على من طلب طريق الوصول و منهج القبول محنة الرّسول و موّدة اهل بيت البتول و هذه لا تحصل الا بمعروفة فضائل آله عليهم السلام و هي موقوفة على معرفة ما ورد عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۷۶

فيهم من اخباره عليه السلام و لقد جمعت الاختيارات في فضائل العلماء و الفقراء اربعينات كثيرة و لم تجمع في فضائل اهل البيت الا قليلاً فلذا و انا الفقير الجانى على العلوى الهمدانى اردت ان اجمع في جواهر اخباره و لآلئ آثاره مما ورد فيهم مختصراً موسوماً بكتاب الموّدة في القربى تبركاً بالكلام القديم كما في مامولي ان يجعل الله ذلك و سيلته إليهم و نجاتي بهم و طويته على اربعة عشر موّدة و الله يعصمك من الخبط و الخلل في القول و العمل و لم يحول قلمي إلى ما لم ينقل بحق محمد و من اتبعه من اصحاب الدول مى فرماید

عن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من أراد أن ينظر إلى اسرافيل في هيبته و إلى ميكائيل في رتبته و إلى جبرائيل في جلالته و إلى آدم في سلمه و إلى نوح في حسناته و إلى إبراهيم في خلته و إلى يعقوب في حزنه و إلى يوسف في جماله و إلى موسى في مناجاته و إلى إيواب في صبره و إلى يحيى في زهده و إلى عيسى في سنته و إلى يونس في ورعه و إلى محمد في جسمه و خلقه فلينظر إلى على فان فيه تسعين خصلة من خصال الأنبياء جمع الله فيه و لم تجمع في أحد غيره و عذر جميع ذلك في كتاب جواهر الاخبار انتهى فهذا مقتدى القاصي و الدّاتي شهاب الدين الهمدانى قد رجم كل معاند خائب بالشهاب الثاقب و جلب لهم الواصب و الغم الناصب على كل جاحد ناصب و اوضح الحق الصائب و اورى لاحراق كل مبطل مدغل القبس الباها و اقحمه في اضيق المسالك و سد عليه المهارب و اعمى عليه المذاهب و رماه بزعزع حاصب و جرّ راسه بصارم قاخص و محتجب نماند كه سيد على همدانى نزد سنه از اکابر اساطين و اجله معتمدين و اعاظم عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۷۷

أولیای عارفین و افاحم مشایخ مکرمینست نور الدین جعفر بدخشانی در کتاب خلاصه المناقب گفته در بیان بعضی از فضائل ان عروه و ثقی شاهباز با پرواز از آشیان هما شاهسوار میطان عروجی شمس سماء قدسی نور فضای قدوسی کیمیای وجود دنای مختار خیار حضره الرحمن الشکور الفخور بجناب الدین قرۃ عین محمد رسول الله ثمره فؤاد المرتضی و البتول المطلع على حقائق الاحادیث و التفاسیر الممعن فی السیرائر بال بصیرة و التبصیر المرشد للطلالین فی الطريق السیبحانی المؤصل للمتوجهین الى الجمال الرحمنی العارف المعروف بالسید علی الهمدانی خصیه الله اللطیف باللطف الصمدانی و رزقنا الاستنارة الدائمة من النور الحقانی الخ و عبد الرحمن بن احمد الجامی در کتاب نفحات الانس من حضرات القدس گفته میر سید علی بن شهاب الدین بن محمد الهمدانی قدس سرہ جامع بوده است میان علوم ظاهری و باطنی ویرا در علوم باطن مصنفات مشهورست چون کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله الحسنی و شرح فصوص الحكم و شرح قصيدة خمریه فارضیه و غير آن وی مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المدقانی بود و اما کسب طریقت پیش صاحب السرّین الاقطب تقی الدین علی دوستی کرد و چون تقی الدین علی از دنیا برفت باز رجوع بشیخ شرف الدین کرد و گفت فرمان چیست وی توجه کرد و فرمود فرمان آنست که در اقصای بلاد عالم بکردی سه نوبت ربع مسکون راسیر کرد و صحبت هزار و چهار صد ولی را دریافت و چهار صد ولی را در یک مجلس دریافت و محمود بن سلیمان کفوی در کتاب اعلام الاختیارات من فقهاء مذهب النعمان المختار گفته لسان العصر سید الوقت المنسلخ عن الھیاکل الناسوتیه و المتولّ الى السبحات الالاھوتیه الشیخ العارف

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۷۸

الرّبانی و العالم الصمدانی میر سید علی بن شهاب بن محمد بن محمد الهمدانی قدس الله تعالى سره کان جاماً بين العلوم الظاهره و الباطنه و له مصنفات كثيرة في علم التصوف مثل كتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله الحسنی و شرح فصوص الحكم و شرح قصيدة

حمزیه فارضیه و غيرها قال المولی العارف الرّبانی عبد الرحمن الجامی فی نفحاته وی مرید شیخ شرف الدّین محمود بن عبد الله المزدقانی بود اما کسب طریقت پیش صاحب السر بین الاقطاب تقی الدّین علی دوستی کرد و چون شیخ تقی الدّین علی از دنیا برفت باز رجوع بشیخ شرف الدّین محمود کرد گفت فرمان چیست گفت فرمان آنست که در اقصای بلاد عالم بکردی سه نوبت ربیع مسکون را سیر کرد و صحبت هزار و چهار صد ولی دریافت و چهار صد را در یک مجلس دریافت بسادس ذی حجه سنه ست و ثمانین و سبعماهه نزدیک بولایت کیر و سواد فوت شد و از آنجا بختلانش نقل کردند الی ان قال و کان السید علی الهمدانی جمع الاوراد و اختارها من المشایخ الّذین كانوا فی عصره و تشرف بصحبتهم و باس ایادیهیم الشریفه و اقتبس من انوارهم القدسیه و انتخبها من جوامع کلماتهم الانسیه و سماها الاوراد الفتحیه و هی اليوم اوراد الاخوان الكبرویه و الشیخ الجلیل السید علی الهمدانی اخذ الطریقه عن تقی الدّین علی دوستی و الشیخ محمود المزدقانی و هما عن علاء الدّوله السیّمانی ثم قال سمعت شیخنا و سیدنا المولی العارف الرّبانی الشیخ محمد بن یوسف العرکنی السمرقندی يحكى عن شیخه المخدومی عبد اللطیف الجامی عن شیخه المخدوم الاعظم حاجی محمد الخبوشانی عن شیخه شاه بیدواری عن شیخه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۷۹

محمد الملقب بالرشید عن شیخه السید الامیر عبد الله بردشابادی عن شیخه المرشد الكامل و الشیخ المکمل اسحاق الخلاني عن قدوة العارفين دلیل السالکین منبع المعارف الرّبّانیه معدن الطائف السبحانیه السید علی الهمدانی انه لما جمع الاوراد الفتحیه و انتخبها من جوامع کلماتهم القدسیه على حسب ملکاتهم الانسیه رای فی منامه ان الملائکه يقرءونها فی شعبه جارکاه و يطوفون حول العرش و فی ایديهیم طبق من نور مملو من اللآلی و الجواهر ينثرون ثم قال الشیخ محمد السمرقندی و لهذا مشایخنا كانوا يقرءون فی شعبه جارکاه و من تصانیفه ذخیره الملوك و هو کتاب لطیف و انشاء شریف مشتمل علی لوازم قواعد السلطنة الصوری و المعنوی و مبنی علی ذکر احکام الحكومة و الولاية و تحصیل السعادة الدنيوي و الآخری مرتب علی عشرة ابواب و مجد الدين علی بن ظهیر الدّین محمد بدخشانی در جامع السلاسل گفته ذکر طبقة همدانیه علی ثانی امیر سید علی همدانی قدس الله سره علی ثانی لقب اوست و مشایخ زمان در توصیف او چنین نوشتند سلطان الأولیاء برهان الاصفیاء قدوة العارفين زبدۃ المحققین مستجمع الاسماء و الصفات جامع جميع التجلیات محی الشریعه و الطریقه و الحقيقة ختم المتقدمین زبدۃ المتأخرین وارث الانبیاء و المرسلین مرشد الاولیاء الى طریق الحق و اليقین مرکز دائرة الوجود الہادی الى المقصود قطب الاقطاب الكامل المکمل الصمدانی علی ثانی امیر کیر سید علی همدانی ایشان سر حلقة مشایخ طبقه همدانیه اند و سر دفتر اصحاب شیخ شرف الدّین محمود مزدقانی اند مخدومی الاعظم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۸۰

يعنى شیخ حاجی محمد خبوشانی در رساله خود در خاتمه در ذکر نسبت ایشان چنین آورده‌اند ذکر نسبت سیدنا و سندنا عمدة الواسطین زبدۃ الكاملین و اکملهم اعنی الامیر الكبير سید علی همدانی المعروف بعلی ثانی قدس الله تعالی سره و افاض علينا برهه الخ و سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته

عن عبد الله بن سلام رضی الله تعالی عنه فی قوله وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ

قال سأله رسول الله صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم فقال انما ذلك علی بن أبي طالب آورده الشیخ الامام العارف الرّبانی السید شرف الدّین علی الهمدانی فی کتابه و قال رواه الشعبلی و نیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته

عن أبي هريرة رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و علی الله و بارک و سلم لما اسرى بی ليلة المراجع اجتمع علی الأنبياء فاوھی الله الى سالمه يا محمد بما ذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار بنبوتک و الولاية لعلی بن أبي طالب آورده الشیخ العالم العارف الرّبانی السید شرف الدّین علی الهمدانی فی بعض تصانیفه و قال رواه الحافظ ابو نعیم

و حسين بن معين الدين الميذى

در فواتح گفته و حضرت سلطان المحققین علی الثانی امیر سید علی همدانی قدس الله سره در حل فصوص می فرماید خاتم ولایت مقیده محمد بمرتبه قلب محمد رسید و خاتم ولایت مطلقه بمرتبه روح و خاتم ولایت عامه عیساست علی نبینا و علیه السلام و شیخ احمد قشاشی که از مشایخ اجازه والد ماجد مخاطب است کما فی رساله اصول الحديث للمخاطب و مناقب و مفاخر او از خلاصه الاثر ظاهر و واضح است در کتاب سمعط مجید گفته شجرة خلافة المشايخ الهمدانیة اتباع الشیخ سیدی علی الهمدانی الموحد الفردانی قدس الله اسرارهم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۸۱

تلقی الفقیر المسکین من ولیه و نقطه دائرة الوجود سیدنا احمد بن الشناوى و هو من السيد الامجد صبغة الله و هو من العالم الزبانی وجیه الدین و هو من جمال المملکة الغوثیة السید محمد غوث و هو من سلطان الموحدین الحاج حضور و هو من أبي المعالی هداية الله سرمست و هو من الشیخ عبد الله الشناوى و هو من شیخ الشیوخ السید علی الهمدانی و نیز در سمعط مجید گفته قد سبق اتصال سند التلقین بالسید علی الهمدانی قدس سره و هو اخذ عن الشیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المدقانی و قد ساح الهمدانی الرابع المسکون ثلث مرات با مر شیخه المدقانی و قد اوضحت هذا فی سیاحتہ و صحب الفا و اربعمائه ولی علی ما فی نفحات الانس للجامی قدس سره و شاه ولی الله در رساله انتبه فی سلاسل اولیاء الله گفته انبانی سیدی الوالد إجازة قال انبانی الشیخ عظمة الله الأکبر آبادی إجازة عن ابیه عن جدّه عن الشیخ عبد العزیز الدھلوی انه قال منقولست از حضرت مولانا نور الحق و الدین جعفر نور الله مرقده قلت و مولانا نور الدین جعفر بدخانی خلیفه امیر سید علی همدانی بودند که کیفیت اوراد و وظائف اوقات سلسلة الكامل المحقق الصیمدانی علی الثانی امیر سید علی همدانی قدس الله سره العزیز انسنت که چون سپیدی صبح صادق بدند دو رکعت نماز سنت بامداد بگزارد و چون سلام دهد این تسبیح را صد بار بخواند که سبحان الله و بحمدہ سبحان العظیم و بحمدہ استغفار الله الى ان قال و چون سلام دهد یعنی سلام فریضه صبح باوراد فتحیه خواندن مشغول شود که از برکات انفاس هزار و چهار صد ولی کامل جمع شده است و فتح هر یک از ان در کلمه بوده است هر که از حضور

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۸۲

ملازمت نماید برکت و صفاء آن را مشاهده خواهد نمود و از ولایت هزار و چهار صد ولی نصیب یابد و الله ولی التوفیق اکنون اگر فضائل و خواص این اوراد گفته شود بتقویل انجامد چرا که آن حضرت مدت عمر خود معموره عالم را سه نوبت سیر کرده‌اند و هزار و چهار صد ولی کامل را دریافته‌اند و چهار صد را از ایشان در یک مجلس سلطان محمد خدابنده دیده‌اند و از هر ولی در وقت وداع دعائی و رقعه التماس نموده‌اند و آن رقعها را بر جامه خود مرقع کرده‌اند و آن ادعیه و اذکار را که بی اختیار بر زبان ایشان جاری می‌شد جمع ساخته‌اند این اوراد شده است منقولست از همان حضرت که چون دوازدهم بار بزيارة کعبه رفت بمسجد اقصی رسیدم حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را در واقعه دیدم که بجانب این درویش می‌آیند برخاستم پیش رفت و سلام کردم از آستین مبارک خود جزوی برون آورده این درویش را فرمود خذ هذه الفتھیة یعنی بگیر این فتحیه را چون از دست مبارک حضرت صلی الله علیه الصلوٰۃ و السلام گرفتم و نظر کردم همین اوراد بودند بدین اشاره اوراد فتحیه نام کرده شده و الله الہادی الى صراط مستقیم فذکر الاوراد الفتھیة بتمامها و وجدت بخط الوالد قدس سره ختم میر سید علی همدانی اول نیم شب برخیزد و وضو تازه بکند و دو رکعت نفل ادا نماید در هر رکعتی بعد الحمد پائزده بار سوره اخلاص بعد از سلام هزار بار بگوید بسم الله الرحمن الرحيم بعد از ان هزار بار بخواند یا خفی الالطف ادرکی بلطفک الخفی بعد از ان هزار و یک بار یا بدّوخ بخواند و سر بگربیان فرو برد و مراقبه کند به بینند از عالم غیب چه چیز مشاهده می‌شود بعد فراغ دو گانه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۸۳

بشواب امير سيد على بخواند

۲۵- «ذکر امیر ملا نظم عطار»

وجه بست و پنجم از وجوه رد و ابطال مزعوم مخاطب عمده القروم آنکه نور الدین جعفر بن سالار المعروف بامیر ملا خلیفه سید علی همدانی اشعار ابدار فرید عطّار را که در ان اثبات حدیث تشیه نموده در مقام اثبات مدائح زاهره و مناقب باهره جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد فرموده چنانچه در خلاصه المناقب گفته شیخ عطار فرمایند قدس سرّه ای پسر تو بی‌نشانی از علی عین و لام و یا بدانی از علی از دم عیسی کسی گر زنده خاست او بدم دست بریده کرد راست مصطفی گفتست چون آدم بعلم نوح فهم آنکه بود ابراهیم حلم یا چو یحیی زهد و موسی بطش کیست گر نمی‌دانی شجاع دین علیست فهذا عالم بدخشان و عارفهم العلی الشأن اثبت هذا الحديث الشريف المقبول عند الاساطین الأعیان فاظهر الحق فی کمال الوضوح و العیان و دمر علی تلمیعات اهل العدوان و اردی وساوس اهل الشّنّان و امیر ملا بن سالار از اکابر علمای مشهورین فی الاکناف و الامصار و اجله فضلای معروفین فی الارجاء و الاقطارست و فضائل عالیه و مناقب سامیه و محامد باذخه و مدائح شامخه او بر السنه سنیه مذکور و در دفاتر مشهوره ایشان ماثور و مسطورست آنفا تعظیم و تجلیل او از رساله انتباه شاه ولی الله دریافتی و مجد الدین علی بن ظهیر الدین محمد بدخشانی در جامع السلاسل که در اول آن می‌گوید اما بعد می‌گوید تراب اقدام اهل الله مجد الدین علی بن ظهیر الدین محمد بن شیخ خلیل الله بدخشانی قدس سرّه و طاب مضجعه چون اکثر تصنیفات و تالیفات سلف چون سیر العارفین و رشحات و کتب دیگر و رسائل که هر یک از مصنفات بذکر مشایخ سلاسل و پیران ارادت خود منسوب گردانیده‌اند و از احوال و اقوال سلاسل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۸۴

دیگر یاد نفرموده‌اند مقصد طالبان و معتقدان از تصانیف و توالیف ایشان بالکل حاصل نمی‌شد بنا بر این بقدر وسع امکان سعی نموده از کتب معتبره چون شواهد النبوة و کشف المحجوب و تذكرة الأولیاء و نفحات الانس و فوائد الفواد که از ملغوّظات شیخ نظام الدین اولیاست که آن را حسن دھلوی جمع کرده است و مفتاح الطالبین از تصنیف آن خاصه معبد شیخ محمود که از اجله خلفای حضرت شیخ حسین خوارزمیست و جاده العاشقین از تصنیف شیخ شرف الدین بن شیخ حسین مذکور قدس اسرارهم و سیر العارفین و رشحات و گلزار ابرار و رسائل دیگر استخراج نموده هر یک از سلاسل را که در ولایت ماوراء النهر و بدخشان و هندوستان اشتهر داشت ترتیب داده مسمی بجامع السلاسل آمد و بر سه باب بنا بنهاد می‌فرماید امیر ملا بن سالار نور الدین جعفر لقب اوست قدس الله تعالی اسرارهم وی از مشایخ نامدار دیار بدخشست و بعد از خواجه بزرگ یعنی خواجه اسحاق خلیفه دوم علی ثانی امیر سید علی همدانیست نسب سیادت وی به بست واسطه بامام موسی کاظم می‌رسد باین نمط امیر ملا بن سالار بن محمد بن جعفر بن خالد بن ابو طالب بن حسین بن محمود بن صالح بن عین الجلیل بن علی بن سلیمان بن جعفر بن رامی السباع بن اسماعیل بن ابراهیم بن محاب بن سعد بن عبد الله بن امام موسی کاظم رضی الله تعالی عنهم جامع بوده میان علم ظاهر و باطن از طفولیت آثار بزرگی از روی مبارک وی لائق و هویدا بوده است چنانچه خود می‌فرموده‌اند که در اثنای صغیر بر هیچ در و دیوار و سنگ و چوب و کوه و دشت نمی‌گذشتم الا که مرا بکسب علوم تحریص می‌کردند و می‌گفتند که بخوان چون از تحصیل علوم بالکل فراغ یافتم متنظر مرشد کامل می‌بودم درین ضمن بهر مشایخ عصر خود که می‌رسیدم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۸۵

و حالت هر یک را می‌دریافتم او را ازین طریق بیگانه می‌دیدیم روزی در مراقبه مرا غیتی دست داد در غیبت چنین نمودند که در فلان وقت درویشی بلباس سیاه و علم سیاه بین سرزمین در فلان دشت نازل شود متنظر می‌بودم چون آن وقت رسید برادر بزرگ

خود را بان دشت فرستادم آن درویش که مرا در واقعه نموده بودند قطب حقانی علی ثانی امیر سید علی همدانی قدس سرہ بوده‌اند فی البديهه او را تصرف نموده بارادت خود مشرف ساختند چون برادرم آن مژده آورد و بيان احوال نمود در مراقبه شدم و متوجه احوال امیر کبیر گشتم دیده شد که قیامت قائم شده است و پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم بر حوض کوثر استاده مردم را آب می‌دهد من پیش شده بر پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم گفتم و التماس آب نمودم اشارت بجانب اسد اللہ الغالب علی بن أبي طالب کرم اللہ وججه فرمودند چون حاضر شدم مرا محقق شد که چون اسم شریف امیر کبیر نیز علیست این اشارت پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم امرست مرا بارادت او همان لحظه متوجه ملازمت گشتم و بشرف انبات مشرف شدم و دوازده سال بخدمت شایسته مداومت نمودم درین دوازده سال همیشه کلوخ استنجاء درویشان را به پیشانی سوده همواره می‌کردم آنچه یافتم ازین خدمت یافتم او را خوارق بسیارست نقلست که چون علی ثانی در ولایت سواد وفات یافت وصیت فرمود که تا فرزندم نور الدین جعفر حاضر شود نعش مرا برندارند و امیر جعفر در آن وقت در روستاق که قریه‌ایست از قرای بدخشان تشریف داشت خلفاً گفتند که بعید می‌نماید که امیر جعفر از روستاق بیاید و از ان پس باتفاق او نعش برداشته شود زیرا چه مسافت بسیارست باید برداشت هر چند خلفاً سعی نمودند صندوق برداشته نشد این چنین سه نوبت سعی بلیغ نمودند چون علاج پذیر نگشت ناچار جای گذاشته بنشستند ناگاه از غیب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۸۶

ندای بگوش ایشان رسید که بردارید چون دست بصدوق بردن باندک حرکتی برداشته شد براه کافرستان از بدخشان گذرانیده مرقد شریف او را بختلان مدفون ساختند چون امیر جعفر را با خلفاً ملاقات افتاد و زبان طعن بر وی دراز کردند که در مسافرت و مشقت همه وقت در حیات و ممات ما در خدمت پیر بودیم چون ملامت از حد گذشت فرمود آنچه از من آمد شما مقصر بودید چون سه نوبت صندوق مرقد شریف او را سعی نمودید و نتوانستید برگرفت من بودم که گفتم بردارید و برداشته تا به اینجا آوردم وفات وی بعد از خواجه بزرگ خواجه اسحاق بوده و اللہ اعلم بالصواب خانقه و مرقد مبارک او در روستاقست و نیز در جامع السلاسل گفته شیخ سعید جیشی رضی اللہ عنہ وی از اصحاب رسولت صلی اللہ علیه وسلم حضرت مخدومی الاعظم شیخ حاجی محمد خبوشانی قدس سرہ در آنجا که بیان پیران خرقه علی ثانی امیر سید علی همدانی کرده‌اند که حضرت امیر از سی و دو اولیاء اللہ خرقه خلافت داشتند و سر دفتر آنها شیخ سعید الحبیشی بودند باین لفظ نوشتند که شیخ سعید الحبیشی الذی هو من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم و رضی اللہ عنہ و نور الدین جعفر مشهور بمیر ملّا بن سالار که از خلفای علی ثانی امیر سید علی همدانیست در کتاب خلاصه المناقب آورده است که حضرت امیر بصحبت شریف شیخ سعید جیشی رسیده‌اند و می‌فرمودند که شیخ ابو سعید حبیشی هر زمان بصورت دیگر دیده می‌شدی و با هر زائری یک بار صحبت داشتی نخست اگر خادم در یک روز بکرات در آمدی شیخ را بصورت دیگر دیدی تا بعضی را با خادمی از خدام شیخ ملاقات حاصل آمد از وی پرسید که شیخ را در کدام صورت دیده گفت تو باختلاف

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۸۷

صور شیخ اطلاع داری گفت آری مدنی شیخ را پس خدمت کردم بصور مختلف دیده شد فروز آنکه عارف رنگ معروفست و بس رنگ معروفی نه پیشست و نه پس در اوان صحبت از شیخ شنوده شد که فرمود یا سید وقتی که آمنه را بعد اللہ می‌دادند من در انگه حاضر بودم چون از صحبت شیخ بیرون آمدم از اکابر آن دیار پرسیدم سن شیخ چند باشد فرمودند از ابا و اجداد خود شنودیم که شیخ سعید جیشی عمر طویل دارد اما نمی‌دانم که چند سال بود من بقا دارم بقا دارم بقا چونکه دارم این بقاها از لقا بس خدمت خواجه بزرگوار از حضرت امیر التماس نمودند که حساب باید کردن از زمان ولادت مصطفی صلی اللہ علیه وسلم تا اکنون چند سال است بعد از التفات خاطر امیر فرمود که باید هشتصد و سی سال باشد از زمان ولادت آن سرور صلی اللہ علیه وسلم

٢٦- سيد شهاب الدين أحمد

وجه بست و ششم از وجوه ابطال رد و انکار مخاطب عمدة الاخيار آنکه سید شهاب الدين احمد این حدیث شریف را روایت نموده و بابی خاص برای این حدیث و امثال آن که از ان حیازت جناب امیر المؤمنین علیه السلام خصائص اعظم انبیا و فوز آن حضرت بخصال کمال اکارم اصفیا ظاهر و باهرست منعقد فرموده چنانچه در کتاب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل که بنسخه عتیقه آن در نجف اشرف وارسیدم و منتخبات عدیده از ان برچیدم و سابقا آن را درین بلد دیده بودم می فرماید الباب الثامن عشر فی انه حاز خصائص اعظم الانبیاء و فاز ثانیا خصال کمال اکارم الاصفیاء عن أبي الحمراء رضی الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و علیه آله و بارک و سلم من أراد ان ينظر الى آدم فی علمه و الى نوح

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٨٨
فی فهمه و الى ابراهیم فی حلمه و الى یحیی بن زکریا فی زهده و الى موسی فی بطشه فلينظر الى علی بن أبي طالب رواه الطبری و قال اخرجه ابو الخیر الحاکمی

و عن ابن عباس رضی الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم من أراد ان ينظر الى ابراهیم فی خلته و الى نوح فی حکمته و الى یوسف فی جماله فلينظر الى علی بن أبي طالب رواه الطبری و قال اخرجه الملا فی سیرته فهذا شهاب الدين صاحب توضیح الدلائل اثبت الحديث الشريف جریا علی سنن المحققین الامائل فاووضح الحق و نصر الصدق المقبول عند کل ماهر کامل و قصم ظهر کل مکابر مجادل و جزم حبل کید کل مماذق خاتل و خرم شرك ازلال کل مسوّل خاذل و از صدر کتاب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل کمال اعتماد و اعتبار و قبول و اشتھار اخبار و آثار ان ظاهرست چنانچه گفته و خرجت من کتب السنة المصنونه عن الهرج و دواوینها و انتهیت فی منهجه من لم ینتھي العوج عن قوانینها احادیث حدث حدیثها عن حدث الصدق فی الاخبار و مسانید ما حدث وضع حدیثها بغير الحق فی الاخبار و نیز در توضیح الدلائل گفته فی اهل الانتساب و جيل سوء الاصطحاب و یا شر القبیل لا تغلوا فی دینکم غير الحق و لا تتبعوا أهواء قوم قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا و ضلوا عن سوء السبيل ان تجدوا فی الكتاب ما وجدتم علی وجدانکم مخالفًا لامر الخلافة او ترونے علی رأیکم مناقضا للاجماع علی تفضیل الصدیق منبع الحلم و الرفاف فلا تواضعوا رجمًا بالغیب فی الحكم تحکما بوضع اخبار اخبر بها نخاریر علماء السنّة فی فضائل مولانا المرتضی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٨٩
ولا تسارعوا نبذا فی الجیب الى القائها قبل تلقیها فانها تلاقت قبول مشاهیر عظاماء الائمه من کل من اختار الحق و ارتضی الى ان قال و الغرض فی هذا الباب من تمہید هذه القواعد ان لا یقوم احد بالرد لاخبار هذا الكتاب فان معظماتها فی الصحاح و السنن و مرویاتها ماثورات اهل الصدیق للاح فی السنن و نیز شهاب الدين احمد در توضیح الدلائل گفته و اعلم ان کتابی هذا ان شاء الله تعالى خال عن موضوعات الفریقین حال بتحری الصدق و توخی الحق و تنحی مطبوعات الطریقین

٢٧- شهاب الدين دولتآبادی

وجه بست و هفتم از وجوه ابطال رد و انکار مخاطب والا تبار آنکه ملک العلماء شهاب الدين بن شمس الدين الزاولی الدوّلatabadi بصحت حدیث تشییه و دیگر احادیث که اهل حق بان احتجاج می کنند مثل حدیث طیر و حدیث سد ابوب و غیر آن تصريح

صریح نموده چنانچه در کتاب هدایة السید عدا که در تفسیر شاهی از ان نقلها می آرد گفته اعلم ان احادیث فضیلہ علی کرم الله ووجهه من الصحاح و لكن احتجاجهم على الخطاء احتاج الشیعه بخبر الطیر و تمام الخبر ذكرناه فى الجلوة الحادیه عشر من الهدایه التاسعه الى ان قال و احتجّوا بخبر

و من أراد ان ينظر الى آدم فی علمه الى آخره

و بالآیات قال الله تعالى النوح عَبْدًا شُكُوراً

و قال لعلی وَ كَانَ سَعِينَكُمْ مَشْكُوراً

و قال فی ابراهیم الَّذِي وَفَى

و قال فی علی یُوْفُونَ بِالنَّذْرِ

و قال فی ایوب إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِراً

و قال فی علی وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا

و قال فی سلیمان وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا

و قال فی علی وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَ رَأَيْتَ نَعِيْمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا

و قالوا جعله الله و النبی صلی الله علیه و سلم مساویا فی وصف الأنبياء و الأنبياء افضل من

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۹۰

الصحابۃ اجمعیا و المساوی للافضل افضل و قال اهل السنتہ بانه تشییه و هو الحق الاصل بالفرع لمشارکته ایاه فی امر و لا يدل التشییه علی المساواة و بعد فاصله یسیره گفته آنچه شیعه باحدیث احتجاج می کنند احادیث صحیحست احتجاج و قیاس ایشان خلافست دلیل شیعه آنست که علی را اهل سلوک از خواجه بصری تا غایت مریدان و خلیفکان و مشایخ با کراماتاند و کرامات مرید کرامت و فضل پیرست چنانچه کرامت ولی معجزه و فضل نبی است و گویند فضل مردم بعقلست یا بنقل از روی عقل فضل بعلم و زهد و شجاعت و سخاوتست و آن همه در علی بود اما علم حضرت امیر المؤمنین علی اندر صغر در پرورش مصطفی صلی الله علیه و سلم بود و در کبر داماد شد و می فرمود اگر فراموش شود توریت و انجیل و زبور و فرقان هر آئینه بیان کنم توریت در اهل توریت و انجیل در اهل انجیل و زبور در اهل فرقان در اهل فرقان و هر آئینه می دانم هر آیتی که نازل شده است در چه بابت علم تفسیر شاه مفسیران ابن عباس رضی الله عنہما دقائق تفسیر از شاه گرفته و علم فقه امام اعظم ابو حنیفه کوفی و امام مالک از امام جعفر صادق گرفته و امام احمد بن حنبل و شافعی از ایشان گرفته پس مردمان در علم فقه شاگرد شاگرد امام جعفراند رضی الله عنه و علم سلوک و تصفیه باطن و آداب ارادت و کلامه و خرقه خواجه حسن بصری و خواجه کمیل از حضرت شاه گرفته پس جملگی طبقات مشایخ مرید شاهاند و علم نحو و اصول و کلام و منطق و شعر و فصاحت و نجوم و حساب و رمل از شاه ظاهر شد پس هر که امروز می خواند شاگرد شاه است و شیعه و خوارج و معتزله در علم خود را بشاشاگردی شاه نسبت می کنند پس این علم همه علم شاهست و علم شاگرد فضل استاد است اما کرامات شاه چنانکه کنیدن در خیر و فرمود و الله این در را من نکنیدم خدا کنیده و نحو ذلك

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۹۱

و کرامات مشایخ طبقات که مرید شاهاند چنان مشهورست که انکار مشایخ ندارد و اما زید چنان بود که شبها خواب نداشت و تا سه روز و هفت روز طعام نمی خورد و اربعین داشت و امروز مرید مریدان او اربعین می دارند و زهد می کنند اما شجاعت چنانکه در قصیه آمده اگر چه اخبار آحاد است اما تواتر معنویست محل انکار نیست اما سخاوت یک سائل نان خواست یک قطار شتران پر مال و زر بخشید و وقت قحط سه قرص سه روز مسکین و یتیم و اسیر را داد و خود و بی بی فاطمه رضی الله عنہا گرسنه روزه داشتند اما

فضل از روی اولاد باتفاق اهل سنت فرزندان او یعنی حسن و حسین از همه فرزندان خلفا افضلند اما از روی نقل مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود در خبر طیر احب الخلق یعنی دوست تر مردمان و در خبر خیر فرمود خدا و رسول دوست می دارد علی را و علی دوست می دارد خدا و رسول را کترار غیر فزارست یعنی حمله بتکرار می کند و از جنگ روی نمی گرداند و در خبر سیادت یعنی علی کرم الله وجهه سید است و در خبر ذی ثدی یعنی مردی پستان مانند زن داشت او حضرت رسالت را قدر گفت مصطفی فرمود بکشد او را بهترین مردمان پس او را علی کشت و در خبر فاطمه رضی الله عنها فرمود حضرت عزت بر خلق نظر فرمود پدر ترا در انبیا برگزید و شوهر ترا در اولیا برگزید و فرمود شوهر تو بهترین است و فرمود هر که خواهد آدم را در علم و ابراهیم را در حلم و موسی را در هیبت و عیسی را در عبادت بینند گو علی را بینند یعنی علی را با انبیا مشابه کرد و حضرت عزت نیز بوصف انبیا خواند نوح را عبداً شکوراً

خواند علی را مشکورا ابراهیم را وفى علی را یوفون ایوب را صابر علی را بما صبروا و سليمان را ملکا عظیما علی را ملکا کیرا خواند چنانچه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۹۲

عیسی را مائدہ منزل شد علی را در مسجد بصره مائدہ فرود آمد و آن مسجد را هنوز مسجد مائدہ می خوانند کذا فی الخزانة الجلایه و عیسی را از بھر معجزه و علی را از بھر کرامت مائدہ آمد و خبر جنب یعنی فرمود یا علی روا نیست که کسی در مسجد آید و او جنب باشد مکر که من و تو که جنب در آئیم زیرا چه از یک نوراند اهل سنت می گویند در حق همه صحابه و عرب فضائلست و یهیچکس از صحابه و تابعین علی را بر ابو بکر و عمر فضل نداده هر که فضل دهد مبتدع باشد و مبتدع آن را گویند که سنتی از خود بنیاد کند چنانچه ریش تراشیدن و جعد کردن مردان را و نحو ذلك فهذا ملک العلماء الزاوی ازال الهواجس و ازال الوساوس و صحّح الحديث الشّریف الکاسر لظہر کل مجادل خائن و اثبّت الحقّ الحقيقة بالاتّباع والاقتفاء لمبتعنی حقائق النّفائس و ادحض الباطل المطروح عند کلّ ناقد سائس و ززع اركان الانکار و الجحود المقصوب المدحور عند من هو في خلال دیار التحقیق

جائس

۲۸- ابن الصیاغ

وجه بیست و هشتم از وجوه رد و ابطال نفی و انکار مخاطب با کمال آنکه شیخ نور الدین علی بن الصیاغ المالکی المکی این حدیث شریف را روایت نموده و آن را دلیل محاسن جمیله آن حضرت و اتصف آن حضرت بھر فضیلت گردانیده چنانچه در فصلی از فصول مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام که آن را معنون نموده باین عنوان در تعداد مناقب حسنہ گفته الخامسة عشر محاسنے الجميلة و اتصفه بكل فضیلۃ فمن ذلك ما

رواه البیهقی فی كتابه الذى صنفه فی فضائل الصحابة یرفعه بسنده الى رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال من أراد ان ينظر الى نوح فی تقواه و الى ابراهیم فی حلمه و الى موسی فی هیبته و الى عیسی فی عبادته فلينظر الى علی بن أبي طالب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۹۳

فهذا ابن الصیاغ المصبوغ یداه بالبراعة المقبول الذى اساطین اهل السنت و الجماعة قد روی الحديث الشریف مثبتا به نهاية الفضل الزاهد لمن جمعت فيه فضائل الأولیاء والآواخر عليه آلاف سلام الملک الغافر فویل ثم ویل للجاحد المکابر و سحقا ثم سحقا للمبطل الواغر و نیز از صدر کتاب فصول مهمه کمال جلالت و عظمت و ممتازت و رزانت و حصافت و حصانت مرویات آن کتاب ظاهر و باهرست چنانچه در صدر ان مذکورست و بعد فعن لی ان اذکر فی هذا الكتاب فصولا مهمه فی معرفة الائمه اعنی الائمه

الاثني عشر المذين او لهم على المرتضى و آخرهم المهدى المنتظر يتضمن شيئاً من ذكر مناقبهم الشريفة و مراتبهم العالية المنيفة و معرفة اسمائهم و صفاتهم و آباءهم و امهاتهم و مواليدتهم و وفاتهم و ذكر مدة اعمارهم و حجّاتهم و شعرائهم خالياً عن الاطنان الممل و التقصير المخلّ آخذاً عن الاكتار المسمى الى الايجاز المفهوم و لن يعرف شرفه الا من وقف عليه فعرفه و عقدت لكلّ امام منهم فصلاً يشتمل كل فصل من الثالثة الفصول الى ان قال و سمّيته بالفصل المهمّة في معرفة الائمة اجبت في ذلك سؤال بعض الاعزّة من الاصحاب و الخالص من الاحباب بعد ان جعلت ذلك لى عند الله ذخيرة و رجاء في التكثير لما اسلفته من جريرة او اقترقته من صغيرة او كبيرة و ذلك لما اشتمل عليه هذا الكتاب من ذكر مناقب اهل البيت الشهيره و ما ثرهم الاثيره و لربّ ذى بصيره قاصره و عين عن ادراك الحقائق حاسرة يتامل ما افته و يستعرض ما جمعته و لخصته فيحمله

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٩٤

طريقه المريض و قلبه المهيض على ان ينسبني في ذلك الى الترفيس الخ اذن عبارت ظاهرست که ابن الصباغ درین کتاب مناقب شریفه و مراتب عليه منيفه ائمه اثنا عشر عليهم السلام ذکر کرده و آن مشتمل است بر مناقب شهیره و ما ثر اثیره این حضرات عليهم السلام و نه می داند شرف آن را مگر کسی که واقف شود بر ان و بشناسد آن را اما اینکه ابن الصباغ از اکابر علمای مشاهیر و اعاظم فضلای نخاریرست پس متبع مخفی نیست احمد بن عبد القادر العجلی الشافعی که محامد عليه و مفاخر سنیه او در ما بعد انشاء الله تعالى از زبان مولوی صدیق حسن خان و غير او خواهی شنید در ذخیره المال بعد مسئله ختنی که علامت مرد وزن هر دو داشته باشد گفته قلت و هذه المسئله وقعت في زماننا هذا ببلاد الحيرة على ما اخبرني به سیدی العلامة نور بن خلف الحیرتی و ذکر لی ان الختنی الموصوفة توفیت عن ولدین ولد لبطنهما و ولد لظهرها و خلّفت تركه كثیره و ان علماء تلك الجهة تحیروا في المیراث و اختلف احكامهم فمنهم من قال يرث ولد الظهر دون ولد البطن و منهم من قال يعكس هذا و منهم من قال يقتسمان التركه و منهم من قال توقف التركه حتى يصطلاح الولدان على تساو او على مفاضله و اخبرني ان الخصم قائم والتركه موقوفه و انه خرج لسؤال علماء المغرب خصوصا علماء الحرمين عن ذلك و بعد الاتفاق به بستین وجدت حکم امیر المؤمنین فی کتاب الفصول المهمّة فی فضل الائمه تصنیف الشیخ الامام علی بن محمد الشهیر باب الصباغ من علماء المالکیة انتهی اذن عبارت ظاهرست که ابن الصباغ شیخ و امام و از علمای مالکیه است و از عبارت شرح شمائیل علی قاری دریافتی که شیخ استاد کامل را می گویند و عبد الله بن محمد المطیری شهره المدنی الشافعی مذهبی الاشعري اعتقادا النقشبندی طریقه در خطبه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٣٩٥

کتاب الریاض الزاهرہ فی فضل آل بیت النبی و عترته الطاهرہ که در سنه ثلث و ثمانین و مائین و الف در ارض مقدس غری علی الرّاقد فيها الف الف تحیۃ بآن برخوردم گفته الحمد لله رب العالمین و الشکر للملهم بالهدی الى صراط المتقین و الصیلوه و السلام علی سیدنا و نبینا محمد عبده و رسوله الذي يصلی علی خلفه عجماء و عرباء و انزل علیه قل لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا المَوَدَّةُ فی الْقُرْبَی و علی الله و اصحابه نجوم الاقتداء و بدور الاهتداء صلاة و سلاماً يدومنا بدوام المتباه وجوده عن الانتهاء و الابداء اما بعد فيقول العبد الفقیر الى الله تعالى عبد الله بن محمد المطیری شهره المدنی حالاً هذا کتاب سمیته بالریاض الزاهرہ فی فضل آل بیت النبی و عترته الطاهرہ جمعت فيه ما اطلعت علیه مما ورد في هذا الشأن و اعتبرت بنقله العلماء العاملون الأعیان و اکثره من الفصول المهمّة لابن الصباغ و من الجوهر الشفاف للخطیب الخ و فاضل رشید کتاب فصول مهمه ابن الصباغ راز کرده در مقام ذکر تصانیف اهل سنت در فضائل اهلیت علیهم السلام که بسبب آن اثبات ولای سنتیه با این حضرات و دفع نسبت ناصبیت و انحراف از اسلاف با انصاف خود خواسته و ان كان ذلك كخدع التراب كما لا يخفى على من راجع ما ذكرته في مجلد حديث الغدیر في قدر الجاحظ المرتاب و رد حماية الرشید ایا به مثل هذا التمسک المورث للعجب العجاب قال في ایضاً لطافة المقال و شیخ نور الدین علی بن محمد بن الصباغ المکی در فصول مهمه في معرفة الائمه نیز از کتب اهل سنت فضائل آن حضرت نقل کرده انتهی و نیز مخفی نماند

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۹۶

كه اساطين محققین سئیه و افاحم معتمدین شان در مصنفات دینیه و اسفار یقینیه خود از ابن الصباغ نقل می نمایند و با قول و افادات او تمسک و تشبت می فرمایند نور الدین علی بن عبد الله السمهودی در جواهر العقدین بعد ذکر روایتی از تذکره ابن حمدون گفته و لعل هذا هو السبب فيما ذكره في الفصول المهمة عن عبد الله الزاهد من ان عبد الملك بن مروان كتب الى الحاجاج بن يوسف اما بعد فانظر دماء بنی عبد المطلب فاجتنبها فانی رأیت الى أبي سفین لما اولعوا فيها لم يلبشو الا قليلا و السلام الخ و نیز سمهودی در جواهر العقدین گفته

قوله و انى سائلکم غدا عنهم تقدم بشاهده في الذکر

الرابع و سبق في رابع تنبیهاته قول الحافظ جمال الدين الزرندي عقب

حدث من كنت مولاه فعلی مولاہ

قال الامام الوحدی هذه الولاية اثبتها النبي صلی الله عليه وسلم مسئول عنها يوم القيمة و

روی في قوله تعالى وَقِفُوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ

أى عن ولاية على و اهل البيت

لأن الله امر نبیه صلی الله عليه وسلم ان یعرف الخلق انه لا یأله عن تبیغ الرسالة اجرا الا الموعدة في القربی و المعنی انهم یسائلون هل و الوهم حق الموالء كما اوصاهم النبي صلی الله عليه وسلم أم اضاعوها و اهملوها فيكون عليهم المطالبة و التبعه انتهى و يشهد

لذلك ما اخرجه ابو الموید في كتاب المناقب فيما نقله ابو الحسن على السفاقي ثم المكى في الفصول المهمة

عن أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم و نحن جلوس ذات يوم و الذي نفسه بيده لا يزول قدم عن قدم يوم القيمة حتى یسأل الله تعالى الرجل عن اربع عن عمره فيما افناه و عن جسده

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۹۷

فيما ابلاه و عن ماله مما اكتسبه و فيما انفقه و عن حبنا اهل البيت فقال له عمر رضي الله عنه يا نبی الله ما آیه حبکم فوضع يده على راس على و هو جالس الى جانبه فقال آیه حبنا حب هذا من بعدى الخ

و على بن ابراهيم الحلبي در انسان العيون في سیرة الامین المامون در ذکر هجرت گفته و في الفصول المهمة

انه صلی الله عليه وسلم وصی علينا رضی الله تعالی عنہ بحفظ ذمته و اداء امانته ظاهرا على اعين الناس و امره ان یبتاع رواحل للفواطم فاطمة بنت النبي صلی الله عليه وسلم و فاطمة بنت الرییر بن عبد المطلب و لمن هاجر معه من بنی هاشم و من ضعفاء المؤمنین و شراء على رضی الله تعالی عنہ الرواحل

مخالف لما یاتی في الاصل

انه صلی الله عليه وسلم ارسل الى على حلہ و ارسل يقول تشقها خمرا بين الفواطم و هي فاطمة ابنة حمزة و فاطمة بنت عتبة و فاطمة ام على و فاطمة بنته صلی الله عليه وسلم و ارساله لتلك الحلة كان بعد وصوله الى المدينة فليتأمل قال في الفصول المهمة و

قال له أى لعلى إذا ابرمت ما أمرتك به كن على اهبة الهجرة الى الله و رسوله و يقدم كتابي عليك و إذا جاء ابو بكر توجهه خلفي نحو بئر أم ميمون و كان ذلك في فحمة العشاء و الرصد من قريش قد احاطوا بالدار ينتظرون ان تتصف الليله و تمام الناس و دخل ابو بكر على على و هو يظنه أى و ابو بكر يظن عليا رسول الله صلی الله عليه وسلم فقال له على ان رسول الله صلی الله عليه وسلم خرج نحو بئر أم ميمون و هو يقول لك ادركتني فلتحقه ابو بكر و مضيا جميعا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۹۸

متاسیران حتى اتيا جبل ثور فدخلوا الغار

فليتأمّيل الجمع بينه وبين ما تقدم و نيز در انسان العيون گفته و فى الفصول المهمة لما اتصل خبر مسيرة صلّى الله عليه وسلم الى المدينة و ذلك فى اليوم الثانى من خروجه صلّى الله عليه وسلم من الغار جمع الناس ابو جهل وقال بلغنى ان محمدًا قد مضى نحو يثرب على طريق الساحل و معه رجالن اخران فايكم يأتينى بخبره فوثب سراقة فقال انا لمحمدٍ يا ابا الحكم ثم انه ركب راحله و استجنب فرسه و اخذ معه عبدا له اسود و كان ذلك العبد من الشجعان المشهورين فساراً اى فى اثر النبي صلّى الله عليه وسلم سيراً عنيفاً حتى لحقا به فقال ابو بكر يا رسول الله قد دهينا هذا سراقة قد اقبل فى طلبنا و معه غلامه الاسود المشهور فلما ابصرهم سراقة نزل عن راحله و ركب فرسه و تناول رمحه و اقبل نحوهم فلما قرب منهم

قال النبي صلّى الله عليه وسلم اللهم اكفنا امر سراقة بما شئت و كيف شئت و اى شئت فغابت قوائم فرسه فى الارض حتى لم يقدر الفرس ان يتحرك فلم ينظر سراقة الى ذلك هاله و رمى نفسه عن الفرس الى الارض و رمى رمحه و قال يا محمد انت انت و اصحابك اى انت كما انت اى امن و اصحابك فادع ربک يطلق لي جوادى و لك عهد و ميثاق ان ارجع عنك فرفع النبي صلّى الله عليه و سلم يديه الى السماء و قال اللهم ان كان صادقا فيما يقول فاطلق له جواده قال فاطق الله تعالى له قوائم فرسه حتى و ثب على الارض سليما

أى و لعل هذا في المرة الثانية او المرة الاخيرة من السبع على ما تقدم و تقدّم ان الاقتصار على القوائم لا ينافي الزيادة عليها فلا يخالف ما سبق

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۳۹۹

فى هذه الرواية و رجع سراقة الى مكة فاجتمع الناس فانكر انه راي محمدٍ ما فلما زال به ابو جهل حتى اعترف و اخبرهم بالقصة و فى ذلك يقول سراقة مخاطبا لابي جهل ابا حكم والله لو كنت شاهدا لامر جوادى إذ تسونخ قوائمه علمت و لم تشكك بان محمدٍ ما رسول ببرهان فمن ذا يقاومه و عبد الرحمن بن عبد السلام الصفورى در نزهة المجالس گفته رايت فى الفصول المهمة فى معرفة الائمه بمكة المشرفة شرفها الله تعالى لابي الحسن المالكى ان عليا ولدته امه بجوف الكعبه شرفها الله تعالى الخ و محمد محظوظ عالم بن جعفر بدر عالم در تفسير خود که مشهورست بتفسير شاهى در تفسير آيه و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه

گفته فى الفصول المهمة ان رجالاً اتى به الى عمر بن الخطاب رضى الله تعالى عنه و كان صدر منه انه كان بجماعة من الناس و قد سالوه كيف اصبحت قال اصبحت احب الفتنة و اكره الحق و اصدق اليهود و النصارى و اؤمن بما لم اره و اقر بما لم يخلق فرفع الى عمر رضى الله تعالى على كرم الله وجهه فلما جاءه اخبره بمقالة الرجل فقال صدق الرجل يحب الفتنة

قال الله تعالى انما اموالکم و اولادکم فتنه*

و يكره الحق يعني الموت قال الله تعالى و جاءت سكرة الموت بالحق

و يصدق اليهود و النصارى قال الله تعالى قال اليهود ليست النصارى على شيء و قالت النصارى ليست اليهود على شيء و يؤمن بما لم ير يعني يؤمن بالله عز وجل و يقر بما لم يخلق يعني الساعة فقال عمر رضي الله تعالى عنه اعوذ بالله من معضلة لا على لها و نيز در تفسير شاهى در تفسير قل كل يعمل على شاكلته

مذكورست فى الفصول المهمة قال محمد الجواد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۰۰

رضي الله تعالى عنه الناس اشكال و كل يعمل على شاكلته و الناس اخوان فمن كانت اخوته في غير ذات الله فانها تعود عداوة و ذلك قوله تعالى الْخَلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌ إِلَّا الْمُتَّقِينَ

و نيز در تفسير شاهى در تفسير قوله تعالى إن يكُونُوا فُقَرَاءٍ يُغَيِّرُهُمُ الله مِنْ فَضْلِهِ وَ الله واسع على

مذکورست فی الفصول المهمة

اقبل المامون علی أبي جعفر رضى الله عنهما و قال نزوجك ابنتي أم الفضل و ان رغم لذلك انوف قومي فاخطب لنفسك فقد رضيتك لنفس ابنتي فقال ابو جعفر رضى الله تعالى عنه الحمد لله اقرارا بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا لوحديانيه و صلی الله على سیدنا محمد سید بریته و الاصفیاء من عترته اما بعد فقد كان من فضل الله على الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال الله تعالى و آنکحوا الایامی مِنْکُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِکُمْ وَ إِمَائِکُمْ إِنْ يَکُونُوا فُقَرَاءٍ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلَيْمٌ و نیز در تفسیر شاهی در تفسیر آیه و جاءت سکرہ المؤت بالحق ذلک ما کنست منه تَحِيدُ

مسطورست فی الفصول المهمة ان رجلا اتی به الى عمر بن الخطاب رضى الله تعالى عنه و كان صدر منه انه كان بجماعه من الناس وقد سالوه كيف اصبحت الخ و مولوی اکرام الدین بن نظام الدین بن محب الحق دھلوی که معاصر مخاطب ماهرست و از نبیرههای شیخ عبد الحق دھلویست کتاب فصول مهمه را مأخذ کتاب خود قرار داده و جابجا از ان نقل نموده چنانچه در سعاده الكونین فی بيان فضائل الحسینین گفته که این رساله ایست مسمی بسعاده الكونین فی بيان فضائل الحسینین مشتمل بر فضائل شریفه و مناقب منیفه حسن و حسین سبطین رسول الله صلی الله علیه وسلم و انتخاب نمودم این را از صواعق محرقه و ترجمه وی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۰۱

و تهذیب و تاریخ الخلفاء شیخ جلال الدین سیوطی و تاریخ أبي حاتم محمد بن حبان البستی و رساله ما ثبت بالسنّة و رساله احوال ائمه اثنا عشر تالیف علامه فهامة ابو المجد شیخ عبد الحق دھلوی و رساله مناقب السادات تالیف قاضی شهاب الدین دولت آبادی و ترجمه متعارف طبری و فصول المهمة فی مناقب الائمه و مفتاح النجا فی مناقب آل العبا تالیف میرزا محمد معتمد خان مورخ و رساله عبھری و تذکره قرطبه و رساله نور العین فی اسرار شهاده الحسینین تالیف علامه فهامة مولانا عبد العزیز سلمه الله و چون رساله مفتاح النجا حاوی اکثر احوال شریف حسینین را بود آن را ترجمه نمودم و آنچه که مناسب آن از کتب و رسائل مذکوره دانستم بمناسب مقام و اقتضای مرام اضافه نمودم و نام آن کتاب را در آوردم پس آنچه که احوال بی نام کتاب است از مفتاح النجاست و هر چه که بقید نامست از ان کتاب است که نام او را در آنجا آورده و در بعضی محال بحسب تقاضای محل از دیگر کتب و رسائل مذکوره و نیز آورده و نیز در سعاده الكونین در ذکر امام حسن علیه السلام گفته اما خلق شریف وی یعنی الحسن علیه السلام آنست که در فصول مهمه وغیره آورده که او را شش بار زهر دادند پنجبار کار نکرد و بار ششم چون کار کرد برادر وی حسین رضی الله عنه بیالین وی آمد و عرض نمود که ای برادر اگر زهر دهنده را تو می دانی ما را نشان ده تا اگر ترا زهر کار کند از وی انتقام گیرم الخ و نیز در سعاده الكونین گفته فصل در بیان کلمات قدسی آن جناب یعنی الحسن علیه السلام و بعضی نصائح وی رضی الله عنه منقول از مفتاح النجا و فصول مهمه سؤال کرد بمrdمان که بخل کرامی گویند فرمود که بخل آن را گویند که آنچه صرف نموده آن را تلف داند و آنچه که جمع نموده آن را شرف داند الخ و نیز در سعاده الكونین گفته و در فصول مهمه آورده که حافظ ابو نعیم روایت کرده از علی مرتضی که وی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۰۲

رضی الله عنه از امام حسن پرسید که ای پسر من سداد چیست در جواب گفت که سداد دور کردن بدیست از حسن خلق و نیز در سعاده الكونین گفته و در فصول مهمه آورده فرمود یعنی الحسن علیه السلام که آدم بکسی ملاقات نسازد مگر برای چهار چیز الخ و نیز در سعاده الكونین گفته بدانکه وی رضی الله عنه یعنی الحسن علیه السلام مهتر و بهتر مردمان زمان از روی کرامت و زهد و سکینه و وقار و دیگر مفاخر که مناسب خاندان رسالت است موصوف بود و دیگر آن را نیز تحضیض بر افعال حسته و منع از افعال قبیحه می فرمود چنانکه در فصول آورده که می فرمود که از دنیا و فریب آن هوشیار باش و تمثیل باین بیت فرمود یا اهل لذات دنیا لا بقاء لكم والاغترار بظل زائل حمق و نیز در سعاده الكونین گفته و نقش انگشتی وی یعنی الحسن علیه السلام

لکل اجل کتاب

بود هکذا فی الفصول المهمة و نیز در سعاده الكونین گفته در فصول المهمة آورده که اهل اخبار اتفاق دارند که وی رضی الله عنه یعنی الحسن علیه السلام در مهمان نوازی و غریب پروری و اغاثت مظلوم و ایصال رحم و انعام فقرا و مساکین مشهور افق بود و بر ضعیفان و مسکینان و بر هنر تنان و حاجتمندان را از نقد و پارچه امداد و اعانت فرمودی الخ و نیز در سعاده الكونین گفته و در فصول المهمة آورده که مردمان از علی بن الحسین پرسیدند که چه شد پدرت را که اولاد کم آورد فرمود این قدر که آورد عجیبت او را وقت کجا بود با زنان صحبت دارد در روز و شب هزار رکعت نماز گزاردی انتهی و علاوه برین در سعاده الكونین در مقامات بسیار نقل از فصول مهم نموده کما لا یخفی علی من راجع إلیها و محتاجب نماند که مولوی اکرام الدین از علمای اعلام و فضلای فخام سنبه است مولوی حیدر علی فیض آبادی مولوی اکرام الدین مذکور را در جمله علمای سنبه که لاعن یزیداند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۰۳

ذکر کرده و بر ولی الله و فرزند ارجمند او یعنی مخاطب هوشمند و تلمیذ رشید او و بحر اجاج سنته که نهایت نازش و افتخار بر تلیفیقات و تزویقات شان دارد و آن را اعلاق نفیسه و جواهر ثمینه می انگار مقدم می گذارد و کتاب سعاده الكونین او را در ذکر قرین دیگر کتب ائمه و اساطین خود گردانید بلکه آن را بر ذکر کتب عدیده که ذکرش نکرده و تصریح صریح باعتبار آن که مفید اعتبار کتب مذکوره بالا و نموده تقدیم بخشیده و این کتاب را از شواهد مزکی در دعوی خود شمرده چنانچه در ازاله الغین در ذکر لاعنین یزید بعد یاد نمودن اسماء جمعی از علمای خود می گوید و از آنجمله است شیخ عبد الحق دهلوی و از آنجمله است فرزند ارجمند او نور الحق دهلوی و از آنجمله است مولوی اکرام الدین دهلوی و از آنجمله است حضرت اسوه المحدثین المتبحرین قدوة العرفاء السالکین شاه ولی الله دهلوی و از آنجمله است حجۃ الله علی البریه صاحب تحفه اثنا عشریه که در زمان متاخر بنیاد مناظره شیعه و سنبی بعنوانی که قلوب مخالفین بکنهش می رسد نهاده است و از آنجمله است ارشد تلامذه او رشید المتکلمین مولانا محمد رشید الدین قدس الله اسرارهم و زاد الله انوارهم و از ان جمله بحر العلوم العقلیه و الاصولیه مولوی عبد الله ادام الله فیض تصنیفاته و احسان تعلیمه و آباءه الصیحین علی رؤس الطالبین چنانچه کتاب صواعق محرقه و شرح قصیده همزیه و مفتاح النجا و کتاب مناقب السادات و شرح عقائد نسفی و شرح مقاصد و تاریخ الخلفاء و کتاب تکمیل الایمان و جذب القلوب الى دیار المحبوب و کتاب سعاده الكونین فی فضائل الحسینین و کتاب حجۃ الله البالغه و کتاب ازاله الخفا عن خلافة الخلفاء حيث قال فيه مصنفه كما نقل عنه ايضا الله دره فرقه ثالثه خوارج نهروان و نواصب بنی امیه مثل یزید و مروان و اتباع ایشان که شرارت و خبث باطنی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۰۴

آنها اظهر من الشمس و این من الامست و نصوص صحيحة درباره سوء حال و خزی و نکال آنها به ثبوت پیوسته آنها بلا شبھه مطعون و مجروحاند بلکه از دائمه ایمان بیرون اند و با منافقان محسور و مقرون و تالیفات و رسائل علامه دهلوی قدس سره العزیز و کتاب عزه الراشدین و ذله الضالین و دیگر کتب معتبره در دعوی فقیر از شواهد مزکی توان شمرد انتهی ازین عبارت ظاهرست که فاضل معاصر بكتاب سعاده الكونین احتجاج و استدلال بر مطلوب خود می نماید و بر ذکر دیگر کتب معتبره آن را مقدم می گذارد و آن را مثل دیگر کتب ائمه خود از شواهد مزکی می داند و نیز در ازاله الغین بعد کلامی گفته و اگر برین قدر اکتفا نکنی و تصریح این امر را بخلاف مودای

انظر الى ما قال و لا تنظر الى من قال

از کلام علمای اعلام می خواهی اینک بر رساله سعاده الكونین فی بیان فضائل الحسینین رجوع کن تا دریابی که مولوی محمد اکرام الدین بن محمد نظام الدین بتصریح تمام افاده این مرام فرموده عبارتش بعد ذکر دیگر قبائح یزید پلید این ست که نزد ارباب تحقیق

از اهل سنت و جماعت فقط از قتل نمودن امام همام کافر شده قطع نظر ازین معاصری بالجمله وی مبغوض ترین مردم و مقوی ترین خلائق نزد علمای سنت و جماعتس است و این کار ناشایسته که وی ملعون کرده هیچکس درین امت نکرده لعنت خدا باد بر وی و بر پیروان وی و یارانش و مددکاران وی و لشکر او از خدا و فرشتهها و سائر مردمان هر زمان و هر لمحه و آنچه که از علمای ما ذکر لعن و طعن برای ملعون و مطعون در کتب خود کرده‌اند اگر در این جا مذکور نماید این مختصر بطول انجامد انتهی و شیخ حسن عدوی حمزاوی در مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار که در اول آن گفته اما بعد فیقول ذو التقصیر و المساوی حسن العدوی الحمزاوی قد سالنی بعض الاخوان اصلاح الله لی و لهم الحال و الشأن جمع کلیمات تتعلق بالموتی حال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۰۵

احتضارهم و بعد الموت من سؤال و خلافه و كيفية الزيارة المطلوبة لا سيما اهل البيت فاجبته بالتسوييف لعلمي بقصوری عن ذلك المرام فاكثر على الطلب المرأة بعد المرأة فقلت له الفقير يعترض بقصور حجاه و سماعك بالمعیدی خیر من ان تراه فابی الا الاجابة فام لسان القلم الى الكتابة فقلت وبالله التوفيق الى سلوک طريق التحقیق اعلم انه يتعلق بالشخص المريض امور قبل خروج روحه وبالمیت قبل دفنه و فی قبره و فی كيفية زیارتہ و فی حال قیامه من قبره و غير ذلك الى ان يصل الى دار المقامة و رتبته على سبعة ابواب و خاتمة و سمیته مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار و اسئلة الله سبحانه و تعالى ان يجعله خالصا لوجهه بجاه سیدنا محمد و آله و اصحابه و حزبه می فرماید و

فی الفصول المهمة فی فضائل الائمه لا بن الصیاغ ان الحسن بن الحسن بن عمه الحسين احدی بنیتیه فاطمة و سکینه و قال اختر لی احدهما فقال الحسين قد اخترت لك بنتی فاطمة فهی اکثرهما شبها بامی فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم اما فی الدین فتقوم اللیل کله و تصوم النهار و اما فی الجمال فتشبه الحور العین و اما سکینه فغالب علیها الاستغراق مع الله فلا تصلح لرجل الخ

و نیز حسن عدوی در مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار گفته اعلم ان حب آل البيت من اعظم الوسائل الى الله و التودّد عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۰۶

إليهم يزكي النفس و يذهب الباس و يدنى العبد من مولاه أليس و هم سلاله سيد الخلق على الاطلاق الذين اماتت لهم الحضرة العلية جلابيب الانوار فغرقوا في بحار الاشواق و شاهدوا الحق فاثمرت رياض عزهم اليانعة و التزموا الصدق فساغ لهم التصرف بما شاء و اوغدت فضائلهم ذاته شائعه سیما غرّه وجه الزمان و رفیعه القدر و الشأن من تمسکت البرکات باذیال طلعتها البهیة و تمسکت النفحات بشذا عرف بهجتها السیتیه ذات الحسن و الجمال و البهجه و الجلال المنصرفة في الملکوت بامر الله كما شاء المنقاده الملهوف إذا هو من كثوس غیاھب صروف الدّهر قد انتشا من عجزت عن حصر فضائلها السن الاقلام و اعترفت الأولياء بأنها سیدتهم على التمام السیده فاطمة بنت الامام الاعظم ولی نعمتنا الحسين بشهاده ما تقدّم لك من البرهان الاجهوري و صاحب الفصول المهمة و مدائح و محاسن حسن حسن حمزاوی عالی تبار و محامد و مناقب كتاب مشارق الانوار از تقریظات علمای کبار مصر که در آخر نسخه مطبوعه مشارق مذکورست هویدا و آشکارست و خود مصنف در آخر این نسخه این عبارت نوشته بسم الله الرحمن الرحيم نحمدک الله یا من فتحت بمشارق انوار نیک مuplicات العلوم و منحت بفتحات ارشاده من فيض الفضل ذوى المعارف و الفهوم و نصلی و نسلم على صفوۃ خلقک سرک الجامع الدال عليك و رسولک الاعظم القائم لك بين يديک الذی ابرزت نور جماله جميع الخلق و الاکوان و على الله و اصحابه الذین اشرق بمشارق انوارهم کل قاص و دان و بعد فیقول جامعه اسیر ذنبه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۰۷

و راجی عفو ربیه الفقیر حسن العدوی الحمزاوی غفر الله له و لأحبابه المساوی لما كان من اعظم المعن الریاتیه و المواهب الرحmate تبلیغ السینه المحمدیه لنیل مبلغها الدرجة العلیه مثل اجر من عمل بها من سائر الامم المحمدیه تفضلا من ذی المواهب اللدیه من

الرحمن و تكرم على العبد الذليل و وفق و تفضل لجمع هذا الكتاب الذى حوى من حسن السينه و صحيح الاخبار ما ينوف عن ثلاثة آلاف خلاف الاثار لا سيما وقد وسح بذكر ما لآل البيت من الماثر و رشح بذكر نسبهم و محالهم و مآلهم من المفاحر و كان ذلك هو الغرض الحامل لى اولا على تصنيفه و كنت اقدم رجالا و اؤخر اخري مع تسوييف الوعد بتاليه زياده عن نحو نصف سنه لما ارى فى نفسي من القصور و انى لست اهلا لان يكون منى تاليف و ظهور و لكن لم ا كنت مولع القلب بزيارة آل بيت المصطفى فكان عين الظهور فى حب الخفا و ذلك انى لم اتوقف منع من طلب منى تاليف هذا الكتاب لبيان كيفية الزيارة و ما يتطلب من الآداب و كان الطالب لذلك لاهل البيت من اعيان الاحباب و من المؤتمنين آناء الليل و اطراف النهار بهاتيك الاعتبار اذن لي مناما من كريمه الدارين بالشرع فيه اجابة للطالب فشرعت فيه محبا ان كون منتظمما فى سلك خدام حديث رسول الله و اهل هذه المناقب فلعل و عسى بالحب و التشبه يكرم الطفيلي فى ساحة الكرام لما ورد من تشبيه يقوم فهو منهم كما نقله الحافظ ابن حجر فى كتابه بلوغ المرام و لما من الله باتمامه شغفت به قلوب المحبيين و الاخوان و انتشر فى سائر الاقطار و البلدان غير انه من كثرة تداول ايدي الكتاب نقصوا من الفاظ الحديث ما يخل بالمعانى فكنت

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٠٨

في حزن من عدم تمام بلوغ الاماني فاتفق في سنة اثنين و سبعين في شهر ربيع الآخر ان قدم الى مصر الاوحد الهمام العلامه السيد ابو النصر اليافي الخلدوني من الشام لزيارة اهل بيت النبي عليه الصليوه و السلام و مریدا التوجه الى بيت الله الحرام و لم يكن بيني و بينه معرفة و لا سمع قبل هذا الاوان فاتفق ان راي الكراس الاول من مشارق الانوار ييد بعض الاخوان فاخذه و طالعه و امعن فيه النظر و اعطاه لصاحبه بعد المطالعة و بعد ذلك بنحو ثلاثة ايام جلس بالمقام الحسيني و شرذمه من اعيان العلماء معه يحدّثهم و البشر يتلاؤ من وجهه نورا حيث اكرمه الله بضيافته للامام الحسين و زاده حبورا برويته مناما سيد الانام عليه الصلوه و السلام جالسا مع ولده الحسين في هذا المقام و الامام الحسين جالس متواضع بين يديه و ييده الكراس الذي طالعه من مشارق الانوار يتلوه و افضل الخلق على الاطلاق يقول مقبول فلما اخبر الاستاذ الرائي من معه من الافاضل الفحول افادوه ان هذا الكتاب تاليف جديد و صاحبه موجود الآن فحضر عندي بعض الاجهزة من كان جالسا مع الاستاذ من الاخوان و بشئرنى بتلك الرؤيا فحصل عندي من التساؤر ما لا استطاع ان اكيفه من الحبور فقمت مسرعا الى لقاء هذا الاستاذ في المقام فقبلت يده و سمعت منه ما راي تلذا بسماع رؤيه سيد الانام و كان إذ ذاك استاذنا الذهبي جالسا في المقام فأخبرته بما حدثني به هذا الامام فزادني سرورا بأنه يصير لهذا الكتاب شأن كبير إذ هو بالقبول حقيق و جدير فما كان بعد ثلاثة اشهر الا و تحقق مدلول الرؤيا بتصدور امر الداوري الاعظم و الخديوي المبجل

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٠٩

المفحوم للمحافظة باي طبع خمسمائة نسخة من هذا الكتاب مع كتابي الارشاد و النفحات لكثرة الطالب و بعد تمام الطبع للكتب الثلاثة تناولها اهل المدن و الاقطار بالقبول و كان ذلك سرر قول المصطفى عليه السلام مقبول و لما فرغت الطبعة الاولى و كثر الطلب المشارق الانوار من بعض المدن و الاقطار شرعت باي طبع منه الف نسخة جتنا في نشره و قد هيأت اسبابه و لاحت علامات بشره فطبعت و تمت بحمد الله في هذا اليوم العظيم تقضلا من اللطيف الخير العليم و لما كان الاستاذ ابو النصر مشغوفا بحب هذا الكتاب لما رأه يتلى بين يدي المصطفى في ذلك المقام المهاب انشأ قصيدة مشحونة بمدح المؤلف و التاليف فجاءت على نمط حسن و وجه لطيف فاحببت ان اضعها الان في الطبعة الثانية خاتمة للكتاب ترغيبا لطالبيه و تذكرة لاولى الالباب و الله ارجو ان يمن بتمام القبول إذ هو خير مسئول و مأمول و

قد قال عليه الصلوه و السلام المؤمن من سرته حسته و ساعته سينته و عطايا الرحمن لا تتوقف على طاعة و لا احسان فنسألك الله ان يجعل سيناتنا من احببت و لا يجعل حسنانا حسنا من ابغضت و هي هذه شمس المعارف من ورا الاستار بزغت بفضل مشارق الانوار و غدت بحلى الحسن تجل و البها عالي ذوى الالباب و

الابصار تسقى لمن يهوى جمال وصالها من راحها المختوم بالاسرار وتفيض من بحر المواهب حكمه وبدائعه لروائق الافكار فيها انتشق يا صاح من نفحاتها من طيب الانفاس في الاسحار لكنّها محجوبة اسرارها عن سائر النقاد عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤١٠

و الاعيars ما افتض مسک ختامه غير الـذى لمحته اهل البيت بالاظنار فلقد دعاه الحـب صدقـا فيهم فلذاك اضـحـى منهم بـجـوارـ حـسـنـ الفـعـالـ صـفـاتـهـ وـ مـلـكـيـتـهـ وـ النـفـسـ منهـ زـكـيـةـ الـاعـطـارـ استـاذـناـ العـدـوـيـ حـجـةـ مـالـكـ صـدـرـ الشـرـيـعـةـ بلـ اـمـيرـ وـ قـارـ ذـوـ هـمـةـ عـلـيـاـ يـجـلـ قـلـيلـهـاـ عنـ انـ يـحـاطـ بهـ وـ لـيـثـ ضـارـىـ شـيـخـ الشـرـيـعـةـ وـ الـحـقـيـقـةـ كـيـفـ لاـ وـ لـقـدـ كـسـىـ منـ سـنـةـ الـمـخـتـارـ حلـلـ الـمـحـبـةـ وـ الـمـوـدـةـ وـ الـتـنـاـ اـبـداـ وـ زـيـنـ بـالـعـطـاءـ المـدـرـارـ بـحـرـ مـنـ الـعـلـمـ الـلـدـنـىـ فـيـضـهـ مـنـ عـالـمـ الـأـرـوـاحـ وـ الـإـسـرـارـ لـلـهـ جـامـعـ اـزـهـرـ فـلـقـدـ حـوتـ روـضـاتـهـ مـنـ طـيـبـ الـازـهـارـ لـاـعـزـ وـ لـلـعـدـوـيـ انـ يـبـدـىـ لـنـاـ مـاـعـنـهـ قـدـ قـصـرـتـ يـدـ الـاـحـبـارـ فـوـدـادـ آـلـ الـبـيـتـ دـوـمـاـ شـانـهـ فـاضـتـ عـلـيـهـ مـوـاهـبـ الـغـفـارـ اـبـدـتـ لـنـاـ الـمـكـونـ تـحـقـيقـاتـهـ وـ بـهـ اـزـالـ غـشاـوةـ الـبـصـارـ قـدـ شـوـقـ الـاـحـبـابـ فـىـ آـلـ الـمـذـىـ مـنـهـ فـخـارـ الرـسـلـ وـ الـاـحـبـارـ وـ اـفـادـنـاـ طـرـقـ الـوـصـولـ إـلـيـهـمـ انـعـمـ بـهـاـ مـنـ نـعـمـةـ وـ فـخـارـ نـفـحـاتـهـ اـبـدـتـ لـنـاـ سـرـاـ غـدـاـ فـىـ يـوـمـ عـاـشـورـاءـ وـ الـاـذـكـارـ قـلـ لـلـذـىـ قـدـ جـاءـ يـنـكـرـ فـضـلـهـ قـصـيرـ فـذـاكـ يـجـلـ عـنـ انـكـارـ مـنـ اـيـنـ لـلـخـفـاشـ يـبـصـرـ لـلـسـنـاـ وـ يـرـىـ ضـيـاءـ مـشـارـقـ الـاـنـوـارـ هـذـاـ مـقـامـ دـوـنـهـ نـجـمـ السـيـهـىـ وـ يـنـالـ بـالـتـوـقـيقـ وـ الـاـنـظـارـ مـاـذـاـ اـقـولـ بـمـدـحـهـ وـ كـمـالـهـ قـدـ جـلـ عـنـ نـظمـيـ وـ عنـ اـشـعـارـيـ لـاـ زـالـ نـورـاـ تـسـتـضـىـ بـهـ الـوـرـىـ مـتـعـاقـبـ اـبـعـاـدـ الـاـعـصـارـ مـاـ دـامـ رـبـ الـعـالـمـينـ مـرـقـيـاـ لـحـبـيـهـ الـمـخـصـوصـ بـالـاـسـرـارـ فـعـلـيـهـ مـنـ الـفـ اـلـ تـحـيـيـةـ وـ الـآـلـ مـعـ اـصـحـاـبـ الـاـخـيـارـ وـ الـتـيـابـيـنـ وـ كـلـ مـنـ لـاـذـواـ بـهـمـ حـبـاـ لـآـلـ السـيـدـ الـمـخـتـارـ مـاـ قـالـ منـشـيـهـاـ لـهـاـ اـرـخـ وـ دـمـ بـالـطـبـعـ فـاقـ مـشـارـقـ الـاـنـوـارـ وـ قـالـ بـعـضـ الـمـحـبـيـنـ السـيـدـ اـحـمـدـ اـبـيـارـىـ اـعـرـوـسـ فـكـرـ اـمـ شـمـوسـ نـهـارـ وـ اـنـيـسـ لـفـظـ اـمـ نـفـيـسـ دـرـارـيـ وـ كـمـالـ حـسـنـ نـفـائـسـ فـكـرـيـهـ اـمـ ذـاـ جـمـالـ عـرـائـسـ الـبـكـارـ

عيقات الانوار في امامية الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤١١

وـ سـنـاـ الـفـضـائـلـ اـشـرـقـتـ انـوارـهـ اـمـ لـاحـ ضـوءـ مـشـارـقـ الـاـنـوـارـ بـهـرـ الـعـقـولـ جـمـالـهـ وـ كـمـالـهـ فـرـهـتـ بـحـسـنـ الطـبـعـ ذاتـ وـ قـارـ اـيـاتـهـ شـهـدتـ لـهـاـ بـفـضـائـلـ جـلـتـ وـ سـلـ منـ سـامـعـ اوـ قـارـىـ اـثـنـتـ عـلـىـ الـعـدـوـيـ بـارـيـهـاـ بـمـاـ هوـ اـهـلـهـ قـدـ جـلـ صـنـعـ الـبـارـىـ جـمـعـ الـفـضـائـلـ وـ الـمـعـالـىـ وـ الـتـقـىـ فـغـداـ وـ حـيـداـ لـيـسـ فـيـهـ مـمـارـىـ وـ لـهـ تـالـيـفـ إـذـاـ مـاـ شـمـتـهـ نـزـهـتـ وـ حـدـتـهـ عـنـ الـاـنـظـارـ لـاـ سـيـماـ هـذـاـ الـكـتـابـ فـاـنـهـ طـبـعـ أـرـقـ مـنـ النـسـيـمـ السـارـىـ اـشـىـ عـلـىـ آـلـ الـنـبـىـ بـمـاـ لـهـمـ فـيـ الـدـيـنـ وـ الـدـنـيـاـ مـنـ الـآـثـارـ وـ مـزـارـ فـاطـمـةـ بـهـ بـنـتـ الـحـسـيـنـ بـدـاـ لـنـاـ كـالـشـمـسـ وـ سـطـ نـهـارـ وـ الـفـاضـلـ الصـيـبانـ غـيـرـ مـصـرـحـ فـىـ كـتـبـهـ اـبـدـاـ بـذـكـرـ مـزـارـ وـ لـذـاكـ مـذـ نـظـرـ الـعـزـيزـ نـصـوـصـهـ قـدـ شـادـ مـسـجـدـهـ بـكـلـ فـخـارـ انـ كـانـ فـيـ الـدـنـيـاـ مـؤـلـفـهـ اـنـتـمـيـ لـاـ شـكـ فـىـ الـآـخـرـ يـفـزـ بـجـوـارـ فـالـلـهـ عـوـدـهـ الـجـمـيلـ بـحـبـهـ آـلـ الـنـبـىـ الـطـيـبـ الـمـخـتـارـ صـلـىـ عـلـيـهـ الـلـهـ فـيـ مـلـأـ الـعـلـاءـ وـ الـآـلـ وـ الـاـصـحـابـ وـ الـاـخـيـارـ مـاـ قـالـ الـاـبـيـارـىـ فـيـ مـورـخـاـ اـكـرـمـ بـطـبـعـ مـشـارـقـ الـاـنـوـارـ

٢٩ - حسين ميدنى

وجه بست و نهم از وجوه ابطال رد و انکار مخاطب جلیل الفخار آنکه میرحسین بن معین الدین المیبدی حدیث تشییه را در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد نموده چنانچه در فواتح گفته بیهقی از رسول الله روایت کند که فرمود من اراد ان ینظر الى نوح فى تقواه و الى ابراهیم فى حلمه و الى موسی فى هیبته و الى عیسی فى عبادته فلینظر الى علی بن أبي طالب فهذا المیبدی الـذـى بـذـ عـلـىـ مشـاهـیـرـ الـاـمـاثـلـ وـ عـلـىـ اـفـادـاتـهـ اـتـکـلـ مـعـارـیـفـ الـاـفـاضـلـ وـ بـنـمـیرـ تـحـقـیـقـاتـهـ اـرـتـوـیـ الـعـالـ وـ الـتـاـهـلـ روـیـ الـحدـیـثـ الشریف حمایه للحق الفاضل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤١٢

وـ نـکـایـهـ لـقـلـبـ کـلـ لـجـوجـ مجـادـلـ فـمـاـ بـرـوجـ الجـحـودـ وـ الـانـکـارـ مـعـ هـذـاـ الـوـضـوحـ وـ الـاـشـتـهـارـ الـاـعـلـیـ کـلـ مـتـعـنـتـ ذـاهـلـ اوـ مـتـعـضـبـ غـافـلـ وـ

مخفي نماند که میر حسین مبیدی صاحب فواتح از مشهورین علمای اهل سنت و اکابر فضلای ایشانست و اجله ائمه سنیه و مشاهیر مقتدايان ایشان تعظیم و تبجیل او می کنند و او را بلفظ مولانا یاد می کنند و غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر در حبیب السیر فی اخبار افراد البشر که بتصریح مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون از کتب معتره است حیث قال حبیب السیر فی اخبار افراد البشر فارسی لغیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر و هو تاریخ کبیر لخشه من تاریخ والده المسمی بروضه الصیفی و زاد علیه الى ان قال و هو فی ثلث مجلدات کبار من الکتب الممتعة المعتره الا انه اطال فی وصف ابن حیدر کما هو مقتضی حال عصره و هو معدور فیه تجاوز الله سبحانه و تعالی عنہ و نیز اعتبار و اعتماد آن از افادات خود شاهصاحب بجواب طعن سوم و چهارم و یازدهم از مطاعن أبي بکر و افاده سهارنپوری در مرافض بجواب طعن عزل أبي بکر از ادای سوره برائت ظاهر و باهرست و نیز حسام الدین در اول مرافض آن را از کتب معتره شمرده بمدح او گفته قاضی کمال الدین میر حسین یزدی در سلک افضل علماء عراق بل اعظم دانشمندان آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد با مرضا منصوب بوده علم امانت می افراشت و از جمله مؤلفاتش شرح دیوان معجز نشان حضرت مقدسه امیر المؤمنین تصنیفیست دانش اثر و مطبوع طباع سلیمه دانشوران فضیلت پرور همچنین آن جانب بر کافیه و هدایه حکمت و طوالع و شمسیه حواشی دقیقه در عقد انشا انتظام داده در ان مؤلفات کمال دانش وجودت طبع خود را بر منصه عرض نهاده الخ و محمود بن سلیمان کفوی در طبقات حنفیه موسوم بكتائب اعلام الاخیار

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۱۳

که شاهصاحب هم حواله بان در بستان المحدثین کردہاند و در کشف الظنون هم آن را ذکر کرده می گوید و فی کتاب الفوایح شرح دیوان علی مولانا حسین بن معین الدین المبیدی جد امامنا الشافعی محمد بن ادریس بن عباس بن شافع بن ثابت بن عبید بن عبد بن هاشم بن عبد المطلب ثابت در روز بدر مسلمان شد الخ و نیز در کتاب گفته و فی الفوایح فی الفاتحة السادسة ولايت چهار قسمست الخ و نیز در کتاب گفته قال المولی حسین بن معین الدین المبیدی فی اثناء الفاتحة الاولی من الفوایح شرح دیوان علی بن أبي طالب زنهار و هزار زنهار که از کلمه انکار اولیا احتراز کن الخ و نیز در کتاب گفته و رأیت فی الفاتحة السادسة فی الفوایح شرح الدیوان المنتسب الی علی بن أبي طالب للمولی معین الدین المبیدی نقلان عن عروة الشیخ علاء الدّوله آنے قال قطب زمان ما عماد الدین عبد الرحمن پارسینی بوده و پارسین دھی ست از قزوین نزدیک ابهر الخ و کاتب چلپی در کشف الظنون عن اسمی الكتب و الفنون در ذکر شروح کافیه گفته و شرح الكافیه لمولانا میر حسین المبیدی سماه مرضی الرضی اوّله کلمه الله هي الغلیا فی جميع الابواب الخ و نیز کاتب چلپی در کشف الظنون گفته دیوان علی بن أبي طالب رضی الله تعالی عنہ و قد شرحه حسین بن معین الدین المبیدی المتوفی سنة ۸۷۰ سبعین و ثمانمائه بالفارسیه الخ و نیز کاتب چلپی در کشف الظنون در ذکر شارحين هدایه الحکمة گفته و القاضی میر حسین بن معین الدین المبیدی الحسینی المتوفی سنة ۸۹۳ اوّله الهدایه امر من لدیه و نیز در کشف الظنون گفته ثم ان الاسلامین لما رأوا فی العلوم الحکمية ما يخالف الشرع

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۱۴

الشّریف و یضعوا فنّا للعقائد و اشتهر بعلم الكلام لكن المتأخرین من المحققین اخذوا من الفلسفه ما لا یخالف الشرع و خلطوا به الكلام لشدة الاحتیاج إلیه كما قال العلامه سعد الدین فی شرح المقاصد فصار كلامهم حکمة اسلامیه و لم یبالوا برّ المتعصبین و انکارهم على خلطهم لأنّ المرء مجبول على عداوة ما جهله لكنّهم لما لم يكن اخذهم و خلطهم على طريق التّقل و الاستفادة بل على سبیل الرّد و الاعتراض و النقض و الابرام فی کثیر من الامور الطّبیعیه و الفلکیه و العنصریه قام اشخاص من الاسلامین کالنصیر و ابن رشد و انتصبو فی ردّهم و تزییفهم فصار فنّ الكلام كالحكمة فی النقض و ترییف الدلائل كما قال الفاضل القاضی میر حسین المبیدی فی آخر رسالته المعروفة بجام کیتی نما فاللائق بحال الطّالب ان ینظر فی کلام الفرقین و کلام اهل التّصوّف و یستفید من کلّ منهما و لا ینکر إذ الانکار سبب بعد عن الشیء كما قال الشیخ فی آخر الاشارات و شاه ولی الله در رساله نوادر من حدیث

سید الاولائل والاخوات نیز از فواتح میبدی نقل می کند چنانچه قصه قتل ان حتی که ممثل بشعان بوده باین استناد نقل کرده اخربنا ابو طاهر عن ایه قال اخربنا الشیخ المعمرا الفاضل المحدث عبد الملک بن عبد اللطیف النبهانی إجازة مکاتبہ باجازتھ العاًمۃ من المفتی قطب الدین محمد بن احمد النهروانی الاصل المکی الدار عن والدھ محمد بن احمد النهروانی عن الاستاذ المحقق جلال الدین محمد الدوانی الصدیقی الخ وجدت بخط الشیخ عبد الحق الدھلوی قدس سرّه انه سمع مولانا محمد مقیم عن الاستاذ الامیر محمد مرتضی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤١٥

الشیریفی بسنده بواسطه او بواسطتين عن الاستاذ مولانا محمد المحقق العلامہ جلال الدین محمد الدوانی بمثله و وجدت فی كتاب الفواتح للمیبدی عن مولانا جلال الدین مثله

٣٠ - صوری

وجه سی ام از وجوده ابطال انکار و تمویه مخاطب نیه آنکه عبد الرحمن بن عبد السلام بن عثمان الصفوری الشافعی حدیث تشییه را روایت نموده و بالحتم و الجزم نسبت آن بجناب رسالت مأب صلی الله علیه و آله و سلم فرموده چنانچه در نزهه المجالس و منتخب النفایس می فرماید و
قال النبی صلی الله علیه و سلم من أراد ان ينظر الى آدم فی علمه و الى نوح فی همته و الى ابراهیم فی حلمه و الى موسی فی زهده و
الى محمد فی بهائه فلينظر الى على

ذکر ابن الجوزی فهذا ابن عبد السلام فاضلهم الهمام و سنادهم القمم اقام قد روی الحديث الشریف مثبتا به فضل علی علیه السلام فاحرق حشیش تعصّب کل معاند فی تیه الجحود هام و ارغم انف کل منکر اطفاء نور الحق رام و مخفی نماند که جلالت و عظمت و قوت مطالب و مقاصد کتاب نزهه المجالس از اول آن ظاهرست حيث قال فيه و اعلم وفقنی الله و ایاک لما يرضی و اعاذنی و ایاک من سوء القضاء ائمّة اقدم قبل الشروع فی المقصد ما نقل عن أبي القاسم الجنید رحمه الله تعالى انه سئل عن حکایات الصالحين فقال هي جند من جنود الله تعالى يقوم بها احوال المریدین و يحيی بها معالم اسرار العارفین و يهیج بها خواطر المحبین و يجری بها دموع المستاقین قيل فهل على ذلك من دليل قال نعم قوله تعالى و كلا نقص علیک من آباء الرسل ما ثبت به فؤادک فاحبیت لقول النبی صلی الله علیه و سلم عند ذکر الصالحين تنزل الرحمة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤١٦

ان اجمع ما تیسیر من اخبارهم و ما اشتمل عليه من العبادة فی لیلهم و نهارهم و ان اطّرذ ذلك باللطائف و الفوائد السیّئة و الزّواجر للنفوس الغوّة من المواقع القویّة مع ما اذکره من المسائل الفقهیّة و المنافع الطّیّبة و قطرة من مناقب خیر البریّة من هو حی فی قبره حیاء حقيقة و ذاته فی ضریحه المکرم علی العرش طریّة و ازواجه و اصحابه و امته المرضیّة و قد جعلته ابوبا و فصولا حوت معانی قویّة و سمتیته نزهه المجالس و منتخب النفایس و ختمته بذكر الجنة رجاء ان تؤل إلیها بالفضل و الملة و منه التوفیق و به الاعانة و نیز نهایت مدح و ثنا و وصف و اطراء کتاب نزهه المجالس و امامت و نبات و جلالت و غزارت علم مصنّف آن از تقریظ فاضل محمد حسین خشّاب که در آخر نسخه مطبوعه مصریّه مذکورست واضح و لائحته عبارته الحمد لله و الصّلوة و السلام علی رسول الله امّا بعد فيقول المتوكّل علی ربّه الوهّاب محمد حسین الخشّاب لما كان كتاب نزهه المجالس و منتخب النفایس للشیخ الامام العالم العلامہ عبد الرحمن الصّیفوری الشافعی تغمد الله برحمته من اجل الكتب التي يتّعظ بها و يستأنس بها قد تکرّر طبعه لکثرة الشّوق إلیه لما حواه من التّوادر و النّفایس و المواقع التي لم يجتمع فی امثاله الا انّه لم يعن فی تصحیحه فلما صار طبعه هذه المرة

بالمطبعة الكستلية بمحروسة مصر المحمية و الزمت بتصحیحه من ابتداء ملزمة (١٠) من الجزء الاول و من ملزمة (٧) من الجزء الثاني و وجدت في اثناء التصحیح نسخة بالخط في مجلدين فحصلت بها المقابلة مع النسخة المطبوعة اوّلا و ما وجد في النسخة التي بالخط من زيادة يتوقف الكلام عليها يوضع منها

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤١٧

بتمامه الخ

٣١ - وصاية

وجه سى و يكم از وجوه ابطال مزعوم غريب مخاطب لبيب آنکه ابراهيم بن عبد الله الوصايبى اليمنى الشافعى حدیث تشییه را روایت نموده چنانچه در کتاب الاكتفاء فی فضل الاربعة الخلفاء گفته و عنہ ای

عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سره ان ينظر الى آدم فی علمه و الى نوح فی فهمه و الى ابراهيم فی خلقه فلينظر الى علی بن أبي طالب اخرجه ابو نعیم فی فضائل الصحابة

فهذا الوصايبى اظهر الحق المقبول لدى كل ذى رأى صائب و حدس ثاقب و جلب العذاب الواصب على كل منكر للحق مجانب و صب سوط عقاب هائل ناصب على كل جاحد حاقد خائب و باید دانست که کتاب الاكتفاء ابراهيم بن عبد الله يمنى وصايبى از کتب معتمده مشهوره و مصنفات معترفه معروفة است و اکابر و اعظم شیوخ سنیه و اجله و افاخم ذوى المراتب السنیه ازین کتاب در اسفار دیتیه جابجا نقل می نمایند در تفسیر شاهی مسطورست فی الاكتفاء

عن علی بن أبي طالب رضی الله عنه قال وقع بيني وبين العباس مفاخرة ففخر علی العباس بسقاية الحاج و عمارة المسجد الحرام انهما له قال علی فقلت الا اخبرك بمن هو خير من هذا كله الذي قرع خراطيمكم بالسيف وقادكم الى الاسلام فعز ذلك على العباس رضی الله عنه فانزل الله عز وجل أَجَعْلُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِ

و عمارة المسجد الحرام کمن امن بالله و اليوم الآخر و جاهد في سبيل الله يعني علیها رضی الله تعالى عنه و نیز در تفسیر شاهی مسطورست

فی الاكتفاء عن علی بن أبي طالب رضی الله تعالى عنه قال لما أراد رسول الله صلی الله علیه وسلم ان يغزو تبوك دعا جعفر بن أبي طالب فامرہ ان یتخلّف على المدينة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤١٨

فقال لا- اتخلّف بعدك يا رسول الله فعزم على لما تخلّفت قبل ان اتكلم فبكیت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما يبکیک يا على قال يا رسول الله تبکینی خصال غير واحد تقول قريش غدا ما اسرع ما تخلّف عن ابن عمّه و خذله و تبکینی خصلة اخرى كنت اريد ان اتعرض للجهاد في سبيل الله الخ

و نیز در تفسیر شاهی مسطورست و

فی الاكتفاء عن حسن بن علی بن أبي طالب رضی الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم اخذت منی عبیده بن الحارث يوم بدر و حمزة بن عبد المطلب يوم احد و هذا علی فلا تذرني فردا و انت خير الوارثین

و شهاب الدین احمد بن عبد القادر الحفظی در ذخیره المال فی عقد جواهر الالال در شرح شعر هذا الذي قررۃ الاجلة و المقتضی و لازم الادلة گفته و ذلك ان اجلیة العلماء لاما صرحت لهم الادلة بهذه الخصوصیات لاهل البيت الشریف قرروا ذلك و حررروه مثل السيد علی الشافعی فی ذخائره و الحجیة الزرندي الشافعی فی معالمه و شیخ الاسلام ابن حجر الشافعی فی صواعقه و جلال الدین

السيوطى الشافعى فى الثغور الباسمة فى مناقب السيدة فاطمة و إحياء الميت فى ذكر أهل البيت و السبطين و اسنى المطالب فى فضائل على بن أبي طالب و من المفردات عدد كثير و لم اطلع على شيء منها ازین عبارت ظاهرست که كتاب اسنى المطالب فى فضائل على بن أبي طالب از جمله همین کتبست که مصنفین آن اجله علماند و ایشان بسبب تصريح ادله بخصوصيات مذکوره درین شرح برای اهلیت علیهم السلام تقریر و تحریر آن کرداند و مراد از اسنى المطالب کتاب رابع است از کتاب اکتفا تصنیف ابراهیم و صابی زیرا که کتاب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤١٩

اكتفا مشتملت بر کتب اربعه که کتاب رابع ان موسوم باسنى المطالب فى فضائل على بن أبي طالبست چنانچه این معنی از رجوع باصل اکتفا ظاهرست و خود شهاب الدين احمد بن عبد القادر هم در عبارت دیگر تصريح نسبت اسنى المطالب باابراهیم بن عبد الله و صابی نموده حيث قال في كتاب ذخیرة المال في مقام آخر اخرج صاحب اسنى المطالب فى فضائل على بن أبي طالب ابراهیم بن عبد الله الوصاپی الشافعی رحمه الله

عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطى على خمساً احبّ الّى من الدّنيا و ما فيها اماً واحداً فهو مكانه بين يدي الله حتّى يفرغ من الحساب و اما الثانية فلواء الحمد بيده آدم و ولده تحته و اما الثالثة فواقف على عقر حوضى يسوقى من عرف من امتى و عقر الحوض آخره و اما الرابعة فساتر عورتى و مسلّمى الى ربّى و اما الخامسة فلست اخشى عليه ان يرجع زانياً بعد احصان و لا كافراً بعد ايمان

واز صدر كتاب الاكتفاء مزيد اعتماد و اعتبار و نهايت عظمت و جلالت مرويات آن ظاهرست حيث قال فيه اما بعد فيقول افقر العبيد الى ربّ الغنى ابراهیم بن عبد الله الوصاپی اليمنی الشافعی نزيل اشرف الانام محمد عليه افضل الصیلوة و اذکی السلام رزقه الله العفو و الغفران بمجرد الفضل والاحسان انه کریم منان لما سأله بعض اخوان الصیفما من اهل الصیدق و الوفا من اشتهر بالخير والورع و حسن الخلق و باتباع الكتاب و الشیئه حقّ له و صفا و بحبّ النبي و آله قد شغفها ان اجمع له تالیفا من الاحادیث النبویة و الاثار الّتی هي من الثقات الاثبات مرویة في فضل الصحابة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٢٠

رضي الله عنهم سیما الاربعة الخلفاء ثم من سواهم من الصحابة على ما ورد في فضلهم خصوصاً و عموماً و فضل محبيهم و ذمّ مبغضيهم ليتبّع به ان محبتهم و اقتداء آثارهم من اذکی القراء و افضل الاعمال و ان المقتدين بهم على هدى من ربّهم و مبغضيهم في غمرات الضّلال فيظهر الحق على الباطل فيدمغه فإذا هو زاهق فيحصل بذلك لقلوب المؤمنين شفاء و يكون الفجّار المذين هم لفضل الصّحابة جاحدون و من السنة و الجماعة حائدون و لنفس الكتاب و السنة معاندون همّا و حزنا و غيظا و اسفا و يحصل عندهم العلم اليقين ان لهم في الآخرة اشد العذاب الاليم مقرؤنین في السیلاسل و الاغلال في اسوء حال طعامهم الرّقّوم و شرابهم الحميم في الدّرك الاسفل من النار تلسعهم العيّات و العقارب ينحوون فيها من کل جانب قائلين فما لنا من شافعین

و لا صدّيق حميم

اجبته بالاعتذار و الاعتراف بالعجز و التقصير مصرحاً بعدم الاقتدار ان انا شرف ما طلب مني لقلة البضاعة و قصر اليد في الصناعة و لم يكن ذلك الا مما يسوقني فلم يقبل الاعتذار مني فاستخرت الله تعالى في ذلك مراراً فرأيت بعد الاستخاره ان اجابته واجبة على لان يد نعمته الوسطى من الله تعالى فشرح الله صدرى لما طلب مني فاحببته الى سؤاله لما رأيت من عزمه و اقباله مستعينا بالله الملك القدير الذي إذا شاء جعل الحزن سهلاً مستمدًا من اسمه العليم الخير انه ولی كل نعمه و دافع كل نعمه فنعم المولى و نعم النصير فسهل الله ذلك بمنه و فضله فجمعت هذا الكتاب في شرف مناقبهم و عظيم قدرهم و علو مراتبهم و تدوين بعض ما روی من فضلهم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٢١

ولبيان ما ذكر من عميم مفاحيرهم من كتب عديدة على وجه الاختصار و حذف السيند ليسهل على الناظر تناوله و يقبل على الطالب فيه ما يحاوله عازيا كل حديث الى الكتاب المخرج منه متبعها على مؤلفه تخلصا عن عهدة الارتياب في النقل و اتباعا لابولى السابقة من اهل العلم و الفضل راغبا في الثواب من الله الملك الوهاب و سميته الاكتفاء في فضل الاربعة الخلفاء رضي الله تعالى عنهم وعن بقية الصحابة اجمعين

٣٢- جمال الدين محدث

وجه سی و دوم از وجوده ابطال و توهین مزعوم مخاطب رزین آنکه جمال الدين عطاء الله بن فضل الله بن عبد الرحمن الشيرازي التیسابوری المعروف بجمال الدين المحدث که از مشایخ اجازه فاضل مخاطبست حدیث تشییه را روایت نموده چنانچه در اربعین مناقب جناب امیر المؤمنین عليه السلام که از خطبه آن ظاهرست که این احادیث را از کتب معتبره جمع کرده گفته

عن أبي الحمراء قال قال لى رسول الله صلی الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى آدم فى علمه و الى نوح فى فهمه و فى روایة الى نوح فى تقواه و الى يحيى بن زكريّا فى زهره و الى موسى بن عمران فى بطشه و فى روایة و الى موسى فى هیبته و الى عیسی فی عبادته فلينظر الى علی بن أبي طالب

فهذا جمال الدين شیخ المخاطب الناقد یروج الحق و یزهق الباطل الخامد حيث یروی الحديث الشریف على رغم كل مبطل جاحد و یقرح قلب کل مدغل حاقد و یقذی عین کل کاشع حاسد و یوجع قلب کل متحامل معاند و یکسد سوق کل مماذق للحسشو الزر حاشد و یدمّر على تزویق کل ملقق للغث الكاسد و مخفی نماند که جمال الدين محدث از مهره حذاق و اکابر منقدین سباق

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٢٢

و اجله مشاهير آفاق و در مرجعیت اکابر عظام امام یکتا و طاق و شیخ اجازه اساطین جهابذه حائزین براعت و افلاق بوده و بافادات و روایات او افاحم محققین و اعاظم منقدین جابجا در اسفار دیتیه تمسک و تشبت می نمایند غیاث الدين بن همام الدين المدعو بخواند امیر در حبیب السیر فی اخبار افراد البشر گفته امیر جمال الدين عطاء الله سلمه الله و ابقاء سدّه سیته اش ملاذ طوائف اکابر و اشرافت و عتبه علیه اش مجمع اعاظم اولاد امجاد خیر الانام لوح ضمیر منیر مهر تنویرش مطرح اشعه انوار اسرار کتب الهی و صحیفه خاطر عالی مأثرش مهبط لوامع حقائق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینه سینه اش بجواهر زواهر علوم مشحون و عقود درر کلمات در مخزن باطن خجسته میامنش مخزون نیز شمائیل نبوی از مشارق جمال خجسته یالش طالع و شعشعه آثار فضائل مرتضوی از مطالع خصائص علم و کمالش لامع رای عالم آرائش کشاف اسرار عالم تنزیل و طبع مشکلگشايش حلّال معضلات موافق تاویل زبانش مظہر اسرار تحقیق ضمیرش مظہر انوار تدقیق جمال دین مزین ز اهتمامش علوم شرع حاصل از کلامش ز توضیح بیانش گشته روشن بر اهل علم هر مشکل ز هر فن و آن حضرت مانند عم بزر گوارش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته و در سائر اقسام علوم دیتیه و انواع فنون یقینیه از محدّثان باستحقاق در گذشته چند سال در مدرسه شریفه سلطانیه در گنبدی که حال مقبره حضرت خاقان منصورست و در خانقه اخلاقیه بدروس و افاده اشتغال داشتند و در هر هفتة یک نوبت در مسجد جامع دار السلطنه هرآ بقلم هدایت ازلی رقم ارشاد نصیحت بر الواح خواطر اعظم اشراف و اکابر می نگاشتند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٢٣

اما الحال بنابر حبّ عزلت و گوشنهشینی بامثال این امور التفاتات نمی نمایند و تمامی اوقات خجسته ساعات را متفرق طاعات و عبادات ساخته باذخارات مثوبات اخروی مشغولی می فرمایند سلاطین امام و حکام اسلام باقدام ارادت و اعتقاد و ملازمت آن حضرت را بر ذمّه همت واجب می دانند و در ترفیه حال و فراغ بال خدام عالی مقامش طریقه اشفاع مبذول می دارند یعنی می توانند از

مؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضه الاحباب في سيره النبي و الآل و الاصحاب در اقطار آفاق اشتهر تمام دارد و بى شبهه عقل ادراك نظير آن کتاب افادت مآب را در آينه خيال محال می شمارد و دلدار شد امجد آن حضرت امير نسيم الدين محمد که بميرکشاه مشهور شده‌اند ايضا در تكميل علوم و فنون سيمما علم حدیث یگانه زمانه‌اند و بموجب تعین حضرت واقف انار الله برهانه در مقبره منوره مذکوره قائم مقام پدر بزرگوار خويش بوده بلوازم درس و افاده قیام می نمایند و زمره از طلبه ملازمت آن درس نموده از نتائج طبع نقاد آن حضرت مستفيد و بهره‌مند می گرددند و ملا على قاری در مرقاة شرح مشکاهه گفته لما کان کتاب مشکاهه المصایب الذی الله مولانا الحبر العلامه و البحر الفہامه مظہر الحقائق موضع الدقائق الشیخ النقی ولی الدين محمد بن عبد الله الخطیب التبریزی اجمع کتاب فی الاحدیث النبویه و انفع لباب من الاسرار المصطفویه و لله در من قال من ارباب الحال لئن كان فی المشکوه یوضّح مصباح فذلک مشکاهه و فیها مصایب و فیها من الانوار ما شاع نفعها لهذا علی کتب العلوم تراجیح ففیه اصول الدين و الفقه و الهدی حوائج اهل الصدق منه مناجیح تعلق

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۲۴

الخاطر الفاتر بقراءته و تصحيح لفظه و روایته و الاهتمام بعض معانیه و درایته رجاء ان اكون عاملاً- بما فيه من العلوم في الدنيا و داخلاً- في زمرة العلماء العاملين في العقبی فقرأت هذا الكتاب المعظم على مشايخ الحرم المحترم نفعنا الله بهم و ببرکات علومهم منهم فريد عصره و وحید دهره مولانا العلامه الشیخ عطیه السلمی تلمیذ شیخ الاسلام و مرشد الانام مولانا الشیخ أبي الحسن البکری و منهم زبده الفضلاء و عمدة العلماء مولانا السید زکریا تلمیذ العالم الریانی مولانا اسماعیل الشیروانی من اصحاب قطب العارفین و غوث السالکین خواجه عیید الله السید مرقدی احد اتباع خواجه بهاء الدين النقشبندی روح الله روحهما و رزقنا فتوحهما و منهم العالم العامل و الفاضل الكامل العارف بالله الولی مولانا الشیخ علی المتنی افاض الله علینا من قدره العلی لكن لكون هؤلاء الاکابر غير حفاظ الحديث الشریف و لم يكن في ایدیهم اصل صحیح يعتمد عليه العبد الفیع و الشرح ما اعتنوا بالضبط بعض الكلمات و كانت البقیة عندهم من الواضحت ما اطمأن قلبي و لا اشرح صدری الا بان جمعت النسخ المصححة المقررة المسموعة المصرحة التي تصلح للاعتماد و تصح عند الاختلاف للاستناد فمنها نسخة هي اصل السيد اصیل الدين و السيد جمال الدين و نجله السيد عیید میرکشاه المحدثین المشهورین ازین عبارت ظاهرست که سید جمال الدين محدث از محدثین مشهورینست و افضل و ارجح و او نقست از جمعی از ائمه و اساطین سنیه مثل علامه شیخ عطیه سلمی که او را بفرید عصر و وحید دهر ستوده و سید زکریا که او را بزبده الفضلاء و عمدة العلماء

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۲۵

وصف کرده شیخ علی متنی که او را بعالی عامل و فاضل كامل عارف بالله الولی ملقب ساخته و نیز بعد فاصله یسیره از عبارت سابقه در اوّل مرقاة گفته ثم انى قرأت ايضا بعض احاديث المشکوه على منبع بحر العرفان مولانا عطاء الله الشیرازی الشهیر بمیر کلان و هو قرأ على زبده المحققین و عمدة المدققین میرکشاه و هو على والده السيد السیند مولانا جمال الدين المحدث صاحب روضه الاحباب و هو على عمه السيد اصیل الدين الشیرازی روى انه ادرك من اکابر العلماء احدا و ثمانین منهم مولانا الشیخ محمد بن محمد بن محمد الجزری و الشیخ مجد الدين الفیروزآبادی و العلامه السيد الشریف الجرجانی و سمع منه مولانا نور الدين عبد الرحمن الجامی قدس سرہ السیامی و غيره توفی سنة اربع و ثمانین و ثمانمائه قال اروی کتاب المشکوه عن مولانا شرف الدين الجرهی و هو یروی عن خواجه امام الملة و الدين على بن مبارك شاه الصدیقی و هو یروی عن المؤلف و هذا الاستاد لا يوجد على منه للاعتماد و نیز در مرقاة در شرح

حديث لا تدخلون الجنّة حتّى تومنوا ولا تومنوا حتّى تحابوا

گفته اما نسخ المشکوه المصححة المعتمدة المقررة على المشايخ الكبار كالجزری و السيد اصیل الدين و جمال الدين المحدث و

غيرها من النسخ الحاضرة فكلّها بحذف النون و محمد بن على بن منصور الشنوانى در درر سنته فيما علا من الاسانيد الشنوانية كه در اوّل آن گفته اما بعد فيقول فقير رحمة ربّه و اسير و صمه ذنبه المرتجى من الله سبحانه و تعالى في الخيرات نيل الامانى محمد بن الشيخ على بن الشيخ منصور الشنوانى خادم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٢٦

العلم و الفقر بالجامع الازهر و الحرم المصرى الانور زاد الله اهلة كمالا و وقارا و عزا و شرفا و فخارا لما كانت العلوم اشرف ما يعتنى بتحصيلها و اهم غرض مقصود تشـدـ الرـحال لاجلها و لا يتم لقادتها الغرض و التأيـد الا بتحصـيل معرفـة طرق الاسانـيد فـاذا اهـتدـى لـذلك شـمـر عن سـاعـدـ الـاجـتـهـادـ و قـوىـ عـلـىـ طـلـبـ ماـ اـتـصـلـ بـهـ الاسـنـادـ سـيـماـ إـذـ كـانـ السـنـدـ عـالـيـاـ وـ عـنـ القـطـعـ وـ الفـصـلـ خـالـيـاـ إـذـ عـلـوـ السـنـدـ منـ المـرـجـحـاتـ لـمـاـ فـيـهـ مـنـ قـرـبـ باـفـضـلـ المـخـلـوقـاتـ وـ قـدـ سـنـحـ لـلـخـاطـرـ العـاطـلـ وـ الفـكـرـ الـذـيـ عنـ صـوبـ الصـوابـ خـائـلـ الاـ بـتـوفـيقـ الـمـلـكـ الـعـادـلـ فـهـوـ الـهـادـىـ الـىـ كـلـ خـيـرـ كـامـلـ اـذـكـرـ فـيـ رسـالـةـ ماـ اـخـذـتـهـ درـيـاـةـ عـنـ الـمـحـقـقـيـنـ وـ ماـ اـجـزـتـ بـهـ مـنـ تـصـانـيـفـ الـافـاضـلـ الـمـعـتـرـيـنـ وـ ذـلـكـ بـالـتـمـاسـ بـعـضـ التـلـامـذـةـ النـجـباءـ وـ الـجـهـابـذـةـ الـادـبـاءـ وـ سـمـيـتـهـاـ الدـرـرـ السـنـيـةـ فـيـماـ عـلـاـ مـنـ اـسـانـيدـ الشـنـوـانـيـةـ درـ سـنـدـ كـتـابـ مشـكـأـ مـىـ فـرـمـاـيـدـ قـالـ المـلـاـ اـبـرـاهـيمـ سـمعـتـ طـرـفـ مـنـهـ عـلـىـ شـيـخـناـ العـارـفـ بـالـلـهـ صـفـيـ الدـيـنـ اـحـمـدـ بـنـ مـحـمـدـ الـمـدـنـىـ فـيـ آـخـرـ ذـيـ الـقـعـدـةـ سـنـةـ ٧١ـ بـمـتـزـلـهـ بـظـاهـرـ الـمـدـيـنـةـ الـمـنـورـةـ زـيـدـتـ شـرـفـ وـ اـجـازـنـىـ بـسـائـرـهـ عـنـ شـيـخـهـ العـارـفـ بـالـلـهـ اـبـوـ الـمـواـهـبـ اـحـمـدـ بـنـ عـلـىـ الـعـبـسـيـ الـشـنـاوـيـ سـنـةـ ٧١ـ عـنـ الـشـيـخـينـ السـيـدـ غـضـنـفـرـ بـنـ السـيـدـ جـعـفـرـ الـنـهـرـوـانـيـ ثـمـ الـمـدـنـىـ وـ عـبـدـ الرـحـمـنـ بـنـ عـبـدـ الـقـادـرـ بـنـ عـبـدـ الـعـزـيزـ بـنـ فـهـدـ الـهـاشـمـيـ الـمـكـىـ فـالـأـوـلـ عـنـ شـيـخـ الـحـرمـ الـمـكـىـ فـيـ الـقـرـنـ الـعـاـشـرـ مـحـمـدـ سـعـيدـ الـمـشـهـورـ بـمـيـرـ كـلـانـ بـنـ مـوـلـاـنـاـ خـواـجـهـ سـمـاعـاـ مـنـ لـفـظـهـ عـنـ نـسـيـمـ الـدـيـنـ مـيـرـ كـشـاـهـ قـرـاءـةـ عـلـيـهـ عـنـ وـالـدـ الـمـحـدـثـ السـيـدـ جـمـالـ الـدـيـنـ عـطـاءـ اللـهـ بـنـ غـيـاثـ الـدـيـنـ فـضـلـ اللـهـ بـنـ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٢٧

عبد الرحمن قراءة عليه عن عمّه السيد اصيل الدين عبد الله بن عبد الرحيم بن جلال الدين يحيى الشيرازي قراءة عليه عن المحدث البارع المسند شرف الدين عبد الرحيم بن عبد الكرييم الجرهى الصديقى الخ و خود مخاطب در رسالته اصول حديث گفته مشكأ المصايح حضرت شيخ ابو طاهر از شيخ ابراهيم کردی و ایشان از شیخ احمد قشاشی و ایشان از شیخ احمد بن عبد القدس شناوى و ایشان از سید غضنفر بن سید جعفر نهروانی و ایشان از شیخ محمد سعید معروف بمیر کلان که در وقت خود شیخ مکه بودند و ایشان از سید نسیم الدين میرکشاه و ایشان از والد بزرگوار خود سید جمال الدين عطاء الله بن سید غیاث الدين فضل الله بن سید عبد الرحمن و ایشان از عم عالی مقدار خود سید اصيل الدين عبد الله بن عبد الرحمن بن عبد اللطيف بن جلال الدين يحيى الشيرازي الحسينی و ایشان از مسند وقت و محدث عصر شرف الدين عبد الرحيم بن عبد الكرييم الجرهى الصديقى و ایشان از علامه عصر امام الدين مبارکشاه ساوجی صديقى و ایشان از مؤلف الكتاب ولی الدين محمد بن عبد الله بن الخطيب التبریزی و شیخ ابو على محمد الملقب بارتضاء العمری الصفوی الجوفاموی در رسالته مدارج الاسناد گفته مشكأ المصايح للخطيب التبریزی عن شیخنا المذکور بستنده الى الشیخ بن سالم البصری عن الشیخ ابراهیم الکردی الکورانی عن الشیخ احمد القشاشی عن أبي المواجب احمد الشناوى عن الشیخین عبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزیز بن فهد الهاشمي المکی و السید غضنفر بن السید جعفر النهروانی اما الاول فیروی عن عمّه المحدث الرجال جار الله

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٢٨

عبد العزیز بن فهد عن شهاب الدين احمد بن عمر بن عبد الله الشرعی الهمدانی عن الشیریف عبد الرحمن بن عبد الله بن محمد الحسینی الشافعی الایجی عن الاستاد المحقق جلال الدين محمد بن اسعد بن محمد بن عبد الرحیم الصدیقی عن الدوّانی عن والدہ عن المحدث البارع السید شرف الدين عبد الرحيم بن عبد الكرييم الجرهی و اما الثاني فیروی عن شیخ الحرم محمد سعید المشهور بمیر کلان بن مولانا خواجه نسیم الدين میرکشاه عن والدہ المحدث السید جمال الدين عطاء الله بن غیاث الدين فضل الله بن عبد

الرحمٰن عن عمّه السّيِّد اصيل الدّين بن عبد الرحمن الشيرازى الحسيني عن المحدث شرف الدّين عبد الرحيم الجرهى قال الجرهى اخبرنا به العلامة امام الدّين على بن مباركشاه الصيّدِيقي الساوجى عن مؤلفه الامام ولی الدّين محمد بن عبد الله الخطيب التبريزى المتوفى في اوسط المائة الثامنة الهجرية وشيخ عبد الحق دهلوى در اسماء رجال مشكاة گفته قال الامير جمال الدّين المحدث عن الشيخ امام عبد الله اليافعى انه ذكر في تاريخه ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي صاحب المصنفات و مقتدى زمانه سكن مصر ثم جاء بدمشق فقال له اهل تلك الناحية يوما في المسجد ما تقول في معاویة و ما ورد في فضله فاجاب اما يرضى معاویة ان يخرج عنی راسا برأس حتى يفضل و مولوى صديق حسن خان معاصر در حطّه في ذكر الصّحاح ستة گفته و كتاب روضة الاحباب السّيِّد جمال الدّين المحدث احسن السّير لكن ان تيسّرت نسخة صحيحة منه خالية عن الالحاق و التحريف و مدارج الشيخ عبد الحق الدهلوى و السيرة الشامية و المواهب اللدّنية من مسوّطات السّير

٣٣ - أحمد با كثیر

وجه سی و سوم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٢٩

از وجوه ابطال رد و انکار مخاطب عالی تبار آنکه احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی الشافعی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در وسیله المآل فی عد مناقب الآل گفته

عن أبي الحمراء رضى الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه و الى ابراهيم في حلمه و الى يحيى بن زكريَا في زهره و الى موسى في بطشه فلينظر الى على بن أبي طالب اخرجه ابو الخير الحاکمی و عن ابن عباس رضى الله عنهما قال قال رسول الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى ابراهيم في حلمه و الى نوح في حكمه و الى يوسف في جماله فلينظر الى على بن أبي طالب اخرجه الملا في سیرته

فهذا احمد باکثیر البدر المنیر و البحر الغزیر العالم التحریر و الحازم الشهیر و الجہذن الكبير و المزری فوائدہ على الروض التضیر و السیحاب المطیر و الدّر الشیر قد روی الحديث الشريف من طريقین مطیحا خذع کل مریب غزیر منکسا راس کل مجادل متحامل لفتنه میر و مخلغا کل مکابر لوساوس الشیخ النجدى مدیر و مخفی نماند که از ملاحظه صدر کتاب وسیله المآل نهایت عظمت و جلالت و علو مرتبت و سمو متزلت و مقبولیت و معروفت احادیثی که در ان ذکر کرده ظاهر و واضح و باهر و لائحته حيث قال و قد اکثرت العلماء في هذا الشأن و جمعت من جواهر مناقبهم الشریفه ما يحمل به جيد الزمان و من احسن ما جمعت منه في ذلك التالیف و انفع ما نقلت منه في هذا التصنيف کتاب جواهر العقدین في فضائل الشرفین لعلّامة الحرمين السّيِّد علی السیمہودی تغمده الله برحمته فمن ذخائر العقبی في فضل ذوى القریبی الذي يحق له ان يكتب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٣٠

بماء العین لعلّامة الحجاز الشریف محقق دھرہ حافظ عصره المحب الطبری لا زال الثناء عليه يحيى ذکرہ و قدس الله سرہ و کتاب استجلاء ارتقاء الغرف بح اقرباء الرسول ذوى الشرف لحافظ عصره السخاوى نور الله ضریحه و احل فى غرف الجنان روحه و کتاب حسن السّریره في حسن السّیره لصاحبنا و عمدتنا سیبویه زمانه و مفرد وقته و اوانيه محقق العصر نادرة الدهر خلاصه ذوى الفخر الغنی عن الاطناب بتعداد الالقاب و الصیفات بما خصه الله تعالى به من نعوت الكمال و جزيل الهايات مولانا الامام العلّامة عبد القادر بن محمد الطّبری الحسينی الخطیب الامام بالمسجد الحرام لا زالت المشكلات تنجلی بوجوده و لا برح جید العلوم يتحلى بجواهر عقوده فرأیت ان اجمع في تالیفی هذا من درر الفوائد المتمثمه و غرر الاحادیث الصّحیحه و الحسنة مما هو مختص بالعتبره التبیه و البضعة

الفاطمیة و اذکره بلفظ الاجمال ثم ما ورد من مناقب اهل الكسae الاربعة نخبة الال و اصرح فيه بأسماائهم ثم ما ورد لكل واحد منهم بتصريح اسمه الشّریف فجمعت فى كتابی هذا زبدة ما دوّنوه و عمدة ما صحّحوه من ذلك و اتقنوه و ما رقموه فى مؤلفاتهم و قتوه فيه مقتضرا على ما يودى المطلوب و يصل إليه باحسن نمط و اسلوب سالكا فى ذلك طريق السداد و مقتضرا فيه على ما يحصل المراد تاركا للتطويل الممل سالما من نقص الاختصار المخل فجاء بحمد الله تعالى من احسن تاليف فى هذا الشأن و اتقن مصنف سلك فيه طريق الاتقان جمع مع سهولةتناوله البديع حسن البيان و حوى مع تناسب مسائله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۳۱

و تناسق رسائله عنویة المورد للظلماء و تتبعه فيه غالب ما صحّ نقله من الاحادیث و يعمل بمثله فى الفضائل و يحتاج به فى القديم و الحديث و تركت ما استند ضعفه منها و لم نجد له شاهدا يقويه و جانت عما تكلم فى سنده وقد عدّه الحفاظ من الموضوع الذي يجب ان ننقيه و اتيت بالمشهور فى كتب التواریخ عند نقل القصص و الاخبار و ربما دعت الحاجة الى الاشارة لبعض الواقع روما لطريق الاختصار و اكتفيت بالحواله على الكتب المؤلفة لذلك الفن فانها تغنى عن التطويل بذلك في كتابنا لقصد الايجاز مهما امكن فدونك مؤلفا يجب رقم سطوره بخالص البريز و مصنفا يتعين ان يقابل بالتكريم و التعزيز و يحق له ان يجر ذيل فخره على فرق كل مؤلف سواه و يسمى على كل مصنف بما جمع فيه و حواه إذ هو سفينة بجواهر نعوت اهل البيت قد شحت و في بحار فضائلهم الجمة عامت و على جودي شمائهم استوت و استوطنت يضوع من ارجائهما نشر مناقبهم العاطر و يلوح في شمائها بدر كواكبهم الزاهر تتبعه فيه من الاحادیث ما يشرح صدور المؤمنین و تقر به عيون المتنقین و يضيق بسببه ذرع المنافقین مما تفرق في سواه من نصوص العلماء و مؤلفات الائمه القدماء ثم لما كمل حسنه البهی و تهذیبه و تم بحمد الله تعالى تفصیله و تبویبه سمیته و سیله المال فی عد مناقب الال لکی یطابق اسمه مسماه و یوافق رسمه المعنی الذی نویناه و المبني الذی علیه بنیناه لانی الفته راجیا به السلام من ورطات يوم القيام

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۳۲

والخلاص من النداء في ذلك المقام مؤملا من فضل الله تعالى ان احرز برکته سائر الآمال و أفوز باستئن المطالب في الحال والمال لأن حبهم هو الوسيلة العظمى و تقربهم في كلام الدارين يصل إلى كل مقام اسني ازین عبارت ظاهرست که درین تالیف شریف در فوائد مثمنه و غير احادیث صحيحه و حسنه ذکر کرده و زبده آنچه تدوین کرده‌اند علمای کبار اعیان درین شان و جمع کرده‌اند از جواهر مناقب شریفه اهلیت علیهم السلام که آراسته می‌شدود بان جید زمان و عمده آنچه تصحیح کرده‌اند آن را علما و اتقان آن نموده‌اند و نوشته‌اند آن را در مؤلفات خود و اقتناء آن نموده‌اند وارد کرده و اقتصار نموده بر آنچه مؤدی و موصل باشد بمطلوب باحسن نمط و اسلوب و سلوك کرده در جمع این کتاب طريق سداد را و اقتصار کرده در ان بر چیزی که حاصل نماید مراد در او این احسن تالیفات در فضائل اهلیت و اتقن مصنفاتست که در ان بطريق اتقان رفته‌اند جمع کرده بوصف سهولت تناول بديع و حسن بيان را و حاویست با وصف تناسب مسائل و تناسق رسائل عنویت مورد را برای ظمان و تتبع نموده در ان غالبا احادیث صحیحه را که عمل کرده می‌شدود بمثل آن در فضائل و احتجاج کرده می‌شدود بان در زمان سابق و لاحق و ترك نموده احادیث شدید الضعیف را که شاهد تقویت کننده ندارد و مجانب نموده احادیثی را که تکلم نموده شد در سند آن و شمار کرده‌اند حفاظ آن را از موضوعاتی که واجبست اتقاء آن و این کتاب شریف مؤلفی است که واجبست نوشتن سطور آن بخالص البريز و مصنفیست که لازمست مقابله آن بتکریم و تعزیر و سزاوارست که بکشد ذیل فخر خود بر جميع مؤلفات که سوای آنست و بلند شود بر جميع تصنیفات بسبب احادیثی که جامع و حاوی آنست زیرا که

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۳۳

آن سفینه‌ایست که بجواهر نعوت اهلیت علیهم السلام مشحونست و در بحار فضائل جمهه این حضرات مستوی و مستوطنه گشته که

می دهد از ارجاء آن نشر مناقب عاطر این حضرات و لائق می شود در شمائیل آن بدر زاهر کواکب ایشان تتبع کرده در ان احادیثی را که شرح می نماید صدور مؤمنین و خنک می شود با آن عيون متقین و تنگ می شود با آن دل منافقین و حسن بهی و تهذیب سنی آن کامل گردیده و مصنف آن امید دارد با آن سلامت را از ورطات یوم قیام و خلاص را از ندامت این مقام و نیز امیدوارست که ببرکت این کتاب سائر آمال بدست آرد و فائز باستای مطالب در حال و مآل گردد پس آنچه در حق شاهصاحب و کابلی و امثال ایشان که نافی و منکر این حدیث شریفند از افاده این علامه کثیر الاجاده ثابت می شود حاجت باعده ندارد لکن ناظرین را تأمل و افی و تدبیر کافی در فقره بلیغه تتبعت فيه من الاحدیث ما یشرح صدور المؤمنین و تقرّ به عيون المتّقین و نصیق به ذرع المناافقین باید کرد و از جسارت و انکار این حضرات عالی تبار حیرت و عجب و اعتبار باید برداشت فالحمد لله الذى شرح صدور المؤمنین و اقر عيون المتّقین و ضیق ذرع المناافقین فقطع دایر القوْمَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و محمد سنتیه و مدائنه بهی و محاسن علیه و مفاحر وضییه احمد بن فضل با کثیر حاجت تبیین ندارد و محمد بن فضل الله المحبی در خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر گفته الشیخ احمد بن الفضل بن محمد با کثیر المکی الشافعی من ادباء الحجاز و فضلاتها المتمکنین کان فاضلا ادیبا له مقدار علی و فعل جلی و کان له فی العلوم الفلكیة و علم الاوفاق و الزائر جاید عالیه و کان له عند اشرف مکه منزله و شهره و کان فی الموسم یجلس فی المکان الّذی یقسم فیه الصّر السلطانی بالحرم الشریف

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۳۴

بدلا عن شریف مکه و من مؤلفاته حسن المال فی مناقب الآل جعله باسم الشریف ادریس امیر مکه و من شعره قوله مصدر او معجزا قصیده المتتبی يمدح بها السید علی بن بركات الی ان قال و كانت وفاته فی سنة سبع و اربعین و الف بمکه و دفن بالمعلاه

٣٤- الله دیا

وجه سی و چهارم از وجوه رد و ابطال مزعوم مخاطب با کمال آنکه الله و یا بن شیخ عبد الرحیم بن شیخ بینا حدیث تشییه را در فضائل جناب امیر المؤمنین ع آورده و قطعا و حتما آن را ثابت نموده چنانچه در سیر الاقطاب که فاضل معاصر مولوی حسن الزمان زان در قول مستحسن نقل می کند گفته نیز از آنجلمه است که در شان آن حضرت وارد گشته و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در باب آن جناب فرموده

من أراد ان ينظر الى آدم و صفوته و الى يوسف و حسنـه و الى موسى و صلابـته و الى عيسى و زـهدـه و الى محمد و خلقـه فليـظر الى علی بن أبي طالب

فهذا العالم الشهير سبط الشیخ بینا البصیر قد اثبت الحديث بالقطع و الحتم و البـت و الجـزم و جـعل بـینـ الحـدـیـث و بـینـ اـبـطـالـ اـرـبـابـ الرـئـیـنـ وـ الـخـتـمـ اـحـکـمـ السـدـ وـ اـسـدـ الرـدـمـ وـ طـمـسـ بـنـاءـ تـزوـيقـاتـهـمـ وـ تـلـفـیـقـاتـهـمـ بـالـهـدـمـ

٣٥- میرزا محمد بدخشانی

وجه سی و پنجم از وجوه ابطال انکار مخاطب عالی وقار آنکه میرزا محمد بن معتمد خان الحارثی البدخشی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در مفتاح النجا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۳۵

فی مناقب آل العبا گفتـه

اخراج اليهقى فى فضائل الصّحابة عن انس قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى آدم فى علمه والى نوح فى تقواه والى ابراهيم فى حلمه والى موسى فى هيبته والى عيسى فى عبادته فلينظر الى على بن أبي طالب فهذا محمد بن معتمد خان روی هذا الحديث الشريف مثبتا للحق الحقيق بالایقان مظهرا للصدق الحرّى بالایمان والاذعان فزعزع دار الرّيبة والزّيغ الحالب للهوان و هدم بيت الجحود والانكار الناشی من البهت والعدوان و ابطل كيد كل خادع خان و ردع وسوس كل منكر مان و نسف الرّماد على وجوه قوم متشبّفين بالعصيّة والقرفة والبهتان متمسكين بخرافات ما انزل الله بها من سلطان و مخفى نماند كه میرزا محمد بن معتمد خان از افاحم معتبرین جلیل الشّأن و اعاظم مستندین اعیان و اجلّه محققین اركان و اکابر مشاهیر سنیانست فاضل رشید تصریح کرده که او از علمای اهل سنت است و کتاب او را مثل کتب دیگر اساطین خود بافتخار و ابتهاج بمقابلہ اهل حق در دلائل اثبات ولای سنتیه باهليت علیهم السلام ذکر نموده و جابجا بافادات او تمسّک و تشبت نموده چنانچه در ایضاح لطافة المقال بعد ذکر عبارت شیخ علی حزین متضمن ذکر کتب مناقب اهليت علیهم السلام که علمای سنتیه تصنیف کرده‌اند گفته و سوای اشخاص مذکورین علمای دیگر از عظامی اهل سنت رسائل منفرده در فضائل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۳۶

اهليت طهارت تاليف نموده‌اند مثل رساله مناقب السادات از ملك العلماء شهاب الدين بن عمر دولت‌آبادی و مفتاح النجا فی مناقب آل العبا و نزل الابرار بما صح فی مناقب اهل الیت الاطهار از میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی و موده القریبی از سید علی همدانی و اسنی المطالب فی مناقب علی بن أبي طالب از جزری و فضائل اهليت از بزار و جواهر العقدین فی فضل اهل بیت النبی و شرفهم العلی للامام السيد علی السمهودی و رساله امام نسائی که موجب شهادت او شده و غير اینها از مصنفات و سوای ایشان از مصنّفين و هر گاه جناب بمقابلہ این رسائل و کتب همین قدر رسائل و کتب مؤلفه در فضائل اهليت از طریق خود نشان خواهند داد احرق العباد بذکر مؤلفات دیگر که علمای اهل سنت درین باب تالیف کرده سرمایه سعادت اندوخته‌اند خواهد پرداخت انتهی و نیز در ایضاح لطافة المقال گفته میرزا محمد بدخشی در کتاب مفتاح النجا بعد نقل اعمال و خامت مآل ملعون که بعد شهادت حضرت امام حسین علیه السلام مصدر آن شده می‌فرماید و هذه الواقع و ان لم تکن من غرض کتابنا لکن ذکرته لیزید لک العلم بشقاوه یزید و خذلانه الخ و مولوی حیدر علی با آن همه غلو و تعصّب نام میرزا محمد بدخشی را در ازاله الغین در جمله علمای سنتیه که لاعن یزیداند ذکر کرده و کتاب مفتاح النجا را در ذکر قرین دیگر کتب ائمه و اساطین خود گردانیده بلکه آن را بر ذکر کتب عدیده که ذکر ش نموده و کتب دیگر که ذکر ش نکرده و تصریح صریح باعتبار آن نموده تقدیم بخشیده و این کتاب را از شواهد مزکی در دعوی خود شمرده چنانچه در ازاله الغین در ذکر لاعنین یزید بعد یاد نمودن اسمای جمعی از علمای خود می‌گوید و از آنجمله است میرزا محمد بدخشی و از آنجمله است

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۳۷

خواجه نصیر الملء و الدین مشتهر بخواجه نصر الله کابلی وطننا و مکی و مدنی اصلاً صاحب صواعق محرقه و بوارق موبقه و نهج السلامه و فضائح الروافض و فرزند دلبندش صاحب سواطع مشرقه شرح الصواعق المحرقة و از آنجمله است صاحب سيف المسلول للسنته العلياء على العذين فرقوا دينهم و كانوا شيئا و از آنجمله است مولوی اکرام الدين دھلوی و از آنجمله است حضرت اسوه المحدثین المتبحرين قدوة العرفاء السالکین شاه ولی الله دھلوی و از آنجمله است حجۃ الله علی البریة صاحب تحفه اثنا عشریه که در زمان متاخر بنیاد مناظره شیعه و سنتی بضوانیکه قلوب مخالفین بکنهش می‌رسد نهاده اوست و از آنجمله است ارشد تلامذه او رشید المتكلمين مولانا محمد رشید الدین قدس الله اسرارهم و زاد الله انوارهم و از آنجمله است مولانا بحر العلوم العقلیه و الاصولیه مولوی عبد العلی ادام الله فیض تصنیفاته و احسان تعلیمه و آباءه الصّیحین علی رؤس الطّالبین انتهی ازین عبارت ظاهرست که فاضل معاصر میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی را از زمره اجله علمای خود ذکر می‌کند و بر بسیاری از اساطین و مقتدايان خود

که نهایت نازش و افتخار بر تلفیقات و تزویقاتشان می‌دارد مقدم می‌گذارد و نیز در ازاله الغین بعد عبارت سابقه مسطورست چنانچه کتاب صواعق محرقه و شرح قصیده همزیه و مفتاح النّجا و کتاب مناقب السّادات و شرح عقائد نسفی و شرح مقاصد و تاریخ الخلفاء و کتاب تکمیل الایمان و جذب القلوب الى دیار المحبوب و کتاب سعاده الکونین فی فضائل الحسین و کتاب حجۃ اللہ البالغه و کتاب ازاله الخفا عن خلافة الخلفاء الى ان قال و تالیفات و رسائل علامه دهلوی قدس سرّه العزیز و عزّه الراشدین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۳۸

و ذله الضالین و دیگر کتب معتبره در دعوی فقیر از شواهد مزکی توان شمرد انتهی ازین عبارت ظاهرست که فاضل معاصر بکتاب مفتاح النّجا احتجاج و استدلال بر مطلب خود می‌نماید و بر ذکر دیگر کتب معتبره آن را مقدم می‌گذارد و آن را مثل دیگر کتب ائمه خود از شواهد مزکی می‌داند و خود شاهصاحب بجواب سائلی که از زمان شهرت لقب مصطفی برای جانب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم و لقب مرتضی برای جانب امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کرده نیز ذکر میرزا محمد بن معتمد خان نموده و ارشاد کرده که رساله فضائل خلفا و رساله فضائل اهلیت که مراد از ان همین مفتاح النجاست از عمدۀ تصانیف اوست و هذه عباره السؤال و الجواب سؤال لفظ مصطفی در القاب آن حضرت علیه السلام و لفظ مرتضی در القاب حضرت علی کرم اللہ وجهه آن قدر بهر دو جانب تخصیص یافته که بحکم علم رسیده و در کتب قدیم این قدر تخصیص یافته نمی‌شود و معلوم نیست که از کدام زمان شهرت یافته جواب وجه تلقیب آن حضرت علیه السلام بمصطفی در موهب لدنیه و سیرت شامیه و شروح دلائل الخبرات همین مذکورست که

ان اللہ اصطوفی من ولد ابراهیم اسماعیل و اصطوفی من ولد اسماعیل کنانه و اصطوفی قریشا من کنانه و اصطوفی هاشما من قریش و اصطوفانی من بنی هاشم

و هر چند اصطفا در حق حضرت موسی و حضرت مریم بلکه در تمامی رسول و انبیا واردست و سلام علی عباده الّذین اصطوفی لیکن اصطفاء خاص که مرتب بچند مرتبه واقع شده باشد مخصوص بآنجنابست و در سیرت شامیه و موهب مذکورست که المصطفی من شهر اسمائه صلی اللہ علیه و سلم اما استعمال این اسم در صدر اول کمتر بود مگر در کلام ابن مسعود در روایتی دیده شده و تلقیب حضرت علی کرم اللہ وجهه بمرتضی در احادیث

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۳۹

دیده نشده و نه در صدر اول این لفظ مستعمل بود در احادیث صحیحه کنیت ایشان بابو تراب و ابو الريحانین و تلقیب ایشان بذوالقرنین و یعسوب الدّین و صدیق و فاروق و سابق و یعسوب الامّة و یعسوب قریش و بیضه البلد و امین و شریف و هادی و مهتدی و ذوی الاذن الوعی مروی و ثابتست و میرزا محمد بن معتمد خان حارشی مورخ مشهور این شهر در رسائل فضائل خلفا و فضائل اهلیت که این هر دو رساله از عمدۀ تصانیف اویند تلقیب ایشان بمرتضی نیز ذکر نموده اما این وقت فقیر را یاد نیست که بکدام حدیث درین باب تمسک کرده و از حدیث انس بن مالک در قصّه تزویج حضرت سیده النساء و خطبه حضرت ابا بکر الصدیق و حضرت عمر فاروق ایشان را لفظی مفهوم می‌شود که مرتضی و مختار بودن حضرت امیر درین امر یعنی در تزویج حضرت سیده النساء رضی اللہ تعالیٰ عنها از ان ثابت می‌شود انتهی نقلان عن مجموع فتاوى المخاطب الموجود عند المولى عبد الحی بن المولوی عبد الحلیم السهالی الکھنؤی

۳۶ - محمد صدر عالم

وجه سی و ششم از وجوه ابطال انکار مخاطب طیب النّجار آنکه محمد صدر عالم سبط شیخ ابو الرّضا حدیث تشییه را روایت نموده

چنانچه در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته

اخراج ابو نعیم فی فضائل الصّیحۃ مرفوعاً انَّ النّبی صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قال من سره ان ينظر الى آدم فی علمه و الى نوح فی فهمه و
الى ابراهیم فی خلّتہ فلينظر الى علی بن أبي طالب

وهذا صدر العالم صدرهم التحریر و مستندهم الكبير و معتمدھم الشهير المعاصر لوالد المخاطب البصیر قد اثبت الحق الظاهر المستنير
و درأ فی صدور اهل الجحود والتضییع والتقصیر و قطع دابر الحاسدین

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٤٠

الحاديین الرّاذین الصّادیین بابلغ تدبیر فلّه الحمد و المنة على ابتلاج نور الحق و السّینة حيث ثبت برواية صدر العالم انَّ هذا الحديث
الشّریف من روایات اهل السّینة و انّها من الفضائل المقبولة التي اثبّتها الوصی البشیر التذیر عليه آلاف سلام الملك القدير ما طلع القمر
المنیر بل ثبت من المدح الفاخر الفائق منه روائح المسك و العبير الْبَذَرِي خاطب به والد المخاطب هذا الصّدد الخطیر انَّ الاحدیث
الّتی ذکرها الصّیدر فی کتابه مقبوله عند هذا العلم العدیم النظیر حيث اثبّت لكتابه الجزاء عند العلیم الخبر فثبت بحمد الله رد انکار
المخاطب و جحوده و سماحة الطاطه و کنوده حسب افاده والدہ العلی الفخار و ظهر انَّ هذا الانکار کذب و خسار و بهت و بوار اما
مدح والد المخاطب الناقد لصدر العالم الماجد و کتابه الحاوی لانواع المحامد فاعلم انه قال فی کتاب التّفہیمات الالھیہ تفہیم شیخ
صدر عالم رساله تصنيف کرده بودند در ان رساله واقعات چند بیان کرده که از آنجلمه روایت شق قمرست یکی فلقه بحضورت علی
کرم الله وجهه در رفت باز آن فلقه بدر کامل شده منشق گشت یکی فلقه باین رأی در رفت و از آنجلمه واقعه است که حقیقت
لواء در ان معلوم شد و بنای این رساله بر بیان مناقب حضرت علیست کرم الله وجهه و در آنجا قائل بتفضیل آن جناب بر سائر
صحابه شدند بفضل کلی بعد تالیف آن را باین فقیر فرستاده بعد مطالعه آن این ایات نظم کرده شد دعاک الله يا صدر العوالی و
طول الدّهر کان لک البقاء لقد اوتیت فی الآباء فخرا و بالأنباء يرتفع العلاء و جدّک آیة لا ریب فیها و بحر لا تکدره الدلاء و فی
کشف المعارف کان

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٤١

فردا و ما فی القوم کان له کفاء لقد کوشفت ما کوشفت حقا و فضل الله ليس له انتهاء اناک الثلوج و الاتقان لما رایت الشّق و
انکشف اللّواء و إذا دناک سیدنا علی باکرام و علم ما یشاء تؤلف فی مناقبہ کتابا و عند الله فی ذاک الجزاء و مکثر مدح مولانا علی
مقل لا یكون له وفاء فما من مشهد الا و فيه له فخر كبير و ازدهاء و ما من منهل الا و فيه له شرب عظیم و ارتواء و للقرآن تنزیل و ظهر
یقاتلهم علیه الأنبياء و للقرآن تاویل و بطن یخاصمهم علیه الأووصیاء قبول الناس للتنزیل فیه سیاست له منها نماء فمنها رد تحریف و
مد لاسباب له منها انتشاء و صلح و اختصار و ائتلاف باقوم قلوبهم هواء لهذا القسم اسرار عظام و للشیخین فیه اعتلاء و فی علم التّبّؤه
انَّ هذا ملاک الامر ليس به خفاء و ما زال الصّیحۃ عارفیه یقینا مثل ما طلعت ذکاء فاثبت ذاک للشیخین و اختر من الاوصاف مدح
ما تشاء

٣٧ - ولی الله

وجه سی و هفتم از وجوه ابطال انکار مخاطب رئیس الكبار آنکه ولی الله قطب الدین احمد بن عبد الرحیم بن وجیه الدین که والد
ماجد مخاطبیست ظاهرست که جمیع آن دلائل و حجج که رازی در افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده و خواجه
نصری الدین طوسی آن را در تجرید ذکر فرموده همه آن حجج اهل سنت است در افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر جمعی
که در ایام خلافت آن حضرت بودند که باصل آن معترف اند و بثبوت آن متمسک چنانچه در قرء العینین بعد جواب کلام تجرید

در افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و بعد ازین همه جمیع آنچه متأخرین معتبرله بسط نموده‌اند چنانکه عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۴۲

امام رازی در کتاب اربعین ازیشان نقل کرده و نصیر طوسی آن را اختصار نموده همه حجج ماست در افضلیت حضرت مرتضی بر جمیع که در ایام خلافت بودند و باصل آن معتبریم و بثبوت آن متمسکیم در محل خود نه بنسبت شیخین انتهی و ظاهرست که حدیث تشییه هم ازین جمله است که فخر رازی در اربعین احتجاج با آن نقل کرده و محقق طوسی طاب ثراه هم آن را بالاختصار در تحرییده ذکر فرموده و هذه عبارة الأربعين الحجة التاسعة عشر

روی احمد و البیهقی فی فضائل الصحابة قال من أراد ان ينظر الى آدم فی علمه و الى نوح فی تقواه و الى ابراهیم فی حلمه و الى موسی فی هیبته و الى عیسی فی عبادته فلينظر الى على بن أبي طالب

ظاهر الحديث يدل على ان علیا كان مساویا لهؤلاء الأنبياء فی هذه الصیفات و لا شك ان هؤلاء الأنبياء فی هذه الصیفات كانوا افضل من أبي بكر و سائر الصحابة و المساوی للافضل افضل فیكون على افضل منهم پس بعنایت ربّانی و تایید یزدانی باعتراف والد ماجد مخاطب مخدوم القاصی و الدانی ثابت شد که حدیث تشییه حدیثیست ثابت که اهل سنت با آن احتجاج می‌کنند و باصل آن اعتراف دارند و بثبوت آن تمسیک می‌نمایند حیرت که جناب شاهصاحب افادات والد ماجد خود هم حسب عادت خویش بنظر امعان ندیدند و بمحابا بسبب هیجان و غلیان مواد عناد بانکار متفوه گردیدند فمن العجب العجیب الی کیمی یحیار فیه اللّیب ان والد المخاطب المنیف یعترف فی القراءة بثبوت هذا الحديث الشّریف ثم المخاطب مع تصریحه با ن مصنف ازاله

عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۴۳

الخفاء و هو والده آیة من آیات الله و معجزة من معجزات رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم و اخذه فی رسالته تفضیل الشیخین لمطالب شتی من کتاب القراءة مما یرتاح به ابو مراء لا یصفعی الى قول والده الاقيق المصرح بثبوت هذا الحديث و هو ايضا فی هذا الكتاب اعنی القراءة فیعرض و یصدّ و یشیح بوجهه عنه بالمرة بل یتحاشی و ینفی کونه من روایات السنّیة و کونه مرویا فی کتبهم ولو باسناد ضعیف و هذا کذب طریف و بهتان سخیف لا یطور به الـ من دینه طفیف و عقله خفیف فلیتک ایها الشیخ المتجلس و المتهور العائز کنت اخذت من البحث و الفحص و لو بقسط قاصر حتی کنت تطلع على افادات والدک الماجد الكابر فلم تکن تجترء على هذا الكذب الظاهر و لكن التعلّق بالفاحش و حب الباطل الداہش طمس عینک و ضاعف دینک و غطی على سریرتك و غشی ضعیف بصیرتك فلا ترى الـ ما یریک الكابلي المائق العثور و لا تحیط بشيء من افادات المحققین الصدور

٣٨ - محمد بن اسماعیل صناعی

وجه سی و هشتم از وجوه ابطال انکار مخاطب عمدۃ الاخیار آنکه محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیمانی الصناعی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در روضه ندیه شرح تحفه علویه گفته فائدہ قد شبھه أی علیا علیه السلام بخمسة من الأنبياء كما قال المحب الطبری رحمه الله ما لفظه ذکر تشییه علی رضی الله عنہ بخمسة من الأنبياء

عن أبي الحمراء قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى آدم فی علمه و الى نوح فی تقواه و الى ابراهیم فی حلمه و الى یحیی بن زکریا فی زهده و الى موسی فی بطشه فلينظر الى على بن أبي طالب اخرجه ابو الحیر الحاکمی و عن ابن عباس رضی الله

عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۴۴

عنهمما قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى ابراهیم فی حلمه و الى نوح فی حکمه و الى یوسف فی جماله

فلينظر الى علی بن أبي طالب اخرجه الملا في سيرته
 قلت و قد شبّهه صلی الله عليه و سلم بهؤلاء الخمسة الرسل في اكتسابه للخصال الشريفة من خصالهم الى آخر ما سيجيء فهذا محمد بن اسماعيل الصيّنعني قد صنع الى اهل الحق صنعاً جميلاً و صدع بالحق الظاهر صدعاً جليلاً حيث روى الحديث الشريف مثبناً به الفضل الباهر و الشرف الفاخر لوصي افضل الاوائل و الاواخر فافهم كل منكر خاسر و القم الحجر في فم كل حاجد قاصر و علامه محمد بن اسماعيل ماهر جليل و حاذق نبيل و حائر فضل جميل و حاوي فخر اثيل و مجد اصيلست احمد بن عبد القادر حفظى شافعى در ذخيرة المال فى شرح عقد جواهر اللآل كفته و اولاد الامام المتوكّل علماء جهابذة و ابرار اعظمهم ولده الامام المؤيد بالله محمد بن اسماعيل قرأ كتب الحديث و برع فيها كان اماماً في الزهد و الورع يعتقد العامة و الخاصة و ياتونه بالتدور فيردها و يقول انّ قبولها تقرير لهم على اعتقادهم انه من الصيّد الحسين و هو يخاف انه من الهالكين و حكى بعض اولاده ان جار اللامام كان له صبيّ يلعب مع اولاد الامام عندهم في الدار و انه انقطع عنهم اياماً فجاء ابوه للسلام على الامام يوم الجمعة فسألته عن انقطاع ولده فذكر له انه جاء إليهم في بعض الأيام فدفعوه و اغلقوا الباب عند دخولهم للطعام ففاضت عينا الامام وقال لا حول و لا قوّة الا بالله احوجتنا الى ذكر ما لا نحب افساءه و انما سبب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٤٥

ذلك انه اضرينا الجوع و لم نجد ما سوغ لنا فاكينا ميّة و هي لا تحل لولدك و قرأ و هو يصلى بالناس صلاة الصبح هل أتاكَ حديثُ
 الغاشيَّةِ

فبكى و غشى عليه و احواله كثيرة الى ان قال و من اعيان آل الامام السيد المجتهد الشهير المحدث الكبير السراج المنير محمد بن اسماعيل الامير مسند الديار و مجدد الدين في الاقطار صنف اكثراً من مائة مولف و هو لا ينسبة الى مذهب بل مذهب الحديث و نيز احمد بن عبد القادر در ذخيرة المال كفته و سيدنا الامام محمد بن اسماعيل الامير رضي الله عنه اخذ عن علماء الحرمين و استجاز منهم و ارتبط بأسانيدهم و قرأ على الشيخ عبد الخالق بن الزين المزجاجي و الشيخ عليه و استجاز منه و اسنده عنه مع تمكّنه من علوم الآل و تأصيله و نيز احمد بن عبد القادر العجيلي در ذخيرة المال كفته و قد ذكر السيد الامام المجتهد محمد بن اسماعيل الامير رضوان الله عليه في جواب له هذا المعنى ما لفظه و ينبغي ان يعلم انه قد غالب الجهل على العلم فقد يرون من ترضي على الخلفاء الراشدين و الصيحة حابة التابعين رضوان الله عنهم اجمعين مبغضاً لآل محمد جهلاً و عصبية و غمراً الا فالمؤمن مامور بمواطاة اهل اليمان و بالدعاء للسابقين منهم فانه صفة التابعين لهم كما نطق به القرآن العظيم فانظر الى ما قاله هذا الامام و هو من اكابر الانبياء و سماهم الخلفاء و وصفهم بالراشدين و هو موافق ان تصدقهم ليس ينصب كما لا يخفى على من له ادراك و محمد بن علي بن

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٤٦

محمد الشوكاني اليمني الصيّنعني كه جلائل فضائل و عوالي مناقب و محاسن و مفاحر و زواهر ما ثر او از اتحاف النبلاء و ابجد العلوم مولوى صديق حسن خان معاصر ظاهر و باهشت در بدر طالع لمحاسن من بعد القرن السابع كفته السيد محمد بن اسماعيل بن صلاح بن محمد بن على بن حفظ الدين بن شرف الدين بن صلاح بن الحسن بن المهدى بن محمد بن ادريس بن على بن محمد بن احمد بن يحيى بن حمزة بن سليمان بن الحسن بن عبد الرحمن بن يحيى بن عبد الله بن الحسن بن القاسم بن ابراهيم بن اسماعيل بن ابراهيم بن الحسن بن الحسن بن على بن ابي طالب رضي الله عنهم الكھلانی ثم الصنعنی المعروف بالامير الامام الكبير المجتهد المطلق صاحب التصانيف ولد ليلة الجمعة نصف جمادی الآخرة سنة ١٩٩ بكھلان ثم انتقل مع والده الى مدينة صنعاء سنة ١١٠٧ و اخذ عن علمائها كالسيد العلامة زيد بن الحسن و السيد العلامة صلاح بن الحسين الاخفش و السيد العلامة عبد الله بن على الوزير و القاضي العلامة على بن محمد العبسى و رحل الى مكانه و قرأ الحديث على اكابر علمائها و علماء المدينة و برع في جميع

العلوم و فاق الاقران و تفرد بریاسة العلم فی صناعة و تظہر بالاجتهاد و عمل بالادلة و نفر عن التقليد و زیف مala دلیل علیه من الآراء الفقهیة الى ان قال و له مصنفات جلیله حافله منها سبل السلام اختصره من البدر التمام للمغربی و منها منحة الغفار جعلها حاشیه على ضوء النھار للجلال و منها العدة جعلها حاشیه على شرح العمدة لابن دقيق العید و منها شرح الجامع الصغیر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٤٧

للسیوطی فی اربع مجلدات شرحه قبل ان یقف علی شرح المناوی و منها شرح التّنقیح فی علوم الحديث للسید الامام محمد بن ابراهیم الوزیر سماه التّوضیح و منها منظومة الكافل لابن بهران فی الاصول و شرحها شرحا مفیدا و له مصنفات غير هذه و قد افرد کثیرا من المسائل بالتصنیف بما یکون جمیعه فی مجلدات و له شعر فصیح منسجم جمعه ولدہ العلامہ عبد الله بن محمد فی مجلد و غالبه فی المباحث العلمیة و التوجع من أبناء عصره والزدود علیهم وبالجملة فهو من الأئمۃ المجددین لمعالم الدین الخ و مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته السید العلامہ بدر الملة المنیر المؤید بالله محمد بن الامام المتوكّل علی الله اسماعیل بن صلاح الامیر الصیعنانی الیمنی و هو الامام الكبير المحدث الاصولی المتكلّم الشهیر قرأ کتب الحديث و برع فیها و كان ااما فی الزهد و الورع یعتقد العامة و الخاصة و یاتونه بالندور فیردھا فيقول ان قبولها تقریر لهم علی اعتقادهم انه من الصالحين و هو يخاف انه من الھالکین حکی بعض اولاده انه قرأ و هو یصلی بالنّاس صلاة الصبح هل أتاكَ حديثُ الغاشیة

فبكی و غشی علیه و كان والده ولی الله بلا نزع من اکابر ائمۃ اهل الزهد و الورع استوی عنده الذهب و الحجر و خلف اولاد اهم اعیان العلماء و الحكماء اعظمهم ولدہ هذا قال الشیخ احمد بن عبد القادر الحفظی الشافعی فی ذخیرة المال فی شرح عقد جواهر اللآل الامام السید المجتهد الشهیر المحدث الكبير السراج المنیر محمد بن اسماعیل الامیر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٤٨

مسند الدیار و مجدد الدین فی الاقطار صنف اکثر من مائة مؤلف و هو لا ینسب الى مذهب بل مذهب الحديث قال اخذ عن علماء الحرمين و استجاز منهم و ارتبط باسانیدهم و قرأ على الشیخ عبد الخالق بن الرّین المزجاجی و الشیخ علیه و استجاز منه و استند عنه مع تمکنه من علوم الآل و تاصیله انتهی علی ما نقله السید حامد حسین المعاصر فی كتابه عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار و من شیوخه الشیخ عبد القادر بن علی البدری و الشیخ محمد طاهر بن ابراهیم الكردی و الشیخ سالم بن عبد الله البصري و غيرهم و تلمذ علیه ايضا خلق کثیر منهم الشیخ عبد الخالق المزجاجی الزبیدی و هو ايضا استاذہ كما تقدم و ايضا ولدہ السید العلامہ عبد الله بن محمد الامیر و غيرهما له مصنفات جلیله ممتعة تنبی عن سعة علمه و غزاره اطلاعه علی العلوم النقلیة و العقلیة و كان ذا علم کبير و ریاسة عالیة و له فی النظم الید الطولی بلغ رتبة الاجتهاد المطلق و لم یقلد احدا من اهل المذاهب و صار ااما کاملا مکملًا بنفسه و قد من الله تعالى علی باکثر مصنفاته و هي ازيد من ان تذكر منها سبل السلام شرح بلوغ المرام و هو عندي بخط ولدہ السید عبد الله و فيه خطه الشریف ايضا و منها منحة الغفار حاشیه ضوء النھار و اسبال المطر علی قصب السیکر و جمع التشتیت فی شرح ایيات التثبت و توضیح الافکار فی شرح تنقیح الانظار الى غير ذلك من الرسائل و المسائل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٤٩

الّتی لا تحصی و كلها فریدة فی بابها خطیب فی محرابها حجّ و زار و استفاد من علماء الحرمين الشریفین و غيرهم من فضلاء الامصار فهو اکرم من ان یصفه مثلی و قفت له علی قصائد بدیعه و نظم رائق و كان له صولة فی الصدوع بالحق و اتباع الشینة و ترك البدعه لم یر مثله فی هذا الامر و هو من مشائخی فی سند الكتب الحدیثیة علی ما صرّحت به فی سلسلة العسجد من ذکر مشایخ السیند و تیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته السید محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الكھلانی ثم الصناعی قال فی البدر الطالع الامام الكثير المجتهد المطلق ولد سنة ١٠٩٩ بکھلان ثم انتقل مع والده الى مدینة صناعة و اخذ عن علمائها و رحل الى مکه و قرأ الحديث علی اکابر علمائها و علماء المدینة و برع فی جميع العلوم و فاق الاقران و تفرد بریاسة العلم فی صناعة و تظہر بالاجتهاد و

عمل بالادلة و نفر عن التقليد و زيف ما لا دليل عليه من الآراء الفقهية و جرت له مع اهل عصره خطوب و محن و حفظه الله من كيدهم و مكرهم و كفاه شرهم الخ

٣٩ - عجلي

وجه سى و نهم از وجوه ابطال انکار مخاطب عالي نجار آنکه شهاب الدين احمد بن عبد القادر العجili الشافعی اين حديث شريف را روایت نموده چنانچه در كتاب ذخیرة المال فی شرح عقد جواهر اللآل گفتة روی البیهقی یرفعه الى رسول الله صلی الله علیه و سلم من أراد ان ینظر الى نوح فی تقواه عبقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۵۰

و الى ابراهيم فی حلمه و الى موسى فی هيته و الى عيسى فی زهادته فلينظر الى على بن أبي طالب فهذا ابن عبد القادر العالم الماهر و الفاضل الفاخر الحائز لمحاسن المآثر اثبت الحق الظاهر و اخرى كل منكر مكابر و سكت و بكت كل جاحد خاتر و مخفى نماند که احمد مذكور در صدر ذخیرة المال گفتة اما بعد فيقول خویدم بنی فاطمة الزهراء المستجير بهم فی الاولی و الاخری الفقر الى الله احمد بن عبد القادر بن بکری العجili نسبا الشافعی مذهبها عفا الله عنهم لتما يسر الله سبحانه منظومتي المسماة عقد جواهر اللآل فی فضائل الآل اطلع عليها جماعة من علماء الحرمين و زيد المقدسة و صناعي اليمن و المخلاف السليماني فمنهم من استحسن مبانيها و جنح الى معانيها و منهم من استغرب ذلك لاندرس تلك الطرق التي نسجت عليها عناكب الامال و الجفاء و منهم من انكر مواضع مخصوصة و طلب الوجه عن العدول عن المعتقدات المخصوصة و منهم من هاب ذلك الجناب و اخذته الرعدة فاستحسن ذلك مقلدا و فرض عليها جماعة من المحققين جراهم الله خيرا بمنظوم و منتشر و سموها باسمه تنشر لها الصدور و لما حصل الاشكال على بعض الرجال انشرح صدری لزيادة خدمة ذلك الجناب بشرح يوضح مقاصد المقال واستحد من الله الاعانة و التوفيق و اعوذ به من الزيف و التعويق و احمد بن عبد القادر صاحب ذخیرة المال از اکابر اهل کمال و اجله اصحاب

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۵۱

فضل و اجلالست مولوى صديق حسن خان در ابجد العلوم گفتة الشيخ احمد بن عبد القادر بن بکری العجili اخذ العلوم عن آباء الكرام و عن غيرهم من الاعلام و هم كثيرون منهم الشيخ عبد الخالق المزاجي و عمّه محمد بن بکری و السيد ابراهيم بن محمد الامير و الشيخ ابراهيم الرزمی مفتی الشافعیہ فی أم القری بروایته عن الشيخ عبد الوهاب بن احمد الطنطاوی المصری مؤلف بذلك العسجد فی شيء من اسرار اسم محمد و للشيخ احمد مؤلفات و رسائل و منظومات و مسائل يطول ذكرها منها النفحۃ القدسیة فی وظائف العبودیة و عقد جواهر اللآل فی مدح الآل و عليه شرح و تقاریظ من جمع جم منهم السيد الجليل على بن محمد بن احمد بن اسحاق كتبه بمکة المشرفة سنة ۱۲۰۳ و للسيد عبد الرحمن بن سليمان الاهدل منه إجازة فی الحديث المسلسل بالاولیة و له مناقب و فضائل شهيرة و كان لا يسمع بذى فضيله فی جهة من الجهات الآل و تعرف به و استطلع حقیقته فضيلته و مکث على هذه الحاله دهرا طويلا- ثم اثر الخلوة و العزلة الى ان انتقل الى جوار رحمة الله تعالى و احمد بن محمد بن على شروانی که فضائل عاليه و مناقب ساميه او از تقریظات رشید الدين خان و حسن على محدث و مولوى اوحد الدين بلگرامی بر کتاب مناقب حیدریه تصنیف او که همراهاش این تقریظات در لکھنؤ مطبوع شده ظاهرست در کتاب مذکور گفته و ما احسن قول محب الآل العارف المفضال شهاب الدین احمد بن عبد القادر

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۵۲

الحفظى الشافعى رحمه الكبير المتعال فى منظومته المسماة بعقد جواهر اللآل و آية التطهير فىهم نزلت و اذهبت رجسهم و ظهرت لما تلاها قام يدعوا اهله فى بيت سكانه و خص آلہ ادخلهم تحت الكساء و جللا جميعهم ثم دعا و ابتهلا و قال اللہم هؤلاء هم أهل بيتي و هم عصائى آنی لمن حاربهم حرب و من سالمهم سلم على مز الزمن و آنی منهم و هم منى فصل عليهم از کی صلاة و اجل و ارحم و بارک و ارض عنهم و اغفر و الرّجس اذهب عنهم و طهّر فهذه الآية اصل القاعدة و منبع الفضل لكل عائده و آنما حرف يفيد الحصرا و يقصر المراد فىهم قصرا فلا يريد الله فيهم غير ان يذهب عنهم كل رجس و دون مؤكدا تطهيرهم بالمصدر منكرا اشاره للعقرى و منها و كل اعدائهم و الجافى فلا نوالיהם ولا نصافى قد قطعوا ما امرروا بواسله و ما رعوا ذمة خير رسنه عقوبه فى اولاده و هجروا و انقضوا عهودهم و غدروا ما عذرهم يوم اللقاء و الحجّة و كيف ينجو غارق فى اللّجّة ماذا يقولون إذا ما سئلوا و شهد الله على ما فعلوا و هم بداک اليوم فى هوان تطاهم الاعدام كالجعلان و يحكم الله بحكم الحق بينهم وبين اهل العق و المصطفى و المرتضى و فاطمة قد حضروا فى مجلس المخاصمة يا حسرة عليهم لا تنقضى و خجلة لمن جفا و من رضى و ما جرى فقد مضى و آنما يا ويل من والا لمن قد ظلما و كل من يسكن او يلتبس

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٥٣

و من لعذر فاسد يلتمس فذاک مغبون بكل حال قد ضيّع الربع و راس المال و استبدل الادنى بكل خير و باع دينه بدنيا الغير و في غد كل فريق يجمع تحت لواء من له يتبع و كل ناس باسم يدعى فاختر لمن شئت و الق السمعا ثم قال محتر هذا الكتاب اذاه الله حلاوة عفوه يوم الحساب و للشهاب العارف الحفظى شرح على منظومته دال على حسن عقيدته و وفور محبته لاهل البيت الرفيع و سلامته من التّعصّب الشّنيع سماه ذخيرة المال فى شرح عقد جواهر اللآل و لما كنت مقينا فى الوطن كان الشهاب موجودا فى برج شرفه بين الحجاز و اليمن و لا ادرى اليوم أ باق لمعان ذلك النور أم غاب عن الابصار بعد الظهور لبعدي عن تلك الاقطار و انقطاع ما لم ازل متربقا لوصوله من اخبار الاخيار الساكنين فى انفس الدّيار لئن عاد جمع الشّمل فى ذلك الحمى غفرت لدهري كل ذنب تقدّما و كان والده رحمة الله تعالى عارفا لبيبا فاضلا اديبا رطب اللسان بإطراء اهل البيت مغاريا فى حلبة حبة الكميّت و كان يرقى الارماد بهذين الbeitين إذا ما مقتلى رمدت فكحلى تراب مسّ نعل أبي تراب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش اول، ص: ٤٥٤

هو البكاء فى المحراب ليلا هو الضحاك فى يوم الضّرّاب ثم ينفت على العيون فيشفى و كان إذا اكتحل يقول اللهم نور بصرى و بصيرتى بنور فاطمة الزّهراء و ايتها و بعلها و بناتها و كان رحمة الله يلازم بين ستة الفجر و فرضه الهى بحرمة الحسين و أخيه و جده و ابيه و أمّه و بنيه نجّنى من الهم الذي انا فيه و نور قلبى بنور معرفتك ثلث مرات و مناقبه كثيرة

٤٠- ولّي الله الکمنوی

وجه چھلم از وجوه ابطال انکار مخاطب خاتمة الكبار آنکه مولوی ولی الله لکھنوی السھالی این حدیث شریف را بحتم و جرم ثابت می نماید چنانچه در مرآة المؤمنین فى مناقب اهل بيت سید المرسلین می فرماید و در احراق قلوب جاحدين و منكريں و رغم اناف مبطنین مدغلین قصبات سبق می رباید و قال صلی الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى آدم فى علمه و الى نوح فى تقواه و الى ابراهیم فى حلمه و الى موسى فى هیبته و الى عیسی فى زهادته فلينظر الى على بن أبي طالب فهذا ولی بن حبیب اللیب العالم المعاصر الحسیب وفق لاظهار الحق على رغم المخاطب التّسیب و انتدب و انتصر لتسدید التّمسک

المصیب فلم یکترث و لم یحتفل بانکار المخاطب و جحوده المعیب و لم یضع له و زنا عند التحقیق و التنقیب و مولوی ولی اللہ از اکابر علمای جلیل الفخار و اعاظم فضلای عالی تبار و مرجع صغیر و کبار این اکناف و اقطار و معروف بنهايت عیقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۵۵

اعتماد و اعتبارست مولوی محمد انعام اللہ پسر ولی اللہ مذکور در ضمیمه اغصان اربعه در ذکر والد خود گفته ذات با برکات جناب شان جامع علوم معقول و منقول و حاوی فروع و اصول صاحب تصانیف کثیره بود چنانچه شرح مسلم الثبوت مسمی بنفائس الملکوت و تفسیر معدن الجوادر بکمال شرح و بسط و حاشیه هدایة الفقه بر عبادات و معاملات و حاشیه بر حاشیه کمالیه شرح عقائد جلالی و حاشیه زواهد ثلاثة و حاشیه صدرا و شرح غایة العلوم و معارج العلوم و تذكرة المیزان و تکمله شرح سلم مولوی عبد الحق قدس سرّه و تکمله شرح سلم ملا حسن مغفور و رسالت تشکیک و کشف الاسرار فی خصائص سید الابرار و مرآۃ المؤمنین و تنبیه الغافلین فی مناقب آل سید المرسلین و آداب السیلاطین و عمدة الوسائل و رسالته هذا موسوم باغصان اربعه و تصانیف خودش یادگار در عالم دارد المختصر جمله عمر عزیز خویش به تصانیف و درس طبله علم بسر برده و از علم او عالمی فیض یاب گردید شاگردانش نامی و گرامی و از علمای متبحر شمرده می شوند و در نظر ارباب و حاکمان او ده مغز و ممتاز

عیقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش اول، ص: ۴۵۶

مانده بر مناصب جلیله فائز گشت محسود گشت بعمر هشتاد و هشت سال در ماه صفر بتاریخ دهم کلمه گویان بجوار رحمت ایزد منان طرح اقامت فکند سنین وفاتش از تاریخی که حکیم ظهیر الدین جواد فتحپوری گفته مؤید می گردد رکن دین مولوی ولی اللہ آن بفضل و کمال علم اکمل دعوتی را بجان اجابت کرد که شنیدست از زبان اجل بتفرد که در صفاتش بود از عطائی خدای عز و جل می توان گفت سال تاریخش بی تکلف بری و نقص و خلل کز وفاتش شدند بی سر و پا ورع شرع و فضل و علم و عمل انتهی ما فی الضمیمة و لا یخفی ما فی هذا النظم من المبالغة الذمیمه و خود مولوی ولی اللہ در اغصان اربعه در ذکر اولاد مولوی حبیب اللہ والد خود گفته اکبر آنها در سن راقم حروفست مختصرات در خدمت والد ماجد تحصیل نموده و از شرح جامی تا مسلم الثبوت بخدمت عم خود ملا محمد میین قدس سرّه تحصیل ساخته و بعد فراغ تحصیل زمانی در تکمیل کوشیده اکثر اوقات در مطالعه کتب قدما صرف نموده و در تحقیق اقوال متاخرین دقیقه نگذاشته عمری بتدریس طبله علم گذرانیده و زمانی در تالیف کتب بسر برده و مکروهات بسیار دیده اما حفظ و حمایت الهی را غالب بر همه چیزها یافته از ابتدای جوانی بفقدان فرزند گرفته خاطر شدم پس از آنکه فرزند بوجود آمدند بموت آنها رنجیدم اکنون که عمرم از شصت سال در گذشت دو فرزند و یک دختر خدای تعالی عنایت فرموده او سبحانه تعالی آنها را در مهد حمایت خود داشته پرورش نماید و بعمر طبعی رساند و علم و فضل نصیب گرداند آنہ علی کل شئٰ قَدِيرٌ* عیقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱

قسمت دوم: دلالت حدیث تشییه

نقل حدیث تشییه به روایت امامیه

قوله حدیث ششم حدیثیست که آن را امامیه روایت می کنند الخ اقوال امامیه این حدیث شریف را بطرق متعدده و الفاظ متنوعه در مقام الزام اهل سنت از کتب ایشان روایت می کنند چنانچه وزیر نحریر ابو الحسن علی بن ابی الفتح الاربیلی در کتاب کشف الغمہ در ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده فصل فی مناقبہ و ما اعده اللہ تعالی لمحبیه و ذکر غزاره علمه و کونه اقضی الاصحاب من مناقب

الخوارزمی عن مجاهد عن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه و سلم لو ان الرياض اقلام و البحر مدادا و الجن

حساب والانس كتاب ما احصوا فضائل على بن أبي طالب وبالاسناد عن على قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله تعالى جعل لاخى على بن أبي طالب فضائل لا تحصى كثرة فمن ذكر فضيله من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و من كتب فضيله من فضائله لم تزل الملائكة تستغفر له ما بقى لتلك الكتابة رسم و من استمع فضيله من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالاستماع و من نظر الى فضيله من فضائله غفر الله له الذنوب التي اكتسبها بالنظر ثم قال النظر الى وجه على بن أبي طالب عبادة و ذكره عبادة لا يقبل الله ايمان عبد الا بولايته و البراءة من اعدائه

و بالاسناد قال الخطيب الخوارزمي ابنا الحافظ ابو العلاء الهمданى مرفوعا الى عبد الله بن عباس وقد قال له رجل سبحانه الله ما اكثر مناقب على و فضائله انى لاحسبها ثلاثة آلاف منقبة قال ابن عباس اولا تقول انها الى ثلاثين اقرب وبالاسناد عن الحسين بن على بن أبي طالب عن على عن النبي صلى الله عليه وسلم يقول لو حدثت بكل ما انزل في على ما وطى عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢ على موضع في الأرض الاخذ ترابه إلى الماء

و من كتاب المناقب قال حدثني الامام العلامة فخر خوارزم ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشري مرفوعا الى الحسن ان عمر بن خطاب اتى بامرأة مجنونة حبلى قد زنت فاراد ان يرجمها فقال له على يا امير المؤمنين اما سمعت ما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال و ما قال قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رفع القلم عن ثلث عن المجنون حتى يبرأ و عن الغلام حتى يدرك و عن النائم حتى يستيقظ قال فخلّى عنها و منه

عن على قال لما كان في ولاية عمر رضي الله عنه اتى بامرأة حامل فسألها عمر بن الخطاب فاعترفت بالفجور فامر بها عمران ترجم فليقيها على بن أبي طالب فقال ما بال هذه فقالوا امر بها امير المؤمنين ان ترجم فرذها على فقال امرت بها ان ترجم فقال نعم اعترفت عندي بالفجور فقال هذا سلطانك عليها فما سلطانك على ما في بطئها ثم قال له على فلعلك انتهتها و اخفتها فقال قد كان ذلك قال او ما

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا حد على معترف بعد بلاء انه من قيدت او تهددت فلا اقرار له فخلّى عمر سبيلها ثم قال عجزت النساء ان تلدن مثل على بن أبي طالب لو لا على لهلك عمر الى ان قال العلامة الاربلى رحمة الله تعالى و منه اى من كتاب المناقب للخوارزمي عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب

و منه عن أبي الحمراء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فمه و الى يحيى بن زكريا في زهره و الى موسى بن عمران عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٣ في بطشه فلينظر الى على بن أبي طالب قال احمد بن الحسين البهقي لم اكتب الا بهذا الاسناد و

قد روى البهقي في كتابه المصنف في فضائل الصحابة يرفعه بسنده الى رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في تقواه و الى ابراهيم في حلمه و الى موسى في هيبته و الى عيسى في عبادته فلينظر الى على بن أبي طالب

فقد ثبت لعلى عليه السلام ما ثبت لهم عليهم السلام من هذه الصيغات المحمودة واجتمع فيه ما تفرق فى غيره انتهى نقلًا عن نسخة المصنف وجلالت مرتبه وعظمت شأن علامه اربلي بمثابه ايست كه اجله سنه هم بمدح آن جناب عذب البيان و رطب اللسان می باشند چنانچه محمد بن شاكر بن احمد الكتبى در فوات الوفيات که مصطفى بن عبد الله قسطنطينی در کشف الطنون ذكرش باين نهج فرموده فوات الوفيات لمحمد بن شاكر بن احمد الكتبى المتوفى سنة اربع و ستين و سبع مائه می گويد على بن عيسى بن أبي الفتح الصاحب بهاء الدين بن الامير فخر الدين الاربلي المنشى الكاتب البارع له شعر و ترسّل و كان رئيساً كتب لمتولى اربيل من صلايا ثم خدم ببغداد في ديوان الانشاء أيام علاء الدين صاحب الديوان ثم انه فتر سوقه في دولة اليهود ثم تراجع بعدهم وسلم ولم ينكب إلى ان مات سنة اثنين و تسعين و ست مائه و كان صاحب تجمل و حشمة و مكارم اخلاق و فيه تشيع و كان ابوه واليا باربيل و لبهاء الدين مصنفات ادبية مثل المقامات الاربع و رسالة الطيف المشهورة و غير ذلك و خلف لما مات تركه عظيمة نحو الف درهم تسلّمها ابنه ابو الفتح و محقها و مات صعلوكا و محمد بن شاكر بن احمد كتبی از اجله معتمدين و مشاهير مستندين

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۴

اهل سنت سنت كتاب او فوات الوفيات مشهور و معروف سنت مولوى صديق حسن خان معاصر در اتحاف النباء باين كتاب استناد کرده حيث قال في ترجمة محمد بن الشيخ مجد الدين على بن وهب بن مطیع القشيري الطوسي المفلوطي المصرى المالکی الشافعی در فوات الوفيات گفته تفقه بر پدر کرده و نامش در حیات مشایخ او شهرت پذیرفته اول مالکی المذهب بود بعده شافعی گردید سماعت از ابن المقیر و ابن رواح و ابن الحمیری و السبط و ابن عبد الدائم و زین خالد و غيرهم دارد و از تصانیف اوست امام و علوم الحديث و شرح مقدمة المطرز در اصول فقه و جمع الأربعين في الرواية عن رب العالمين و بود کثیر التسری و التمتع و او را چند اولاد ذکور و اناث بود باسمی صحابه عشره مبشره بالجنة در باب میاه و نجاست م فهو و سواس بود درین باب حکایات و وقائع کثیره از وی نقل کرده‌اند انتهی و زین الدين محمد بن علی بن شهرآشوب المازندرانی از احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابن بطہ روایت آن نموده كما عرفته سابقاً و ابو الحسن یحیی بن الحسن بن الحسین بن علی بن البطريق الحلى از ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلالی المعروف بابن المغازلی نقل آن فرموده چنانچه در کتاب العمدہ می فرماید و بالاسناد قال ای ابن المغازلی اخبرنا احمد بن محمد بن عبد الوهاب قال حدثنا الحسين ابن محمد بن الحسين العدل العلوی الواسطی قال حدثنا محمد بن محمود قال حدثنا ابراهیم بن مهدی الایلی قال حدثنا ابراهیم بن سلیمان بن رشید قال حدثنا زید بن عطیه قال حدثنا ابان بن فیروز عن انس بن مالک قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من أراد ان ينظر الى علم آدم و فقهه نوح فلينظر الى علی بن ابی طالب

و حسن بن محمد بن علی السهمی الحلى طاب ثراه آن را از وسیله المتبعدین عمر بن محمد بن خضر المعروف بالملاء الرديلي نقل نموده و علامه مجلسی اعلى الله مقامه در بحار الانوار عبارت ابن شهرآشوب را

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۵

که در آن این حدیث را از احمد بن حنبل و ابن بطہ نقل فرموده پس نسبت روایت این حدیث بامامیه بعرض اطهار این معنی که سنیه روایت آن نکرده‌اند اول تلمیعی و تمویهی سخیفست که از مخاطب منیف صادر شده و نیز قطع نظر از ان کاش جمیع طرق این حدیث یا اکثر آن طرق نقل می کرد لا اقل ذکر تعدد طرق این حدیث شریف می نمود نه آنکه اکتفا بر صرف یک طریق می کرد قوله و فساد مبادی این تمسک و مقدمات از سر تا قدم بر هر دانشمند ظاهرست اقول زعم فساد مبادی این تمسک و مقدمات ناشی از فساد مبادی عقل و سواس در واضحات و بدیهیات و تمسک به حاجس مخیلات و تثبت بمقدمات معتلاتست و هر دانشمند حق پسند صاحب رای ارجمند و فطرت بلند را بیان سابق کافی و بسند و مانع از رکون و جنوح بسوی تشکیکات سراسر هزل و

خرافات بی اصل و بی بند و مخاطب حمید الشیم که از سر تا قدم مبتلای اشمئاز از فضائل وصی نبی خیر الامم عليه و الہ افضل السلام من رب النعمت در هر مقام بسبب بعد از خوض در معتبر کات ظلم و عدم تمیز حق صحیح از خلل واضح السقم قدم در مضمون انکار و ابطال روایات اکابر ائمه و اساطین عالی هم می گزارد در اینجا هم جریا علی دیدنے القديم حکم نموده بفساد اين تمسک واضح السداد و مقدمات محکمه كالسبع الشداد و ظاهر فرموده کمال بعد خود از عناد و غایت انهماک در لداد و بلوغ امد اقصی در اضغان و احقاد و مخالفت تحقیق و انتقاد و عدم توخي و ارتیاد انتهاج منهج رشاد و هیمان در مهمات مردیه تقليد کابی ضحکه کل ناد و عدم اعتناء و التفات بافادات محققین و محدثین امجاد و ترك استسعاد باطلاع بر افادات جهابذه نقاد و اللہ ولی التوفیق والرشاد و منه الهدایة الى نهج السداد و هو الصائن من ان یمتلى الانسان من الراس الى القدم بالحقد والوعز على فضائل وصی شفیع الامم و یزیغ عن واضح المنهج و مبتلج اللقم و ینهمک فی إخفار الذم و ینتکب عن الطريق الام

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۶

و نیز کمال عجبست که با آنکه این حدیث شریف را عطار و سنائی او لین بتفصیل و ثانی باجمال حتما و جزما ثابت کردہ‌اند و این هر دو باعتراف خودش از جمله کسانی‌اند که بنای کار ایشان و شریعت و طریقت‌شان از سر تا قدم بر مذهب اهل سنت است کما صرح به فی المکايد و قد مضت عبارته فی ترجمة السنائی انکار بودن این حدیث شریف از احادیث اهل سنت می‌نماید و کسانی را که حسب اعتراف خودش بنای کار ایشان و شریعت و طریقت‌شان از سر تا قدم بر مذهب اهل سنت خارج از سنیان می‌سازد و بقول خود خود را از سر تا قدم مشحون بصدق و دیانت و ورع و امانت می‌سازد ما هکذا تورد یا سعد الابل

نبودن این حدیث اهل سنت و رد آن

قوله اول این حدیث از احادیث اهل سنت نیست اقول راست می‌گوئی و طریق حق بقدم صدق می‌پوئی و صواب دور از ملام و معاب می‌جویی و دست کرامت پرست از میل بباطل و دروغ می‌شوئی و مثل سبزه بارها در قالبهایی جدید می‌روئی یا للعجب مگر عبد الرزاق و احمد بن حنبل و أبي حاتم و ابن شاهین و ابن بطه و حاکم و ابن مردویه و ابو نعیم و بیهقی و ابن مغازلی و شیرویه دیلمی و سنائی و عطار که حسب اعتراف خودش بنای کار ایشان و شریعت و طریقت ایشان از سر تا قدم بر مذهب اهل سنت است و شهردار دیلمی و اخطب خوارزم و رضی الدین طالقانی و صالحانی و ابن طلحه و محمد بن یوسف کنجی و محب طبری و سید علی همدانی و امیر ملا و شهاب الدین دولت آبادی و ابن الصتابغ مالکی و میرحسین میبدی و عبد الرحمن صفوری و ابراهیم وصابی و جمال الدین محدث و احمد بن فضل باکثیر مکی و میرزا محمد بدخشانی و محمد صدر عالم و محمد بن اسماعیل و امثال ایشان از اکابر اساطین و ارکان و افاضم جهابذه اعیان از سنیه نبودند و هر گاه این حضرات نزد مخاطب رفع الدرجات از اهل سنت خارج و بزمرة مبتدعین و اهل ضلال و مرتكبین اشراك هلاک و اختلال والج باشند پس چه عجب که والد ماجد او هم که حسب تصریحش آیتی از آیات الھی و معجزه از معجزات نبوی بوده از اهل سنت بیرون و بزرافه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۷

مبتدعین و هالکین مقرون باشد و هر گاه این حضرات که اسامی متبرکه‌شان مرقوم مع والد ماجد مخاطب رئیس القرورم خارج از اهل سنت و صواب و محسوب بزمرة مبتدعین اقشاب و معدود در مخالفین کتاب و محسوب در جرکه هالکین او شاب باشند پس کتاب و طاقتست که از اخراج دیگر حضرات که معاصر مخاطب ماهر جلیل المآثر جمیل المفاخر بودند مثل عبد القادر بن احمد العجیلی و مولوی ولی اللہ بن حبیب اللہ لکھنؤی حرف شکایت و سخن نکایت بر زبان تواند آورد و نیز هر گاه این حضرات خارج اهل سنت باشند پس مادھین این حضرات لاشراك العلة و السبب و مماثلين شان در رفت درجات لعدم الفرق و لزوم الخرق نیز از سنیه خارج خواهند شد پس تسنن منحصر خواهد شد در ذات عالی صفات مخاطب بدیع السمات و لکن چون او هم مادھ جمعی

ازین حضراتست او هم حسب افاده خود از سنیه خارج خواهد شد پس بنا بر این در عالم کسی سنی نبوده پس تا بقدم این مذهب و زعم حدوث مذهب اهل حق که مخاطب اتعاب نفس نفیس بترتیب و تزویر هر تلمیع و تلییس و تهذیب و تقریر هر تخدیع و تدلیس در اثبات این مطلب خسیس فرموده چه رسد و لا يَحِقُّ الْمُكْرُّ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ

قوله و ابن مطهر حلی در کتب خود وارد نموده در روایت آن را گاهی به بیهقی و گاهی به بغوی نسبت کرده حال آنکه در تصانیف هر دو از ان اثری موجود نیست اقول قبل از علامه حلی صاحب کشف الغمہ و ابن شهرآشوب و این بطريق هم نقل حدیث تشییه از سنیه کرده‌اند کما دریت اتفاق تخصیص ایراد آن بعلامه حلی وجهی ندارد جز تقليد غیر سدید کابلی وحید و علامه حلی این حدیث شریف را از بیهقی نقل کرده چنانچه در کتاب منهاج الكرامه در ذکر اعلمیت جناب امیر علیه السلام می‌فرماید عن البیهقی فی کتابه باسناده عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من أراد ان ينظر الى آدم فی علمه والى نوح فی تقواه والى ابراهیم فی خلته والى موسی فی هیبته والى عیسی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۸

فی عبادته فلينظر الى علی بن أبي طالب

فاثبت له ما تفرق فیهم و در نهج الحق هم نقل آن از بیهقی فرموده و روایت بیهقی این حدیث شریف را وجود آن در کتاب بیهقی قطعی و حتمیست و بتصریح اکابر سنیه ثابت و متحققت آنها دانستی که اخطب خوارزم و ابن طلحه و ابن الصباغ و میبدی و میرزا محمد بدخشانی و عبد القادر عجیلی این حدیث شریف را از بیهقی نقل کرده‌اند و میرزا محمد بن معتمد خان ممدوح و مقبول خود مخاطب عالی شأن و بتصریح صریح فاضل رسید تلمیذ وحید مخاطب عین الأعیان از عظمای اهل سنت است پس اگر معاذ الله بر حرف دیگر حضرات گوش نهند از قبول حکم معتمد میرزا محمد بن معتمد چاره نیست و لو قاموا و قعدوا و تغیروا و تربدوا فالحمد لله على ما ازاح الباطل عن نصابه و اصله و اجتاج تسول المخاطب و منکر ختلة و خرم اس الشبهة المعدقة و جزم شوك الحمة الموبقة و اوضح الحق المشرق المنار اليانع الانوار العزيز المثار فسطع بهمّة التور المضيء و البرهان الجلى و اسفر المنهاج البدى و ائتلق الحق الهاذى و اینعت شجرة اغصانها معتدلة و ثمارها منهدة و لزمت الحجۃ الكافية و البينة الشافية و الآية المتألفة و انمحقت التلمیعات المعلولة و کسدت التمویهات المدخلولة و انفصمت جبائلها و عراها و انخرم قناتها و ذراها و لعمرى لا يجحد و لا يلطف الحق بعد نهاية ظهوره و اشراق نوره و ایتلاق بدوره و تبلج اسفاره و تفق ازهاره و افتتاح ابوابه و انقسام سحابه و وضوح صوابه و تبیین لبابه و فصل خطابه و إنارة معالمه و اشادة مراسمه و ایتلاف مناظمه و صفاء نمی‌ره و عذوبیه مشرعه و نفاسه منزعه و عذوبیه مقطوعه و لحب لقمه و نهج جده و شعب صدده و ایراق اشجاره و ایناع اثماره و غضاخه اغصانه و طراءه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۹

افنانه و حصافه بنيانه و رزانه جدرانه و منانه حیطانه و ابرام سوره و احكام دوره و ارتفاع قصوره و شموخ اعلامه و انتساق نظامه و عظمه شانه و جلاله انصاره و اعونه الـ من انتکث عليه حبل الفتنه و الذکاء و کبت به العضیه المورطة و هوت به فی درک الشقاء فهو یهیم فی وادی الخسار و الانکار و یدور حول الجحود و التبار و یسوق علی نفسه عاد الشناس و الصغار فهو المختال الفخور المھین العجول القلق الوضین المرسل فی غير سدد المنھمک فی الرد و اللدد المخفرذ امام الانصاف المستبد بالاعتساف الجادح للشرب الوبی السالک للطريق الابی و نهایت عجبست که فاضل مخاطب با وصف دعاوى شجر و اطلاع بر کتب فریقین هنوز بین کتب مشهوره که از ان نقل این حدیث کردم عثوری ندارد و بتقلید کابلی رجمًا بالغیب بكمال یقین و جزم ظاهر می کند که در تصانیف بیهقی اثری ازین حدیث موجود نیست کاش می گفت که من در تصانیف بیهقی این حدیث را ندیده‌ام و معنایش چنان قرار می‌داد که چون من تصانیف بیهقی را ندیده‌ام پس این حدیث را هم در ان ندیده‌ام لیکن اخبار واقعی از نبودن این حدیث شریف در تصانیف بیهقی کذبیست حیرت خیز و دروغیست عجب‌انگیز که از شأن جهله دروغزن هم بعیدست که در امور دینیه از چنین

کذب واضح بسیاری از جهلا هم احتراز می کنند فضلا عن الافضل لیکن اگر اولیای شاهصاحب این اعتذار برپا کنند که جانب شان نفی اثر این حدیث از تصانیف بیهقی کرده است نه عین آن پس اگر عین روایت موجود باشد در نفی اثر عیی نیست این عذر عجیب و غریب شاید نزد معتقدین شان قابل قبول باشد و بهمین سبب که بلا شبهه و ریب بیهقی طاهر الحبیب راوی این حدیث شریف است ابن تیمیه با آن همه تعصب و تکبر و تغطرس و یتجر و مراد اجترا و اعتساف و انحراف و مکابره و مجازفه و عدوان عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۰

مجادله و معانده و شنان و غلیان و ثوران احقاد و اضغان بجواب علامه حلی طاب ثراه انکار روایت بیهقی آن را نتوانست کرد بلکه بحیله دیگر متمسک و در شرک کذب و دروغ تازه مرتبک گردید یعنی انکار روایت بیهقی این حدیث را نهایت شنیع و فظیع دانسته چار و ناچار در صدد قدح و جرح بیهقی برآمده چنانچه در منهاج الاعوجاج و محجاج اللجاج که آنرا به منهاج السینة النبویة موسوم ساخته بكمال وقاحت و سلاط و نهایت جسارت و رطانت میسر آید و الجواب ان یقال اولاً این اسناد هذا الحديث و البیهقی یروی فی الفضائل احادیث ضعیفة بل موضوعه کما جرت عادة امثاله من اهل الحديث و یقال ثانياً هذا الحديث کذب موضوع علی رسول الله صلی الله علیه وسلم بلا ریب عند اهل العلم بالحديث و لهذا لا یذكره اهل العلم بالحديث و ان كانوا حریضاً علی جمع فضائل علی کالنسائی قصد ان یجمع فضائل علی فی کتاب سماه الخصائص و الترمذی قد ذکر احادیث متعددہ فی فضائل و فيها ما هو ضعیف بل هو موضوع و مع هذا لم یذکروا هذا و نحوه و حقیر بعد نسبت وقاحت بابن تیمیه سخت متھیر شدم که با آنکه او انکار وجود حدیث در کتاب بیهقی ننموده صرف کمر همت بر ابطال آن بسته و هم بمهمیت حدیث باانکار دلالت آن بر افضليت جناب امير المؤمنین علیه السلام و گرفتن آن از قبیل تشییهات شعراء قائل نشده فقیر او را منسوب بوقاحت منسوب ساختم جناب شاهصاحب را که هم بابطل حدیث می پردازنده و هم بجواب این حدیث اغراقات و تشییهات شعراء ذکر می کنند و هم انکار وجود آن در کتاب بیهقی بلکه سائر کتب سنته و لو باسناد ضعیف می نمایند بچه چیز منسوب خواهم ساخت بالجمله بطلان کلام ابن تیمیه حاجت تبیین ندارد که به بیهقی نسبت روایت موضوعات می نماید و این حدیث مروی او را بدون عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۱

دلیلی موضوع می گوید حال آنکه ادله تام کرده که حدیثی را که وضعش بداند روایت نکند و دیگر علما این الترام او را قبول کرده‌اند و حکم بوضع احادیث مرویه او را باطل کرده‌اند و از غرائب آنست که از کلام او و لهذا لا یذكره اهل العلم بالحديث چنان واضح می شود که بیهقی را از اهل العلم بالحديث خارج کرده و ازین زیاده‌تر عجیب نمی باشد بیهقی چنین کسی نیست که قدح قادری در و قابلیت گوش نهادن داشته باشد و جلالت قدرش در علم حدیث محتاج اظهار گردد سابقاً شنیدی که صاحب مشکاه در حق او و امثال او ارشاد نموده است انى إذا اسندت الحديث إليهم كانى اسندت الى النبى صلی الله علیه وسلم و یاقوت حموی در معجم البلدان گفته و قد اخرجت هذه الكورة من لا يحصل من الفضلاء و العلماء و الفقهاء و الادباء و مع ذلك فالغالب على اهلها مذهب الرافضة الغلاة و من اشهر ائمّتهم الامام ابو بكر احمد بن الحسين بن علي بن عبد الله بن موسى البیهقی من اهل خسروجرد صاحب التصانیف المشهوره و هو الامام الحافظ الفقيه الاصولی الدين الورع اوحد الدهر فى الحفظ والاتقان مع الدين المتن من اجل اصحاب أبى عبد الله الحكم والمكثر بن عنه ثم فاقه فى فنون من العلم تفرّد بها رحل الى العراق و طوف الآفاق و الالف من الكتب ما يبلغ قریباً من الف جزء مما لم یسبق الى مثله استدعى الى نیسابور لسماع كتاب المعرفة فعاد إليها فى سنة احدی و اربعین و اربعمائه ثم عاد الى ناحیته فقام بها الى ان مات فى جمادی الاولی من سنه اربع و خمسین و اربعمائه و من تصانیفه كتاب المبسوط كتاب السنن كتاب معرفة علوم الحديث كتاب دلائل النبوة كتاب مناقب الشافعی كتاب البعث و النشور كتاب الآداب كتاب فضائل الصحابة

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۲

كتاب الاعتقاد كتاب فضائل الاوقات و سمعاني در انساب گفته ابو بكر احمد بن الحسين بن على بن موسى بن عبيد الله البهقي الحافظ كان ااما فقيها حافظا جمع بين معرفة الحديث و الفقه و كان يتبع نصوص الشافعى و جمع كتابا سماه كتاب المبسوط و كان استاذه في الحديث الحاكم ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحافظ و تفقه على أبي الفتح ناصر بن محمد العمرى المروزى و سمع الحديث الكثير و صنف فيه التصانيف التي لم يسبق إليها و هي مشهورة موجودة في ايدي الناس سمعت منها كتاب السنن الكبير و كتاب السنن الصغير و كتاب معرفة الاثار و السنن و دلائل النبوة و كتاب شعب الایمان و كتاب الاسماء و الصفات و كتاببعث و النشور و كتاب الزهد الكبير و كتاب الدعوات الكبيرة و الدعوات الصغيرة و كتاب القدر و كتاب الاعتقاد و كتاب فضائل الاوقات و غيرها من الكتب و ادركت عشرة من اصحابه الذين حدثوني عنه و كانت ولادته في سنة اربع و ثمانين و ثلاثةمائة في شعبان و وفاته في سنة ثمان و خمسين و اربعمائة و قاضى شمس الدين احمد بن محمد المعروف بابن خلكان در وفيات الأعيان گفته ابو بكر احمد بن الحسين بن على بن عبد الله بن موسى البهقي الخسروجردى الفقيه الشافعى الحافظ الكبير المشهور واحد زمانه و فرد اقرانه في الفنون من كبار اصحاب الحاكم أبي عبد الله بن البيهقي في الحديث ثم الزائد عليه في انواع العلوم اخذ الفقه عن أبي الفتح ناصر بن محمد العمرى المروزى غالب عليه الحديث و اشتهر به و رحل في طلبه الى العراق و الجبال و الحجاز و سمع بخراسان من علماء عصره و كذلك ببقية البلاد التي انتهى إليها و شرع

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۳

في التصنيف فصنف فيه كثيرا حتى قيل تبلغ تصانيفه الف جزء و هو اول من جمع نصوص الامام الشافعى رضى الله تعالى عنه في عشر مجلدات و من مشهور مصنفاته السنن الكبير و السنن الصغير و دلائل النبوة و السنن و الاثار و شعب الایمان و مناقب الشافعى المطّبى و مناقب احمد بن حنبل و غير ذلك و كان قانعا من الدنيا بالقليل و قال امام الحرمين في حقه ما من شافعى المذهب الا و للشافعى عليه منه الا احمد البهقى فان له على الشافعى منه و كان من اكثرا نصرا لمذهب الشافعى و طلب الى نيسابور لنشر العلم فاجاب و انتقل إليها و كان على سيرة السلف و اخذ عنه الحديث جماعة من الأعيان منهم ظاهر الشحامى و محمد الفراوى و عبد المنعم القشيرى و غيرهم و كان مولده في شعبان سنة اربع و ثمانين و ثلاثةمائة و توفي في العاشر من جمادى الاولى سنة ثمان و خمسين و اربعمائة بنيسابور و نقل إلى بيهق رحمه الله تعالى و نسبته إلى بيهق بفتح الباء الموحدة و سكون الباء المثلثة من تحتها و بعد الهاه المفتوحة قاف و هي قرى مجتمعة بنواحي نيسابور على عشرين فرسخا منها و خسر وجد من قرأها و هي بضم الخاء المعجمة و ابو عبد الله محمد بن عثمان الذهبي در سير النبلا گفته البهقى هو الحافظ العلامه الثبت الفقيه شيخ الاسلام ابو بكر احمد بن الحسين بن على بن موسى الخسروجردى الخراسانى و بيهق عدة قرى من اعمال نيسابور على يومين منها ولد في سنة اربع و ثمانين و ثلاثةمائة في شعبان الى ان قال و بورك له في علمه و صنف التصانيف النافعة و لم يكن عنده سنن النساءى و لا سنن ابن ماجة و لا جامع أبي عيسى عنده عن الحاكم و قر بغير او نحو ذلك و عنده سنن

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۴

أبي داود غالبا و تفقه على ناصر العمرى و غيره و انقطع بقريته مقبلا على الجمع و التاليف فعمل السنن الكبير في عشر مجلدات ليس لأحد مثله و الف كتاب السنن و الاثار في اربع مجلدات و كتاب الاسماء و الصفات في مجلدين و كتاب المعتقد مجلد و كتاب النعت مجلد و كتاب الترغيب و الترهيب مجلد و كتاب الدعوات مجلد و كتاب الزهد مجلد و كتاب الخلافيات ثلاث مجلدات و كتاب نصوص الشافعى مجلدان و كتاب دلائل النبوة اربع مجلدات و كتاب السنن الصغير مجلد ضخم و كتاب شعب الایمان مجلدان و كتاب المدخل إلى السنن مجلد و كتاب الآداب مجلد و كتاب فضائل الاوقات مجليه و كتاب الأربعين الكبرى مجليه و كتاب الأربعين الصغرى و كتاب الأربعين و كتاب الرواية جزء و كتاب الاسراء و كتاب مناقب الشافعى مجلد و كتاب مناقب احمد مجلد و كتاب فضائل الصحابة مجلد و اشياء لا يحضرني ذكرها قال الحافظ عبد الغافر بن اسماعيل في تاريخه كان البهقى على سيرة العلماء

قانعاً باليسير متجملاً في زهره و ورעה و قال ايضاً هو ابو بكر الفقيه الحافظ الاصولى الدين و الورع واحد زمانه في الحفظ و فرد اقرانه في الاتقان و الصبط من كبار اصحاب الحكم و يزيد على الحكم بتنوع من العلوم كتب الحديث و حفظه من صباحه و تفقهه و برع و اخذ في فن الاصول و ارتحل الى العراق و الجبال و الحجاز ثم صنف و تواليفه تقارب الف جزء مما لم يسبق إليه احد جمع بين علم الحديث و الفقه و بيان علل الحديث و وجه الجمع بين الائمة الانتقال من بيته الى نيسابور لسماع الكتب فاتى في

سنة ٤٤١ احدى و اربعين

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ١٥

و اربعمائة و عقدوا له المجلس لسماع كتاب المعرفة و حضره الائمة قال شيخ القضاة ابو على اسماعيل بن البيهقي قال أبي حين ابتدأت بتصنيف هذا الكتاب يعني كتاب المعرفة من السنن و الاثار و فرغت من تهذيب اجزاء منه سمعت الفقيه محمد بن احمد و هو من صالح اصحابي و اكثراهم تلاوة و اصدقهم لهجة يقول رأيت الشافعى رحمة الله في النوم و بيده اجزاء هذا الكتاب و هو يقول كتبت اليوم من كتاب الفقيه سبعة اجزاء او قال قرأتها و رآه يعتد بذلك قال و في صباح ذلك اليوم رأى فقيه آخر من اخوانى الشافعى قاعداً في الجامع على سرير و هو يقول قد استفدت اليوم من كتاب الفقيه حديث كذا و كذا و اخبرنا أبي قال سمعت الفقيه ابا محمد الحسن بن احمد السمرقندى الحافظ يقول سمعت الفقيه محمد بن عبد العزيز المروزى يقول رأيت في المنام كأن تابوتاً علا في السماء يعلوه نور فقلت ما هذا فقال تصنيفات احمد البيهقي ثم قال شيخ القضاة سمعت الحكايات الثالثة المذكورين قلت هذه الرؤيا حق فتصانيف البيهقي عظيمة القدر غريزة الفوائد قل من جود تواليفه مثل الامام أبي بكر فينبغى للعالم ان يعتنى بها و لا سيما سننه الكبير و قد قدم قبل موته بستة او اكثر الى نيسابور و تکاثر عليه الطلبة و سمعوا منه كتبه و جلبت الى العراق و الشام و النواحي و اعتنى بها الحافظ ابو القسم الدمشقى و سمعها من اصحاب البيهقي و نقلها الى دمشق هو و ابو الحسن المرادي و بلغنا عن امام الحرمين أبي المعالى الجويني قال ما من فقيه شافعى الا و للشافعى عليه منه الا ابا بكر البيهقي فان المئنة له على الشافعى لتصانيفه في نصرة مذهبة قلت اصحاب ابو المعالى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ١٦

الى ان قال اخبرنا احمد بن هبة الله انا زين الامانة الحسن بن محمد و محمد بن عبد الوهاب بن الشيرجي و ابن عasan قالوا انا على بن الحسن الحافظ انا ابو القسم المستملى انا احمد بن الحسين البيهقي انا عبد الله بن يوسف انا ابن الاعرابي انا ابن أبي الدنيا حدثني ابو على المدائى نا فطر بن حماد بن واقد نا أبي سمعت ملك بن دينار يقول يقولون ملك زاهد أى زهد عند ملك و له جبهة و كساماً ائماً زاهداً عمر بن عبد العزيز انتهى الدنيا فاغرها فاعتبر عنها و نيز ذهبي در تذكرة الحفاظ كفته البيهقي الامام الحافظ العلامة شيخ خراسان ابو بكر احمد بن الحسين بن علي بن موسى الخسروجردي البيهقي صاحب التصانيف ولد سنة اربع و ثمانين و ثلاثة و ستين شعبان و سمع ابا الحسن محمد بن الحسين العلوى و ابا عبد الله الحاكم و ابا طاهر بن محمش و ابا بكر بن فورك و ابا على الروذباري و عبد الله بن يوسف بن نامي و ابا عبد الرحمن السلمى و خلقا بخراسان و هلال بن محمد الحفار و ابا الحسين بن بشران و ابن يعقوب اليايدى و عده بغداد و الحسن بن احمد بن فراس و طائفه و جناح بن بدیر و جماعة بالковفة و لم يكن عنده ستة التسائى و لا جامع الترمذى و لا ستن ابن ماجة بلى كان عنده الحاكم فاكثر عنه و عنده عوال و بورك له في علمه لحسن مقصده و قوة فهمه و حفظه و عمل كتاباً لم يسبق إلى تحريرها منها الأسماء و الصفات و هو مجلدان و السنن الكبير عشر مجلدات و السنن و الاثار اربع مجلدات و شعب الایمان مجلدان و دلائل التبؤة ثلاثة مجلدات و السنن الصغير مجلدان و الزهد مجلد و البعث مجلد و المعتقد مجلد و الآداب مجلد و نصوص الشافعى ثلاثة مجلدات و المدخل مجلد و الدعوات مجلد و الترغيب و الترهيب مجلد و مناقب الشافعى مجلد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ١٧

و مناقب احمد مجلد و كتاب الاسراء و كتب عديدة لا اذكرها قال عبد الغافر في تاريخه كان البهقى على سيرة العلماء قانعاً باليسير متجملاً في زهرته و ورعته و عن امام الحرمين أبي المعالى قال ما من شافعى الا و للشافعى عليه منه الا ابا بكر البهقى فان له المئة على الشافعى لتصانيفه في نصرة مذهبة قال ابو الحسن عبد الغافر في ذيل تاريخ نيسابور ابو بكر البهقى الفقيه الحافظ الاصولى الدين الورع واحد زمانه في الحفظ و فرد اقرانه في الاتقان و الضبط من كبار اصحاب الحكم و يزيد عليه بانواع من العلوم كتب الحديث و حفظه من صباح و تفقه و برع و أخذ في الاصول و ارتاحل إلى العراق و الجبال و الحجاز ثم صنف و تواليفه تقارب الف جزء ما لم يسبقه إليه أحد جمع بين علم الحديث و الفقه و بيان علل الحديث و وجه الجمع بين الأحاديث طلب منه الائمة الانتقال من الناحية إلى نيسابور لسماع الكتب فاتى في سنة احدى و اربعين و اعدوا له المجلس لسماع كتاب المعرفة و حضره الائمة و كان على سيرة العلماء قانعاً باليسير وقال شيخ القضاة ابو على اسماعيل بن البهقى نا أبي قال حين ابتدأت بتصنيف هذا الكتاب يعني كتاب معرفة السنن و الآثار و فرغت من تهذيب اجزاء منه سمعت الفقيه محمد بن احمد و هو من صالح اصحابي و اكثراهم تلاوة و اصدقهم لهجة يقول رأيت الشافعى في النوم و يبيده اجزاء من هذا الكتاب و هو يقول قد كتبت اليوم من كتاب الفقيه احمد سبعه اجزاء او قال قرأتها و رأاه يعتقد ذلك و في صباح ذلك اليوم رأى فقيه آخر من اخوانى الشافعى قاعداً في الجامع على سرير و هو يقول استفدت اليوم من كتاب الفقيه حديث كذا و كذا وانا والدى قال سمعت الفقيه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۸

ابا محمد الحسن بن احمد السیمرقندی الحافظ يقول سمعت الفقيه محمد بن عبد العزيز المروزی يقول رأيت في المنام كان تابوتاً علا في السماء يعلوه نور فقلت ما هذا قال هذه تصنيفات احمد البهقى ثم قال شيخ القضاة سمعت الحكايات الثالثة من الثلاثة المذكورين اخبرنا احمد بن هبة الله بن احمد انبأتنا زينب بنت عبد الرحمن انا محمد بن اسماعيل الفارسی انا ابو بكر البهقى انا على بن احمد بن عبدان انا احمد بن عبيد انا ابو بكر بن حجه انا ابو الولید نا عمرو بن العلاء اليسکری عن صالح بن شريح عن عمران بن حطان عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يؤتى بالقاضى العدل يوم القيمة فيلقى من شدة الحساب ما يتمنى انه لم يقض بين اثنين في تمرة قطّ

قلت حضر في آخر عمره من بيته إلى نيسابور و حدث بكتبه و حضره الاجل في عاشر جمادى الاولى سنة ثمان و خمسين و اربعين و اربعين فنقل في تابوت إلى بيته و هي ناحية من اعمال نيسابور على يومين منها و خسر و جرد هي أم تلك الناحية حدث عنه شيخ الاسلام ابو اسماعيل الانصارى بالاجازة و ابو الحسن عبد الله بن محمد بن احمد و ولده اسماعيل بن احمد و ابو عبد الله الفزاوى و ابو القاسم الشحامى و ابو المعالى محمد بن الفارسی و عبد العباس بن عبد الوهاب الدهان و عبد العباس بن محمد الخوارى و اخوه عبد الحميد بن محمد و خلق كثير و نيز ذهبي در عبر در سنہ ثمان و خمسین و اربعین و اربعین کفته و فيها توفی البهقی الامام العالم ابو بكر احمد بن الحسين بن على الخسروجرد الشافعی الحافظ صاحب التصانيف توفی في عاشر جمادى الاولى بنيساپور و نقل تابوتہ إلى بيته و عاش اربعين و سبعين سنة لزم الحكم مدة و اكثر عن أبي الحسن العلوی و هو اکبر شیوخه و سمع ببغداد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۹

من هلال الحفار و بمكة و الكوفة و بلغت تصانيفه الف جزء و نفع الله بها المسلمين شرقاً و غرباً لامانة الرجل و دينه و فضله و اتقانه فالله يرحمه و نيز ذهبي در دول الاسلام در وقائع سنہ ثمان و خمسین و اربعین کفته و فيها مات عالم خراسان الحافظ ابو بكر احمد بن الحسين البهقی صاحب التصانيف و له اربع و سبعون سنہ و يافعی در مرآة الجنان کفته و فيها توفی الامام الكبير الحافظ النحریر احمد بن الحسين البهقی الفقيه الشافعی واحد زمانه و فرد اقرانه في الفنون من كبار اصحاب الحكم أبي عبد الله بن البيع في الحديث الزائد عليه في انواع العلوم له مناقب شهيرة و تصانيف كثيرة بلغت الف جزء و نفع الله بها المسلمين شرقاً و غرباً و عجماً و عرباً لفضله و جلالته و اتقانه و ديانته تغمده الله برحمته غالب عليه الحديث و اشتهر به رحل في طبله إلى العراق و الجبال و الحجاز و

سمع بخراسان من علماء عصره و كذلك يبقيه البلاد التي انتهى إليها و اخذ الفقه عن أبي الفتح ناصر بن محمد العمري المروزي و هو اول من جمع نصوص الشافعى فى عشر مجلدات و من مشهور مصنفاته السنن الكبير و السنن الصغير و دلائل النبوة و السنن و الاثار و الخلافيات و هو من الكتب الباهرية و شعب الايمان و مناقب الامام الشافعى و مناقب الامام احمد و الاسماء و الصفات و البعث و النشور و كتاب الاعتقاد و كتاب الدعوه و كتاب الزهد و كتاب المدخل و كتاب الآداب و كتاب الترغيب و الترهيب و كتاب الاسراء قال الشيخ الامام عبد الغافر الفارسي كان على سيرة العلماء قانعا باليسير من الدنيا متجملا في زهره و ورمه و ذكر غيره انه سرد الصوم ثلاثين سنة و ذكر بعضهم ان مشايخه نحو المائة قال و ليسوا بالنسبة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٠

الى علومه بكثير و لكن بورك الرجل في ذلك و لكنه سمع مصنفات عديدة و مع هذا فاته اشياء منها مسند الامام هكذا قال في الاصيل و كانه يعني الامام احمد و منها سنن النسائي و ابن ماجة و جامع الترمذى كل هذه ليست عنده الا ما قلل منها و قال امام الحرمين في حقه لما من شافعى المذهب الا و للشافعى عليه منه الا احمد البىهقى فان له على الشافعى منه فانه كان اكثر الناس نصر المذهب الشافعى و طلب الى نيسابور لنشر العلم فاجاب و انتقل إليها و كان على سيرة السلف و اخذ عنه الحديث جماعة من الأعيان كالغراوى و عبد المنعم القشيرى و زاهر و غيرهم و كان مولده في شعبان سنة اربع و ثمانين و ثلاثة و ثمانمائة و نسبته الى بيهق بفتح الموحدة و سكون المثناء من تحت و بعد الهاء المفتوحة قاف و هي قرى مجتمعة بناحى نيسابور على عشرين فرسخا و عبد الوهاب سبكى در طبقات شافعىه گفته احمد بن الحسين بن على بن عبد الله بن موسى الحافظ ابو بكر البىهقى النيسابوري الخسروجردى بضم الخاء المعجمة و سكون السين المهممئة و فتح الزاء و سكون الواو و كسر الجيم و سكون الراء في آخرها الدال المهممئة قرية من ناحية بيهق كان الامام البىهقى احد ائمۃ المسلمين و هداه المؤمنين و الدعاة الى حبل الله المتين فقيه جليل حافظ كبير اصولی نحرير زاهد ورع كانت لله قائم بنصرة المذهب اصولا و فروعا جيلا من جبال العلم الى ان قال السبكى و قد تعلم الكلام على مذهب الاشعرى ثم استغل بالتصنيف بعد ان صار واحد زمانه و فارس ميدانه و اخذ المحدثين ذهنا و اسرعهم فهما و اجودهم قريحة و بلغت تصانيفه الف جزء و لم يتھيأ لاحد مثلها اما السنن الكبير فما صنف في علم الحديث

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢١

مثله تهذيبا و ترتيبا و جودة و اما المعرفة معرفة السنن و الاثار فلا يستغني عنه فقيه شافعى و سمعت الشيخ الامام ره يقول مراده معرفة الشافعى بالسنن و الاثار و اما المبسوط فى نصوص الشافعى فما صنف فى نوعه مثله و اما كتاب الاسماء و الصفات فلا اعرف له نظيرا او اما كتاب الاعتقاد و كتاب دلائل النبوة و كتاب شعب الايمان و كتاب مناقب الشافعى و كتاب الدعوات الكبير فاقسم ما لواحد منها نظير و اما كتاب الخلافيات فلم يسبق الى نوعه و لم يصنف مثله و هو طريقة مستقلة حديثة لا يقدر عليها الا مبرز في الفقه و الحديث قيم بالنصوص و له ايضا كتاب مناقب الامام احمد و كتاب احكام القرآن للشافعى و كتاب الدعوات الصغير و كتاب البعث و النشور و كتاب الزهد الكبير و كتاب الاعتقاد و كتاب الآداب و كتاب الاسراء و كتاب السنن الصغير و كتاب الأربعين و كتاب فضائل الاوقات و غير ذلك و كلها مصنفات لطاف مليحة الترتيب و التهذيب كثيرة الفائدۃ يشهد من يراها من العارفين بأنها لم تتهيأ لاحد من السابقين و في كلام شيخنا الذهبي انه اول من جمع نصوص الشافعى و ليس ذلك بل هو آخر من جمعها و لذلك استوعب اكثر ما في كتب السابقين و لا اعرف احدا بعده جمع النصوص لانه سدّ الباب على من بعده و كانت اقامته بيهق ثم استدعاه و الى نيسابور ليقرأ عليه كتاب المعرفة فحضر و قرأه عليه بحضور علماء نيسابور و شائهم عليها قال عبد الغافر كان على سيرة العلماء قانعا من الدنيا باليسير متجملا في زهره و ورمه و كانت وفاته بها قال شيخنا الذهبي كان البىهقى واحد زمانه و فرد اقرانه و حافظ اوانه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٢

قال و دائرته في الحديث ليست كبيرة بل بورك له في مروياته و حسن تصرّفه فيها لحذقه و خبرته بالآدبواب والرجال و قال امام الحرمين ما من شافعى الا و للشافعى عليه منه **الله** البىهقى فان له على الشافعى منه لتصانيفه في نصرته لمذهبه و اقاويله و قال شيخ القضاة ابو على ولد البىهقى حدثنا والدى قال حين ابتدات بتصنيف هذا الكتاب يعني معرفة السنن و الاثار و فرغت من تهذيب اجزاء منه سمعت الفقيه ابا محمد بن علی يقول و هو من صالحی اصحابی و اکثرهم تلاوة و اصدقهم لهجة يقول رأیت الشافعى في المنام و في يده اجزاء من هذا الكتاب و هو يقول قد كتبت اليوم من كتاب الفقيه احمد سبعة اجزاء او قال قرأتها قال و في صباح ذلك اليوم رأى فقيه آخر من اخوانی يعرف بعمر بن محمد في منامه الشافعى قاعدا على سرير في مسجد الجامع بخسروجرد و هو يقول استفدت اليوم من كتاب الفقيه احمد كذا و كذا قال شيخ القضاة حدثنا والدى قال سمعت الفقيه ابا محمد الحسين بن احمد السمرقندی الحافظ يقول سمعت الفقيه محمد بن عبد العزیز المروزی الخسروجردی يقول رأیت في المنام كأن تابوتا علا في السماء يعلوه نور فقلت ما هذا فقيل تصانیف البیهقی قيل و كان البیهقی يصوم الدّهر من قبل ان يموت بثلين سنة توفی البیهقی رضی الله عنه بنیسابور في العاشر من جمادی الاولی سنة ثمان و خمسین و اربعمائه و حمل الى خسروجردی و هي اکبر بلاد بیهقی فدفن هناک و على بن محمد المعروف بابن الاثير در کامل در سنة ثمان و خمسین و اربعمائه گفته و في جمادی الآخرة توفی الامام ابو بکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی و مولده سنة سبع و ثمانین و ثلاثة و کان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۳

اماما في الحديث و الفقه على مذهب الشافعى و له فيه مصنفات احدها السنن الكبير عشرة مجلدات و غيره من المصنفات الحسنة کان عفیفا زاهدا و مات بنیسابور في شهر رمضان و اسماعیل بن نور الدين على در مختصر في اخبار البشر در سنہ مذکورہ گفته و فيها توفی ابو بکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی الخسروجردی و کان ااماما في الحديث و الفقه على مذهب الشافعى و کان زاهدا و مات بنیسابور و نقل الى بیهق و بیهق قری مجتمعہ بنواحی نیسابور علی عشرين فرسخا منها و کان البیهقی من خسروجرد و هي قریه من بیهق و کان البیهقی اوحد زمانه رحل في طلب الحديث الى العراق و الجبال و الحجاز و صنف شيئاً كثيراً و هو اول من جمع نصوص الشافعى في عشر مجلدات و من مشهور مصنفاتنه السنن الكبير و السنن الصغير و دلائل التبؤة و کان قانعا من الدنيا بالقليل و مولده في شعبان سنة اربع و ثمانین و ثلاثة و کان البیهقی الخسروجردی الشافعی امام في الحديث و الفقه زاهد البیهقی فان له على الشافعى منه لأنه کان اکثر الناس نصرة لمذهب الشافعى و عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردي در تتمة المختصر در سنہ مذکور گفته و فيها توفی ابو بکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی الخسروجرد قریه من بیهق رحل في طلب الحديث الى العراق و الجبال و الحجاز و هو اول من جمع نصوص الشافعى في عشر مجلدات و من تصانیفه السنن الكبير و السنن الصغير و دلائل التبؤة قال امام الحرمین ما من شافعی المذهب الا و للشافعی عليه منه الا احمد البیهقی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۴

فان له على الشافعى منه لأنه کان اکثر الناس نصر المذهب الشافعى و کان قانعا من الدنيا بالقليل رحمه الله تعالى و جمال الدين عبد الرحيم بن حسن بن على الاسنوى در طبقات شافعیه گفته ابو بکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی الحافظ الفقيه الاصولی الزاهد الورع القائم في نصرة المذهب تفقه على ناصر العمري و اخذ علم الحديث عن الحاكم و کان كثير التحقیق و الانصاف حسن التصنيف قال عبد الغافر في الذیل کان على سیرة العلماء قانعا من الدنيا باليسیر متجملا في زهده و ورعيه قال امام الحرمین ما من شافعی الا و للشافعی في عنقه منه الا البیهقی فان له منه على الشافعی نفسه و على كل شافعی لما صنفه في نصرة مذهبة من تحریج الاحادیث كالسنن الكبير و السنن الصغير و معرفة السنن و الاثار و جمعه لتصویصه في كتابه المسمی بالمبسوط و تصنیفه في مناقبه ولد بخسروجرد و هي بخاء معجمة مضمومة ثم سین مهملة ساکنة ثم راء مهملة مفتوحة ثم جیم مكسورة ثم راء مهملة ساکنة بعدها دال و

هي قرية من نواحي بييق في شعبان سنة اربع و ثمانين و ثلاثة و تغرب في التحصيل ثم رجع بعد تحصيله إلى بلده و صنف فيها كتابه و كان أول سماعه في آخر سنة تسع و تسعين و أول تصنيفه في سنة ست و أربعين و ثم طلب إلى نيسابور في سنة أحد و أربعين و أربعين و ثم نشر العلم فاجاب و اقام مدة و حدث بتصانيفه ثم عاد إلى بلده ثم قدم نيسابور ثانية و ثالثا و توفى بها سنة ثمان و خمسين و أربعين و حمل إلى بلده فدفن بها كما ذكره جماعة منهم أبو الصلاح في طبقاته زاد الذهب في العبران و فاته كانت في العاشر من جمادي الأولى و البيهقي بفتح الباء اسم لناحية من نواحي

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخشن دوم، ص: ٢٥

نيسابور على عشرين فرسخا منها مشتملة على عده قرى نقل عنه في الروضه في مواضع منها ان وقت المغرب موسع و نقل الرافعى ايضا عنه مواضع منها اختيار وجوب الكفاره في نذر المعصية و تقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبه در طبقات شافعى گفته احمد بن الحسين على بن موسى الامام الحافظ الكبير ابو بكر البيهقي الخسروجردي سمع الكثير و رحل و جمع و حصل و صنف مولده في شعبان سنة اربع و ثمانين و ثلاثة و تلثيمائه تفقه على ناصر العمري و اخذ علم الحديث عن أبي عبد الله الحكم و كان كثير التحقيق و الانصاف حسن التصنيف قال عبد الغافر في الذيل كان على سيره العلماء قانعا من الدنيا باليسير متجملا في زهده و ورعيه و ذكر غيره انه سرد الصوم ثلاثين سنة و قال امام الحرمين ما من شافعى الا و للشافعى عليه منه الا البيهقي فان له على الشافعى منه لتصانيفه في نصرة مذهبة و من تصانيفه السنن الكبير و السنن الصيغى و معرفة السنن و الآثار و المبسوط في جمع نصوص الشافعى و كتاب الخلاف و كتاب دلائل النبوة و كتاب الاسماء و الصفات و كتاب البعث و النشور و مناقب الشافعى و مناقب احمد و كتاب المدخل و كتاب الاعتقاد مجلد و كتاب الزهد مجلد و كتاب الترغيب والترهيب و غير ذلك من المصنفات الجامعه المفيده و قيل تصانيفه الف جزء توفى بنيسابور في جمادي الأولى سنة ثمان و خمسين و أربعين و حمل إلى بلده فدفن بها و نقل عنه الرافعى في مواضع منها اختيار وجوب الكفاره في نذر المعصية و نقل عنه في الروضه في مواضع منها ان وقت المغرب موسع و في صفة الآية و في الكلام على الاقتداء باهل البدع و خسر و جرد بخاء معجمة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخشن دوم، ص: ٢٦

مضمومه ثم سين مهممه ساكنه ثم رأه مهممه مفتوحة ثم جيم مكسورة ثم راء ساكنه بعدها دال قرية من نواحي بييق و ولی الدين الخطيب در رجال مشكاه گفته البيهقي هو ابو بكر احمد بن الحسين البيهقي كان اوحد دهره في الحديث و التصانيف و معرفة الفقه و هو من كبار اصحاب الحكم أبي عبد الله قالوا سبعه من الحفاظ احسنوا التصنيف و عظم الانتفاع بتصانيفهم ابو الحسن على بن عمر الدارقطنى ثم الحكم ابو عبد الله النيسابوري ثم ابو محمد عبد الغنى الاذدي حافظ مصر ثم ابو نعيم احمد بن عبد الله اصفهانى ثم ابو عمرو بن عبد البر النمرى حافظ اهل المغرب ثم ابو بكر احمد بن حسين البيهقي ثم ابو بكر احمد بن الخطيب البغدادى ولد البيهقي سنة اربع و ثمانين و ثلاثة و تلثيمائه و مات بنيسابور في جمادي الأولى سنة ثمان و خمسين و أربعين و له من العمر اربع و سبعون سنة رحمه الله تعالى و جلال الدين عبد الرحمن سيوطي در طبقات الحفاظ گفته البيهقي الامام الحافظ العلامه البيهقي شيخ خراسان ابو بكر احمد بن الحسين بن على بن موسى الخسروجردي صاحب التصانيف ولد سنة ٣٨٤ في شعبان و لزم الحكم و تخرج به و اكثر منه جدا و هو من كبار اصحابه بل زاد عليه بتنوع من العلوم كثير الحديث و حفظه من صباح برع و اخذ في الاصول و انفرد بالاتقان و الصبط و الحفظ و رحل و لم يكن عنده سنن النساء و لا جامع الترمذى و لا سنن ابن ماجه و عمل كتابا لم يسبق إليها كالسنن الكبرى و الصيغى و شعب الایمان و الاسماء و الصفات و دلائل النبوة و البعث و الادب و الدعوات فالدخل و المعرفة و الترغيب و الترهيب و الخلافيات و الزهد و المعتقد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخشن دوم، ص: ٢٧

و غير ذلك مما يقارب الف جزء و بورك له في علمه لحسن قصده و قوة فهمه و حفظه و كان على سيره العلماء قانعا باليسير مات

في عاشر جمادى الاولى سنة ٤٥٨ بنيسابور و نقل في تابوت الى بيهق مسيرة يومين و شيخ عبد الحق دهلوى در رجال مشكاة گفته البيهقي هو ابو بكر احمد بن الحسين البيهقي كان ااما مقتدى في علم الحديث و الفقه في زمانه و له تحقيقات في العلوم و كان في غاية الانصاف و رعاية الاعتدال في المناظرة صنف تصنيفات لا يحصى يقال ان تصانيفه بلغت الف جزء و قال بعض العلماء سبعة صنفوا في الاسلام و انتفع المسلمين منها يعني من المتأخرین الدارقطنى و الحاكم ابو عبد الله التیسابوری و ابو محمد عبد الغنی بن سعید الازدی المصری و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی صاحب حلیة الاولیاء و ابو عمرو بن عبد البر النمری حافظ اهل المغرب و ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی و الخطیب ابو بکر احمد بن علی البغدادی تفقهه علی سهل الصعلوکی و لم يكن في زمانه بخراسان لاحد ان يتكلم في علم الحديث بلا اسناد و بدون إجازة و من غير ممارسة و هو يروي الحديث عن الحاكم أبي عبد الله الحافظ و عن أبي طاهر محمد بن محبّد الزيدی و ابن فورک و أبي عبد الرحمن السیلمی و له مصنفات كثیرة في فنون العلم و من مشاهير مصنفاته كتاب المبسوط و كتاب السنن و كتاب دلائل النبوة و كتاب معرفة علوم الحديث و كتاب البعث و النشور و كتاب الآداب و كتاب فضائل الصحابة و كتاب فضائل الاوقات و كتاب شعب الایمان و كتاب الخلافیات ولد بخسروجرد قریة من قرى بیهق بشعبان سنة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٨

اربع و ثمانين و ثلاثة و توفي بنيسابور سنة ثمان و خمسين و اربعين و حملوا جنازته بوطنه الاصلى فدفن عشر جمادى الاولى و عبد الرؤوف بن تاج العارفين المتأوى در فيض القدير گفته هب للبيهقي نسبة الى بيهق قرى مجتمعة بنواحي نيسابور و هو الامام الجليل الحافظ الكبير احد ائمة الشافعی المشهور بالفصاحة و البراعة سمع من الحاكم و غيره و بلغت تصانيفه نحو آلاف قال التبکی لم يتفق ذلك لاحد قال الذہبی و دائرته في الحديث ليست كبيرة بل بورک له في مروياته و حسن تصرّف فيها لحذقه و خبرته بالأبواب و الرجال و اعتنى بجمع نصوص الشافعی و تحریج احادیثها حتى قال امام الحرمين ما من شافعی الا ان للشافعی في عنقه منه الا البيهقي فله عليه منه و ملما على قارى در مرقاه در شرح قول صاحب مشكاة گفته نسبة لبيهق على زنة صيقل بلد قرب نيسابور و هو الامام الجليل الحافظ الفقيه الاصولی الزاهد الورع و هو اکبر اصحاب الحاکم أبي عبد الله و قد اخذ عن ابن فورک و أبي عبد الرحمن السیلمی روی انه اجتمع جمع كثير من العلماء في مجلس الحاکم أبي عبد الله وقد ترك الحاکم راویا من اسناد حديث فتبه عليه البيهقي فتغير الحاکم فقال الحاکم للبيهقي لا بد من الرجوع الى الاصل فحضر الاصل فكان كما قال البيهقي رحل الى الحجاز و العراق ثم اشتغل بالتصنيف بعد ان صار واحد زمانه و فارس میدانه و الـف كتابه السنن الكبير و كتاب المبسوط في نصوص الشافعی و كتاب معرفة السنن و الاثار و قبل وصل تصانيفه الى الف جزء و كان له غاية الانصاف في المناظرة و المباحثة و من تصانيفه دلائل النبوة و كتاب البعث و النشور و كتاب الآداب و كتاب فضائل الصحابة و فضائل الاوقات

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٩

و كتاب شعب الایمان و كتاب الخلافیات و كان على سیرة العلماء قانعا من الدّنیا بالیسر متجملا في زهده و ورعه صائم الدّهر قبل موته بثلاثين سنة قال امام الحرمين ما من شافعی الا و للشافعی في عنقه منه الا البيهقي فان له على الشافعی منه لتصانيفه في نصرة مذهبه و اقاويله توفی بنيسابور سنة ثمان و خمسين و اربعين و حمل تابوته الى قریة من ناحیه بیهق و له من العمر اربع و سبعون سنة قيل مولده سنة اربع و ثمانين و ثلاثة و محمد بن عبد الباقی الزرقانی در شرح مواهب لدته گفته و البيهقي نسبة الى بیهق قریة بناحیه نیسابور احمد بن الحسین الامام الحافظ المشهور بالفصاحة و البراعة سمع الحاکم و غيره و تصانيفه نحو الف جزء قال الذہبی و دائرته في الحديث ليست كبيرة بل بورک له في مروياته و حسن تصرّف فيها لحذقه و خبرته بالأبواب و الرجال و اعتنى بجمع نصوص الشافعی و خرج احادیثها حتى قال امام الحرمين ما من شافعی الا و للشافعی عليه منه الا البيهقي فله على الشافعی منه ولد سنة اربع و ثمانين و ثلاثة و توفی سنة ثمان و خمسين و اربعين و ابو مهدی عیسی بن محمد ثعالبی در مقالید الاسانید گفته سوانح من خبره

قال الذهبي هو الامام الحافظ العلامه البهقي صاحب التصانيف ولد سنة اربع و ثمانين و ثلاثمائة في شعبان و سمع ابا الحسن محمد بن الحسين العلوى و ابا عبد الله الحاكم و ابا طاهر بن محمش و ابا بكر بن فورك و ابا على الروذباري و ابا عبد الرحمن السيلمي و خلقا بخراسان و بغداد و الكوفة و الحجاز و غيرها ولم يكن عنده سنن النساءى ولا جامع الترمذى ولا سنن ابن ماجه و عنده عوال و مسانيد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۳۰

وبورك له في علمه لحسن قصده و قوّة فهمه و حفظه و عمل كتاباً لم يسبق إلى تحريرها منها الأسماء والصيغات و هو مجلدان قال السبكي لا اعرف له نظيراً و دلائل النبوة ثلاثة مجلدات و كتاب شعب الإيمان مجلدان و كتاب الاعتقاد مجلد و كتاب مناقب الشافعى مجلد و كتاب الدعوات الكبير مجلد و قال السبكي اقسم ما لواحد من هذه الخمسة نظير و كتاب السنن الكبير عشر مجلدات قال التاج السبكي لا يستغني عنه فقيه شافعى قال و سمعت الشيخ الإمام الوالد رحمه الله تعالى يقول مراده معرفة الشافعى بالسنن والآثار و كتاب السنن الصغير مجلدان و الزهد مجلد و للبعث مجلد و الترغيب والترهيب مجلد و كتاب الخلافيات مجلدان و الأربعون الكبرى و الأربعون الصيغى و كتاب الأسراء و غير ذلك و تواليفه تقارب الف جزء قال عبد الغافر في تاريخه كان البهقي على سيرة العلماء في زهره و ورمه و قال امام الحرمين ابو المعالى ما من شافعى الا و للشافعى عليه منه الا ابا بكر البهقي فان له منه على الشافعى تصانيفه في نصرة مذهبة و قال عبد الغافر كان البهقي فرد اقرانه في الاتقان و الضبط جمع بين علم الحديث و الفقه و بين علل الحديث و وجه الجمع بين الاحاديث و قال شيخ القضاة ابو على اسماعيل بن البهقي حدثنا أبي قال حين ابتدأت تصنيف كتاب معرفة السنن و الآثار و حررت اجزاء منه اخبرنى بعض صلحاء اصحابى و كان اصدقهم لهجة انه راي الشافعى فى النوم و يided اجزاء من هذا الكتاب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۳۱

و هو يقول قد كتبت اليوم من كتاب الفقيه احمد سبعه اجزاء او قال قرأتها و راي الشافعى ايضا فقيه آخر من اخوانى قاعدا في الجامع على سرير و هو يقول قد استفدت اليوم من كتاب الفقيه احمد حديث كذا و كذا و قال محمد بن عبد العزيز المروزى الفقيه رأيت في المنام كان تابوتا علا في السماء يعلوه نور فقلت ما هذا فقيل تصانيف البهقي توفى بنيسابور في عشر جمادى الاولى من سنة ثمان و خمسين و اربعين و نقل في تابوت إلى بيحقق و دفن بخسروجرد منها و بيهق بفتح الموحدة و سكون المثناة التحتية و بعدها قاف قرى مجتمعه بنواحي نيسابور على عشرين فرسخا منها و خسروجرد بضم المعجمة و سكون السين المهملة و فتح الراء بعدها واو ساكنة فجيم مكسورة فراء ساكنة فدال مهملة و هي اكبر بلاد بيحقق و من نظمه رحمه الله تعالى من اعزت بالمولى فذاك جليل و من رام عزا عن سواه ذليل و لو ان نفسى مذيرها مليكتها مضى عمرها في سجدة لقليل احب مناجاة الحبيب باوجهه و لكن لسان المذنبين كليل و خود مخاطب در بستان المحدثين گفته كنيت او ابو بكر و نام او احمد بن الحسين و بيهقى نسبت به بيهقىست که نام چند ديه است متصل هم دربست گروهي نيشاپور که مجموع این ديهات را بيهق گويند مثل بارهه و هريانه در نواح دهلي و کلان ترین آن ديهات خسروجردست بكسر جيم که مدفن بيهقىست تولد او در شعبان سال سيصد و هشتاد و چهارست از حاكم و ابو طاهر و ابن فورك متکلم اصولی و ابو على رودباري صوفی و ابو عبد الرحمن سلمی صوفی استفاده نموده و علوم حاصل کرده و در بغداد و خراسان و کوفه و حجاز و ديگر معمورهای اسلام گشته و با وصف اين همه تبّحر و علو اسناد که دارد سنن نسائي و جامع ترمذى و سنن ابن ماجه نزد او نبود و بر احاديث

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۳۲

این هر سه کتاب کما ینبغی اطلاع ندارد و در علم او حق تعالی برکت عظیم داد و قوت فهم بکمال عطا فرمود و از وی تصانیف عجیبیه یادگار ماند که مثل آن تصانیف از سابقین رونداده از جمله تصانیف گزیده نافعه وی کتاب الأسماء و الصفات دو جلدست و

سبکی گفته است که لا اعرف له نظیر او دلائل النبوة سه جلدست و شعب الایمان دو جلد و کتاب مناقب شافعی یک جلد و کتاب الدعوات الكبير یک جلد سبکی گفته است که من قسم می خورم بر آنکه این پنج کتاب را در عالم نظری نیست و سنن صغیر دو جلد و کتاب الرهد یک جلد و کتاب البث یک جلد و ترغیب و ترهیب هم یک جلد و کتاب الخلافیات دو جلد و اربعین کبری و اربعین صغیری و کتاب الإسراء و دیگر تصانیف بسیار دارد مجموع تالیفات او بهزار جزو رسیده و بر سیرت علماء ربانیین بود در زهد و تورع امام الحرمین در حق او گفته است که هیچ شافعی در عالم نیست مگر امام شافعی را بر وی منت و احسانست الا ابو بکر بیهقی که منت و احسان او بر شافعیست زیرا که در تصانیف خود نصرت مذهب او نموده و بتائید و نصرت او رواج مذهب او دو بالا گشته و او جامع بود در فنون حدیث و علل احادیث و فقه آن و وجه جمع در میان احادیث مختلفه خوب می دانست و چون در تصنیف کتاب معرفة الشیئن و الآثار شروع کرد یکی از راستان و صلحاب بخواب دید که امام شافعی در جای هستند و در دست ایشان چند جزو ازین کتابست و می فرمایند که امروز از کتاب فقیه احمد هفت جزو نوشتمیم یا خواندیم و فقیهی دیگر نیز امام شافعی را بخواب دید که در مسجد جامع بر تختی نشسته اند و می فرمایند که امروز از کتاب فقیه احمد یعنی بیهقی فلان حدیث استفاده کردیم و محمد بن عبد العزیز مروزی فقیه مشهور گفته است که روزی بخواب می بینم که یک صندوق از زمین با آسمان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۳۳

پریده می رود و گرداگرد آن صندوق نوریست نهایت درخششند که چشم را خیره می کند می پرسم که چه چیزست فرشتگان می گویند که این صندوق تصانیف بیهقیست که در بارگاه کبریا مقبول شدند وفات او دهم جمادی الاولی در سنه چهار صد و پنجاه و هشتست انتقال او در شهر نیشاپور واقع شد اما او را در تابوتی نهاده به بیهق آوردند و در خسروجرد مدفون ساختند گاهی بشعر هم میل می کرد از نظم او این چند بیتست من اعتن بالمولی فذاک جلیل و من رام عزا عن سواه ذلیل ولو ان نفسی مذیراها مليکها مضی عمرها فی سجدة لقليل احب مناجاة الحبيب باوجه و لكن لسان المذنبين کلیل و مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته ابو بکر احمد بن الحسين البیهقی و احد زمانه و فرد اقرانه فی الفنون من کبار اصحاب الحاکم فی الحديث ثم الزائد علیه فی انواع العلوم غلب علیه الحديث و اشتهر به و رحل فی طلبه الی الجبال و الحجاز و العراق و سمع بخراسان من علماء عصره تبلغ تصانیفه الف جزء و هو اول من جمع نصوص الامام الشافعی و له الشیئن الصغیر و الكبير و دلائل النبوة و شعب الایمان و مناقب الامام الشافعی و احمد بن حنبل و كان قانعا من الدنيا بالقليل قال امام الحرمین فی حقه ما من شافعی المذهب الا و للشافعی علیه منه الـ احمد البیهقی فان له علی الشافعی منه و طلب الی سیرة السـلـف و اخذ عنه الحديث جماعة من الأعیان ولد فی سنة ۳۸۴ و توفی فی سنة ۳۵۸ بنيسابور و نقل الی بیهق و هی قری مجتمعه بنواحی نیسابور علی عشرين فرسخا منها و خسروجرد من قراها فهو منها و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۳۴

در تاج مکمل گفته ابو بکر احمد بن الحسین بن علی بن عبد الله بن موسی البیهقی الخسروجردی الفقیه الشافعی الحافظ الكبير المشهور واحد زمانه و فرد اقرانه فی الفنون من کبار اصحاب الحاکم أبی عبد الله بن البيع فی الحديث ثم الزائد فی انواع العلوم اخذ الفقه عن أبي الفتح ناصر بن محمد العمري المروزی غلب علیه الحديث و اشتهر به و رحل فی طلبه الی العراق و الجبال و الحجاز و سمع بخراسان من علماء عصره و كذلك بیقیه البلاد الـى انتهى إلـیها و شرع فی التصنیف فصنف فيه كثیرا حتی قیل تبلغ تصانیفه الف جزء و هو اول من جمع نصوص الامام الشافعی رضی الله عنه فی عشر مجلدات و من مشهور مصنفاته السنن الكبير و السنن الصغیر و دلائل النبوة و الشیئن و الآثار و شعب الایمان و مناقب الشافعی المطّبی و مناقب احمد بن حنبل و غير ذلك و كان قانعا من الدنيا بالقليل و قال امام الحرمین فی حقه ما من شافعی المذهب الا و للشافعی علیه منه الـ احمد البیهقی فان له علی الشافعی منه و كان من

اکثر الناس نصر المذهب الشافعی و طلب الى نیسابور لنشر العلم فاجاب و انتقل إليها و كان على سيرة السلف و اخذ عنه الحديث جماعة من الأعیان منهم زاهر الشحامی و محمد الفراوی و عبد المنعم القشیری و غيرهم و كان مولده فى شعبان سنة ۳۸۴ اربع و ثمانین و ثلاثة و توفي فى العاشر من جمادی الاولى سنة ۴۵۸ بنیسابور و نقل الى بیهق رحمه الله تعالى و نسبته الى بیهق بفتح الباء الموحیدة و سکون الباء المثناة من تحتها و بعد الهاء المفتوحة قاف و هي قوى مجتمعة بنواحی نیسابور على عشرين فرسخا منها و خسر وجد من قراها و هي بضم الخاء المعجمة

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۳۵

و سکون السین و فتح الراء المهملتین و سکون الواو و کسر الجيم ثم راء و دال مهملتین هکذا فى تقویم البلدان نقلًا عن اللباب و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النباء گفته ابو بکر احمد بن الحسین بن علی بن عبد الله بن موسی البیهقی الخسروجردی الفقیه الشافعی الحافظ الكبير المشهور یکی از پیشوایان و مقتدايان حدیث و فقه بوده و در زمان خود تحقیقات در علوم بسیار دارد و در مباحثه و مناظره غایت انصاف مرعی می داشت تصانیف بیشمار دارد بگویند بهزار جزو رسیده و گویند او را در علم ثانی نبود و بعضی گفته‌اند هفت مرداند که ایشان تصانیف در اسلام نمودند و مسلمانان انتفاع بسیار از تصانیف ایشان گرفته‌اند یکی دار قطنی دوم حاکم ابو عبد الله نیسابوری سوم ابو محمد عبد الغنی بن سعید از دی چهارم ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی پنجم ابو عمرو بن عبد البر النمری حافظ اهل مغرب ششم بیهقی هفتم خطیب بغدادی بیهقی فقه از شیخ صعلوکی حاصل کرده در عهد وی در خراسان هیچکس را یارای آن نبود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه وسلم بی استاد و بی اجازت و بی ممارست تصرف کردی روایت حدیث از حاکم نیسابوری و ابو طاهر محمد بن زیادی و ابن فورک و ابو عبد الله سلمی دارد از مشاهیر مصنفات او کتاب السنن دو جلد و کتاب دلائل النبوة سه جلد و کتاب معرفة العلوم و کتاب بعث و نشور یک جلد و کتاب آداب و فضائل صحابه و کتاب فضائل اوقات و کتاب شب الایمان دو جلد و کتاب خلافیات دو جلدست هکذا فى اشعه اللمعات و ابن خلکان گفته بیهقی واحد زمان و فرد اقران در فنون بود از کبار اصحاب حاکم در حدیث و زائد بروی در علوم فقه از ابی الفتح ناصر بن محمد العمري المروزی گرفته و حدیث بر وی غالب آمده و بآن مشهور گشته و در طلبش بسوی جبال و عراق و حجاز رفته و در خراسان از علمای عصر شنیده و همچنین بدیگر بلاد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۳۶

که آنجا رسیده و وی اول کسیست که نصوص امام شافعی را جمع نموده و در ده مجلد و از مشهور مصنفات او مناقب شافعی و مناقب احمد بن حنبل و غير ذلکست و قانع بود از دنیا بقليل امام الحرمین در حق وی گفته ما من شافعی المذهب الا و للشافعی عليه منیء الا احمد البیهقی فان له على الشافعی منه و بود اکثر الناس نصر المذهب الشافعی و او را در نیشاپور طبیبدند برای نشر علم پس آنجا رفت و بود بر سیرت سلف و جماعته از اعیان از وی اخذ حدیث کرده‌اند منهم زاهر الشحامی و محمد الفراوی و عبد المنعم القشیری و غيرهم ولادتش در شعبان سنہ سیصد و هشتاد و چهار بود انتهی در بستان المحدثین نوشه که وی در معمورهای اسلام گشته و با وصف این همه تبّحر و علو اسناد که دارد سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابن ماجه نزد او نبود و بر احادیث این هر سه کتاب کما یبغی اطلاع ندارد در علم او حق تعالی برکت عظیم داد و قوت فهم بکمال عطا فزود و از وی تصانیف عجیبه یادگار ماند که مثل آن تصانیف از سابقین رو نداده از جمله تصانیف گزیده و نافعه وی کتاب الاسماء و الصفات دو مجلدست سبکی گفته لا اعرف له نظیر او کتاب الاعتقاد یک جلد و کتاب الدعوات الكبير یک جلد سبکی گفته من سوگند می خورم بر آنکه این کتب را در عالم نظیری نیست و کتاب الزهد یک جلد و کتاب الترغیب و الترهیب یک جلد و اربعین کبری و اربعین صغیری و کتاب الاسراء و دیگر تصانیف بسیار دارد در تصانیف خود نصرت مذهب شافعی نموده و بتائید او رواج این مذهب دو بالا گشته جامع بود در فنون حدیث و علل و فقه آن و وجوه جمع میان احادیث مختلفه و چون در تصنیف کتاب معرفة السین و الآثار شروع

کرد یکی از صلحابخواب دید که امام شافعی در جای هستند و در دست ایشان چند جزو ازین کتاب است و می‌فرمایند که امروز از کتاب فقیه احمد یعنی بیهقی هفت جزو نوشته‌یم یا خواندیم فقیهی دیگر نیز امام شافعی را عبقات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۳۷

بخواب دید که در مسجد جامع بر تختی نشسته‌اند و می‌فرمایند که امروز از کتاب فقیه احمد یعنی بیهقی فلان حدیث استفاده کردیم و محمد بن عبد العزیز مروزی فقیه مشهور گفته روزی بخواب می‌بینم که یک صندوق از زمین با آسمان پریده می‌رود و گردانگرد آن نویست نهایت درخششده که چشم را خیره می‌کند می‌پرسم که این چه چیزست فرشتگان می‌گویند که این صندوق تصانیف بیهقیست که در بارگاه کبریا مقبول شد گاهی بشعر هم می‌کرد این چند بیت از نظم اوست من اعتز بالمولی فذاک جلیل و من رام عزّا عن سواه ذلیل ولو ان نفسی مذیراها مليکها مضی عمرها فی سجدة لقليل احب مناجاة الحبيب باوجه و لكن لسان المذنبین کلیل وفات او دهم جمادی الاولی سنه چهار صد و پنجاه و هشت در شهر نیشاپور واقع شد اما در تابوتی نهاده به بیهق آوردند و در خسروجرد مدفون ساختند بیهقی نسبت به بیهقیست که نام چند دیه است متصل بهم دربست گروهی نیشاپور واقع شده مجموع آن دیهات را بیهق گویند مثل باره و هرپانه در نواحی دهلي و کلانترین آن دیهات خسروجرد است مدفن بیهقی انتهی ابن خلکان گفته خسروجرد بضم خای معجمه و سکون سین وفتح رای مهملتین و سکون واو و کسر جیم پستر را و دال مهملتینست هکذا فی تقویم البلدان نقلًا عن اللباب و اللہ اعلم انتهی پس کمال عجب و حیرتست که چنین امام کبیر و بحر غزیر و مقتدای عدیم النظر و جهبد شهیر و حاوی فضل مستنیر و حائز شرف مستطیر که فضائل فاخره و محامد باهره و مدائع زاهره و مناقب متکاثره و مکارم متواتره او مجمع علیه است عند الاساطین النحاریر و اسناد حديث باو مثل اسناد حديث بجناح رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلمست وقتی که حدیثی موافق مطلوب شیعه روایت کند با آنکه دیگر اساطین قوم هم آن را روایت کرده‌اند و عبد الرزاق آن را بسند صحیح روایت

عقبات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۳۸

کرده مقدوح و مجروح و راوی موضوعات گرد و بلکه از اهل علم حدیث خارج باشد این تعصّب را چه علاج و یا چنین دروغزنان چه سر مناظره و حیرت دیگر آنست که ابن تیمیه عدم ذکر اهل علم بحدیث این حدیث را معلل ساخته بموضع بودنش و گفته که چون این حدیث بلا شک موضوع است آن را علمای حدیث مثل نسائی و ترمذی و غیره روایت نکرده‌اند و این کلام صریح است در آنکه اهل علم بحدیث احادیث موضوع روایت نمی‌کنند و بنا بر این ثابت می‌گردد که احادیث مرویه دیگر اهل علم مثل ترمذی و نسائی موضوع نباشد و در مرویاتشان هم احادیثی عدیده مصراح بمطلوب شیعه بود لهذا رگ تعصی بش بضربان آمده و بمناقضت و تهافت صریح که در کلام واحد منکشف گردد مبالغتی نکرده از غایت جسارت بترمذی هم با وصف شمردن او از اهل علم بحدیث نسبت روایت موضوعات کرده فالیاذ بالله من مثل ذلک التعصّب الاسمع و العناد الاعوج و اللداد البهرج و التهافت اللجاج و از عجائب آنست که قاضی سناء اللہ پانی پتی که حسب افاده خود مخاطب کما فی اتحاف النبلاء بیهقی زمان بود نیز انکار وجود این حدیث شریف در کتب بیهقی بتقلید کابلی آغاز نهاده حیث قال فی السیف المسلول ششم

حدیث آنّه صلی اللہ علیه و سلم قال من أراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في تقواه والى ابراهيم في حلمه والى موسى في هیته والى عیسی فی عبادته فلينظر الى علی بن أبي طالب

جواب این حدیث از احادیث اهل سنت نیست ابن مظہر حلبی در کتب خود آورده است گاهی بسوی بیهقی و گاهی بسوی بغوي نسبت کرده و در کتب بغوي و بیهقی نیست انتهی پس صدور انکار وجود این حدیث

عقبات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۳۹

شریف در کتب بیهقی عالی‌شأن از بیهقی زمان از غرائب محیره اذهان و عجائب مضمونه صیان و نسوانست آری بیهقی زمان

همانکست که بر افادات بیهقی اطلاعی و عثوری و بر روایات او وقوفی و مروری ندارد و بمحض تقليد غير سدید کابلی وحدت نفی حتمی روایت بیهقی فرید از کتب او بلا ملاحظه آن کتب و بلا استسعاد بافادات محقّقین متبحّرين که بر کتب بیهقی ناظر و از حقائق آثار و اخبار ماهراند می‌فرماید اما ادعای نسبت علامه حلی احله الله دار السیّلام این حدیث شریف را بیغوى بس مبنیست بر وهم و سوء فهم کلام آن عالی مقام و بادی این سوء فهم ابن روزبهان مهانست پس باید دانست که علامه حلی طاب ثراه در نهج الحق و کشف الصیدق فرموده المطلب الثانی العلم و التّناس کلّهم بلا۔ خلاف عیال علیٰ علیه السیّلام فی المعارف الحقيقة و العلوم اليقینیة و الاحکام الشرعیة و القضايا التقليدیة لأنّه ع کان فی غایة الذکاء و الحرص علی التعلم و ملازمته لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو اشتق الناس علیه لا ینفك عنه لیلا و نهارا فیكون بالضروره اعلم من غيره و

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی حقه اقضاكم علی
و القضاء یستلزم العلم و الدین و

روی الترمذی فی صحيحه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا مدینه العلم و علی بابها
و ذکر البغوى فی الصحاح ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا دار الحکمة و علی بابها
و فیه عن أبي الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من أراد ان ينظر الى آدم فی علمه و الى نوح فی فهمه و الى يحيی بن زکریا فی زهده و الى موسی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۴۰

بن عمران فی بطشه فلینظر الى علی بن أبي طالب

و روی البیهقی باسناده الى رسول الله صلی الله علیه و سلم من أراد ان ينظر الى آدم فی علمه و الى نوح فی تقواه و الى ابراهیم فی حلمه و الى موسی فی هیته و الى عیسی فی عبادته فلینظر الى علی بن أبي طالب
درین عبارت هرگز نصیہ صریح بر نسبت این حدیث بیغوى پیدا نیست و توهم اسناد آن بیغوى از لفظ فيه وهم بی اصلست زیرا که ضمیر فيه راجع بجانب امیر المؤمنین علیه السلامست و غرض آنست که درباره آن حضرت از ابو الحمرا مروی شده که او گفت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم این حدیث ارشاد فرموده و مؤید این معناست آنکه در قول علامه
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حقه اقضاكم

ضمیر حقه راجع بجانب امیر المؤمنین علیه السلام ست پس همچنین ضمیر فيه راجع باحضور خواهد بود و این روایت ابو الحمرا
همان روایتست که اخطب خوارزم در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل آن کرده و اگر چه علامه حلی طاب ثراه در این
جا اسناد آن باخطب نفرموده لکن قبل او علامه اربیلی طاب ثراه در کشف الغمہ از اخطب نقل آن نموده و فقیر بلا واسطه نقل آن از
اصل مناقب اخطب نمودم و دیگر اکابر سنیه هم نقل آن از ابو الحمرا کردہ‌اند فتبصیر و لا۔ تکن من الذاهلين و جلالت مرتبه و
عظمت شان علامه حلی احله الله میطان الكرامة و بواه مكان السیّلامه بمثابة رسیده که اکابر علمای سنیه که حظی از سجیه رضیه
انصاف داشته‌اند و ضیاء عقل صافی را بظلمت جور و اعتساف نکاسته آن جناب را بتجلیل و تعظیم جميل و اکرام و تفحیم جلیل یاد
کرده‌اند و بمدائح عظیمه و مناقب فخیمه ستوده اکمل الدین محمد بن محمود البابرتی الحنفی در نقود

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۴۱

و ردود گفته اما بعد فلما کان توقف استنباط الاحکام الشریعه من مسالکها و استخراج الاوامر السمعیة من مدارکها على معرفة الصانع
و التصدیق بصفاته و النّظر فی امر النبوة و تحقیق معجزاته و کان علم الكلام هو المتکفل بهذا المرام لا جرم بعد الفراغ من کتاب
الکواشف البرهانیه فی شرح المواقف السیّلطانیه اشتغلت بعلم اصول الفقهیات و مدارک الفروعیات الّذی هو العروة الوثقی للطالب
المستمسک و السیّعاده العظمی للراغب المستمسک ما استضاء بنوره ذو رویه الّا اصاب و اهتدی و ما استنار بضوئه ذو بصیره الّا فاز و

ارتقي و كان خير الكتب المؤلفة فيه عند اصحاب هذا العلم و ذويه منتهى السّيّر و الامل الذي صنفه الامام العلّامة الشّيخ جمال الدين ابو عمرو بن الحاجب بلغه الله اعلى المراتب في علم الاصول و الجدل و هذا صار مشهرا في مشارق الارض و مغاربها كالشّمس في وسط النّهار مستهترا إليه اصحاب الفقهاء الاربعة و ارباب مذاهبها استهتاراً أىً استهتار و خير شروحها المشهورة شهرة المتن جاماً للضروريات و لخاصيات الفن الشّرح الذي لاستاذي واستاذ الكل في الكل الامام بن الامام بن الامام افضل علماء الاسلام عضد الملة و الدين عبد الرحمن الصّدّيقى الذي اعلى الله بكلمته كلمة الدين و عضد به الایمان و المؤمنين جزاء الله افضل مجازاته رافعاً في اعلى علیین درجاته إذ هو ملازم لتفسير نصوصه محققاً لداقائه مداوم على تقرير فصوصه مدققاً لحقائقه كاشف مختبيات مشكلاته مصححاً لمقاصده

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٤٢

مشيراً الى مكثيات مفضيّ لاته منقحة لفائه حتى صار كتابه مجموعاً مستحقاً لان يكون على الرأس محمولاً و على العين موضوعاً فيما لها من المناقب ما احسن مناصبه بين المناصب و ما يعرفه ألا من حقّ كلام غيره تحقيقاً و جرى في ميدانه اشواطاً و عرق فيه تعريضاً و هو مليء كثیر البضاعة طویل الباع في هذه الصناعة إنما يعرف ذا الفضل من الناس ذووه و قد وقع إلى من الشروح عشرة اخری حریة بان تكتب على الاحداق بل احرى اشهرها السبعة السيارة في الآفاق المنسوبة الى اکابر الفضلاء بالاستحقاق المولى الاعظم شیخ الدّنیا قطب الدّین الشیرازی قدس نفسه و المولی السید رکن الدّین الموصلی روح رمه و المولی الشّیخ جمال الدّین الحلّی طابت تربته و المولی القدوة زین الدّین الخنجی زیدت درجه و المولی العلّامة شمس الدّین الاصفهانی نور الله ماضجه و المولی الافضل بدر الدّین التسترنی عطر مهجه و المولی الاعلم شمس الدّین الخطیبی طیب مریعه المذکور اسماء هؤلاء العلماء الكرام البررة المعظمہ على ترتیب وجود الشروح التي كانها صحف مكرمة و اتفق لى قرأته على مؤلفه مرتّة و الاستماع عنه اخری مقتبساً من اشعه انوار فوائده بمقدار مقدرتي القصری فرأيته و ان كان شرعاً كتاباً مستقلاً و ان جعل فرعاً كان اصلاً اصيلاً يحتاج الفاظه في جلها لا بل كلّها الى حلّها مما يزيل من مسالک شعابه صعابها و يكشف عن وجوه فرائده نقابها فتوّجت تلقاء مدین تشریحه و وجّهت مطایا الفكر الى توضیحه جاعلاً ایاه سدی الابحاث ملحاً له بما في السبعة بل و بما في الثالث فما وافق الاستاذ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٤٣

غيره خلّیناه و سیله فمرحباً بالوفاق و ما خالفه اشرنا إليه في دقیقه و جلیله اما بالكساد او النّفاق الى ان قال و اكتفت في اسماء الشّراح السبعة بما اشتهروا به اختصاراً لا حظاً لمراتبهم العلیة و احتقاراً و من لم يعُظِمْ غيره لا يعُظِمْ ازین عبارت سراسر جزالٍ طابت تربته و فطانت واضح و لائحته که صاحب نقود و ردود بترك تعصب نامحمد نطاقة همت بمدح و ثنا و وصف و اطراء علّامه حلّی طاب ثراه بربسته که آن جناب را بلطف مولی و شیخ یاد کرده و فقره بلیغه طابت تربته در مقام دعا در حق آن علّامه عالی مقام بر زبان حقائق ترجمان آورده و نیز آن جناب را از علمای کرام برره و اکابر فضلاء معظمه بالاستحقاق شمرده و نیز ثابت کرده که آن جناب از اصحاب رتبه عليه است و احتقار آن جناب روا نیست و کسی که تعظیم جناب او نکند قابل تعظیم نیست و ثابت کرده که شرح علّامه حلّی مثل شرح قطب شیرازی و شرح رکن الدّین موصلی سابق و فائقست بر شروح زین الدّین خنجی و شمس اصفهانی و بدر تسترنی و شمس خطبی و اکمل الدّین محمد بن محمود الحنفی از اکابر كملاً و اجله فضلاً و محمود افخم نبها و ممدوح اعظم علماسی سیوطی در حسن المحاضره في اخبار مصر و القاهره گفته اکمل الدّین محمد بن محمد بن محمود البابرتی علّامه المتأخرین و خاتمه المحققین برع و ساد و درس و افاد و صنف شرح الهدایة و شرح المشارق و شرح المنار و شرح البزدی و شرح مختصر

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٤٤

ال حاجب و شرح تلخيص المعانى و البيان و شرح الفيه ابن معط و حاشيئ على الكشاف و غير ذلك و ولی مشیخة الشیخویتیه اوّل ما فتحت و عرض عليه القضايى مات فى رمضان سنة ٧٨٦ ست و ثمانين و سبعمائه و نیز سیوطی در بغیه الوعاء فى طبقات اللغوین و النھاۃ گفته محمد بن احمد بن الشیخ اکمل الدین الحنفی ولد سنہ بضع عشرة و سبعمائه و اخذ عن أبي حیان و الاصبهانی و سمع الحديث من الدلاصی و عبد الهادی و قررہ شیخون فى مشیخة مدرسته و عظم عنده جداً و عند من بعده بحیث كان الظاهر برقوق يجىء الى شباک الشیخویتیه فيکلمه و هو راكب و ينتظر حتی يخرج فيركب معه و كان علامۃ فاضلاً ذا فنون و افر العقل قوى النفس عظيم الهيبة مهابا عرض عليه للقضاء مرارا فامتنع و له من التصانیف التفسیر شرح المشارق شرح مختصر ابن الحاجب شرح عقیدة الطوسي شرح الھدایۃ فى الفقه شرح الفیہ ابن معط فى النحو شرح المنار شرح البذوی شرح التلخيص فى المعانی قال ابن حجر و ما علمته حدث بشیء من مسموعاته مات لیلة الجمعة تاسع عشر رمضان سنہ ست و ثمانين و سبعمائه و حضر جنازه السلطان و من دونه دفن بالشیخویتیه ذكرت فى طبقات الکبری کثیرا من فوائدہ و شمس الدین محمد بن على بن احمد الداوی المالکی تلمیذ جلال الدین السیوطی در طبقات المفسّرین گفته محمد بن احمد البارتی الشیخ اکمل الدین الحنفی ولد سنہ بضع عشرة و سبعمائه و اخذ عن أبي حیان و الاصفهانی و سمع الحديث من الدلاصی و ابن عبد القادر و قررہ شیخون فى مشیخة مدرسته و عظم عنده جداً و عند من بعده بحیث

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٤٥

كان الظاهر برقوق يحيى الى شباک الشیخویتیه فيکلمه و هو راكب و ينتظره حتی يخرج فيركب معه و كان علامۃ فاضلاً ذا فنون و افر العقل قوى النفس عظيم الهيبة مهابا عرض عليه للقضاء مرارا فامتنع و له من التصانیف التفسیر شرح المشارق عقیدة الطوسي شرح الھدایۃ فى الفقه شرح الفیہ ابن معط فى النحو شرح البذوی شرح التلخيص فى المعانی قال الحاجب ابن حجر و ما علمته حدث بشیء من مسموعاته مات لیلة الجمعة تاسع عشر رمضان سنہ ست و ثمانين و سبعمائه و حضر جنازه السلطان فمن دونه و دفن بالشیخویتیه ذكره شيخنا فى طبقات النھاۃ و ملا على قاری در اثمار جتیه فى طبقات الحنفیه گفته محمد بن محمود بن احمد الرومی الحنفی الشیخ اکمل الدین اخذ عن أبي حیان و غيره و شرح الھدایۃ فى الفقه و كتب تفسیر القرآن و شرح تلخيص المفتاح و مات لیلة الجمعة فى رمضان سنہ ست و ثمانين و سبعمائه و کمال باشازاده در طبقات حنفیه گفته محمد بن محمود علامۃ المتأخرین و خاتم المحققین اکمل الدین البارتی برع و ساد و افتی و درس و افاد و صنف و اجاد فمن ذلك شرح مشارق الانوار و شرح الھدایۃ و شرح النھروانی و شرح النار و شرح التلخيص فى المعانی و البيان و شرح مختصر ابن الحاجب فى الاصول و شرح السیراجیه و مقدمة فى الفرائض و شرح التجريد للنصیر الطوسي لم يکمل و حاشيئ على الكشاف الى تمام النھروانین و كان وفاته لیلة الجمعة تاسع عشر رمضان المعظم سنہ ست و ثمانين و سبعمائه و ابو الفضل احمد بن على بابن حجر العسقلانی هم مدح علامہ حلی طاب ثراه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٤٦

نموده و شرح آن جناب را بر مختصر ابن الحاجب در غایت حسن در حل الفاظ متن و تقریب معانی آن دانسته در درر کامنه فى اعیان المائة الثامنة گفته الحسین بن یوسف بن المطھر الحلی المعتزلی جمال الدین الشیفی ولد فی سنہ بضع و اربعین و ستمائه و لازم النصیر الطوسي مدة و اشتغل فى العلوم العقلیه فمهر فيها و صنف فى الاصول و الحكمه و كان صاحب اموال و غلمان و حفده و كان راس الشیعه فى الحلہ و شهرت تصانیفه و تخرج به جماعه و شرحه على مختصر ابن الحاجب فى غایه الحسن فى حل الفاظه و تقریب معانیه و صنف فى فقه الامامیه و كان قیما بذلك داعیه إلیه و له كتاب فى الامامه رد عليه ابن تیمیه بالكتاب المشهور المسّمی بالرد على الرافضی و قد اطنب فيه و اسهب و اجاد فى الرد الا انه تحامل فى مواضع عديدة و رد احادیث موجوده و ان كانت ضعیفة بانها مختلقه الخ و ابن روزبهان با آن همه بغض و شنان و مجازفت و عدوان و سلطات لسان و خشونت بيان و مبالغه در رد و ایهان

حق و ایقان جانب علامه را در صدر جواب نهج الحق بتعظیم و تکریم و اجلال و تفحیم یاد نموده چنانچه گفته فلماً استقر رکابی
بمدينة قasan اتفق لی مطالعه کتاب من مؤلفات المولی الفاضل جمال الدین بن المطهر الحلی غفر الله ذنوبه قد سماه بكتاب نهج
الحق و کشف الصدق قد الّه فی ایام دولة السلطان غیاث الدین الجایتو محمد خدابنده و ذکر آنه صنفه باشارته الخ

رد کلام مصنف که افتراء به اهل سنت میسر نباشد

قوله بافترا و بهتان الزام دادن اهل سنت میسر نمی آید اقول بافترا و بهتان الزام هیچکس اگر چه معتقد هیچ شریعت و متمسک بهیچ
مذهب نباشد بلکه منکر و جاحد بحت باشد نیز میسر نمی شود لکن چون بزعم سنته افترا و بهتان مثل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۴۷

سائر قبائح و فواحش معاذ الله فعل خدا تعالی عما يقول الظالمون علواً کثیراً می باشد پس الزام اهل سنت بافترا و بهتان که حسب
مزعوم شان فعل خدای مناست چرا جائز نباشد و نیز مخاطب قمّقام جابجا الزام اهل حقّ بافترا و بهتان خواسته و غرائب افادات درین
باب نگاشته پس کاش این قاعده سدیده و مقاله مفیده خود را درین مقامات یاد می کرد و خود را از قصد الزام بافترا و بهتان باز
می داشت و چه عجب که تقليد بعض متصرفه و کرامیه که معتقد خلافت ثلاثة‌اند وضع احادیث و روایات در ترغیب و ترهیب بر
سرور انام علیه و آل‌الکرام الف تحیة و سلام جائز داشته‌اند اختیار فرموده اباحت کذب و اختلاق و بهتان و افعال و افترا فرموده
باشد ابن حجر عسقلانی در نزهه النّظر شرح نخبه الفکر گفته و الحامل للواضع على الوضع اما عدم الدين كالزنادقة او غلبة الجهل
کبعض المتعیدین او فرط العصیّة کبعض المقلّدین او اتباع هوى بعض الرؤساء او الاغرب لقصد الاشتھار و كل ذلك حرام باجماع
من يعتد به الا ان بعض الكرامیه و بعض المتصرفه نقل عنهم اباحة الوضع في الترغیب والترهیب و هو خطاء من فاعله نشا عن جهل
لأن الترغیب والترهیب من جملة الاحکام الشرعیة و اتفقا على ان تعمد الكذب على النبي صلی الله عليه وسلم من الكبائر و سیوطی
در تدريب الزاوی فی شرح تقریب النّوادی گفته و الواضعون اقسام بحسب الامر الحامل لهم على الوضع اعظمهم ضرراً قوم یتنسبون
الى الزهد وضعوه حسبة ای احتسابا للاجر عند الله فی زعمهم الفاسد فقبلت موضوعاتهم ثقة بهم و رکونا إليهم لما نسبوا إليه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۴۸

من الزهد و الصلاح و لهذا قال يحيى القطبان ما رأيت الكذب في أحد اکثر منه فيمن ينسب إلى الخير أى لعدم علمهم معرفة ما يجوز
لهم و ما يمتنع عليهم او لأنّ عندهم حسن ظنّ و سلامه صدر فيحملون ما سمعوه على الصدق ولا يهتدون لمميز الخطاء من الصواب
ولكن الواضعون منهم و ان خفى حالهم على كثير من الناس فإنه لم يخف على جهابذة الحديث و نقاده وقد قيل لابن المبارك هذه
الاحادیث المصنوعة فقال تعيش لها الجهابذة إنا نحن نَرَنَا الذُّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

و من امثله من وضع حسبة ما رواه الحاکم بسنده الى أبي عامر المروزی انه قيل لابی عصمة نوح بن أبي مريم من این لک عن عکرمه
هذا فقال ائمۃ النّاس اعرضوا عن القرآن و اشتغلوا بفقه أبي حنيفة و مغازی ابن اسحاق فوضعت هذا الحديث حسبة و كان يقال
لابی عصمة هذا نوح الجامع قال ابن حبان جمع كل شيء الا الصیدق الخ اما اکاذیب مخاطب لیب پس ذکر جمیع یا اکثر ان و لو
اجمالاً مفضی بتطویل و اسهاب و موجب خروج از باب سنت لهذا ینقل بعض اکاذیب معجه و افتراءات مطربه می پردازم و باقی را
بر ملاحظه اجویه ابواب کتاب مخاطب عالی نصاب محول می سازم و بسیاری ازین در مجلدات سابقه بیان نمودم پس باید دانست
که مخاطب در باب یازدهم گفته باز چون تامل کردیم که پیشوایان اهل سنت خواه در فروع فقه خواه در اصول عقائد و
خواه در سلوک طریقت بلکه در تفسیر و حدیث نیز همه از اهلیت اخذ نموده‌اند و بتلمذ اهلیت مشهور و معروف و ائمہ اهلیت
همیشه در حقشان ملاطفات و مbasطات فرموده‌اند بلکه بشارت داده و این معنی در کتب امامیه باعتراف

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۴۹

اکابر علماء ایشان ثابتست و صحیح اگر دیده و دانسته حق پوشی کنند علاجی نیست ابن مطهر حلبی در نهج الحق و منهج الكرامة اعتراف نموده است بآنکه ابو حنیفه و مالک از حضرت صادق اخذ علم نموده‌اند و شافعی شاگرد مالک و احمد بن حنبل شاگرد شافعیست و نیز ابو حنیفه از حضرت باقر و زید شهید تلمذ دارد و حالا امامیه در حق مجتهادان خود که در غیبت امام چون جامع شروط اجتهاد باشند اعتقاد و جوب اطاعت دارند پس مجتهادى که در حضور ائمه شروط اجتهاد بهم رساند و از ایشان اجازت اجتهاد و فتوی یافته باشند مذهب او چگونه اولی باتباع نباشد ابو حنیفه را باعتراف شیخ حلبی حضرت باقر و زید شهید و حضرت صادق اجازت فتوای داده‌اند پس جامع بودن او شروط اجتهاد را بنصّ امام ثابت شد هر که او را واجب الاطاعت نداند از شیعه رد شهادت معصوم می‌کند و آن کفرست خصوصا در وقت غیبت امام البته مذهب او اولی باخذ باشد از مذهب ابن بابویه و ابن عقیل و ابن المعلم لله انصاف باید کرد و از تعصّب و عناد باید گذشت اگر روایات اهل سنت را درین باب اعتبار نکنند روایات امامیه خود البته مقبولست

روی ابو المحاسن الحسن بن علی باسناده الى أبي البختري قال دخل ابو حنیفه علی أبي عبد الله عليه السلام فلما نظر إلیه الصادق قال
کانی انظر إليك و انت تحیی سنّة جدّی

بعد ما اندرست و تكون مغزا لکل ملهوف و غیاثا لکل مهموم بک یسلک المتحرّرون إذا وقفوا و تهدیهم الى واضح الطّريق إذا
تحتیروا فلک من الله العون و التوفیق حتی یسلک الرّیاتیون بک الطّريق و جمیع امامیه روایت کرده‌اند که چون ابو حنیفه بر خلیفه
وقت ابو جعفر منصور عباسی داخل شد و نزد او عیسی بن موسی
عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۵۰

حاضر بود بخلیفه گفت که یا امیر المؤمنین هذا عالم الدّنيا الیوم پس منصور گفت که یا نعمان ممّن اخذت العلوم ابو حنیفه گفت
عن اصحاب علی عن علی و عن اصحاب عبد الله بن عباس عن ابن عباس پس منصور گفت که لقد استوثقت من نفسک یا فتنی و
نیز در کتب امامیه است که

انّ ابا حنیفه کان جالسا فی المسجد الحرام و حوله زحام کثیر من کل الآفاق قد اجتمعوا یسائلونه من کل جانب فیجیبهم و کانت
المسائل فی کمّه فیخرجها فیناولها فوقف علیه الامام ابو عبد الله فقطن به ابو حنیفه فقام ثم قال یا ابن رسول الله لو شعرت بک اوّلا ما
وقفت لا ارانی الله جالسا و انت قائم فقال له ابو عبد الله اجلس ابا حنیفه و اجب الناس فعلی هذا ادرکت آبائی
و این هر دو روایت در شرح تجرید ابن حلبی موجودست در مسأله تفضیل حضرت امیر و اگر شیطانی شیعه را دغدغه کند و
گویند که اگر ابو حنیفه و امثال او از مجتهادين اهل سنت شاگردان حضرت ائمه بودند پس چرا مخالف ایشان در مسائل بسیار فتوی
دادند گوییم جواب این سخن در مجالس المؤمنین قاضی نور الله شوستری موجودست، گفته است که ابن عباس شاگرد حضرت
امیر بود و بپایه اجتهاد بحضور حضرت امیر رسیده و در حضور ایشان اجتهاد می‌کرد و در بعض مسائل خلاف می‌نمود و حضرت
امیر تجویز می‌کرد انتهی ازین عبارت سراسر جسارت و خسارت که حسبه لله آن را ساخته‌اند و دین و دیانت و عدل تقدیری را هم
در هوای ائمه خود علی الخصوص امام اعظم باخته اکاذیب غریبیه و افتراءات عجیبه ظاهرست کذب اوّل آنکه در کتب امامیه
بااعتراف اکابر علماء‌شان ملاطفات ائمه اهلیت علیهم السلام در حق پیشوایان اهل سنت در فروع فقه و اصول

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۵۱

و عقائد و سلوک طریقت و تفسیر و حدیث و آن هم علی الدّوام ثابت و صحیح شده کذب دوم آنکه مbasطات ائمه علیهم السلام
در حق پیشوایان سییه و آن هم علی الدّوام در کتب امامیه بااعتراف اکابر علماء ایشان صحیح و ثابت شده کذب سوم آنکه بشارت
دادن ائمه علیهم السلام پیشوایان اهل سنت را در کتب امامیه بااعتراف اکابر علماء ایشان صحیح و ثابت شده و بلا ریب ادعای
صحت و ثبوت ملاطفات و مbasطات ائمه علیهم السلام و آن هم علی الدّوام و نیز ادعای ثبوت بشارت این حضرات در حق

پیشوایان سئیه در کتب اهل حق کرام محض افترا و اتهامست کذب چهارم آنکه علامه حلی در نهج الحق اعتراف فرموده که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهمما السلام و زید شهید ابو حنیفه را اجازت فتوی داده‌اند و این کمال بیباکی و خیره‌سری و پهن چشمی ملاحظه کردندیست که بر علامه حلی افترا می‌فرماید که جناب او اعتراف کرده که امام باقر و حضرت صادق علیهمما السلام و زید شهید اجازت فتوی با بو حنیفه داده‌اند و مع ذلک قصد اثبات افترا و بهتان آن جناب در نقل حدیث تشییه دارد اعاذنا اللہ من الوقاۃ و الصّالۃ و استیلاء الجهاۃ کذب پنجم آنکه افترا کرده که روایت ابو المحاسن حسن بن علی که باسناد خود از ابو البختی در مدح امام جعفر صادق علیه السلام ابو حنیفه را آورده از روایات امامیه است و اصل آنست که این روایت مکذوبه را ابو المؤید خوارزمی در جامع مسانید ابو حنیفه باسناد اخطب وارد کرده و کابلی از آنجا برداشته لکن حذف سند تا ابو المحاسن نموده تا استناد بروایت اخطب که در سلسله سند این روایت واقع‌ست ثابت نشود کذب ششم آنکه حکایت مدح عیسی بن موسی ابو حنیفه را و مکالمه منصور با او بجمعی امامیه نسبت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۵۲

داده و این روایت را نووی در تهذیب الاسماء بتغیر بسر وارد کرده و این روایت اصلاً مساسی با مطلوب که مقبولیت ابو حنیفه نزد اهلبیت علیهم السلام ندارد که از آن بر تقدیر تسلیم هم مدح کسی از معصومین علیهم السلام ابو حنیفه را ثابت نمی‌شود کذب هفتم آنکه روایتی متضمن امر امام جعفر صادق علیه السلام ابو حنیفه را بجواب دادن مردم بکتب امامیه نسبت کرده و کابلی این روایت و روایت مکالمه منصور در صواعق نقل کرده لیکن جسارت نسبت آن بأهل حق نیافته کذب هشتم آنکه این هر دو روایت را بشرح تحرید علامه حلی نسبت نموده کذب نهم آنکه تصریح کرده که این هر دو روایت در شرح تحرید علامه در مسئله تفضیل جناب امیر علیه السلام موجودست پس شاه صاحب بر نسبت این اکاذیب دلیل نشده چندان دل داده بافترا و جسارت گردیدند که نسبت این هر دو روایت بالخصوص بشرح تحرید علامه حلی مع تعیین مبحث تفضیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام نمودند و نوبت را از یک خطای دو خطای هم بالاتر رسانیدند اینک شرح تحرید علامه حلی حاضر و نسخ عدیده آن در آفاق دائر و سائر لله ملاحظه فرمایند و مبحث تفضیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بامean و استیعاب بینند و دریابند که این هر دو روایت در ان کجا مذکورست مثل این جسارت و قلت مبالغات کمتر کسی را دست داده باشد و کابلی هم با وصف آن همه تحذیق و تشدق جسارت نسبت این اکاذیب که شاه‌صاحب درین مبحث بر زمان آورده‌اند با اهل حق نیافته بود آری روایات ثلاثة ابی نسبت آن بأهل حق ذکر کرده شاه‌صاحب زیاده للفرع علی الاصل آن را بأهل حق منسوب ساختند کذب دهم آنکه بمجالس المؤمنین نسبت کرده که ابن عباس بحضور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۵۳

اجتهاد می‌کرد و در بعض مسائل خلاف می‌نمود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تجویز می‌کرد پس این صنیع بدیع مخاطب رفیع را بنظر امعان ملاحظه باید فرمود که چسان در مقام واحد مرتكب ده کذب بزرگ شده و الزام اهل حق با آن خواسته و اصلاً حسابی از مؤاخذه ارباب علم و فهم و تقيیع و تعییر و ازراء و تحکیر حذاق نحایر نه برداشته خلیع العذار و گسته مهار رفته غرائب اکاذیب و عجائب افتراءات و اضطراب الهوان که هر یکی از آن مخجل ابلیس و محیر دجالست بکمال جسارت جنان و سلاطت لسان نگاشته و قطع نظر از این غرائب افتراءات و امثال آن اکاذیبی که مخاطب ظریف بجواب این حدیث شریف مرتكب آن شده عاقل متامل را بخاطر باید آورد و تعجب ازین لاف و گزارف باید نمود و جمله از اکاذیب این مقام در این جا ذکر می‌نمایم و آن این ست اوّل آنکه افاده فرموده که فساد مبادی این تمسک و مقدمات از سر تا قدم بر هر دانشمند ظاهرست دوم آنکه این حدیث از احادیث اهل سنت نیست سوم آنکه در تصانیف بیهقی ازین حدیث اثری نیست چهارم آنکه قاعده مقرر اهل سنت است که حدیثی را که بعضی ائمه فن حدیث در کتابی روایت کنند و صحّت ما فی الكتاب را التزام نکرده باشند مثل بخاری و مسلم و بقیه اصحاب

صحاح و بصحت حديث خاص صاحب كتاب يا غير او از محدثين ثقات تصريح نكرده باشند قبل احتاج نيسن پنجم آنكه ديلمي و خطيب و ابن عساكر احاديث را بطريق بياض يكجا فراهم آوردندا تا نظر ثانی نمایند بسبب قلت فرصت و كوتاهی عمر خود آنها را اين مهم سرانجام نشد ششم آنكه خود آن جمع کتندگان يعني ديلمي و خطيب و ابن عساكر و امثالشان در مقدمات کتب خود اين غرض را و وا شگاف گفته‌اند هفتم آنكه اين حديث از ان قسم نيسن که در هچ كتابی از کتب اهل سنت موجود باشد و لو بطريق ضعيف

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۵۴

هشتم آنكه اين کلام محض تشبيه است الخ نهم آنكه از تشبيه مساوات مشبه با مشبه به فهميدن کمال سفاهتست دهم آنكه افضلیت موجب زعمات کبری نیست يازدهم آنكه دون نفى مساواة الخلفاء الثالثة للأنبياء في الصیفات المذکورة او مثلها خرط القتاد دوازدهم آنكه اگر در کتب اهل سنت تفحص واقع شود آن قدر احاديث داله بر تشبيه با انيا که در حق شیخین مروی و ثابت در حق هيچیک از معاصرین ايشان ثابت نشده است سیزدهم آنكه معنی امامت که در اولاد حضرت امير باقی ماند و یکی مر دیگری را وصی آن می‌ساخت همین قطیت و ارشاد و منبیعت فیض ولایت چهاردهم آنكه الزام این امر يعني امامت بر کافه خلائق از ائمه اطهار مروی نشده و هر گاه این همه را دریافتی پس بدانکه بعنایت الهی بکمال وضوح و ظهور كالثور على شاهق الطور برائت اعلام و صدور از کذب و زور در نقل این حديث مشهور از حضرات سنیه با زور و شور ثابت نمودم و نیز روایت جمعی کثیر و جمعی غیر از اساطین ارکان سنیه این حديث شریف را با وصف اثبات صحت سند این حديث شریف و اعتراف والد ماجد مخاطب بثبوت آن ظاهر کردم و نیز ثابت کردم که عطار و سنائی که باعتراف خود مخاطب بنای کار ايشان و شریعت و طریقت شان از سر تا قدم بر مذهب اهل سنت است این حديث شریف را ثابت کرده‌اند پس چگونه مخاطب ناقد تکذیب والد ماجد خود و تکذیب جمیع ناقلين و مثبتین این حديث و تکذیب مادحين ايشان که از جمله‌شان خودش نیز می‌باشد و هم والد ماجد او خواهد فرمود تا ادعای بهتان و افترا حظی از صحت و سداد و بعد از کذب و عناد پیدا کند و لله الحمد و الملة که مدح و ثنای جمیل علامه حلی طاب ثراه از زبان اکابر سنیه بمثابه ثابت شده که بعد ملاحظه آن ظاهر می‌شود که نسبت افترا و بهتان آن جناب کمال حقد و شنان و نهايت تهور و تهجم و طغيان و دليل خسran از تعظيم اکابر و اعيانست

بيان عدم اعتبار حديثي که ائمه فن روایت کرده باشند و صحت ما في الكتاب را التزام نکرده باشند و رد آن

قوله و قاعده مقرره اهل سنت است

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۵۵

که حديثي را که بعض ائمه فن حديث در كتابي روایت کنند و صحت ما في الكتاب را التزام نکرده باشند مثل بخاري و مسلم و بقيه اصحاب صحاح و بصحت حديث خاص صاحب آن كتاب يا غير او از محدثين ثقات تصريح نکرده باشد قبل احتاج نیست اقول الحمد لله که مخاطب را بسيار جلد از خواب غفلت انتباхи حاصل شد که بعد از زور و شور در نفى اين روایت از بيهقی و دگر اهل سنت بخيال آنكه مبادا در کتب اهل سنت اين روایت برآيد شروع فرمودند در عيب و ازراء محدثين متاخرین خويش و حظ کتبشان از پایه اعتبار و اعتماد و ادخالشان در زمرة حاطبين ليل غافلين از انتقاد و هر چند مخاطب مختال فخور بتقلید کابلي جسور اين قاعده منقوضه و اين مقاله مرسوبه و اين هفووه مرفوضه بر زبان آورده لكن کابلي بلا اسناد آن بأهل سنت تقرير و تزوير آن کرده بود مخاطب نحرير بمفاد زاد في الطنبور نغمه اين تقرير منقوض و کسیر را برای مزيد تزويق و تحجیر بأهل سنت منسوب نموده که آن را قاعده مقرره‌شان قرار داده و نیز دليل علیل برای اين تقرير غير قابل الشعویل که اصلا مناسبتی و ارتباطی با مدعى ندارد بانتهاب از افاده والد ماجد عالی نصاب خود افزوده عبارت کابلي اين ست السادس ما

روى عن النبى صلى الله عليه انه قال من أراد ان ينظر الى آدم فى علمه و الى نوح فى تقواه و الى ابراهيم فى خلته و الى موسى فى هيبته و الى عيسى فى عبادته فلينظر الى علی بن أبي طالب فانه اوجب مساواته للنبياء فى صفاتهم و الأنبياء افضل من غيرهم فكان على افضل من غيرهم و هو باطل لأنه ليس من احاديث اهل السنة و قد آورده ابن المطهر الحلى فى كتبه و عزى روایته تارة الى البیهقی و اخرى عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٥٦

الى البغوى ولم يوجد فى كتبهما و الحلى لا يصدق اثره و لأن الخبر الذى رواه بعض أئمة الحديث فى كتاب لم يلتزم صحة جميع ما آورده فيه و لم يصرح بصحته هو او غيره من المحدثين لا. يحتج به از ملاحظه این عبارت ظاهرست که کابلي این قاعده را بأهل سنت نسبت نه کرده و بلا استناد آن باحدى بر زبان آورده و مخاطب جليل الفضل بطريق زيادت فرع بر اصل آن را قاعده مقرره اهل سنت قرار داده و نيز کابلي برای این قاعده غير منعقده دليلی ذکر نکرده پس دليلی که مخاطب نیل ذکر فرموده از اضافات و زیادات آن رفیع الدّرجاتست که بسبب آن شاید اولیای او دفع عار و شنار استراق تمویهات کابلي جمیل التجار در سر داشته باشد الحاصل این قاعده با آب و تاب اصلاً حظی از صحت صواب ندارد و بطلان و اختلال و فساد و اعتلال آن بنهایت ظهور بر ارباب کمال واضح و لائحت بچند وجه اوّل آنکه پر ظاهرست که قبل از بخاری و مسلم و بقیه ارباب صحاح احادیث بسیار دائرة و سائر بودند و علما احتجاج و استدلال باآن می کردند و اصلا احتجاج و استدلال را موقف بر نص کسی بر صحت آن نمی کردند بلکه هر گاه حدیثی را جامع شروط احتجاج می یافتد احتجاج باآن می کردند پس نفی قابلیت احتجاج از حدیثی که کسی از محدثین ثقات تصريح بصحت آن نکرده باشد و نه کسی از ملتمن صحت اخراج آن کرده گو آن حدیث جامع شروط احتجاج باشد وجهی از صحت ندارد و عمل علمای سابقین واقع و رافع این توهم بی اصلست دوم آنکه ازین قاعده قاصره و مقاله خاسره و احواله جائزه ظاهر می شود که اگر حدیثی جامع شروط صحت باشد و کسی از محدثین در کتاب ملتم الصیحة وارد نه کرده باشد و نه کسی از محدثین ثقات آن را تصحیح کرده باشد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٥٧

قابل احتجاج نیست و پر ظاهرست که نفی احتجاج از چنین حدیث عین مراد لجاج و محض عناد و اعوجاجست هر گاه روات حدیثی ثقات و عدول و جامع شروط صحت خواهد بود احتجاج باآن جائز خواهد شد گو کسی از ملتمن صحت آن را روایت نکرده باشد و کسی از محدثین تصريح بصحت آن نکرده باشد سوم آنکه بنا بر این حصر و قصر ضعیف الاسر لازم می آید که حدیث حسن هم اگر چه ائمه محدثین تصريح بر حسن آن کرده باشد مکر در کتاب ملتم الصیحة مروی نباشد قابل احتجاج نباشد حال آنکه حدیث حسن هم قابل احتجاجست چهارم آنکه حدیثی که جامع شروط حسن باشد اگر چه کسی از محدثین نص بر حسن آن نکرده باشد احتجاج باآن جائزست و بنابر این قاعده مختروعه لازم می آید که چنین حدیث هم قابل احتجاج نباشد و جواز احتجاج حدیث حسن مثل صحیح حسب افادات اکابر محققوین و اعاظم منقادین ظاهرست بلکه حسب افاده خطابی مدار اکثر حدیث بر حدیث حسنست پس کابلي و مخاطب باین قاعده قاصره اکثر حدیث خود را ضائع و هباء منثورا ساختند و آتش در خرم من خود بدست خود انداختند و بهدم عمارات مرصوصه اساطین قوم پرداختند فکلاهما ممن بنی قصرا و هدم مصراء زین الدین عبد الرحيم بن الحسين العراقي در شرح الفيه حدیث گفته و الحسن المعروف مخرجا و قد اشتهرت رجاله بذاك حد حمد و قال الترمذی ما سلم من الشذوذ مع راو ما اتهم بکذب و لم يكن فردا ورد قلت وقد حسن بعض ما انفرد و قيل ما ضعف قریب محتمل فيه و ما بكلّ ذا حد حصل اختلاف اقوال ائمه الحديث في حد الحديث الحسن فقال ابو سليمان الخطابی و هو حمد المذکور في اول البيت الثاني

الحسن

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٥٨

ما عرف مخرجه و اشتهر رجاله و عليه مدار اکثر الحديث و هو الذى يقبله اکثر العلماء و يستعمله عامة الفقهاء انتهى الخ و نيز عراقي در شرح الفيه گفته و الفقهاء كلهم تستعمله و العلماء الجل منهم قبله و هو باقسام الصيحيح ملحق حججية و ان يكن لا يلحق البيت الاول ماخوذ من کلام الخطابي وقد تقدم نقله عنه الا انه قال عامية الفقهاء و عامية الشيء مطلقا بيازء معظم الشيء و بيازء جميعه و الظاهر ان الخطابي أراد الكل و لو أراد الاكثر لما فرق بين العلماء و الفقهاء و قوله حججية نصب على التمييز اى الحسن ملحق باقسام الصحيح في الاحتجاج به و إن كان دونه في الرتبة و ابن حجر عسقلاني در نزهة النظر گفته و خبر الآحاد بنقل عدل تام الضبط متصل السيند غير معلم و لا شاذ هو الصحيح لذاته و هذا اول تقسيم المقبول الى اربعة انواع لأنه اما ان يستعمل من صفات القبول على اعلاها او لا الاول الصحيح لذاته و الثاني ان وجد فيه ما يجبر ذلك القصور كثرة الطرق فهو الصحيح ايضا لكن لا لذاته و حيث لا جبر فهو الحسن لذاته و ان قامت قرينة ترجح جانب قبول ما يتوقف فيه فهو الحسن ايضا لكن لا لذاته و نيز ابن حجر عسقلاني در نزهة النظر بعد شرح تعريف صحيح گفته فان خف الضبط اى قل يقال خف القوم خفوفا قلوا و المراد مع بقية الشروط المتقدمة في حد الصحيح فهو الحسن لذاته لا لشيء خارج و هو الذى يكون حسنة بسبب الاعتضاد نحو الحديث المستور إذا تعددت طرقه و خرج باشتراط باقى الاوصاف الضعيف و هذا القسم من الحسن مشارك للصحيح في الاحتجاج به و ان كان دونه و مشابه له في انقسامه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٥٩

الى مراتب بعضها فوق بعض و محمد بن محمد بن علي الفاسي در جواهر الاصول گفته الحسن حججة كالصيحيح و ان كان دونه و لهذا ادرجه بعض اهل الحديث فيه و لم يفرده و سيوطي در تدريب الزاوي شرح تقريب النواوى بعد ذكر حديث حسن و تعريف آن گفته قال البدر بن جماعة و ايضا فيه دور لأنّه عرفه بصلاحيته للعمل به و ذلك يتوقف على معرفة كونه حسنا قلت ليس قوله و يعمل به من تمام الحد بل زائد عليه لفادة ان يجب العمل به كالصحيح و يدل على ذلك انه فضله من الحد حيث قال و ما فيه ضعف قريب محتمل فهو الحديث الحسن و يصلح البناء عليه و العمل به و نيز در تدريب الزاوي گفته ثم الحسن كالصيحيح في الاحتجاج به و ان كان دونه في القوة و لهذا ادرجه طائفه في نوع الصيحيح كالحاكم و ابن حبان و ابن خزيمه مع قولهما بأنه دون الصيحيح المبين اولا و لا بد في الاحتجاج بحديث له طريقان لو انفرد كل منهما لم يكن حججة كما في المرسل إذا ورد من وجه آخر مسندأ أو وافقه مرسل آخر بشرطه كما سيجيء قال ابن الصلاح وقال في الاقتراح ما قيل من ان الحسن يحتاج به فيه اشكال لأن ثم اوصافا يجب معها قبول الرواية إذا وجدت فان كان هذا المسمى بالحسن مما وجد فيه اقل الدرجات التي يجب معها القبول فهو صحيح و ان لم يوجد لم يخبر الاحتجاج به و ان سمى حسنا اللهم الا ان يرد هذا الى امر اصطلاحى بان يقال ان هذه الصيغات لها مراتب و درجات فاعلاها و اوسطها يسمى صحيحا و ادنها يسمى حسنا و حينئذ يرجع الامر في ذلك الى الاصطلاح و يكون الكل صحيحا في الحقيقة و نيز سيوطي در كتاب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٦٠

تمام الدراية بعد ذكر حديث صحيح گفته فان خف الضبط اى قل مع وجود بقية الشروط فحسن و هو يشارك الصيحيح في الاحتجاج به و ان كان دونه و تفاوته فاعلاه ما قيل بصحته كرواية عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده و محمد بن اسحاق عن عاصم بن عمر عن جابر الخ و مولوي صديق حسن خان معاصر در منهج الوصول گفته حديث حسن حججت ثابت می شود بدان احكام مثل حديث صحيح اگر چه دون او در رتبه است و لهذا بعض اهل حديث حسن را در صحيح درج کرده‌اند و از وی جدا تساخته و این ظاهر کلام حاکم در تصرفات اوست پنجم آنکه حديث ضعيف هر گاه متکثر الطرق می باشد بدرجه احتجاج فائز می باشد كما بیناه فی مجلد حديث الولاية پس نفى احتجاج بآن نيز وجهی ندارد

قوله زیرا که جماعت محدثین که در طبقه متأخر پیدا شدند مثل دیلمی و خطیب و ابن عساکر چون دیدند که احادیث صحاح و حسان را متقدّمین مضبوط کرده رفته‌اند و جای سعی در آنها نمانده مائل شدند بجمع احادیث ضعیفه و موضوعه مقلوبه الاسانید و المتون تا بطريق بیاض یکجا فراهم آورده نظر ثانی نمایند و موضوعات را از حسان لغیرها ممتاز سازند اقول این تعلیل علیل و دلیل غیر قابل التعویل که تسولی غیر جمیل و تلمیع غیر اصیل است از زیادات مخاطب جلیل بر قاعده مخترعه کابلی نیل موهون و مخدوش و مردود و مغشوشت بوجوه عدیده اول آنکه این دلیل با دعوى اصلاً ارتباطی ندارد زیرا که دعوى اینست که حدیثی که در کتاب ملتزم الصّحة مروی نباشد و بالخصوص کسی از محدثین ثقات بصحت آن تصريح نکرده باشد قابل احتجاج نیست و جمع کردن متأخرین احادیث ضعیفه و موضوعه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۶۱

و مقلوبه الاسانید و المتون را با این مقصود نفیا و اثباتاً مناسبتی نیست نه ثبوت ثانی مستلزم ثبوت اوّلست و نه انتفاء ثانی مستلزم انتفاء اوّل یعنی اگر متأخرین مثل دیلمی و خطیب و ابن عساکر مائل بجمع احادیث ضعیفه و مقلوبه الاسانید و المتون شده باشند و بطريق بیاض فراهم آورده تا نظر ثانی نمایند و موضوعات را از حسان لغیرها ممتاز سازند این معنی بوجه من الوجوه مستلزم حصر احتجاج در احادیثی که در کتاب ملتزم الصّحة مروی باشد با کسی از محدثین ثقات بصحت آن تصريح کرده نیست و نه عدم جمع متأخرین احادیث ضعیفه و مقلوبه را مستلزم عدم این حصرست و هذا یعنی جدّاً عجیبست که با این همه امامت در معقول و منقول از تمامیت تقریب و مطابقت دلیل با دعوى که اطفال ممیّز هم لحظ آن دارند حسابی برنداشته آنچه خواسته بی تدبّر نگاشته و ذلک غیر عزیز فی کتابه دوم آنکه ازین دلیل ظاهرست که کتب طبقه متقدّم معتبرست و روایات آن قابل احتجاجست و این حدیث را عبد الرّزاق و احمد بن حبیل سنّه ۲۴۱ و ابو حاتم سنّه ۲۷۷ و ابن شاهین سنّه ۳۸۵ و ابن بطو سنّه ۳۸۷ و حاکم سنّه ۴۰۵ و ابن مردویه سنّه ۴۱۰ و ابو نعیم سنّه ۴۳۰ و بیهقی سنّه ۴۵۹ روایت کردہ‌اند و اینها مقدم بودند بر دیلمی و ابن عساکر زیرا که وفات بیهقی که آخر جماعت است از روی وفات در سنه و ثمان و خمسین و اربعماهه است و وفات دیلمی در سنه تسع و خمسماهه است و وفات ابن عساکر در سنه احدی و سبعین و خمسماهه پس این حدیث حسب افاده خودش قابل احتجاج و دافع شبّهات اهل لجاج باشد و بحیرتم از قوت حافظه شاهصاحب که با آنکه در این جا قدر در روایات دیلمی بطمطراق تمام و نهایت زور و شور کردہ‌اند و احادیث مرویه ایشان را منحصر در ضعاف و موضوعات و مقلوبه الاسانید

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۶۲

و المتون دانسته‌اند لیکن چون در مطاعن عثمان عجز و درماندگی فرا گرفته از غایت حیرانی و پریشانی دست بعض اکاذیب مرویه دیلمی بتقلید کابلی زده بعض خرافات او را در فضیلت عثمان که بالخصوص هم حسب افاده اکابر قوم موضوعست وارد کرده دل خویش شاد فرموده‌اند سوم آنکه ازین افاده ظاهرست که احادیث حسان نیز مثل صحاح قابل احتجاجست و اگر حسان قابل احتجاج نمی‌بود اعتماء متقدّمین بضبط آن مثل ضبط صحاح وجهی نداشت و از افاده سابقه ظاهر می‌شود که احادیث حسان اگر در غیر کتاب ملتزم الصّحة مروی باشد لائق احتجاج نیست و هذا تهافت صریح چهارم آنکه از قول او و موضوعات را از حسان لغیرها ممتاز سازند ظاهر می‌شود که در احادیث متأخرین یا موضوعات بود یا حسان لغیرها حال آنکه پر ظاهرست که احادیث ضعیفه که اشتمال کتب متأخرین بر ان ثابت کرده عامست حسان لغیرها و ضعاف غیر حسان لغیرها را که بحد وضع نرسد پس ترك شق ثالث یعنی احادیث ضعیفه که نه حسان لغیرها باشد و نه موضوع درین کلام بلا-غت نظام مبنی بر کدام نکته است افاده آن عین منت و احسانست پنجم آنکه روایت موضوعات بنصّ اکابر ائمّه عالی درجات بغیر بیان حال آن ناجائز و حرام و از محظورات و آثامست پس اثبات روایت موضوعات بر ذمّه ائمّه اعلام خود مثل خطیب و دیلمی و ابن عساکر که اساطین عالی مقام‌اند در حقیقت تفسیق و توهین و نهایت تحقیر و تهجهین این اساطین دینست و عند بیاض و سواد موجب ارتکاب حرام و تجویز فساد نمی‌تواند شد کما هو

غیر خاف علی اولی الفهم و السیداد قوله بسبب قلت فرصت و کوتاهی عمر خود آنها را این مهم سرانجام نه شد اقول آری بسبب قلت فرصت از مشاغل دینه

عقبات الانوار فی امامۃ الانمیة الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۶۳

ارجاع خلق بسوی خود و کوتاهی عمر دراز بسبب نهایت حرص و آز مخاطب ممتاز را این مهم سرانجام نشد که نظر ثانی در کتاب خود که مسروق و منحول از خرافات کابلی محبول است بفرماید و موضوعات صریحه و مکذوبات فضیحه را از کلمات مليحه و افادات صحیحه ممتاز و از کشف علو مقام و تبحیر بالاتر از وصول اوهام و تمجیل اولیای خدام کرام نزد خواص و عوام احتراز فرماید لیکن متأخرین که بعد ازو پیدا شدن خصوصا فاضل رشید قدری هول و خوف از مؤاخذات اهل حق و شرم از افتضاح نزد معتقدین خویش در دل آوردنند گو در غرائب توهّمات و خطایای بی اصل مثل نسبت بیان شافی بملأ صادق و احتجاج باین کتاب بر شیعه با وصف ظهور فساد مذهب او و خروج از اهل حق و امثال آن مبتلا ماندند و صاحب تبصره هم قصد احتراز از اکذوبات ظاهر فرموده لکن باز غرائب اکاذیب را مرتكب گردیده و صاحب زجوم مذموم و تمویه السیفیه و فاضل معاصر صاحب منتهی الكلام از آن همه ایقاظات و تنبیهات و مؤاخذات و ایرادات متنبه و متزر و مرتدع نمی شوند و خلیع العذار و گسته مهار در مضمار افتراء اکاذیب و اختلاف افتراءات بكمال ثبات جاش و نهایت انبساط و انتعاش قدم می گذارند و اصلا خوفی و هراسی و هولی و وسوسی از مؤاخذه و تفضیح و طعن و تقبیح در دل نمی آرنند کما لا یخفی علی ناظر اجویه کتبهم قوله اما متأخرین که ازیشان بعدتر پیدا شدن امتیاز کردن این الجوزی موضوعات را جدا ساخت و سخاوی حسان لغیرها را در مقاصد حسنہ علیحده نوشته و سیوطی در تفسیر در منثور پرداخت اقول از سیاق این عبارت سراسر جزالت ظاهرست که مراد مخاطب ممتاز عزیز از لفظ امتیاز تمیزست که بسبب مزید تمیز و اقدام و جسارت در محاورات

عقبات الانوار فی امامۃ الانمیة الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۶۴

مثل تصریف و تحریف و عدم مبالغات در احتجاجات آن را روا داشته بهر حال اثبات تمیز برای متأخرین هم برای مخاطب عمده الامائل زهر قاتل و سمّ هلاحلست زیرا که در افادات متأخرین مثل متقدّمین هم مؤیدات مطلوب اهل حق و یقین و مبطلات مزعوم مخالفین موجوده واقع پس این تحقیق و تفریق باهانت و ازراء متقدمین و مدح و ثنای متأخرین هم مخاطب را غیر نافع مگر نه می بینی که علامه سخاوی حدیث انا مدینه العلم را در مقاصد حسنہ وارد کرده بیان صحت آن و تخطیه کسی که حکم را بوضع آن نموده از علائی نقل فرموده و مخاطب نحریر بسبب کمال اخلاص و ولاء وصی بشیر و نذیر صلی اللہ علیه و آله ما نفح المسك و العیبر در پی ابطال و توهین و تحیر و افساد درد و تعییر آن می باشد پس بطلان مزعوم باطل او درین باب و مخالفت او با حق و صواب حسب اعتراف خودش در باب تمیز سخاوی عالی نصاب و افراد او احادیث حسان لغیرها در مقاصد حسنہ واضح و لایح گردید و نیز از عبارت سراسر بلاغت او ظاهرست که علامه سیوطی هم از ارباب تمیزست و احادیث لغیرها در تفسیر در منثور وارد کرده چه اگر سیوطی والا مقام در در منثور موضوعات و سقام را داخل کرده باشد ذکر او در مقام ممیزین خلاف عقل و تمیز باشد پس معلوم شد که غرضش آنست که چنانچه سخاوی حسان لغیرها در مقاصد حسنہ علیحده نوشته همچنین سیوطی در در منثور حسان لغیرها جمع نموده و پر ظاهرست که در تفسیر در منثور بسیاری از مؤیدات اهل حق و مبطلات مزعومات اهل زور که سماع آن هوش و حواس مخاطب و اولیای او از جا می رود وارد کرده چنانچه بعد ملاحظه در منثور مقام تفسیر آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ**

الآيَةُ وَ آيَةٌ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادِ

و تفسیر سوره برایت و امثال آن واضح و لائحت

عقبات الانوار فی امامۃ الانمیة الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۶۵

ابن الجوزی را در ارباب تمیز داخل نمودن و احادیثی را که او از موضوعات دانسته موضوعات وانمودن اگر چه غرض عمدی از ان

معاذ الله ابطال بسياري از فضائل جناب امير المؤمنين عليه السلامست که ابن الجوزى لا جزاه الله خيرا بر ان جسارت کرده و داد
مجازف و عدوان و مکابر و طغيان داده چنانچه نمونه آن در حدیث طیر و

حدیث انا مدینة العلم

بنص اکابر اعيان و اساطين والاشان سینان ظاهر شده لكن با وصف عدم تماميت اين غرض باطل باين سبب که بتصریح محققین اهل
سنت کما علمت فى مجلد

حدیث انا مدینة العلم

ابن الجوزى بسياري از احاديث صحيحه و حسن را در موضوعات داخل ساخته و تميز در ثابت موضوع نه کرده تا آنکه قریب
ششصد حدیث غير موضوع وانموده و از جمله آن بعض احاديث صحيح بخاري و مسلم و ديگر صحاح و سنت و
علمای ثقات اعتبار بكلامش ندارند و برو تعقبات نموده‌اند و حکم او را بوضع بسياري از احاديث مردود ساخته و او را نسبت
بافراط و مجازفت کرده‌اند و محمد طاهر گجراتی افاده کرده که کتاب ابن الجوزى ضرر عظيمیست بر قاصرين متکاسلين و العاقل
تکفیه الاشاره ظاهرست که ادخال ابن الجوزى در ارباب تمیز تیشه بر پای خود زدنت زیرا که از افاده ابن الجوزى در کتاب
موضوعات حکم ببطلان

حدیث ما صب الله شيئا الا و صبته فى صدر أبي بكر

بلکه بودن ان فروتر از موضوعات کذاين لئام و اختصاص آن بعوام ظاهرست و هم حدیث ترك صلاة بر مبغض عثمان و هم
حدیث منام موضوع بر ابن عباس در باب دعوت جناب رسالت ما بصلی الله عليه وسلم بعرس عثمان در جت در موضوعات وارد
نموده قدح و جرح آن فرموده و مخاطب اين موضوعات را بجان و دل خريده بسوی تمسک

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۶۶

باين خرافات و آن هم بمقابله اهل حق دويده است پس ابن الجوزى را از ارباب تمیز دانستن و احاديثی را که در کتاب موضوعات
وارد کرده موضوعات وانمودن تیشه بر پای خود زدن و بدست خود آتش در خرمن خود انداختنست ولا-**يَحِيقُ الْمُكْرُرُ السَّيِّئُ إِلَيْهِ**

پستر باید دانست که مخاطب حاذق قدح کتب خطیب و دیلمی و ابن عساکر از کتاب و الدقائق خود برداشته است لكن عبارت آن
علّامه نبیل را تغییر و تبدیل حسب مصلحت سانحه فرموده و قدر غير مرضی را از کمال حزم و احتیاط دستخوش حذف و اسقاط
نموده پس اولا آن عبارت باید شنید و بعد آن بحقیقت اسقاط و تبدیل و تغییر مخاطب تحریر باید رسید والد مخاطب در قره العینین
گفته و چون نوبت علم حدیث بطبقه دیلمی و خطیب و ابن عساکر رسید این عزیزان دیدند که احاديث صحاح و حسان را متقدمین
مضبوط کرده‌اند و مساغ سعی در ان باب نمانده است پس مائل شدند بجمع احاديث ضعیفه و مقلوبه که سلف آن را دیده و دانسته
گذاشته بودند بجمع طرق غریبه غایه الغرابة که سلف با وجود کوشش بسیار آن را نیافتند و غرض ایشان ازین جمع آن بود که
حافظ محدثین در ان احاديث تامل کنند و موضوعات را از حسان لغیرها ممتاز نمایند چنانکه اصحاب مسانید طرق احاديث جمع
کردن و غرض ایشان آن بود که حفاظ محدثین متواتر و مشهور و مستفیض و صحيح و حسن و غریب غير ضعیف از یکدیگر
ممتناز سازند و آنچه بفقه و تفسیر و اعتقاد و راقاق تعلق دارند در محل خود بکار برند و ظن هر دو فريق خدا تعالی محقق ساخت
پس بخاری و مسلم و ترمذی و حاکم تمیز احاديث کردن و حکم بصحت و حسن نمودند و ابو داود و نسائی و دارقطنی و بیهقی
برای فقه تصنیف نمودند و احاديثی که بفقه تعلق دارد جدا ساختند و ابوالشيخ و ابن مردویه و ابن جریر در تفسیر تصانیف

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۶۷

پرداختند و احاديث مناسبه آیات ایراد نمودند و اجری و بیهقی در عقیده خود آنچه بعقائد مناسب بود مجرد نمودند و همچنان

متاخران در احادیث خطیب و طبقه او تصرف نمودند ابن جوزی موضوعات مجرد ساخت و سخاوه در مقاصد حسنے حسان لغیرها از ضعاف و مناکیر ممیز نمود انتهی از ملاحظه این عبارت واضح است که والد مخاطب ناقد حاکم را مثل ترمذی بلکه بخاری و مسلم از ارباب تمیز و نقد قرار داده و نیز حاکم را مثل این حضرات ثلاشه حاکم بصحت و حسن گردانیده و او را از حفاظ محدثین که سبب تحقیق ظن ائمه اوائل اعني مصنفین مساید جلال شدن شمرده و چون این حکم محکم در باب حاکم مبطل مزعوم شوم مخاطب عمده القروم در باب ابطال حدیث ولایت و حدیث طیر و حدیث مدینه العلمست لهذا آن را حذف فرموده و بذکر آن راضی نشده و نیز غرضی که والد مخاطب برای خطیب و دیلمی و ابن عساکر ثابت کرده آن را مبدل و مغیر فرموده قوله و خود آن جمع کنندگان در مقدمات کتب خود این غرض را واشگاف گفته اند اقول مخاطب با انصاف مجتبی از کذب و اعتساف از تکرار هزل و سفساف و اکثار مجون و جزاف سیر نشده تا آنکه کذب صریح را واشگاف گفته اذعا فرموده که خود آن جمع کنندگان که مراد از ان دیلمی و خطیب و ابن عساکرند در مقدمات کتب خود این غرض را واشگاف گفته اند یعنی بیان کرده که ما احادیث ضعیفه و موضوعه و مقلوبه الاسانید و المتون را بطريق یکجا فراهم آورده ایم تا نظر ثانی نماییم و موضوعات را از حسان لغیرها ممتاز سازیم این کذب و ارجاف که اواني طلبه از ان اشمئاز و استنکاف دارند و مخاطب عمده الاشراف با این همه تبّر و ایقاف و طول باع و احصاف ایغال و ایضاع و ایجاد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۶۸

در ان دارد از خصائص خدام جمیل الاوصاف اوست و کابلی هم با آن همه وقارت و جسارت و بذا و سلطات و عنف و شراست و جماح و شکاست و غلظت و فظاظت و اسهاب و اطالات و تغطرس و ایراث و ملالت اجترا بر این کذب و افترا نموده و خطبه فردوس دیلمی که سابقاً منقول شد دوران طعن و تشنج بلیغ نموده بر اشتغال بقصص و احادیث محنوفه الاسانید و طلب موضوعات برای تخيیل مخاطب نبیل و رفع این کذب و تسویل کافی و واپیست بلکه بطلان آن از احتجاج کابلی بروایات دیلمی و ابن عساکر ظاهر و باهرست و مخاطب با کمال هم احتجاج و استدلال بروایات این حضرات می کند لیکن دست از توهین کتبشان بمقابلہ اهل حق برای رد احتجاجات و استدلالاتشان برنمیدارد پس کابلی را در صنعت مکابره و حرفت معانده فاصله قرار داده بتناقضی و تهافتی که او راضی نشده بصد دل و جان برگزیده و باضاعت عرض و دیانت آن را خریده و نهایت ظاهرست که اگر خطیب و دیلمی و ابن عساکر در کتب خود احادیث موضوعه و مقلوبه الاسانید وارد می کردند و کتب خود را بطريق یکجا فراهم می آورند تا نظر ثانی نمایند و این غرض خود را در کتب خود بیان می نمودند اکابر علماء کتب اینها را بمدائح عظیمه و مناقب فحیمه نمی ستودند مدح فردوس دیلمی از مسند الفردوس شهردار دیلمی در روضه الفردوس و سید علی همدانی سابقاً شنیدی در این جا بعض مدائح تصانیف خطیب و ابن عساکر باید شنید ابو علی یحیی بن عیسی بن جزلة البغدادی در مختار مختصر تاریخ بغداد گفته قد صنف الناس فی ذلك أی فی علم الحديث و معرفة الرجال و اکثروا و عنوا و بالغوا و میزوا الثقة من المتهم و الضعیف من القوی و ما اعظم فائدته و احمد موقعه لکثرة ما دس الملحدة

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۶۹

والزناقة من الاحادیث الموضوعة البشعة المفترءة التي فسد بسماعها خلق من الناس و اعتقد الغر عند سمعها انها من قول صاحب الشرع فهلک و تسرع الى الكذب و مال الى الخلاعه نعوذ بالله من الشقاء و البلاء و هذا الكتاب الذي صنفه الشيخ ابو بکر احمد بن على بن ثابت الخطیب الحافظ البغدادی رحمه الله و سماه تاریخ بغداد کتاب جلیل فی هذا العلم نفیس قد تعب فيه و سهر و اطال الزمان و الله تعالى یشیه و یحسن إلیه الله انه طویل و للاطالة آفات اقربها الملل و الملل داعیه الترك وقد استخرت الله تعالى و اختصرته و ذكرت اسماء الرجال الذي ذکرهم على ترتیبه الخ و ابو سعد عبد الكریم بن محمد سمعانی در انساب بترجمه خطیب گفته صنف قریبا من مائة مصنف صارت عمدة لاصحاب الحديث منها التاریخ الكبير لمدینه السلام بغداد و ابن خلکان در وفیات

الاعيان گفته ابو بكر احمد بن على بن ثابت بن احمد بن مهدي بن ثابت البغدادي المعروف بالخطيب صاحب تاريخ بغداد و غيره من المصنفات المفيدة كان من الحفاظ المتقنين و العلماء المتبحرين و لو لم يكن له سوى التاريخ لکفاه فانه يدل على اطلاع عظيم الخ و ذهبي در سير النبلاء بترجمه خطيب گفته قال الحافظ ابن عساكر سمعت الحسين بن محمد يحكى عن ابن خiron او غيره ان الخطيب ذكر انه لما حج شرب من ماء زمزم ثلث شربات و سأله تعالى ثلث حاجات ان يحدّث بتاريخ بغداد بها و ان يملئ الحديث بجامع المنصور و ان يدفن عند بشر الحافى فقضى له الثالث و نيز ذهبي در سير النبلاء بترجمه او گفته قال غيث عبقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٧٠

الارمنازى قال مكى الرّملي كنت نائماً ببغداد فى ربيع الاول سنة ثلاثة و ستين و اربعمائه فرأيت كاناً اجتمعنا عند أبي بكر الخطيب فى منزله لقراءة التّاريخ على العادة فكان الخطيب جالس و الشّيخ ابو الفتح نصر بن ابراهيم المقدّسى عن يمينه و عن يمين نصر رجل لم اعرفه فسألت عنه فقيل هذا رسول الله صلّى الله عليه و سلم جاء يسمع التّاريخ فقلت فى نفسى هذه جلاله أبي بكر إذ يحضر رسول الله صلّى الله عليه و سلم و قلت هذا رد لقول من يعيّب التّاريخ و يذكر انّ فيه تحاماً على اقوام و سبکي در طبقات شافعیه در ترجمه خطیب گفته قال ابو الفرج الاسفاری و اسنده عنه الحافظ ابن عساکر فی التّبیین قال ابو القاسم مکی بن عبد السّلام المقدّسى كنت نائماً فى منزل الشّيخ أبي الحسن الرّزغاني ببغداد فرأيت فى المنام عند السّیحر كاناً اجتمعنا عند الخطيب لقراءة التّاريخ فى منزله على العادة و كان الخطيب جالس و عن يمينه الشّيخ نصر المقدّسى و عن يمين الفقيه نصر رجل لا اعرفه فقلت من هذا الذّى لم تجر عادته بالحضور معنا فقيل لي هذا رسول الله صلّى الله عليه و سلم جاء يسمع التّاريخ فقلت فى نفسى هذه جلاله الشّيخ أبي بكر إذ حضر التّبیی صلّى الله عليه و سلم مجلسه و قلت فى نفسى هذا ايضاً رد لمن يعيّب التّاريخ و يذكر انّ فيه تحاماً على اقوام و شغلنى التّفکر فى هذا عن النّهوض الى رسول الله صلّى الله عليه و سلم و سؤاله عن اشياء كنت قد قلت فى نفسى اسئلته عنها فانتبهت فى الحال و لم اکآنْ اَنْ اَنْجُونَ

عقبات الانوار فى امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٧١
جعفر بن منير انشدنا السيلفى لنفسه تصانيف ابن ثابت الخطيب الذى من الصيба الغضّ الرطيب تراها إذ رواها من حواها رياضاً للفتى
اليقظ البيت و يأخذ حسن ما قد ضاع منها بقلب الحافظ الفطن الاربيب و ائمّة راحه و نعيم عيش يوازى كتبها بل أى طيب رواها
السمعاني فى تاريخه عن يحيى بن سعدون عن السيلفى و نيز ذهبي در تذكرة الحفاظ بترجمه خطيب گفته انشدنا ابو الحسن اليونينى
انشدنا ابو الفضل الهمدانى انشدنا السيلفى لنفسه و قد رواه السمعانى فى الذبل عن يحيى بن سعدون عن السيلفى تصانيف ابن ثابت
الخطيب الذى من الصيба الغضّ الرطيب الى آخر الاشعار المذكورة فى سير النبلاء و عجب بر عجب آنکه از افادات خود مخاطب نعا و
مدح و ثنای تاريخ بغداد و دیگر مصنفات خطيب والا- تزاد واضح و لائح است چنانچه در بستان المحدثین در ترجمه خطيب
می فرماید مصنفات او زیاده بر شصت کتاب است از آنجلمه است تاريخ بغداد و کفایه و شرف اصحاب الحديث و السابق و اللاحق و
المتفق و المفترق و الموافق و المختلف و تلخيص المتشابه و كتاب الرواية عن مالك و غنية المقتبس في تمييز الملتبس متصل
الاسانيد و روایه الابناء عن الاباء و غير ذلك من التصانيف المفيدة الی هی بضاعة المحدثین و عروتهم فی فنهم حافظ ابو طاهر
سلفى در حق تصانيف او گفته است تصانيف ابن ثابت الخطيب الذى من الصيба الغضّ الرطيب يراها إذ رواها من حواها رياضاً للفتى
القطلللس و يأخذ حسن: ما قد ضاع منها بقلب الحافظ الفطن: الا، بـ فائمه، راحه و نعيم عيش، يوازى، عشها با، اى، طب

و نیز در بستان المحدثین بترجمه خطیب گفته و در حج چون متصل آب زمزم رسید سه بار از آب مبارک سیر خود و سه چیز از خدای تعالی درخواست کرد که در آنحال دعا مستجاب است اول آنکه تاریخ بغداد را روایت کند و منتشر سازد دوم آنکه در جامع منصور که بهترین بقاع بغداد است باملا و تعلیم حدیث مشغول شود سوم آنکه مدفن او متصل پسر حافظ باشد هر سه حاجت او روا

شد و الحمد لله الى ان قال في البستان يكى از بزرگان آن عهد گفت که من روزی در بغداد بخواب بودم دیدم که گویا ما نزد خطيب حاضریم و می خواهیم که تاريخ بغداد بنابر عادت نزد او بخوانیم و بر دست راست شیخ نصر بن ابراهیم مقدسی نشسته اند و بر دست راست ایشان بزرگی دیگر نشسته بسیار بجلالت و هیبت که چشم از جمالش خیره می شود گفتم این بزرگ کیست گفتند که ایشان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم برای شنیدن این تاریخ تشریف آورده اند و این شرف عظیمت خطیب را رحمة الله علیه انتهی و کمال عظمت و جلالت تاریخ ابن عساکر و دیگر تصانیف آن علامه جمیل المفاخر نیز از ملاحظه افادات اساطین اکابر سینه جلیل المآثر ظاهر و باهرست این خلکان در وفیات الأعیان بترجمه ابن عساکر گفته و صنف التصانیف المفيدة و خرج التاریخ و کان حسن الكلام على الاحادیث محظوظاً في الجمع والتالیف صنف التاریخ الكبير لدمشق في ثمانین مجلدات اتی فیه بالعجبائی و هو علی نسق تاریخ بغداد قال شیخنا الحافظ العلّام ابو محمد عبد العظیم المنذری حافظ مصر ادام الله به النفع وقد جرى ذکر هذا التاریخ و اخرج لی منه مجلداً و طال الحديث فی امره واستعظامه ما اظنّ هذا الرّجل الا عزم علی وضع هذا التاریخ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۷۳

من يوم عقل نفسه و شرع في الجمع من ذلك الوقت و الا فالعمر يقصر عن ان يجمع الانسان فيه مثل هذا الكتاب بعد الاشتغال والتبه و لقد قال الحق و من وقف عليه عرف حقيقة هذا القول و متى يتسع للانسان الوقت حتى يضع مثله و هذا الذي ظهر هو الذي اختاره و ما صحّ له هذا الا بعد مسوّدات ما يكاد ينضبط حصرها و له غيره تواليف حسنة و اجزاء ممتعة و يافعی در مرآة الجنان بترجمه او گفته و صنف التصانیف المفيدة و خرج التّخاریج و كان حسن الكلام على الاحادیث محظوظاً في الجمع والتالیف صنف التاریخ الكبير لدمشق في ثمانین مجلدات اتی فیه بالعجبائی و هو علی نسق تاریخ بغداد قال الامام ابن خلکان قال لی شیخنا الحافظ العلّام زکی الدین ابو محمد عبد العظیم المنذری رحمه الله و قد جرى ذکر تاریخ ابن عساکر المذکور و اخرج لی منه مجلداً و طال الحديث فی امره واستعظامه ما اظنّ هذا الرجل الا عزم علی وضع هذا التاریخ من يوم عقل نفسه و شرع في الجمع من ذلك الوقت و الا فالعمر يقصر عن ان يجمع الانسان فيه مثل هذا الكتاب بعد الاشتغال والتبه قال و لقد قال الحق و من وقف عليه عرف حقيقة هذا القول و متى يتسع للانسان الوقت حتى يضع و ما صحّ له الا بعد مسوّدات ما كاد ينضبط حصرها و له تواليف حسنة غيره و اخرى ممتعة و نیز يافعی در مرآة الجنان بترجمه او گفته و قال بعض اهل العلماء بالحديث والتاریخ ساد اهل زمانه في الحديث و رجاله و بلغ فيه الى الذروة العلياء و من تصفح تاريخه علم منزله الرجل في الحفظ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۷۴

قلت من تأمل تصانیفه و من حيث الجملة علم مكانه في الحفظ والضبط للعلم والاطلاع وجود الفهم والبلاغة والتحقيق والاتساع في العلوم و فضائل تحتها من المنافع والمحاسن كل طائل و عبد الوهاب سبکی در طبقات شافعیه بترجمه ابن عساکر گفته له تاريخ الشام في ثمانین مجلدات و اکثر ابان فيه عما لم يكتمه غيره و انما عجز عنه و من طالع هذا الكتاب عرف الى ای مرتبه وصل هذا الامام واستقلّ الثريا و ما رضى بدر التمام و له الاطراف و تبیین کذب المفتری فيما نسب الى الامام أبي الحسن الاشعري وعدة تصانیف و تخاریج و فوائد ما الحفاظ إليها الا محاویج و مجالس أمالها من صدره يخرّ لها البخاری و یسلم و لا یرتدّ او یعمل في الرّحلة إليها هزل المهاری قوله با وجود علم بحال آن کتب که بتصریح مصنّفیان آنها دریافته باشیم احتجاج با آن احادیث چگونه روا باشد اقول چون هرگز این حال غرابت اشتمال برای این کتب ائمه با کمال بتصریح مصنّفین آن نه دریافتم و نه این مضمون حیرت گون از افادات دیگر ماهرين فنون شناختیم بلکه بر عکس این ادعیا مدح و ثنای فردوس دیلمی و تاریخ خطیب و تاریخ ابن عساکر از افادات اساطین کبار واضح و لائحته و هم تشبّث اعاظم و افاحم سینه بروایات این حضرات شائع و ذائع بلکه و استدلال بروایات دیلمی و ابن عساکر در افادات کابلی و خود مخاطب دافع پس چگونه اهل حق را الزام و افحام و احتجاج و استدلال باحدیث این حضرات روا باشد قوله و لهذا صاحب جامع للاصول نقل کرده که خطیب از شریف مرتضی برادر رضی احادیث شیعه روایت کرده بهمین

غرض که بعد از جمع و تالیف در آنها نظر کند و بحث نماید که اصلی دارد یا نه

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۷۵

اقول اولاً افاده نفرمودند که صاحب جامع الاصول این مضمون را در کدام کتاب ذکر فرموده تا مراجعت باآن نموده تمیز صدق از کذب توانکرد و ثانياً از صرف روایت خطیب احادیث شیعه را از سید مرتضی قدح کتاب تاریخ بغداد و امثال آن لازم نمی آید زیرا که جائز است که خطیب این احادیث را در بیاضی علیحده نوشته باشد نه کتاب تاریخ بغداد که ممدوح و مقبول اساطین نقاد است پس احتجاج بروایات تاریخ بغداد و مثل آن از کتب سائره فی البلاد نه بروایت سواد و بیاض کما اتفاق للمخاطب العمال المرتضی فی الباب الحادی عشر تقليدا للكابلی المبالغ فی العناوی والاغراض چرا لائق ابطال و ادھار گردد و ثالثاً ازینجا کمال جلالت و عظمت سید مرتضی طاب ثراه ظاهر می شود که خطیب بغداد با آن همه جلالت و عظمت و تبرّر و اتقان و رفت شان اخذ احادیث از آن جانب نموده پس آن جانب شیخ و استاد خطیب لبیب بوده باشد پس تهجین مخاطب فطین در باب نبوّت آن جانب را ناشی از کمال عرفان و ایقان باشد قوله بالجمله این حدیث خود از ان قسم نیست که در هیچ کتابی از کتب اهل سنت موجود باشد و لو بطريق ضعیف اقول مخاطب ذو فنون که بحب سقیفه سازی مفتون و بتلمیعات غرائب مشحون پر جنوح و رکون و واله و شیفته تعصی باتیست که بملأ حظه آن قلوب اهل انصاف پر خون ظهور می فرماید در لباسهای گوناگون و قالبهای بوقلمون و اظهار می نماید عجائب تخدیعات واژگون و غرائب اکاذیب محیره ارباب خلاعت و مجون مگر نمی بینی که بعد آن همه تلمیع و تلبیس و تزویر و تقریر قواعد و تمہید فوائد باز همان کذب سابق و دروغ گذشته را با مزید تشیید و آب و رنگ تازه اعاده کرده تا از قاعده که مقرر کرده توهم نشود که این حدیث در کتب اهل سنت مذکورست لیکن ضعیف و غیر

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۷۶

معترضت لهذا باز بتصریح تمام ارشاد فرمودند که این حدیث در هیچ کتابی از کتب اهل سنت موجود نیست و لو بسنده ضعیف یعنی در هیچ کتابی از کتب سنیه از صحاح و غیر صحاح و طبقه متقدم و طبقه متاخر بسنده صحیح یا بسنده ضعیف موجود نیست سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْنَانُ عَظِيمٌ

از بیان سابق دریافتی که حدیث تشییه در کتاب السنه ابن شاهین و تاریخ نیسابور حاکم و ابنه ابن بطه و فضائل الصیحابة ابو نعیم و فضائل الصیحابة بیهقی و کتاب المناقب ابن المغازلی و فردوس الاخبار شیرویه دیلمی و زین الفتی عاصمی و خصائص علویه نظری و مسند الفردوس شهردار دیلمی و کتاب المناقب اخطب خوارزم و معجم یاقوت حموی و وسیله المتعبدین ملا عمر و مطالب السئول ابن طلحه و کفایه الطالب کنجی و ریاض النصره و ذخائر العقبی محب طبری و موذة القربی تصنیف سید علی همدانی و توضیح الدلائل سید شهاب الدین احمد و هدایة السید عداء شهاب الدین دولت آبادی و فصول مهمه ابن الصیباغ و فواتح میذنی و نزهه المجالس صفوری و کتاب الاكتفاء ابراهیم وصابی و اربعین جمال الدین محدث و وسیله المال احمد بن الفضل باکثیر مکی و مفاتح النجاء میرزا محمد بدخشانی و معراج العلی تصنیف محمد صدر عالم و روضه ندیه محمد بن اسماعیل یمانی و غیر آن مذکورست فما هذا الجحود و الانکار و ما هذا الإلطاوط و الإلاظاط على المحسار و البوار أ ما لک حیاء ایها الشیخ الجلیل الفخار أ ما لک احتفال بمؤاخذه المطلعین على کتب الاخبار او ما تدری ان وجود هذا الحديث الشریف فی کتب السیئة الاخبار واضح کالشمس فی رابعه النهار ساطع كالصیبح عند الاسفار و فظاعة نفیه من کتب هؤلاء الكبار ممّا لا یحوم حوله شائبة الارتیاب لاحد من اولی

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۷۷

الایدی و الابصار فان کنت لا تدری فتلک مصیبہ و ان کنت تدری فال المصیبہ اعظم

صرف شبیه بودن بعضی صفات حضرت امیر و صفات انبیاء در حدیث تشییه و رد آن به بیست وجه

اشاره

قوله دوم آنکه این کلام محض تشییه است بعض صفات امیر را با بعضی صفات انبیای مذکورین اقول نفی دلالت این کلام معجز نظام بر مساوات جانب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیاء کرام علی نبینا و آله و علیهم السیلام و تجویز بودن آن از قبیل تشییه خاک بشک و سنگریزه بمروارید و یاقوت و تشییه کف خضیب سلیمی ببرق و ادعای این معنی که این کلام محض تشییه است یعنی دلالت بر مساوات ندارد محض تلمیع و تخدیع و تسویل و تمویه و بحث توهم و تهجهم و تهجهس کریه و صریح تحریف سخیف و توجیه غیر وجیه و مکابره واضحه و مجازفت سراسر تشویه بلکه کذب فظیع و بہت بدیع غیر محتاج به تنبیه است و بطلان آن ظاهر و واضحست بر متامل نبیه بچند

وجه اول

آنکه اصل این ترکیب یعنی من أراد ان ينظر الخ مفید عیتیت ما يراد النظر إلیه با ما امر بالنظر إلیه می باشد مثل من أراد ان ينظر الى افضل رجل في البلد فلينظر الى فلان پس مدلولش آنست که کسی که حکم بنظر بسوی او کرده شد او عین افضل رجل في البلdest و ظاهرست که درین مقام تشییه مساغی ندارد و مراد نه آنست که کسی که حکم کرده شد بنظر بسوی او آن کس مشابه افضلست و افضل حقیقت نیست اما در مثل حدیث شریف چون عیتیت من ارید النظر إلیه با جانب امیر المؤمنین علیه السلام امکانی ندارد لابد این کلام بلاعث نظام محمول بر اقرب اشیا بعینیت خواهد بود و ظاهرست که اقرب اشیا بعینیت مساوات است پس معنی چنین خواهد بود هر کسی که بخواهد که حضرت آدم را به بیند و ملاحظه کمال علم آن حضرت نماید پس باید که علی بن أبي طالب را بیند که آن جانب مساوی و مماثل حقیقی حضرت آدم

عبدقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۷۸

در علمست باین معنی که جمیع علوم که حضرت آدم را حاصل بود برای آن حضرت هم حاصلست و هکذا فی باقی الصفات پس اگر مساوات مراد نباشد کلام معجز نظام سرور انبیای کرام علیه و آله و علیهم آلاف التّحیة و السّلام معاذ الله از مرتبه بلاعث هابط و متزلت انتظام و التیام و ارتباط و اتساق و جودت سیاق و حلابت مذاق ساقط گردد محمد بن فضل الله المحجّی در خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر بترجمه عیسی بن محمد مغربی گفته و کان للناس فیه اعتقاد عظیم حتی ان العارف بالله السید محمد بن باعلوی کان يقول فی شانه انه زروق زمانه و کان السید عمر باعلوی يقول من أراد ان ينظر الى شخص لا يشك فی ولايته فلينظر إلیه و کفى بذلك فخرالله و من شهد له خزیمه پس اگر ترکیب من أراد ان ينظر الى کذا فلينظر الى فلان مفید تحقیق صفت مراده در ان شخص نباشد بلکه این کلام مبنی باشد بر محض تشییه و تمویه از قبیل تشییه خاک بشک و سنگریزه بمروارید و یاقوت لازم خواهد آمد که قول عمر باعلوی در حق عیسی مغربی مفید ولایت قطعیه و مثبت اعتقاد عظیم مردم در حق او نخواهد شد و اصلا برای فخر مغربی کافی نخواهد شد و افتخار و ابتهاج صاحب خلاصه الاثر و این افاده عمریه را شهادت خزیمیه دانستن وجهی نخواهد داشت که کسی تشییه خاک را به مشک و سنگریزه را بمروارید و یاقوت شهادت نمی نامد و نه ابتهاج و استبشار و افتخار باان می کند

وجه دوم

دوم آنکه مبادر از تشییه مثل قول قائل زید کعمرو فی العلم او الحسن او المال او القدّ او العمر او الجھة او الاخلاق او الورع او غير ذلك مساوات است درین امور بكمال وضوح و ظهور و لا يشكّ فی ذلك الا المنكر للواضحت الدافع للبدیهیات پس حمل حدیث شریف بر تقدیر تقدیر حرف تشییه دون لفظ مساو هم بحکم تبادر بر

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۷۹

مساوات واجب و لازم باشد و صار فی ازین تبادر و مانع ازین ظهور غير موجود فلا وجه للعدول الا الغفو و الذهول عما مهّده الاساطین الفحو و تلقوه باجمعهم بالقبول و موضح این تبادرست صحت سلب تشییه در صورت عدم مساوات مثلاً اگر زید مساوی با عمر در علم نباشد خواهند گفت که زید لیس کعمرو فی العلم و اگر زید در حسن مساوی عمر و نباشد خواهند گفت که زید لیس کعمرو فی العلم و همچنین در هر امری از امور مذکوره و امثال آن اگر مساوات زید با اعمرو مفقود خواهد بود خواهند گفت که زید لیس کعمرو فيه پس اگر تشییه دلالت بر مساوات نمی کرد سلب تشییه در صورت عدم مساوات وجهی نداشت پس تعصیب مذهب و حب مشرب این حضرات را بحدی ذاهل و غافل گردانیده که از انکار دلالت الفاظ و جحد لغات هم نمی هراسند و هر چه می خواهند بی مبالغات از مؤاخذه و تعییر ارباب فهم و ادراک می نگارند و اجله و اکابر علماء با یه آمره جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باقتدائی هدای انبیا علیهم السلام استدلال کرده‌اند بر افضلیت آن حضرت از انبیا علیهم السلام پس این حدیث شریف که از ان ثبوت صفات انبیا علیهم السلام در جناب امیر المؤمنین ع ظاهرست قطعاً و حتماً دلیل افضلیت آن حضرت از انبیا علیهم السلام باشد و إذا ثبت افضليته عليه السلام من الانبياء الكرام فما ظننك بثبوت افضليه من الثالثة الحائزين لصفات تحیر فيها الافهام و اولاً سیاق این آیه کریمه که از ان امر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باقتدائی هدای انبیاء علیهم السلام ظاهرست باید شنید و بعد آن بوجه استدلال آن بر افضلیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم حسب تقریر اساطین سنیه باید رسید تا از ان بغايت

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۸۰

قوت و متنانت دلالت حدیث شریف بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ظاهر شود پس باید دانست که حق تعالیٰ بعد قصه حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده و وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كَلَّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلٍ وَمِنْ ذُرْرَتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجَزِ الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ ... وَكَلَّا فَضَلَّنَا عَلَى الْعَالَمِينَ وَمِنْ أَبَائِهِمْ وَذُرَّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ ذلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحِيطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالثِّبَوةَ فَإِنْ يَكْفُرُ بِهَا هُؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلَّا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ اقْتَدَهُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا*
إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ*

فخر رازی در مفاتیح الغیب بعد تفسیر آیات مذکوره در تفسیر آیه فبهداهم اقتده گفته فی الآیه مسائل الاولی لا شبهه فی ان قوله اُولئکَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ

هم الَّذِينَ تَقَدَّمُ ذِكْرَهُمْ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَلَا شَكَ فِي أَنَّ قَوْلَهُ فَبِهِدَاهُمْ اقْتَدَهُ

امر لمحمد علیه الصلوٰۃ والسلام و ائمماً الكلام فی تعیین الشیء الّذی امر اللّه محمدًا ان یقتدى فی بهم فیمَ النّاسِ مَنْ قال المراد انه یقتدى بهم فی الامر الّذی اجمعوا علیه و هو القول بالتوحید و التزییه عن كل ما لا يلیق به فی الذات و الصیفات و

الافعال وسائر العقليات وقال آخر من المراد الاقتداء بهم في جميع الاخلاق الحميدة والصفات الرفيعة الكاملة من الصبر على اذى السفهاء والعفو عنهم وقال آخر من المراد الاقتداء بهم في شرائعهم الا ما خصه الدليل وبهذا التقدير كانت هذه عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٨١

الآية دليلاً على ان شرع من قبلنا يلزمنا وقال آخر من الآية المقدمة لبيان انهم كانوا محترزين عن الشرك مجاهدين ببطله بدليل انه ختم الآية بقوله وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحِيطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ثم أكد اصرارهم على التوحيد وانكارهم للشرك بقوله فَإِنْ يَكُفُّرُ بِهَا هُؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلَّا بِهَا قَوْمًا لَيُسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ثم قال في هذه الآية أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ أَئِ هُدِيهِمْ إِلَى ابطال الشرك واثبات التوحيد فبهدائهم اقتداء

أى اقتداء بهم في نفي الشرك واثبات التوحيد وتحمل سفاهات الجهل في هذا الباب وقال آخر من اللفظ مطلق فهو محمول على الكل بما خصه الدليل المنفصل قال القاضي يبعد حمل هذه الآية على امر الرسول بمتابعة الانبياء عليهم السلام المتقدمين في شرائعهم لوجوه احدها ان شرائعهم مختلفة متناقضه فلا يصح مع تناقضها ان يكون مامورا بالاقتداء بهم في تلك الاحكام المتناقضه وثانيها ان الهدى عبارة عن الدليل دون نفس العمل وإذا ثبت هذا فنقول دليل اثبات شرائعهم كان مخصوصا بتلك الاوقات لا في غير تلك الاوقات فكان الاقتداء بهم في ذلك الهدى هو ان يعلم وجوب تلك الافعال في تلك الاوقات فقط وكيف يستدل بذلك على اتباعهم في شرائعهم في كل الاوقات وثالثها ان كونه عليه الصيام وسلام متبعا لهم في شرائعهم يوجب ان يكون منصبه اقل من منصبهم وذلك باطل بالاجماع فثبت بهذه الوجوه انه لا يمكن حمل هذه الآية على وجوب الاقتداء بهم في شرائعهم والجواب عن الاول ان قوله

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٨٢
فبهدائهم اقتداء

يتناول الكل فاما ما ذكرتم من كون بعض الاحكام متناقضه بحسب شرائعهم فنقول ذلك العام يجب تخصيصه في هذه الصورة فيبقى فيما عداها حججه وعن الثاني انه عليه الصيام وسلام لو كان مامورا بان يستدل بالدليل الذى استدل به الانبياء المتقدمون لم يكن ذلك متابعة لأن المسلمين لما استدلوا بحدوث العالم على وجود الصانع لا يقال انهم متبعون لليهود والنصارى في هذا الباب وذلك لأن المستدل بالدليل يكون اصيلا في هذا الحكم ولا تعلق له بمن قبله البته والاقتداء والاتباع لا يحصل الا إذا كان فعل الاول سببا لوجوب الفعل على الثاني وبهذا التقرير يسقط السؤال وعن الثالث انه تعالى امر الرسول بالاقتداء بجميعهم في جميع الصفات الحميدة والاخلاق الشرفية وذلك لا يوجب كونه اقل مرتبة منهم بل يوجب كونه اعلى مرتبة من الكل على ما سيجيء تقريره بعد ذلك ان شاء الله تعالى فثبت بما ذكرنا دلالة هذه الآية على ان شرع من قبلنا يلزم من المسئلة الثانية احتاج العلماء بهذه الآية على ان رسولنا صلى الله عليه وسلم افضل من جميع الانبياء عليهم السلام وتقريره هو انا يبينا ان خصال الكمال وصفات الشرف كانت مفرقة فيهم باجمعهم فداود و سليمان كان من اصحاب الشرف على النعمه و ايوب كان من اصحاب الصبر على البلاء و يوسف كان مستجما لهاتين الحالتين و موسى عليه السلام كان صاحب الشرعية القوية القاهرة و المعجزات الظاهرة و زكريا و يحيى و عيسى و الياس كانوا اصحاب الزهد و اسماعيل

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٨٣

كان صاحب الصدق و يونس كان صاحب التضليل فثبت انه تعالى ائما ذكر كل واحد من هؤلاء الانبياء لأن الغالب عليه كان خصلة معيته من خصال المدح والشرف ثم انه تعالى لما ذكر الكل امر محمدا عليه الصيام وسلام بان يقتدي بهم باسرهم فكان التقدير كانه تعالى امر محمدا صلى الله عليه وسلم ان يجمع من خصال العبودية و الطاعة كل الصفات التي كانت مفرقة فيهم باجمعهم و لما

امره الله تعالى بذلك امتنع ان يقال انه قصر في تحصيلها فثبت انه حصيلها و متى كان الامر كذلك ثبت انه اجتمع فيه من خصال الخير ما كان متفرقا فيهم باسرهم و متى كان الامر كذلك وجب ان يقال انه افضل منهم بكليتهم و الله اعلم اذين عبارت ظاهرست كه احتجاج كردها ند علماء بايه کريمه فیهدا هم اقتده

بر افضليت جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از جمیع انبیا علیهم السلام بتقریری که ذکر رازی کرده فللہ الحمد و المنش
که بعد ثبوت احتجاج علماء بايه کريمه بر افضليت جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بانبيای سابقین هيچ مکابری و
مجادلی را هم مقام اشتباه و ارتیاب در دلالت حديث شریف بر افضليت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از انبیا سابقین باقی نماند
چه هر گاه امر جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باقتدائی هدای انبیا سابقین علیهم السلام دلیل افضليت آن حضرت
باشد پس اثبات صفات انبیا سابقین برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام که این حديث شریف دلالت صریحه بر ان دارد نیز حتما
و جزما دلالت بر افضليت آن حضرت خواهد کرد و ظاهرست که در آیه آمره باقتدا احتیاجست بمقدمات عدیده اول آنکه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۸۴

هر گاه جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مامور شد باقتدائی هدای انبیا سابقین ضرورست که اقتدا فرموده دوم آنکه
مراد از هدی جمیع فضائل خاصه انبیا علیهم السلام سوم آنکه اقتدا مانع افضليت نمی تواند شد و در
حدیث من أراد ان ينظر الى آدم الخ

هر گر احتیاج باین مقدمات نیست بلکه بلا واسطه مقدمه در ان صفات انبیا سابقین برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت
گردیده زیرا که او الا در ان امر باقتدا نیست تا احتیاج افتاد باین مقدمه که هر گاه مامور باقتدا شد بالضرورة اقتدا کرده باشد و نیز در
این حديث صفات انبیا سابقین بتصریح مذکورست و آن علم و حلم و عبادت و تقوی و بطشست نه لفظ هدی و نیز در اینجا
احتیاج بتقریر این معنی نیست که اقتدا مانع افضليت نمی تواند شد پس دلالت این حديث بر مساوات صفات جناب امیر المؤمنین
علیه السلام با صفات انبیا سابقین علیهم السلام اوضح و اظهرست از دلالت امر اقتدا بر مساوات و سوای فخر رازی دیگر جهابذه
علماء و اساطین ماهرین نیز استدلال بايه فیهدا هم اقتده

بر افضليت جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ذکر کردها ند محسن بن محمد القمي النيسابوري در غرائب القرآن گفته و
لا خلاف في انه امر محمدا صلی اللہ علیہ وسلم بالاقتداء بالانبياء المذكورين انما الكلام في تفسير الهدى فمن الناس من قال المراد
الذى اجمعوا عليه و هو القول بالتوحيد والتزيه عن كل ما لا يليق به في الذات والصيغات والافعال وقال آخرؤن المراد به الاقتداء
بهم في شرائعهم الا ما خصه الدليل وعلى هذا فيلزم منا شرع من قبلنا و قيل اللفظ مطلق فيحمل على الكل الا ما خصه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۸۵

الدليل المنفصل و قال القاضى هذا بعيد لأن شرائعهم مختلفة متناقضه ولا يمكن الاتيان بالامور المتناقضه معا و لأن الهدى عبارة عن
الدليل دون نفس العمل و دليل ثبات شرعهم كان مخصوصا بتلك الاوقات و لان منصبهم يلزم ان يكون اجل من منصبه و انه باطل
بالاجماع و اجيب بان العام يجب تخصيصه في الصورة المتناقضه فيقي فيما عدا حجه و بان المستدل بالدليل اصل في ذلك الحكم
فلا معنى للاقتداء بالدليل الا إذا كان فعل الاول سببا لوجوب الفعل على الثاني و بانه يلزم ان يكون منصبهم لأنه امر
باستجماع خصال الكمال و صفات الشرف التي كانت مترفة فيهم كالشكرا في داود و سليمان و الصبر في ايوب و الزهد في زكريا و
يعسى و الصدق في اسماعيل و التصرع في يونس و المعجزات الباهرة في موسى و هارون و لهذا قال لو كان موسى حيا لما
وسعه الا اتبااعي و محمد شربيني خطيب در سراج منیر گفته و استدل بعض العلماء بهذه الآية على انه صلی اللہ علیہ و سلم افضل
الانبياء عليهم الصيملاوة و الشیام قال و بيانه ان جميع الخصال و الصيغات الشرف كانت مترفة فكان نوع صاحب احتمال اذى قومه و
كان ابراهيم صاحب كرم و بذل مجاهده في الله عز و جل و كان اسحاق و يعقوب من اصحاب الصبر على البلاء و المحن و كان

داود و سلیمان من اصحاب الشکر علی النعمه کما قال تعالی اَعْمَلُوا آلَ دَاوُدْ شُكْرًا
و کان ایوب صاحب صبر علی البلاء کما قال تعالی إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا
نعم العبد انه اوّاب و کان یوسف قد جمع بین الحالتين أى الصبر و الشکر و کان موسی صاحب الشریعة الظاهرة
عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۸۶

و المعجزات الباهرة و کان زکریا و یحیی و عیسی و الیاس من اصحاب الزهد فی الدنيا و کان اسماعیل صاحب صدق و کان یونس
صاحب تضرع و احسان ثم ان الله تعالی امر نبیه محمیدا صلی الله علیه وسلم ان یقتدى بهم و جمع له جميع الخصال المحمودة و
المتفرقة فثبت بهذا البیان انه صلی الله علیه وسلم افضل الانبياء لما اجتمع فيه من الخصال التي كانت متفرقة في جميعهم

وجه سوم

سوم آنکه هر گاه اقتدا دلالت بر مساوات کند لا اقل این حديث شریف که در ان در مقام تعليیل امر بنظر بسوی جناب امیر المؤمنین
علیه السلام یا مساوات مقدرت است و با تشییه هم دلالت بر مساوات خواهد کرد که لا اقل دلالت تشییه مثل دلالت اقتدا بر مساوات
خواهد بود و ظاهر است که هر گاه اقتدا با نیای سابقین در صفات شان مثبت مساوات مماثلت باین حضرات و بسبب جمع ما تفرق
فیهم دلیل افضلیت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باشد و اقتدا مانع ثبوت افضلیت نکرد و این حديث هم مثبت
مساوات جناب امیر المؤمنین علیه السلام با نیای سابقین در صفات مذکوره خواهد بود که دلالت این حديث بر ثبوت صفات
مذکوره برای جناب امیر المؤمنین و مساوات آن حضرت با نیای سابقین درین صفات لا اقل مساوی دلالت اقتدا بر مساوات است و هر
گاه مساوات ثابت شد بسبب جمع ما تفرق فی الانبياء المذکورین افضلیت ازین حضرات ثابت خواهد شد بین ما قرر الرازی و هر
حضرت ظاهر خواهد شد با جماعت مرکب و اولویت و از حديث موذه القربی تصنیف علی همدانی اثبات صفات حضرت یعقوب و
عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۸۷

یوسف و ایوب و یونس علیهم السلام برای آن حضرت و اثبات هیبت اسرافیل و رتبت میکائیل و جلالت جبرئیل علیهم السلام هم
برای آن حضرت ظاهر است و نیز واضح است که در ان حضرت نود خصلت از خصال انیا علیهم السلام جمع بود و کل هذا شاف
للعلیل مرو للغایل و الله یهدی من یشاء الى سواء السبيل

وجه چهارم

چهارم آنکه سابق دانستی که سید علی همدانی شیخ اجازه والد مخاطب در کتاب موذه القربی که ذکر آن رشید الفضلا در ایضاخ
نموده و آن را از جمله کتبی که عظمای علمای اهل سنت در مناقب اهلیت تصنیف کرده‌اند و با افتخار نموده و اثبات محبت اهل
سنت علیهم السلام با کرده شمرده روایت می‌فرماید

عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من أراد ان ينظر الى اسرافیل فی هیبته و الى میکائیل فی رتبته و الى جبرئیل فی
جلالته و الى آدم فی علمه و الى فی حسنہ و الى ابراهیم فی خلّته و الى یعقوب فی حزنه و الى یوسف فی جماله و الى موسی فی
مناجاته و الى ایوب فی صبره و الى یحیی فی زهده و الى عیسی فی سنته و الى یونس فی ورعه و الى محمد فی جسمه و خلقه فلینظر
الى علی فیه تسعین خصلة من خصال الانبياء جمع الله فیه و لم تجمع فی احد غیره

و عَدْ جميع ذلك في جواهر الاخبار انتهى اذين عبارت واضحت كه اين کلام بر سيل محضر تشبيه واقع نشهد بلكه في الواقع در جناب امير المؤمنين عليه السلام شخص خصلت از خصال انبیاء متحقق بود و مجموع نه شدن این صفات برای کسی دیگر سوای آن جناب نصیبت قاطع بر افضلیت آن حضرت از دیگران

وجه پنجم

پنجم آنکه از کلام فضل بن روزبهان دلالت این حدیث بر افضلیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام
عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۸۸

از انبیا ظاهرست چنانچه در جواب نهج الحق گفته و اثر الوضع على هذا الحديث ظاهر و لا شك انه منكر مع ما نسب الى البيهقي لأنّه يوهم انّ علی بن أبي طالب افضل من هؤلاء الانبياء و هذا باطل فانّ غير النّبی لا يكون افضل من النّبی و اما انه موهم لهذا المعنى لأنّه جمع فيه من الفضائل ما تفرق في الأنبياء و الجامع للفضائل افضل ممّن تفرق فيهم الفضائل و امثال هذا من موضوعات الغلة تعصّب این قوم ملاحظه باید نمود که ابن روزبهان در اثبات وضع این حدیث بهمان معنی که شیعه از ان می فهمند متمسک می شود و باز بخوف آنکه مبادا صحت آن ثابت شود از دلالت آن بر مطلوب شیعه انکار بحث کنند و از لزوم تناقض و تهافت و تکاذب اصلا شرمی و آزرمی ندارند و زعم بطلان افضلیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام از انبیا که ابن روزبهان با مبتلاست از ملاحظه روایات دالله بر اینکه آن جناب نفس رسولست كما سبق في المنهج الاول و توسل حضرت آدم بانحضرت و بعث انبیا بر ولايت آن جناب و حدیث نور و امثال آن ظاهر و باهرست

وجه ششم

ششم آنکه علیّامه محمد بن اسماعیل در روضه ندیه شرح تحفه علویه در بیان معنی این حدیث شریف تقریری پس لطیف افاده فرموده حيث قال فائدة قد شبّهه عليه السیّلام بخمسة من الأنبياء كما قال المحبّ الطبری رحمه الله ما لفظه ذكر تشبيهه على رضى الله عنه بخمسة من الأنبياء

عن أبي الحمراء قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه و الى ابراهيم في حلمه و الى يحيى بن زكريا في زهده و الى موسى في بطشه فلينظر الى علی بن عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۸۹

أبی طالب اخرجه ابو الخیر الحاکم
و عن ابن عباس رضی الله عنہما قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم من أراد ان ينظر الى ابراهيم في حلمه و الى نوح في حكمه و الى يوسف في جماله فلينظر الى علی بن أبي طالب اخرجه الملا في سیرته
انتهى قلت فقد شبّهه صلی الله عليه و سلم بهؤلاء للخمسة الرسل في اكتسابه ع للخصال الشریفة من خصالهم فمن آدم أبی البشر العلم فان الله تعالى خصّه بأنه علّمه الأسماء كلّها ثم ابان فضلته بذلك و نوّه بعلمه حيث عرض على الملائكة اسماء المسمايات و طلب منهم تعالى إنباءهم بأسمائها فعجزوا و طلب من آدم عليه السلام ابناءهم فأنبأهم عليه السلام بها فهذه فضيلة من اشرف فضائل آدم عليه السلام التي شرف بها بين الملائكة الاعلى و شبّهه بنوح عليه السلام في فهمه لانه امره الله تعالى بصنعة الفلك و فيها من دقائق الاحکام و الاتقان ما لا يحصره الاقلام و لا يدركه الافهام و كانت لم تعرف و لا اهتدی إليها فكر قبل ذلك و كان فيها من الاتقان و البيوت

الّى جوفها له و لمن معه و الانعام والوحوش والسباع و اختلافها طولاً و عرضاً فانّها كجوجؤ الطائر وقد جعل الله الحمل فيها من آياته حيث قال وَآتَيْهُ لَهُمْ أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَسْحُونِ و عد الامتنان بها في الذكر في عدّة من الآيات و ناهيك انه قرن اجراءه تعالى لها مع خلق السّموات والارض و اختلاف الليل والنّهار فالمراد فهمه لما بهم من صنعتها ولذلك جعل صنعتها مقيدة باعيننا في قوله وَاصْبِعْ الْفُلْكَ عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار،

ج ١٦ بخش دوم، ص: ٩٠

يأخيّينا

وقوله في الحديث في حكمه الناشئ عن حكمه وقوته وصحّته ويحتمل ان يكون المراد فهمه العام في صنعة الفلك و غيره الصفات ولذلك قيل ما نعت الله الأنبياء باقل ما نعّتهم بالحمل ولذلك لعنة وجوده وقد نعت الله به ابراهيم عليه السلام بقوله تعالى إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّلَهُ

حلم الخليل ع مجادلته عن لوط لما قالت له الملائكة عليهم السلام إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقُرْيَةِ ...
قال إِنَّ فِيهَا لُوطًا

في عدّة من الآيات و من حلمه الذي يخفي عنه رواسي الجبال امثاله لامر الله تعالى بذبح ولده عليهما السلام و اضجاعه و كتفه له و امرار المدية على حلقة لولا منع الله لها ان تقطع فلهذا وصفه الله وصف ولده بالحمل و شبهه صلى الله عليه وسلم بيعي بن زكريّا عليهما السلام في زهره ويحيى عليه السلام هو علم الزهادة في ابناء آدم من تأخر منهم و من تقدم وقد ملئت الكتب باليسير من صفات زهره و شبهه ص بكليم الله في بطشه و كان موسى ع شديد البطش و ناهيك انه وكر القبطي قضى عليه و أراد البطش بالأخر وهو في بلد فرعون و تحت يده بنو اسرائيل أرقاء في يد فرعون و كان القبط اهل الصولة والشوكة والدولة و شبهه في الحديث الآخر بيوسف في جماله

ويوسف في جماله شمس لا يزيدها الوصف إلا خفاء فهي اظهر من ان تظهر وقد سبق صفة امير المؤمنين و ان عنقه كانه ابريق فضة و انه كان اغيد وغير ذلك من الصّفات الحسنة إذا عرفت هذا فهذه شرائف الصفات الحلم و العلم و الفهم و الزهادة و البطش و الحسن

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٩١

ثم انه حاز اكمل كل واحدة منها فأن علم الرّسل اكمل العلوم و حلمهم اكمل الحلم و فهمهم ثم فهم و زهادتهم ابلغ زهادة و بطشهم اقوى بطش فناهيك من رجل كتمله الله بهذه الصفات و اخبر نبيه صلى الله عليه وسلم انه حازها و شابه اكمل من اتصف بها و ان من اراد ان ينظر من كان متصفها بها من اولئك الرّسل الاعلون و يشاهده كاته حتى نظر الى هذا المتصف بها لذلك قبل يدل لمعنى واحد كل فاخر و قد جمع الرحمن فيك المعاليا ولو اردنا سرد ما فاض عن الوصي من ثمرات هذه الصّفات و ما انفجر عنه من بحور هذه الكلمات لخرجنا عن قصتنا من بيان معنى الآيات و الاختصار له في هذه الكلمات و يأتي في غصون صفاتها ما يدل على كمالاته وقد شبه صلى الله عليه وسلم ببعض من الصحابة بعض من الرّسل في بعض الصفات ولم يجمع لاحظ خمسة من الأنبياء و لا ثلاثة ولا جاء في حق أحد بهذه العبارة اعني

من اراد ان ينظر الخ

الداللة على كمال تمكّن تلك الصّفة في وصيّه انتهى فللّه الحمد و المثلّة كه از بيان صدق ترجمان اين علامه عالي شأن و نحرير عصر و فريد دوران كمال تایید و تسديدة تقریر و تحریر اهل حق کرام بر ارباب الباب و اصحاب افهام واضح گشت و حاجتی بترتیب مقدمات و تهدیب تقریبات نماید و نهایت فساد و سماجت مزعوم مخاطب عمدة القرؤم که العیاذ بالله این کلام محض تشییه است و دلالت بر ثبوت صفات انيا در ذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین عليه السلام ندارد بلکه معاذ الله از قبیل تشییه خاک بمشک و

تشییه سنگریزه یا قوت و مروارید

^{٩٢} عبقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص:

و امثال آن از تشبیهات ادعائیه متشدّقین و تمثیلات اغراقیه متفیه‌قینست بمرتبه بدیهی اولی رسید زیرا که از ان ظاهرست که در جناب امیر المؤمنین علیه السلام اکمل علم و فهم و حلم و زهد و بطش متحقّق بود چنانچه در انبیا علیهم السلام اکمل این صفات حاصل بود اما تشبیه بعض صحابه را که این فاضل ذکر کرده پس مبنی بر رعایت بعض احادیث مذهب خودش است و تسليم آن بر ما غیر لازم و جواب آن بتفصیل در ما بعد بحمد الله مذکور خواهد شد و معهداً عدم معارضه آن بما نحن فيه از کلام خودش ظاهرست فلا تغفل و کلام بلاغت نظام ابن طلحه عالیمقام و عبارت سراسر متنات حافظ کنجی عمدة الاعلام که سابقاً گذشته نیز برای دفع توهّمات مخاطب قمّقام و اثبات مرام اهل حق کرام کافی و وافیست فتدکر ولا تکن من النذاھلین

و جه هفت

اگر هیچ وجهی از وجوه سابقه و لاحقه مقبول طبع دقت پسند مخاطب مخدوم الفحول و موافق ضمائر صفا سرائر اتباع آن حاوی فروع و اصول نشود بحمد الله و حسن توفیقه و کمال لطفه و تسدیده دلالت این حدیث بر مساوات جناب امیر المؤمنین با انبیاء علی نبینا و آله و علیهم السلام و هم دلالت آن بر افضلیت آن حضرت که مخاطب بسبب مزید انصاف و معجانبت جزاف درین هر دو مقدّمه صریحه قدح و جرح آغاز نهاده از اعتراض سراسر انصاف حضرت خالفه اوّل یعنی عتیق غریق لجه مضيق ابتزاز حقوق اهلیت علیهم سلام الله ما دام للشمس ضیاء و برقی و هم تقریر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم فهم عتیقی را درین هر دو باب ثابت نمایم و حظ اوّلی و سهم اسنسی در اسکات و تحجیل مخاطب نیل را بایم پس باید دانست که سابقاً مذکور شد که اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته اخبرنی شهردار هذا إجازة

قال اخبرنا ابو الفتح

^{٩٣} عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص:

عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمданى إجازة عن الشريف أبي طالب المفضل بن محمد بن طاهر الجعفرى باصبهان عن الحافظ
أبى بكر احمد بن موسى بن مردویه بن فورك الاصبھانى قال حدثنا محمد بن احمد بن ابراهيم قال حدثنا الحسن بن علی بن
الحسين السلوى قال حدثني سويد بن مسعود بن يحيى بن حجاج النهدى قال حدثنا أبى قال حدثنا شريك عن أبى اسحاق عن الحارث
الاعور صاحب راية على قال بلغنا ان النبى صلى الله عليه و سلم كان فى جمع من اصحابه فقال اريكم آدم فى علمه و نوحا فى فهمه
وابراهيم فى حكمته فلم يكن باسرع من ان طلع على فقال ابو بكر يا رسول الله أقسمت رجلا بثلاثة من الرسل بخ لهذا الرجل من
هو يا رسول الله قال النبى صلى الله عليه و سلم الا تعرفه يا ابا بكر قال الله و رسوله اعلم قال ابو الحسن على بن ابى طالب قال ابو بكر
بخ بخ لك يا ابا الحسن و اين مثلك يا ابا الحسن

عن الحارث الاعور صاحب راية امير المؤمنين كرم الله وجهه قال بلغنا ان النبي صلى الله عليه و آله و بارك و سلم كان في جمع من الصحابة فقال اريكم آدم في علمه و نوح في فمه و ابراهيم في حلمه فلم يكن باسرع من ان طلع على كرم الله تعالى وجهه قال ابو بكر رضي الله عنه يا رسول الله قست رجلا بثلاثة من الرسل بخ لهذا من هو يا رسول الله قال النبي صلى الله عليه و على آله و بارك و سلم يا ابا بكر الا تعرفه قال الله و رسوله اعلم قال صلى الله عليه و على آله و بارك و سلم ابو الحسن علي بن أبي طالب قال ابو بكر رضي الله تعالى عنه بخ لك يا ابا الحسن رواه الصالحاني

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۹۴

وفى استناده ابو سليمان الحافظ ازین روایت ظاهر است که حضرت عتیق از ارشاد با سداد جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم

اريکم آدم في علمه الخ

قياس فرمودن آن حضرت کسی را که در حق او این فضیلت ارشاد فرموده با انبیا عليهم السلام فهمیده حيث قال يا رسول الله قست رجلا-ثلاثة من الرسل و ظاهرست که قیاس احدی با احدی بمعنى تسویه بين الشخصینست شریف جرجانی در تعریفات گفته القياس فی اللغة عباره عن التقدیر یقال قست التعل بالتعل إذا قدرته و سویته و هو عباره عن رد الشیء الى نظیره و ابو نصر اسماعیل بن حماد الفارابی الجوهری در صحاح اللّغة در لغت قوس گفته قست الشیء بغيره و على غيره اقيس قیاسا و قیاسا فانقادس إذا قدرته على مثاله و فيه لغة اخرى قسته اقوسه قوسا و قیاسا و لا یقال اقتسته و المقدار مقیاس و قایست بین الامرين مقایسه و قیاسا و یقال ايضا قایست فلانا إذا جاریته فی القياس و هو کقياس الشیء بغيره أی یقیسه بغيره و یقتاس بایه اقتیاسا أی یسلک سبیله و یقتدى به و نیز جوهری در صحاح در لغت قیس گفته قست الشیء بالشیء قدرته على مثاله و مجد الدین فیروزآبادی در قاموس گفته قاسه بغيره و علیه یقیسه قیسا و قیاسا و اقتاسه قدره على مثاله فانقادس و المقدار مقیاس و مبارک بن محمد المعروف بابن الاثير در نهاية اللغة در لغت قیس گفته منه

حدیث أبي الدرداء خیر نسائكم التي تدخل قیسا و تخرج میسا

یرید انها إذا مشت قاست بعض خطاهای بعض فلم تفعل فعل الخرقاء و لم تبطی و لكنها تمشی مشیا وسطا معتدلا فکان خطاهای متساوية

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۹۵

و محمد طاهر گجراتی در مجمع البحار در لغت قیس نقلاب عن النهاية گفته منه ح

خیر نسائكم التي تدخل قیسا و تخرج میسا يراد أنها إذا مشت قاست بعض خطاهای بعض فلم تعمل فعل الخرقاء و لم تبطی و لكنها تمشی مشیا وسطا معتدلا فکان خطاهای متساوية

پس بدهته و صراحته ثابت و واضح و محق و لائق گردید که حضرت عتیق ازین ارشاد باسداد که اوّلا در صورت اجمال بود و بعد آن تفصیلا ورود ان در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام از ارشاد نبوی ثابتست مساوات مورد این ارشاد با انبیای امجاد علی نبینا و آله و عليهم الصیلوا و السیلام الى يوم التناد فهمیده و تصریح بان نموده و جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم هم تقریر فهم صائب آن صاحب حدس ثاقب فرموده فثبت بحمد الله بنص الخليفة الاول الذى للستئه فى كل خطب عليه معول ان هذا الحديث الشريف على المساواه دل و المنکر للدلالة قد زل و ضل و اضل و ابدى الاحتمال الركيك فى غير محل حيث استولى عليه الخط و الوسوس و تنحی عن افتقاء الفهم و القياس و غدر انکار بالحق و خاس و في خلال التحقیق و التدبر ما جاس پس بحیرتم که چگونه شاهصاحب حضرت عتیق و تسفيه و تقبیح و تشویه خواهند نمود و خواهند فرمود که این کلام محض تشییه است بعض صفات امیر را بعض التسلیمات تحمیق و تسفیه و تقبیح و تشویه خواهند نمود و خواهند فرمود که این کلام محض تشییه است بعض صفات امیر را بعض صفات انبیای مذکورین الى قوله و اگر ازین همه در گذریم استعاره خواهد بود که مبنای

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۹۶

آن بر تشییه است و فهم مساوات از تشییه و استعاره کمال سفاہتست و نیز حسب افاده باب یازدهم چگونه امام پیر خود را که بر کبر سن او قدیما و حدیثا می نازند و بهمین سبب العیاذ بالله بتقلید جاحظ جاحظ زمزمه افضليت اسلام او بر اسلام جناب امیر المؤمنین علیه السلام می نوازنند از صیبان ممیزین هم خارج فرموده داخل صیبان غیر ممیزین خواهند نمود با آنکه هر گاه جناب شاهصاحب و اتباع شان حسب افاده خود حضرت عتیق را بمربته اقصی تسفیه نمایند و از صیبان ممیزین هم خارج ساخته در صیبان غیر ممیز والج

سازند ثبوت این دو وصف جمیل یعنی کمال سفاهت و دخول در صیانت غیر ممیز بمفاد کل الصّید فی جوف الفرا مثبت عمدۀ مطالب و عین مدعایست که از ان کمال صحت و رزانة و متناسب مبانی خلاف حضرت عتیق که بلا شبّه در خلاف عقل و بلوغ شرطست اگر چیزی دیگر را شرط نکنند ظاهر و واضح خواهد شد و با این همه جسارت بر تسفیه شیخ با توقیر از تقریر جناب بشیر و نذیر تقریر آن شیخ عدیم النظیر را هیچ جوابی و تقریری در خلاص ازین اشکال محکم الاساس و مناص ازین اعضاش شدید الاعتراض هیچ چاره و تدبیری ندارند و نیز از قول ابی بکر من مثلک یا ابا الحسن ظاهرست که حضرت عتیق ازین ارشاد چنانچه مساوات جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام فهمیده همچنان این مساوات را دلیل نفی مماثلت احادی بـانحضرت که دلیل افضلیت آن حضرتست گردانیده و جناب رسالت مـآب صـلـی اللـهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ تـقـرـیرـ اـنـهـمـ فـرـمـودـهـ پـسـ توـهـمـ مـخـاطـبـ عـالـیـ نـصـابـ کـهـ بـرـ تـقـدـیرـ ثـبـوتـ مـسـاـوـاتـ دـلـالـتـ بـرـ اـفـضـلـیـتـ مـمـنـوعـتـ نـیـزـ مـحـضـ توـهـمـ نـاـصـوـابـ وـ نـقـشـ بـرـ آـبـ وـ خـدـعـ سـرـابـ حـسـبـ اـفـادـهـ خـلـافـتـ مـآـبـ وـ تـقـرـیرـ جـنـابـ رسـالـتـ مـآـبـ صـلـی اللـهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۹۷

الاطیاب گردید و تعمق و تدقیق و امعان و تحدیق بصورت عذاب حریق بر سر مخاطب افیق بالقطع و التحقیق خواهد رسید

وجه هشتم

هشتم آنکه این تیمیه در منهاج السـیـنـهـ گـفـتـهـ انـ رـسـوـلـ اللـهـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ اـفـضـلـ الـخـلـقـ وـ کـلـ مـنـ کـانـ بـهـ اـشـبـهـ فـهـوـ اـفـضـلـ مـمـنـ لـمـ یـکـنـ کـذـلـکـ وـ الـخـلـافـةـ کـانـتـ خـلـافـةـ نـبـوـةـ لـمـ تـکـنـ مـلـکـاـ فـمـنـ خـلـفـ النـبـیـ وـ قـامـ مـقـامـ النـبـیـ کـانـ اـشـبـهـ بـالـنـبـیـ کـانـ اـفـضـلـ فـمـنـ يـخـلـفـهـ اـشـبـهـ بـهـ عـنـ غـیرـهـ وـ الـاـشـبـهـ بـهـ اـفـضـلـ فـالـذـیـ يـخـلـفـهـ اـفـضـلـ اـزـینـ عـبـارـتـ ظـاهـرـتـ کـهـ هـرـ کـسـیـ کـهـ بـجـنـابـ رسـالـتـ مـآـبـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ کـهـ اـفـضـلـ خـلـقـسـتـ اـشـبـهـ بـاـشـدـ اوـ اـفـضـلـسـتـ وـ چـوـنـ بلاـشـبـهـ بـمـفـادـ اـیـنـ حـدـیـثـ شـرـیـفـ جـنـابـ اـمـیرـ المـؤـمـنـینـ عـلـیـهـ السـلـامـ اـشـبـهـ اـسـتـ بـاـنـیـاـیـ سـابـقـینـ کـهـ بـلـاشـبـهـ اـفـضـلـ بـوـدـنـدـ اـزـ ثـلـاثـهـ وـ غـیرـ اـیـشـانـ پـسـ جـنـابـ اـمـیرـ المـؤـمـنـینـ عـلـیـهـ السـلـامـ هـمـ اـفـضـلـ باـشـنـدـ اـزـ ثـلـاثـهـ وـ غـیرـ اـیـشـانـ وـ الـحـمـدـ لـلـهـ عـلـیـ ثـبـوتـ الـمـطـلـوبـ وـ الـمـرـامـ عـلـیـ لـسـانـ مـثـلـ هـذـاـ الـحـبـ الـعـلـامـ الـذـیـ هـوـ مـنـ اـجـلـ اـسـاطـینـهـمـ الفـخـامـ وـ نـیـزـ اـزـ قـوـلـ اوـ فـمـنـ خـلـفـ النـبـیـ الـخـ ظـاهـرـتـ کـهـ اـبـنـ تـیـمـیـهـ بـخـلـافـتـ نـبـیـ وـ قـیـامـ مـقـامـ آـنـ حـضـرـتـ اـسـتـدـلـالـ مـیـ کـنـدـ بـ اـشـبـهـیـتـ خـلـیـفـهـ وـ قـائـمـ مـقـامـ وـ بـایـنـ اـشـبـهـیـتـ اـفـضـلـیـتـ خـلـیـفـهـ ثـابـتـ مـیـ کـنـدـ وـ پـرـ ظـاهـرـتـ کـهـ اـشـبـهـیـتـ جـنـابـ اـمـیرـ المـؤـمـنـینـ عـلـیـهـ السـلـامـ بـاـنـیـاـیـ عـلـیـهـ السـلـامـ کـهـ اـزـینـ حـدـیـثـ ثـابـتـ مـیـ شـوـدـ اـقـوـاستـ اـزـ اـشـبـهـیـتـ خـلـیـفـهـ کـهـ بـمـجـرـدـ خـلـافـتـ غـیرـ مـنـصـوـصـهـ دـعـوـیـ کـرـدـهـ شـوـدـ چـهـ هـرـ گـاهـ خـلـافـتـ مـنـصـوـصـهـ بـنـیـاـشـدـ بـلـاشـبـهـ اـدـعـایـ اـشـبـهـیـتـ خـلـیـفـهـ مـبـنـیـ بـرـ اـسـتـبـاطـ بـیـ مـنـاطـسـتـ وـ اـشـبـهـیـتـ جـنـابـ اـمـیرـ المـؤـمـنـینـ عـلـیـهـ السـلـامـ اـزـ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۹۸

ارشاد جناب رسالت مـآـبـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ ثـابـتـ وـ اـگـرـ مرـادـ خـلـافـتـ مـنـصـوـصـهـ اـسـتـ پـسـ نـصـ بـرـ خـلـافـتـ ثـلـاثـهـ نـزـدـ سـتـیـهـ خـوـدـ مـفـقـودـ کـمـاـ اـعـتـرـفـ بـهـ الـمـخـاطـبـ الـمـحـمـودـ پـسـ اـگـرـ اـشـبـهـیـتـ اـزـ خـلـافـتـ مـنـصـوـصـهـ ثـابـتـ شـوـدـ کـدـامـ فـائـدـهـ بـاـنـیـهـ مـیـ رـسـانـدـ پـسـ مـعـلـومـ شـدـ کـهـ بـلـاشـبـهـ مرـادـ اوـ ثـبـوتـ اـشـبـهـیـتـ اـزـ خـلـافـتـ غـیرـ مـنـصـوـصـهـ اـسـتـ وـ قـطـعـ نـظـرـ اـزـینـ اـگـرـ اـشـبـهـیـتـ خـلـیـفـهـ اـزـ نـصـیـ درـینـ بـابـ یـاـ دـلـیـلـیـ عـقـلـیـ ثـابـتـ کـرـدـهـ شـوـدـ پـسـ غـایـتـ اـنـ مـسـاـوـاتـ هـمـ بـرـایـ اـثـبـاتـ مـطـلـوبـ کـافـیـ وـ وـافـیـتـ کـهـ بـهـرـ وـجهـیـ کـهـ اـشـبـهـیـتـ خـلـیـفـهـ مـسـتـلزمـ اـفـضـلـیـتـ اوـسـتـ بـهـمـانـ وـجـهـ اـشـبـهـیـتـ جـنـابـ اـمـیرـ المـؤـمـنـینـ عـلـیـهـ السـلـامـ نـیـزـ مـوـجـبـ اـفـضـلـیـتـ آـنـ حـضـرـتـ خـوـاـهـدـ بـودـ وـ نـیـزـ هـرـ گـاهـ اـشـبـهـیـتـ خـلـیـفـهـ بـاـ جـنـابـ رسـالـتـ مـآـبـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ ضـرـورـتـ پـسـ لـازـمـتـ کـهـ خـلـیـفـهـ هـمـ مـعـصـومـ مـثـلـ جـنـابـ رسـالـتـ مـآـبـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ باـشـدـ وـ چـوـنـ فـقـدانـ عـصـمـتـ اـزـ ثـلـاثـهـ ظـاهـرـتـ اـنـفـاـیـ خـلـافـتـ ثـلـاثـهـ بـیـ تـجـشـمـ اـسـتـدـلـالـ حـسـبـ اـفـادـهـ اـیـنـ عـلـامـهـ عـدـیـمـ المـثـالـ

ثبت گردد

وجه نهم

نهم آنکه تاج الدین عبد الوهاب بن علی بن عبد الكافی السبکی که فضائل فاخره و مناقب زاهره و محمد باهره او از درر کامنه ابن حجر عسقلانی و غير ان ظاهرست در طبقات شافعیه کبری در ترجمه ابو داود سلیمان بن الاشعث بن اسحاق گفته قال شیخنا الذہبی تفقه ابو داود باحمد بن حنبل و لازمه مده قال و کان یشبه به کما کان احمد یشبه بشیخه وکیع و کان وکیع یشبه بشیخه سفیان و کان سفیان یشبه بشیخه منصور و کان منصور یشبه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٩٩

بشیخه ابراهیم و کان ابراهیم یشبه بشیخه علقمہ و کان علقمہ یشبه بشیخه عبد الله بن مسعود رضی الله عنہ قال شیخنا الذہبی و روی ابو معاویه عن الاعمش عن علقمہ انه کان یشبه عبد الله بن مسعود بالتبی صلی الله علیه وسلم فی هدیه و دله قلت اما انا فمن ابن مسعود اسکت و لا استطیع ان اشبه احدا برسول الله صلی الله علیه وسلم فی شیء من الأشیاء و لا استحسنے و لا اجوّزه و غایه ما تمسح نفسی به ان اقول و کان عبد الله یقتدى برسول الله صلی الله علیه وسلم فيما ینتهي إلیه قدرته و موهبته من الله عز و جل لا فی کل ما کان رسول الله صلی الله علیه فان ذلک ليس لابن مسعود و لا للصیدیق و لا لمن اتخذه الله خلیلا حشرنا الله فی زمرتهم اننهی ازین عبارت واضح و لائحت که علامه سبکی جلیل الحسب بسب کمال رعایت مقام حسن ادب ادعای مشابهت ابن مسعود را با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم که علقمہ بر آن جسارت کرده منکر و مستقبح می داند و استحسان بلکه تجویز ان نمی کند و نفس او استطاعت تشییه احدی و لو کان عتیقا با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم در هیچ چیز ندارد و سماحت با آن نمی کند و هر گاه تشییه ابن مسعود با آن همه جلالت قدر و عظمت فخر که احادیث بسیار در مدح و ثنای او در کتب اخبار کما فی کنز العمال از سرور اخیار صلی الله علیه و آله الاطهار ما ثورست با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم جائز نباشد بلکه ناجائز و غير مستحسن بود بلکه تشییه هر کسی که باشد حتی العتیق با آن حضرت در امری از امور مستقبح و محظوظ باشد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ١٠٠

پس اگر معاذ الله جناب امیر المؤمنین علیه السلام معصوم و افضل خلق بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم نباشد چگونه تشییه آن حضرت با انبیا علیهم السلام در صفات جلیله ایشان جائز باشد پس ثابت شد که بلا شبهه تشییه آن حضرت با انبیا علیهم السلام درین صفات دلالت بر عصمت و افضلیت آن حضرت می کند و پر ظاهرست که اگر حمل تشییه جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام بر تشییهات شعریه جائز می شد و دلالت بر حصول اکمل این صفات در انحضرت نمی کرد تشییه ابن مسعود بلکه اول فكيف الثانی و الثالث محمود با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم چه جای مضایقه و مقام مما کسه و محل مدافعه و موضع مشاکسه می گردید که مخاطب العیاذ بالله تشییه را با انبیا علیهم السلام نهایت امر سبک و بیقدار و بیوقع ساخته تجویز بودن آن از قبیل تشییه خاک بمشک و سنگریزه بیاقوت و مروارید و غیر ذلک من الاغراقات والمجازفات ساخته و بعد سمع کلام تادب نظام سبکی علام سبکی عقل خدام عالی مقام مخاطب قمقام بالغ وجه و این طرق متین و واضح و متيقن و لائح می گردد که هر گاه تشییه مثل ابن مسعود محمود بلکه تشییه اول مسعود فكيف الثانی و الثالث الملحوظ فی مقبره اليهود با حبیب رب و دود ناجائز و محظوظ و مردود باشد پس معاذ الله تشییه جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیای کرام چگونه باین متابه از درجه اعتبار و التفات ساقط و از مقام اثبات شرف و فضیلت هابط گردد که مثل تشییه وجه سعدی بقمر و کف خضیب سلیمی

بارق و تشبيه خاک بمشک و تشبيه سنگریزه بمروارید و یاقوت توان گرفت و نیز بحمد الله المنعام از این افاده سبکی قمقام بطلان ادعای مساوات ثلاثة عجیبة الصفات با انبیا علیهم السلام در صفات مذکوره در حدیث

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۰۱

شريف که از کلام مخاطب جسور در وجه چهارم اظهرست بنهایت وضوح و ظهور می‌رسد چه اگر ثلاثة مساوی انبیاء علیهم السلام درین صفات یا مانند آن می‌بودند تشبيه خالقه اول با جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم چه جای مضايقه می‌بود و هر گاه عدم جواز تشبيه اول با جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم در کمال وضوح ثابت گردید در بطلان و شناعت ادعای مساوات ثلاثة با انبیا علیهم السلام در صفات مذکوره یا مانند آن اصلاً ارتیابی نماند و نیز عدم جواز تشبيه اول با جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم و بطلان ثبوت احادیث داله بر تشبيه شیخین یا انبیا بقطع و یقین ظاهر گردید و نیز فساد حامل بودن شیخین کمالات نبوت راهبا منثور اگر دید

وجه دهم

دهم آنکه قاضی عیاض در شفا در باب اول فی بیان ما هو فی حقه ای حق النبی علیه الصلوٰة و السلام سبّ او نقص من تعريض او نص گفته فصل الوجه الخامس ان لا يقصد نقصاً ولا يذكر عيباً ولا سبّاً ولكن يتزعّز بذكر بعض اوصافه ويستشهد ببعض احواله عليه السلام الجائزه عليه في الدنيا على طريق ضرب المثل والمحاجة لنفسه او لغيره او على التشبيه به او عند هضيئه ناله او غضاضه لحقته ليس على طريق التناسی و طريق التحقيق بل على مقصد الترفع لنفسه او لغيره او سبيل التمثيل و عدم التوقير لنبوة عليه السلام او قصد الهزل والتبذیر بقوله كقول القائل ان قيل في السوء فقد قيل في النبي او ان كذبت فقد كذب الانبياء او ان اذنت فقد اذنوا او انا اسلم من السنة الناس ولم تسلم منهم انبیاء الله و رسله او قد صبرت كما صبر اولو العزم من الرّسل او كصبر ايوب او قد صبر نبی الله من عداه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۰۲

و حلم على اکثر مما صبرت و كقول المتنبي انا في امّيّه تداركها الله غريب صالح في ثمود و نحوه من اشعار المتعجرفين في القول المتساهلين في الكلام كقول المعزى كنت موسى و وافته بنت شعيب غير انّ ليس فيكما من فقير على انّ آخر البيت شديد عند تدبره و داخل في باب الاذراء و التحمير بموسى عليه السلام و تفضيل حال غيره عليه و كذلك قوله لولا انقطاع الوحي بعد محمّد قلنا محمّد من ابيه بديل هو مثله في الفضل الا انه لم ياته برسالة جبريل فصدر البيت الثاني من هذا الفضل شديد لتشبيهه غير النبی صلی الله عليه و سلم في فضله بالنبي و العجز محتمل الوجهين احدهما انّ هذه الفضيلة نقصت الممدوح و الآخر استغناء عنها و هذه اشد و نحو منه قول الآخر و إذا ما رفعت راياته خفت بين جناحي جبرين و قول الآخر من اهل العصر فز من الخلد و استجار بنا و كقول حسان المصيصي من شعراء الاندلس في محمد بن عباد المعروف بالمعتمد و وزيره أبي بكر بن زيدون كان أبي بكر الرضا و حسان حسان و انت محمد الى امثال هذا و انما اکثرنا بشاهدها مع استقالنا حكايتها لتعريف امثالها و لتساهم كثیر من الناس في ولوح هذا الباب الضنك و استخفافهم قادر هذا العب و قلة علمهم بعظيم ما فيه من الوزر و كلامهم منه بما ليس لهم به علم و يحسبونه هينا و هو عند الله عظيم لا سيما الشعراء و اشدّهم فيه تصريحًا و للسانه تصريحًا ابن هانى الاندلسي و ابن سليمان المعزى بل قد خرج كثیر من كلامهما عن هذا الى حد الاستخفاف

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۰۳

و النقص و صريح الكفر و قد اجتبنا عنه و غرضنا الآن الكلام في هذا الفصل الذي سقنا امثاله فأنّ هذه كلّها و ان لم يتضمن سبا و لا

اضافت الى الملائكة والانبياء نقصاً و لست اعني عجزى يبى المعزى و لا قصد قائلها ازراء و غضباً فما وقر النبوة و لا عظم الرسالة و لا- عزز حرمته الاصطفاء و لا- غرز حظوة الكرامة حتى شبهه من شبهه في كرامة نالها او معرة قصد الانتفاء منها او ضرب مثل لتطيب مجلسه او اغلامه في وصفه لتحسين كلامه بمن عظم الله خطره و شرف قدره و الزم توقيره و بره و نهى عن جهر القول له و رفع الصوت عنده فحق هذا ان درى عنه القتل الادب و السجن و قوه تعزيره بحسب شنعة مقاله و مقتضى قبح ما نطق به و مالوف عادته لمثله او ندوره او قرينه كلامه او ندمه على ما سبق منه و لم يزل المتقدّمون ينكرون مثل هذا من جاء و قد انكر الرشيد على أبي نواس قوله فان يك ياتي سحر فرعون فيكم فان عصى موسى بكف خصيب وقال له يا ابن اللخاء انت المستهزى بعصا موسى و امر باخراجه عن عسكره من ليلته و ذكر القاضى القتبى ان ممما اخذ عليه ايضا و كفر فيه او قارب قوله في محمد الامين و تشبيهه اياه بالنبى صلى الله عليه و سلم تنازع الاحمدان الشبه فاشتبها خلقا و خلقا كما قد الشراكان و قد انكروا ايضا عليه قوله كيف لا يدنيك من امل من رسول الله من نفره لان حق الرسول و موجب تعظيمه و إنافة منزلته ان يضاف إليه و لا يضاف هو لغيره فالحكم في امثال هذا ما بسطناه في

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ١٠٤

طريق الفتيا و على هذا المنهج جاءت فتيا امام مذهبنا مالك بن انس رحمة الله و اصحابه ففي النواذر من روایه يحيى بن أبي مريم عنه في رجل غير رجلا بالفقر فقال تعيرني بالفقر وقد رعى النبي صلی الله عليه و سلم الغنم فقال مالك قد عرض بذكر النبي صلی الله عليه و سلم في غير موضعه ارى ان يؤدب قال و لا ينبغي لاهل الذنوب إذا عوتبوا ان يقولوا قد اخطات الأنبياء قبلنا و قال عمر بن عبد العزيز لرجل انظر لنا كاتبا يكون ابوه عربيا فقال كاتب له قد كان ابو النبي كافرا فقال جعلت هذا مثلا فعزله فقال لا تكتب لي ابدا وقد كره سحنون ان يصلى على النبي صلی الله عليه و سلم عند التعجب الا على طريق الثواب و الاحتساب توقيرا له و تعظيمها كما امرنا الله و سئل القابسي عن رجل قال لرجل قبح الوجه كانه وجه نكير و لرجل عبوس كانه وجه ملك الغضبان فقال أى شيء أراد بهذا و نكير احد فتاني القبر و هما مكاناً الذي أراد أروع دخل عليه حين راه من وجده أم عاف النظر إليه لدمامة خلقه فان كان هذا فهو شديد لأن جرى التحقيق و التهويين فهو أشد عقوبة و ليس فيه تصريح بالتب للملك و انما السب واقع على المخاطب و في الادب بالسوط و السجن نکال للسفهاء قال و اما ذكر مالك حازن النار فقد جفا الذي ذكره عند ما انكر من عبوس الآخر لأن يكون المعبس له يد فيرعب بعبسه فيشبهه القائل على طريق الدم لهذا في فعله و لزومه في صفتة صفة مالك الملك المطيع لربه في فعله فيقول كانه لله يغضب غصب مالك فيكون اخف و ما كان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ١٠٥

ينبغي له التعزض لمثل هذا و لو كان اثنى على العبوس بعبيه و احتج بصفة مالك كان اشد و يعاقب المعاقبة الشديدة و ليس في هذا ذم للملك و لو قصد ذمه لقتل و قال ابو الحسن ايضا في شاب معروف بالخير قال لرجل شيئاً فقال له الرجل اسكت فانك أمتى فقال الشاب أليس كان النبي أمتياً فشئع عليه مقالته و كفره الناس و اشفع الشاب مما قال و اظهر التدم علىه فقال ابو الحسن اما اطلاق الكفر عليه فخطأ لكنه مخطى في استشهاده بصفة النبي صلی الله عليه و سلم و كون النبي صلی الله عليه و سلم أمتياً آية له و كون هذا أمتياً نقيبة فيه و جهةه و من جهاته احتجاجه بصفة النبي صلی الله عليه و سلم لكنه إذا استغفر و تاب و اعترف و لجأ إلى الله يترك لأن قوله لا ينتهي الى حد القتل و ما طريقه الادب فطوع فاعله بالتدم عليه يوجب الكف عنه اذين عبارت طولانی واضح و هويداست كه تشبيه غيرنبي بهنبي بلكه تشبيه بعض احوال غيرنبي بهنبي ناجائز و حرام و ارتکاب ان از عظام جرائم و آثامت بحدی قبيح و شنیع و فظیع است كه اگر قتل از مرتكب آن در کرده شود پس لا-اقل تادیب و تعزیر و حبس او باید کرد و همیشه متقدمین برین تشبيه انکار کرده‌اند و رشید بر ابو نواس قول او را که متضمن تشبيه عصای خصيب بعصای حضرت موسی بود انکار کرده و باین سبب او را بسب و شتم نواخته و او را مستهزی بعصای موسی قرار داده و امر باخراج او از عسکر نموده و از افاده علامه ابن قتبیه که

قاضی عیاض نقل کرده ظاهرست که تشییه ابو نواس محمد امین را بجناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سبب مؤاخذه او موجب تکفیر او

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۰۶

گردیده یا قریب بتکفیر رسیده و حضرت مالک تشییه مردی فقر خود را برعی جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سبب تادیب دانسته پس اگر جناب امیر المؤمنین علیه السلام معاذ اللہ معصوم و افضل خلق بعد جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نباشد بلکه معاذ اللہ مثل سائر صحابه غیر معصوم باشد و مفوضول و مرجوح از ثلاثة بود تشییه آن حضرت با حضرت آدم و دیگر انبیای کرام علی نبینا و آلہ و علیهم السلام هر گر جائز نشود بلکه منکر گردد و اللازم باطل فالملزوم مثله پس حسب افادات ائمه سنیه عالی درجات تشییه جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام دلیل صریح بر افضلیت و عصمت آن حضرت باشد پس کلام قاضی عیاض قانع اساس و هادم بنیان هر شبهه و اعتراض و مورث کمال عزل و انزعاج و ارتماض برای ارباب مکابر و اعراض و اصحاب صدود و اغماض و باعث انقضاض ارکان تخدیعات ظاهر الاندھاصل و موجب انقضاض جنود اوهام بادیه الانقراض و لیس لهم بحمد اللہ خلاص من هذه الورطة الشديدة الاعتیاص و وقعوا بعد ذلک باسرهم فی حاصل باص ظهر ان كل من عاونهم و عاقدھم من مضمار التزال حاصل و باص و لات حین مناص

وجه یازدهم

یازدهم آنکه علی بن محمد البزودی در کتاب اصول فقه گفته و الاصل فی الكلام هو الصّریح و اما الکنایة فیها ضرب قصور من حيث انها تقصیر عن البيان الا بالیئه و البيان بالکلام هو المراد ظهر هذا التفاوت فيما يدرأ بالشبهات و صار جنس الکنایات بمنزلة الضرورات و لهذا قلنا ان حد القذف لا يجب الا بتصریح الزنا حتى ان من قذف رجلا بالزنا فقال له آخر صدق لم يحد المصدق وكل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۰۷

إذا قال لست بزان يريد التعريض بالمخاطب لم يحد و كذلك في كل تعريض لما قلنا بخلاف من قذف رجلا بالزنا فقال الآخر هو كما قلت حد هذا الرجل و كان بمنزلة الصّریح لما عرف في كتاب الحدود و عبد العزيز بن احمد البخاري در كشف الاسرار گفته قوله و كان بمنزلة الصّریح لما عرف قال شمس الأئمّه في قوله هو كما قلت ان كاف التشییه توجب العموم عندنا في المحل الذي يحتمله و لهذا قلنا في

قول علی رضی اللہ عنہ ائمما اعطیناهم الذمّه و بذلوا الجزیه ليكون اموالهم کاموالنا و دمائهم کدمائنا انه مجری على العموم فيما يندرئ بالشبهات كالحدود و ما ثبت بالشبهات كالاموال فهذا الكاف ايضا موجبة العموم لأنّه حصل في محل يحتمله فيكون نسبة له الى الزنا قطعا بمنزلة الكلام الاول على ما هو موجب العام عندنا اذين عبارت ظاهرست که کاف تشییه موجب عمومست در محلی که احتمال عموم کند و لهذا کاف تشییه در قول جناب امیر المؤمنین علیه السلام محمول بر عموم و شمولست پس تشییه جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیا درین صفات محمول بر عموم خواهد بود و هر گاه این تشییه محمول بر عموم گردید مساوات بالبداهه و الضرورة ثابت شد چه اگر مساوات ثابت نباشد عموم تشییه ثابت نشود

وجهدوازدهم

لَفَسَدَتَا عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الائِمَّةِ الاطَّهَارِ، ج ١٦ بِخَشْ دُوم، ص: ١٠٨

فلا يجوز في الماء هذه ان تكون للاستثناء من جهة المعنى إذا التقدير لو كان فيهما آلهة ليس فيها الله لفسدتا و ذلك يقتضي بمفهومه انه لو كان فيهما آلهة فيهم الله لم تفسدا و ليس ذلك المراد و لا من جهة اللفظ لأن الله جمع منكر في الايات فلا عموم له فلا يصح الاستثناء منه و لو قلت قام رجال الازيد لم يصح اتفاقا و زعم المبرد ان الله في هذه الآية للاستثناء و ان ما بعدها بدل محتاجه بان لو تدل على الامتناع و امتناع الشيء انتفاءه و زعم ان التفريغ ما بعدها جائز و ان نحو لو كان معنا الله زيدا جود كلام و يرد انهم لا يقولون لو جاءنى ديار اكرمه و لا لو جاءنى من احد اكرمه و لو كان بمنزلة النافى لجاز ذلك كما يجوز ما فيها ديار و ما جاءنى من احد و لما لم يجز ذلك دل على ان الصواب قول سيبويه ان الله و ما بعدها صفة ازى عبارت ظاهرست كه ابن هشام افاده مى نماید که اگر لو بمنزله نافى مى بود لو جاءنى ديار اكرمه و لو جاءنى من احد اكرمه درست مى شد چنانچه ما فيها ديار و ما جاءنى من احد درست است پس معلوم شد که از بودن چيزی بمنزله چيزی ترتیب احكام منزل عليه برای منزل و مساوات ثانی با اول لازم می شود و ظاهرست که قول قائل هذا از باب تشییه است چنانچه ائمه سنیه در حدیث منزلت افاده کرده‌اند و خود مخاطب بان معترفست پس معلوم شد که تشییه مثبت مساوات و ترتیب احكام مشبه به برای مشبه است بلا ریب پس از تشییه جناب امیر المؤمنین عليه السلام بحضور آدم عليه السلام در علم مساوات آن حضرت با حضرت آدم در علم و ترتیب احكام علم حضرت آدم برای علم جناب امیر المؤمنین عليه السلام لازم خواهد شد و كذا في باقى الصفات

^{١٦} عبقات الانوار في إمامية الأئمة الاطهار، ج ٢، بخش دوم، ص: ١٠٩.

وچہ سیزدهم

سیزدهم آنکه عبد العزیز بن احمد بن محمد البخاری در کتاب التحقیق شرح منتخب حسام الدین محمد بن محمد اخسیکشی گفته قوله لکنه فيما لم یسبق فيه الخلاف بمنزلة المشهور من الحديث و فيما سبق فيه الخلاف بمنزلة الصحيح من الآحاد ای لكن اجماع من بعد الصیحه حابة في حكم لم یسبق فيه الخلاف بمنزلة المشهور من الحديث حتی لا یکفر جاحده لشبهه الاختلاف و لكن یجوز الزيادة التي هي في معنى النسخ به لأن الاختلاف الواقع فيه مما لا یعبأ به و اجماعهم فيما سبق فيه خلاف بمنزلة الصحيح من الآحاد حتی كان موجبا للعمل دون العلم بشرط ان لا يكون مخالفا للاصول فكان هذا الاجماع حججه على اولى المراتب كذا في التقويم و ينبغي ان یكون مقدما على کخبر الواحد ازین عبارت ظاهرست که بودن اجماع در چیزیکه سبق خلاف در ان نشده مشهور از حدیث مستلزم آنست که جاحد آن کافر نشود و لكن جائزست زیادت باآن و نیز بودن اجماع بمنزله صحيح از آحاد موجب آنست که موجب عمل باشد پس این عبارت هم دلالت دارد بر آنکه بودن چیزی بمنزله چیزی مستلزم ترتب احکام ثانی برای شیء او لست و مثبت مساوات هر دو می باشد و ظاهرست که بودن چیزی بمنزله چیزی از باب تشییه است حسب افادات ائمه سنّیه پس معلوم شد که تشییه دلالت بر مساوات و ثبوت احکام مشبه به برای مشبه می کند پس تشییه جناب امیر المؤمنین عليه السلام با انبیا عليهم السلام دلالت بر مساوات آن حضرت با این حضرات خواهد کرد قطعا و حتما و احکام این حضرات که عصمت و افضلیتست بلا شبهه برای آن حضرت ثابت خواهد شد

^{١٦} عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ٢، بخش دوم، ص: ١١٠

وجه چهاردهم

چهاردهم آنکه حق تعالی در سوره احقاف می فرماید فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل و ظاهرست که مراد ازین تشییه مساوات صبر آن حضرت با صبر حضرات انبیای اولو العزم است نه اینکه معاذ الله صبر انحضرت کمتر از صبر این حضرات باشد پس فهم مساوات را از تشییه کمال سفاهت دانستن کمال اسلام و ایمان و نهایت اعتقاد و ایقان خود بكلام ایزد منان ظاهر نمودنست و بهر وجهی که استفاده مساوات مفسرین از این آیه خواهد فرمود بهمان وجه اثبات مساوات جناب امیر المؤمنین با انبیا در صفات ایشان خواهیم نمود ابو السعید عمادی در ارشاد العقل السليم الى مزايا كتاب الله الكريم گفته فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل جواب شرط محدود ای إذا كان عاقبۃ امر الکفرة ما ذکر فاصبر على ما يصییک من جهتهم کما صبر اولو الثبات و العزم من الرسل فانک من جملتھم بل من علیتھم و من للتبیین و قیل للتبییض و المراد باولی العزم اصحاب الشرائع الّذین اجتهدوا فی تاسیسها و تقریرها و صبروا علی تحمیل مشاقھم و معاداة الطاعنین فیھا و مشاهیرھم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیھم الصیلوۃ و السیلام و قیل هم الصابرون علی بلاء الله تعالی کنوح صبر علی اذیۃ قومه کانوا یضربونه حتی یغشی علیه و ابراهیم صبر علی النار و علی ذبح ولده و الذیح علی ذبحه و یعقوب علی فقد الولد و البصر و یوسف علی الجب و السیجن و ایوب علی الصّر و موسی قال له قومه إِنَّا لَمُدْرَكُونَ قالَ كَلَّا إِنَّ مَعِیَ رَبِّیْ سَیِّدِنَا

و داود بکی علی خطیته اربعین سنہ و عیسی لم یضع لبنة علی لبنة صلوات الله تعالی و سلامه علیھم اجمعین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۱۱

و اگر مجادلین مکابرین و ناظرین غیر ماهرین از اتباع و اشیاع مخاطب فطین که افادات و اختراعات و عثرات و ابتداعات آن علامه رفیع الدرجات را اگر چه در غایت سقوط و رکاکت و نهایت بطلان و سخافت و اقصای مخالفت سنت و کتاب و کمال بعد از حق و صواب باشد بجانهای نازنین خود می خرند و با بزر آن را می نویسنند و هر گز تنبیه و ایقاظ موقظ از خواب غفلت بیدار و از سکر تقلید غیر سدید هوشیار نمی شوند همه وجوه شافیه و دلائل کافیه مفحوم و مسکت و مرغم و مبکت نشود ناچار در وجوده آتیه دلالت تشییه بر مساوات و بطلان زعم حمل آن بر مثل تشییه خاک بمشک و تشییه سنگریزه بیاقوت و مروارید از افادات خود مخاطب وحید پیش نمایم و حظ اویفی در اسکات و الزام و تخریج افحام خدام عالی مقام او ربا یم

وجه پانزدهم

پانزدهم آنکه خود شاه صاحب بجواب حدیث منزلت گفته اند و نیز چون حضرت امیر را تشییه دادند بحضرت هارون و معلوم است که حضرت هارون در حیات حضرت موسی بعد از غیبت ایشان خلیفه بود و بعد از وفات حضرت موسی یوش بن نون و کالب یوفنا خلیفه شدند لازم آمد که حضرت امیر نیز خلیفه آن حضرت باشد در حیات ایشان بعد از غیبت نه بعد از وفات دیگران باشند تا تشییه کامل شود و تشییه که در کلام رسول صلی الله علیه و سلم واقع شود آن را بر تشییه ناقص حمل کردن کمال بی دیانتیست و العیاذ بالله انتهی ازین عبارت ظاهرست که شاه صاحب حدیث منزلت را بتقلید رازی بر عموم زائد از عموم مراد اهل حق حمل می کنند یعنی منزلت را شامل منازل منفیه هم می گردانند و باین سبب هوس اثبات دلالت آن بر نفی خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد وفات

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۱۲

جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در سر دارند و حمل تشییه را که در کلام جناب سرور انام صلی الله علیه و آله الكرام

واقع باشد بر تشبیه ناقص کمال بیدیانتی می‌دانند و تعوّذ از ان می‌نمایند و هر گاه حمل تشبیه نبوی بر تشبیه ناقص کمال بیدیانتی باشد لابد که حمل این تشبیه که ازین حدیث شریف ظاهرست بر تقدیر حذف ادات تشبیه کامل و تام لازم و واجب باشد و ظاهرست که تشبیه کامل مفید مساوات جانب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیاء کرام در صفات مذکوره است که اگر مساوات مراد نباشد تشبیه ناقص خواهد شد و اگر معاذ اللہ از قبیل تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه بمروارید و یاقوت باشد نقصان را حدّی و پایانی نخواهد بود پس بحمد اللہ مطلوب اهل حق کرام حسب افاده مخاطب علام ثابت و محقق گردید و توهم باطل او و همچنین توهمات اسلاف نالنصاف او هباء منثورا و کان لم یکن شيئاً مذکوراً گردید پس مخاطب عالی مقام چرا درین مقام کمال دیانت اختیار می‌فرماید و قول خود را بمقتضای مثل مشهور جلد از جلد فراموش نموده این تشبیه را بتشبیه ناقص حمل می‌کند و قول حق تعالی لَمْ تَقُولُنَّ مَا لَا تَعْلُمُونَ
وَ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْهَوْنَ أَنْفُسَكُمْ

با وصف کمال نازش و افتخار بر حفظ کلام ایزد قهار بخاطر نمی‌آرد فالحمد لله و له الملة حيث ثبت على ارباب الفهم و الفطانة من افاده المخاطب الحائز لشرف الرزانة و رفعه المكانة و سداد المثانة ان من حمل الحديث الشريف على غير المساواة منهمک فی مخالفه الديانه مبالغ فی مهاجره الصيانه ذاہب عريضا فی ايثار الخيانه معن فی مخالفه المهانه

وجه شانزدهم

شانزدهم آنکه مخاطب در حاشیه حين کتاب بجواب حدیث ثقلین گفته ملا یعقوب ملتانی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۱۳

که از علماء اهل سنت است گفته است که در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم تشبیه اهل بیت بسفینه و تشبیه صحابه بنجوم اشاره می‌کند که شریعت را از صحابه باید گرفت و طریقت را از اهل بیت زیرا که خوض در بحر حقیقت و معرفت بدون اعمال طریقت و محافظت شریعت محالست چنانچه سفر دریای ظاهر بدون رکوب کشتی و اهتدای بنجوم محالست و فقط سوار شدن بر کشتی هر چند نجات بخش از غرقست اما وصول بمقصد بدون مراعاة نجوم محالست چنانچه فقط مراعاة نجوم بدون کشتی بی اثر و باطل درین نکته تامل باید کرد که بسیار عمیقت انتهی ازین عبارت ظاهرست که مجرد تشبیه صحابه بنجوم ملزم اخذ شریعت از صحابه و مفید این معناست که معاذ اللہ صرف رکوب بر سفینه اهل بیت علیهم السلام برای وصول بمقصد اصلی کافی نیست چنانکه از صرف سوار شدن بر کشتی ظاهر وصول بمقصد بدون مراعات نجوم محالست و این نکته بسیار عمیقت و بلزم تأمل حقیقت پس اگر تشبیه دلالت بر مساوات نکند و مفید هیچ حکمی نکرد و بلکه تشبیه حدیث را از قبیل تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه بمروارید و یاقوت و تشبیه پنجه حنائی سلیمانی برق گردانید این نکته عمیق و این استنباط دقیق تمام نشود و لله الحمد و الملة که نزد اهل حق حسب ارشاد خود جانب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم کما فی بصائر الدّرّجات لمحمد بن الحسن الصّفار و معانی الاخبار لابن بابویه طاب ثراهما تفسیر صحابه در حدیث اصحابی کالنجوم باهلهیت علیهم السلام ثابت و محققت پس بنا بر این هم اخذ جميع احکام از اهلیت علیهم السلام لازم خواهد بود نه از غیر ایشان پس مزعوم ملتانی از قبیل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۱۴

هواجس نفسانی خواهد بود اگر الزام اهل حق بآن خواسته است و اگر تحقیق را پیش نظر داشته پس چون قدح و جرح حدیث نجوم بافادات فحول قروم سنیه ثابتست کما سیشرح فی مجلد حدیث الثقلین انشاء الله الحی القیوم باز هم سقوط کلام ملتانی ظاهرست بر هر قاضی و دانی

وجه هفدهم

هدفهای آنکه مخاطب در باب دوازدهم همین کتاب تحفه بعد بحثی در کفر محاربین جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و چون منتهای کلام شیعه درین مبحث معلوم شد ضرورست که مذهب اهل سنت نیز درین مسئله مذکور شود باید دانست که مخالفت حضرت امیر بنابر اجتهاد در مسائل فقهیه که امامت و میراث پیغمبر و عدم تمام هبه قبل القبض و تقسیم خمس و متعة الحج و غيره از ان بابت اصلا و کفر و معصیت نیست زیرا که حضرت امیر نیز مجتهدی بود از مجتهدین صحابه و مجتهدان را در مسائل اجتهادیه با هم خلاف جائز است و نیز مجتهد ماجور است و محارب حضرت مرتضی اگر از راه بغض و عداوت است نزد علماء اهل سنت کافر است بالاجماع و همینست مذهب ایشان در حق خوارج و اهل نهروان و

حدیث حربک حربی

نزد ایشان بر همین محمول است انتهی ازین عبارت ظاهر است که حسب افاده شاهصاصب نزد اهل سنت
حدیث حربک حربی

محمول است بر آنکه محارب جناب امیر المؤمنین علیه السلام از راه بغض و عداوت کافر است و سابق ازین افاده فرموده اند که این حدیث بر سبیل تشبیه است چنانچه فرموده این کلام محمول بر مجاز است بحذف حرف تشبیه یعنی حربک کانه حربی زیرا که معنی حقیقی امکان ندارد و پر ظاهر است که حرب حضرت امیر حرب حضرت رسول نبود حقیقت بل حکما الخ و هر گاه تشبیه در

حدیث حربک حربی

مفید کفر محارب جناب

عيقات الانوار في امامه الانمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۱۵

امیر المؤمنین علیه السلام و لو على تقدير البغض باشد معلوم شد که تشبیه نبوی محمول بر محض اغراق و مبالغه نمی تواند شد و آن را از قبیل تشبیه خاک بمشک و تشبیه سنگریزه بمروارید و یاقوت نتوان گرفت پس تشبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بحضرت آدم علیه السلام در علم نیز مفید احاطه علم آن حضرت و عصمت و افضلیت علم انحضرت از دیگران خواهد بود و هکذا التشبیه فی التقوی و غيرها من الصفات المذکورة

وجه هجدهم

هیجدهم آنکه مخاطب والا نژاد با این همه سعی و اجتهاد در ابطال و افساد دلالت تشبیه بر مساوات و حصول و ثبوت حکمی از ان بغرض ابطال فضیلت جلیله جناب امیر المؤمنین علیه السلام در ما بعد تشبیه موهومی شیخین را بر مساوات حمل کرده حیث قال چهارم آنکه تفضیل جناب امیر بر خلفای ثلاثة وقتی ثابت شود ازین حدیث که آنها مساوی نباشند با انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آن صفات مذکوره و دون هذا النفي خرط القتاد بلکه اگر در کتب اهل سنت تفحص واقع شود آنقدر احادیث داله بر تشبیه با انبیا که در حق شیخین مروی و ثابت است در حق هیچیک از معاصرین ایشان ثابت نیست و لهذا محققین صوفیه نوشته اند که شیخین حامل کمالات نبوت بوده اند و حضرت امیر حامل کمال ولایت انتهی ازین عبارت صراحة و اوضح است که احادیث داله بر تشبیه شیخین با انبیا علیهم السلام مثبت مساوات شیخین با این حضرات است زیرا که اگر این احادیث دلالت بر مساوات شیخین با انبیاء علیهم السلام نکند ترقی که لفظ بلکه بر ان دلالت صریحه دارد درست نشود چه مدلول این ترقی آنست که درین کلام امری زائد

از کلام سابق ثابت کرده شد و در کلام سابق بطلان نفی مساوات ثلاثة با انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آن صفات بود و هر گاه نفی مساوات ثلاثة

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۱۶

با انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آن باطل باشد مساوات ثلاثة با انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آن صحیح خواهد بود و هر گاه درین کلام مساوات ثلاثة با انبیا علیهم السلام درین صفات یا مانند آن ثابت کرده باشد پس در کلام آینده که بطريق ترقی کرده یعنی قول او بلکه اگر در کتب اهل سنت تفحص واقع شود الخ قطعاً و حتماً مساوات شیخین با انبیا علیهم السلام بسبب زعم ثبوت احادیث تشییه شان با انبیاع ثابت خواهد شد پس این قول دلالت خواهد کرد بر آنکه احادیث داله بر تشییه شیخین با انبیا علیهم السلام دلالت بر مساواتشان با انبیا علیهم السلام در صفاتشان می‌کند پس دلالت تشییه بر مساوات حسب اعتراف مخاطب با انصاف در مبحث همین حدیث هم ثابت و لائح و محقق و واضحست

وجه نوزدهم

نوزدهم آنکه نیز مخاطب در همین حدیث بعد عبارت سابقه گفته و لهذا کار انبیا که جهاد با کفار و ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملتست از شیخین خوبتر سرانجام یافت انتهی این عبارت دلالت دارد بر آنکه خوبتر سرانجام یافتن کار انبیا از شیخین متفرعست بر آنکه شیخین حامل کمالات نبوت بودند و حمل کمالات نبوت متفرع بود بر رغم تشییه شیخین با انبیا علیهم السلام پس معلوم شد که تشییه شخصی با انبیا علیهم السلام مفید این معناست که کار انبیا از و خوبتر سرانجام می‌یابد پس تشییه جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام درین صفات دلیل صریحست بر آنکه در آن حضرت این صفات خوبتر متحقق بوده و زعم عدم دلالت آن تشییه بر فضل جلیل و بودن آن از قبیل تشییه خاک بمشک و تشییه سنگریزه بمروارید و یاقوت محض اضلالست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۱۷

و تضليل والله يهدى من يشاء الى سواء السبيل

وجه بیستم

بستم آنکه مخاطب با صفا وزین در همین باب امامت بجواب حدیث ثقلین کما مستسمع عن قریب انشاء الله گفته و همین قسم حدیث مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلّف عنها غرق دلالت نمی‌کند مگر هر آنکه فلاح و هدایت مربوط بدوسنی ایشان و منوط باتابع ایشانست و تخلّف از دوستی و اتابع ایشان موجب هلاک و این معنی بفضل الله تعالى محض نصیب اهل سنت است و بس از جمیع فرق اسلامیه و خاصست بمذهب اهل سنت لا يوجد فی غیرهم زیرا که ایشان متمسک‌اند بحبل و داد جمیع اهلیت و بر قیاس کتاب الله که آئینون بعض الكتاب و تکفرون بعض و در رنگ ایمان بالانبیا که لا نُفَرَّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُسُلِه

با بعض محبت و ایمان و با بعض بغض و کفران نمی‌ورزند بخلاف شیعه که هیچ فرقه ایشان جمیع اهل بیت را دوست ندارد بعضی یک طائفه را محبوب سازند و بقیه را مبغوض می‌دارند و بعضی طائفه دیگر را و همینست حال اتابع که اهل سنت یک طائفه را خاص نمی‌کنند از هر همه روایات دین خود می‌آرند و بدان تمسک می‌جوینند چنانچه کتب تفسیر و حدیث و فقهه ایشان بر ان گواه است و اگر کتب اهل سنت را اعتبار نکنند مرویات شیعه را که از عقاید الهیه گرفته تا فروع فقهیه موافق اهل سنت درین رساله نقل

کرده شد چه جوابست انتهی ازین عبارت ظاهرست که حدیث سفینه دلالت می‌کند بر آنکه فلاخ و هدایت بدوسنی اهل بیت علیهم السلام مربوط و باتباع این حضرات منوطست و تخلف از ولا و اتباع ایشان موجب هلاک و ضلال و مثمر نهایت وزر و ویال و مخاطب با کمال بزعم اختصاص

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۱۸

ولا و تمسک بمذهب اهل سنت نهایت مربع و مفترخ و بتوهם عکس ان بنسبت اهل حق متغطرس و متبخر و کابلی هم در صواعق كما مستسمع عن قریب انشاء الله الموقّع المجب دلالت حدیث سفینه بر اینکه فلاخ منوط بولا و اتابع هدی اهلیت علیهم السلام و هلاک بتخلّف ایشان منوطست ثابت کرده بلکه بهمین سبب رجوع خلفا و صحابه بجناب امیر المؤمنین علیه السلام که افضل اهلیتست در آنچه مشکل می‌شد بر خلفا و صحابه از مسائل دین و احکام شرع متین محقق فرموده و مخاطب فطین بسبب مزید هوی و خوف از تمسک اهل حق و یقین این اعتراف کابلی امام المتعصّبین را حذف فرموده و نیز کابلی تعییل رجوع خلفا و صحابه بجناب امیر المؤمنین علیه السلام باین معنی نموده که ولای اهلیت علیهم السلام واجبست و هدی یعنی سیرت ابن حضرات هدی نبی صلی الله علیه و آله و سلمست و این را هم مخاطب محظوظ دستخوش هضم و اسقاط نموده و پر ظاهرست که حدیث سفینه مشتمل است بر تشییه پس اگر تشییه دلالت بر موافقت و مطابقت مشبه با مشبه به نکند حدیث سفینه کی دلالت خواهد کرد بر ربط فلاخ و هدایت بولاء اهل بیت علیهم السلام و اناظت نجات باتباع این حضرات و ایجاب تخلّف از ولا و اتابع برای هلاک و ضلال و ضیاع و چگونه مثبت لزوم رجوع خلفا و صحابه در مشکلات و تمسک باین حضرات در معضلات و اتحاد هدی ایشان با هدی سورر کائنات علیه و آله آلاف التحیات و التسلیمات خواهد بود و فی ذلک کفایه لاهل الدّرایة و الله ولی الهدایة المنقد من غوائل **الضلال و الغواية**

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۱۹

و تضليل والله يهدى من يشاء الى سواء السبيل

لازم نبودن تشییه به ادات تشییه و رد آن

قوله و تشییه چنانچه باداه متعارفه تشییه می‌شود مثل کاف و کأن و مثل و نحو باین اسلوب نیز می‌آید چنانچه در علم بیان مقررست که من أراد ان ينظر الى القمر ليلاً البدر فلينظر الى وجه فلان نیز در تشییه داخلست اقول در کتب حاضره معانی و بیان مثل مفتاح و شروح آن و شروح تلخیص المفتاح تصریح بادخال این ترکیب در تشییه یافته نمی‌شود و حواله بعلم بیان بلا بیان اسم کتابی از کتب آن جز حیرت معتقدین نمی‌افراید و اگر کسی انکار آن کند برای اسکاتش این حواله مجمله کاری نمی‌گشاید و از بیان سابق واضحست که استفاده تشییه علی الاطلاق ازین ترکیب یعنی من أراد ان ينظر الى کذا فلينظر الى فلان منمنع و غير مسلمست بلکه در قول قائل من أراد ان ينظر الى افضل رجل في البلد فلينظر الى فلان و امثال آن عینیت مرادست یعنی اینجا کسی که اراده نظر بسوی او کرده شد او عین آن کسیست که حکم کرده شد برای نظر بسوی او و مثل آنست قول قائل من أراد ان ينظر الى اضوء الأشیاء فلينظر الى الشمس و من أراد ان ينظر الى الرجل الکریم فلينظر الى فلان و من أراد ان ينظر الى احسن الوجوه فی هذا البلد فلينظر الى وجه فلان و امثال ذلک کثیره و بدیهیست که در امثال این مقامات تشییه مراد نیست بلکه عینیت مرادست اما در حدیث شریف پس چون عینیت ممکن نیست پس لا بد محمول بر مساوات و مماثلت می‌شود و تقدیر در مقامات عینیت چنینست که من أراد ان ينظر الى افضل رجل في البلد فلينظر الى فلان فانه افضل او فانه عینه و در مثل حدیث شریف تقدیر چنینست که من أراد ان ينظر الى دم فی علمه فلينظر الى علی فانه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ١٢٠

مساو لآدم في العلم و بنا بر اين اطلاق تشبيه بر ان بمعنى عامست نه بمعنى خاص اصطلاح او التقدير فانه مثل آدم في العلم و هكذا پس بر تقدیر تقدیر مثل و مثل آن دلالت بر تشبيه این جمله ممحذوفه می کند نه همین کلام بنفس خود زیرا که مدلول آن امر بنظرست بسوی امیر المؤمنین عليه السلام کسی را که اراده نظر کند بسوی حضرت آدم در علم و از مجرد آن تشبيه ثابت نمی شود آری چون این امر سببی و وجهی می خواهد آن سبب و علت مساوات است یا مماثلات که آن هم مثبت مساوات است و هذا یعنی جدا و لعله لا- یلتبس على من له ادنی حظ من فهم الكلام تفتازاني در شرح مختصر تلخيص المفتاح گفته و اداته أى اداة التشبيه الكاف و كأن و قد يستعمل عند الظن بثبوت الخبر من غير قصد الى التشبيه سواء كان الخبر جامدا او مشتقا نحو كأن زيدا اخوه و كأنه قدم و مثل و ما في معناه مما يشتق من المماثلة و المشابهة و ما يوحي هذا المعنى و الاصل في نحو الكاف أى في الكاف و نحوها كلفظة نحو و مثل و شبه بخلاف كأن و يمايل و يشابه ان يليه المشبه به لفظا نحو زيد كالاسد او تقديرا نحو قوله تعالى او كصيـبـ من السـيـماءـ علىـ تـقـدـيرـ اوـ كـمـثـلـ ذـوـ صـيـبـ وـ قـدـ يـلـيـهـ أـىـ نـحـوـ الـكـافـ غـيرـ الـمـشـبـهـ بـهـ نـحـوـ وـ اـضـرـبـ لـهـمـ مـثـلـ الـحـيـوـيـهـ الـدـنـيـاـ كـمـاءـ اـنـزلـنـاهـ الـآـيـهـ إـذـ لـيـسـ الـمـرـادـ تـشـبـيهـ حـالـ الدـنـيـاـ بـالـمـاءـ وـ لـاـ بـمـفـرـدـ آـخـرـ يـتـحـمـلـ تـقـدـيرـهـ بـلـ الـمـرـادـ تـشـبـيهـ حـالـهـ فـيـ بـهـجـتهاـ وـ نـصـارـاتـهـ وـ مـاـ يـتـعـقـبـهاـ مـنـ الـهـلاـكـ وـ الـفـنـاءـ بـحـالـةـ النـبـاتـ الـحاـصـلـ مـنـ الـمـاءـ يـكـوـنـ اـخـضـرـ نـاضـرـاـ ثـمـ يـبـيـسـ فـيـطـيـرـهـ الـرـياـحـ كـانـ لـمـ يـكـنـ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ١٢١

ولا حاجة الى تقدیر كمثل ماء لأن المعتبر هو الكيفية الحاصلة من مضمون الكلام المذكور بعد الكاف و اعتبارها مستغن عن هذا التقدیر و من زعم ان التقدیر كمثل ماء و ان هذا مما يلى الكاف غير المشبه به بناء على انه محذوف فقدسها سهوا بينما لأن المشبه به الذى يلى الكاف قد يكون ملفوظا و قد يكون محذوفا على ما صرّح به فى الإيضاح و قد يذكر فعل ينبي عنه أى عن التشبيه كما فى علمت زيدا اسدنا ان قرب التشبيه و ادعى كمال المشابهة لما فى علمت من معنى التتحقق و حسبت زيدا اسدنا ان بعد التشبيه بادنى تبعيد لما فى الحسابان من الاشعار بعدم التتحقق و التيقن و فى كون مثل هذه الافعال منبئا عن التشبيه نوع خفاء و الاظهر ان الفعل ينبي عن حال التشبيه فى القرب و وبعد و نيز تفتازاني در شرح مطول تلخيص گفته و قد يذكر فعل ينبي عنه أى عن التشبيه كما فى علمت زيدا اسدنا ان قرب التشبيه و اريد انه مشابه الاسد مشابهة قوية لما فى علمت من الدلالة على تحقق التشبيه و تيقنه و كما فى حسبت و خلت زيدا اسدنا ان بعد التشبيه ادنى تبعيد لما فى الحسابان من الدلالة على الظن دون التتحقق ففيه اشعار بان مشبهه بالاسد ليس بحيث يتيقن انه هو هو بل يظن ذلك و يتخيل و فى كون هذا الفعل منبئا عن التشبيه نظر للقطع بأنه لا دلالة للعلم و الحسابان على ذلك و انما يدل عليه علمنا بان اسدنا لا يمكن حمله على زيد تحقيقا و انه انما يكون على تقدیر اداء

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ١٢٢

التشبيه سواء ذكر الفعل او لم يذكر كما فى قولنا زيد اسد و لو قيل انه ينبي عن حال التشبيه من القرب و بعد لكان اصوب از ملاحظه اين عبارت مختصر ظاهرست که ادات تشبيه کاف و کان و مثل و آنچه موّدی معنای آنست می باشد و دلالت مثل علمت و حسبت بر تشبيه که مصنف تلخيص ذکر کرده ظاهرست و از عبارت مطول واضحست که درین دلالت نظرست و به آنکه علم و حسابان دلالت بر تشبيه ندارد و تشبيه بتقدیر ادات تشبيه است پس همچنین لفظ من أراد و فلينظر دلالت بر تشبيه نمی کند اري آنچه مقدرس است آن کلام البته دلالت بر مساوات یا تشبيه می نماید و نيز تفتازاني در شرح مطول تلخيص گفته و الغرض منه أى من التشبيه في الأغلب يعود إلى المشبه و هو اي الغرض العائد إلى المشبه بيان امكانه يعني بيان ان المشبه امر ممكن الوجود و ذلك في كل امر غريب يمكن ان يخالف فيه و يدعى امتناعه كما في قوله أى قول أبي الطيب فان تفق الانام و انت منهم فان المسك بعض دم الغزال فانه أراد ان يقول ان الممدوح قد فاق الناس بحيث لم يبق بينه وبينهم مشابهة بل صار اصلا برأسه و جنسا بنفسه وهذا في الظاهر كالمنتزع لاستبعاد ان يتناهى بعض آحاد النوع في الفضائل الخاصة بذلك النوع الى ان يصير كأنه ليس منها فاحتاج لهذه الدعوى و

بين امكانها بان شبه حالة بحال المسك الذى هو من الدماء ثم انه لا بعد من الدماء لما فيه من الاوصاف الشريفة التي لا يوجد فى الدّم فان قلت اين التشبيه فى هذا البيت قلت يدل عليه ضمنا و ان لم يدل عليه صريحا لان المعنى ان تفق الانام مع انك واحد منهم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۲۳

فلا- استبعاد في ذلك لأن المسك بعض دم الغزال وقد فاقها حتى لا يعد منها فحالك شبّيه بحال المسك ويسمى مثل هذا تشبيهاً ضمّنّياً أو تشبيهاً ممكّنّياً عنه اذين عبارت ظاهرست كه در شعر متّبى اگر چه صراحةً تشبيه مذكور نیست لیکن تشبيه ضمناً از ان مستفادست يعني تشبيه بعد قول او فان المسك بعض دم الغزال مقدّرست حيث قال حالك شبّيه بحال المسك و باید که این تشبيه را تشبيه ضمنی یا تشبيه ممکنی عنه بنامند و چون در حدیث شریف هم تشبيه صراحةً مذکور نیست پس اگر لفظ مساوی مقدر نشد در اینجا هم تشبيه مقدر خواهد بود پس معنای حدیث شریف چنین خواهد بود که

من أراد ان ينظر الى آدم في علمه فلينظر الى على

فانه مساو لآدم في العلم او مثله في العلم و هكذا في باقي الصفات قوله و لهذا شعر مشهور لا تعجبوا من بلى غالاته قد زر ازراره على القمر و اين دو بيت متّبى را نشرت ثلث ذوات من خلفها في ليلة فارت ليالي اربعاء و استقبلت قمر السيماء بوجهها فارتني القمرین في وقت معا داخل تشبيه ساخته اند اقول اولا تعليل ادخال اين شعر مشهور و هر دو بيت متّبى در تشبيه بامدن تشبيه باين اسلوب يعني من اراد ان ينظر الى كذا فلينظر الى فلان وجهی ندارد زیرا که درین شعر مشهور و هر دو شعر متّبى اسلوب مبحوث عنه مفقوّدت پس علت را با معلم اصلا ارتباطی نیست و ثانيا این شعر مشهور اعني لا تعجبوا من بلا غالاته داخل استعاره است نه داخل تشبيه اصطلاحی اگر چه مبنای استعاره بر تشبيه است و کلام مخاطب در اینجا مبني بر فرق تشبيه و استعاره است

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۲۴

حيث قال و اگر ازین همه در گذریم استعاره خواهد بود که مبنای او بر تشبيه است انتهی اما اینکه این بيت داخل استعاره است پس بدانکه تفتازانی در شرح مختصر تلخيص المفتاح گفته و اعلم انهم اختلفوا في ان الاستعارة مجاز لغوي او عقلی فالجمهور على انه مجاز لغوي بمعنى انها لفظ استعمل في غير ما وضع له لعلاقة المشابهة و دليل انها أى الاستعارة مجاز لغوي كونها موضوعة لا للمشبه ولا- للمشبّه به و لا- للاعم منها أى من المشبه و المشبّه به فاسد في قولنا رأيت اسدا يرمي موضوع للسبع المخصوص لا للرجل الشجاع و لا- لمعنى اعم من الرجل و السبع كالحيوان الجرى مثلا ليكون اطلاقه عليهم حقيقة كاطلاق الحيوان على الاسد و الرجل الشجاع و هذا معلوم بالنقل عن ائمّة اللغة قطعا فاطلاقه على الرجل الشجاع اطلاق على غير ما وضع له مع قرينة مانعة عن إرادة ما وضع له فيكون مجازا لغويانا و في هذا الكلام دلالة على ان لفظ العام إذا اطلق على الخاص لا باعتبار خصوصه بل باعتبار عمومه فهو ليس من المجاز في شيء كما إذا لقيت زيدا فقلت لقيت رجلا او انسانا او حيوانا بل هو حقيقة إذ لم يستعمل اللفظ إلا في المعنى الموضوع له و قيل انها أى الاستعارة مجاز عقلي بمعنى ان التصرف في امر عقلي لا لغوي لأنها لما لم تطلق على المشبّه الا بعد ادعاء دخوله أى دخول المشبّه في جنس المشبّه به بان جعل الرجل الشجاع فردا من افراد الاسد كان استعمالها أى الاستعارة في المشبّه استعمالا فيما

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۲۵

وضعت له و انما قلنا انها لم تطلق على المشبّه الا بعد ادعاء دخوله في جنس المشبّه به لأنها لو لم تكن كذلك لما كانت الاستعارة ابلغ من الحقيقة إذ لا مبالغة في اطلاق الاسم المجرّد عاريا عن معناه و لما صرحت أن يقال لمن قال رأيت اسدا و أراد زيدا أنه جعله اسدا كما لا يقال لمن سمي ولده اسدا انه جعله اسدا لان جعل إذا كان متعديا إلى مفعولين كان بمعنى صير و يفيد اثبات صفة لشيء حتى لا- يقال جعله اميرا الا- وقد اثبت فيه صفة الامارة و إذا كان نقل اسم المشبّه به تابعا لنقل معناه إليه بمعنى انه اثبت له معنى الاسد الحقيقي ادعاه ثم اطلق عليه اسم الاسد كان الاسد مستعملا فيما وضع له فلا يكون مجازا لغويانا بل عقلانيا بمعنى ان العقل جعل الرجل

الشجاع من جنس الاسد و جعل ما ليس واقعا في الواقع واقعا مجازا عقلي و لهذا أى و لان اطلاق اسم المشبه به على المشبه انما يكون بعد ادعاء دخوله في جنس المشبه صحيحة التعبّج في قوله شعر قامت يظللني أى توقع الظل على من الشمس نفس اعْرَ على من نفسي و من عجب شمس أى غلام كالشمس في الحسن والباء تظللني من الشمس فلو لا انه ادعى لذلك الغلام معنى الشمس الحقيقي و جعله شمسا على الحقيقة لما كان لهذا التعبّج معنى إذ لا تعجب في ان يظلل انسان حسن الوجه انسانا آخر والنهى عنه و لهذا صحّ النهى عن التعبّج في قوله شعر لا تعجبوا من بلا غالاته هي شعار

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۲۶

تلبس تحت الثوب و تحت الدرع ايضا قد زرّ ازراره على القمر تقول زررت القميص عليه ازرّه إذا شددت أزراره عليه فلو لا انه جعله قمرا حقيقيا لما كان للنهى عن التعبّج معنى لأن الكتان انما يسرع إليه البلى بسبب ملابسة القمر الحقيقي لا بملابسة انسان كالقمر في الحسن لا يقال القمر في البيت ليس باستعارة لأن المشبه مذكور وهو الضمير في غالاته وأزراره لانا نقول لا نسلم ان الذكر على هذا الوجه ينافي الاستعارة كما في قولنا سيف زيد في يد اسد فان تعريف الاستعارة صادق على ذلك و رد هذا الدليل بان الادعاء أى ادعاء دخول المشبه في جنس المشبه به لا يقتضي كونها أى الاستعارة مستعملة فيما وضعت له للعلم الضروري بان أسدا في قولنا رايت اسدا يرمي مستعمل في الرجل الشجاع والموضع له هو السبع المخصوص و تحقيق ذلك ان ادعاء دخول المشبه في جنس المشبه به مبني على انه جعل افراد الاسد بطريق التاویل قسمين احدهما المتعارف وهو الذي له غایة الجرأة في مثل تلك الجثة و الهيكل المخصوص و الثاني غير المتعارف وهو الذي له تلك الجرأة لكن لا في تلك الجثة و الهيكل المخصوص و لفظ الاسد انما هو موضع للمتعارف فاستعماله في غير المتعارف استعماله في غير ما وضع له و القرينة مانعة عن إرادة المعنى المتعارف فيتعين المعنى الغير المتعارف وبهذا يندفع ما يقال ان الاصرار على دعوى الاسدية للرجل الشجاع تنافي نصب القرينة المانعة عن إرادة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۲۷

السبعين المخصوص و اما التعبّج والنوى عنه كما في البيتين المذكورين فللبناء على تناسى التشبيه قضاء لحق المبالغة و دلاله على ان المشبه بحيث لا يتميز عن المشبه به اصلا حتى ان كل ما يتربّب على المشبه به من التعبّج والنوى عن التعبّج يتربّب على المشبه ايضا و في الحاشية المنھیۃ على قوله ينافي الاستعارة الخ و انما يكون منافيا إذا كان ذكره على وجه ينبيء عن التشبيه و ثالثا هر گاه اطلاق قمر در شعر مشهور لا تعجبوا الخ بر سبیل استعارة است اطلاق ليالي بر ذوائب و اطلاق قمر بر وجه محبویه در هر دو بیت متبّنی استعارة خواهد بود نه تشبيه و از تامیل و تدبیر دیگر عبارات تفتازانی در مطول و مختصر نیز ظاهر می شود اما اطلاق قمر در شعر مشهور و اطلاق ذوائب و قمر در هر دو شعر متبّنی از قبیل استعارة است نه تشبيه و پر ظاهرست که بودن این اطلاقات از قبیل استعارة و نبودن آن از قبیل تشبيه ضرری بمطلوب مخاطب که غرض او اثبات بودن این حدیث شریف از قبیل تشییه است نمی رساند پس هیچ وجه برای ادعای مخاطب نیه ادخال این اطلاقات را در تشبيه ظاهر نمی شود جز آنکه غرضش تخدیع عوام و راسخ ساختن ضعف دلایل تشبيه بر مساوات و تقویت گرفتن حدیث شریف عاری از فضیلت حقیقه بمقایسه آن باین اطلاقات اغراقیه عاریه از معانی واقعیه باشد

تنزيل مصنف به استعارة بودن حدیث و رد آن

قوله و اگر ازین همه در گذریم استعارة خواهد بود که مبنای او بر تشییه است اقول اگر بالفرض این کلام بلاغت نظام استعارة باشد دلایل آن بر مساوات ابلغ و او کد خواهد بود تفتازانی در شرح مختصر تلخیص المفتاح گفته فصل اطبق البلغاء على ان المجاز و الكتابة ابلغ من الحقيقة و التصریح لأن الانتقال فيهما

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۲۸

من الملزوم الى اللازم فهو كدعوى الشيء بيئته فأن وجود الملزوم يقتضى وجود اللازم لامتناع انفكاك الملزوم عن لازمه و اطبقوا ايضا على ان الاستعارة التحقيقية والتمثيلية ابلغ من التشبيه لأنها نوع من المجاز وقد علم ان المجاز ابلغ من الحقيقة وليس معنى كون كل من المجاز والكناية ابلغ ان شيئاً منها يوجب ان يحصل في الواقع زيادة في المعنى لا توجد في الحقيقة والتصريح بل المراد انه يفيد زيادة تأكيد للاثبات ويفهم من الاستعارة ان الوصف في المشبه بالغ حد الكمال كما في المشبه به و ليس بقاصر فيه كما يفهم من التشبيه والمعنى لا يتغير حاله في نفسه بان يعبر عنه بعبارة ابلغ و هذا مراد عبد القاهر بقوله ليست مزيه قولنا رأيت اسدًا على قولنا رأت رجلا هو والسد سواء في الشجاعة ان الاول افاد زيادة في مساواته للأسد في الشجاعة لم يفدها الثاني بل الفضيلة هي ان الاول افاد تأكيد الايات تلك المساواة له لم يفده الثاني والله اعلم اذن عبارت ظاهرست كه تشبيه واستعارة هر دو مفيد مساوات مشبه با مشبه به می باشد لكن در استعارة تأكيد اثبات این مساوات است بلکه از افاده شیخ عبد القاهر یا هر که آن را تفتازانی نقل کرده ظاهرست که استعارة بر تصریح بمساوات مزیت دارد پس اگر این کلام استعارة خواهد بود دلالت بر تأكيد اثبات مساوات خواهد نمود و مزیت خواهد داشت بر اثبات صریح مساوات یعنی این حدیث شریف ابلغ خواهد بود از آنکه بگویند آدم و علی علیهما السلام سواء في العلم پس بر تقدیر استعارة نفي دلالت این حدیث بر مساوات بلکه فهم مساوات را

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۲۹

از ان کمال سفاهت دانستن در حقیقت نهایت تسفسیه شیخ عبد القاهر و دیگر مهره اکابر نمودنست آری هر گاه قصد ردّ اهل حقّ نمودند اگر بسبب ان مبتلای تسفسیه و تحمیق اکابر اساطین خود شوند و در چنین جسارت فاحشه اقتحام نمایند چه عجیبست پس اگر شاهصاحب باستعارة هم عقل و فهم را از کسی حاصل می کردند نفی دلالت استعارة بر مساوات نمی فرمودند و نیز ظاهرست که در استعارة ضرورست که امری مختص بمشبه به برای مشبه ثابت کرده شود پس هر گاه این کلام استعارة باشد لازم آید که علم مختص حضرت آدم و همچنین دیگر صفات مختصه بدیگر انبیاء علیهم السلام برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت شود تا استعارة متحقق گردد و اگر صفات مختصه این انبیاء برای آن حضرت ثابت نشود بلکه مطلق علم و حلم و زهد و تقوی و بطش که اختصاصی بانبیاء علیهم السلام ندارد برای آن حضرت ثابت شود شرط استعارة مفقود گردد و تجویز استعارة که مخاطب نحریر فرموده بر هم خورد اما وجوب اثبات امر مختص بمشبه به برای مشبه در استعارة پس از ملاحظه کتب علم بیان ظاهرست تفتازانی در شرح مختصر تلخیص المفتاح گفته فصل فی بيان الاستعارة بالكناية والاستعارة التخييلية لما كانت عند المصنف امرین معنوین غير داخلین فی تعريف المجاز اورد لهما فصلاً عليحدہ لیستوفی المعانی الّتی یطلق علیها لفظ الاستعارة فقال قد یضمّر التّشبیه فی النّفس أی فی نفس معنی اللفظ او نفس المتكلّم فلا یصرّح بشیء من ارکانه سوی المشبه و اما وجوب ذکر المشبه به فائماً هو فی التّشبیه المصطلح وقد عرفت انه غير الاستعارة

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۳۰

بالكناية و يدلّ عليه أى على ذلك التّشبیه المضمّر فی النّفس بان يثبت للمشبّه امر مختص بالمشبه به من غير ان يكون هناك امر متحقق حتّما او عقلاً یطلق عليه ذلك الامر فيسمى التّشبیه المضمّر فی النّنفس استعارة بالكناية او مكتباً عنها اما الكناية فلانه لم یصرّح به بل ائماً دلّ عليه بذكر خواصّه و لوازمه و اما الاستعارة فمجراً تسمية حالیة عن المناسبة و یسمى اثبات ذلك الامر المختص بالمشبه به للمشبّه استعارة تخیلیة لأنّه قد استعير للمشبّه ذلك الامر الذي یختص بالمشبه به و به یكون کمال المشبه به او قوامه فی وجه الشبه ليخليل ان المشبه من جنس المشبه به

رد مصنف که از تشبيه و استعارة مساوات لازم نمی آید

قوله و از تشبيه و استعارة مساوات مشبه با مشبه به فهمیدن کمال سفاهت است اقول ادعای این معنی که از تشبيه و استعارة مساوات

مشبه با مشبه به فهمیدن کمال سفاهتست کمال فطانت و کیاست و نهایت رزانت و متنant و غایت دیانت و امانت و اظهار اقصای فضل و جلالت و ابداء متنهای حدق و نبالتس است سابقاً دانستی که در قرآن و حدیث و استعمالات علماء استعمال تشییه در مساوات موجود پس این جسارت در حقیقت ابطال قرآن شریف و حدیث و کمال تسفیه مفسرین و محدثین و سائر عقلاً و ارباب فهم و علمیت و در کمال ظهورست که در کتب صرف و نحو و معانی و بیان و حکمت و منطق و اصول فقه و دیگر علوم تمثیلات را برای قواعد کلیه بادوات تشییه مثل نحو و مثل و کاف بیان می‌کنند و شکی نیست که مراد ازین تشییه و تمثیل مساوات و موافقت و مطابقت تامه امته

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۳۱

برای قاعده کلیه می‌باشد پس بنابر مزعوم مخاطب عمدهٔ القرؤم ارباب علوم در فهم مساوات از تشییه نهایت احمق و سفیه باشند و نیز در نهایت وضوحت که جمیع ارباب فهم از قول قائل زید کعمرو فی العلم مساوات می‌فهمند پس بزعم مخاطب نبیل معاذ الله تمام عالم مبتلای کمال سفاهت و بلاهت باشد و ابو نصر محمد بن عبد الجبار العتبی در تاریخ وقائع یمین الدّوله محمود بن سبکتکین که مشهورست بتاریخ یمینی گفته و جعل فخر الدّوله یتابع الحمول إلیه أی الی تاش الحاجب من طبرستان زیادهٔ فی تاثیل احواله و استبقاء لنظم جنوده و رجاله فعل من لا ینفس علی اخیه بنفائیس ما یحويه و لا یضمن علی صدیقه بجلیل ملکه و دقیقه ازین عبارت ظاهرست که فعل فخر الدّوله را بفعل کسی که نفاست نکند بر برادر خود بنفائیس ما یحويه و ضنت نکند بر صدیق خود بجلیل ملک خود و دقیق آن تشییه داده و ظاهرست که مراد ازین تشییه اثبات مساوات تامه‌ست و دلالت آن بر عدم نفاست فخر الدّوله برادر خود بنفائیس محاویات خود و عدم او بر صدیق خود بجلیل ملک و دقیق آن پر ظاهرست پس اگر تشییه دلالت بر مساوات نکند و فهم مساوات از تشییه کمال سفاهت باشد با فهم مساوات و اثبات عدم نفاست و عدم ضنت برای فخر الدّوله ازین عبارت کمال سفاهت باشد و این کمال سفاهت و نهایت بلاهتست و نیز عتبی در احوال فائق گفته فخطوب فائق فی الاستمالة و قوله عشرته بالاقاله و استنهض الی بخارا للاستظهار به علی سدّ الخلل و تعديل المیل و سرّب عنها بعد حسن القبول و الاقبال و ازاحه العله بالاموال الی سمرقند فلم یرعه إلا خبر بغراخان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۳۲

و هو الملقب بشهاب الدّوله و ظهیر الدّعوه و قد استعار إلیه قوادم الطّير رکضا لم ینل فيه جماماً و لا غمضًا فولی فائق بین یدیه هزیماً ولم یلو على تعریف حال مقیماً و جعل من کان معه من اصحاب السیلطان عرضة للسیوف و فریسه لانیاب الح توف و توافق الشهادات على ان انهزامه کان عن مواطأه منه لبغراخان علی آل سامان فعل من لاـ وفاء یزعه و لا حیاء یردعه و لا نعمة تحفه و لا حرمة تکفه و سار كما هو حتیّ اقیعی بعقوبة بخارا ازین عبارت ظاهرست که انهزام فائق را تشییه داده بفعل کسی که برای او وفات و ازع و حیای رادع و نعمت حafe و حرمت کafe نباشد و ظاهرست که مراد ازین تشییه مساوات و مطابقت و مماثلت تامه و موافقتست پس اگر فهم مساوات از تشییه کمال سفاهت باشد فهم مساوات ازین عبارت هم کمال سفاهت خواهد بود و لا یرضی به الـ من لا وفاء یزعه و لاـ حیاء یردعه و لاـ نعمة اصابة تحفه و لا حرمة تدبّر تکفه و از غرائب آنست که کابلی مکبول با آن همه اغراق در تعصّب و غفول از معانی تشییه مساوات را ذکر کرده بود چون مخاطب بمزیت فرع بر اصل درین زعم سخیف مبتلاست که فهم مساوات را از تشییه کمال سفاهت می‌داند ناچار با وصف التهاب دیگر تلمیعات او ذکر مساوات را از بین انداخته باین افاده بدیعه در حقیقت کابلی را هم که مـّت او بر مخاطب زیاده از منت والـ ماجد اوست که سبب این همه اشتھار و افتخار او بین الصـّیغار و الكبار انتحال و استراق خرافات کابلیست و والـ ماجد او را این تزویقات

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۳۳

و تلمیعات میـّر نشد که مخاطب اخذ آن ازو می‌کرد نهایت سفیه و احمق و بمرتبه غایت بلید و اعفک قرار داده که او هم از تشییه

مساوات فهميده حالا- عبارت کابلي باید شنید و دست تحیر بدندان تعجب باید گزید قال الكابلي في الصواعق في جواب هذا الحديث و لأنّه ورد على سبیل التشییه و المشبه لا يلزم ان یساوی المشبه به و کثیرا ما یشه الاضعف بالاقوى و الادنى بالاعلى فيقال ترب کالمسک و حصی کالياقوت و من أراد ان ينظر الى القمر ليلة البدر فلينظر الى وجه سعدی و لا يلزم ان يكون وجہ سعدی نور یساوی نور القمر قال الشاعر ارى بارقا بالبرق الفرد يومض و يذهب جلباب الدجی ثم یغضض کان سليمی من اعالیه اشرف تمد لنا کفما خضیبا و تقبض فانه شبہ کف خضیب سليمی بالبارق و این هذا من ذاک فلو قيل من أراد ان ينظر الى البارق فلينظر الى کف خضیب سليمی إذا مددته من اعالی الاکمة و قبضته فانه لا يدل على مساواة کف خضیب للبارق و هو من الظهور بمحل و قد یشه الاقوى بالاضعف و الاعلى بالادنى کثیرا نحو در کنغر الحبيب و منه قوله تعالى مثُلْ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ و كما یقال البارق ککف خضیب عشیقة مددته من سطح قصرها و قبضته و الشعر يحتمله و قد یشبہ احد المتساوین بالآخر نحو زید فی حسنہ کعمرو إذا کانا متساوین فی الحسن فلا- یوجب الخبر مساواته للانباء از ملاحظه این عبارت ظاهرست که کابلي از جمله وجوه تشییه تشییه احد المتساوین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۳۴

بالآخر هم ذکر کرده حيث قال و قد یشبہ احد المتساوین بالآخر نحو زید فی حسنہ کعمرو إذا کانا متساوین و هر چند ظاهرست که درین کلام هم تلمیع و تلبیس و تخدیع و تدلیس را تعییه نموده یعنی تشییه احد المتساوین را باخر بلطف قد که دلالت بر تقلیل آن می کند ذکر کرده و هم در آخر کلام آن را وارد کرده تا در ذهن ناظر غیر ماهر نهایت قلت آن راسخ شود حال آنکه ظاهرست که معنای حقیقی تشییه مساوات است بحکم نادر و صحت سلب تشییه از غیر مساوی و از آیات و احادیث هم دلالت تشییه بر مساوات ظاهرست کابلي را با آن همه جسارت و وقارت ممکن نشد که یکسر انکار دلالت تشییه بر مساوات کند بلکه خود ذکر مجی تشییه بر مساوات برای مساوات و لو بلطف قد نموده و چون شاهصاحب دانسته که ذکر مجی تشییه للمساوات درین مثال یعنی زید فی حسنہ کعمرو موجب انتقال ذهن ناظر بسوی تبادر معنی مساوات از تشییه و صحت سلب در صورت عدم مساوات خواهد شد کابلي را درین اعتراف و لو کان على طریق التلبیس و التخلیط مقیّر در صنعت اخفای حق پنداشت ناچار با وصف اخذ دیگر تلمیعات او این اعتراف او را از میان انداخت بلکه ادعای این معنی که فهم مساوات از مشبه کمال سفاهتست کابلي را هم نهایت سفیه و احمق و اساخت مخفی نماند که شاه صاحب بدین طعن و تشنجی بر فهم مساوات از تشییه دلسیر نشده در باب یازدهم برنگ دیگر این توھین و تھجین را اعاده کرده‌اند یعنی آنچه فهم مساوات را از تشییه از جمله اوهام شمار کرده و تصريح فرموده که این وهم صیيان صغیر السن را می‌باشد نه صیيان ممیزین را حيث قال نوع نوزدهم تشییه چیزی را بچیزی موجب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۳۵

مساوات مشبه بمشبه به فهمیدن و این وهم صیيان صغیر السن را می‌باشد نه صیيان ممیزین را و شیعه را بسیار این وهم افتاده مثل آنکه گویند حضرت امیر را با انبیاء اولو العزم در زهد و تقوی و حلم تشییه داده‌اند پس باید که حضرت امیر مساوی انبیاء اولو العزم باشند و افضل باشد از دیگر انبیاء و این وهم صريح الفسادست حاجت بیان ندارد انتهی ازین عبارت که در ان در تقریر شیعه ذکر علم را بسبب مزید حزم حذف کرده‌اند ظاهرست که فهم مساوات مشبه با مشبه به بمرتبه بی اصل و باطلست که صیيان ممیزین را هم رو نمی‌دهد پس بنا بر این اکابر ائمّه و اساطین خود را که از تشییه مساوات جابجا فهمیده‌اند از صیيان ممیزین هم بستر گردانیدند و طرفه آنست که در نفس همین کلام باب یازدهم که در آن بر فهم مساوات از تشییه تشنجی بلیغ زده استعمال تشییه در مساوات و مطابقت فرموده زیرا که لفظ مثل در قول او مثل آنچه گویند الخ برای تشییه است و مراد ازین تشییه مطابقت و مساوات این مثال با ممثل له است بلا ریب پس اگر فهم مساوات از اوهام صیيان صغیر السنست و حسب افاده باب امامت کمال سفاهتست پس چرا درین کلام و دیگر کلمات جابجا تشییه را برای افاده مساوات و مطابقت استعمال می‌فرمایند و شاهصاحب در باب یازدهم

استعمال تشبيه برای افاده مطابقت و موافقت در همان عبارت که در ان طعن و تشنيع بلیغ بر فهم مساوات از تشبيه نموده اگر چه یكجا نموده‌اند لکن بجواب اين حدیث شریف که در ان فهم مساوات را از تشبيه نهاي سفاهت دانسته استعمال تشبيه برای افاده موافقت و مطابقت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۳۶

در مواضع عديده نموده کمال فهم و کیاست را حسب افاده خود باقصی الغایات رسانیده‌اند مگر نه می‌بینی که در وجه چهارم گفته و تشبيه چنانچه باداء متعارفه تشبيه می‌شود مثل کاف و کأن و مثل و نحو باین اسلوب نیز می‌آید چنانچه در علم بیان مقررست که من أراد ان ينظر الى القمر ليلة البدر فلينظر الى وجه فلان نیز در تشبيه داخلست انتهی درین عبارت سه جا تشبيه را در موافقت و مطابقت استعمال کرده اول قول او و تشبيه چنانچه باداء متعارفه تشبيه می‌باشد مثل کاف و کان و مثل و نحو باین اسلوب نیز می‌آید انتهی زیرا که لفظ چنانچه برای تشبيه تشبيه باین اسلوب یعنی من أراد ان ينظر الخ با تشبيه باداء متعارفه تشبيه است و ظاهرست که این تشبيه برای مطابقت و موافقتس است و ظاهرست که این تمثيل موافق و مطابق مثل لهست سوم لفظ چنانچه در قول او چنانچه در علم بیان مقررست الخ برای تشبيه است و ظاهرست که غرض ازین تشبيه هم مساوات و مطابقت و موافقتس یعنی مطابقت و موافقتس تقرير علم بیان با دعوی مخاطب عالیشان و نیز تشبيه در قول او چنانچه سلاسل تلمذ فقهای شریعت الخ برای افاده موافقت و مطابقت و نیز لفظ چنانچه در قول او چنانچه با جمیع اولیاء الله همین معامله است برای افاده موافقت و مطابقت و نیز تشبيه در قول او مثل اینها مثل حضرت آدم و حضرت موسی و حضرت عیسی برای افاده موافقت و مطابقت و موافقتس در مبنی بودن کمال مثل کمال انبیا مبنی بر کثرت و تفصیل و مغایرت است برای افاده موافقت و مطابقت در مبنی بودن کمال

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۳۷

شیخین بر کثرت و تفصیل و مغایرت پس در جواب همین حدیث شریف جابجا در مواضع عديده تشبيه را برای افاده موافقت و مطابقت استعمال کرده و باز فهم مساوات را از تشبيه کمال سفاهت دانسته **إِنْ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ** و ابو العباس محمد بن یزید المبرد در کتاب کامل گفته کان ابن أبي عتیق من نسّاك قریش و ظرفائهم بل کان قد بدّهم ظرفا الى ان قال و من اخباره ان مروان بن الحكم قال يوما اتى مشغوف ببغلة للحسن بن على بن أبي طالب فقال له ابن أبي عتیق ان دفتتها إليك أقضى لى ثلثين حاجة قال نعم قال فإذا اجتمع الناس عندك العشيّة فانّي اخذ في ما ثر قریش ثم امسك عن الحسن فلمني على ذلك فلما اخذ القوم مجالسهم افاض في اولیئه قریش فقال له مروان الا تذكر اولیئه أبي محمد و له في هذا ما ليس لاحد قال ائما كئنا في ذكر الاسراف ولو كئنا في ذكر الانبياء لقدمناها لابي محمد فلما خرج ليركب تبعه ابن أبي عتیق فقال له الحسن و تبسم ألك حاجة قال ذكرت البغلة فنزل الحسن رضي الله عنه فدفعها إليه عجبست که مروان با آن همه بغض و شناسن بر مساوات امام حسن عليه السلام با انبیای رفع الشأن انکار نکند و مثل ابن أبي عتیق زاحد ناسک آن را ثابت کند و مخاطب بر مساوات جناب امیر المؤمنین عليه السلام این همه قلق و ازعاج و اضطراب و تکدر و تنغض و اختلاج و التهاب ظاهر کند فاعتبروا يا أولى الأنصار عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۳۸

قوله در اشعار رائج و مشهور است که خاک صحن پادشاهان را بمشک و سنگریزهای آنجا را بمروارید و یاقوت تشبيه می‌دهند و هیچکس مساوات نمی‌فهمد اقول مخاطب مخدوم الفحول با این همه امامت و ریاست و تبحّر در معقول و منقول قلاده تقليد معلوم کابلی مکبول بحدید تعصب مدخلول که بسبب ازدحام وهم و سقم فهم مالوس و محبول و مبدی هر وسوس مغسول و مظهر هر تشکیک مرذول و متثبت بهر تخدیع منحول و متمسک بهر عذر منکر و مجھول بلا خوف و هراس از مؤاخذه واهب کل مسئول و منجح کل مامول و مولع ایغال و ایضاع در سباب غفول و واله ایجاد و تقریب و خب در مهمه خب و ذهولست در گردن

انداخته بهر سو که کشیده شتافته و بهر رنگی که ریخته منصبغ گردیده و بهر جانبی که خواسته دویده پر ظاهرست که قیاس کلام معجز نظام سرور انام علیه و آله آلاف التحیة و السیلام بر اغراقات شعرای دروغزن و تمثیل تشییه ارشاد باسداد افضل انبیا امجاد علیه و آله اشرف الصیلوة و التحیة الى يوم التقاضی با خرافات مجازفین پر مکر و فن دلیل کمال و علو ایقان و سمو اذعان و سلامت ایمان مخاطب عالیشان و برہان نهایت حسن فهم و اصابت رای و شفوف عقل و زکاء حدس فاضل عمدۃ الاعیانست و بنابر افادات و تلمیعات مخاطب رفیع الدّرجهات ظاهر می شود که معاذ اللہ علم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و تقوی و حلم و بطش و عبادت آن جناب اصلاً مثل علم و تقوی و حلم و بطش و عبادت این انبیا نیست و معاذ اللہ جناب رسول خدا صلی اللہ علیه و آله و سلم از قبیل مضامین غیر واقعیه و مبالغات شعریه علم و تقوی و حلم و بطش و عبادت جناب امیر المؤمنین ع

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۳۹

علیه السیلام را مثل صفات انبیا علیهم السلام گردانیده و اگر توهم مخاطب راست باشد لازم آید که در حق احد من الناس و لو کان عاریا عن الاسلام بگویند

من أراد ان ينظر الى آدم فى علمه فلينظر الى فلان

و مثل ذلك فنعود بالله من استحواذ الضلاله و استباء الجهله و من الظاهر البين ان قیاس کلام افضل البشر علیه و الـ افضل صلاة و و سلام من الملك الاکبر تمثیله التراب بالمسک و الحصى بالدر ناش من استباء الوسوس و الغر فکانه و الكابلي لا جزاهما اللہ خيرا جعلا نفس الرسول مكان التراب و الحصى مع انه بعد النبی صلی اللہ علیه و آله و سلم خير من حمل العصی و افضل من اطاع رب و ما عصی فثبت بحمد اللہ و حسن توفیقه من هناك و مما سبق ان تلمیع الكابلي و تزویق المخاطب لا يصلح للتعربی و انما هو تخليط کاسد و تلبیس مریج فلم یبق فی ایدی اولیائهم الا اثاره التحیب و الضّجیج و تهیج العویل و العجیج حيث ان کلامهما و ان کان فی الظاهر كالقطف النضیح و التور البهیج لكنه غیث اعجب الكفار نباته ثم یهیج فتا للفرع و الاصل و سحقا لهذا الھزر و الھزل کیف اجترأ على ذکر هذه المجازفات المنکرة المستھجنة و الإغراقات البشعة الغیر المستحسنة التي بناؤها على شفا جرف هار و بطلانها في غایة الظهور و عدم الاستثار في توجیه حدیث المعصوم المختار

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۴۰

و در کمال ظهورست که اگر این حدیث شریف دلالت بر اثبات این صفات عالیات و خصال سامیات در ذات قدسی سمات جناب امیر المؤمنین علیه آلاف التحیات و التسلیمات نکند الحال این کلام بکلام غث لازم آید و این تاویل مثل بعض دیگر تاویلات غثه سنیان که قاضی پاس رعایت شیوخ خود ترک کرده در صدد رد و توهین و تفضیح و تهیج آن برآمده خواهد بود حاوی مفاخر و معالی علامه غزالی در کتاب منخل فرموده مسئله قال القاضی حمل کلام الشارع علی ما یلحظه بالکلام الرث محال و من لهذا الفن قول اصحابنا فی قوله تعالى وَأَرْجُلُكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ

مكسورة اللام لقرب الجوار ردًا على الشیعه إذ قالوا الواجب فيه المسح و هو قوله و حور عین

و کقول العرب جحر ضب خرب و کقول الشاعر کان تیرا فی غزاره و بله کبیرا ناس فی بجاد مزمل معناه مزمل؟؟؟؟

لأنه من نعت الكبير وهو مرفوع لكن كسر لقرب الجوار وليس الامر كما ظئوه في هذه المواقع بل سببه ان الرفع این من الكسر فاستشقلا لانتقال من حركة خفیفة الى ثقیله فوالوا بین الكسرتين و اما النصب في قوله و أرجلكم

فنصب في المعنى و النصب اخف الحركات و الانتقال إليه اولی من الجمع بين الكسرتين الثقیلتين بالنسبة الى النصب فلم یبق لقرب الجوار معنی الماء مراعاة التسجیع و التقییه و ذلك لا یلیق بالقرآن نعم حسن النظم محبوب من الفصیح إذا لم یخل بالمقصود فاما الاخال بالمعنى و اتابع

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۴۱

التففية فمن ركب الكلام و نيز هر گاه تشبيه دلالت بر مساوات نمی کند واحد تشبيهات نبویه از قبیل تشبيه خاک بمشک و سنگریزه بمروارید و یاقوت جائز است پس اگر کسی بگوید که فلاں مقلد مخاطب ماهر مثل منافق کافر یا فلاں تلمیذ او مثل ابلیس است یا فلاں معتقد جلیل الفضل او مثل ابو لهب و ابو جهل است یا ازین ترقی کند و این تشبيهات را در حق مخاطب معاذ الله بر زبان آرد یا از ان هم در گذرد و این تشبيهات را در حق والد ماجد او و دیگر اساطین سنه رفع الدّرّجات بر زبان راند یا آنکه بمفاد الاعلی فالاعلی شوخی را بعد کمال رساند و این کلمات و اطلاقات در حق ثلاثة عالی سمات روا دارد هر گز سرکه بجین نمالند و زار زار نناند بلکه افاده فرمایند که فهم مساوات ازین تشبيهات نهایت سفاهت است بلکه آن از قبیل تشبيه خاک است بمشک و تشبيه سنگریزه بیاقوت و بمروارید و جاءَتْ سُكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ

ذلك ما كنت منه تحيد و نيز مخاطب حاذق دقیق النظر باین سعی و کوشش و کشش پر خطر در توهین و تهجهشان تشبيه آرد در کلام معجز نظام جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بتجویز اخذ آن از قبیل تشبيه خاک بمشک و تشبيه سنگریزه بمروارید و یاقوت مساعی اسلاف واضعين و مشايخ سابقین مفترین که در تشبيه شیخین بعض خرافات و جرافات وضع کرده‌اند و مخاطب در ما بعد ذکر بعض آن فرموده و ادعای کثرت احادیث درین باب فرموده بخاک سیاه برابر فرموده که اگر بفرض محال این تشبيهات صریحة الافعال صحیح و ثابت و سالم از قبیل وقال باشد باز هم عقده نمی‌گشاید و بکاری که مفترین اندیشیده‌اند نمی‌آید

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۴۲

يعنى هر گز مثبت فضل شیخین و مظہر عصمت این کبشنین نمی شود زیرا که جائز است که از قبیل تشبيه خاک بمشک و تشبيه سنگریزه بمروارید و یاقوت باشد فکما لا مناسبة اصلا بين المسك و الثرى و لا مماثلة بين الدر و الحصى فكذلك حال الشیخین بالنسبة الى الانبیا على نبیتنا واله و علیهم آلاف التحیة و الشنا فاین الثريا من الثرى و این الدر من الحصى پس غالبا اولیای مخاطب بعد افتادن در مضيق حیص و بیص در بطلان فضیلت شیخین و ضلال سعی اسلاف واضعين حسب افاده کابلی و مخاطب بسرایند شادم که از رقیان دامن کشان گذشتی لو مشت خاک ما هم بر باد رفته باشد و هر چند انشاد این شعر درین مقام مثبت نصب صریح و عداوت فضیح منشدين با جناب امير المؤمنین عليه السلام خواهد بود که بنا بر این ظاهر خواهد شد که معاذ لله این منشدين جناب امير المؤمنین عليه السلام را رقیان خود می دانند و لكن ازیشان انشاد آن عجب نیست که شاهصاحب این شعر را در مقام ابطال امامت ائمه علیهم السلام خوانده‌اند و در آنجا ائمه علیهم السلام را از رقیان خود قرار داده چنانچه در همین کتاب بجواب استدلال اهل حق با آیه إِنَّمَا وَلَيْكُمُ اللَّهُ

گفته جواب بچند وجه داده‌اند اول نقض بآنکه اگر این دلیل دلالت کند بر نفی امامت ائمه متقدم ازو چنانچه تقریر کرده‌اند نیز دلالت کند بر نفی امامت ائمه متاخر از و بهمان تقریر بعینه پس باید که سبطین من بعدهما من الائمه امام نباشد اگر شیعه این مذهب داشته باشند باین دلیل تمسک نمایند حاصل اینکه مبنای این استدلال بوجهی که در مقابل اهل سنت مفید شود بر کلمه حصر است و حصر چنانچه اهل سنت را مضر است شیعه را نیز مضر است زیرا که امامت ائمه پیشین و پسین همه باطل می‌گردد و هر چند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۴۳

مذهب اهل سنت هم باطل شد اما مذهب شیعه هم در بطلان قصوری ندارد بلکه اگر اهل سنت را نقصان سه امام شد شیعه اثنا عشریه را نقصان یازده امام شد از سه تا یازده فرقی که هست پوشیده نیست غیر از حضرت امیرع که باتفاق امام است دیگری امام نماند شادم که از رقیان دامن کشان گذشتی گو مشت خاک ما هم بر باد رفته باشد قوله قال الشاعر ارجی بارقا بالابرق الفرد يومض و یکشف جلباب الدّجی ثم یغمض کان سلیمی من اعلیه اشرف تمد لنا کفأا خضیبا و تغمض و از مضمون این شعر لازم نمی‌آید که

پنجه حنایی سلیمی در لمعان و درخشندگی برابر برق باشد اقول مخاطب لا- ثانی ثانی اول من قاس بلکه ثالث ثانی شانی و رابع ثالث جانی بغرض ابطال فضل وصی رسول یزدانی سعی موافور در اظهار کمال عربیت دانی و شعر خوانی و طلاقت لسانی و ذلاقت بیانی و تخدیع معتقدین جانانی و تلفیق وساوس ظلمانی و هواجس نفسانی فرموده و بتایید ربّانی و تسدید فوکانی این بادیه پیمای هیچمدانی در نسف تلمیعت و کشف تخدیعات آن نحریر رشک افزای بلا-غت سجانی بوجه مقبول هر قاصی و دانی نمودم و می نمایم و می گویم که کمال عجب است از فرات صادقه و فطانت حاذقه و کیاست خارقه و المعیت فائقه و لوذعیت سابقه و متانت متناسقه و رزانت متلاحمه مخاطب نحریر که ابطال فضیلت جلیله وصی بر حق بشیوهای سخیفه کاذبه و تمیلات رکیکه ناکبه و اغراقات غیر صائبه و مبالغات مستبشعه و تهورات بی بن واصل و تهجمات بی سر و سراسر هزل که از شعرای متشدقین و هرزه گویان متنطبعین و تشییسرایان متقیهین و یاوه درایان متعجرفين و یاوه گویان متخرصین صادر می شود می خواهد و این خرافات و هفوّات جماعت غیر قابل الالفات را حیله خلاص و وسیله

عبدقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۴۴

مناص از الزام اهل حق کرام می گرداند و کمال تبّحر و تمهر و حذق و تقطن و تعقل و تامل و تدبر و خوض و غور ملازمان عالیشان باخذ منسوجات عنکبوتیه کابلی سلیط اللسان بر کرسی اظهار و اعلان می نشاند پر ظاهر است که ثنا بر تجویزهای ارشادات کلام خدا و رسول بر بشیوهای اغراقیه و تمیلات ادعائیه بسیاری از آیات و احادیث مشتمله بر بشیوه که از ان احکام عدیده و مسائل سدیده و نکات مفیده مستفاد می شود عاری از فوائد و مناجع و خالی از حکم و مصالح و لا-حق بكلمات سمجھه غثه و داخل تمحالت بشعه ریه خواهد شد و هیچ عاقلی چنین فساد عظیم را تجویز نخواهد کرد و اگر در بیان امور حقه و مسائل یقینیه تجویز چنین بشیوهای توان کرد لازم آید جواز بسیاری از اطلاقات فاسدۀ شنیعه و بشیوهای منکره فظیعه مثل آنکه کسی بگوید و العیاذ بالله که واجب الوجود مثل ممکن یا مثل ممتنع وی مثل بعض رعایاست و معصوم مثل غیر معصوم و واجب و حرام مثل مباح و حرام مثل مستحب و جوهر مثل عرض و هر چند صوفیه سینیه بعینیت واجب ما ممکنات و اخس قاذورات قائلند و بر فهم این مسئله دقیق و وصول باین نکته عمیق نهایت افتخار و استبشار و بر نفی آن کمال تشنج و انکار دارند پس تمثیل و بشیوه نزدشان چرا شنیع و کریه خواهد بود مگر بسبب دلالت بر نفی عینیت لکن چون متكلمین محققین و سائر منقدین متشرعنین ازین مسلک آبی اند و مستنکف و بشناعت تمثیل و بشیوه باری تعالی با غیر او معتبرند پس نزدشان اصلا هر گز بشیوه حق تعالی بمحلوّقی از مخلوقات روا نخواهد بود حال آنکه اگر بشیوه دلالت بر مساوات نکند و حمل کلام در بیان حقائق واقعیه بر مثل بشیوه خاک بمشک و سنگریزه بمروارید و یاقوت جائز شود تمثیل و بشیوه حق تعالی بمحلوّقات هم جائز گردد فیتسع الخرق على الرافع

تشییه ابی بکر به ابراهیم و عیسی و تشییه عمر به موسی و تشییه ابوذر به عیسی در احادیث اهل سنت و رد آن

قوله و در احادیث صحیحه اهل سنت تشییه ابی بکر بابر ابراهیم
عبدقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۴۵

و عیسی و تشییه عمر بنوح و موسی و تشییه ابوذر برعیسی مروی شده اقول ذکر احادیث سینیه بمقابله اهل حق محض غفلت و تغافل از قانون مناظره و آداب مباحثه است اهل حق برای الزام سینیه بحدیث مروی ائمه ایشان احتجاج کرده‌اند بمعارضه آن ذکر روایات خود وجهی ندارد و بدان می‌ماند که اهل کتاب بجواب احتجاجات و استدللات اهل اسلام بکتبشان محرّفات و موضوعات خود را برخوانند و استبشار و افتخار و تمطی و مرا و رقص و وجہ بر آن آغاز نهند که بلا ریب هر گز این معارضه را کسی از اطفال اهل اسلام هم قبول نمی‌کنند چه جا مبتدین اهل علم و چه جا متوسطین و چه جا مهره و حذاق و مخفی نماند که خواجه کابلی با آن همه جسارت و تعمق و تنطق و تهور و تکايس و تکبر از ذکر معارضه تشییه شیخین با تشییه جناب امیر المؤمنین علیه السلام دم در

کشیده و چون این معارضه ناتمام و محض سخيف و على طرف الشام يافته از ظهور مزيد مکابره و مجادله در صورت تثبت با آن اندیشیده لكن مخاطب ارجمند این معارضه بی اصل و بند از افادات والد هوشمند خود برداشته برای تمیم مکابرات و مجادلات کابلي آن را علیق نفیس انگاشته پس باید دانست که شاه ولی الله والد ماجد مخاطب راشد در قره العینین جائی که قصد جواب عبارت تجرید متضمن دلائل افضلیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام نموده و در جمله آن اشاره باین حدیث شریف است می گوید و مساواه الأنبياء باید دانست که آن حضرت عليه السلام در احادیث بسیار تشییه داده‌اند صحابه را بانیا و مسقط اشاره ایشان درین تشییه وجود وصفی است از اوصاف مختصه آن پیغمبر چنانکه ابوذر را با حضرت عیسی تشییه داده‌اند در زهد و حضرت صدیق را بحضرت عیسی در رفق بامن خود و حضرت فاروق را بحضرت نوح در تشدید بر امت خود و

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۴۶

ابو موسی را بحضرت داود در حسن صوت

عن عبد الله بن مسعود فی قصّة مشاوره النبی صلی الله علیه و سلم مع أبي بکر و عمر فی اساري بدر قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما تقولون فی هؤلاء ان مثل هؤلاء كمثل اخوه لهم كانوا من قبلهم قال نوح رب لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذِيَارًا و قال موسی رَبَّنَا أَطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ الآية و قال ابراهیم رب فَمَنْ تَبَعَنِي فَإِنَّهُ مِنِي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ و قال عیسی إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْغَفِيرُ الْحَكِيمُ اخرجه الحاکم

و عن أبي موسی ان النبی صلی الله علیه و سلم قال يا ابا موسی لقد اعطيت مزمارا من مزامیر آل داود متفق عليه و عن أبي ذر قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما اطلت الخضراء ولا اقلت العبراء من ذی لهجه اصدق ولا اوفری من أبي ذر شییه عیسی بن مریم یعنی فی الزّهد اخرجه الترمذی و فی الاستیعاب روی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال ابوذر فی امّتی شییه عیسی بن مریم فی زهده و روی من سرہ ان ینظر الی تواضع عیسی بن مریم فلینظر الی أبي ذر اخرجه ابو عمر

از ملاحظه این عبارت ظاهرست که مخاطب همین افاده والد ماجد خود را اخذ کرده لكن تغییرات شئی بعمل آورده مثل آنکه دعوی ورود احادیث بسیار در تشییه شیخین بانیا علیهم السلام آغاز نهاده و شاه ولی الله دعوی تشییه دادن صحابه با انبیا در احادیث بسیار کرده و نیز شاه ولی الله صراحة دعوی صحت این احادیث نکرده و مخاطب دعوی صحت احادیث کثیره تشییه شیخین بانیا علیهم السلام نموده و نیز ولی الله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۴۷

دعوی تصحیح حاکم این روایت را نموده و مخاطب بقول خود و صححه دعوی تصحیح حاکم این خبر را هم افزوده الى غير ذلك و بكمال ظهورست که هر گاه مخاطب رشید بتقلید کابلي وحید تشییه را نهايت توهین و تهجهین و تضعیف و تسخیف کرده تا آنکه آن را بعد تشییه خاک بمشک و تشییه سنگریزه بمروارید و یاقوت کشیده بعد این ذکر تشییه شیخین بانیا اصلاً موجب ظهور شرفی برای ایشان نیست چه جائز است که اگر این تشییه بفرض محال راست باشد از قبیل تشییه خاک بمشک و تشییه سنگریزه و بمروارید و یاقوت باشد پس افتخار و استبشار سنه باین تشییه حسب افاده کابلي و مخاطب محض خلاف عقل و فهم و خلاف تدبیر و تأمل و مبني بر عدم ادراک استعمالات شعر و ادب باشد و بخوف ذهول همین ایراد و اعتراض کابلي مرتاض که بادی سلوک این وادی سراسر ارتماضست از ذکر تشییه شیخین اعراض و اغماض نموده لكن مخاطب باین نکته واضحه و رعایت لائھه و انرسیده هم در توهین و تهجهین تشییه کوشیده و هم بتقلید والد ماجد خود کردن افتخار بذکر این تشییه دور از کار برداشته و این قدر تخیل

نکرده له والد او اگر چه ذکر این تشییه کرده لکن اهانت تشییه با آن مرتبه که کابلی نموده بعمل نیاورده و کابلی اگر چه اهانت تشییه با آن مرتبه نموده لیکن ذکر این تشییه بر زبان نیاورده و مخاطب از لزوم تناکر و تنافر بین الامرين نیندیشیده و هم در اهانت امر تشییه باقصای مراتب کوشیده و هم مشتبث بتتشییه شیخین برای اثبات مزید فصلشان گردیده قوله اما چون این فرقه بهره از عقل خداداد دارند هر گز بر مساوات این اشخاص با انبیا مذکورین حمل ننموده‌اند مشبه را در رتبه خود و مشتبه به را در رتبه خود داشته‌اند اقول لله الحمد که ازین اعتراف مخاطب با انصاف واضح و لائح می‌شود که اثبات مساوات شیخین عالی صفات با انبیا کرام علیهم آلاف التحیات والتسلیمات خلاف عقل بلکه حسب افاده سابق کمال سفاهت و نهایت بلاهست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۴۸

پس بنا بر این اعتراف تجویز بلکه اثبات مساوات شیخین با انبیا علیهم السلام درین صفات یا مانند آن که در ما بعد خیال محال آن در سر کرده خلاف عقل و فهم خداداد و نهایت سفاهت و عناد و غایت بلاهت و لداد و اقصای بعد از هدایت و رشاد و منتهای خروج از دائره کیاست و سداد و عین ولوچ در زرافه اغماز اوغاد و محض دخول در فرقه مغلقین فاقد الاستعداد خواهد بود و این چنین تناقض و تهافت صریح و عجیب و تعاند و تناکر قیح و غریب از خصائص مخاطب فطین و لیب است که مثل آن در افادات دیگر حضرات کمتر یافته می‌شود که در یک صفحه اولاً امری را مورد نهایت طعن و تشنج می‌گرداند باز در همان صفحه آن را بدل و جان خریدار می‌شود فَاعْتَبِرُوا يَا أُولَى الْأَبْصَارِ

و اقضوا العجب من هذا الشیخ الجلیل الفخار پس‌تر عرضت که اگر حضرات سنیه عقل خداداد می‌داشتند دار و جدار در اثبات تجویز صدور قبائح از رب عباد روا نمی‌داشتند و سر افتخار و استکبار بنفی حکم عقل بحسن و قبح اشیاء برنمی‌افراحتند و بسوی اثبات جبر صریح مذموم و اثبات عبث در حق حکیم قیوم و اثبات تجویز بلکه صدور تکلیف ما لا یطاق از ایزد خلاق نمی‌شافتند و هم صوفیه صافیه و وجودیه جافیه خود را در ورطه دعوی عینیت خالق کائنات با ممکنات و اتحاد او تعالی با احسن موجودات و اخبت قادرات و مخالفت اظهر بدیهیات و معاندت اجلای فطیریات نمی‌انداختند

اشارة در تشییه وصفی است در آن شخص نه به آن مرتبه و رد آن

قوله بلکه مسقط اشاره تشییه درین قسم کلمات وجود وصفیست درین شخص از اوصاف مختصه آن پیغمبر گو با آن مرتبه نباشد اقول بهذا المسقط المسقط سقط ما بیدی بعد ذلک من الهدر والشطط و يظهر من المجنون والغلط وهو دعوى مساواة الشیخین فی تلک الصّفات او مثلها بالذین ما ساواوا قطّ و لهم الحسنی فقط و عليهم جبرئيل هبط ولا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۴۹

یاتی بمثل ذلک التهافت الا من اهان الحق و غمط و هام فی الباطل و خبط و خلع عن عنقه ریقة النّصف و نفسه ما ضبط و آثر البحر و جامح العناد و العسف ما ربط قوله عن عبد الله بن مسعود الى قوله رواه الحاکم و صحّحه اقول مخدوشست بچند وجه اول آنکه این روایت را از حاکم نقل کرده بر خود بالیده است حال آنکه استناد بروایت حاکم تیشه بر پای خود زدن و بدست خود در خرم من خود آتش انداختن و کمال دانشمندی و عقل و انصاف و برایت از تهافت و تناقض و احاطه جوانب و اطراف و کمال خوض و غور و نهایت اتقان و احصاف و تحدیق نظر و الغام فکر ثابت کردنشت زیرا که همین حاکم حدیث ولایت را وهم حدیث طیر را وهم حدیث مدینه العلم را روایت کرده و تصحیح این هر سه حدیث شریف نموده و مخاطب ناقد خربت بی‌بدیل و فاضل حاذق محقق عدیم العدیل بسبب کمال و لا وصفا بجواب قلب صافی از غش و کدر و متحرز اقتحام انواع الغرر و الخطر در ابطال ورد و افساد و توهین و تهجهین این احادیث شریفه مصروف و باظهار وضع و بطلان و کذب و افتراء آن مشغوفست تا آنکه بجواب حدیث مدینه العلم تمثیل رکیک واهی و تشییه سخیف مودن بکمال جسارت و خسارت و تباہی و عدم مراقبه از عذاب و نکال و عدم مبالات

بازار روح اقدس جناب رسالت پناهی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برای این احادیث ذکر می کند فیا للعجب کیف صار الحاکم عند روایة ما یوهم فضل الشیخین حاکماً مقبولاً و عند روایة فضائل علی بالجرح والقدح محکوماً وبالطعن والطرح موصولاً هل هذا الا عناد فاحش و تعصب منکر و لداد مستقبح و تعنت مذموم و تجاهل ملوم و تعسّف مشوم و تحیف مردود و تکلّف مطرود دوّم آنکه دانستی که همین حدیث شریف

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۵۰

را که مخاطب در رد و توهین و تهجهین آن مبالغه نموده تا آنکه از مرتبه ضعاف غیر مقبوله و مطعونات و مجروحات معلومه پستر گردانیده نفی مطلق آن نموده حاکم در تاریخ خود که ممدوح ائمّه سنتیّه است روایت کرده پس تشبت بروایت حاکم درین مبحث نمودن جلدتر بلا- حاجت مراجعت بمباحث مقامات دیگر گواز همین باب باشد فضلاً عن غیره من ابواب هذا الكتاب المبدى للعجب العجاب خبر از کمال فهم و دانش و سقیفه سازی و آتش اندازی ملازمان عالیشان دادنست واعجباه هر گاه حاکم حدیث تشبیه را در حق وصیّ بر حق موافقاً لغيره من الاعلام والصدور الحذاق والمحققين والمنقدين السیاق نقل کند او را با دیگر مشارکین او مثل احمد بن حنبل و عبد الرزاق و امثال ایشان از اساطین دین سنتیّه مشهورین فی الآفاق از اهل سنت خارج گرداند و هر گاه حدیثی را در حق شیخین روایت کند گو مشارکت مثل احمد و امثال او با او درین باب ثابت نشود او را مقتدای مقبول و از اجله اعلام و فحول گرداند و روایت او بر سر و چشم نهند و رقص و طرب بی سبب بر ان آغاز نهند سوم آنکه والد مخاطب ادعای تصحیح حاکم این روایت را نکرده پس ادعای مخاطب تصحیح حاکم آن را چگونه بغیر شاهد مقبول شود و اگر حاکم تصحیح می کرد والد مخاطب بسبب بریس حاجت چرا ذکر نمی کرد فلا عظر بعد عروس و لا مخبا بعد بوس چهارم آنکه در حدیث حاکم تصریح بت شبیه شیخین بحضرات انبیا علیهم السلام مذکور نیست و مراد از اخوة در فقره ان مثل هؤلاء كمثل اخوة كانوا من قبل کسانی اند که انبیا علیهم السلام در حق شان این کلمات گفته اند و این کلمات دلالت بر مدح آنها که در حق شان گفته شد ندارد تا دلالت آن بر مدح شیخین متوجه شود اما قول حضرت علیه السلام پس صراحة در حق کفارست و قول حضرت ابراهیم علیه السلام وَمَنْ عَصَنِی در حق عصاتست و قول حضرت عیسی عِنْ تُعَذَّبُهُمْ هم دلالت

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۵۱

دارد بر آنکه این قول در حق کسانیست که قابل عذاب اند پس اگر تشبیه شیخین با این کسانی که اقوال انبیا علیهم السلام در حق شان واردست ثابت شود کدام مدح برای ایشان ثابت خواهد شد بلکه او صافی ثابت خواهد شد که اگر حقیر بر زبان آرم حضرات سنتیّه نهایت ابرو ترش نمایند پس خود بفهمند و ملجاً بسوی تصریح آن نسازند پنجم آنکه درین حدیث صفات کمالیه مثل علم فهم و تقوی و عبادت شیخین را بصفات کمالیه انبیا علیهم السلام تشبیه نداده اند پس اگر در محض دعای عذاب بر کفار یا دعای مغفرت تشبیه ثابت هم شود آن موجب مساوات در دیگر صفات کمال نیست پس معارضه حدیث شریف وجهی ندارد و بعضی از وضاعین حدیثی که از حاکم نقل کرده تغییر نموده تصریح بت شبیه اول بحضرت ابراهیم و حضرت عیسی علیهم السلام و تشبیه ثانی بحضرت نوح و حضرت موسی علیهما السلام بر تاتفاقه اند لیکن آن هم قابلیت معارضه این حدیث شریف ندارد و لله الحمد و المنشئ که ابن تیمیه تصریح کرده که مر او تشبیه شیخین در شدت ولینست نه در جمیع اشیاء و ظاهرست که لین و شدت مثل این صفات جمیله که در حدیث تشبیه ثابت شده نیست قال فی منهاج السینة و قول القائل هذا بمترله هذا و هذا مثل هذا هو کتشیه الشیء بالشیء و تشبیه الشیء بالشیء بحسب ما دلّ علیه السیاق لا یقتضی المساواة فی کل شیء الا ترى الى ما ثبت فی الصّحیحین من قول النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی حدیث الاساری لما استشار ابا بکر فاشار بالفداء و استشار عمر فاشار بالقتل قال ساخبر کم

عن صاحبکم مثلک یا ابا بکر مثل ابراهیم إذ قال فَمَنْ تَعَنِّي إِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ
و مثل عیسیٰ إذ قال إِنْ تَعْذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَعْفُرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
و مثلک یا عمر مثل نوح

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۵۲

إذ قال رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَارًا

و مثل موسیٰ إذ قال رَبَّنَا أَطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَأَشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرُوا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ
فقوله لهذا مثلک مثل ابراهیم و عیسیٰ و لهذا مثلک مثل نوح و موسیٰ اعظم من
قوله انت منی بمنزله هارون من موسیٰ

فان نوح و ابراهیم و عیسیٰ اعظم من هارون وقد جعل هذین مثلهم ولم يروا انہما مثلهم فی کل شیء لكن فيما دل عليه السیاق من الشدّة فی الله و اللین فی الله و مزید انھماک ابن تیمیه در کذب وتلییس قابل تماسای اولو الابصارست که بافترا و بهتان این روایت مزخرفه را بصحیحین نسبت داده تا عوام کالانعام معتقد غایت صحت آن بشوند حال آنکه بر متبع صحیحین مخفی نیست که ازین حدیث در ان اثری و عینی نیست و معارضه حدیث منزلت که ابن تیمیه باین حدیث مکذوب خواسته وجهی ندارد زیرا که اولا حدیث منزلت از متواتر است بخلاف این خبر واھی و ثانياً حدیث منزلت در صحیحین ثابتست بخلاف این روایت مفتعله و ثالثاً بادله زاهره و براھین قاهره عموم حدیث منزلت ثابت کرده‌ایم و این روایت بحسب اعتراف ابن تیمیه در باب محض لین و شدتست قوله عن أبي موسىٰ لقد اعطيت مزمارا من مزامیر آل داود رواه البخاری و مسلم اقول خبر ابو موسیٰ را حضرت عمر در بيان بعضی احكام مستحبه اعنی حکم استیزان قبول نفرموده كما يظهر من صحيح البخاری وغيره پس توقع قبول روایت او از شیعه و آن هم در فضیلت خود او بغايت عجیب و غریبست و معهذا از بودن مزمارا و مثل مزامیر آل ود معارضه بحدیث فضیلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام تمام نمی شود چه مزمار از صفات کمالیه مثل علم و تقوی و امثال آن نیست قوله و قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم من سره ان ينظر الى تواضع عیسیٰ بن مریم فلينظر الى أبي ذر
کذا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۵۳

فى الاستيعاب و

رواه الترمذی بلفظ آخر قال ما اظللت الخضراء ولا اقلت الغبراء اصدق لهجة من أبي ذر شبهه عیسیٰ بن مریم يعني فی الزهد اقول چون این حدیث را از طرق اهل حق ثابت نکرده معارضه حدیث تشییه باآن که فریقین آن را روایت کرده‌اند نتوان کرد علاوه بر آن سابقًا دانستی که صاحب استیعاب بسند صحيح حدیث ولایت را روایت کرده و مخاطب والا نصاب اصلاً اعتنای و التفاتی باآن نکرده خود را بتقلید غیر سدید بعض مبغضان عنید و روادی ابطال و افساد آن انداخته و نیز صاحب استیعاب در بهجهة المجالس حدیث طیر را اثبات کرده و مخاطب با خبر در ابطال حدیث طیر هم سعی نامشکور و جهد موافر و کدح مبتور و وکد مدحور و کد مكسور و اهتمام محظوظ بکار برده کشف قناع از مزید ولا و صفا و احتراز از جور و جفا در حق سرور اهلیت اصطفا عليهم آلاف التحیة و الثنا نموده پس با این همه حیف و اعتدا و ارتیاب نقل روایت استیعاب بمقابله اهل حق نمودن استیعاب طرق جسارت فرمودن و دلیلی قاهر و برهانی باهر بر مزید فهم و فراست و عقل و کیاست و تبحّر و دیانت و تمهر و رزانة و تحقیق و متنات خود بدست اهل حق دادنست و همچنین نقل روایت ترمذی و تمسک باآن با وصف ابطال حدیث ولایت و حدیث طیر که هر دو را ترمذی روایت کرده از غرائب امور و عجائب دهور و از دلائل کمال حدق و تفطن و حدس صائب و ثقوب نظر و حزم موافر مخاطب فخور باید دانست و قطع نظر از ما ذکر این حدیث که در حق حضرت أبي ذر نقل کرده ثالث او را با رفع درجات

در کات نشانیده و جلالت فضل و تدین و خداترسی و حقشناسی او و اتصاف او برق قلب و مواسات اهل ایمان و اتباع شریعت و زکاء نفس و طهارت اخلاق و طیب اعراق و خوف یوم النشور و احتراز از حیف محظوظ بكمال وضوح و ظهور رسانیده است زیرا که همین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۵۴

أبی ذر که ترمذی و صاحب استیعاب این فضیلت جلیله در حق او نقل کردہ‌اند و دیگر فضائل جمیله او از کتب احادیث سنّیه مثل جمع الجوامع سیوطی و کنز العمال و امثال آن ظاهر و باهرست ثالث ثلاثة ظلم عظیم روا داشته که آن حضرت را از مدینه منوره برپنه اخراج ساخته کما يظهر شواهد من کتاب تشیید المطاعن

مساوات با افضل در صفتی موجب افضليت نمی‌شود و رد آن

قوله سوم آنکه مساوات با افضل در صفتی موجب افضليت نمی‌شود زیرا که آن افضل را صفات دیگرست که بسبب آنها افضل شده است اقول این توهمند فاسد و تخیل کاسد مردود و مطرودست بجند وجه اول آنکه بعد تسليم مساوات جناب امير المؤمنین عليه السلام با انبیای سابقین عليهم السلام درین صفات منع کردن دلالت مساوات بر افضليت آن حضرت از ثلاثة از غرائب مکابرات رکیکه و عجائب مجادلات سخیفه و دلیل نهایت فهم و کیاست و غایت تدبیر و فطانت مخاطب با دیانت و امانت و برهان کمال تبحیر او در علم تفسیر و فهم معانی و ضبط قواعد و ربط شوارد و احصاف اطراف و اتقان جوانبست زیرا که علما حسب افاده رازی و غیر او آیه فیهداهُم اقتداء

استدلال بر افضليت جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم از انبیا کردہ‌اند باین تقریر که خصال کمال و صفات شرف متفرق بود در انبیا با جمعهم و هر گاه حق تعالی بعد ذکر انبیا عليهم السلام و ذکر خصال ملح و شرف شان امر کرد جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم را با آنکه اقتدا فرماید بانبیا عليهم السلام با جمعهم و این امر باقتدا در تقدیر آنست که گویا حق تعالی امر فرموده جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم را با آنکه جمع فرماید از خصال عبودیت و طاعت جمیع صفات را که متفرق بود در انبیا عليهم السلام با جمعهم و هر گاه امر فرموده حق تعالی آن حضرت را بجمع جمیع صفات متفرق در انبیا ممتنع شد که گفته شود که معاذ الله آن حضرت تقصیر کرده در تحصیل آن پس ثابت شد که آن حضرت تحصیل کرد این صفات را و هر گاه آن حضرت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۵۵

تحصیل فرمود این صفات ثابت شد که مجتمع شد در آن حضرت از خصال خیر آنچه متفرق بود در انبیا عليهم السلام با جمعهم و هر گاه امر چنین باشد واجبست که گفته شود که آن حضرت افضليت از انبیا عليهم السلام با جمعهم پس همچنین می‌گوییم که هر گاه جناب امير المؤمنین عليهم السلام جامع شد صفات علم و حلم و حکمت و تقوی و بطش را که متفرق بود در این پنج کس از انبیا عليهم السلام پس آن حضرت افضل باشد ازین حضرت و هر گاه افضل باشد ازین انبیا عليهم السلام در افضليت آن حضرت بر ثلاثة کدام مقام ارتیاب و احتجابست دوم آنکه هر گاه تقریر دلالت افضليت این حدیث شریف بر انبیا عليهم السلام از افاده فضل بن روزبهان کما سبق ظاهرست پس افضليت آن جناب از ثلاثة بالاولی متحقق خواهد بود سوم آنکه ازین حدیث شریف بغايت وضوح ثابتست که علم جناب امير عليه السلام مثل علم حضرت آدم عليه السلامست و بلا شک حضرت آدم عليه السلام اعلمست از ثلاثة بلکه از ملائکه پس جناب امير المؤمنین عليهم السلام هم اعلم باشد از ثلاثة ذا علم بلا شک افضليست کما سبق مفصلا مشروحا فی مجلد حدیث مدینه العلم بس هر گاه افضليت آن جناب در علم ثابت شد افضليت مطلقه آن جناب هم ثابت گردید بیضاوی در تفسیر خود در تعداد مدلولات آیه و علّم آدم الأئمّة كُلّها

الخ گفته و ان آدم افضل من هؤلاء الملائكة لأنَّه اعلم منهم والاعلم افضل كقوله تعالى هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و همچنین اتقى بودن جناب امير المؤمنین عليه السلام ازین حدیث ثابتست که یقیناً حضرت نوح از ثلاثة اتقى بود و اتقى هم افضلست لقوله تعالى إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاُكُمْ و اهل سنت بزعم آنکه آیه سیجینهای الائمه

در حق ابو بکر نازلست افضلیت او از جمیع امت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت می کنند عیقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۵۶

و در اینجا اتقى بودن جناب امير المؤمنین عليه السلام بصراحت تمام از ثلاثة ثابتست بدليل آنکه تقوی آن جناب مثل تقوی حضرت نوح است و تقوی حضرت نوح عليه السلام زیاده بود از تقوی ثلاثة پس تقوی جناب امير المؤمنین عليه السلام هم زیاده باشد از تقوی ثلاثة و آن جناب اتقی باشد از ثلاثة و همچنین اعبد و احلم و ابطش بودن آن جناب با وجود اعلمیت و اتقی بودن دلیل صریح افضلیتست چهارم آنکه هر گاه جناب امير المؤمنین عليه السلام در علم و حلم و عبادت و تقوی و شجاعت که این صفات جامع جمیع خصال شریفه و محامد منفیه است از ثلاثة بهتر باشد و افضلیت آن حضرت ثابت شود بالقطع و اليقین لا بالظن و التخمين و الحمد لله رب العالمین على قطع اساس شبهه المخاطب المغطین پنجم آنکه حدیثی که سید علی همدانی در موذه القربی روایت فرموده از ان ظاهرست که در جناب امير المؤمنین عليه السلام شصت خصلت از خصال انبیا علیهم السلام جمع بوده پس ثابت شد که جناب امير المؤمنین عليه السلام در شصت خصال از خلفای ثلاثة بهتر بود حالاً نوای شصت خصلت خصال دیگر در خلفای ثلاثة ثابت باید کرد و بعد آن وجه دلالت آن خصال بر افضلیت ثلاثة بر جناب امير المؤمنین عليه السلام با وصف جامع بودن آن جناب این شصت خصال انبیا را که در شیخین جمع نبودند بیان باید کرد و دون کل ذلک خرت القتاد و ضرب الاسداد ششم آنکه از ملاحظه کتاب مستطاب تشید المطاعن و دیگر کتب مصنفه درین باب ظاهر و واضحست که حضرات ثلاثة باضداد این فضائل موصوف و در مجانب از علم احكام شرعیه و تقوی و جهاد و امثال ذلک معروف بودند پس ثبوت مساوات جناب امير المؤمنین علیه السلام درین صفات با انبیا علیهم السلام با وصف ظهور حال ثلاثة قطعاً و حتماً مثبت افضلیت آن حضرت باشد قوله و نیز افضلیت موجب زعامت کبری نیست اقول قاعده عالمست که

عیقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۵۷

اخلاف از تکذیب اسلاف استنکاف می کنند چه جای آنکه پسر با پدر این معامله رو دارد پس مخاطب نحریر را که خلف ارجمند شاه ولی الله است نمی زیید که بتکذیب والد ماجد خود برخیزد خصوصاً در حالتی که خود والد ماجد خود و کتابشان ازاله الخفا را بمدح عظیم در همین کتاب در همین باب امامت ستد و باشد بالجمله جناب شاه ولی الله در ازاله الخفا عن خلافة الخلفاء از آیات و احادیث و کلام صحابه و قوت تحریر تقریر خود بزور و شوری که دارند ثابت می فرمایند که افضلیت موجب زعامت کبری است و پاره از کلام بلاعث نظام شان در منهج اول و غیر آن منقول گشته پس در مقابله استاد والد و شیخ المشايخ خود رد صریح بر استحقاق افضل برای زعامت کبری نمودن کار اخلاق برگزیده نیست و می توان گفت که فاضل المعی حرف والد ماجد خود را بجهت مزید علم و مهارت خود بحساب نمی گرفت و در تکذیب او با آنکه او را آیه من آیات الله و معجزه من معجزات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده باکی ندارد لکن این را چه باید کرد که ازین کلام تکذیب شیخین و ذکر صحابه عظام لازم می آید اگر از تکذیب والد ماجد خود شرمی و آزرمی نکرده از تکذیب شیخین و ذکر صحابه عظام لازم می آید اگر از تکذیب والد ماجد خود شرمی و آزرمی نکرده از تکذیب شیخین و دگر صحابه که می اندیشید که ایشان هم افضلیت را موجب زعامت کبری می دانستند و کفی الله المؤمنین القتال

قوله كما مرّ غير مرّة اقول نعم قد مرّ اثبات لزوم الافضلية للامامة غير مرّة و كررنا على ابطال زعمه كرّة بعد كرّة و اظهرنا ان الاقتحام

فی هذه الورطة من اقتصاص اثر أبي مرّة و بينا ان الانكار البادى الخسار مخالف لافادات والده فى الازلة و القرء فلا يجترئ على التّفوه بالجحود الا من ضعف مريرته و مني بالخبط و العزّة و لم يفرق بين الدّرّة و الدّرّة و غفل عن الحقّ و التّأمل بالمرّة

تفضيل حضرت امير بر خلفای ثلاثة وقتی ثابت می شود ازین حدیث که آنها مساوی نباشدند با انبیای مذکورین در صفات مذکوره و رد آن

قوله چهارم آنکه تفضیل حضرت امیر بر خلفای ثلاثة وقتی

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۵۸

ثبتت می شود ازین حدیث که آنها مساوی نباشدند با انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند صفات مذکوره اقول هر گاه دلالت این حدیث بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از انبیاء سابقین ظاهر شده باز کلام در دلالت آن بر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از خلفای ثلاثة کی قابل التفات و اعتناست و لله الحمد و المنشی که توهم بی ثبات مساوات ثلاثة بدیعه الصیفات با صفوه مخلوقات علیهم و علی نبینا و آله آلاف التسلیمات که مبني بر شدّت مناویات وحدت معادات وصی افضل البریات علیه و آله افضل الصلوات و التحیات است اعتراف سراسر انصاف حضرت عتیق با عفاف هباءً منتشرأ و کان لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً

گردانیده و سیلا بنا باسas آن دوایده زیرا که حسب روایت صدر الائمه اخطب خوارزم که سابقاً شنیدی حضرت عتیق بعد سمع مساوات جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام از لسان وحی ترجمان جناب سرور انس و جان صلی الله علیه و آله ما اختلف الملوان بخطاب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته بخ بخ لک یا ابا الحسن و این مشکلک یا ابا الحسن و این کلام بلاغت نظام بصراحت تمام دارد بر آنکه این شرف عظیم مساوات با انبیای عالی درجات علیهم السلام مختص بذات معجز سمات جناب امیر المؤمنین علیه السلام بوده و کسی دیگر و لو کان العتیق او اخاه الشفیق او ثلثة الأئمّة الجافی بالتحقيق حظی ازین فضل جلیل و فخر جمیل نیافته فصار بحمد الله ادعاء المساواة للثلاثة کهشیم تذروه الریاح و ظهر آن کذب صراح و بهت بوح و نیز بطلان مساوات شیخین با انبیا علیهم السلام درین صفات یا مانند آن حسب اعتراف مخاطب والا نژاد بلا خرط قتاد و بغیر تجشم مؤنّت استدلال و احتجاج برای اسکات اهل عناد با کمل الوجوه و ابلغ طرق انفا

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۵۹

ثبتت شده که اولاً فهم مساوات از تشبیه علی الاطلاق کمال سفاهت دانسته و ثانیاً تصریح فرموده باز که چون این فرقه یعنی سنتیه بهره از عقل خداداد دارند هر گز بر مساوات این اشخاص با انبیای مذکورین حمل ننموده اند مشبه را در رتبه خود و مشبه به را در رتبه خود داشتند بلکه مسقط اشاره تشبیه درین قسم کلمات وجود وصفیست درین شخص از اوصاف مختصه آن پیغمبر کو بدان مرتبه نباشد انتهی و این کلام بوجهه عدیده بر نفی مساوات شیخین با انبیا علیهم السلام دارد پس تکذیب تجویز و اثبات مساوات شیخین با انبیا علیهم السلام از افادات خودش بوجهه عدیده ظاهر و کمال شناعت و فظاعت آن از تحقیقات متینه اش واضح و باهرست پس حیرتست که آن عقل خداداد را در اینجا بکدام کس عاریت دادند که بر خلاف آن زبان بلاغت ترجمان بتجویز بلکه اثبات مساوات شیخین بلکه ثلاثة درین صفات یا مانند آن واگشاده بار إلها مگر اینکه بفرماید که عقل خداداد را برای فرقه اهل سنت ثابت کرده و خودش از اهل سنت خارجست و بزمرة اخوان سنتیه یعنی نوابض والج پس تنافر و تناکر در هر دو جا مفقود و نفی و اثبات با هم مربوط و منضود گردد لیکن در این صورت هم خروج او از ارباب فهم و عقل و اصحاب ادراک و هبل حسب اعترافش ظاهر و واضح خواهد بود و مع ذلك نفی اصل این صفات از خلفاً ثابتست فكيف بمساواتهم فيها الأنبياء حال حلم از لقب حضرت عمر اعنى الافظ الاغلط الجارى على لسان ازواج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم كما في المشكوة و صحيح البخارى باید دریافت و حال شجاعت این حضرات در حدیث خیر می آید و حال علم و تقوی این حضرات از تسيید الطاعن و کشف

الضغائن معلوم باید ساخت قوله و دون هذا النفي خرط القتاد اقول قد ثبت بحمد الله الموقّع للصواب والرشاد الموضح لقلم الحق و السداد ان هذا النفي

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۶۰

صحیح باعتراف المخاطب العماد لا یشوبه عادیه الشک و الارتباط و المکابرة و العناد بل ثبت ان فهم مساواة الشیخین للانبياء عليهم السلام غایه السیفاهه و اللداء بدون زعم اثبات المساواة خرط القتاد و ضرب الاسداد قوله بلکه اگر در کتب اهل سنت تفحص واقع شود آن قدر احادیث داله بر تشییه با انبیا که در حق شیخین مروی و ثابت در حق هیچیک از معاصرین ایشان ثابت نیست اقول این مجازفتی است که پایانی ندارد و اعتراض حضرت عتیق که صدر الائمه اخطب خوارزم آن را ذکر نموده مکذب آنست و علاوه بر ان مخاطب را باید که زیاده از شصت خصال انبیا که ثبوت آن برای جناب امیر المؤمنین عليه السلام از روایت سید علی همدانی ظاهرست برای شیخین ثابت کند و ثانیا برای روایت مذکوره که ناص است بر انتفاع این خصال از دیگران علاجی پیدا سازد و این له ذلک و ثالثا وجه صحّت احتجاج باحدیث موضوعه خود بر شیعه ثابت کند و نمی دانم که ثالث کثیر الحیاء را چرا در این مقام بر کنار اندخته قصر احادیث داله بر تشییه در حق شیخین نموده و عجب بر عجب آنکه در این مقام جز یک حدیث که از ان توهم تشییه شیخین بعض صفات انبیا علیهم السلام نموده ذکر نکرده و دعوی لسانی این قدر طول و طویل آغاز نهاده کاش مشابهت شیخین با انبیا علیهم السلام در همین خصال خمسه که مماثلت جناب امیر المؤمنین عليه السلام با انبیاء در آنها ازین حدیث ثابت شده با ثبات می رسانید و لو من کتبه تا بظاهر در نظر عوام مقابله و معارضه صحیح می شد آری بعض کذایین و وضاعین حدیثی دربار و تشییه ابو بکر با حضرت ابراهیم در خلّت و تشییه عمر با حضرت نوح در شدّت و تشییه عثمان با حضرت ادريس در رفت وضع ساخته اند لیکن ناقدين و دنبال شان نگذاشته بتفضیح ایشان پرداخته اند سیوطی در ذیل الموضوعات می فرماید

ابن عساکر اخربنا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۶۱

ابو محمد الاکفانی حدثنا عبد العزیز بن احمد انا اسحاق ابراهیم بن محمد القرمینی حدثنا عمر بن علی بن سعید حدثنا یوسف بن الحسن البغدادی ثنا محمد بن القسم حدثنا ابو یعلی احمد بن علی بن المثنی حدثنا محمد بن بکار حدثنا أبی عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من احّب ان ينظر الى ابراهیم فی خلّته فلينظر الى أبی بکر فی سماحته و من احّب ان ينظر الى نوح فی شدّته فلينظر الى عمر بن الخطّاب فی شجاعته و من احّب ان ينظر الى ادريس فی رفعته فلينظر الى عثمان فی رحمته و من احّب ان ينظر الى يحيی بن زکریا فی عبادته فلينظر الى علی بن أبی طالب فی طهارتہ

قال ابن عساکر هذا حدیث شاذ بمرأة و فی اسناده غير واحد مجھول

شیخین حامل کمالات نبوت بودند و حضرت امیر حامل کمالات ولایت و رد آن

قوله و لهذا محققوں صوفیہ نوشتہ اند که شیخین حامل کمالات نبوت بودند و حضرت امیر حامل کمالات ولایت اقول بر ارباب افهم زاکیه و اصحاب اذهان صافیه غیر مخفی و مستور بلکه در کمال وضوح و ظهور كالنور علی شاهق الطورست که غرض اصل مخاطب جلیل الفضل ازین فصل حمل معتقدین و اتباع و اشیاع و اغمار همچ و رعاع بر اعتقاد و اذعان و ایقان سلب کمالات نبوت از وصی بر حق و خلیفه مطلق صلووات الله و سلامه علیه می باشد لکن برای تخدیع عوام کالانعام ذکر اختصاص جناب امیر المؤمنین علیهم السلام بکمالات ولایت رغم اولاده القمّام هم بر زبان گهر فشن آورده تا غیر واقفین حقیقت حال گمان برند که شاه صاحب سالک طریق نقد و انصاف و مجتنب از شرب کاس حیف و اعتساف و محترز از اقتحام مضایق عدوان و سفساف می باشند یعنی بخيال آرند که حضرت شان بمزيد تدقیق و تحقیق و نهایت تنقیر و تحدیق کمالاتی را که در واقع مخصوص بشیخین بوده ایشان را

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۶۲

با آن نو اخته و کمالاتی که مخصوص بذات با برکات جناب امیر المؤمنین علیه السلام بود باطهار آن و سلب آن از ذات شیخین پرداخته و ندانسته که ارباب فهم و استبصر و اصحاب ادراک و اعتبار بعلم اليقین می‌دانند که تلك خدعة الصبي عن اللbin و ان الاجراء على نفي كمالات النبوة عن الوصي الموضح لأجل السنن عليه آلاف سلام من المفاصي التعم و المنن انما نشاء من الانهماك في الترات و الاحن و الابتلاء بالاحقاد و الصبغ و انه اثاره في الاسلام لافظ الفتن و ابتلاء للاغتمام الاغمار في الرزايا و المحن و سابقا دانستی که شیخ عطار که از کبرای صوفیه است و مزید تمجیل و تعظیم و تکریم و تفحیم او از کلام خود مخاطب فهیم هم ثابتست این حدیث را حتما و جزما در نظم بلیغ خود ثابت فرموده کما سبق و نیز حکیم سنائی که او هم از اجله صوفیه است مماثلت آن حضرت را با نوع ع ثابت کرده و مخاطب اعتمتی باین حدیث شریف نمی‌کند و اصرار و مبالغه و اغراق در رد و انکار آن دارد و نیز علی همدانی و امیر ملا که هر دو از اجله صوفیه‌اند این حدیث شریف را ذکر می‌کنند که علی همدانی اصل حدیث را بزيادت تامه در موذه القربی روایت کرده و در ان تصریحت بجمع کردن حق تعالی نود خصلت را از خصال انبیا در ذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام و جمع نکردن آن در کسی غیر آن حضرت و امیر ملا خلیفه همدانی اشعار بلاغت شعار حضرت عطار را متضمن اثبات جزمی و حتمی این حدیث شریف در خلاصه المناقب در مقام اثبات فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل فرموده و ابو نعیم و طالقانی که از اجله متصوفین و اکابر محدثین‌اند نیز روایت این حدیث کردہ‌اند پس کمال حیرت عجیبت که افادات این سته مکبره که از اعظم و افخم صوفیه‌اند برای اثبات حدیث شریف کافی و وافی نباشد و ادعای لسانی مخاطب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۶۳

که محققین صوفیه چنین و چنان گفته‌اند بلا ذکر نام و نشان قائلین و بلا ذکر اسماء کتب قابل اصلاح و التفات گردد *إنَّ هَذَا لَشَئْ عُجَابٌ*

بالجمله اولاً فارغ خطی صریح از انکار این حدیث شریف و اقرار بصدق خود نوشته عنایت سازند بعد آن هوس ذکر مقالات صوفیه در سر کنند و بغیر آن ذکر کلمات صوفیه در این مقام بانگ بی‌هنگام و محض اضلال عوام و خود را ضحاکه ساختن در میان انامست و هر گاه جامع بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام جمیع کمالات نبوت را از علم و حلم و تقوی و زهد و عبادت و شجاعت و صبر و ورع و غیر آن بروایات متفق عليها و مرویه بطرق عدیده از جناب خاتم النبیین علیه الصیلواه و السلام ثابت شده باشد دگر گوش نهادن باقول صوفیه بی‌نام و نشان کار اهل ایمان نیست و تصدیق اقوال ایشان بر خلاف احادیث نمی‌کند مگر متخبط مبهوت و مبغض ممقوت و علاوه برین احتجاج باقول سنیه خواه متصوفین متعسفین باشند و خواه محدثین متھیفين خواه متكلمين متصلفين خواه مفسرین منحرفين خواه فقهای متجنفين بمقابله اهل حق اصلا وجهی از جواز ندارد بچند وجه اویل آنکه اگر اقوال سنیه بر شیعه حجت گردد اقوال شیعه چرا بر اهل سنت حجت نخواهد شد دوم آنکه استدلال باین قول عین خلاف وعد و نکث عهد و نقض عقدست که در همین باب امامت ادعای الترام نقل از کتب اهل حق آغاز نهاده حیث قال بعد ذکر الایات الی استدل بها بزعمه على خلافه أبي بكر و اما اقوال عترت پس آنچه از طریق اهل سنت مرویست خارج از حد حصر و احصاست در همان کتاب یعنی ازالله الخفا باید دید و چون درین رساله الترام افتاده که غیر از روایات شیعه متمسک در هیچ امر نباشد آنچه از اقوال عترت درین باب در کتب معتبره و مرویات صحیحه ایشان موجودست بقلم می‌آید انتهی کمال عجیبت که درین کلام باین

تصريح صریح

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۶۴

ادعای الترام عدم نقل غیر روایات شیعه نموده و باز درین کلام و مقامات بسیار اخلاق و اخفاء باعلان و اجهار آغاز نموده و من نکث فائماً نکث على نفسه سوم آنکه مخاطب در صدر کتاب خود گفته و درین رساله الترام کرده شد که در نقل مذهب شیعه و

بيان اصول ايشان و الزاماتي که عائد بايشان می شود غير از کتب معتره ايشان منقول عنه نباشد و الزاماتي که عائد باهل سنت می باشد می باید که موافق روایات اهل سنت باشد و الا هر یک را از طرفین تهمت تعصّب و عناد لاحقست و با يکديگر اعتماد و وثوق غير واقع انتهی اين عبارت دلالت صريحة دارد بر آنکه روایات يك فرقه بر فرقه ديگر حجت نمی تواند شد که يكی را بر ديگری اعتماد و وثوق واقع نیست پس چرا اين قاعده مهمه خود را فراموش نموده مخالفت آن در اين مقام و ديگر مقامات آغاز نهاده و نيز درين عبارت ادعای التزام نقل در الزاماتي که عائد بشیعه می شود از کتب معتره بشیعه نمود پس قصد الزام بشیعه باین قول سراسر تکذیب خودست چهارم آنکه چنانچه بطلان احتجاج و استدلال بقول صوفیه بمقابلہ اهل حق از افادات عدیده خود مخاطب ظاهر و واضح و لائحت همچنان شناعت و فظاعت آن از افادات والد ماجد حضرتش ظاهر و باهر والد مخاطب در آخر قرء العینين گفته اين سنت تقریر آنچه درين رساله از دليل نقلی و عقلی بر تفضیل شیخین اقامت نموده ایم بقیة الكلام دفع شبہات مخالفینست و ما را درين رساله باجوبه امامیه و زیدیه کار نیست مناظره ايشان بطور ديگر باید نه باحدیث صحیحین و مانند آن و بعد از قطع نظر از امامیه و زیدیه باستقرار معلوم شد که مخالفان و متوقفان درين مسئله سه گروه‌اند انتهی ازین عبارت صراحة ظاهرست که باحدیث صحیحین فضلا عن غیرها مناظره امامیه بلکه زیدیه هم نتوان کرد پس احتجاج بقول صوفیه بمقابلہ اهل حق چنانچه اظهار برائت خود از کذب و غدر و اخلاق

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۶۵

و اعتساف حسب افاده خودست همچنان اظهار مجانب کمال عقوق و مخالفت والد ماجد خودست پنجم آنکه فاضل رشید در شوکت عمریه گفته اگر چه ائمه اطهار عليهم السلام بحکم احادیثی که صاحب رساله ذکر کرده و ديگر احادیث شائعه مستفیضه مستند امت‌اند و اخبار ان اخیار مفاتیح مغلقات و مصابیح ظلمات و مصادر حکمت و مظاهر شریعت است لیکن کلام در طریق وصول آن اخبارست و بسا اوقات روایات يك فرقه نزد اهل آن مامون و نزد غير آن مطعون می باشد لهذا هر فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم می دارد و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد و ازین عبارت واضحست که هر فرقه اخبار مرویه را در را در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد پس حسب افاده رشیدیه هم قول صوفیه که از فرقه مخالفین بشیعه‌اند نزد بشیعه مقدوح و مجروح باشد نه لائق اعتبار و اعتماد نزد ايشان فللـ الحمد که شناعت و فظاعت استدلال مخاطب بقول صوفیه حسب افادات خود او و افاده والد ماجدش و تلمیذ رشید او ظاهر و باهر گردید و نیز ازین عبارت رشید بحمد الله و حسن توفیقه لزوم تسليم خبر ولايت و خبر طیر و خبر مدینه العلم و حدیث تشییه و امثال آن که شاهصاحب دماغسوزی در ابطال و انکار آن کرده‌اند بکمال وضوح ظاهرست زیرا که بلا شبهه اين روایات در طریق سنیه مرویست پس حسب قاعده مقرر رشید سنیه را لازمست که تسليم آن نمایند و کردن کبر بر رد و ابطال آن دراز نسازند پس باين کلمه مختصره رشیدیه کمال شناعت و فظاعت رد شاهصاحب و اسلافشان كالکابلی و ابن حجر و ابن تیمیه و امثالهم و عدول و نکول و صدود و نکوصشان از قاعده متقرر مسلمه عند الفرق کلها حسب افاده الرشید ظاهر گردید و مزید انصاف و حدق و مهارت و دیانت و امانشان بر زبان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۶۶

رشید عمدۃ الأعیان هویدا شد فللـ الحجۃ البالیعۃ

قوله و لهذا کار انبیا که جهاد با کفار و ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملکت از شیخین خوبتر سرانجام یافت اقول جهادی که از شیخین در زمان جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم واقع شده خبر آن از فرار خیر و حنین واحد و امثال آن واضحست حاجت اعلام و اخبار و تبیین و اظهار ندارد و اگر غرضش ازین جهاد فتح بلاد در زمان شیخین والا نزادست پس قطع نظر از آنکه اخراج بیچاره ثالث باحیا بلکه معاویه عاویه غاویه سراسر دغا بلکه یزید عنید قاتل ریحانه حضرت مصطفی و ديگر سلاطین سراپا جور و جفا که فتح بلاد کفار در زمان اینها واقع شده وجهی ندارد مجرد چنین جهاد و فتح بلاد دلیل صلاح و فلاح و برهان حمل

كمالات نبوّت و باعث ارتياح و انشراح نمی‌تواند شد زیرا که حسب روایات محدثین اعلام و منقدين عاليمقام ثابتست که جانب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ارشاد فرموده

ان اللہ یؤیید هذا الدین بالرجل الفاجر

و نیز آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ارشاد فرموده

ان اللہ یؤیید هذا الدین باقوم لا خلاق لهم

و نیز فرموده که

ان اللہ لیؤیید الاسلام برجال ما هم من اهله

عبد الرءوف بن تاج العارفین بن علی المناوی در فیض القدیر شرح جامع الصغیر گفته ان اللہ تعالیٰ لیؤیید الدین ای الدین المحمدی بدلیل قوله فی الخیر الاتی ان اللہ یؤیید هذا الدین بالرجل الفاجر و اللام للعهد و المعهود الرجل المذکور او للجنس و لا يعارضه خبر المسلم الاتی انا لا نستعين بمسرک اذ هو خاص بذلك الوقت و حجه النسخ شهود صفووان بن امیة حينما مشرکا قال ابن المنیر فلا يتخیل فی امام او سلطان فاجر إذا حی بیضة الاسلام انه مطروح

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ١٦٧

فی الدین لفجوره فيجوز الخروج عليه و خلعه لأن اللہ تعالیٰ قد یؤییده دینه و فجوره على نفسه فيجب الصبر عليه و طاعته في غير اثم و منه جوز و الدّعاء للسلطان بالنصر و التّأييد مع جوره قاله لما رأى في غزوة خير رجلا يدعى الاسلام يقاتل شديدا هذا من اهل النار فخرج و قتل نفسه من شدة وجعه فذكره او المراد الفاسق المجاهد في سبيل الله طب عن عمر بن التّعمان بن مقوون بضم الميم و فتح القاف و شدة الواو بالنون المزنی قال ابن عبد البر له صحّة و ابوه من جملة الصّيحة اباه قتل التّعمان شهيدا بوقعة نهاوند سنة احدی و عشرين و لاما جاء نعيه خرج عمر فنعا على المبر و بكى و ظاهر ضيغ المصنف ان هذا لا يوجد مخرجا في الصحيحين و لا ادھما و هو ذھول شنيع و سهو عجیب فقد قال الحافظ العراقي انه متفق عليه من حديث أبي هريرة بلفظ

ان اللہ تعالیٰ یؤیید هذا الدین بالرجل الفاجر

و قال المناوی رواه البخاری في القدر و غزوة خير و

رواہ مسلم من حديث أبي هريرة مطولا قال شهدنا مع رسول الله صلی اللہ علیہ و سلم خيرا فقال لرجل ممن یدعی بالاسلام هذا من اهل النار فلما حضر القتال قاتل قاتلا شديدا فاصابته جراحه فقيل يا رسول الله الرجل الذي قلت آنفا انه من اهل النار قاتل اليوم قاتلا شديدا وقد مات فقال النبي صلی اللہ علیہ و سلم في النار فكاد بعض المسلمين ان يرتاب فيينما هم كذلك او قيل انه لم يمت لكن به جرحا شديدا فلما كان الليل لم يصبر على الجراح

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ١٦٨

قتل نفسه فاخبر النبي صلی اللہ علیہ و سلم فقال الله اکبر اشهد انى عبد الله و رسوله ثم امر بلا فنادي في الناس انه لا يدخل الجنّة الا نفس مسلمة و ان اللہ یؤیید هذا الدین بالرجل الفاجر و ممّن رواه الترمذی في العلل عن انس مرفوعا ثم ذكر انه سئل عنه البخاري فقال حديث حسن حدثنا محمد بن المثنى انتهى

فعزو المصنف الحديث للطبراني وحده لا يرضيه المحدثون فضلا عن يدعى الاجتهاد و نیز عبد الرءوف مناوی در فیض القدیر قبل این عبارت گفته ان اللہ تعالیٰ لیؤیید یقوى و ینصر من الاید و هو القوّة کانه یأخذ معه بیده فی الشیء الیذی یقوى فیه و ذکر الید مبالغة في تحقیق الواقع الاسلام برجال ما هم من اهل الدین لكونهم کفارا او منافقین او فجّارا على نظام دبره و قانون احکمه في الازل يكون سببا لکف القوى عن الضّعيف ابقاء لهذا الوجود على هذا النظام على الحد الذي حدّه و هذا يحتمل انه أراد به رجالا- في زمانه و يحتمل انه اخبر بما سيكون فيكون من معجزاته فانه اخبار عن غيب وقع والاول هو الملائم للسبب الاتی و قد

يقال الأقرب الثاني لأنّ العبرة بعموم اللّفظ طب عن عمرو بن العاص قال الهيثمي وفيه عبد الرّحمن بن زياد بن العم وهو ضعيف بغير كذب فيه و محمد بن يوسف شامي در سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد گفته قال محمد بن عمرو ذكر للنبي صلّى الله عليه وسلم ان رجلاً كان يحبين قاتل قتالاً شديداً حتى اشتدت به الجراح فقال

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۶۹

انه من اهل النار فارتاد بعض الناس من ذلك وقع في بعضهم ما الله تعالى به اعلم فلما اذنته جراحته اخذ مشقّها من كناته فانتحر به فامر رسول الله صلّى الله عليه بلا لا يدخل الجنة الا مؤمن ان الله تعالى يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر و ابن حزم ظاهري در كتاب محلی گفته و قد قال رسول الله صلّى الله عليه وسلم انه ينصر هذا الدين بقوم لا خلاق لهم كما

انا عبد الله بن ربيع نا محمد بن معاویة نا احمد بن شعیب اخبرنی عمران بن بکار بن راشد ابو الیمان اخبرنا شعیب هو ابن أبي حمزه عن الزہری اخبرنی سعید بن المسیب ان ابا هریره قال قال رسول الله صلّى الله عليه عليه و الله و سلم ان الله يؤید هذا الدين بالرجل الفاجر

و نا عبد الله بن ربيع نا محمد بن معاویة نا احمد بن شعیب اخبرنی محمد بن سهل بن عسکر نا عبد الرزاق اخبرنا رباح بن زید عن عمر بن راشد عن ایوب السختیانی عن أبي قلابة عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم ان الله يؤید هذا الدين باقوام لا خلاق لهم

و غزالی در احیاء العلوم گفته فان قلت في الرّخصة في المناظرة فائدة و هي ترعيّب النّاس في طلب العلم إذ لو لا حبّ الرّياسة لاندرس العلم فقد صدق فيما ذكرته من وجه و لكنه غير مفيد إذ لو لا الوعد بالكرة و الصولجان و اللعب بالعصافير ما رغب الصبيان في المكتب و ذلك لا يدلّ على ان الرّغبة فيه محمودة و لو لا حبّ الرّياسة لا ندرس العلم لا يدلّ ذلك على ان طالب الرّياسة ناج من الفتنه بل هو من الّذين

قال فيهم النبي صلّى الله عليه وسلم
عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۷۰
ان الله تعالى يؤيد هذا الدين باقوام لا خلاق لهم

وقال صلّى الله عليه و سلم ان الله تعالى يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر

طالب الرّياسة في نفسه هالك وقد يصلح بسيبه غيره ان كان يدعوا الى ترك الدّنيا و ذلك فيمن كان حاله في ظاهر الامر حال علماء السلف و لكنه يضمّر قصد الجاه و مثاله مثل الشّمع الذي يحترق في نفسه و يستضيء به غيره فصلاح غيره في هلاكه و اما إذا كان يدعوا الى طلب الدّنيا فمثاله مثل النار المحرقة تأكل نفسها و غيرها فالعلماء ثلاثة اما مهلك نفسه و غيره و هم المصرّحون بطلب الدّنيا و المقبولون عليها و اما مسعد نفسه و غيره و هم الدّاعون الى الله عز و جل المعرضون عن الدّنيا ظاهرا و باطنا و اما مهلك نفسه و مسعد غيره و هو الذي يدعو الى الآخرة وقد رفض الدنيا في ظاهره و قصده في البواطن اقبال الخلق و اقامه الجاه الخ و خود مخاطب در جواب حدیث خیر گفته اگر شیعه گویند که چون محب و محبوب بودن خدا و رسول در دیگران هم یافته شد پس تخصیص حضرت امیر نماند و لا بد در اینجا تخصیصی باید گوییم تخصیص باعتبار مجموع صفات هست یعنی با ملاحظه یفتح الله علی یدیه و چون فتح قلعه بر دست حضرت امیر در علم الهی مقدر بود مجموع صفات من حيث المجموع مخصوص بحضورت امیر شد گو فرادی فرادی در دیگران هم یافته شوند و ذکر این صفت که در دیگران نیز مشترک بود در این مقام نکته دارد پس عمیق و آن آنست که

انَّ اللَّهَ يُؤْيِدُ هَذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ

حديث صحيحست پس اگر مجرّد فتح بر دست حضرت امیر بیان می فرمود موجب فضیلت و بزرگی حضرت امیر نمی شد لهذا تقدیم این صفات نیز فرموده انتهی پس هر گاه مجرّد فتح خیر عبقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ١٧١

دلیل بزرگی نمی شد پس مجرّد فتح بلاد در زمان شیخین والا نزاد چگونه سبب فضیلت ایشان خواهد شد و واقعی در فتوح الشام گفته لقد بلغنى ان ابا بکر الصدیق رضی الله عنه کان يخرج كل يوم الى ظاهر المدينة يتجمس الاخبار فيما هو كذلك إذ قدم عليه عبد الرحمن بن حمید الجهمی فلما اشرف عليهم تسبقت إليه الصحابة قالوا من این فقال من الشام فبشرروا الصدیق بذلك و ان الله قد نصر المسلمين فسجد لله شکرا فا قبل عبد الرحمن وقال السلام عليك يا خليفة رسول الله ارفع راسك فقد افر الله عینک بالمسلمین فرفع ابو بکر رضی الله عنه راسه وسلم إليه الكتاب و كان بخط أبي عبيدة رضی الله عنه فقرأ ابو بکر الكتاب سرا فلما فهم ما فيه قراه على الناس جهرا و تراحم الناس و شاع الخبر في المدينة قال فاتى الناس يهرونون إلى باب المسجد فقرأ ابو بکر رضی الله عنه ثالثة قال و تسامع الناس من اهل المدينة بما فتح الله على ايدي المسلمين و ما ملكوا من الاموال فتباعوا للخروج رغبة في الثواب و سکنی الشام و بلغت الاخبار الى اهل مکه فا قبل المدينة من اهل مکه عظماهم و اکابرهم بالخيل و الحدید و الباس الشدید على اوائلهم ابو سفین صخر بن حرب و العیداق بن هاشم و نظراوهم فاقبلوا يستاذون ابو بکر في الخروج الى الشام فکره عمر بن الخطاب خروجهم الى الشام و قال لابی بکر ان هؤلاء القوم لنا في قلوبهم طائد و حقائد و الحمد لله الذي كانت كلمة الله هي العلياء و كلمتهم هي السفلی

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ١٧٢

و هم على كفر و أرادوا ان يطفئوا نور الله بافواههم و يابي الله الما ان يتم نوره و نحن نقول إذا ذاك ليس مع الله الهه اخری و هم يقولون ان معه الهه اخری فلما ان اعز الله دیننا و نصر شریعتنا اسلموا خوفا للسيف و لما سمعوا ان جند الله قد نصروا على الروم اتوا لنبعث الى الأعداء ليقاسموا السابقين المهاجرين و الانصار و الصواب ان لا تنفذهم فقال ابو بکر الصدیق رضی الله عنه آنی لا اخالف لك قولًا ولا اعصی لك امرا قال و بلغ اهل مکه ما تكلم به عمر فاقبلوا باجمعهم الى أبي بکر الصدیق رضی الله عنه الى المسجد فوجدوا حوله جماعة من المسلمين و هم يتذکرون ما فتح الله على المسلمين و ما اظهراهم على المشرکین و على بن أبي طالب رضی الله عنه عن يمينه و عمر بن الخطاب عن يساره و الناس حوله فا قبلت قريش الى أبي بکر الصدیق رضی الله عنه فسلموا عليه و جلسوا بين يديه و تقابلو من يكون او لهم کلاما فكان اول من تکلم ابو سفیان صخر بن حرب اقبل على عمر بن الخطاب و قال يا عمر قد كنت لنا مبغضا في الجاهلية و قاليا و كنت تحذر علينا و تحذر عليك فلما هدانا الله الى الاسلام هدم لك ما في قلوبنا لأن الایمان هدم الشرک و البغض و الكیاد و انت تعلم بعد اليوم تشنانا و تبغضنا السنا اخوانکم في الاسلام و بنی ایکم في التسب فما هذا العداوة منک إلينا يا بن الخطاب قدیما و حدیثا امیا ان تغسل ما بقلبك لنا من الحقد و التبغض و انا نعلم انک افضل منا و اسبق في الایمان و الجهاد و نحن بذلك عارفون و له غير منکرین فسكت عمر بن الخطاب و

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ١٧٣

و استحبی حتى کلله العرق ثم قال و ایم الله ما اردت بقولی الا انفصالت الشر و حقن الدماء لأن حمیة الجاهلیة في رءوسکم و انتم تطاولون في نسبتکم على من سبکم في الاسلام فقال ابو سفیان انا اشهدكم و اشهد خلیفه رسول الله صلی الله عليه وسلم ائی قد حبست نفسی في سبیل الله و كذلك تکلم سادات مکه فرضی الامام عمر بن الخطاب رضی الله عنه و قال ابو بکر اللهم بلغهم افضل ما يؤمنون و اجرهم باحسن ما يعملون و ارزقهم النصر على عدوهم و لا تمکنهم من نواصیهم ازین عبارت ظاهرست که هر گاه عظما و اکابر اهل مکه که از جمله ایشان ابو سفیان و عیداق بن هاشم و نظراءشان خبر فتح شام شنیده از مکه در مدینه بخدمت ابی بکر

حاضر شدند و استیدان در خروج بسوی شام برای نصرت اسلام و جهاد کفره لئام نمودند حضرت ابن خطاب بسبب مزید عروج بمعارج حقیقت بینی خروج ایشان را خارج از حق و صواب و خلاف رای اولی الالباب دانسته بذم و لوم و ثلب و قصب و عیب و طعن و جرح و قدح و لمز و همز و غمز و ازراء و تعیر و تانیب و تحریر این عظما و اکابر پرداخته یعنی ارشاد فرمود که بدرستی که این قوم را برای ما در قلوب طرائد و حقائیدست و اظهار فرمود که ایشان سابقا اطفاء نور الهی بافوه خود می خواستند و الهه اخربی همراه حق تعالی ثابت می نمودند و هر گاه حق تعالی اعزاز دین و نصر شریعت فرمود اسلام آوردن بخوف سیف و نیز بقول خود و لئما سمعوا ان جند الله قد نصروا علی الرؤوم اتونا لنبعث بهم الى الأعداء ليقاسموا السابقين المهاجرين والانصار والصواب ان لا نفذهم ظاهر فرموده که رفتن ایشان بسوی اعدا برای مقاسمه سابقین مهاجرین و انصارست نه برای تایید دین رسول مختار و رضای پروردگار پس هر گاه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۷۴

خروج اکابر اهل مکه که صحابیت ایشان و هم اسلامشان از قول خود حضرت ابن الخطاب ظاهرست مقبول طبع وقت پسند آن خلیفه ارجمند نباشد اسلام خود او و اول و نظر ایشان و جد و جهشان در جهاد ارباب کفر و عناد و سعی و کوشش در فتح امصار و بلاد چگونه مقبول اهل حق و یقین و مرضی و ممدوح نزد ارباب دین خواهد بود **فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**

اما دعوی خوبتر سرانجام یافتن ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت از شیخین پس قطع نظر از آنکه اخراج ثالث از فضیلت ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت موجب کمال شکایت و نکایت معتقدین آن کثیر الحياة از مخاطب با صفا خواهد بود و فکر دفع و رفع آن عیش ناعم اولیای او را مکدر و انحراف او را از حضرت او محقق و مقرر خواهد ساخت و نیز سلب فضیلت ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت از جانب امیر المؤمنین علیه السلام که مدلول صریح سیاق عبارت مخاطب قمقام مریبی نواصیب اغثامست دلالت تمام بر کمال علو مقام مخاطب ذو الاحترام در ایمان و اسلام و اتصف او بنهايت ولا و صفا و وفا با سرور اهلیت اصطفا علیهم آلاف التحیة و الشاء دارد پر ظاهرست که این ادعیا محض ترویج احکام خدیعت و اصلاح امور منافیه شریعت و خرم نظام دین و مله و جزم زمام شرع متین الاذله است زیرا که ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت فرع علم مسائل و احکام و موقوف بر عثور و اطلاع حقائق حلال و حرامست و ذات عالی صفات شیخین ازین مكرمت بمراحل دور و انهماک اول و ثانی علی الخصوص در خطایا و عثرات و ابراز غرائب بوادر و هفووات بر ناظر کتاب مستطاب تشید المطاعن و دیگر مصنفات اصحاب کرام احلّم اللَّهُ دار السلام غير مستور و نیز رجوع شیخین خصوصا ثانی کثیر الاغفال و الزین در مسائل معضله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۷۵

و قضایای مشکله بجانب حلّال مشکلات علیه و آله آلاف التحیات و التسلیمات در غایت وضوح و ظهور و قول او لولا علی لھلک عمر و قضیته و لا ابا حسن لها و اعوذ بالله من معضله ليس لها ابا الحسن نهايت شایع و مشهور پس در حقیقت ترویج این احکام و اصلاح امور ملت متنیه النظام از جانب امیر المؤمنین علیه و آله الكرام آلاف التحیة و السلام واقع شده نه از شیخین منهملکین در مجانبت از اطلاع و وقوف بر احکام ملک علام و ذھول و غفول از ارشادات سرور انام صلی اللَّهُ علیه و آله العظام ما انهمر غمام و هطل و کلم و بالجمله فادعاء الاصلاح و الترویج غير صالح للاصلاح و الترویج بل هو كغیث اعجب الكفار بناته ثم یهیج و معهذا مجّرد ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت بدون ایمان مفید نیست و شیعه از اصل ایمان شیخین تسليم نکنند تا این امور را بر تقدیر تسليم مشتبه فضیلت دانند و نیز نزد شیعه چون شیخین غاصب خلافت حق بودند پس ایشان هر فعلی که می کردند در ان گنه کار بودند خواه جهاد خواه حکم بین النیاس الى غیر ذلک و امثال ایشان مثل غاصبیست که مال مردم غصب کرده در تعمیر مساجد و مدارس و انفاق بر مساکین و قهر کافرین و کبت معاندین صرف کند که بلا شک آن کس در این همه امور گنه کار و

مستوجب عذاب و عقاب پروردگارست نه مستحق ثواب و مدح اخیار و ملک العلماء دولت آبادی در هدایة السعدا گفته و در دستور می گوید امام شعبی را پرسیدند که یزیدیان اهل قبله و درود بر مصطفی می گویند و می آرند که از بنی امیه کسی شنید موی محاسن مصطفی صلی اللہ علیه وسلم شخصی می آرد آن مروانی چند گروه پا برخene پیاده رفته آن صندوق که در ان شعر مبارک بود بر سر خود نهاده در شهر درآمد و هفت روز طبل زد و شادی نمود حکم ایمان ایشان چیست گفت مردی کفش مصطفی بر سر گرفته و کفش از مصحف ساخته و سم خر عیسی در زر و جواهر کرده در گردن بند و مادر عیسی ع را

عقبات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۷۶

بزنا نسبت کند هر چه حکم این مردست همان حکم آن مروانیست پیش مصطفی صلی اللہ علیه وسلم مردمان بنماز می آمدند و بتان در بغل می داشتند این چنین نماز نمیست و ما کانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءٌ وَ تَصْدِيَةٌ

ازین عبارت ظاهرست که حسب افاده امام شعبی حال یزیدیان که اهل قبله و درود بر جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم می گویند و حال بعض بنی امیه که برای تعظیم و تمجیل موی مبارک محاسن جناب سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات چند گروه پا برخene پیاده رفته و آن صندوق را که در ان شعر مبارک بود بر سر خود نهاده در شهر آمد و هفت روز طبل زد و شادی نمود برابرست با حال شخصی که کفش جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم را بر سر گیرد و معاذ اللہ کفش خود را از مصحف سازد و در پا اندازد و نیز مماثلت با حال شخصی که سم خر عیسی علیه السلام را بزر و جواهر مزین ساخته در گردن بند و مادر حضرت عیسی علیه السلام را العیاذ بالله افترا و اتهام ارتکاب حرام نماید و نیز در زمان جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم مردمان بنماز می آمدند و بتان در بغل می داشتند نمازشان نماز نبود بلکه صلاة ایشان عین مکاء و تصدیه پس همچین اهل حق درباره آنچه دعوی می کنند حضرات سنیه برای شیخین از ورد و درود و قیام و قعود و رکوع و سجود و اهتمام ایشان در ترویج احکام و اصلاح نظام دین محمود تقریر خواهند کرد حرفا بحرف و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ

و نیز ملک العلماء در هدایة الشیعدا گفته در خزانه جلالی می گوید نقلست از غرر الشییر امام الثعلی روزی وزیر عبد الملک مروان که از پادشاهان بزرگ و شرف مروانیان بود از امام شعبی که از اجله علماء تابعین بود پرسید که شما این مسئله که میان امت مشکل شده چرا حل نمی کنید که خلفای بنی امیه چنانچه یزید و دیگران با وجود ایشان احکام شرع و تعظیم داشت مصطفی

عقبات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۷۷

صلی اللہ علیه وسلم فرزندان و جگر گوشگان را ایدا می رسانند و با اهلیت رسول ص که در جزئیت و بعضیت ایشان با مصطفی کسیرا خلاف نیست عداوت جانی افتاده چنانکه بعضی را از ایشان زهر داده و بعضی را به تیغ کشانیده و بعضی را اسیر گردانیده تعزیر می کنند و هواخواهان و دوستان ایشان را می رنجانند و می کشانند و هر که نام ایشان بدوسی می کرد برمی اندازند و بر منابر لعن بر اهلیت می کنند مسلمانند یا نی بعضی از یاران مصطفی صلی اللہ علیه وسلم که امروز در صدر حیات اند این مسئله چرا حل نمی کنند امام شعبی روی به وزیر عبد الملک کرد و در ان مجمع گفت که من و جماهیر تابعین حیران و متحیریم و نمی دانیم که خلفائی بنی امیه که معاویه و عبد الملک از ایشانند بدین چیزهای معظم داشت پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم و بدانچه ایشان اعیاد و جماعت و حج بربپا می دارند و ظاهر نماز می گذارند دشمن می گیریم و ایشان را مسلمان ندانیم و از منافقان شماریم و بر ایشان لعنت فرستیم که ایشان برای مصلحت روان شدن مملکت و صلاح دولت احکام شرع پیامدارند پس امام شعبی گفت که از نقل مصطفی صلی اللہ علیه وسلم پنجاه سال برآمده چند نفر معمر مانده اند و از ان تاریخ که در کربلا حسین بن علی علیهم السلام و دیگر فرزندانش یزیدیان آن چنان حادثه کردند و زار زار کشتنند و آنانکه از اهلیت زنده مانده بودند ایشان را طریق اسیران و بندیان در دمشق آوردند یاران پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم که زنده بودند چون این واقعه شنیدند از ان تاریخ باز روى خود بهیچ مسلمانی نه نموده اند و ترک جماعت و اعیاد کردند و بعضی درون خانه متزوی و بعضی ترک خانه و زن و فرزندان کرده

در کوه دور دست رفتد و در مصیبت اهلیت مشغول شده‌اند و ترک مخالطت و سخن گفتن

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۷۸

با مردمان دادند من که شعبی ام از بعضی ایشان پرسیدم که شما جمعه و اعیاد و حج چرا ترک دادید و انزوا بکلی اختیار گردید ایشان گفتند ما روی این چنین امت که ظاهر کلمه گویند و نماز گزارند و جگر گوشان رسول را بکشند و بواسطه دنیا کفر و نفاق خود مستور دارند نتوانم دید از گاه آدم الی یومنا هدا آنچه ازین امت آمد از هیچ امّتی نیامده اگر چه امّتی نیامده اینها را کشتند اما بر دین ایشان مقر نماندند اما کسی در جهان یاد ندارد قومی که خود را مسلمان خواند بظاهر کلمه و عمل بر شریعت جد ایشان کنند و جگر گوشان پیغمبر را زار زار بکشند و سرها که در کنار مصطفی بوده و پروردۀ شده آن را ببریده و بر نیزه بسته و دختران و اطفال ایشان را بطريق بندیان بروند اگر محمد رسول الله ص رحمة للعالمین نبودی ازین حادثه هیچ یکی از امت زنده نماندی و جمله مسخ و نسخ شدنی و چنان قهر متزل شدی که هیچ جنبنده در ربع مسکون زنده نماندی پس صحابه گفتند بعد از ماجراه مذکور چگونه باشد که ما روی این امت به بینیم ما یاران رسول ایم و مصطفی را در صدر حیات خدمت کرده‌ایم عزیز من اگر از قومی یک نفر عاصی باشد همه قوم شرمنده گردد و از زنان یک زن اگر زنا کند همه زنان شرمنده گرددند زیرا چه اگر یک دانه دیگ با نمک و بی‌نمک پخته و خامست بر تمام دیگ همان حکم کنند پس وزیر عبد الملک و امیران دیگر چون این قصه را از امام شعبی شنیدند اندیشه کردن و دریافتند که متغلبان بنی امیه را با وجود اینها و جفا و قتل و سفك دم اهلیت ع مصطفی دعوی ایمان نفاقت و هر که ایشان را دوست دارد و با ایشان پیوند داد گمراه محض باشد پس وزیر و حاضران مجلس از سر کلمه بگفتند و مسلمان شدند و زیر دست از وزارت برداشت و بتوبه و انابت گرایید انتهی ازین عبارت ظاهرست که حسب افاده شعبی خلفای بنی امیه را اتیان احکام شرع و تعظیم جناب رسالت مأب صلی الله علیه و آله و سلم و اقامت اعیاد و جمعات و بر پا داشتن حج و گزاردن نماز با وصف

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۷۹

ایذا و عداوت اهلیت علیهم السیلام هیچ فائدۀ نرسانید بلکه شعبی و جماهیر تابعین ایشان با این همه جد و جهد و وکد و تعب و کدحشان در اقامت شعائر اسلام و عطف زمام بسوی حفظ نظام دشمن می‌گیرند و مسلمان نمی‌دانند و از منافقان می‌شمارند و بر ایشان لعنت می‌فرستند و ارشاد می‌نمایند که ایشان برای مصلحت روان شدن مملکت و صلاح دولت احکام شرع و ملت پایمیدارند پس همین تقریر دلپذیر شعبی عدیم التظیر و جماهیر تابعین بخاری بر اهل حق و یقین در حق شیخین بلکه ثلاثة با تمکین بر زبان می‌آرنند و طریق تحقیق حق و تزییف باطل و تمیز ثمین از عاطل می‌سپارند و **وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ**

قوله و کار اولیا از تعلیم طریقت و ارشاد باحوال و مقامات سالکین و تنبیه بر غواچه نفس و ترغیب بزهد در دنیا از حضرت امیر بیستر مروی گشت اقول ازین کلام مختل النّظام که شاهصاحب از زبان صوفیه نقل فرموده قلب خود مسرور ساخته‌اند کمال تدین و امانت و مزید توحی صدق و دیانت ظاهرست زیرا که بسبب نهایت حب و اخلاصی که بخدمت شیخین می‌دارند بودن ایشان را حامل کمال نبوت بالقطع و الجزم ادعّا نموده بعد از ان بمقام دلیل برین دعوی ظاهر الخلل باهر الزلل سرانجام یافتن جهاد با کفار و ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت نیز بالیقین و الحتم بیان نموده و در ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام در مقام اجمال بودن آن جناب حامل کمالات ولایت وانموده لیکن باز بسبب کمال برائت از بغض و شناس و حقد و عدوان بنسبت اهلیت علیهم الصیلوه و السیلام من الله الملک المنعام در مقام تفصیل لفظ مروی گشت وارد کرده و غالبا وجهش این است که اگر اتباع و اشیاع والد ماجد او که فائز بمقامات نوابض لشام و عارج و معارج خوارج اغاثم می‌باشند راه مؤاخذه و منابذه جناب شاهصاحب پیمایند و ارشاد فرمایند که چرا با وصف طریق مخالفت و عناد

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۸۰

و مناجت ولد او با والد ماجد خود می‌سپری و بعین عرفان نمی‌نگری که حضرت او در قرّه العینین و غیر آن در باب تعلیم طریقت و ارشاد باحوال مقامات سالکین و تبیه بر غواچ نفسم و ترغیب بزهد در دنیا شیخین را تفضیل می‌دهد پس شاهصاحب سالک راه عذر صریح النکر شده فرمایند که من لفظ مروی گشت آورده‌ام که لفظیست مطلق و دلالت بر صحت و ثبوت ندارد و نیز برای تسليه و تطییب خاطر این خدع آغاز نهند که از زیاده مروی شدن این امور از جناب امیر المؤمنین علیه السلام لازم نمی‌آید افضلیت آن جناب بر شیخین این امور چه جائز است که در شیخین این امور زیاده‌تر متحقق باشد لیکن مروی نشده لیکن بخاطر مبارک ایشان نرسید که این اعتذار دور از کار و احتیال سراسر اختلال را حتم سابق و حزم لاحق که بوجوه شتی از تحقیق فائق‌شان ظاهرست هباء مثورا می‌سازد و گلویشان را از طعن و تشیع و مؤاخذه هواخواهان والد ماجدش نمی‌رهاند چه قول او و حضرت امیر حامل کمالات ولایت بنظر سیاق کلام دلالت تمام بر اختصاص آن حضرت بكمالات ولایت و انتفاء آن از شیخین دارد و نیز قول او در ما بعد و زمان حضرت امیر ابتداء دوره ولایت شد صریح الدلالة است بر آنکه ولایت مخصوص بجناح امیر المؤمنین علیه السلام و شیخین از ان حظی نداشتند و نیز قول او و لهذا شیوخ طریقت و ارباب معرفت و حقیقت آن جناب را فاتح باب ولایت محمدیه و خاتم ولایت مطلقه انبیا نوشته‌اند دلالت صریحه دارد بر آنکه ولایت محمدیه مخصوص با‌حضرت بوده که آن حضرت فاتح باب آنسست و نیز قول او و ازینست که سلاسل جمیع فرق اولیاء الله با‌جناب منتهی می‌شود و مانند جداول از بحر عظیم منشعب می‌گردد و دلالت صریحه دارد بر اختصاص انتهاء سلاسل جمیع فرق اولیاء الله با‌جناب و دیگر دلائل اختصاص این فضیلت عظیمه با‌حضرت از کلام او ظاهرست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۸۱

کما لا يخفى على الناظر البصير ولا يبيئك مثل خبير قوله و عقليست که استدلال بر ملكات نفسانيه بصدور افعال مختصه باآن ملكات می‌توان کرد اقول عقليست که استدلال باستدلال بر ملكات نفسانيه بصدور افعال مختصه باآن ملكات وقتی نافع و سودمند برای مخاطب ارجمند و فاضل لوعی هوشمند گردد که اولا صدور افعال مختصه بملكات کمالات نبوت از شیخین عالی فتوت جلیل المروءة ثابت نماید و دونه خرت القتاد فانهمما اعلى الله مقامهما فی در کاتهمما من هذه الملكات فی أبعد واد ولا يعزوها إليهما من اخذ بحجزه رشاد و اوتي قسطا من سداد بالجمله محض تقرير قاعده فائدہ جز تخدیع عوام كالانعام و اظهار انهمماک ملازمان عالیمقام در تشبیث بوساوس خام و تمسک بهواجس و اوهام و رکون باضغاث احلام ندارد و الله ولی التوفیق و الانعام و الصائن الحافظ من زلل الاقدام قوله مثلا اگر شخصی در هر معركه ثبات می‌کند و در مقابله اقران و صنعت سیف و سنان کار از پیش می‌برد دلیل صریح بر شجاعت نفسانیه اوست اقول پر ظاهرست که ثبات در هر معركه و کار از پیش بردن در مقابله اقران و صنعت سیف و سنان در شیخین بلکه ثلاثة مفقود بود پس هر گاه دلیل شجاعت‌شان مفقود باشد چه طور اذعان بوجود مدلول یعنی ملکه شجاعت نفسانیه در ایشان توان نمود و اگر دلیلی دیگر بر شجاعت این حضرات دارند پس مخاطب خواهند شد بکریمه هاتوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ

صادِقین*

آری فرار از معارک و احتراز از خوض در مخاوف و مهالک و دور کشیدن خود از مقابله ابطال و اقران و اجتناب تمام از صنعت سیف و سنان و نه پیش بردن هیچکاری از کارهای سهل فضلا عن الامر الجليل الشأن در حق ثلاثة اعيان ظاهر و عیان و مستغنى از اظهار و بیان پس اگر شاهصاحب پاره از حیا می‌داشتند و خبری از احوال پر اختلال شیوخ خود بر میداشتند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۸۲

هر گر حرف شجاعت نفسانیه و ذکر دلیل آن که موجب تذکر فقدان ازین حضرات بلکه ثبوت اتصافشان بضم آن می‌گردد و بر زبان بلا-غت ترجمان نمی‌آورند قوله بلکه حبّ و بعض و خوف و رجا و دیگر امور باطنه از همین راه افعال و معاملات معلوم توان کرد اقول بنابر همین افاده سدید الاجاده حال بعض و مناویات و عدم حب و مواليات ثلاثة عالی صفات و اتباع و اشیاع و اذناب رعاع

آن زمره والا درجات و انتفاء خوف و مبالغات از عقاب خالق کائنات و فقدان رجا و چشم داشت فوز بمراتب عالیات اخرویات از راه افعال و معاملات ایشان با اهلیت علیهم السیلام معلوم کردیم و شرح این افعال و معاملات از ملاحظه قصص انتزاع خلافت و اخذ فدک و اسقاط سهم ذوی القربی و امثال ذلک نهایت واضح و عیان و افادات اصحاب کرام احلّهم اللّه دار السیلام لا سیما جناب الوالد العلیام افاض اللّه علیه سوابع الانعام قاطع لسان مسوّلین و ماویلین عالی شأن و دافع وساوس و هواجس ارباب مجازفت و عدوانت و اللّه الموفق و هو المستون و عجب تر آنکه مخاطب در این جا بتصریح تمام افاده فرموده که علم امور باطنی از افعال و معاملات حاصل می شود و نیز قول سابق او صریحست بر آنکه علم بشجاعت نفسانیه از ثبات در معارک و مقابله اقران و صنعت سیف و سنان حاصل می شود و نیز قول او عقليست که استدلال بر ملکات نفسانیه بتصور افعال مختصه با آن ملکات می توان کرد صراحةً دلالت دارد بر آنکه از صدور افعال علم بحصول ملکات نفسانیه علی الاطلاق شجاعهً کانت او غیرها حاصل می شود و ظاهرست که جمیع ملکات امور باطنی است و نیز از قول آتی او و بر همین قیاس امتیاز در کمالات باطنی شخصی که آیا از قسم کمال انبیاست یا از جنس کمال اولیا بجارحیت او در یکی ازین دو کارخانه عمدہ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۸۳

حاصل می شود انتهی صراحةً ظاهرست که علم بکمالات باطنی از شخص بر قیاس حب و بغض و خوف و رجا از افعال و معاملات حاصل می شود و این افادات که اربعه متناسبه است برای تکذیب و ابطال و اظهار مزید اختلال و تبیین غایت اعتلال مزعوم مذموم و متخلیل مشوم و موهم غرابت مضموم مخاطب رئیس القروم که بجواب مطاعن عمر بابراز و اظهار و تبیین و اجهار و اعاده و تکرار آن پرداخته و آن را حیله و وسیله و ذریعه منیعه خلاص و ملجا و مناص از ورطه اشکال و اعضال شدید الاعیاض پنداشته ظاهر و ساطع و باهر و لام می شود.

بيانش آنکه مخاطب در مطاعن عمر از همین کتاب تحفه گفته طعن دوم آنکه عمر رضی اللّه عنہ خانه حضرت سیده النّسّا را بسوخت و بر پهلوی مبارک آن معصومه بشمشیر خود صدمه رسانید که موجب اسقاط حمل گردید و این قصه سراسر واھی و بهتان و افتراست هیچ اصلی ندارد و لهذا اکثر امامیه قائل این قصه نیستند و گویند که قصد سوختن آن خانه مبارک کرده بود لیکن بعمل نیاورد و قصد از امور قلبیه است که بر ان غیر از خدای تعالیٰ دیگری مطلع نمی تواند شد و اگر مراد ایشان از قصد تحویف و تهدید زبانیست و گفتن اینکه من خواهم سوت پس وجهش آنست که این تحویف و تهدید کسانی را بود که خانه حضرت زهراء ع را ملجا و پناه هر صاحب خیانت دانسته و حکم حرم مکه معظمه داده در آنجا جمع می شدند و فتنه و فساد منظور می داشتند و بر هم زدن خلافت خلیفه اول بکنکاشها و مشورهای فسادانگیز قصد می کردند الخ و نیز مخاطب در طعن درء حد از مغیره که طعن ششم از مطاعن عمرست بجواب گفتن عمر کلمه اری وجه رجل لا یفضح اللّه به رجال من المسلمين برای تلقین شاهد رابع سکوت را از ادای شهادت بعد دست و پا زدن بسیار و سپردن راه انکار و فرار از اقرار با وصف ثبوت آن در کتب و اسفار ائمّه کبار و اساطین عالی تبار و مشایخ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۸۴

جلیل الفخار کما فی تشید المطاعن للوالد الماجد احله اللّه دار القرار دعوی ابطال اطلاع بر قصّه آغاز نهاده چنانچه زبان بلاغت ترجمان را باین صیاح و نباح و زلل صراح و خلل بواح گشاده و آنچه گفته‌اند که عمر این کلمه گفت آری وجه رجل لا یفضح اللّه به رجال من المسلمين غلط صریح و افترای قییحست بر عمر اری مغیره بن شعبه این کلمه در آن وقت گفته بود و هر کرا نوبت بجان می رسد چیزها می گوید و تملّقها می کند اگر شاهد حسبة اللّه برای گواهی آمده بود او را پاس گفته مغیره چرا بود و مع هذا اگر شاهد پاس مدعی علیه نموده ادای شهادت بواسیجی ننماید حاکم را نمی رسد که از و بجر و اکراه ادای شهادت بر ضرر مدعی علیه طلب کند در هیچ مذهب و هیچ شریعت و بالفرض اگر این کلام مقوله عمر باشد پس از قبیل فرات عمریست که بارها

بقرائن چیزی دریافته می‌گفت که چنینست و مطابق آن واقع می‌شد از کجا ثابت شود که بحضور شاهد گفت و او را شنوانید و باز هم اراده آنکه شاهد از شهادت ممتنع شود در دل داشت بچه دلیل ثابت توان نمود اراده از افعال قلبست هو اطلاع بر افعال قلوب خاصه خداست قوله و بر همین قیاس امتیاز کمالات باطنی شخص که آیا از قسم کمال انبیاست یا از جنس کمال اولیا بجارحیت او یکی درین دو کارخانه عمدۀ حاصل می‌شود اقول ظاهرست که این قیاس متین الاساس که مؤید است بافادات ثلاثة سابقه مخاطب حق‌شناس هوش و حواس ملازمان گردون کریاس او را باخته یعنی بااظهار کمال بطلان و هوان و کساد و خسران انکار و ابطال امکان اطلاع بر قصد باین سبب که از امور باطنی است که مخاطب پاک باطن در ربع موهون الارکان و قصر قاصر واهی البنا آن قاطنست پرداخته فضرره علیه اکبر من نفعه و معول استحصانه و استحکامه هادم لدار المخاطب و ربعة قوله و در حدیثی که شیعه نیز در کتب خود آورده‌اند و هو

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۸۵

قوله انک یا علی تقائل الناس علی تاویل القرآن کما قاتلهم علی تزیله

نیز اشاره صریح باین تفرقه و امتیازست اقول مخاطب ممتاز و فاضل با اعزاز و لوذعی تفرقه‌انداز کاشف حقائق حقیقت و مجاز و واقف مقامات راز و نیاز که با اساطین نواصی در انحیاز و اشمئاز از فضائل علیه علویه انباز و بغرائب اغراقات و مجازفات و مبالغات و مکابرات نغمه‌ساز و با کمال تدقیق و تحقیق و تدقیق نظر و تفرقی حق جلیل الخطر از باطل ضعیف الاثر دمساز بسب تعصّب دور و دراز ادعای اشاره صریح باین تفرقه و امتیاز بر زبان حقائق ترجمان رانده و از بیان وجه دلیل و برهان لائق التعویل که مردی علیل و شافی علیل باشد دامن افسانده و کافیست در جواب آن محض مؤاخذه و مطالبه بتوضیح و تبیین و سوق تقریر متین و تلاوت آیه کریمه هاتو ابُهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ*

آری این حدیث شریف بر عکس دعوی مخاطب مخدوم الفحول مدعی تفرقه در جانب رسول و نفس رسول صلی الله علیہما و الھما ما هب القبول دلالت صریحه بر مساوات قتال جانب امیر المؤمنین با قتال جانب خاتم النبیین صلی الله علیہما اجمعین می‌کند و دعوی تفرقه ظاهر التهجهین و امتیاز صریح التوهین را از بیخ و بن بالقیر و القطمیر می‌کند زیرا که درین حدیث شریف تشییه قتال جانب امیر المؤمنین علیه السلام با مردم با مقاتله جانب رسالت‌ماب صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان واقع است و دلالت تشییه بر مساوات حسب افادات محققین عالی درجات و متبّحرین والا-صفات از بیان سابق در کمال وضوح و ظهور کالنور علی شاھق الطورست ثم ارجع البصر كرَّتَيْنِ
هلْ تَرَى مِنْ فُطُورِ

و خود مخاطب غیر معتفس مقر و معترفست به اینکه تشییه که در کلام رسول واقع شود آن را بر تشییه ناقص حمل کردن کمال بی‌دیانتیست پس بنا بر این تشییه بنیه ثابت گردید که قتال جانب امیر المؤمنین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۸۶

علیه السلام مثل قتال جانب رسالت‌ماب صلی الله علیه و آله و سلم بود و چنانکه قتال با آن جانب کفر بود همچنین قتال با جانب امیر المؤمنین علیه السلام کفرست و چنانچه قتال جانب رسالت‌ماب صلی الله علیه و آله و سلم برای اعلاء کلمه اسلام بود همچنین قتال جانب امیر المؤمنین علیه السلام برای اعلاء کلمه اسلام و حفظ نظام و اصلاح انانم و دفع مفاسد لئام و قطع دابر ظلمه اغثام و حصد نواجم شرور اقزام و حسم بنيان زیغ و حیف و عدوان طعام بود پس ذات قدسی صفات جانب امیر المؤمنین علیه السلام حائز این کمال نبوّت باشد و زمان آن جانب از بقیه زمان نبوّت و فاضل رشید تصريح کرده به اینکه جانب امیر المؤمنین ممارست اشد قتال بنابر اعلاء کلمة الله فی الأرضین فرموده و کفَّى اللهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ

والحمد لله المتعال على ظهور خزى اهل الضلال و بوار تجارة ارباب التلميع والاضلال و کساد سوق المنهمکین الموضعین فى اغراء

الجهال و هذه عبارة الرشيد في ايضاح لطافة المقال في بيان وجوه النصرة والمحبة لعلى عليه السلام من الله المفضال ما تتابع الاسحار والآصال اوّل آنکه نصرت و محبت لله مراد باشد مثل نصرت و محبت اسلام و قرآن و غير آن دوم آنکه باعتبار صفت كامله جناب امامت مآب باشد مثل علوم لدنيه وسعيه و شجاعت جليله رفيعه و كمال تفقهه في الدين و ممارست اشد قتال بنابر اعلاه كلمة الله في الارضين و غيرها من الصيغات الكمالية التي كاد ان لا تتحقق انتهى قوله زيرا كه مقاتلاته شيخين همه بر تنزيل قرآن بوده اقول اين كلام غرابة نظام صراحة دلالت دارد بر آنکه مخاطب بلغ البيان استدلال می کند بزعم و حسبان او بودن جميع مقاتلاته شيخين عالي شان بر تنزيل قرآن بر اشاره حديث بتفرقه و امتياز در ميان کمالات شيخين و کمالات جناب امير المؤمنين عليه السلام

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۸۷

و هو بمکان من السیوط و الهوان کما لا- يخفی على اصحاب ثوابق الاذهان زیرا که اگر بفرض باطل این زعم لا حاصل مخاطب عمده الامائل مسلم هم شود این معنی هرگز دلالت بر آن ندارد که این حديث اشاره صریحه می کند باین تفرقه و امتياز کما لا يخفی على من هو عن الانصاف غير منحاز چه وجه اشاره از قواعد علم لسان بیان باید کرد و از محض ثبوت امری در خارج اشاره بدلالت الفاظ بر مراد حاصل نمی شود و اگر امر خارجی را قرینه مراد می گیرند آن قرینه تاویل و توجیه الفاظ می باشد نه دلیل اشاره و دلالت الفاظ بر مطلوب و مرام کما هو واضح على اولی الافهام و الاحلام علاوه بین بودن مقاتلاته شيخین بر تنزيل قرآن فرع ثبوت مقاتلاته ایشانست و ظاهرست که مقاتلاته ایشان در زمان جناب سرور کائنات عليه و آله آلاف التحیات و التسلیمات سوای فرار و انهزام از مقابله و مقاتلته کفار لئام و رجوع و نکول و نکوص و عدول بی نیل مرام ثابت نیست و اما مقاتلاته شيخین عالی وقار با کفار اشرار بعد ارتحال سرور مختار صلی الله عليه و آله الاطهار از دار الفنا بدار القرار پس نهایت هویدا و اشکار و مستغنى از بیان و اظهارست که شیخین ناعمین و همچینین ثالث مجتب از حیف و شین مباشر مقاتلاته و مجاهدات بلکه حاضر معارک مكافحات و مناطحات هم نشده‌اند و اگر مجرد تهیه و تعیه اعداد اسباب جهاد و حث و تحریص و ترغیب و تحضیض اهل اطاعت و انقیاد بر سیر و شخصیت بسوی مناضله مشرکین اوغاد مصدق مقاتلاته فرض کرده شود باز هم کاری نمی گشاید و بنظر ارشاد سرور کائنات عليه و آله آلاف التحیات از مجرد تایید دین آبی بر روی کار نمی آید یعنی هرگاه تایید دین از مردم فجار و اشرار و فاقدین خلاق ارتضا و اختیار صادر شود و قتال شدیدی که در زمان آن جناب از بعض اصحاب واقع شده و

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۸۸

بسبب قتل او نفس خود را فائدہ بحالش نرسانیده و او با این همه کد و جد و جهد و وکد در جهاد اهل کفر و عناد داخل نار و مورد غضب پروردگار و مستحق ذم و لوم سرور مختار صلی الله عليه و آله ما اختلف اللیل و اللھار گردیده باشد این مجرد و تحضیض و ترغیب و تهیه و تعییه و اعداد اسباب بعد وفات جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله الاطیاب ما نفح مسک و طاب طلب در چه حساب خصوصا با وصف ثبوت طی کشح و صیانت اجسام ناعمه در زمان حضور از خوض در غمار معارک صعب و اعراض و اغماس از منازله و مقابله و مناطحه و مكافحة مشرکین اقشاب و اختیار عار فرار از مجاهده کفار اوشاب و انشاء الله در بیان حديث یازدهم بظهور و وضوح تمام واضح می شود که اگر از شیخین مقاتلاته واقع هم شده باشد آن مقاتلاته نه بر تنزيل بود نه بر تاویل زیرا که در آن حديث که بروایت محدثین اعلام و منقذین فخام مثل نسائی و حاکم و امثال ایشان ثابت شده مذکورست که جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله بخطاب جمعی از اصحاب ارشاد فرموده

ان منکم من یقاتل على تاویل القرآن كما قاتلت على تنزيله

پس ابو بکر گفت که منم یا رسول خدا حضرت فرمود نه عمر گفت که منم یا رسول الله حضرت فرمود نه
ولکن خاصف النعل

یعنی جناب امير المؤمنین عليه السلام که آن حضرت در آن وقت خصف نعل نبوی می فرمود پس اگر از شیخین مقاتلاته بر تنزيل

واقع می شد چرا آن حضرت در جواب ایشان نمی گفت که مقالات شما بر تنزیل خواهد بود که افضلست از قتال بر تاویل تا از خری و رسایی و شرمداری در میان اصحاب محفوظ و مصون می مانند و برّ وجیه و تخیب؟؟؟ محفوظ و مقرر نمی شدن و تفضیلی که برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام ظاهر شد بعکس آن تفضیل ایشان بقتال علی التنزیل باوضوح دلیل واضح و مصرّح می شد قوله پس گویا زمان شیخین بقیه زمان نبوت

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۸۹

بوده اقوال مخاطب گویا بلفظ گویا از قطع و جزم سابق و یقین و حتم غیر لائق که از ان اذعان و ایقان او بحمل شیخین کمالات نبوت را و جارحیت ایشان برای کمال انبیا ظاهرست تنزل و هبوط و تردی و سقوط بحضور شک و ارتیاب و القاء ستر و حجاب بر مرام دور از کار و حساب فرموده کمال انبساط و ارتیاح و نهایت جذل و انشراح ارواح و سمن احباء و اشباح معتقدین پر اریاح خود را مبدل بحزن و ملال و کمد و کلام فرموده فللّه درّه و علیه اجره و اگر بفرماید که مراد ازین لفظ نه ارتیاب و تشکیک و ابداء وهن رکیکست بلکه غرض از لفظ گویا تشبیه و تمثیل و تحقیق و اثبات تسویه در هر دو طریقت پس قطع نظر از آنکه قبل ازین مخاطب نبیه بر فهم مساوات از تشبیه نهایت تشنج و کمال تسفیه برپا ساخته و در باب یازدهم کسیرا که از تشبیه مساوات بفهمد در اطفال صغیر السّن داخل ساخته و از ممیزین اطفال فضلا عن فحول الرّجال خارج ساخته وارد می شود بر ان که این بناء فاسد بر فاسد و تفریغ بارد بر دعوی کامدست اولا بودن این مقالات بر تنزیل قرآن و بودن آن من جمیع الوجوه مرضی و پسندیده سرور انس و جان صلی اللّه علیه و آله ما اختلف الملوان ثابت نماید بعد آن لب با دعای بودن زمان شیخین عالی شأن بقیه زمان نبوت هادی راه ایمان صلی اللّه علیه و آله ما طلع القمران گشاید و فکری بفرماید برای دفع لزوم ثبوت این صفت جلیله اعنی بودن بقیه زمان نبوت برای زمان مثل معاویه و یزید و دیگر سلاطین اهل حیف و جور شدید له مقالات کفار و فتح بلاد اشرار در زمان ایشان واقع شده قوله و زمان حضرت امیر ابتدای دوره ولایت شده اقوال مخاطب با فطانت و لوعی پر کیاست برای اطهار کمال صفا و ولایت با شاه ولایت ادعای بودن زمان آن حضرت ابتدای دوره ولایت در حقیقت تخدیع ارباب بلاهت و اضلال ارباب سفاهت آغاز نهاده و زیرا که بسبب

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۹۰

تخصیص شیخین بکمالات نبوت بنفی کمالات نبوت از جناب امیر المؤمنین علیه السلام خواسته داده او اظهار غراب اضغان و احقاد و ابراز غایت بعض و عناد و ابداء اقصای شحنا و لداد داده قوله و لهذا شیوخ طریقت و ارباب معرفت و حقیقت آن جناب را فاتح باب ولایت محمدیه و خاتم ولایت مطلقه انبیا نوشته اند اقوال اکابر و اعاظم علماء که اهل سنت ایشان را شیوخ طریقت و ارباب معرفت و حقیقت می دانند برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام جمیع کمالات نبوت و ولایت ثابت ساخته اند و نفی کمالات نبوت از آن حضرت جز ناصیبی بغیض حسود و معاند شاحن حقد کار احدى از اهل ایمان و اذعان و اصحاب اعتقاد محمود نیست سابقا شنیدنی که شیخ عطار در کتاب مصیبتناهه گفته پس محمد چون جمال دوست دید هر کمالی را که آن اوست دید الى آخر ما سبق و سید علی همدانی در کتاب مشارب الاذواق شرح قصیده میمیه ابن فارض گفته لها البدر کاس و هی شمس یدیرها هلال و کم یبدو إذا مزجت نجم ضمیر لها عائد بمدامه است و بدر مبتداست و خبر وی کاس دوا و وهی حال راست و ضمیر در یدیرها عائدست بشمس و هلال و نجم فاعل یدیر و یبدو و تقدير کلام این بود که البدر کاس للمدامه و الحال انها شمس یدیرها الهلال و کم من نجم یبدو إذا مزجت المدامه بالماء شبه السّاقی بالهلال لادارة الكاس علی اهل المجلس و شاید که بدین عبارت نفسی خواهد بتقدیر اول مراد از بدر روح محمدی بود که مظہر آفتاب احادیث و وعاء حقیقت محبتست و مراد از هلال علی باشد که ساقی کؤوس شراب محبت ذو الجلال و موصل متعطشان فیافی آمال بمورد زلال وصال اوست که

انا مدینة العلم و على بابها

و چنانکه هلال غیر بدر نیست بلکه جزوی از وسیله را با مهتر انبیا همین حکم است که عبقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۹۱

خلقت انا و علی من نور واحد علی منی و انا منه

و از امتراج احکام شرائع مصطفوی و اعلام حقائق مرتضوی نجوم مشارب اذواق اعیان اولیا علیهم السلام ظاهر شد و آنکه سید انبیا در حق مهتر اصفیا فرمود که

انا و انت ابو هذه الأئمة

اشارت بدین معناست زیرا که منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیق اوست و حصول کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت او بوده و هست و خواهد بود که

انا المنذر و علی الہادی و بك يا علی يهتدی المہتدون

چون این سر بر تو مکشوف شود بدانی که طوالع انوار حقائق هر دلی مقتبس از مشکاء ولایت علیست و با وجود امام هادی متابعت غیری از احوالیست انتهی ما اردنا ایراده نقلاب عن نسخه عتیقه و محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاهجی النوربخشی در شرح گلشن راز که نسخه عتیقه آن پیش نظر فقیر حاضرست می فرماید زهر سایه که اول گشت حاصل در آخر شد یکی دیگر مقابل یعنی چنانچه از سیر و دور خورشید حقیقت آن حضرت در نقاط درجات ارتفاع از جانب مشرق نبوت از هر نقطه سایه و تعین کاملی ظهور یافته بود تا بزمان آن حضرت که وقت استوار بود رسید و سایه پنهان شد و چون آن خورشید از استوار درگذشت و روی بجانب انحطاط کثرت که زمان ولایت کرد هر آئینه در دائره ارتفاع و انحطاط در مقابل هر شخصی از اشخاص انبیا علیهم السلام تعینی و تشخیصی از اولیا واقع تواند بود چه در دائره در مقابل و محاذی هر نقطه از نقاط شرقی نقطه از نقاط غربی البته می باشد مثال آنکه نسبت با زمان حضرت رسالت محمدی علیه السلام در جانب نبوت که بمثابه مشرق تصوّر نموده شد هیچ بنی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب نیست که

انی اولی الناس بعیسی بن مریم فانه لیس بینی و بینه نبی

یعنی نبی که داعی خلق بحق باشد که عبارت از نبی مرسلاست

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۹۲

و از جانب مغرب که جانب و طرف ولایت تصوّر نموده شد مبدأ ظهور سیر ولایت حضرت رسالت حضرت مرتضی علی علیه السلام گشت و حضرت رسالت علیه الصلوٰة والسلام فرمود که

ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن

و ايضا

لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصی و وارثی

و ايضا

و انا اقاتل على تنزيل القرآن و على يقاتل على تاویل القرآن

و ايضا

قال عليه السلام لا بی بکر کفی و کف علی فی العدل سواء

و ايضا

انا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب

و ايضا

انا و على من شجرة واحدة و الناس من اشجار شتى
وايضا

قسمت الحكمه عشر اجزاء فاعطى على تسعة و الناس جزء واحدا
وايضا

او صى من امن بي و صدقى بولائيه على بن أبي طالب فمن تولاه فقد تولاني و من تولاني فقد تولى الله
وايضا

لما اسرى بي ليلة المراج فاجتمع على الانبياء في السيماء فاوحى الله تعالى الى سليم يا محمد على ما ذا بعثتم فقالوا بعثنا على شهادة
ان لا اله الا الله و على الاقرار بنبوتك و الولاية لعلى بن أبي طالب

و دليل بر أنه على عليه السلام مبدا سر ولا يثبت آنست كه سلسله جميع كاملان اولياء الله على كرم الله وجهه مى رسد و ازو
بحضرت رسالت عليه السلام اتصال مى يابد داري دلا هواي سلوک طريق حق باید قدم زنى برو شاه لا فتی شاهی که از بلندی
قدرش خبر دهد ایزد بهل اتی و بتاکید آنما بر تخت ملک فقر چو او شاه مطلقست شاهان فقه جمله بدو کرده اقتدا وصف جمال
اوست سلونی و لو کشف کس را نبود عرصه این بعد انبیا پس هر آئینه مرتضی على عليه السلام در مقابل عیسی عليه السلام باشد و
صدق این معنی آنست

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۹۳

که چنانچه در میان انبیا علیهم السلام به الوهیت هیچ نبی غیر عیسی علیه السلام قائل نشده‌اند در میان اولیا نیز به الوهیت هیچ ولی
غیر على قائل نشده‌اند دیگر آنکه چنانکه در قرآن کریم مذکورست که عیسی علیه السلام می‌فرماید و أَتُبُّكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا
تَدْخِرُونَ فِي يُمُوتُكُمْ

از ثقات مرویست که مرتضی علیه السلام فرموده است که اگر نترسیدمی که شما بحضرت پیغمبر کافر شوید اخبار شما می‌نمودیم
بهر چه شما خورده‌اید و هر چه در خانه‌ای خود ذخیره کرده‌اید و ازینجا قیاس سائر اولیای باقی علیهم السلام می‌نما و مناسب بینهما
تحقيق می‌کن

اعتراف مصنف که سلاسل جميع فرق اولیاء الله به جناب امیر المؤمنین علیه السلام متنه می‌شود

قوله و ازینست که سلاسل جميع فرق اولیاء الله بآنجناب متنه می‌شود اقول اعتراف مخاطب فخر الاخر و الاوائل حادی متنهای
جلائل فضائل بانتهای جميع سلاسل فرق اولیاء امثال بذات اقدس جناب امیر المؤمنین الفاصل بين الحق و الباطل عليه آلاف سلام
الملك العادل ما تتبع الاسحار و الاسائل هر چند بعد تخصيص کمالات نبوت بشیخین که غرض از ان نفی کمالات نبوت از ذات
عالی صفات وصی سرور کائنات علیه آلاف التحیات و التسلیمات است دلیل ولا و حسن اعتقاد و برهان اختيار صلاح و سداد نمی‌تواند
شد مع ذلك این اعتراف و اقرار و این تبیین و اظهار و اعلان و اجهار ثابت می‌نماید که ثلاثة از شاهراه حیازت کمالات حقیقت و
مقتداییت درین باب دور و از مقام امامت ولایت و تقدیم صدارت در این مرتبه با جلالت مهیجور بودند و از افاده خود مخاطب افیق
خائض بحار تحقیق و تدقیق افضليت مقام ولایت و طریقت و ارجحیت سلوک و حقیقت واضح و باهر و لائحت و اگر خار شک و
ارتیاب بخار ناظر غیر متبع افادات مخاطب عالی نصاب خلد اینک عبارت سراپا رشاقت او بشنويد پس باید دانست که جناب او در
باب دوم همین کتاب تحفه گفته کید هشتاد و پنجم آنکه طعن کنند بر اهل سنت و جماعت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۹۴

که ایشان مذهب ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد اختیار می‌کنند و مذهب ائمه را اختیار نمی‌کنند حال آنکه ائمه احقواند باتباع

بعض وجوه اول آنکه اینها جگر پاره‌های رسول‌اند و در خانه رسول پرورش یافته و امین در رسوم شریعت را از طفلى یاد گرفته و مثل مشهورست اهل‌البيت ادری بما فيه دوم آنکه در حدیث صحیح که نزد اهل سنت نیز معتبر است امر باتباع ایشان وارد شده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی تارک فیکم الشقین ان تمسکتم بهما لئن تصلوا بعدی کتاب الله و عترتی اهل‌بيتی و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل اهل‌بيتی فیکم کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تحلف عنها عرق سوم آنکه بزرگی ائمه و علم و تقوی و عبادت و زهد ایشان متفق عليه است سنی و شیعه هر دو قاتل‌اند بخلاف دیگران و هر که بالاتفاق بین بزرگیها موصوف باشد اولی و أولیق باتباع است از کسی که در بزرگی او اختلاف باشد جواب این کید آنکه امام نائب نبیست و نائب نبی صاحب شریعت است نه صاحب مذهب زیرا که مذهب نام راهیست که بعضی امّتیان را در فهم شریعت گشاده شود و بعقل خود چند قاعده قرار دهد که موافق آن قواعد استنباط مسائل شرعیه از مأخذ آن نماید و لهذا محتمل صواب و خطأ می‌باشد و چون امام معصوم از خطاست و حکم نبی دارد نسبت مذهب باو نمودن هیچ معقول نمی‌شود و لهذا مذهب را بسوی خدا و جبریل و دیگر ملائکه و انبیا نسبت کردن کمال بیخردیست بلکه فقهاء صحابه را که نزد اهل سنت بیقین افضل‌اند از ابو حنیفه و شافعی صاحب مذهب نمی‌دانند ای ان قال و حقیقت الامر این است که منصب امام اصلاح عالم است و ازاله فساد پس در ۹۹؟ که قصور بایانا تکمیل فرماید و آنچه بر روش صواب باشد بر حال خود بگذارد تا تحصیل حاصل و اهمال ضروریات لازم نیاید پس حضرات ائمه در زمان خود اهم مهام مقدمه و سلوک طریقت را ساخته‌اند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۹۵

شریعت را بر ذمّه یاران رشید و مصاحبان حمید خود حواله فرموده‌اند و خود بعبادت متوجه و ریاضت و تربیت باطن و تعین اذکار و اوراد و تعلیم ادعیه و صلاة و تهذیب اخلاق و القاء فوائد سلوک بر طالبین و ارشاد بر طریق گرفتن حقائق و معارف از کلام الله و کلام الرسول مشغول بوده‌اند و بسبب ایثار عزلت و حب خلوت که لازم این شغل شریف است التفاتی باستنباط و اجتهداد نداشته‌اند و لهذا دقائق علم طریقت و غوامض حقیقت و معرفت از ایشان بسیار منقول شده و اهل سنت سلاسل ولایت را منحصر در ذوات عالیات ایشان دارند الخ و ازین عبارت ظاهر است که حسب افاده مخاطب نزد حضرات ائمه علیهم السلام اهم مهام مقدمه سلوک و طریقت بوده که بنفوس نفیسه خود با آن متوجه شده‌اند و مقدمه شریعت را بر ذمّه یاران و مصاحبان خود حواله فرموده‌اند و هر گاه مقدمه سلوک اهم مهام باشد ارجح و افضل خواهد بود و چون اختصاص این امر باین حضرات از تصريح مخاطب ظاهر است این حضرات افضل باشند و نیز از صدر این عبارت عصمت ائمه علیهم السلام و این که حکم ایشان حکم نبی است ظاهر است حیث قال و چون امام معصوم از خطاست و حکم نبی دارد الخ و هر گاه ائمه علیهم السلام معصوم و در حکم نبی باشند پس تعین امامت و خلافت برای ایشان و قبح تقدیم اغیار بر این حضرات بالبداهه ثابت گردد و لله الحمد على ذلك و نیز مناسبت اهلیت علیهم السلام با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در عصمت و حفظ و فتوت و سماحت و بودن این حضرات صورت کمال آن حضرت و بودن این کمال سرّ این معنی که این حضرات مرجع جمیع سلاسل اولیاء امت‌اند حسب اعتراف مخاطب پاک سریرت و فاضل نیز بصیرت از ملاحظه تفسیر عدیم النّظر او ظاهر است حیث قال فی تفسیر سوره الحاقة فی تفسیر آیه حملنا کم عيقات الانوار

في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۹۶

فی الجاریة

بعد ذکر آن السیفینه ظرف للراکبین برای این امت مرحومه آن ظروف لطیفه اهلیت مصطفوی اند صلی الله علیه و سلم که محبت ایشان و متابعت ایشان موجب آن می‌گردد که در دلهای آنها این کس را جای پیدا شود و چون آن دلها از نور لطیف حضرت باری جل اسمه عمومه مملوست بسبب مشارکیت ظرفیت و مجاورت مکان با آن جناب مناسبتی پیدا آید که در دفع ثقل طبعی گناهان حکم تریاق دارد و لعم ما قیل مور بیچاره هوس کرد که در کعبه رسد دست در پای کبوتر زد و ناگاه رسید لهذا در حدیث شریف

واردست که

مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق

یعنی مثال اهلیت من در شما مثال کشتی حضرت نوحست هر که سوار شده در ان کشتی از طوفان نجات یافت و هر که پس ماند از ان کشتی غرق طوفان گشت و وجه تخصیص حضرات اهل بیت علیهم السیلام باین مراتب و فضیلت آنست که کشتی حضرت نوح علیه السیلام کمال عملی آن جناب بوده و حضرات اهلیت ص را نیز حق تعالی صورت کمال عملی جناب خاتم المرسلین گردانیده بود که عبارت از طریقت است زیرا که کمال عملی آن جناب بدون مناسبت شخصی با آن جناب در قوای روحیه در عصمت و حفظ و فتوت و سماحت متصور نیست که در هر کسی جلوه گر شود و این مناسبت بدون ولادت و علاقه اصلیت و فرعیت ممکن الحصول نیست پس این کمال را با جمیع شعب آن که معدن ولایات مختلفه است درین مجری جاری گردند و از همین ناوдан ریختند و همینست معنی امامت که یکی مر دیگری را از ایشان با آن وصی ساخت و همینست سر آنکه این بزرگواران مرجع جمیع سلاسل اولیای امت شدند و هر که تمسک بحبل الله می نماید

عقبات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۹۷

چار و ناچار شد استفاضه او باین بزرگواران متنه می گردد و درین کشتی می نشیند الخ پستر باید دانست که این همه افادات مکثره مشییده و تصریحات متعدده مؤکده و تحقیقات متکرره مسدده مخاطب نحریر حاوی فضائل مجده که از ان بکمال صراحت و بداهت اختصاص جناب امیر المؤمنین علیه السیلام و اولاد کرام آن حضرت علیه و علیهم آلاف السیلام من الملک العلام بامر ولایت و طریقت و سلوک و حقیقت و حرمان شیخین و سائر ارباب حیف و شین و ارباب زیغ و رین ازین شرف و فضیلت کالشمس فی رابعه النهار هویدا و آشکارست تلمیعات و تسویلات و تزویقات و تخدیعات و تشدقات و تلیبات و تنطعات و تدلیسات والد ماجد مخاطب عالی درجات را کهشیم تذکرہ الریاح

و محض کذب صراح و زلل بوح می گرداند و جناب او را حسب تقریرات بلاغت آیات این فرزند ارجمند و دلبند سعادتمند و اخگر ذکا و لوعی هوشمند بزم ره مفترین و مختلقین می گنجاند زیرا که حضرت او که نزد این ولد رشید و خلف سعید آیه از آیات الهی و معجزه از معجزات نبویست جابجا در ازاله الخفا که مخاطب با صفا بمزید جور و جفا در همین باب امامت برای آن نهایت مدح و ثنا و وصف و اطرا بمقابله اتباع اهل بیت اصطفا علیهم آلاف التحیة من ملیک الارض و الشیماء آغاز نهاده باهتمام تمام ظاهر نموده که شیخین امام اهل طریقت و مقنن قوانین علم معرفت بوده اند و العیاذ بالله جناب امیر المؤمنین علیه السیلام از متفیدین و اتباع و مقتبسین و اشیاع ایشان در ازاله الخفا در مآثر ابی بکر گفته در کشف المحجوب مذکورست که شیخ جنید بغدادی قدس سرہ گفته است اشرف کلمه فی التوحید قول ابی بکر الصدیق سبحان من لم يجعل لخلقه سبلا الا بالعجز لمعرفته و صاحب کشف المحجوب در مدح صدیق اکبر کلمه دارد ان الصفا

عقبات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۹۸

صفه الصدیق ان اردت صوفیا علی التحقیق از آنچه صفا را اصلی هست و فرعی اصلش انقطاع دلست از اغیار و فرعش خلو دلست از دنیای غدار و این هر دو صفت صدیق اکبرست رضی الله عنه پس امام اهل طریقت اوست انتهی کلامه بعد از ان برای صفت اول شاهدی ذکر کرده و آن خطبه او الا من کان یعبد محمدًا فان محمدًا قد مات الى آخرها و برای صفت دیگر نیز شاهدی و آن قصیه ما خلقت لعیالک قال الله و رسوله انتهی و نیز در ازاله الخفا گفته جمعی از مسلمین محققین را که مبشر به بهشت بودند مثل حضرت عثمان و طلحه بعد وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شبهه عظیم پیش آمد ان رجالا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم حزنوا علیه و حتی و کاد بعضهم یوسوس و فی بعض الفاظ الحديث انهم ابتلوا بحدث النفس و فی روایة محمد بن جبیر بن مطعم عن عثمان قال تمیت ان اكون سالت رسول الله صلی الله علیه و سلم ما ذا ینجينا مما یلقی الشیطان فی

انفسنا در علاج این داهیه متحیّر شدند و ندانستند که نجات این امر چیست صدیق اکبر وجه نجات ازین واهیه شدید ارشاد فرمود عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ینجیکم من ذلکم ان تقولوا ما امرت به عمران یقوله فلم یقتله اخرجه احمد و ابو یعلی بطرق مختلفه و الفاظ متغایره یفسّر بعضها ببعضها و حاصل این قصه آنست که قوم معتاد بودند بدوم صحبت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و حالت اتصال که سر و روح بکارهای خود مشغول باشند بصحبت آن جانب کسب می نمودند چون سعادت از دست رفت و آنحال مفقود شد در تفرقه افتدند و حدیث نفس بر ایشان مستولی گشت حضرت صدیق که خلیفه مطلق آن حضرت بود و نائب بر حق او صلی اللہ علیہ وسلم در علم ظاهر و باطن طریقه ذکر تعلیم نمود

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۱۹۹

این سنت معنی این قصه که بعد جمع طرق حدیث مفهوم گشت فلا تغتر باقاویل النّاس فی ذلک و این اول احیاء طریقه صوفیه است که از دست خلیفه اول رضی اللہ عنہ و ارضاه بظهور پیوست بعد از ان حضرت مرتضی رضی اللہ عنہ صلاة استغفار از صدیق اکبر اخذ نمود و با آن اعتناء تام نمود قال کنت إذا سمعت من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حديثاً نفعني اللہ بما شاء منه و إذا حدثني عنه غيري استحلفت فإذا حلف لى صدقته و انّ ابا بکر حّدثني و صدق ابا بکر

انه سمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من عبد يذنب ذنبًا فيتوضاً فحسن الوضوء ثم يصلى ركعتين ليستغفر الله عز وجل الأغفر له اخرجه احمد و ابو یعلی بطرق متعددة انتهی

و در مادر عمر می گوید آنچه عقول عامه ادراک آن کنند و مضطر شوند در اثبات آن برای فاروق اعظم آنست که اوصاف خیر که مناط مرح بحسب شریعت تواند بود همه در فاروق اعظم خدای تعالیٰ نهاده است لیس علی اللہ بمستنکر ان یجمع العالم فی الواحد اند کی خاطر را باستقرای شخصی که مقتدای مسلمین اند و سلسله اهتماء ایشان با آن اشخاص می رسد و طوائف مسلمین بذکر خیر ایشان رطب اللسان اند و در دفاتر تواریخ احوال ایشان ثبت می نمایند مشغول باید ساخت تا ظاهر شود که ایشان از چند جنس بیرون نیستند پادشاهان عادل که در اعلا کلمة اللہ بجهاد اعداء اللہ و اخذ جزیه و خراج ید طولی پیدا کرده اند و فتح بلدان و ترویج ایمان بر دست ایشان واقع شده تا مسلمانان از سایه ایشان در کهف امان آسوده اند و اقامت حدود و احیاء علوم دین از ایشان ظاهر شده و محققین فقها که حل معضلات فتوی و احکام نموده اند

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۰۰

و عالمی از ایشان مستفید گشته تقلید ایشان پیش گرفته اند مانند فقههای اربعه و ثقات محدثین که حفظ حدیث خیر البشر نموده اند و صحیح را از سقیم ممتاز ساخته اند مثل بخاری و مسلم و امثالهما و کبار مفسرین که تفسیر قرآن عظیم و شرح غریب و بیان و توجیه و ذکر اسباب نزول نموده اند و درین باب گوی مسابقت از اقران ربوهه مانند واحدی و بغوی و بیضاوی و غیرهم و عظمای قرا که نظم قرآن را یاد گرفته اند و در مشق ادای آن عمری بسر برده و بمردمان تعلیم آن فرموده اند مانند نافع و عاصم و غیرهما و مشایخ صوفیه که بتأیید صحبت بادیه پیمایان ضلالت را برآ نجات آورده مصدر کرامات عجیبه گشته اند و مکاشفات صادقه بر دل این عزیزان ظاهر گردید مثل سید عبد القادر جیلانی و خواجه نقشبند و غیرهما و اذکیای حکما که حکمت عملی را بتعبیرات رائقه آمیخته در گوش سامعان انداخته اند مانند مولانا جلال الدین رومی و مصلح الدین شیرازی و غیره این همه آنچه در مدح می شود امریست عرفی که خوشطیغان شعراء بان ناطق می شوند نه جمله شریعت سنه فاروق اعظم را بمنزله خانه تصور کن که درهای مختلف دارد و در هر دری صاحب کمالی نشسته در یک در مثلا اسکندر ذو القرنین با آن همه سلیقه ملک گیری و جهان ستانی و جمع جیوش و بر هم زدن جنود اعدا در دیگر در نوشیروانی با آن همه رفق و لین و رعیت پروری و دادگستری اگر چه ذکر نوشیروان در مبحث فضائل حضرت فاروق اعظم سوء ادبست و در دیگر در ابو حنیفه یا امام مالک با آن همه قیام بعلم فتاوی و احکام و در دیگر مرشدی سید عبد القادر با خواجه بهاء الدین قدس سرّهم و در دیگر محدثی بر وزن ابو هریره و ابن عمر و در

دیگر قاری همسنگ نافع با عاصم و در دیگر حکمی مانند مولانا جلال الدین رومی یا شیخ فرید الدین عطار و مردمان گردان گردید
این خانه ایستاده‌اند و هر محتاجی حاجت خود را

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۰۱

از صاحب فن درخواست می‌نماید و کامیاب می‌گردد و چون از انبیا صلوات الله و سلامه علیهم گذشتی کدام فضیلتی خواهد بود
که ازین فضیلت بالاتر باشد و نیز گفته الحال هر چه طوائف مسلمین بهر چه مشغول‌اند از علوم فقه و تصوف و حکمت عمل همه
بسیعی فاروق اعظم ترتیب یافته‌اند انتهی و نیز شاه ولی الله در قرآن العینین که در حقیقت قرآن عيون النواصیبست به نسبت ازاله الخفا
بالاتر رفته و در نفی انتساب و حقیقت و طریقت بجناب امیر علیه السلام و ابطال افضیلت آن جناب درین باره بر شیخین بطول و
عرض بسیار کلامی بس مشیع و طویل افاده فرموده قریب یک جزو خرافات و تزهات نوشته عصیّت و تعصّب خود را بمرتبه عیان
رسانیده و مدعین این امر را نهایت طعن و تشنج کرده ایراد تمام کلامش در اینجا خالی از تطویل و املال سامع نیست هر که
خواهد با آن رجوع نماید لیکن نقل پاره از کلامش در اینجا می‌نمایم و هذه عبارته شبّهات متصرفه زمان ما بر اقسام است جمعی از
ایشان بر استناد سلسله تصوف بحضرت مرتضی ع اعتماد نموده بتفضیل او قائل می‌شوند و اصل منشأ این شبّه شجرات طرق صوفیه
است که آنجا اتصال معروف کرخی بدو شیخ نقل می‌کنند بامام علی بن موسی الرضا و بدأ و طائی و اتصال حسن بصوری بحضرت
مرتضی ع ذکر می‌کنند یا ظنی دیگر که در نفوس ایشان کامنست که این طریقه وصول بحقیقت بخلاف شریعت که وصول است
با امر حق پس حضرت مرتضی امام راه وصول بحق باشد و واسطه در میان آن حضرت صلی الله علیه وسلم و امّت او باین اعتبار
پس حضرت مرتضی ع افضل باشد و جمعی از ایشان گویند که شریعت اصلاح ظاهرست و مانند رسم کدخدائی و ملکداریست و
فضیلت حقیقت فنا و بقا و معرفت ذات و صفات است و صاحب این فضیلت مرتضاست و کار شیخین بجز اقامت رسوم اسلام نبوده
است و اصل این شبّه افسانه است که آن را اسماعیلیه و قرامطه

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۰۲

و دهیه اخذ نموده‌اند و کلام بعض صوفیه را بین معنی فرود آورده و جمعی هستند که از ظاهر کلام شیخ محی الدین ابن عربی
و اتباع او تفضیل گونه فهم کرده‌اند و یکی را بدء گرفته چیزها بدماغ خود پخته‌اند و جمعی هستند که بعض واقعات خود و
اسلاف خود تمیّز نموده فضل کلی اثبات نموده‌اند و بحقیقت گواهی کسی در باب تفضیل مسموع نیست تا متزلت هر دو
فهمیده باشد حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء و ما می‌خواهیم که بكلام موجز مضمون تقریرهای ایشان را ذکر کنیم و بطريق بر
انداختن آنها مطلع سازیم اگر گویی که علم دو نوع است علم بالله و علم با حکام الله و مطلوب در راه حق دو نوع است وصول بذات
حق و احکام اسباب معده وصول بحق و جلب ناس تدریجاً بمرتبه وصول بحق و مانند آن و نوع اول افضل است از نوع ثانی و واسطه
در میان آن حضرت و امّت او در نوع اول حضرت مرتضاست بچند وجه یکی عالمان علم بالله و اصلاح بذات حق سلاسل دارند
که بعض از بعض آن را اخذ کرده‌اند و همه این سلاسل متوجه‌اند بحضرت مرتضی چنانکه شجرت ایشان بر ان دلالت می‌کند
 بشیخین زیرا که هیچ سلسله از سلاسل صوفیه بشیخین عائد نمی‌شود دوم آنکه از حضرت مرتضی کلمات عجیبه از باب سلوک و
معارف که دلالت می‌کند بر انتهای او درین باب روایت کرده شده است و صوفیه آن کلمات و بمزله امثال سائر در مصنفات خود
ذکر کرده‌اند و کرامات فارقه که صدور مثل آن بغیر تمکن تمام در طریقه صوفیه میسر نشود نقل نموده‌اند سوم آنکه حضرت
مرتضی ع الزق بود بآنحضرت نسباً و مطاهرة و صحبة و از کسی بود در فهم و ارگب بود در سلوک راه خدای تعالیٰ او توجه آن
حضرت بجانب او بیشتر از همه بوده و چون قابلیت تلمیذ و کوشش او با توجه شیخ و صحبت دائمه او با کمال متزلت شیخ و تمام
تاشر توجه او جمع شود می‌باید که ارشاد و رشد بکمال خود بر سرده چهارم آنکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۰۳

فرموده‌اند

انا مدینه الحکمه و علی بابها

و ظاهرست که در علم ظاهر حضرت مرتضی ع با سائر صحابه همعنان بوده پس معلوم شد که همان علم باطنست که باو حواله کرده شد پنجم آنکه اولاد حضرت مرتضی ع در هر زمان مصدر فیض باطن بوده‌اند و هر یکی از والد خود این راه را اخذ کرده است

و الولد سر لایه

قوله همه این سلاسل متوجه‌اند بمرتضی گوییم اتصال سلاسل بحضرت مرتضی امیریت مشهور بر السنه صوفیه و نزدیک تفتیش آن را اصلی ظاهر نمی‌شود و مشهورات دو قسم‌اند مشهور عند جماهیر اهل نقل و مشهور نزدیک طائفه دون الطائفه و این از قسم اخیرست نزدیک طائفه صوفیه مشهور شد فقط و اصل این نقل ضعیفست یا باطل که آن را تلقی کردند متاخرین بقبول و هر مشهوری که چنین باشد آن را اعتدادی نیست مثل نماز لیله الرغائب و لیله النصف من شعبان و نماز ایام اسیوع الى غير ذلك بلکه متاخرین هر طائفه را از فرق ناس مشهورات مسلمه است در میان ایشان و باصلی صحیح رجوع نمی‌کنند كما لا يخفی دلیل بر این معنی آنست که قائلان باین سلاسل متفق‌اند برینکه مبنای آن اتصال حسن بصریست بمرتضی و اگر اتصال حسن بصری بمرتضی متحقق می‌بود او را صحبت معتمد بها با مرتضی متحقق می‌بود و خود چنین صحبت منتظر است الى آخر ما ساق من المجاز فات الواضحة والمکابرات اللائحة و گمان مبر که شاه ولی الله والد مخاطب افیق باین تحقیق رشیق و تدقیق انيق و تحجیر و تضییق و مو شکافی و تحدیق که رشک افای لطائف صنوف نعیق و نقیق و نهیق و شهیق متفردست باشد و تنها ملازمان او باین کلمات عصیّت آیات قلوب اهل ایمان می‌خراسد و نمک بر جراحات اهل اسلام بنفی افضليّت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در علم طریقت مع نفی افضليّت آن حضرت در علم شریعت می‌پاشد بلکه شیخ الاسلام و ملاذ محققین فخام ایشان اعنی ابن تیمیه حرانی درین باب سابق الاقدام و مبدی غرائب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۰۴

هواجس و اوهام و مبرز عجائب خیالات خام و مظہر بدائع توهّمات نافرجماست مگر نه بینی که او در کتاب منهج الشیّة که از قبیل تسمیه الشیء باسم نقیضه است بجواب قول جناب علامه حلی احله الله میطان الكرامة و بواه معان السلامه اما علم الطریقة فالیه أی الى على عليه السلام منسوب فان الصوفیة كلّهم یسندون الخرقه إلیه از جا در می آید و خود را از مقام شیخوخت و وقار و ثبت و تامل و اعتبار می‌رباید و این هفوّات رنگین و خرافات شگرف غرابت آگین می‌سرآید و الجواب ان یقال اولاً- اما اهل المعرفه و حقایق الإیمان المشهورون في الائمه بلسان الصدق فکلّهم متفقون على تقديم أبي بکر و انه اعظم الائمه في الحقائق الایمانیة و الاحوال العرفانیة و این من یقدمونه في الحقائق التي هي افضل الامور عندهم الى من ینسب إليه لباس الخرقه فقد ثبت في الصحيحين عن النبي صلی الله عليه و سلم انه قال ان الله لا ينظر الى صورکم و اموالکم و ائمما ينظر الى قلوبکم و اعمالکم فاین حقائق القلوب من لباس الابدان

و یقال ثانياً الخرق متعدد اشهرها خرقان خرقه الى عمر و خرقه الى على فخرقة عمر اسناد الى اویس القرنی و اسناد الى مسلم الخولانی و اما الخرقه المنسوبة الى على فاسنادها الى الحسن البصری و المتأخرین یصلونها بمعرفه الكرخی فان الجنید رضی الله عنه صحب السیری و السیری صحب معروف الكرخی بلا- ریب و امّا اسناد من جهة معروف فمقطوع فتارة یقولون انّ معروفاً صحب على بن موسی الرضا و هذا باطل قطعاً لم یذكره المصطفون لأخبار معروف

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۰۵

بالاسناد الثابت المتصل کابی نعیم و أبي الفرج بن الجوزی في كتابه الذي صنفه في فضائل معروف و معروف كان منقطعنا في الكرخ

و على بن موسى كان المامون قد جعله ولئن العهد بعده و جعل شعاره لباس الخضراء ثم رجع ذلك و اعاد شعار السواد و معروف لم يكن ممن يجتمع بعلي بن موسى و لا نقل عنه ثقہ انه اجتمع به او اخذ عنه شيئاً بل و لا يعرف انه راه و لا كان معروفاً بوابه و لا اسلم على يديه فهذا كله كذب و اما الاسناد الآخر فيقولون ان معروفاً صحب داود الطائي و هذا ايضاً لا اصل له و ليس في اخباره المعروفة ما يذكر فيها اخذه عن داود الطائي شيئاً و انما نقل عنه الاخذ عن بكر بن خنيس العابد الكوفي و في اسناد الخرقه ايضاً ان داود الطائي صحب حبيب العجمي و هذا ايضاً لم يعرف له حقيقة و فيها ان حبيباً العجمي صحب الحسن البصري و هذا صحيح فان الحسن كان له اصحاب كثيرون مثل ايوب السجستاني و يونس بن عبيد و عبد الله بن عون و مثل محمد بن واسع و مالك بن دينار و حبيب العجمي و فقد السيننجي وغيرهم من عباد اهل البصرة و في الخرقه ان الحسن صحب علياً و هذا باطل باتفاق اهل المعرفة فانهم متفقون على ان الحسن لم يجتمع بعلي و ائماً اخذ عن اصحاب علي اخذ عن الاخفش بن قيس و قيس بن عباد و غيرهما عن علي و هكذا رواه اهل الصحيح و بعد كلامي ديگر در تکذیب ملاقات حسن بصری با حضرت امیر علیه السلام گفته و قد کتبت اسانید الخرقه لأنّه كان لنا فيها اسانید فیتها لیعرف الحق

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٠٦

من الباطل و لهم اسناد ثالث بالخرقة المنسوبة الى جابر و هو ايضاً منقطع جداً و قد علم بالنقل المتواتر ان الصيحة حابة لم يكونوا يلبسون مريديهم خرقه و لا يقتضون شعورهم و لا التابعون لهم باحسان و لكن هذا فعله بعض لمشائخ المشرق من المتأخرین و كذا اصحاب معاذ بن جبل كانوا يأخذون عن عبد الله بن مسعود و غيره و كذلك اصحاب ابن عباس يأخذون عن ابن عمرو أبي هريرة و غيرهما و كذلك اصحاب زيد بن ثابت يأخذون عن أبي هريرة و غيره و قد انتفع بكل منهم من نفعه الله به و كلهم متفقون على دين واحد و طريقة واحدة و سبیل واحد يعبدون الله و يطیعون رسوله محمدًا صلى الله عليه وسلم و من بلغهم من الصادقین عن النبي شيئاً قبلوه و من فهمهم من القرآن والسنته ما دل عليه القرآن والسنه استفادوه و من دعاهم الى الخير الذي يحبه الله والرسول اجابوه و لم يكن احد منهم يجعل شیخه ریا يستغیث به كالاله الذي یسئله و یرحب به و یتعبد و یتوکل عليه و یستغیث به حیا و میتا و لا كالنبي الذي تجب طاعته فی كل ما امر و بعد كلامي در تشنبیع بر همچو کسانی که اعتقاد بمشايخ دارند گفته و اکثر المسلمين بالشرق و المغرب لم يأخذوا عن على شيئاً فانه رضي الله عنه كان ساكناً بالمدينة و اهل المدينة لم يكونوا يحتاجون الى نظائره كعثمان في مثل قضیة تشاورهم فيها عمرو نحو ذلك و لما ذهب الى الكوفة كان اهل الكوفة قبل ان یاتیهم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٠٧

قد اخذوا الدين عن سعد بن أبي وقاص و عبد الله بن مسعود و حذيفة بن اليمان و عمران بن ياسر و أبي موسى الاشعری و غير هؤلاء ممن ارسله الى الكوفة و اهل البصرة اخذوا الذين عن عمران بن حصين و أبي بكر و عبد الرحمن بن سمرة و انس بن مالك و غيرهم من الصيحة حابة و اهل الشام اخذوا الدين عن معاذ بن جبل و عبادة بن الصيحة امت و أبي الدرداء و بلال بن رباح و غيرهم من الصيحة حابة و العباد و الزهد من اهل هذه البلاد اخذوا الدين عن شاهده من الصيحة حابة فكيف يجوز ان يقال ان طريق الزهد والتتصوف متصل به دون غيره و هذه كتب الزهد مثل الزهد للإمام احمد بن حنبل و الزهد لعبد الله بن المبارك و الزهد لوكيع بن الجراح و الزهد لهنّاد بن الشیری و مثل كتب اخبار الزهد كحلية الأولياء و صفوۃ الصیفوة و غير ذلك فيها من اخبار الصيحة و التابعين امور كثيرة و ليس الذي فيها لعلی اکثر ممّا فيها لابی بکر و عمر و معاذ بن جبل و ابن مسعود و ابی بن کعب و ابی ذر و ابی الدرداء و ابی امامه و امثالهم من الصيحة حابة انتهى از ملاحظه این کلمات غربت سمات و هفوات سماجت آیات واضح می شود که گو فاضل مخاطب قمقام برای تخدیع عوام اغاثم و تسکین خواطر همچ رعاع اقرام بخوف انحراف ایشان از انقیاد و اطاعت خدام عالی مقام در مقام نفی کمالات نبوّت از جناب سید الوصیین سلام الله عليه و آله اجمعین به بیان انتهای سلاسل جميع اولیاً بآنجناب انتهای و لا وصفاً با اهلیت اصطفاً عليهم آلاف التحیة

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۰۸

والثنا در قلوب غير مميزين سراب از آب راسخ ساخته لكن نزد ابن تيميه شيخ الاسلام سنّيه و اتباع و اشیاع آن رئيس این فرقه سنّيه از مقام ولايت و تفحیم و تجلیل شیخین هابط و در وحده رفض و تشیع و انحراف از اسلاف ساقط گردیده مگر نمی‌بینی که ابن تيميه بصراحت تمام نفی اختصاص مقام ولايت از جناب امير المؤمنین عليه السلام نموده بلکه در احوال عرفانیه بتقدیم ابو بکر قائل شده از قبول انتهای سلاسل صوفیه بجناب امير المؤمنین عليه السلام استنکاف و اعراض و صدود و اغماض و بر نسبت آن التهاب و اضطراب و ارتیاع و التیاع و ارتماض و نهایت کراحت و اشمئاز و انقباض ظاهر ساخته و آن حضرت را هرگز مختص بمقامات زهد و عرفان و سلوک و ایقان ندانسته و ظاهر ساخته که از جناب امير المؤمنین عليه السلام درین باب منقولست زیاده از ان نیست که از أبی بکر و عمر و دیگر صحابه منقول شده و اکثر مسلمین مشرق و مغرب از آن جناب اخذ نکرده‌اند و اهل مدینه باجناب احتیاج نداشتند چنانچه بعثمان و غیر او احتیاج داشتند و اهل کوفه و بصره و اهل شام طریق زهد و تصوّف را از ذکر صحابه اخذ کرده‌اند نه از آن جناب و این اخذ هرگز باجناب اختصاص نداشت و ابن تيميه قبل ازین عبارت بصراحت تمام ظاهر کرده که تفضیل جناب امير المؤمنین عليه السلام بر ابو بکر گو در علم باطن باشد از قبیل تشیع و الحادست چنانچه در منهاج گفته و الملحدة المنتسبون الى التصوّف كابن سبعين و ابن عربي و التلمسانى و امثالهم و إن كانوا يعظّمون الخلفاء الثلاثة فهم يمليون الى التشیع و عامتهم یفضّلُون علیَّاً علی أبی بکر امّا مطلقاً و امّا فی علم الباطن كما فعل ذلك ابو الحسن الجزلی و طائفه من نمطه فاشترک جنس الملحدین فی التشیع انتهی پس گو فاضل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۰۹

مخاطب بفضلیل جناب امير المؤمنین عليه السلام در علم باطن بر شیخین خوش باطن حسن اعتقاد خود نزد عوام ظاهر ساخته لیکن نزد شیخ الاسلام و مقتدای اعلام خود اعني ابن تيمیه قمّام موسوم بتشیع و رفض و الحاد در اسلام گردید بلکه باین لابه و تخدیع ولی لسان و تلمیع نزد پدر بزرگوار عمدة الخداق خود هم ناخلفست و عاق و از منکرین یقینیات و متواترات شائعه فی الآفاق و مستحق ایلام و ازعاج و اقلاق و مستوجب تعییف و تعییر و ارهاق و مرتكب مخالفت جنابشان و ایثار کید و نفاق فضل سعیهم فی الدّنیا و ما لهم فی الآخرة من خلاق و چون فاضل معاصر مولوی حسن الرّمان در ردّ مجازفات ابن تيمیه خلیع العذار و ابطال خزعبلات والد ماجد مخاطب جلیل الفخار کلام طویل و مشیع مشتمل بر نهایت توهین و تهجهین و انکار سراسر خسار به زبان خامه بلا-غت نگار سپرده نقل جمله‌ای از آن مناسب می‌نماید قال فی القول المستحسن وصل لما تم الكلام فی المرام من تحقيق الاتصال بالامكان الّذی کاد ان يكون وجوباً و اللّقاء و السّیماع و ذکر ما تیسّر من عدد من الائمه الحفاظ و المحدثین الایقاظ رضی الله عنهم فاراد محمد المشتهر بفخر الدّین ان یشیر الى اناس ینکرونہ فقد وجد بعد التفتیش و الفحصه شرذمة من المقدّمة و فرقه من المتأخرة فمن الاولی من یقول لم یثبت سماعه منه ای عنده قال السّیوطی فی زاد المسیر الحفاظ مختلفون فی سماع الحسن البصري من على رضی الله تعالى عنهمما فمهم من لم یثبته كالبخاري و یحیی بن معین و نقل فی اتحاف الفرقه عن ابن حجر فی تهذیب التهذیب قال یحیی بن معین لم یسمع الحسن من على بن أبی طالب قیل لم یسمع من عثمان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۱۰

قال یقولون عنه رایت عثمان قام خطیباً و قال غير واحد لم یسمع من على رضی الله عنه انتهی و سئل ابو زرعة هل سمع الحسن احداً من البدرین قال رآهم رؤیه رای عثمان و علياً فقيل سمع منها شيئاً قال لا و قال البزار روی عن على بن أبی طالب رضی الله عنهمما و لم یسمع منه و بینهما قیس بن عباد و ابن الكّواء و لم یثبت له سماع من احد من اهل بدر قلت قد صحّ عند سائر ائمه الشّأن بوجوه ثابتة سماعه من عثمان زمان اجتماعهما هما و على فی مكان و کذا اجتمع بالمرتضی بعده الى مدة فقد سمع منه علوماً جمةً لا محالة كما مضى فی المقدّمة و کفى رداً على ابن معین و موافقیه بروایته صاحبه أبی یعلی الصّیحیۃ علی شرطه و تشدید هؤلاء العلماء فی

الاسانيد و اعقادهم على استقرائهم معلوم لا يحتاج الى بيان قال **الذهبى** في فصل ذكره بعد تصنيف الميزان عقب نقل كلام ابن معين في الامام **الشافعى** فقد آذى ابن معين نفسه بذلك ولم يلتفت احد الى كلامه في الشافعى ولا الى كلامه في جماعة من الاثبات انتهى و كذا كلام **البخارى** في الائمة كشيخنا عبد الواحد و فقيهنا أبي حنيفة و البزار قال ابو احمد الحاكم يخطى في الاسناد و المتن و قال ابو عبد الله الحاكم سألت الدارقطنى عنه فقال يخطى في الاسناد و المتن جرحه النساء و قال حمزة السيمى عن الدارقطنى كان ثقة يخطى كثيرا و يتكل على حفظه و قال ابو الشيخ عقب الثناء عليه و غرائب حدیثه و ما ينفرد به كثير و مع هذا كلّه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢١١

فكيف يقبل نفيهم مطلقا سيمما وقد عارضه اثبات الاثبات بالحجج اليئات و منها من يقول لا نعرف و لا نعلم سمع الحسن من على كرم الله وجهه كالترمذى فلا يلزم من عدم ثبوته عندهم او عدم معرفتهم عدمه في الوجود فهم فيه معدورون و من الاخرى من يسلك طريقة المتعقبة فيقول مجازفة من غير استقراء و تتبع اقوال الافضل ان الاجتماع و السيماع كليهما باطل باتفاق الامثال منهم اعجبوبة و قته ابن تيمية الحنبلى غفر الله له و نحوه صاحب القرء و قد قال شيخ الاسلام الامام الحافظ ابو الفضل ابن الحجر العسقلانى في الدرر الكامنة في ترجمته بعد ما ذكر مناقبه و مثالبه كالقول بحرمة زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم و قد نحا نحوه صاحب القرء في الحجية فاته قال في حديث لا تشدوا الرحال بعد ذكر الحكم فيه من سد الفساد و الذريعة لعبادة غير الله تعالى و الحق عندي ان القبر و محل عبادة ولئى من اولياء الله تعالى و الطور كل ذلك سواء في النهي ثم لم يذكر في المناسك شيئا مما ثبت من احاديث الزيارة النبوية على صاحبها الصلوة و التحيية مع التزامه هنالك لذكر نحو ذلك فهو مع ابن تيمية بلا ريبة و العجب انه مع هذا قال في حديث زيارة القبور كان نهى عنها لاتها تفتح باب العبادة لها فلما استقرت الاصول الاسلامية و اطمأنت نفوسهم على تحرير العبادة لغير الله اذن فيها انتهى و عدم صحة اسلام على المرتضى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢١٢

كرم الله وجهه لكونه صبيا بل التدارك عليه و على الذريعة **الظاهره** باعتراضات سخيفة مردودة و قد نحي نحوه صاحب القرء بتلويحات قريبة من التصريحات و اشارات شبيهة بالعبارات بادنى تغير مما للنواصib مع ذكر على المرتضى كرم الله وجهه في كل موضع منها بلفظ المرتضى و كذا وضع في كتابه ازاله الخفاء عن خلافة الخلفاء اشياء تسميه ازاله الخلافة و الهدایة عن خاتم و فاتح الولاية لا تستطيع ذكر شيء منها و الكتابان بين ظهراني الناس الان و كفى ردّا لما فيهما من هذا بكلمات ولده صاحب التحفة الثانية عشرية و غيره نسال الله **السلامة** و **العصمة** و اما تصحيح اسلام المرتضى و هو صغير فقال الحافظ مستنبط من كونه اقر على ذلك قال الشيخ قاسم بن قطلوبغا الحنفي في تحرير احاديث الاختيار اوضح من هذا ما

روى ابن سعد في **الطبقات** انا اسماعيل بن أبي اويس ثني أبي عن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن أبي طالب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دعا علينا الى الاسلام و هو ابن تسع سنين و يقال دون التسع و لم يعبد و ثنا قط لصغره انتهى قال فلو لم يكن الاسلام مقبولا منه لما دعاه إليه انتهى قلت و كذا دعا شرذمه من اطفال الصحابة الى الاسلام و قبله منهم كما يظهر من كتب الاثر و قد بايع عبد الله بن الزبير و جعفر بن الزبير و عبد الله بن جعفر و هم أبناء سبع سنين رواه ابو نعيم و ابن عساكر وغيرهما و للطبراني بسند جيد جدا

عن الامام محمد الباقر ان النبي صلى الله عليه و آله و سلم بايع الحسن و الحسين و عبد الله

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢١٣

بن عباس و عبد الله بن جعفر و هم صغار لم يقلوا و لم يبلغوا و لم يبايع صغيرا الا منا انتهى

وانما المرد في ذلك كله في عام الحكم الى الفهم و اوضح من ذلك كله في صحة اسلام المرتضى صبيا ما في احاديث في مقام تفضيله انه اولهم سلما و نسبة امير المؤمنين عثمان بن عفان تفضيله انه اولهم سلما و نسبة امير المؤمنين عثمان بن عفان رضي الله

تعالى عنه الى حب المال و رد الاحاديث الموجودة في السنن و ان كانت ضعيفة و تبعه صاحب القراءة بل قد ترقى فرد الدّوّاين الاسلاميّة غير الكتب الخمسة و الموطا و مسند احمد و ذكر اختلاف العلماء الكرام في حقه انا لا نعتقد في حقه عصمة بل انا نخالفه في مسائل اصلية و فرعية و قال في لسان الميزان في ترجمة ابن المطهر الرافضي و صنف كتابه في فضائل علي رضي الله عنه فنقضه الشيخ تقى الدين ابن تيمية في كتاب كبير وقد اشار الشيخ تقى الدين السبكي الى ذلك في اياته المشهورة حيث قال و ابن المطهر لم يظهر خلافه و لابن تيمية رد عليه واستيفاء اجوبة لكنه يذكر بقية الآيات فيما يعتاب به ابن تيمية من العقيدة طالعت الرد المذكور فوجدته كما قال السبكي في الاستيفاء لكن وجدته كثير التحامل إلى الغائية في رد الاحاديث التي يوردها ابن المطهر و ان كان معظم ذلك من الموضوعات والواهيات لكنه رد في رد كثيرا من الاحاديث الجياد الى قوله لهم و يصل من مبالغته لتوهين كلام الرافضي احيانا الى تنقيص على والترجمة لا تحتمل ايصال ذلك و ايراد امثاله قلت و مع ذلك

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢١٤

كونه لم يذكره في اللسان كالذهبى في الميزان مع ذكر الاجلاء فيما من عجائب الزمان وقال الامام ابو عبد الله الذهبى رحمه الله في تاريخه مع كونه من اتباعه في كثير كما لا يخفى بعد ذكر نحوها فهو بشر له ذنوب و خطايا و كذا ذكر الامام اليافعى و غير واحد من الأئمة و قال العلامة ابن حجر المكى في الجوهر المنظم في زيارة القبر المكرم من ابن تيمية حتى ينظر إليه او يعول في شيء من امور الدين عليه و هل هو الا كما قال جماعة من الأئمة الذين تعقبوا كلماته الفاسدة و حججه الكاسدة حتى اظهر و اعوار سقطاته و قبائح اوهامه و غلطاته كالعز ابن جماعة عبد اصله الله و اغواه و البسه رداء الخزي و ارداه و بواه من قوة الافتراء و الكذب ما اعقبه الهوان و اوجب له الحرج و لقد تصدى شيخ الاسلام و عالم الانام المجمع على جلالته و اجتهاده و صلاحه و امامته التقى السبكي قدس الله روحه و نور ضريحه للرد عليه في تصنيف مستقل افاد فيه و اجاد و اصاب و اوضح ياهر حججه طريق الصواب فشكر الله مسعاه و ادام عليه شأيب رحمته و رضاه من عجائب الوجود ما تجاسر عليه بعض السيرجاء من الحنابلة فغير في وجوه مخدراته الحسان لم يطْمِئْنَ إِنْسُنٌ قَبَّلَهُمْ وَ لَا بَجَانُ*

واتى ما دل على جهله و اظهر به عوار غباوته و عدم فضله الى قوله و تدارك ابن تيمية سينا الخلفاء الراشدين باعترافات سخيفة شهيرة و اتى من نحو هذه الخرافات بما تمجه الاسماع و تنفر منه الطياع و هكذا ذكر العلامة المحدث البرنسى في اتحاف اهل العرفان بروية الأنبياء و الملائكة و الجن و قال

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢١٥

العلامة الحافظ الشامي صاحب السيوطي في سيره المسماة بسبيل الهدى و الرشاد في سيرة خير العباد صلى الله عليه وسلم مشروعة في السفر لزيارة قبر النبى صلى الله عليه وآله الامجاد قد الف فيها الشيخ تقى الدين السبكي و الشيخ كمال الدين بن الزملکانى و الشيخ داود ابو سليمان كتاب الانتصار و ابن جملة و غيرهم من الأئمة و ردوا على الشيخ تقى الدين ابن تيمية فإنه اتى في ذلك بشيء منكر لا يغسله البحر و ممن رد عليه من أئمة عصره العلامة محمد بن يوسف الزرندي المدنى المحدث في بغية المرتاح الى طلب الارباح ثم في هذا كله رد جيد على ما وقع للقارى من الاشارة الى تاويل مذهبة هذا و حمله على محامل بعيدة من مقصوده على مراحل و زعمه انه من اولياء الله فلا حول ولا قوه الا بالله قال الشيخ شهاب الدين ابو عبد الله احمد البرنسى المالكى الشاذلى المعروف بزروق في شرح حزب البحر فان قلت قد انكر ابن تيمية هذه الاحزاب و ردتها ردًا شنيعاً فما جوابه قلنا ابن تيمية رجل مسلم له بباب الحفظ والاتقان مطعون عليه في عقائد الایمان ملموز بنقص العقل فضلاً عن العرفان وقد سئل عنه الشيخ الامام تقى الدين السبكي فقال هو رجل علمه اكبر من عقله قلت و مقتضى ذلك ان يعتبر بنقله لا- بتصرفه في العلم قلت بل ينبغي ان لا يعتبر من نقله الا بما تخلص فيه التعصب و من التعسف لا- مطلقاً يتضح لك ذلك مما نقله هنالك و قد بالغ بعض علماء الظاهر فاطلق ان من سمي ابن

تيمية

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢١٦

بشيخ الاسلام كاثر ولا يخفى ما فيه ولذا الف ابن ناصر الدين الشافعى عليه كتابه الرد الوافر ولكن لم اقف عليه الى الان وبالجملة فالفقهاء والعرفاء ليسوا اشد غليظا على احد من اهل العلم منهم عليه فثناء من اثنى عليه من العلماء فيما نقله ابن ناصر الدين فى التبيان بعضه يرجع الى علمه وبعضه وقع من عدم الوقوف على سقمه من فضائحه وقبائحه قال ابن تيمية فى منهاج السنة قال الرافضى واما علم الطريقه فاليه منسوب فان الصوفية كلهم يسندون الخرقه إليه و الجواب او لا اما اهل المعرفه و حقائق الایمان المشهورون فى الامه بلسان الصدق فكلهم متافقون على تقديم أبي بكر و انه اعظم الامة فى الحقائق الایمانية والاحوال العرفانية وقال فى القول المستحسن بعد كلام على هذا الكلام واما نقل ابن تيمية اتفاق اهل المعرفه على تقديم أبي بكر على علی رضى الله عنهما فى الطريقه و علم الحقيقة فلا اصل له اصلا الى ان قال قال الجنيد رضى الله تعالى عنه صاحبنا فى هذا الامر الذى اشار الى ما تضمنته القلوب و اوحى الى حقائقه و اوله بعد نبينا صلى الله عليه و آله وسلم على بن أبي طالب رضى الله عنه ذلك امرء اعطى علم لدنيا يعني علم التصوف و

قال ايضا رضى الله عنه امير المؤمنين على بن أبي طالب رضى الله عنه لو تفرغ إلينا عن الحروب لنقل إلينا عنه من هذا العلم يعني علم الحقائق و التصوف ما لا تقوم له القلوب اوردهما الامام ابو عبد الرحمن السلمى الصوفى الحافظ شيخ الحاكم و البىهقى و امثالهما و نقلهما عنه الشيخ محمد البخارى ثم المدنى المعروف بخواجه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢١٧

فارسا الحنفى فى فصل الخطاب وقال الامام على بن عثمان بن على الجلاوى الغزنوى المحدث الفقيه الحنفى الصوفى فى كشف المحجوب قال سيد الطائفه الجنيد رضى الله عنه شيخنا فى الاصول و البلاء على المرتضى يعني ان امامنا فى علم الطريقه و معاملاتها هو على المرتضى كرم الله وجهه فان اهل الطريقه يسمونها الاصول و معاملاتها كلها بلا انتهاء مترجما ثم قال فى القول المستحسن و ابن تيمية و اين من يقدمونه فى الحقائق التي هي افضل الامور عندهم الى من ينسب إليه لباس الخرقه وقد ثبت فى الصحيحين عن النبي صلى الله عليه و سلم انه قال ان الله لا ينظر الى صوركم و اموالكم و ائمما ينظر الى قلوبكم و اعمالكم فاين الحقائق القلوبيه من لباس الابدان

فمردوده بانها ليست حقيقة لبسه الخرقه الفخرية هذا الذى يفهمه بل هي كنائه عن الولاية الباطنية كما ان السلاطين الظاهرية إذا يولون الولاية يجعلون عليهم ملابس نفائس اكراما لهم و اعلاما بتوليتهم فالنبي صلى الله عليه و سلم لما قال من كنت مولاه فعلى مولاه

عممه بعمامة و سياتى تمام تحقيقه منى بالتعليم الفخرى العلوى اللجدنى انشاء الله العزيز القوى و يقال ثانيا الخرقه متعددة اشهرها خرتان خرقه الى عمر و خرقه الى على فخرقة عمر رضى الله عنه لها اسناد اسناد الى اويس القرني و اسناد الى أبي مسلم الخولاني قلت خرقه الخولاني كالخبر الشاذ الذى لا يعرف و ليس لها ذكر عند جماهير اهل هذه المعرفه و المعامله

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢١٨

الصوفية و انما رواها الآحاد و لا يخفى ان نسبة الخرقه الاويسية الى الحضره العلوية اشهر اهلها و هم الصوفية من نسبتها الى الحضره العمرية و صحبته علينا اكثرا من اجتماعه بعمر و روايته عنه اعرف و اظهر من روايته عنه و اما الخرقه المنسوبة الى على كرم الله وجهه فاسنادها الى الحسن البصري من المشهور المذكور المعلوم للخصوص اسناد الخرقه الكميلا و الشريحية كليهما الى الحضره العلوية خاصه بلا شبهه فى اتصالها و فوقها كلها الطريقه الحستيه اللتان يقال لكل منها السلسله الذهبيه و هذه السلسله ينتظم فيها جم غفير من سلاسل الصوفيه فلا ادرى ان الحامل لابن تيمية على عدم ذكرها كالاويسية المرضصويه الجهل بها ألم محضة عصبية ردية و قد تبعه صاحب القراءة كما مضى فتبه و من المقرر المحرر عند اهل السير و العلم بالخبر ان الخرق العلوية و الطرق المرضصويه قد استند

إليها و تخرج فيها عالم من أولياء الله لا يحصون كثرة بل أولياء الدنيا مطلقا من الجشتية بشعها و المكية بشعها و القشيرية بشعها و الheroية بشعها و الاحمدية الغزالية بشعها و المحمدية الغزالية بشعها و الشطارية بشعها و الرفاعية بشعها و القادرية بشعها و المدنية بشعها و السهروردية بشعها و اليسوية بشعها و الكبروية بشعها و الشاذلية بشعها و التقشينية بشعها في الغالب و الشريحية بسلسلها و شعها و سلاسل آخر و إنما يتنسب

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢١٩

الى غيرها آحاد كالباب الكبير والخوخة الصغيرة للمدينة و الدار فانصف ولا تعترض و المتأخرن يصلونها بمعروف الكرخي لم يذكر ما يصلها المتقدمون به و هو امامنا ابراهيم البخاري عن الامام عبد الواحد عن الامام الحسن البصري رضي الله عنه فان هذه الطريقة متصلة بلا شبهة عنده و بالله العصمة و قال صاحب القراءة بعد ايراد تلك الكلمات في السلسلة المرتضوية إذا اضحت هذه المقدمات فلزم ان نقرر رفع سلاسل الصوفية من جهات فنقول مثلاً صحب ابراهيم و الفضيل سفيان و حسلاً منه تهذيب النفس و هو من الاعمش و هو من اصحاب ابن مسعود قلت يا سبحان الله هل يركب الاسانيد من عنده من غير ان يكون لذلك عند من يستعمل هذه الروايات اصل و هل معنى وضع الاسناد غير هذا و لم يتذكر قوله ينبغي ان يذكر في المطالب النقلية الواقع لا الامكان و الله المستعان

قال و هذه المقالة اصدق و احق من قولهم ان الفضيل اخذ هذا الفن عن عبد الواحد بن زيد و هو عن الحسن و هو عن امير المؤمنين على رضي الله عنه لان انتساب الفضيل الى سفيان اظهر في كتب الحديث و طبقات الصوفية من انتسابه الى عبد الواحد قلت ليست كتب الحديث موضع روایة اخذ الصوفية علم الباطن عن شيوخهم حتى يذكر ذلك فيها و ينكر ما ينافيها و كتب طبقات الصوفية التي الفها من لا يسند الطريقة الى الفضيل فضلا عن ان يكون اعلم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٢٠

بروايته من غيره كالقشيري و الheroى ليس بحاجة مع كونهم لم ينفوا ذلك على ان المثبت مقدم على النافي و لم يتعرض لاستناد ابراهيم عن الفضيل و لا لاستناد عبد الواحد عن الحسن لانه مستعمل عند الكل فتامل ثم اطال المقال من هذا النمط في غاية السقط و الغلط نعوذ بالحق مما يستحق منه السخط فان الجنيد رضي الله عنه صحب السرى و الترى صحب معروfan الكرخي بلا ريب واما الاستناد من جهة معروف فمقطوع فتارة يقولون ان معروفاً صحب على بن موسى الرضا لا يخفى ما فيه من رائحة نسبة الاصفياء الأولياء الى الكذب بالتردد و انما هو و نحوه في السيند من التعدد و لكن لا طب للتبليغ مع التشدد في التمرد و التعند و نسأل الله الصمد الوَّد لاوليائه و التوَّد و المدد في ذلك للتوكُّد و هذا باطل قطعا لم يذكره المصتوفون لأخبار معروف بالاستناد الثابت المتصل كابي نعيم و أبي الفرج ابن الجوزي في كتابه الذي صنفه في فضائل معروف قلت ان لم يرووه لم ينفوه ايضا مع ان المثبت مقدم على النافي و من حفظ و ذكر حججه على من لم يحفظ و لم يذكر على ان هذا باطل قطعا و ان احاط علمه و حفظه جميع الكتب المفردة في اخبار معروف المعروفة حتى يدعى هذه الدعوى المتصروفة هذا الامام الحافظ الناقد ابو عبد الرحمن التسلمي اليسابوري عصرى ابو نعيم بل الاكبر منه المتوفى قبله بثمان عشرة سنة و صاحبهما الامام المحدث المحقق من شيخ الخطيب البغدادي الحافظ ابو القاسم القشيري الاكثر اعتناء

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٢١

و معرفة باحوال امثال معروف من مثل ابن الجوزي قد آورده بسنده كل منهما في ترجمة معروف من كتابهما الغير المفرد في اخباره قال الامام القشيري هو من موالي على بن موسى الرضا رضي الله عنهما سمعت محمد بن الحسين رحمة الله يقول سمعت محمد بن عبد الله الرازي يقول سمعت على بن محمد الدلال يقول سمعت محمد بن الحسين يقول سمعت أبي يقول رأيت معروف الكرخي في النوم بعد موته فقلت له ما فعل الله بك فقال غفر لي فقلت بزهدك و وررك فقال لا بل بقبولي موعظة ابن السمак و لزومي

الفقر و محبتى الفقراء و مو عظة ابن السّيماك ما قال معروف كنت ماراً بالكوفة فوقفت على رجل يقال له ابن السّيماك و هو يعظ الناس فقال في خالل كلامه من اعرض عن الله بكتيّة اعرض الله عنه جملة و من اقبل على الله بقلبه اقبل الله إليه برحمته و اقبل بجميع وجوه الخلق إليه و من كان مرءاً و مرءة فالله يرحمه وقتاً ما فوق كلامه على قلبي و اقبلت على الله و جميع ما كنت عليه تركت الا-خدمة مولاي على بن موسى الرضا و ذكرت هذا الكلام لمولاي فقال يكفيك بهذا مو عظة ان تعظم به اخربني بهذه الحكاية محمد بن الحسين قال سمعت عبد الرحيم بن علي الحافظ ببغداد قال سمعت محمد بن عمر بن الفضل يقول سمعت علي بن عيسى يقول سمعت سرى السقطى يقول سمعت معرفاً يقول ذلك انتهى الى ان قال في القول المستحسن و معروف كان منقطعنا في الكرخ يعني ما كان يدخل على الخلق و لا كان يخرج من الكرخ قط و هذا دعوى بلا دليل فهو غير مقبول مع انه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢١٤

كونه لم يذكره في اللسان كالذهبى في الميزان مع ذكر الاجلاء فيهما من عجائب الزمان و قال الامام ابو عبد الله الذهبى رحمة الله في تاريخه مع كونه من اتباعه في كثير كما لا يخفى بعد ذكر نحوها فهو بشر له ذنوب و خطايا و كذا ذكر الامام اليافعى و غير واحد من الائمه و قال العلامه ابن حجر المكي في الجوهر المنظم في زيارة القبر المكرم من ابن تيمية حتى ينظر إليه او يعول في شيء من امور الدين عليه و هل هو الا كما قال جماعة من الائمه الذين تعقبوا كلماته الفاسدة و حججه الكاسدة حتى اظهر و اعوار سقطاته و قبائح اوهامه و غلطاته كالعز ابن جماعة عبد اصله الله و اغواه و البسه رداء الخزي و ارداه و بواه من قوة الافتراء و الكذب ما اعقبه الهوان و اوجب له الحرمان و لقد تصدى شيخ الاسلام و عالم الانام المجمع على جلالته و اجتهاده و صلاحه و امامته التقى السبكى قدس الله روحه و نور ضريحه للرد عليه في تصنيف مستقل افاد فيه و اجاد و اصاب و اوضح بيادر حججه طريق الصواب فشكر الله مسعاه و ادام عليه شأيب رحمته و رضاه من عجائب الوجود ما تجاسر عليه بعض السيرجاء من الحنابلة فغير في وجوه مخدراته الحسان لمن يطهّرْ
إِنْسُنَ قَبَّلُهُمْ وَ لَا جَانُْ*

واتى ما دل على جهله و اظهر به عوار غباوته و عدم فضله الى قوله و تدارك ابن تيمية سينا الخلفاء الراشدين باعترافات سخيفة شهيرة و اتى من نحو هذه الخرافات بما تمجه الاسماع و تنفر منه الطياع و هكذا ذكر العلامه المحدث البرنسى في اتحاف اهل العرفان برويه الأنبياء و الملائكة و الجان و قال

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢١٥

العلامة الحافظ الشامي صاحب السيوطي في سيره المسماة بسبيل الهدى و الرشاد في سيرة خير العباد صلى الله عليه وسلم مشروعة السفر لزيارة قبر النبي صلى الله عليه و الامجاد قد الف فيها الشيخ تقى الدين السبكى و الشيخ كمال الدين بن الرملكانى و الشيخ داود ابو سليمان كتاب الانتصار و ابن جملة و غيرهم من الائمه و ردوا على الشيخ تقى الدين ابن تيمية فانه اتى في ذلك بشيء منكر لا يغسله البحر و ممن رد عليه من ائمه عصره العلامه محمد بن يوسف الزرندي المدنى المحدث في بغية المرتاح الى طلب الارباح ثم في هذا كله رد جيد على ما وقع للقارى من الاشارة الى تاويل مذهبة هذا و حمله على محامل بعيدة من مقصوده على مراحل و زعمه انه من اولياء الله فلا حول و لا قوه الا بالله قال الشيخ شهاب الدين ابو عبد الله احمد البرنسى المالكى الشاذلى المعروف بزروق فى شرح حزب البحر فان قلت قد انكر ابن تيمية هذه الاحزاب و ردّها ردّاً شنيعاً فما جوابه قلنا ابن تيمية رجل مسلم له بباب الحفظ و الاتقان مطعون عليه فى عقائد الایمان ملموز بنقص العقل فضلاً عن العرفان وقد سئل عنه الشيخ الامام تقى الدين السبكى فقال هو رجل علمه اكبر من عقله قلت و مقتضى ذلك ان يعتبر بنقله لا- بتصرفة في العلم قلت بل ينبغي ان لا يعتبر من نقله الا بما تخلص فيه التعصب و من التعسف لا- مطلقاً يتضح لك ذلك مما نقله هنالك و قد بالغ بعض علماء الظاهر فاطلق ان من سمى ابن

تيمية

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢١٦

بسیخ الاسلام کاثر و لا یخفی ما فيه و لذا الف ابن ناصر الدین الشافعی عليه کتابه الرد الوافر و لكنی لم اقف عليه الى الآن و بالجملة فالفقهاء و العراء یسوا اشد غلیظا على احد من اهل العلم منهم عليه فثناء من اثنی علیه من العلماء فيما نقله ابن ناصر الدین فی التبیان بعضه یرجع الى علمه و بعضه وقع من عدم الوقوف على سقمه من فضائحه و قبائحه قال ابن تیمیة فی منهاج السنّة قال الرافضی و اما علم الطریقة فایله منسوب فان الصوّفیة کلهم یسندون الخرقہ إلیه و الجواب اوّلا اما اهل المعرفة و حقائق الایمان المشهورون فی الامّة بلسان الصدق فکلهم متفقون على تقديم أبي بکر و انه اعظم الامّة فی الحقائق الایمانیة و الاحوال العرفانیة و قال فی القول المستحسن بعد کلام على هذا الكلام و اما نقل ابن تیمیة اتفاق اهل المعرفة على تقديم أبي بکر على علی رضی الله عنہما فی الطریقة و علم الحقيقة فلا اصل له اصلا الى ان قال الجنید رضی الله تعالى عنه صاحبنا فی هذا الامر الذي اشار الى ما تضمنته القلوب و اوحى الى حقائقه و اوله بعد نبیتنا صلی الله عليه و آله و سلم على بن أبي طالب رضی الله عنہ ذلک امرء اعطی علم الدینی يعني علم التصوّف و

قال ايضا رضی الله عنہ امیر المؤمنین علی بن أبي طالب رضی الله عنہ لو تفرغ إلينا عن الحروب لنقل إلينا عنه من هذا العلم يعني علم الحقائق و التصوّف ما لا تقوم له القلوب اوردهما الامام ابو عبد الرحمن السّلیمان الصوّفی الحافظ شیخ الحاکم و البیهقی و امثالهما و نقلهما عنه الشیخ محمد البخاری ثم المدنی المعروف بخواجه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢١٧

فارسا الحنفی فی فصل الخطاب وقال الامام علی بن عثمان بن علی الجلابی الغزنوی المحدث الفقیه الحنفی الصوّفی فی کشف المحجوب قال سید الطائف الجنید رضی الله عنہ شیخنا فی الاصول و الblade علی المرتضی يعني ان امامنا فی علم الطریقة و معاملاتها هو علی المرتضی کرم الله وجهه فان اهل الطریقة یسمونها الاصول و معاملاتها کلها blade انتهي مترجما ثم قال فی القول المستحسن و ابن تیمیة و این من يقدموه فی الحقائق التي هي افضل الامور عندهم الى من ینسب إلیه لباس الخرقہ و قد ثبت فی الصحيحین عن النبی صلی الله عليه و سلم انه قال ان الله لا ینظر الى صورکم و اموالکم و ائمّة ینظر الى قلوبکم و اعمالکم فاین الحقائق القلویة من لباس الابدان

فمردوده بانها یست حقیقت لبسة الخرقہ الفخریه هذا الذي یفهمه بل هي کنایة عن الولاية الباطنية كما ان السلاطین الظاهریة إذا یولون الولاة یجعلون عليهم ملابس نفائس اکراما لهم و اعلاما بتولیتهم فالنبی صلی الله عليه و سلم لما قال من كنت مولاه فعلی مولاه

عمّمه بعمامة و سیاتی تمام تحقيقه منی بالتعليم الفخری العلوی اللّیدنی انشاء الله العزیز القوى و یقال ثانیا الخرقہ متعددة اشهرها خرتان خرقہ الى عمر و خرقہ الى على فخرقة عمر رضی الله عنہ لها اسنادان اسناد الى اویس القرنی و اسناد الى أبي مسلم الخولانی قلت خرقہ الخولانی كالخبر الشاذ الذي لا یعرف و ليس لها ذکر عند جماهیر اهل هذه المعرفة و المعاملة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢١٨

الصوّفیة و ائمّة رواها الآحاد و لا یخفی ان نسبة الخرقہ الاویسیة الى الحضرۃ العلویة اشهر عند اهلها و هم الصوّفیة من نسبتها الى الحضرۃ العمریة و صحبته علينا اکثر من اجتماعه بعمر و روایته عنہ اعرف و اظهر من روایته عنہ و اما الخرقہ المنسوبة الى علی کرم الله وجهه فاسنادها الى الحسن البصری من المشهور المذکور المعلوم للخصوص اسناد الخرقہ الکملیة و الشریحیة کلیهما الى الحضرۃ العلویة خاصّة بلا شبہہ فی اتصالها و فوقها کلها الطریقة الحستیة اللتان یقال لكل منهما السلسلة الذهیبة و هذه السلسلة ینتظم فيها جم غیر من سلاسل الصوّفیة فلا ادری ان الحامل لابن تیمیة على عدم ذکرها کالاویسیة المرتضویة الجھل بها ام محضه عصیّة ردیّة و قد تبعه صاحب القراءة كما مضى فتبه و من المقرر المحرر عند اهل السیر و العلم بالخبر ان الخرقۃ العلویة و الطرق المرتضویة قد استند إليها و تخرج فيها عالم من اولیاء الله لا یحصون کثرة بل اولیاء الدین مطلقا من الچشتیة بشعبها و المکیة بشعبها و القشیریة بشعبها و

الheroية بشعها والاحمدية الغالية بشعها والمحمدية الغربية بشعها والسطارية بشعها والرفاعية بشعها والقادرية بشعها والمدنية بشعها والسهرودية بشعها واليساوية بشعها والكبروية بشعها والاكبرية بشعها والشاذلية بشعها والتقطينية بشعها في الغالب والشريحية بسلسلتها وشعبها وسلسل آخر وإنما ينتمي

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢١٩

الى غيرها آحاد كالباب الكبار والخوخة الصغيرة للمدينة والدار فانصف ولا تعترض والمتاخرون يصلونها بمعرفة الكرخي لم يذكر ما يصلها المتقدمون به وهو امامنا ابراهيم البخاري عن الامام عبد الواحد عن الامام الحسن البصري رضي الله عنه فان هذه الطريقة متصلة بلا شبهة عنده وبالله العصمة وقال صاحب القراءة بعد ايراد تلك الكلمات في السلسلة المترتبة إذا اتضحت هذه المقدمات فلزم ان نقرر رفع سلاسل الصوفية من جهات فنقول مثلاً صحب ابراهيم والفضيل سفيان وحصل منه تهذيب النفس وهو من الاعمى و هو من اصحاب ابن مسعود قلت يا سبحان الله هل يركب الاسانيد من عنده من غير ان يكون لذلك عند من يستعمل هذه الروايات اصل و هل معنى وضع الاستناد غير هذا و لم يتذكر قوله ينبغي ان يذكر في المطالب النقلية الواقع لا الامكان والله المستعان

قال و هذه المقالة اصدق و احق من قولهم ان الفضيل اخذ هذا الفن عن عبد الواحد بن زيد و هو عن الحسن و هو عن امير المؤمنين على رضي الله عنه لان انتساب الفضيل الى سفيان اظهر في كتب الحديث و طبقات الصوفية من انتسابه الى عبد الواحد قلت ليست كتب الحديث موضع روایة اخذ الصوفية علم الباطن عن شيوخهم حتى يذكر ذلك فيها و ينكر ما ينافيها و كتب طبقات الصوفية التي الفها من لا يسند الطريقة الى الفضيل فضلاً عن ان يكون اعلم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٢٠

بروايته من غيره كالقشيري والheroى ليس بحاجة مع كونهم لم ينفوا ذلك على ان المثبت مقدم على النافى و لم يتعرض لاستناد ابراهيم عن الفضيل و لا لاستناد عبد الواحد عن الحسن لانه مستعمل عند الكل فتأمل ثم اطال المقال من هذا النمط في غاية السقط و الغلط نعود بالحق مما يستحق منه السخط فان الجنيد رضي الله عنه صحب السرى و السرى صحب معروفة الكرخي بلا ريب واما الاستناد من جهة معروفة فمما يتحقق فتارة يقولون ان معروفاً صحب على بن موسى الرضا لا يخفى ما فيه من رائحة نسبة الاوصياء الأولياء الى الكذب بالتردد و انما هو و نحوه في السيند من التعدد و لكن لا طبع للتبليغ مع التشدد في التمرد و التعد و نسأل الله الصمد الوَّد لاوليائه و التوَّد و المدد في ذلك للتوكِّد و هذا باطل قطعاً لم يذكره المصنفون لاخبار معروفة بالاستناد الثابت المتصل كابي نعيم و أبي الفرج ابن الجوزي في كتابه الذي صنفه في فضائل معروفة قلت ان لم يرووه لم ينفوه ايضاً مع ان المثبت مقدم على النافى و من حفظ و ذكر حاجة على من لم يحفظ و لم يذكر على ان هذا باطل قطعاً و انى احاط علمه و حفظه جميع الكتب المفردة في اخبار معروفة المعروفة حتى يدعى هذه الدعوى المتصروفة هذا الامام الحافظ الناقد ابو عبد الرحمن السلمي النيسابوري عصرى ابو نعيم بل الاكبر منه المتوفى قبله بثمان عشرة سنة و صاحبهما الامام المحدث المحقق من شيخ الخطيب البغدادي الحافظ ابو القاسم القشيري الاكثر اعتماد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٢١

و معرفة بحوال امثال معروف من مثل ابن الجوزي قد اوردته بسنده كل منهما في ترجمة معروف من كتابهما الغير المفرد في اخبار قال الامام القشيري هو من موالي على بن موسى الرضا رضي الله عنهما سمعت محمد بن الحسين رحمه الله يقول سمعت محمد بن عبد الله الرازي يقول سمعت على بن محمد الدلال يقول سمعت محمد بن الحسين يقول سمعت أبي يقول رأيت معروفة الكرخي في النوم بعد موته فقلت له ما فعل الله بك فقال غفر لى فقلت بزهدك و ورعك فقال لا بل بقبولي موعظة ابن السمак و لزومي الفقر و محبتى الفقراء و موعظة ابن السماك ما قال معروف كنت ماراً بالكوفة فوقفت على رجل يقال له ابن السماك و هو يعظ

الناس فقال في خلال كلامه من اعرض عن الله بكلية اعرض الله عنه جملة و من اقبل على الله بقلبه اقبل الله إليه برحمته و اقبل بجميع وجوه الخلق إليه و من كان مرة ومرة فالله يرحمه وقتا ما فوقع كلامه على قلبي و اقبلت على الله و جميع ما كنت عليه تركت الا-خدمة مولاي على بن موسى الرضا و ذكرت هذا الكلام لمولاي فقال يكفيك بهذا موعظة ان تعطض به اخبرني بهذه الحكاية محمد بن الحسين قال سمعت عبد الرحيم بن علي الحافظ بيغداد قال سمعت محمد بن الفضل يقول سمعت علي بن عيسى يقول سمعت سرى السقطى يقول سمعت معرفا يقول ذلك انتهى الى ان قال في القول المستحسن و معرفة كان منقطعا في الكرخ يعني ما كان يدخل على المخلق ولا كان يخرج من الكرخ فقط وهذا دعوى بلا دليل فهو غير مقبول مع انه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٢٢

باطل في نفسه لما مضى آنفا و على بن موسى كان المامون قد جعله ولـي العهد بـعده لا تعلـق له بالمقصود فـإنـ الـامـامـ عـلـيـاـ الرـضاـ كـماـ ذـكـرـ اـهـلـ السـيـرـ وـ الـعـلـمـ بـالـخـبـرـ جـعـلـ ولـيـ الـعـهـدـ بـمـرـوـ منـ بـلـادـ خـرـاسـانـ قـبـلـ شـهـادـتـهـ نـحـوـ سـنـةـ تـخـمـيـنـاـ فـلاـ يـصـلـحـ هـذـاـ حـجـيـهـ لـعـدـمـ لـقـيـهـ مـعـرـفـ مـدـءـ عـمـرـهـ وـ أـنـ الـذـيـ عـنـ الصـوـفـيـهـ اـنـمـاـ هوـ صـحـبـهـ مـعـرـفـ لـلـرـضـاـ قـبـلـ آـخـرـ عـمـرـهـ وـ مـعـرـفـ قـدـ تـوـفـيـ إـلـىـ رـحـمـةـ الـلـهـ تـعـالـىـ قـبـلـ قـصـةـ الـوـلـاـيـةـ سـنـةـ مـائـيـنـ عـلـىـ الصـحـيـحـ وـ قـيـلـ اـحـدـيـ وـ مـائـيـنـ وـ جـعـلـ شـعـارـهـ لـبـاسـ الـخـضـرـاءـ ثـمـ رـجـعـ عـنـ ذـكـرـ وـ اـعـادـ شـعـارـ السـوـادـ اـيـرـادـ ذـكـرـ لـأـيـمـسـ إـلـيـهـ الـمـرـادـ هـنـالـكـ وـ مـعـرـفـ لـمـ يـكـنـ مـمـنـ يـجـمـعـ بـعـلـىـ بـنـ مـوـسـىـ تـكـرـارـ بـلـ فـائـدـهـ وـ اـعـادـ بـلـ عـائـدـهـ وـ لـأـ نـقـلـ عـنـ ثـقـةـ اـنـهـ اـجـتـمـعـ بـهـ اوـ اـخـذـ شـيـئـاـ عـنـهـ بـلـ وـ لـأـ يـعـرـفـ اـنـهـ رـآـهـ وـ لـأـ كـانـ مـعـرـفـ بـوـابـهـ وـ لـأـ اـسـلـمـ عـلـىـ يـدـيـهـ فـهـذـاـ كـلـهـ كـذـبـ قـدـ مـضـىـ بـعـضـ تـكـذـيبـ بـعـضـهـ وـ يـاتـىـ تـكـذـيبـ بـعـضـهـ اـنـشـاءـ الـلـهـ عـلـىـ الـقـوـيـ وـ اـمـاـ اـلـاسـنـادـ الـآـخـرـ فـيـقـولـونـ اـنـ مـعـرـفـاـ صـحـبـ دـاـوـدـ الطـائـيـ وـ هـذـاـ اـيـضـاـ لـاـ اـصـلـ لـهـ وـ لـيـسـ فـيـ اـخـبـارـهـ الـمـعـرـفـةـ مـاـ يـذـكـرـ فـيـ اـخـذـهـ عـنـ دـاـوـدـ الطـائـيـ شـيـئـاـ هـذـاـ بـاطـلـ بـمـاـ مـضـىـ فـيـ روـاـيـةـ الـحـدـيـثـ الـمـسـلـسـلـ بـالـتـلـقـيـمـ بـسـنـدـ جـيـدـ قـوـيـ وـ قـدـ قـالـ الـامـامـ الـقـشـيرـيـ فـيـ الرـسـالـةـ فـيـ بـابـ الصـحـيـحـ وـ كـانـ الـاسـتـادـ اـبـوـ عـلـىـ يـقـولـ اـخـذـتـ هـذـاـ طـرـيـقـ عـنـ النـصـرـآـبـادـيـ وـ النـصـرـآـبـادـيـ عـنـ الشـبـلـيـ وـ الشـبـلـيـ عـنـ الـجـنـيدـ عـنـ السـرـىـ وـ السـرـىـ عـنـ مـعـرـفـ الـكـرـخـيـ وـ مـعـرـفـ عـنـ دـاـوـدـ الطـائـيـ قـلـتـ الـظـاهـرـ اـنـ كـلـ وـاحـدـ مـنـهـ قـدـ تـلـقـىـ مـنـ صـاحـبـهـ اـنـهـ تـلـقـاهـ مـنـ صـاحـبـهـ فـانـ كـلـ وـاحـدـ قـدـ لـازـمـ صـاحـبـهـ دـهـرـاـ وـ كـلـهـ مـعـ كـوـنـهـ اـهـلـ الـوـلـاـيـةـ وـ الـهـدـاـيـةـ هـمـ اـهـلـ الـرـوـاـيـةـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٢٣

وـ الـدـرـيـةـ الـمـحـقـقـينـ لـاـ كـالـمـتـصـوـفـينـ الـضـعـفـاءـ وـ لـذـاـ اـعـتـمـدـهـ صـاحـبـ مـجـمـعـ الـاحـبـابـ وـ شـرـطـهـ مـعـلـومـ وـ فـيـ طـبـقـاتـ شـيـخـ الـاسـلامـ وـ الـحـفـاظـ الـهـرـوـيـ وـ كـانـ مـعـرـفـ قـدـ صـحـبـ دـاـوـدـ الطـائـيـ فـانـ قـيـلـ قـدـ وـلـدـ الـامـامـ الرـضـاـ لـاحـدـيـ عـشـرـةـ لـيـلـهـ خـلـتـ مـنـ رـبـيعـ الـاـوـلـ سـنـةـ ثـلـثـ وـ خـمـسـيـنـ وـ مـائـةـ عـلـىـ الصـحـيـحـ وـ قـيـلـ فـيـ شـوـالـ وـ قـيـلـ سـنـةـ سـتـ وـ قـدـ قـالـ مـحـمـدـ بـنـ عـبـدـ اللـهـ بـنـ نـمـيرـ مـاتـ دـاـوـدـ سـنـةـ خـمـسـ وـ سـتـيـنـ وـ مـائـةـ وـ رـجـحـهـ الـهـرـوـيـ وـ قـيـلـ سـنـةـ سـتـيـنـ وـ رـجـحـهـ اـبـنـ حـجـرـ وـ قـيـلـ اـحـدـيـ وـ سـتـيـنـ وـ قـيـلـ اـثـنـيـنـ وـ سـتـيـنـ وـ قـالـ اـبـوـ دـاـوـدـ الطـيـالـسـيـ مـاتـ اـسـرـائـيلـ وـ دـاـوـدـ فـيـ اـيـامـ وـ اـنـاـ بـالـكـوـفـةـ وـ قـالـ اـبـوـ نـعـيمـ وـ قـعـبـ بـنـ الـمـحـرـرـ مـاتـ اـسـرـائـيلـ سـنـةـ سـتـيـنـ وـ مـائـةـ وـ قـالـ دـبـيـسـ وـ غـيـرـهـ سـنـةـ اـحـدـيـ وـ سـتـيـنـ وـ قـيـلـ اـثـنـيـنـ وـ سـتـيـنـ وـ هـوـ اـكـثـرـ مـاـ قـيـلـ فـعـلـيـ هـذـاـ الرـاجـحـ فـيـ مـتـوفـيـ دـاـوـدـ سـنـةـ سـتـيـنـ اوـ اـحـدـيـ وـ سـتـيـنـ اوـ اـثـنـيـنـ وـ سـنـيـنـ فـيـكـونـ سـنـ الـامـامـ الرـضـاـ إـذـ ذـاكـ ثـمـانـ سـنـيـنـ اوـ تـسـعـاـ اوـ عـشـرـاـ فـكـيفـ يـتـصـورـ اـنـ يـكـونـ مـعـرـفـ قـدـ اـسـلـمـ عـلـىـ يـدـيـهـ ثـمـ اـتـيـ دـاـوـدـ وـ اـسـتـنـدـ إـلـيـهـ قـلـتـ مـاـ ذـاـ الـذـيـ فـيـ يـسـتـبعـدـ فـقـدـ عـلـمـ مـنـ روـاـيـةـ اـبـنـ الـجـوـزـيـ وـ غـيـرـهـ اـنـ كـانـ مـعـرـفـ قـدـ نـادـاـهـ اللـهـ تـعـالـىـ بـالـاجـتـبـاءـ فـيـ الـصـيـبـاءـ حـتـىـ كـانـ يـرـدـ قـولـ المـوـدـبـ لـهـ اـبـ وـ اـبـنـ وـ ثـالـثـ ثـلـثـةـ فـيـقـولـ بـلـ هـوـ اللـهـ الـواـحـدـ الـقـهـارـ اـحـدـ اـحـدـ حـتـىـ هـرـبـ إـذـ ضـرـبـ المـوـدـبـ وـ غـابـ سـنـيـنـ فـكـيفـ لـاـ يـتـصـورـ اـنـ يـكـونـ باـجـتـبـاءـ اللـهـ اـيـاهـ قـدـ عـلـمـ فـرـاسـةـ مـنـ نـورـ اللـهـ اـنـ الـامـامـ الرـضـاـ قـدـ اـتـاـهـ اللـهـ تـعـالـىـ صـيـيـاـ الـحـكـمـ وـ الـمـعـرـفـةـ فـاـنـهـ شـعـبـةـ مـنـ شـجـرـةـ الـاجـتـبـاءـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٢٤

وـ الـاـصـطـفـاءـ وـ الـاـرـتـضـاءـ وـ عـلـمـ اـنـهـ عـلـىـ يـدـيـهـ سـيـتـخـرـجـ وـ يـسـتـكـمـلـ اـمـرـهـ اوـ الـهـمـ ذـكـرـ مـنـ اللـهـ تـعـالـىـ كـمـاـ الـهـمـ التـوـحـيدـ قـبـلـ ذـكـرـ فـاتـىـ الـامـامـ الرـضـاـ وـ اـحـكـمـ الـاسـلامـ عـلـىـ يـدـيـهـ ثـمـ لـمـ رـجـعـ لـقـىـ بـالـكـوـفـةـ الـامـامـ دـاـوـدـ وـ اـسـتـفـادـ مـنـهـ اـشـيـاءـ فـلـمـاـ تـوـفـيـ الـامـامـ دـاـوـدـ اـلـىـ رـحـمـةـ اللـهـ

تعالى و معروف لم يكمل امره و سمع نصيحة بعض اصحاب داود و موعظة ابن السيماك فعاد الى المولى الرضا و لازم خدمته و استفاد منه الى ان فاز بالمراد و الارشاد و الرشاد من الله الهاド و ائما نقل عنه الاخذ عن بكر بن خنيس العابد الكوفي و في القشيري قال معروف الكرخي قال لى بعض اصحاب داود الطائي اياكم ان ترك العمل الخ ولا يخفى انه لا يتضى ان لا يكون معروف قد روى عن داود مشافهه و في استناد الخرقه ايضا ان داود الطائي صحب حبيبا العجمي و هذا لم يعرف له حقيقة جهل ابن تيميه به ليس بحجه و ستاتي في تحقيق الخرقه من مسنـد الدـنيـاـ الحـافظـ أبي طـاهـرـ السـيلـفيـ و المـحدـثـ أبي بـكـرـ الزـزادـ و غـيرـهـماـ منـ المـحـقـقـينـ حـقـيقـهـ لـهـاـ وـ لـسـائـرـ ماـ قـدـ مـرـ وـ مـنـ ذـكـرـ حـجـجـهـ عـلـىـ مـنـ لـمـ يـذـكـرـ سـيـمـاـ وـ الـذـىـ لـمـ يـتـعـرـضـ لـنـفـيـهـ وـ قـدـ صـحـ حـدـاـ كـلـهـ صـاحـبـ القرـهـ فـيـ الـأـنـتـبـاهـ وـ لـمـ يـتـكـلـمـ فـيـهـاـ فـيـ الـقـرـهـ مـنـ حـبـ اللـقـيـهـ وـ الصـحـبـهـ وـ لـكـنـ اـحـدـ اـمـرـ آـخـرـ سـنـورـدـ مـعـ الرـدـ بـمـدـ اللهـ الصـمدـ وـ فـيـهـ انـ حـبـيـاـ العـجمـيـ صـاحـبـ الـحـسـنـ الـبـصـرـيـ وـ هـذـاـ صـحـيـحـ فـاـنـ الـحـسـنـ كـانـ لـهـ اـصـحـابـ كـثـيـرـوـنـ مـثـلـ اـيـوبـ السـختـيـانـيـ وـ يـونـسـ بـنـ عـيـيدـ وـ عـبـدـ اللهـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٢٥

بن عون و مثل محمد بن واسع و مالك بن دينار و حبيب العجمي و فرقـدـ السـبـخـيـ وـ غـيرـهـمـ منـ عـبـادـ اـهـلـ الـبـصـرـهـ لـاـ حاجـهـ الـىـ هـذـهـ الـاطـالـهـ وـ فـيـ الـخـرقـهـ اـنـ الـحـسـنـ صـاحـبـ عـلـيـاـ وـ هـذـاـ باـطـلـ بـاـتـفـاقـ اـهـلـ هـذـهـ الـمـعـرـفـهـ فـاـنـهـمـ مـنـفـقـوـنـ عـلـىـ اـنـ الـحـسـنـ لـمـ يـجـتـمـعـ بـعـلـيـ وـ اـئـمـاـ اـخـذـ عـنـ اـصـحـابـ عـلـيـ اـخـذـ عـنـ الـاحـنـفـ بـنـ قـيـسـ وـ قـيـسـ بـنـ عـبـادـ وـ غـيرـهـمـاـ عـنـ عـلـيـ وـ هـكـذـاـ روـاهـ اـهـلـ الصـحـيـ وـ الـحـسـنـ الـبـصـرـيـ وـ لـدـ لـسـتـيـنـ بـقـيـتاـ مـنـ خـلـافـهـ عـمـرـ وـ قـتـلـ عـمـانـ وـ هـوـ بـالـمـدـيـنـهـ يـقـالـ لـهـ هـنـاـ فـاـيـنـ كـانـ عـلـىـ الـمـرـتـضـيـ اـذـنـ وـ هـلـ رـجـلـ هـوـ اوـ الـحـسـنـ مـدـهـ خـلـافـهـ عـثـمـانـ رـضـيـ اللـهـ عـنـهـ اـلـىـ بـلـدـهـ فـلـاـ بـدـ لـهـ مـنـ القـوـلـ بـكـونـهـ رـضـيـ اللـهـ عـنـهـ بـالـمـدـيـنـهـ الطـيـبـهـ وـ اـنـهـمـاـ لـمـ يـرـ حـلـ مـدـهـ خـلـافـهـ عـثـمـانـ رـضـيـ اللـهـ عـنـهـ فـيـسـأـلـ فـائـيـ مـانـعـ كـانـ لـهـمـاـ مـنـ الـاجـتمـاعـ فـلـاـ جـرمـ اـنـ لـاـ مـنـجـاـ لـهـ مـنـ اـنـ يـقـولـ بـعـدـ كـيـتـ وـ كـيـتـ لـاـ رـيـبـهـ اـنـهـمـاـ كـانـاـ يـجـتـمـعـانـ فـيـ الـمـسـجـدـ كـلـ يـوـمـ خـمـسـ مـزـاتـ اـلـىـ آـخـرـ مـاـ تـحـقـقـ فـيـمـاـ سـبـقـ وـ يـاـ عـجـبـاـ مـنـهـ كـيـفـ لـمـ يـتـعـرـضـ هـنـاـ لـتـحـقـقـ كـوـنـ عـلـىـ رـضـيـ اللـهـ عـنـهـ بـاـيـهـ بـلـدـهـ وـ تـفـحـصـ عـنـهـ فـيـمـاـ إـذـاـ رـحـلـ الـحـسـنـ اـلـىـ الـبـصـرـهـ قـالـ كـانـتـ أـمـهـ اـمـهـ لـامـ سـلـمـهـ فـلـمـاـ قـتـلـ عـثـمـانـ حـمـلـ التـعـيـرـ بـالـحـمـلـ عـجـيبـ تـزوـيرـ فـتـاملـ اـلـىـ الـبـصـرـهـ وـ كـانـ عـلـىـ بـالـكـوـفـهـ مـرـ رـدـهـ غـيرـ مـرـهـ وـ الـحـسـنـ فـيـ زـمـنـهـ صـبـيـ مـنـ الصـبـيـانـ لـاـ يـعـرـفـ وـ لـاـ لـهـ ذـكـرـ اـنـتـهـيـ وـ يـاتـيـ رـدـهـ اـنـشـاءـ اللـهـ تـعـالـيـ وـ قـالـ صـاحـبـ الـقـرـهـ بـعـدـ مـقـالـهـ الـمـذـكـورـهـ وـ ثـقـاتـ تـبعـ الـتـابـعـيـنـ الـذـيـنـ كـانـوـاـ بـالـمـدـيـنـهـ دـاـخـلـوـنـ فـيـ هـذـهـ الـمـرـتـبـهـ الـبـتـهـ فـعـدـ سـلاـسلـهـمـ وـ الـاـكـتـفـاءـ بـسـلاـسلـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٢٦

جمع من اهل العراق و خراسان نوع من الجور قلت يا سبحان الله هل الجور اثبات ما ثبت عن الاثبات متواتراً متظافراً او نفي ذلك و اثبات ما لم يكن شيئاً مذكوراً و كيف يضعون الاسناد لما لم يقع لهم إليه استناد قال و الذى يتبدادر ان اصل هذا الغلط كان بعض تصريحات أبي طالب المكي و حيث ان كتابه اصل التصوّف كان هذه المسألة من مشهوراتهم الذائعة و هو و ان كان عمدة في هذه الطريقة فله تساهلات كثيرة في علم الحديث و لا يظهر منه اتساع و تبحّر في الرواية حتى يتكلّم على حال جميع السلاسل قلت قد تقدّم ردّ التكلّم في المكي مع ان هذا ليس من علم الحديث و روايته بل هو من علم الباطن و رواته و هو من اهل ذلك الفن و لا يلزم من عدم التبحّر في علم عدمه في علم آخر على انه قد تابع المكي عليه عصريه الامام ابو بكر بن أبي اسحاق الكلباني البخاري المحدث في التعرف وقد قال فيه المشايخ كما في فصل الخطاب لولا التعرف ما عرف التصوّف قال في ذكر رجال الصوفية فممّن نطق بعلومهم و عبر عن مواجهتهم و نشر مقاماتهم و وصف احوالهم قوله و فعلاً بعد الصيحة على بن الحسين زين العابدين و ابنته محمد بن على الباقي و ابنته جعفر بن محمد الصادق بعد على و الحسن و الحسين رضي الله عنهم اجمعين ثم قال و اوس القرني و الحسن بن أبي الحسن البصري الى ان قال و من اهل خراسان و الجبل ابو يزيد طيفور بن عيسى البسطامي الى ان قال و ممن نشر علوم الاشارة كتبها و رسائل ابو القاسم الجنيد بن محمد بن الجنيد البغدادي الى ان قال و ابو بكر الشبل ثم قال و ممن صنف

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٢٧

في المعاملات ابو محمد عبد الله بن محمد الانطاكي و ابو عبد الله احمد بن عاصم الانطاكي و الحارث بن اسد المحاسبي و ابو عبد الله محمد بن علي الترمذى و ابو عبد الله محمد بن الفضل البلخي و ابو علي الجوزجاني و ابو القاسم اسحاق بن محمد الحكيم السمرقندى ثم قال فهو لاء هم الاعلام المذكورون المشهورون المشهود لهم بالفضل الى آخر ما قال ذكره صاحب فصل الخطاب ثم قال صاحب القراءة يحرر الفقير ما قرر عنده في هذا الباب و ان كان يشق على بعض اهل العصر الذين يالفون مشهورات القوم فان الحق احق ان يتبع كأنه يريد الامام المصنف قدس سره الفريد قال سلسلة تهذيب النفس في اهل المدينة مرتبة الى ائمة تبع التابعين و اعظمهم الامام مالك و له شيوخ كثيرون و اكثر انتفاعه بنافع عن ابن عمر و هو مع ادراكه شرف صحبه و تربيته صلى الله عليه و آله و سلم قد صحب والده ايضا قلت واهلا لك ما لمالك و الاعظمية بالمدينة الطيبة في ذلك مع وجود امام المسالك هنالك و هو امام الاعلام منبع المعرف و الحقائق جعفر بن محمد الصادق و هل الامام مالك الا من خادم حضرته العلية و ملازمي عتبة السنينة و سلسلة الذهب ابا عن جد الى المرتضى و للصادق انساب الى أبي بكر الصديق ايضا و كان صاحب القراءة ليست له خبرة بحال الامام عبيد الله بن عمر العمري و قد فضله يحيى بن سعيد و الامام احمد و عمرو بن على الفلاس على مالك في نافع ثبتا و حفظا و اكتارا للرواية و انكروا على ابن مهدي

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٢٨

العكس و كذا قد قدمه و آثره عليه الزهرى إذ قراء الكتاب لديه و قال ابو بكر بن منجويه كان من سادات اهل المدينة و اشراف قريش فضلا و علما و عبادة و شرفا و حفظا و اتقانا و لا- بحال الامام عبد الله بن عبد العزيز العمري الحافظ الفقيه الصوفى و قد فضله السفيانان و عبد الرزاق في رواية صحيحة عنهم و الطحاوى و آخرون على الامام مالك و رأوا الحمل عليه حديث ضرب اكباد الابل وقد كتب الامام مالك إليه إذ كتب هو الى مالك يحضره على التفرييد ما نصّه ما اظن ما انا فيه بدون ما انت فيه و نرجو ان يكون كلنا على خير و يجب على كل واحد منا ان يرضى بما قسمه الله له ثم الامام مالك و ان مال بعد الى ذلك و لكن ليس يكون امامهم و هو لاء الاجلاء فيهم و لم اعلم من استفاض العرميان قال و سلسلة اهل مكة مرتبة الى اصحاب ابن عباس قلت لم يقل هنا انه مع تشرفه بصحبته صلى الله تعالى عليه و آله و سلم قد صحب المرتضى ايضا و تادب به و عليه تخرج في العلم الظاهر و الباطن الباهر كما رواه الأئمة كابرًا عن كابر بحيث لا يسع انكاره المکابر قال و سلسلة اهل الكوفة كداود الطائي مرتبة الى ائمة تبع التابعين و اعظمهم سفين الثورى عن الاعمش عن اصحاب عبد الله بن مسعود قلت يا سبحان الله انما داود من اقران الثورى و شريكه في شيوخه و انما جل اخذه الحديث من التابعين قال الذهبي في تهذيب التهذيب في ترجمته الفقيه الزاهد احد الاعلام عن عبد الملك بن عمير و هشام بن عروة و اسماعيل بن خالد و

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٢٩

جماعه من طبقتهم انتهى و انما كان بدايته في الترك من كلمة قالها له الامام ابو حنيفة من شيوخه في الفقه و لكن ليس يذكره صاحب القراءة و انما استفادته علم الباطن من الامام الحبيب الراعي و الامام الحبيب العجمي على ما رواه اهل هذه المعرفة و المعاملة و اعترف به صاحب القراءة في الانتباه و كأنه لم يقمع قط اذنه ان علينا كرم الله وجهه سكن الكوفة مدة حتى قضى نحبه و قد استفاض بها منه جماعات من ارباب الولايات ككميل و قد باع به صاحب القراءة في الانتباه فيكون مرتبى سلسلة اهل الكوفة ايضا الى المرتضى قال و سلسلة اهل البصرة مرتبة الى الحسن و ابن سيرين قلت لم يذكر انهما عمن اخذوا فلو لم يكن الحسن اخذ عن المرتضى فلا شبهة عنده في اخذه عن اصحابه كميل بن زياد و قيس بن عباد و كذا ابن سيرين قال و سلسلة اهل الشام مرتبة الى أبي الدرداء قلت لم يذكر من دونه من اهل السلسلة فان ايجاده مشكل جدا و لا يخفى ان سلسلة اهل الشام مرتبة الى الامام ابراهيم بن ادhem ثم الى المرتضى قال و سلسلة اهل اليمين مرتبة الى طاوس عن ابن عباس قلت و هو الى المرتضى انتهى هذا و قد احدث ههنا صاحب القراءة

شقا آخر غير شقى ابن تيمية فقال و بعد هذا كله لا شبهة ان ظاهره صلى الله عليه و آله و سلم كان احكام الشريعة و الطريقة خفية و مستوره و اعتناء الكلى جهادا و تعليما و ترويجا و ترهيبا انما كان باحكام الشريعة و الاشارات الضمنية الى الطريقة و اكثر الآيات و الاحاديث بطريق التصرير و التفصيل يثبت الشرعية و بعضها بطريق الإيماء و الاجمال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٣٠

يثبت الطريقة ففضل يتعلق بالاظهر و الاصرخ و بما كان به الاعتناء الكلى يكون فضلا كلبا و غيره و ان كان نفس و اعلى و اعلى يثبت الاعتناء الكلى لفظه قلت سبحان الله انما هذا الاعتناء بالشرعية لكونها ذريعة الى الطريقة حتى يصل بها من قدر له الى معرفة الحقيقة التي هي العلامة الغائية و إليها نهاية الاممية فلها الفضل الكلى دون الذريعة و لا فيلزم ان يكون المقصود الحقيقي الذي هو وجه تعالى مفضولا و آية كلام اكبر منها تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا مع ان تفضيلهما عليه في علم الشرعية محل المنازعه كما سترى و هو شريكهما في تعليمها و الغزوat و البعث كما تخبر به زیر الاثر نعم لهم سبباً بكر الصيدق خصوصية في اشاعة الاسلام و نصرته عليه السلام في اول الامر كما ان للمرتضى خصوصية في ذلك في فتح خير إذ اشكل على الكل الامر و كذلك في فتح همدان و اشاعة احكام الاسلام في غير واحد من البلدان باليمن و العراق و الآفاق و لقد كان بعد وفاته صلى الله عليه و آله و سلم في نوبة الخلفاء الثالثة شريكهم في الامور الجهادية و الواقعات القضائية كاشف كل شبهة و موضع كل حكم كما قال الفاروق و لذا قد امسكه عنده في نوبته و لم يوله شيئا من البعث و قال ابن حجر في الاصابة في ترجمة المرتضى و لم يزل بعد النبي صلى الله عليه و آله و سلم متصدّيا لنشر العلم فلما قتل عثمان بايعه الناس ثم كان من وقعة الجمل و صفين و النهروان و التحرير على قتال البغاء ما كان انتهي ملخصا و قال تاج الاسلام المحدث الفقيه محمد بن محمد بن طاهر بن محمد بن الحافظ ابراهيم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٣١

بن حمزة الخدابadi البخاري في اربعينه بعد ما اسند الحديث الرابع عن المرتضى رفعه الأنبياء قادة و الفقهاء سادة و مجالستهم زيادة الحديث ما نصّه راويه صاحب السوابق الرضيّة الذي اتبع عن دقائق التفرييد و اظهر حقائق التوحيد و روی عن الامام الاعظم أبي حنيفة انه قال لولا وقائع على رضي الله عنه مع البغاء و الخوارج و اقضيته و احكامه معهم ما كنا نعرف احكام اهل البغي و الخوارج انتهى

و هذا القول مستفيض مشهور و في كتب كثيرة مذكور ثم اشار قدس سره الى رد شئ من خرافات ابن تيمية هذه لكون استقصاء ذلك يقتضي الاطالة فقال قوله فهذا كذب قال الامام اليافعي في مرآة الجنان في ترجمة الامام معروف الكرخي من موالي على بن موسى الرضا و كان ابواه نصراين فاسلماه الى موذب و هو صبي فكان الموذب يقول له قل ثالث ثلاثة فيقول معروف بل هو الله الواحد القهار فضربه المعلم يوما على ذلك ضربا مبرحا فهرب منه و كان ابواه يقولان ليته يرجع إلينا على أى دين شاء فنوفاقه عليه ثم انه اسلم على يدي على بن موسى الرضا و رجع الى ابويه فدق الباب فقيل له من بالباب فقال معروف فقيل على أى دين فقال على الاسلام فاسلم ابواه

و هذه القصة قد اوردها كذلك الامام القشيري نقلًا عن شيخه الامام المشتهر في الآفاق القاري صحيح البخاري و غيره على النّقد أبى على الدقاق و تبعه ابن خلkan و غيره من اهل الشأن و هي تكملة ما في المجمع عن الصّفوة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٣٢

لابن الجوزي قال عبد الله بن صالح كان معروفا قد ناداه الله بالاجتباء في الصبا فذكر أبى ان اخاه عيسى قال كنت انا و اخى معروف في كتاب النصارى و كنا نصارى و كان المعلم يعلم الصبيان اب و ابن فصيح اخى معروف و يقول احد احد فضريبه المعلم يوما على ذلك ضربا شديدا فهرب على وجهه فكانت أمى تبكي و تقول لئن رد الله تعالى على ابني لاتبعته على أى دين كان فقدم عليها بعد سنين فقالت له أبى بنى على أى دين انت فقال في دين الاسلام فقالت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله قال

فأسلمت و اسلمنا كلنا انتهى و قال العلامة ابن الحجر المكي المحدث في الصواعق المحرقة في ترجمة الامام على الرضا رضي الله عنه و من مواليه معروف الكرخي استاد السري السقطي لانه اسلم على يديه و قال عصريه شيخ مشايخنا في الحديث الامام عبد الوهاب الشعراوي في طبقاته في ترجمة معروف وهو من موالي على بن موسى الرضا رضي الله عنه صحب داود الطائي رضي الله عنه انتهى و هكذا ذكر الحرالي والمناوي انه اخذ عن مولاه الامام الرضا و لا يخفى ان اليافعي والمكي كلاهما من الطبقة المتأخرة عن ابن تيمية و انما وجه استناد الاستاذ بهما مع عدم حضور الكتب للقدماء لديه انهمما لما جزا بما عند الائمة المتقدمة دون ما ذكره ابن تيمية مع عنورهم عليه دل ذلك على ان الاول هو المعول و ان هذا مما لا يلتفت إليه و اماما وقع في طبقات شيخ الاسلام من ان ابا معروف هو مولى الامام الرضا و بوابه و انه اسلم على يديه و ان الامام اطلع يوما

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٣٣

على الناس فازدحموا فوق ابو معروف تحت ارجلهم فهلك فغير مشهور عند الجمهور و لكنه لا مانع منه ايضا و الله اعلم ثم المعنى بالمولى هنا ليس مولى العتق بل مولى الاسلام كما يفهم من حديث الطبراني و ابن عدى و الدارقطني و البيهقي وغير عن أبي امامية من اسلم على يديه رجل فله ولاء و في رواية للبخاري في تاريخه و أبي داود و الطحاوي عن تميم الداري هو اولى الناس بمحياه و مماته و في لفظ بحياته و مماته سواء اريد بالولاء و لاء الارث او لاء المولاة فلا منفأة و هو كقول ابن حبان في كتاب الثقات في الراهب النصراني الذي تشرف باكرام راس الامام الحسين الشهيد فرأى منه كرامة فاسلم النصراني و صار مولى للحسين رضي الله تعالى عنه قوله و هذا باطل باتفاق اهل هذه المعرفة فانهم متفقون على ان الحسن لم يجتمع بعلی و يلوح رضاء صاحب القرء بهذا مرّة دون مرّة سُبْحَانَكَ هذَا بُهْنَانٌ عَظِيمٌ

فقد تقدّم عن امامي هذه المعرفة على بن المديني شيخ البخاري و أبي زرعة الرازي شيخ مسلم انهمما قالا انه راه بالمدينة الطيبة مع رواية البخاري تقوية؟ و رواية أبي يعلى الموصلى الصحيحه الصريحة في سمعه منه رضي الله عنه و رواية الحافظ أبي نعيم الذي هو مستند ابن تيمية و معتمده عن الحسن ما هو صريح في كثرة سمعه منه رضي الله عنه و غير ذلك لكلام الامام الصياغ في المختاره في ترجيح اثبات سمعه منه و تجريح نفيه و تصحيح حديثه عنه لذلك و ايراده هنالك و قد قال الحافظ الشامي في سبل الهدى و الرشاد في الرد على ابن تيمية انكاره المواхاة بين المهاجرين و الانصار

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٦ بخش دوم، ص: ٢٣٤

و خصوصا مواهاة النبي صلى الله عليه وسلم على المرتضى و ذكر رواية الصياغ ذلك ما نسبه و ابن تيمية يصرّح بان الاحاديث المختاره اصح و اقوى من احاديث المستدرک ولو تحلى ابن تيمية بالانصاف و تخلى من التعصب و الاعتساف لنقل اتفاق ائمه حفاظ الآفاق على خلاف ما جعل عليه الوفاق و انما قوله هذا كردة الاحاديث المسندۃ الموجودة في الكتب المعتمدة المشهورة و نسبة الوضع و الكذب إليهما كما قال في هذا الكتاب ايضا ان حديث المولاة

قد رواه الترمذی و احمد في مسندہ عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم انه قال من كنت مولاه فعلی مولاه
و اما الزیادۃ و هی

قوله اللَّهُمَّ وَآلُّ من وَالَّهِ وَعَادُ مِنْ عَادَهُ إِلَى آخره

فلا ريب انه كذب و نقل الاثرم في سنته عن الامام احمد ان العباس سأله عن حسين الاشر و انه حديث بحديثين فذكر احدهما قال و الآخر

اللَّهُمَّ وَالَّهِ وَعَادُ مِنْ عَادَهُ

فإنكره ابو عبد الله جدا و لم يشك في ان هذين الحديثين كذب انتهى و قد رواه الامام احمد في مسندہ مع شرطه فيه و هو عدم ذكر الموضوع و المنكر بل و الشديد الضعف على رايته و قد قدمنا تحقيقه في المقدمة فتذكرة و تتبه و قد اعترف به صاحب القرء فقال في

الحجّة في الطبقة الثانية من طبقات كتب السّيّنة و كاد مسند احمد يكون من جملة هذه الطبقة فأن الإمام احمد جعله اصلاً يعرف به الصحيح والسيقim قال ما ليس فيه فلا تقبلوه و ابنه عبد الله و غيرهما بطرق آخر كثيرة صحيحة ليس فيها الاشقر قلت هو و ان قال البخاري فيه نظر و قال عنده منا كير و قال ابو زرعة منكر الحديث و قال العقيلي شيعي متوك الحديث و قال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۳۵

ابو حاتم و النسائي و الدارقطنی ليس بالقوى و قال ابن عدى جماعة من الضّعفاء يحيلون بالزوایات عليه على انّ في حديثه بعض ما فيه و قال في خبر على ما في تنزيه الشريعة عن الميزان و البلاه عندي فيه من الاشقر لكن في لسان الميزان انّ ابن عدى ذكر في ترجمته حديثاً عن محمّد بن علي بن خلف العطار عنه و قال هو منكر الحديث و البلاه فيه عندي منه لا- من حسين انتهى و روی الخطيب في الكفاية عن ابراهيم بن عبد الله بن الجنيد الختلي قال سمعت يحيى بن معين ذكر حسيناً الاشقر فقال كان من الشيعة المغليّة الكبار فقلت و كيف حديثه قال لا- باس به قلت صدوق قال نعم كتبت عنه عن أبي كدينّه و يعقوب العمّي و قد احتج به النسائي و وثقه ابن حبان و صصح له الحاكم في المستدرك و روی عنه الإمام احمد في المسند و هو لم يكن يروى الا عن ثقة و قد صرّح ابن تيمية بذلك في الكتاب الذي صنفه في الرّد على البكري قال انّ القائلين بالجرح و التعديل من علماء الحديث نوعان منهم من لم يرو الا عن ثقة عنده كمالک و شعبه و يحيى بن سعيد و عبد الرحمن بن مهدی و احمد بن حنبل و قد كفانا ابن تيمية بهذا الكلام مثوّنة اثباته و ح لا يبقى له مطعن فيه فما نقله الاثرم هو القليل المقدم و قد ظهر للعبد بعد تتبع تام ان معظم حكايات الاثرم عن احمد من هذا مرجوعة عنها و مما عليه يدلّ مسنته الذي هو معتمده عند الكلّ و الله اعلم و كذا روی عن الاشقر الكديمي و محمد بن المثنى الزّمن و احمد بن عبدة و عبد الرحمن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۳۶

بن محمّد بن منصور الحارثي و عدة ائمّة فكلام الاولين و الآخرين راجع الى شيعيّة لا- روايته فقد كذب من كذبه و امّا قول الجوزجاني غال من الشاتميين للخيره فظنّ غير مقبول مخالف لقول الأنّه و كذا جلّ جرحه لاهل الكوفة لشدّه نصبه و انحرافه و بمعناه اتهام أبي عمر الهذلي أيه بالكذب الى آخر ما ذكر من الرّد البليغ على ابن تيمية قوله و مانند جداول از بحر عظيم منشعب می گردد اقول تمثيل و تشبيه مخاطب نبيه تفرع جميع فرق اوليا از دوّهه باسقة الافتان يانعه الاثمار مهتد له الاغصان متفتقه الانوار سرور او صيا عليه آلاف التحية و الثنا بانشعاب جداول از بحر عظيم دليل كمال افضلیت و تعظیم و نهایت ارجحیت و تفحیم آن فض امامت و برهان حرمان شیخین عالی شأن ازین فضل با جلالتست پس این تفرع و انشعاب که مخاطب عالی نصاب على رغم والده و غيره من رؤسائے النصاب اعتراف و اقرار بي ارتیاب با آن دارد برای اثبات مطلوب و مرام اهل حقّ کرام يعني افضلیت جناب امير المؤمنین عليه السلام کافی و سند است و دافع و سواس و رافع التباس و قالع اساس جميع تسويیلات مخاطب حق شناس دقت پسند است فلله الحمد
البالغُ

قوله چنانچه سلاسل تلمذ فقهاء شریعت و مجتهدین ملت بشیخین و نواب ایشان مثل عبد الله بن مسعود و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و عبد الله بن عمر می رسد و رشحه از علوم ایشان می گیرد اقول مخاطب عمده الافضل قرم الامالل بتحریک سلاسل تخدیع اغمار غافل و تغیریت معتقدین ذاہل آنچه مقصود اصل از تلفیق و تزوییق این فصل بود در اینجا باز بصراحت تمام ظاهر نموده یعنی بادعاء رسیدن سلاسل تلمذ فقهاء شریعت و مجتهدین ملت بشیخین متضلعین و نواب ارباب غفوّل درین یعنی معاذ و زید و ابن عمر با فرزین معاذ الله سلب انتهای سلاسل فقهاء بجناب سرور او صیا علیه و آله آلاف التحیه و الثنا خواسته

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۳۷

و باطهار برائت فقهاء مزعومی و مجتهدین موبدی؟ خود از تشبّث و تمسّک بعروه و ثقای اتباع اهلیت عليهم السلام بددست خود آتش در خرمن خود انداخته و اصلاً استحیا و آزم و استنکاف از ظهور اعتراف بانحراف اسلاف و اخلاف سراسر اعتساف خود از

عمل بحدیث ثقلین که مخاطب عمده الاشراف بنای ابواب عدیده خود نه بر ان گذاشته برداشته در باب چهارم می‌گوید فائده اخri اجل من الاولى و لقبناها بسعاده الدارين فى شرح حدیث الثقلین فمن شاء فليجعلها مع ابواب الخمسة التي بعدها رساله عليحده باید دانست که باتفاق شیعه و سنی این حدیث ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود آنی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضروا بعدی

احدهما اعظم من الآخر كتاب الله و عترتى اهل بيته پس معلوم شد که در مقدمات دینی و احکام شرعی ما را پیغمبر حواله باین دو چیز عظیم القدر فرموده است پس مذهبی که مخالف این دو باشد در امور شرعیه عقیده و عملاً باطل و نامعتبر است و هر که انکار این دو بزرگ نماید گمراه و خارج از دین حالا در تحقیق باید افتاد که ازین دو فرقه یعنی شیعه و سنی کدام یک متمسک باین دو حبل متین است و کدام یک استخفاف این دو چیز عالیقدر می‌کند و اهانت می‌نماید و از درجه اعتبار ساقط می‌انگارد و طعن در هر دو پیش می‌گیرد برای خدا این بحث را بنظر تامل و انصاف باید دید که طرفه کاری و عجب ماجرا یاست الخ و نیز در همین باب امامت بجواب حدیث ثقلین گفته و همین قسم

حدیث مثل اهل بيته فیکم مثل سفینهٔ نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق
دلالت نمی‌کند مگر بر آنکه فلاح و هدایت مربوط بدوسنی ایشان و منوط باتبع ایشانست و تخلف از دوسنی و اتباع ایشان موجب هلاک

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۳۸
و این معنی بفضل الله تعالى محض نصب اهل سنت است و بس از جمیع فرق اسلامیه و خاصست بمذهب اهل سنت لا يوجد فی
غیرهم زیرا که ایشان متمسک‌اند بحبل وداد جمیع اهلیت و بر قیاس کتاب الله که أَفْتُرْمُونَ بِعَيْنِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِعَيْنِ
و در رنگ ایمان بالانبیاء که لا نُفَرَّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ

با بعض محبت و ایمان و با بعض بغض و کفران نمی‌ورزند بخلاف شیعه که هیچ فرقه ایشان جمیع اهلیت را دوست ندارد بعضی
یک طائفه را محبوب سازند و بقیه را مبغوض می‌دارند و بعضی طائفه دیگر را و همینست حال اتباع که اهل سنت یک طائفه را
خاص نمی‌کنند از هر همه روایات دین خود می‌آرند و بدآن تمسک می‌جویند چنانچه کتب تفسیر و حدیث و فقه ایشان بر ان گواه
است و اگر کتاب اهل سنت را اعتبار نکنند مرویات شیعه را که از عقائد الهیه گرفته تا فروع فقهیه موافق اهل سنت درین رساله نقل
کرده شد چه جوابست و نیز مخاطب در باب یازدهم همین کتاب در تعصّب سیزدهم می‌فرمایند و جمیع سلاسل صوفیه اهل سنت
در طریقت منتهی می‌شوند بائمهٔ پس اینها پیران جمیع طوایف اهل سنت‌اند و معلوم است که نزد اهل سنت عظمت و مقدار پیر در چه
مرتبه است و بچه حد محبت پیران می‌کنند و بعض اهانت او را ارتداد طریقت می‌دانند و حالاً بنظر انصاف باید دید که مدار اهل
سنت نیست اللہ بر شریعت و طریقت و همین دو امر را موقع ریاست و بزرگی می‌شمارند و کبراء شریعت فقهاء اربعه‌اند و کبراء
طریقت اصحاب خانواده‌هایی از صوفیه و هر دو فرقه را رجوع بأهل بیت است و ذله برداری از خوان فیض ایشان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۳۹
پس بعض اهلیت نسبت بأهل سنت نمودن مثل انکار محسوسات و دعوای اجتماع اضداد است که هیچ عاقل آن را باور نمی‌کند و

اینها را نواصب لقب دادن از ان بابست که نور را ظلمت و آفتاب را تاریک گویند انتهی پس نهایت عجیب و غریب است که جائی که
ذکر افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بیان می‌آید و آن را موجب بطلان خلافت ثلاثة عند التحقیق می‌بینند ناچار ثلاثة را
ماخذ علوم دین و منابع احکام شریعت متین و اعلم از ائمه معصومین علیهم السلام و ایشان را معاذ الله من ذلك از اتباع و مفضولان
ان هیچ می‌گیرند و خود را از متمسکان و اتباع شیخین و امین‌مایند و از اتباع اهلیت علیهم السلام انکار و استنکاف ظاهر می‌نمایند و
هر گاه ببراهین قاهره و ادله زاهره محجوج و منکوب و هوش و حواسشان بضربات حجج ساطعه و بمقامع دلائل لامعه مسلوب

می شود خویش را بلکه شیوخ ثلاثة خود را از متممیکین بعروه وثیقه اهلیت علیهم السلام ظاهر می کنند و نمی فهمند که این التمسک و الاقداء و این الاتباع و الافتقاء من التامر بالاعتداء و التقدم والتحكم والاعتلاء والله الموفق الى طریق السواء والعاصم من زلل الهراء و خطل المرأة خواجه نصر الله کابلی در صوایع بجواب حديث ثقلین گفته و كذلك حدیث مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من تمسک بها نجی و من تخلف عنها هلک لا یدل على هذا المدعى ولا شك ان الفلاح منوط بولائهم و هدیهم و الهلاک بالتلخیف عنهم و من ثمّة كان الخلفاء والصیحابة يرجعون الى افضلهم فيما اشكل عليهم من المسائل وذلك لأنّ ولاءهم واجب و هدیهم هدی النبی صلی الله علیه وسلم انتهى سبحان الله هر گاه شیوخ ثلاثة در مشکلات رجوع بجناب امیر المؤمنین علیه السلام

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۴۰

کرده باشند و اتباع هدی و سیرت اهلیت که جناب امیر المؤمنین ع افضل ایشانست واجب و لازم باشد باز ذکر این معنی که سلاسل تلمذ فقهای شریعت و مجتهدین ملت بشیخین و نواب ایشان می رسد کمال وفاحت جسار است چه هر گاه شیوخ ثلاثة در حل مشکلات رجوع بجناب امیر المؤمنین علیه السلام آورده باشند و اتباع هدی و اطاعت حضرات لازم و واجب و تخلف از ان موجب هلاک و ضلال باشد افضلیت این حضرات و ثبوت کمالات نبوت برای این حضرات و انحصار اخذ شریعت در ایشان کالشمس فی رابعه النهار هویدا و اشکار گردد و نفی کمالات نبوت از جناب امیر المؤمنین علیه السلام که مقصود و مخاطب قمقامست از تخصیص علم شریعت بشیخین و نوابشان محض ازراء و تعییر و تهتك و اثبات برای اسلاف خود از اتباع و تمسک باشد قوله و معنی امامت که در اولاد حضرت امیر باقی ماند و یکی مردیگری را وصی آن می ساخت همین قطبیت و ارشاد و منبعیت فیض ولایت بود اقول مخاطب مرجع الاقاصی و الادانی رشک افرای بلاعث سجانی و مخچل لطائف براعت حسانی و محمل ذکر فصاحت عدنانی بسبب کمال ترعرع و همه دانی و نهایت حذاقت و مهارت در خلق معانی معنی امامت را که در اولاد امجاد جناب امیر المؤمنین علیه السلام الى يوم التناد که یتابیع حکم و ارشاد و منابع علوم لدینه فائضه من رب العباد و معادن هدایت اصلاح هر زلل فساده و وسائل و ذرائع؟ نزول برکات در بلاد بودند باقی ماند و یکی مردیگری را وصی آن می ساخت به محض منبعیت فیض ولایت و قطبیت ارشاد راجع و آئل ساخته یعنی از غایت انهمماک در ترات و احقاد و ایثار نهایت بغض و عناد و شحنا و لداد نفی تعین این حضرات کادسات برای ریاست عباد و حکومت بلاد و خلافت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۴۱

و وصایت و امامت مصطلحه بین العلماء النقاد خواسته و باطهار حیاّزت ذات والا صفات صنیع بدیع یُحرِّفونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ* و حمل الکلام على ما لا یرضی به قائله پرداخته و وجوه عدیده برای ابطال حمل امامت بر امامت غیر مصطلحه مبحوث عنها سابقا در مجلد حديث غدیر گذشته فلتکن منک على ذکر و خود مخاطب در باب یازدهم گفته تعصب سیزدهم گویند که اهل سنت افراط می کنند در بعض حضرت علی و ذریت طاهره او رض ذکره ابن شهرآشوب و بهمین سبب ایشان را بنواصیب ملقب کنند حال آنکه خود ایشان در کتب خود از کتب اهل سنت خصوصا از بیهقی و ابوالشیخ و دیلمی نقل کرده اند قال رسول الله ص لا یؤمن احد حتى اكون احب إلیه من نفسه و يكون عترتی احب إلیه من نفسه و عن ابن عباس قال قال رسول الله أحبوا الله لما یغدوكم من نعمه و احبوه لحب الله و أحبوا اهل بیتی لحبی الى غير ذلك الى ان قال

واز سعید بن المسيب روایت مشهور است که

کان عنده رجل من قريش فاتاه على بن الحسين فقال له الرجل القرشى يا ابا عبد الله من هذا قال سعيد هذا الذى لا یسع مسلما ان یجهله هو على بن الحسين ابن أبي طالب رضى الله عنهم اجمعين

ازین افاده سعید بن المسیب که مخاطب مهدب در مقام احتجاج و استدلال اثبات ولای ائمّه خود با اهلیت علیهم السلام وارد کرده و بشهرت آن تصریح فرموده بصراحت تمام ظاهرست که جهل جانب امام زین العابدین علیه السلام هیچ مسلمی را جائز نیست پس اگر امامت آن حضرت بمعنى محض قطیت و ارشاد که مخاطب والا نزاد آنرا بتقلید بعض متусفین معرضین از سداد مطمحل نظر داشته و همت؟ را بصرف نصوص امامت بان گماشته می بود لزوم معرفت آن حضرت بر جمیع مسلمین و عدم جواز عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۴۲

جهل آن حضرت در حق تمام مؤمنین چگونه سمتی و حظی از واقعیت می داشت که اگر امامت آن حضرت معاذ الله محض بمعنی قطیت و ارشاد می بود هرگز معرفت آن حضرت بر جمیع مسلمین وجهی نداشت فللّه الحمد که بطلان این وهم لا طائل و تحریف لا حاصل از افاده خود مخاطب فطین واضح و مستین گردیده قوله لهذا الزام این امر بر کافه خلاائق از ائمه اطهار مروی نشده اقول مخاطب قمّقام بنفی روایت الزام این امر جلیل المرتبه رفع المقام بر جمیع خلاائق و انام از ائمه اطهار کرام علیهم آلاف التحیة و السلام من الله الملک المنعام ما اتصل اللیالی و الايام و همر غمام و هطل رکام اهتمام تمام و سعی موفور مala کلام در صنعت بدیعه صدق و تدین و تورع و تحرز و تخرج و تجنب و توقی از آثار و آشام و مزید تثبت احتیاط و غایت تحری و توخي امثال احكام اسلام فرموده چه اگر نفی و جحود و انکار روایت الزام از ائمه اطهار سلام الله علیهم ما توالی اللیل و النهار و اختلف العشی و الابکار بر طریق الزام اتباع و اشیاع اهلیت اخبار علیهم السلامست پس بطلان و هوان و خسار و شناخت و فظاعت و بوار این انکار سراسر صغیر بر سائر کبار و صغیر نهایت هویدا و آشکار و اگر غرض از ان بنفی روایت این امر در کتب سنّیه عالی تبارست پس درین صورت فائده جز تکثیر سواد و اضاعت قرطاس و مداد و تخدیع و تسليه معتقدین والا نزاد غیر حاصل و قطع نظر ازین اگر چه این انکار در بادی نظر نزد غیر متبع کتب و اسفار و روایات و اخبار و افادات و آثار این فرقه عالی فخار قرین اعتماد و اعتبار می نماید لکن بعد اندک تفحص و تدقیق و صرف باره از تنقیر و تقليب کالشمس فی رابعه النهار بر اصحاب بصائر و ابصار و ارباب اعتبار و استبصر ظاهر و واضح و باهر و لائح می گردد که انکار روایت الزام این امر از ائمه اطهار

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۴۳

علیهم السلام در کتب سنّیه با کمال نیز کذبیست محیر ابلیس و مخجل دجال و دورتر چرا باید رفت اعتراف خود مخاطب با اطهار امام موسی کاظم علیه السلام دعوی خود و آباء طاهرین خود را با مهدی عباسی و اسلاف او بابت خلافت نه بابت فدک تنها واضح و روشن و لائح و مبرهنست و پر ظاهرست که هر گاه دعوی آن حضرت و آباء طاهرین آن حضرت بابت خلافت نه بابت فدک تنها ثابت شد معنی امامت که مخاطب تراشیده و بنا بر آن نفی روایت الزام این امر از ائمه اطهار علیهم السلام در آئیده و نغمات دیگر افادات بی ثبات سراییده باطل و مض محل و محض سراب و نقش بر آب و متزلزل گردیده پس باید دانست که در مجموع فتاوی مخاطب که پیش مولوی عبد الحی خلف مولوی عبد الحلیم سهالی لکھنوی موجودست و نسخه از آن بخط بعض فضلائی اهل سنت قبل ازین بدست حقیر افتاده بودند مذکورست که حضرت او بجواب سائلی که ذکر حدیث کافی متضمن طلب امام موسی کاظم علیه السلام فدک را از مهدی عباسی و ذکر حدود ان می فرماید اصل این قصه که در کتب اهل سنت واردست اینست که روزی مهدی عباسی با امام موسی کاظم بطريق مbasط گفت همگی دعوی شما بر ما بابت فدکست بیایید تا فدک را بر شما رد کنم ایشان فرمودند حد اوّل سمرقندست و حد دوم افريقيه و حد سوم کناره دریای شور از طرف عدن تا اقصای یمن و غرض ایشان آن بود که دعوی ما با شما بابت خلافت نه بابت فدک فقط انتهی بقدر الحاجه قوله بلکه یاران چیده و مصاحبان برگزیده خود را بان فیض خاص مشرف می ساختند و هر یکی را بقدر استعداد او باین دولت می نواختند اقول مخاطب پهن دیده زمان دیده دهن دریده گرم و سرد و حر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۴۴

و برد و هر چشیده چون بنظر امعان و تأمل راه جحود و انکار نصوص امامت حضرات ائمّه اطهار و علیهم السلام مسدود دیده ناچار اولاً- بر سر تحریف و تاویل و تلمیع و تسویل بصرف نصوص امامت از صراحة و بدایت بمحمد قطبیت و ولایت رسیده و چون منافات این توجیه سخیف و تسویل و تحریف با لزوم معرفت ائمّه علیهم السلام که آن هم ازین نصوص ظاهرست بالمطابقہ و اللتام فهمیده ناچار صدق صریح و بیان صحیح اعنی نفی و انکار مروی شدن الزام این امر یعنی امامت آن حضرات بر جمیع خلائق بسلک تحریر کشیده پا بر مصحف کشیده و چون کمال متنات و رزانت و نهایت حصافت و حصانت این انکار دور از کار بمیزان عقل سنجیده برین صدق غیر مخفی قانع و مکتفی نگردیده در اینجا دعوی تخصیص حضرات ائمّه اطهار علیهم السلام این فیض خاص پسندیده بیاران چیده و مصاحبان برگزیده بااظهار علو مرتب و سمو منزلت خود خدام عالی مقام در صیانت مامومنین شرائع اسلام و احتراز و اجتناب از کبائر آثام گردیده و از مبالغ خوف و هول مؤاخذه و استهزا و تشیع محققوین و نافذین فخام یکسر رسیده و هر کسی که از هار اعتبار و اثمار استبصرار از ریاض کتب و اسفار اخبار و آثار چیده و ذیل را به تبع و تفحص افادات محققوین اعلام برچیده و دامن از تساهل و اعراض و تعامل و اغماض برچیده بکمال وضوح و علن واضح و روشنست که حضرات ائمّه اطهار چنانچه یاران چیده و مصاحبان برگزیده خود را باستماع نصوص امامت خود مشرف می‌ساختند و هر یکی را باین دولت می‌نواختند همچنین در غیر مقام تقیه و خوف اشارت قتم و قتار فساد و اصرار مخالفین اغیار و معاندین اهل انکار و معارضین ارباب خسار و بوار و مبغضین آل اطهار را با برادر نصوص امامت و خلافت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۴۵

و وجوب انقیاد و اطاعت آن اطهار و ضلال و هلاک و خسران و ارتباک حائدين و معرضین در کفر و اشراک محجوج و ملزم و مبهوت و مفخم فرموده باحقاق حق و ازهاق باطل می‌پرداختند و لله الحمد که صدق این بیان متنات عنوان از ارشاد خود مخاطب عالی شأن آنفا بمعرض عرض آمد فظهر انّ زعم التخصیص والحصر والتنصیق والقصر والمنع والحجر ناش من القصور المستوجب للنهر والزجر مماثل فی الفظاعة لانکار طلوع الشمس و سطوع الفجر قوله این فرقه بیفهم آن همه اشارات ایشان را بر ریاست عامه و استحقاق تصرف در امور ملک و مال فرود آورده در ورطه ضلالت افتاده‌اند اقول مخاطب عالی فهم بری از شوائب وهم حائز اوفای سهم از تقلید و اتباع این جهم بتلقيب فرقه حقه بفرقه بیفهم بسبب فهمیدن ریاست عامه و استحقاق تصرف در امور ملک و مال از نصوص امامت ائمّه علیهم سلام الله الملک المتعال تیشه بر پای خود زده و مزید شناعت این تهور و جسارت از بیان سابق بکمال وضوح و ظهور كالنور على شاهق الطورست زیرا که از افاده خود مخاطب حاوی المراتب العلیة ظاهر شد که مراد از امامت ائمّه ریاست عامه و استحقاق تصرف در امور ملک و مال و وجوب اطاعت اتباع و امثال در جميع احکام حرام و حلال و نیابت عامه رسول ذی الجلالیست و لطیف تر آنست که از کلام سابق او و هم تحقیق او در تفسیر و هم افاده والد نحریر مخاطب بصیر ظاهر و مستنیرست که از ائمّه علیهم السلام نصوص امامت این حضرات مرویست و یکی مر دیگری را بامامت وصی می‌ساخت و در اینجا آن نصوص را بلطف اشارات تعییر فرموده چنان اشاره نموده که لفظ امامت هم درین نصوص غیر واردست بلکه آن همه عبارت محض اشاراتست و باین تلبیس و تدلیس نصوص امامت را

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۴۶

بر غیر ریاست عامه و استحقاق تصرف در امور ملک و مال فرود آورده و در ورطه ضلالت افتاده و زبان را بسخائف ترهات و غرائب خزعبلات و اگشاده داد حسن فهم و تحقیق داده کمال تدین و انصاف و خداترسی و حق پرستی خود پیش ارباب بصیرت و انهاده بالجمله شیعیان اهلیت علیهم السلام بطرق متواتره و اسانید متظافره از ثقات و اثبات روایت کرده‌اند که جناب امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد معصومین آن حضرت خلفاء الله فی الارضین و حججه الباهرة فی العالمین بودند و اصحاب ثلاثه و دیگر متغیین متسمنین به خلفاً متمردین و غاصبین و این معنی نزد ایشان کالصیح إذا انفلق ثابت و متحقق گشته و روایات کثیره و احادیث وفیره

مخالفین را هم مؤید و مسدد مطلوب خود یافته سرهای معاندین و جاحدين را بسیوف لامعه حجج ساطعه شکافته‌اند پس تطريق شبهه درین معنی مماثل طریق شباهت سوفسٹائیست چه این امر بمساعی جمیله محققوین اعلام و اساطین فخام انار الله برهانهم از اجلاء بدیهیات و ضروریات گردیده و انکار آن مثل انکار طلوع شمس و مضی امس و اضاءت نهار و احراق نار و وجود مکه معظمه و مدینه منوره و ارسال رسائل کرام برای هدایت بسوی سبل اسلام و ظهور معجزات خاتم الانبیا علیه و الله آلاف التحیة و الثنا و چقدر متشابه است کلام مخاطب بکلام کافری که بگوید که جناب رسالت‌ما بصلی الله علیه و آله و سلم دعوی نبوت نفرموده بلکه آن جناب مدعی ریاست ظاهریه خلق مثل دیگر ملوک و سلاطین بوده فقه مسلمین بیفهم کلمات آن جناب را بر نبوت فروند آورده در ورطه ضلالت افتاده‌اند و العیاذ بالله قوله و نیز ازینست که حضرت امیر و ذریه طاهره او را تمام امت مثل پیران و مرشدان می‌پرستند و امور

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۴۷

تکوینیه را باشان وابسته می‌دانند اقول هر گاه تمام امت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ذریه طاهره آن حضرت را می‌پرستند و امور تکوینیه وابسته باین حضرات می‌دانند و شیخین را ازین فضیلت جمیله و مرتبه جلیله بر می‌خیزانند بالبداهه و الصراحت افضلیت جناب امیر المؤمنین و جمیع ذریت طاهرين آن حضرت سلام الله علیهم اجمعین باقصی الوجوه و الطرق ظاهر و متحقق گردید علاوه برین ابن تیمیه استغاثه را به شیخ طریقت و رغبت را بسوی او عبادت نامیده و این معنی را کفر گفته و آن را عین دین نصاری دانسته و جناب شاهصاحب می‌فرمایند که ذریت طاهره را تمام امت پرستش می‌کنند و امور تکوینیه را باشان وابسته می‌دانند پس ازین صغای مخاطب قمقام و کبرای شیخ الاسلام سیّه عالیمقام قیامت کبری بر سر فرقه سنیه بر پا می‌شود یعنی هر گاه حسب افاده مخاطب تمام امت حضرات ائمه طاهرين علیهم السلام را پرستش می‌کنند و این پرستش علی افاده شیخهم الكبير و رئیسمهم النحریر عین کفر و الحاد برب العباد باشد پس این شکل عویض الاشكال منتج داء عضال کفر تمام امت جناب رسالت‌ما بعلیه و آله الصلة و السلام ما اتصل الهر باللیال باشد و العیاذ بالله المتعال من هذا المقال قوله و فاتحه و درود و صدقات و نذر بنام ایشان رایج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله همین معامله است اقول الحمد لله الودد که مخاطب مجذود حاوی فضل نامحدود باظهور مختص ساختن امت ذات قادرات حضرات ائمه معصومین علیهم السلام بنذر و فاتحه و درود و تبیین شیع و رواح این طریقه محمود و انتهاج عام این منهاج مشرق الفجاج مسعود احراق قلوب منکرین سراسر جحود و ایجاد صدور متعصیین سراپا صدود بوجه بلیغ و وکد و کید و جهد شدید فرموده و اما اینکه با جمیع اولیاء الله همین معامله می‌کنند پس ظاهرست که اهل حق کسی دیگر را غیر از مکه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۴۸

معصومین علیهم السلام در مراتب رفیعه الشأن شریک و سهیم نمی‌سازند و تشبت با فراط و تغیریط اهل خلاف و تخیط که زیغ صریحست از منهج وسیط عین نکث و اخلاق و عد و تخلیط فتیت و خذ الحق بقلب نشیط و جاش ریط و أعنہ بید بسیط و لسان سلیط قوله و نام شیخین را کسی درین مقدمات بر زبان نمی‌آرد و فاتحه و درود و نذر و منت و عرس و مجلس کسی شریک نمی‌کند و امور تکوینیه را وابسته باشان نمی‌داند اقول بالجاء خالق کائنات و تسخیر قاهر موجودات مخاطب رفیع الدرجات که درین مقدمات کمتر کلمه حق بر زبان می‌آرد و در هر مبحث غرائب تعصیبات و مجازفات و عجائب تعنتات و تعسفات بمنصه اظهار می‌آرد و بداعن تسویلات و روائح تلمیعات بقلم حقائق رقم می‌نگارد و همت والا نهمت را با خفا و کتمان حق و صواب و اشاعت و ترویج باطل و سراب می‌گمارد و هر جا دفع صراحت و رفع بداهت پیش نظر کیمیا اثر دارد و درین جا اجماع امت بر اخراج شیخین از مقام رفیع ولایت و ازعاجشان از مجالس با جلالت فاتحه و درود و نذر و عرس و مجلس ثابت فرموده و نطاق اهتمام نمایان بر کمر همت والاشان در اثبات خسران و خذلان و حرمان شیخین رفیع المکان از فضیلت رائعة العنوان ولایت و عرفان بسته برایت تمام

از وابسته کردن امور تکوینیه بان هر دو اعجوبه مکونات جسته قلوب نازنین اتباع و اشیاع شیخین والا مقام بسنگ ایلام خسته و این حضرات عظیم الاعتناء والالتفات را بتجریع کاسنات غصص و القاء در غمرات علز و نغض برنجیر ازراء و تعییر بسته بدار البار هوان و خسار روانه فرموده بزعم خود از طعن و تشیع اهل ولای اهلیت کرام علیهم السلام بسبب سلب کمالات نبوت از جانب امیر المؤمنین علیه السلام رسته لکن نزد والد علام خود و شیخ الاسلام سنیان

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۴۹

نیک فرجام مستحق نهایت تشیع و توهین و غایت ازراء و تهجهین گشته فلیضحک قلیلا و لیک کثیرا قوله گو معتقد کمال و فضیلت ایشان باشند بر مثال انبیا مثل حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی زیرا که کمال ایشان مثل کمال انبیا مبنی بر کثرت و تفصیل و مغایرتست اقول مخاطب نحریر ذو فنون بعد تیز روی و ایضاع و ایغال افزوون در مضمون هنک ناموس هر دو شیخ حرون و کسر شوکت و قهر صولت شیفتگان و والهان ان تیمین نبال مقرنون بصدق کبح عنان و کف لسان و اراده اطفاء لهبات نیران مشعل و مضرم بدست آن عین الأعیان و هوس تسليه جنان معتقدین شیخین عالی شان افتاده زبان سحر بیان باثبتات اعتقاد کمال و فضیلت ایشان وا گشاده و لابه و سالوس و تخدیع و چاپلوسی اغاز نهاده بخيال محال حصول مامول نجات و خلاص از ورطه شدیده الاعتراض طعن و تشیع سنیان اصحاب اعتقاد مصاص و ما دری انه لات حین مناص

زیرا که معتقدین حلقه بگوشان شیخ الاسلام اعني ابن تیمیه جان نثار تیمین عالی مقام و نیز اتابع و فدائیان والد علام مخاطب قمقام این نکث و نکول و نکوص و عدول را هرگز بمقام ارتضا قبول جا نمی دهن و وزنی برای آن نمی نهند بلکه آن را محض تسویل و احتیال و انهماك در الحاد و ضلال و از قبیل مخالفت لسان با جنان و صاحب آن را هادم شرائع اسلام و ایمان می انگارند و تشییه و تمثیل مخاطب نبیل هر دو شیخ جلیل را بحضرت موسی و عیسی و حضرت خلیل و ادعای بودن کمال ایشان مثل کمال انبیا مبنی بر کثرت و مغایرت و تفصیل دعوی بیدلیل و تقول و تهجم و تهجهس و تحکم غیر قابل التعویل و محض تلمیع و تسویل و اثارت

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶ بخش دوم، ص: ۲۵۰

قتام ازلال و تضليل و بطلان ان از بیان سابق واضح باین دلیل **أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ**
 * **أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ**
 * **وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَايلَ**
 * **تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّنْ سِجْلٍ**
 * **فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفِ مَأْكُولٍ**

قوله و کمالات اولیا همه ناشی از وحدت و جمع و عینیت اند پس اولیا را مرآت ملاحظه فعل الهی بلکه صفات او تعالی می توانند کرد و انبیا و وارثان کمالاتشان را غیر از علاقه عبدیت و رسالت و جارحیت علا؟؟ و دیگر در فهم مردم حاصل نیست اقول مخاطب محمود کاشف حقایق و حدث وجود و عارج معارج کشف و شهود کمال اولیا را ناشی از وحدت و جمع و عینیت که مراد از ان اتحاد عباد و جمع و عینیت با رب و دود گردانیده و ایشان را بمقام مرآت ملاحظه فعل الهی بلکه صفات او تعالی رسانیده و هر چند این زعم بی اصل و جسارت و مجازفت سراسر هزل نزد اهل حق و ایقان و فضل نامعقول و غیر مقبول و نهایت واهی و مزدول و بیراهین زاهره و حجاج باهره مدخل بوجوه عدیده و علل سدیده معلوم لکن چون نزد معتقدین این مذهب و شاریین رحیق این مشرب و واردین این مشروع و مارین این منزع این مرتبه بس جلیل و رفیع و مقامی بس جمیل و منیع است پس اخراج شیخین ازین فضل زاهر و دور گردانیدن شان ازین شرف باهر خیلی عجیب و بدیع قد تم بحمد الله طبع المجلد السادس من المنهج الثانی من کتاب عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار و نرجو من الله ان یمن علينا بطبع سائر مجلداته بلفظه و کرمه وقد طبع منه قبل ذلک مجلد حدیث الغدیر في جزئین و مجلد حدیث المنزلة و قد شاع

درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

غدیر میثاق آسمانی انسان با خداست، چرا که در آن روز دین خدا کامل و نعمت الهی بر انسان به نهایت رسید غدیر عنوان عقیده و دین ماست، و اعتقاد به آن، یعنی ایمان کامل به معبد و شکر گزاری انسان در مقابل همه نعمتها نازل شده او. بر اساس امر به تبلیغ و معرفی علی علیه السلام در آیه شریفه : يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَّغْ مِا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنَّ لَمْ تَفْعُلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ؛ تبلیغ و بازگویی واقعه غدیر و انجام سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در رساندن پیام غدیر، بر تمامی مؤمنین واجب می شود و سر پیچی از این واجب الهی گناهی است نا بخشنودنی.

مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله وسلم که دارای ماهیت فرهنگی و غیر انتفاعی است، با اعتقاد راسخ بر این باور توحیدی و با هدف تبلیغ و نشر این واقعه سترگ بشری، با تأییدات الهی و حمایت همه جانبه مدافعان حريم امامت و ولایت مرحوم آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی قدس سرہ، در زمان حیات این بزرگوار و همت و تلاش خالصانه و شبانه روزی جمعی از مؤمنین ولایت مدار از سال ۱۳۸۱ پایه گذاری گردیده و تا کنون به فعالیت های چشم گیر خود ادامه داده است. و هزینه های آن به صورت مردمی و از طریق وجوهات شرعیه، با اجازات مراجع عظام تقليد، هدایا، نذرورات، موقوفات و همیاری افراد خیر اندیش تأمین می گردد.

این مرکز با تیمی مرکب از فرهیختگان و متخصصین حوزه و دانشگاه، هنرمندان رشته های مختلف، مردم ولایت مدار، هیئت مذهبی و کسبه بازار سعی نموده تا در عرصه های مختلف تبلیغ به صورت جهانی، اقدام به نشر معارف متعالی غدیر نماید. شما هم می توانید با مشارکت همه جانبه خود شامل نظرات و پیشنهادات، کمکهای مالی در این امر مهم سهیم بوده و جزء خادمین غدیر باشید. منتظر تماسهای شما هستیم

تلفن های تماس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۲ - ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳

تلفکس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳

تلفن همراه: ۰۹۱۱۸۰۰۰۱۰۹

سایت: www.Ghadirestan.com-www.Ghadirestan.ir

ایمیل: info@Ghadirestan.com

آدرس مرکز: اصفهان- خیابان عبد الرزاق- نبش خیابان حکیم- طبقه دوم بانک ملت- مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله وسلم - کد پستی: ۸۱۴۷۸۶۵۸۹۴

شماره حساب ملی سپیا: ۳۲۷۵۶۴۷۲۲۰۰۵

شماره کارت بانک ملی: ۶۰۳۷۹۹۱۱۴۶۸۹۰۲۴۳

و آنچه از دستاوردهای این مرکز در پیش رو دارید حاصل از فضل الهی است که شامل حال خادمین این مرکز شده است: تأسیس کتابخانه تخصصی غدیر به صورت دیجیتال و کلاسیک :

راه اندازی بزرگترین و جامعترین کتابخانه تخصصی- دیجیتالی غدیر در سایت پایگاه تخصصی غدیرستان و همچنین به صورت کلاسیک برای پژوهشگران و محققین در محل مرکزی غدیرستان امکان استفاده فراهم می باشد.

همایشها و نشستهای علمی تخصصی:

همایشها استقبال از غدیر در سال های متوالی از سال ۸۸ حدود یک ماه قبل از غدیر با هدف هماهنگی و برنامه ریزی جشن های

دهه‌ی غدیر با استقبال اقسام مختلف مردم ولایتمدار و حضور کارشناسان امور فرهنگی به صورت باشکوهی برگزار گردید و همچنین نشست‌های علمی تخصصی غدیر با هدف تحقیق و بررسی در موضوعات مختلف غدیر و همچنین بیان ارتباط غدیر با مناسبات‌های مذهبی از جمله فاطمیه و مهدویت برگزار گردید، که در آن محققین و نویسنده‌گان، مقالات خود را به دبیر خانه نشست ارسال نموده و پس از بررسی توسط هیئت داوران، مقالات برگزیده در نشست ارائه و چاپ گردید.

احیای خطابه غدیر:

برگزاری جلسات هفتگی شرح خطابه غدیر در مکان‌های مختلف، همراه با توزیع کتاب‌های خطابه و تشویق به حفظ فرازهای آن، با هدف نشر و ترویج خطابه‌ی غدیر.

دوره‌های غدیر شناسی:

این دوره‌ها با هدف جذب و تربیت مبلغین غدیر، جهت اعزام نیروی انسانی در سطوح مختلف، در راستای اهداف عالیه‌ی مرکز و همچنین آشنایی بیشتر طلاب، دانشجویان و علاقه‌مندان، با مباحث غدیر شناسی، برگزار می‌گردد.

احیای دهه‌ی غدیر:

تغییر برگزاری جشن‌های غدیر از یک روز به یک دهه با هدف انجام وظیفه‌ی تبلیغ غدیر، تعظیم شعائر الهی بوده و باعث ترویج و گسترش جشن‌های غدیر می‌گردد.

بنابراین احیای دهه‌ی غدیر فرصت بیشتری را برای مبلغین و شرکت کنندگان در ارائه موضوعات مختلف غدیر و پذیرش آن فراهم نمود.

تولیدات مرکز:

تولید نرم افزار‌های تلفن همراه و راه اندازی کتابخانه دیجیتالی غدیر، بر روی وب سایت پایگاه تخصصی غدیرستان، با امکان دانلود رایگان کتابها بر روی تلفن‌های همراه، با هدف توسعه‌ی نشر و اطلاع رسانی معارف قرآن و عترت و دفاع از حریم شیعه. تولید کلیپها، طراحی بروشورها و پوسترها، با موضوع غدیر و ولایت و امکان دانلود رایگان آنها از روی سایت برای علاقه‌مندان راه اندازی و وب سایت‌های مرکز:

مرکز تخصصی غدیرستان با درک رسالت سنگین خود در راستای تبلیغ غدیر پا در عرصه‌ی جهانی گذاشته و با تلاش کارشناسان و متخصصین اقدام به راه اندازی وب سایت‌هایی از جمله: سایت پایگاه تخصصی غدیرستان، سایت دهه‌ی غدیر و سایت دعا برای وارث غدیر (مکیال المکارم)، نموده است و انجام این فعالیت باعث ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف غنی شیعه با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقه‌مندان به نرم افزار‌های علوم اسلامی در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام از شباهات منتشره در جامعه، شده است.

مهند کودک غدیر:

برگزاری مهد‌های کودک غدیر، ویژه‌ی خردسالان، همزمان با برگزاری همایشها و مراسمات دهه‌ی غدیر، با هدف شکوفایی محبت درونی آنان نسبت به حضرت علی علیه السلام در قالب نقاشی‌های زیبا، بیان قصه‌های غدیر و اهدای بسته‌های فرهنگی، از جمله فعالیت‌های این مرکز می‌باشد.

سفره احسان امیر المؤمنین:

سفره‌های احسان علی علیه السلام با هدف ترویج سنت حسن‌هه اطعام و اهدای نان در روز غدیر، همراه با تقدیم بروشورهای حاوی معارف غدیر با جلوه‌ای زیبا در خیابان‌ها و میادین شهر در سال‌های اخیر، جهت ترویج و تبلیغ غدیر به صورت گسترده، برگزار گردید. به حمد الله هر ساله با کمک هیات مذهبی و خیرین محترم و استقبال مردم از این سنت حسن‌هی انبیاء الهی و ائمه اطهار

علیهم السلام، خاصه حضرت رضا علیه السلام هرچه باشکوه تر در حال برگزاری می باشد.

تجلیل از خادمین غدیر :

برگزاری هر ساله مراسمات تجلیل از خادمین غدیر به صورت با شکوهی با معرفی چهره ماندگار غدیر و تجلیل از افرادی که به هر نحوی خدمتگذار غدیر و امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده اند و همچنین معرفی و تجلیل از هیئت های محترم مذهبی ، مراکز ، سازمانها ، ستاد ها و نهادهایی که در مورد غدیر فعالیت داشته اند و تقدیم تندیس ، لوح تقدیر و هدایا به مسئولین این مراکز.

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز :

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز و همکاری با آنها و ارائه راهکارهای عملی ، طرحها ، کلیپها و بروشورها با محتواهی غدیر و ولایت ، به آنها با هدف هرچه باشکوه تر برگزار شدن جشنهای بزرگ غدیر در ایام سرور آل محمد فعالیتهای آینده مرکز :

راه اندازی پورتال جامع غدیر با موضوعیت امامت در شبکه اینترنت

تأسیس موزه غدیر با موضوع ولایت و امامت جهت بازدید کنندگان داخلی و خارجی

تأسیس شبکه جهانی غدیر با موضوع پخش و تولید آموزه های دینی بر محور ائمه اطهار علیهم السلام

ایجاد مکانهای برای گذراندن اوقات فراغت برای کلیه سطوح و سنین

برپائی اردوهای سیاحتی و زیارتی برای نخبگان و فعالان در زمینه غدیر

هماهنگی اجرای ماكت های مربوط به غدیر در مراکز و میادین خاص و حساس

برای داشتن کتابخانه های شخصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghadirestan.ir
www.Ghadirestan.com
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۱۸۰۰۰۱۰۹

